هریك اوردند مشعلهای نور / بهر قصد ان ره تاریك ودور
عاقبت ختم النبیین مصطفی / شعله کرشد همچو باضیا
زان شعاع افتاب دل فروز / علم وحدت روشن امد همچوروز
از ثریا تا ثری در شش جهة / منتشر کرد او رموز معرفت
خلق بسیار از کروه جن وانس / یافتند از شعله اش انوار قدس
یافتند ان محضر از غم مطمئن / عزتی از دولت خیر القرون
من چکویم شأن ایشان در جهان / قول کنتم خیر امت شأنشان
آری آری صاحب خلق عظیم / بود شان مرآت اسرار قدیم
کنجهای بیحد از شاه جمیل / یافت واورد بر ایشان سبیل
زان سبب کشتند ایشان بیدرنك / هریك اندر بحر عرفان چون نهنك
پس چو کامل دین ونعمت یافت او / کرد رجعت سوی بالا آرزو
الرفیق الاعلی کفت از نیاز / در حریم عزتش خواندند باز
هم صحاب پاك کردارش دوبار / کرد چون انجم بعالم بر قرار
کفت اصحابم همه چون انجمند / در شریعت رهنمای مردمند
هرکسی بر هرکه باشد مقتدی / میشود زاسلام ودین او مهتدی
عالمان امت من بیکمان / انبیا وارثه زا سرائیلیان
این بکفت وکرد رجعت در وطن / شد غریب آهودوباره تاختن
بعد از ان اصحاب الشمس ظهور / منتشر کردند ازان خورشید نور
اول ان بوبکر با صدق وشکوه / چون اولوا الفضل امداندران کروه
ان اکرمکم وعند الله کو / قول اتقیکم بود در وصف او
شد خلیفه در مقام مصطفی / چون مه اوردی بهشت ان با وفا
کرد ان توحید ودین را بر قرار / همچو باغ از لالها خوش در بهار

بعد از ان عدل عمر کردش مزید
صوت عدلش تاختا وچین رسید
هیبتش چون فصل صیف اندر حرور
دولت اسلام را داد او ظهور
تا که نیل افتاد از قصد ضرر
چون رسیدش ان بطاقه از عمر
وزنهاوند امن کشتند از جدل
کفت در یثرب چو یاساری الجبل
باحیا وحلم عثمان بعد از ان
شرع وملت رانکهبان شد بجان
جد وجهدی چند کرد ازراه دین
جامع الآیات قرآن شد مبین
خاست در عهدش هم از جهال حیف
تندباد فتنه چون عهد خریف
پس علی مرتضی زوج بتول
شد مداراز وحدت وشرع رسول
نور علم وزهد وورع وانقطاع
زوچو شمس انداخت در عالم شعاع
لیك شد بروی زمستان اینجهان
از خوارج وزکروه باعیان
نهب زد قهرش برایشان برف وار
قتل از یشان کرد جمعی بیشمار
بعد رحلت کردن ان نور عین
مقتدی امد حسن دیکر حسین
باز انشهزاد کان مفتخر
هر دواز زهر قضاتیغ قدر
باجفا وجور اعوان یزید
عاقبت کشتند مظلوم وشهید
رستخیز امد زمین ازهجرشان
اسمان ازغم برایشان خون فشان
الغرض زاولاد زهرا مختصر
پیشوا کشتند تا اثنی عشر
هرکسی ازامر شان کردن کشید
مستحق امد بانواع وعید
لیك ازینجا نکتهٔ بشنو نیکو
مختصر کویم برایت ای عمو
این ره اسلام ودین احمدی
کامد از توحید ذات سرمدی
همچو شیر وروغن امد بر قرار
ظاهرش شیر سفید وخو شکوار
باطنش ان روغن پاك ازهوا
که نباشد طعمهٔ هر بی نوا
ظاهر شرا عالمان ارجمند
حاملند از فصحت تقریر وپند

...ا اولیاهای کرام — حافظند از مکر شیطان مستدام
...ن اولیاهم شد دو قسم — اولش چون جان وثانی همچو جسم
...ل ازنبوت پر ثمر — راه ثانی در ولایت کارکر
...شد صدیق وفرد — کز کمالات نبوت کار کرد
... مرتضی — قبله کاه امد بخیل اولیا
...دو سلطان فرید — متصل تا جعفر صادق رسید
...کوینـدش ازان — جامع امد زین دو کنج جسم وجان
...رت دو فرق شد طریق — هرکه اخذ از نسبتی کردای رفیق
...دیق کشتند ار جند — نام ایشان شد کروه نقشبند
...کر به انوار جلی — کامیــا بند از کمالات علی
...کویند ایشان رابنام — چونکه غوث جیلی اوردش تمام
...ا محبوب سبحانی چنین — درمیان زمره حق الیقین
...افلت کل شموس للکرام — شمسنـا لاتغرب حتی القیام
...فرموده قــدمی علی — رقبــة کل ولی الله ها
...رده قصدش اولیای عهد خویش — ورنه در سابق صحاب پاك كيش
وزاولا حق باز مهـدی وثیق — اولیاهـای کرامند از فریق
درمیان این فریقین کرام — فهم من فهم معنی الکلام
...ن ندانم من ره ایشان بکل — می نزیبد شرح کویم زان سبل
...ازاولی باجان وتن — خاکسارم کویم ازایشان سخن
...ی نقشبنـدی بیقصور — شد زشاه نقشبند اندر ظهور
...نام دارد ایحریف — مسکنش باشد بخارای شریف

...رت غوث قدس سره (افلت شموس الاولین وشمسنا ابدا علی افق العلی لاتغرب)

هست قصر عارفان اورا مقام   بروی ازما صد تحیا
قول شه مافضلیانیم از نبرد   او نهایت در بدایت
کفت مارا در بدایت هست ان   که رسند اندر نهایت
خواجهٔ احرار چندی بعد ازاین   فقررا با ساط
هرکه خواهد زو چشدآب حیات   کو بنوش
احمد فاروق سر هندی مقـام   کاشف اسرار
کرده او مشاطـکی هم زین طریق   مجـهـد علم کلا
در وصفش مخلصان چون سفته‌اند   الف ثانی اش مجد
کفته او اقطاب وابدال وو تاد   کاولیای عز لنند ان
تربیت یابنـد درهر کار وبار   باطنـا از حیـدر باذ
وانکه باشد قطب الاقطاب‌ومدار   سر بزیر پای او دار
بکذرانـد وی امور خویشتن   باحمـایات علی ار
حضرت زهرا وحسنین اندرین   هرسه بر قطب مدارندی
قطب دایم زین معنیهـای همام   اید از عهـدهٔ مداریت
زان بیان اوردم اینحرف بلنـد   تابدانند این کروه نقشبند
معتقـد باشنـد کز سر قضـا   هیچ امری نکذرد بی مرتضی
مختصر گفتم ولیکن زین اصول   تانیاید در کلامم بحث وطول
گوش‌کم ده بر فضول ان واین   اسأل الله صـلاح الا
الغرض چندی پس ازان مقتدی   حفظ این نسبت بکرد
تاکه شد نوبت به تخت خالدی   ایخوشا اقبال وبخ
رفت انحضرت زخاك شهرزور   تابسر هندو کرفت ا
باز کویم ازکه تانبود نهان   شاه عبدالله مه دهلی

شمع نسبت را ازانحضرت فروخت
منکر این خاندان رادل بسوخت
باز کشت از هند انموسی صفت
باید بیضای راه معرفت
مخلصان را بهر دعوت چون عصا
مر گروه منکرانرا اژدها
شعله کرشد نسبت أو ملتهب
در بلاد ترك واکراد وعرب
از سنندج تابشهر مکه من
دیدم از هرجا ازو شخصی حسن
بودزاستغراق وانواع حضور
هر خلیفه وهر مریدش غرق نور

اشارة الى حضرت شيخنا سراج الملت والدين فرد فى العصر الشيخ عثمان قدس سره

برتر از ان جملکی سلطان ما
بهر وصل حق وسیله وردنما
خلعتی بر قامتش بودی مبین
فرد فى العصرى وقطب العارفين
نور چشم حلقهٔ ابراریان
دستگیر فرقهٔ احراریان
بردرش افراد عالم خاکسار
ابدل واوتاد بروی جان نثار
نام پاکش شیخ عثمان وثیق
موصل مقصود ارباب طریق
مسکن ایشان طویلی شهر زور
کوه وسنك وغیر ذرع وپرنفود
لاطویلی بل ریاض الصالحين
لاطویلی بل حیاض العارفين
لاطویلی بل مقام الصادقين
لاطویلی بل مدام العاشقين
مرکز آداب اصحاب سلوك
مرجع حاجات ارباب ملوك
مجمع البحرین خوانش بیکران
زاجتماع عارفان وعالمان
شیخ ماچون نیّر اعظم دران
نسبتش برکل عالم زرفشان
خلق شرق وغرب چون مور وملخ
ریختندی بردرش زان سنکاخ
چونکه دل بودش نظرگاه جليل
راه کویش چون ره کعبهٔ خليل

کس نکشتی واصل درگاه او | جز بشق الانفس اندر راه او
عالمان نخل وسادات کرام | ریزه‌چین خوان فیضش صبح وشام
چونکه واقف گشته بودند از علوم | لب شعر مثنوی پیر روم
هرکه خواهد هم نشینی باخدا | کو نشیند در حضور اولیا
آیتی بود از جناب ایزدی | ازپی اعجاز دین احمدی (ص)
بسکه ره بر نفس وشیطان بست سخت | نایب الله امد وفیروز بخت
بسکه جد وجهد کرد از راه دین | تا که شد وارث بختم المرسلین ص
بسکه بود اندر شریعت کامیاب | ماسوی بروی نماند اندر حجاب
خرق عادات وکرامانش زنور | گشت در آفاق وانفس پر ظهور
مولوی مخدوم حامد بانیاز | کرده اجمالا بسی ثبت ریاض
من هم از اولش خوری الحضور | ثبت کردم چند در برق السرور
هرکه باشد طالب از تفصیلشان | در ریاض وبارقاتش کو بدان
یا کتاب معدن النور آورد | بسطی ازوی در قصاید بنکرد
ورندارد طاقت روی کتاب | بیند اورا جانشین مستطاب

فی مدح ولده الامجد حضرت ابو البها الشیخ محمد قدس سره

حضرت قطب ممجد بوالبها | مظهر الاسرار وفیض کبریا
شیخ محمد عروة الوثقای دین | غوث دورا هم خلف هم جانشین
هر تصرف کامد از سر پدر | هست درج از صدر این والا پسر
صورت وهم سیرتش باشد گواه | بر کمال خرق ان سلطان راه
جذب الجمعیت از شیخ کرام | بالمضاعف کرد این پور همام
نسبت صدیق وصادق بایزید | نقشبند احرار وفاروقی جدید

شاه عبدالله وخالد شیخ ما | وانچه باطن آمد از هر اولیا
جمله در صدر محمد درج شد | در کهش زان طالبان رامرج شد
چون محمد را بمعنی مظهر است | اولیا را در طریقت افسر است
بشنو ازاین بو البها تا مصطفی | سی وسایط بوده اند اندر صفا
مختصر گفتم ولی در اینکتاب | هرکه از تفصیلشان دارد شتاب
کو کتاب معدن النور آورد | یک یک اندر وصف ایشان بنکرد
حق جان ان محمد ای کریم | که بروصلوات وتسلیم عظیم
این محمد رازخود محفوظ دار | وز قضا وهم بلا محفوظ دار
طول عمرش بخش واحسان وعمل | دارش اندر علم وحدت باعمل
هم برای قبله گاه خاص وعام | دودمانش باد تا یوم القیام
محد از وخیل منسوبان او | در دو عالم سر فراز اورا ازاو
حاو واتوین واولادش خصوص | در جوارش حفظ گردان از لصوص
اول از تحصیل علم وشرع ودین | سرفراز اور محمدرا امین
ثانی از علم وطریق مرتضی | دار ممتازش محمدرا رضا
ثالثی وهم تقی احمد سعید | بسکه هر نسلم که اید در مزید
تربیت یابند ازایشان خاص وعام | عمر صرف آرند در دین بالسلام

مناجات من نظم المحتاج الی عنایت حضرت

قاضی الحاجات جل سلطانه

ای خدا ای صاحب فضل عظیم | هر دو عالم راتورحمن الرحیم
لطف واحسانهایت ای فرد ودود | شامل هر مشرك وگبر ویهود
مهر ورحمت در حق هرما سوی | بهتر از صد مادر مشفق بما

هر کرا خواهی عنایتها کنی — بی سؤال آری عطایش ای غنی
ورکسی را دور کردانی زخویش — مرکرا زهره شفیع اید به پیش
تو کریم العفوی وصاحب عطا — من کثیر الذنب ومجرم از خطا
ایدریغ از عمر من پنجاه سال — شد هنوز از نفس خویشم پایمال
چند کردم توبها از فعل بد — عاقبت یك یك شکستم ای صمد
بار دیکر ایغفور داد خواه — چون نصوحم ده بکوی خویش راه
حق جان احمد مختار باز — ان نصوحی توبه ام ده بانیاز
باز خوانم جانب پیشان قدس — فارغ از غیر وبخویشم دار انس
حق شیخ ورهبر ارشاد من — در دو عالم ملجأ فریاد من
وان تن معلول وجان باحضور — حق ان ریش سفید وپر زنور
ابر رحمت باز کرد ان پر خروش — بحر بخشایش دوبار اور بجوش
بعد از نیم کن خلاص ازهر کناه — بازم از غفلت بخوان تاپیشکاه
والدینم هم برحمت شادکن — وز عذابی اخروی ازادکن
جمله اولادم درین دنیای دون — ناجی ار ازنفس وابلیس غبون
چون مرا از سیرت اخوان وباب — برکشیدی وگشاندی در صواب
خود نکشتم کارکن لیکن بجان — تربیت کردم غلامان راچنان
کامد اندر سنت خیر البشر — بوشوند ایشان بغیرت کارگر
چشم ان دارم بلطف امتنان — حق احمد خاتم پیغمبران
هریک ایشان رابراه اجتبا — سوی قرب خویش خوانی ایخدا
بوکه مکر نفس وتسویل بلیس — جان ایشان رانکرداند خبیث
هریک اندر سنت فخر الامم — بانی یک سلسلة کن از کرم
چونکه ایشان صالح آیند وحسن — فرجهٔ حاصل شود برجان من

ورنه هیچ از کرده واعمال خویش — نیست چشم ءز تم نه کم نه بیش
هم نیم مقنط زرحمت ای اله — خود زخود زجرم من شو عذرخواه
بهر صدق قول صاحب قبلتین — کفته عفو آرد خدای مشرقین
از کناهان کبیره دوهزار — دریکی عذر از دعای عبد زار
چند حاقی زین جسارت زین سؤال — دم مزن فالله یجزیك الوصال
خوان باعداد حروف اینکلام — تحفة الصلوات بر خیر الانام

در نصیحت فقیر زادگان اعنی فرزندان کرام

ای محمد ای امین با هنر — نور چشم وقوت جان پدر
از پدر بشنو نصیحتهای چند — هم عمل کن تاکه کردی ارجمند
باش در شرع وطریقت کارکن — تاشوی واقف زعلم من لدن
من که خودرا ضایع اوردم تمام — بسکه کردم کار نافرجام وخام
صد امانت برتوای نور بصر — خویش راضایع نسازی چون پدر
عمر من پنجاه شد توچار پنج — تاجوانی باش در تحصیل کنج
ورشدی چون من شوی پیر وخرف — هان وهان امروز شو خیر الخلف
خواهی ارایمن شوی از هر بلا — دشمنی با نفس وشیطان کن ملا
تاشوی درهر دوعالم مستطاب — از هوای نفس باش اندر حجاب
با جلال ونعمت دنیا مناز — تاکه سازد سر فرازت کارساز
سوی مسکینان نظرکن باسخا — زاه مظلومان حذرکن از خدا
بایتیمان مهربانی کن بمال — بعد از ان از آتش دوزخ منال
هین مباش از دولت دنیا بخیل — باسخا غرس آردرجنت نخیل
والذین یکنزون را در کلام — بنکر وتا اخرش بر خوان تمام
یوم یحمی وفتکوی بعد از ان — مید هد پندت زسیم وزرعیان

زیر دست خویش را شونیک خو … صد امانت مردم ازاری مجو
خاصه در حق برادرهای خویش … حسن خلق ومهربانی دارپیش
دستگیر اخوان خودراچون عصا … محسنی کن درحق ایشان بنا
باز نسبت بر توایشان با ادب … متفق باشند وخادم روز وشب
زانکه دولت زاتفاق اید بدست … وز نفاق است انکه درمحنت نشست
بر شما باد ای ولدهای کرام … که شوید از شرع وسنت نیکنام
هرچه غیر از اتباع حضرت است … ادمیرا در دو عالم حسرت است
گر مزین امدید از امر شرع … خویشرا اراستید از نور ورع
مر شماراجمله عالم خادم است … باشما هرکس عدو شد نادم است
ورنه اندر هر دو عالم ای فتی … بانگ خیزد ازشما واحسرتا

اشارة الى علامات السما فصار لونه احمراً وتاريخه

از علامات سماوی ای پسر … اینکه دیدید از جهان پر شرر
کز هزار ودوصد هشتاد و هشت … هجده روز ازدلو ماه اندر گذشت
شب دوشنبه بیست وپنج قعده الحرام … قرمز امداسمان نیل فام
بر خلایق شد عیان چون بحر خون … مظهر قهر از خدای بیچگون
باشد از اعمال اشرار جهان … بلکه از شرمی این اشفته جان
که بجوش امد عیان قهر خدا … در حق انسانیان بیوفا
اری اری پادشاه ذو نسب … برک قرمز پوشد از وقت غضب
الحذر ثم الحذر ثم الحذر … کز گناهان نادم آئید ای پسر
سر برهنه بادو چشم اشکبار … باز گشت اريد سوی کردکار
سجدهٔ ذلت بخاک اريدباز … عذر خواهان از جلیل بی نیاز
ربنا انا ظلمنا ای کریم … تب علینا انت تواب الرحیم

تو عفوی وکریم ای ذو الجلال … تورؤفی ورحیم ای بیمثال
چون تحب العفوی وفریاد خواه … عفوکن مارازهر جرم وگناه
ظلمها کردیم ما با نفس خویش … عفو شاه است از گناه عبدبیش
خودکلام قدس حق است از صفت … رحمتی با کل شئ وسعت
چشم ان داریم کاید عذر خواه … بر عبید ان لطف واحسانهای شاه
ماچو درمن یعبدالله علی … حرف باشیم وبغفلت مبتلا
تو بفضل ورحمت خود کارکن … جان مارا باکرم بیدارکن
نی بان قهر وعلامات جحیم … نی بنار ودود والات حمیم
بزنه این برک قهر اندر کنار … عفوکن از هرچه رفت ودرگذار
لذتی کز عفو میبابد کرام … نیست اصلا مثلش اندر انتقام
قل وکل یعمل دیگر علی … شاکلت کامد زاسری بر ملا
کرده مارا پرامید وپر جسور … از برای عفو وغفران ای غفور
ایهٔ لا تقنطوا باری دیگر … بالمضاعف میدهد بر ما خبر
انکه باشد لا ابالی پادشاه … بهر عفو از جرم این خاک سیاه
بس کن ای حافی دیگر این غلغله … زانکه جاسوسان بوند از قافله
نك بفردا نامهای زشت خو … حاضر ارند ازتو در تکذیب تو
چند کشاف ومفتش ذرر هند … جلهٔ زاسرار وضمایر اگهند
دم مزن دیگر ازین اعلی خطاب … خوف دار الله اعلم بالصواب
هدیهٔ صلوات بفرست ازوفا … صد قوافل بهرجان مصطفی
بوزباس خاطر خیر الانام … بگذری در هر دو عالم بالسلام

اللهم صلى وسلم وزد وبارك وارحم واکرم على سيدنا ونبينا ومولانا وشفيع ذنوبنا محمد وعلى آله وصحبه اجمعين آمين ۱۳۷ بعد از اتمام کتاب بارقات بسه سال بنقاضای وقت

وحال ایقصیده رادر خزانت الخیال ساری وبزبان مقال جاری اورند لهذا ان را قصیده بهائیه نام نهاد و برشتهٔ تحریر در آورد

بسم الله الرحمن الرحیم

یادت بخیر بادا ایوقت نوجوانی   بنکرچه برمن اورد پیری وناتوانی
هجران وعشق جانان باهم چو عهد بستند   مارا بوادی غم کردند جاودانی
ار ای صبا بمجنون بوی ززلف لیلی   کز بحر غم فتاده چون مرکب دخانی
قومی نیند اکاه زاسرار ورمز این راه   درعشق بازی ما دارند بد کمانی
این درد و محنت وغم کاید ز دوست هردم   مارابه زدو عالم غافل بروچه دانی
مارا شراب احمر بهتر زاب کوثر   دید ار یار خوشتر از روضهٔ جنانی
شیر ونهنک وپیلان زین خمر در خمارند   کربه چه رمز یابد از سبعة المثانی
جزاین می صبوحی یابیم ازان فتوحی   دیکر زجمله اشیاء داریم سر گرانی
وین جام بادهٔ ناب جلاب اذری تاب   ندهند مفت مشتاب الابجاز ستانی
داروی درد هجران پرسیدم از طبیبی   کفتا صبر زی اول پس مرک ناکهانی
اثار صدق در کار اینست عاشقان را   سیل از سرشک خونین رخسار زعفرانی
روی از طلب مکردان ارنی بکوی کریان   صدبار اکر جوابت کویند لن ترانی
دارد مسافر عشق در ره هزار منزل   سر باختن در اول باقی عذاب جانی
فانی زخود چو کشتی بابا دروی دلبر   اینست وصل عریان اینست کامرانی
شاید بساقی بزم روزی برمز کویند   کز باده فانیان را بخشد بقای ثانی
عشاق همچو بلبل در کلشن خیالش   باشوق وشور وغوغا دارند نعت خوانی
پروانه وار خلقی بر کرد شمع رویش   جمعند وجمله بزمان زعمر وزندکانی
درحیر تند وهیمان کان ماه برج احسان   عکسی زد بر ایشان هرکز بمهربانی

ای افتاب ساطع زین بارقات لامع   عشاق بی کنه را نه مناسبت
رحم ار بر فقیران چون شاه ملک حسنی   لطف آر بر مساکین چور فق سبحانه
هر بندهٔ که شد پیر بر درکهٔ سلاطین   خط امان دهندش اخر الطلیس نباشد
بیچاره من که عمری بهر تو صرف کردم   چون پیر کشتم اخر ازدر کهم برانی
جور وغم از تو دیدم رنجت بجان کشیدم   هرکز نشد بکارم لطفی کنی عیانی
خواهم شدن من ای جان چون مو بنامه پنهان تادست بوست ایم هر لحظه اش که خوانی
قومی سر وزر وسیم درعشق کرده تسلیم   نبود متاع حافی الاکه در فشانی
یارب چو مشک وعنبر از من سلام اطهر   بر بو البها محمد باری دیکر رسانی
ان قطب اهل عرفان فرزند شیخ عثمان   مفتاح باب فیض وکنجینهٔ معانی
هم در معارج حسن واخلاق بافتوت   هم در مدارج جود حاتم از ونشانی
شاید یکی پیاله برمادهد حواله   زان بادهٔ که نوشد ازدن اسمانی
جانا بشیخ عثمان ان پیر عشقبازان   عنقای وکر عرش وسیمرغ لامکانی
این بندهٔ کرفتار افتاده دور ازکار   قامت خم وکران بارمانده زکاردانی
دارد امید روزی دستش بفضل کیری   در حلقهٔ عزیزان خوانی دیکر نرانی
یارب بعمر جاوید درکلستان توحید   سرسبز وخرم ای چون سرو بوستانی
وز صاعقات آفت کر باشدت مخافت   بابا رقات فضلت دارند پاسبانی
ایجانی پریشان در اشتیاق جانان   کشتی اکر چو صنعان مطعون خوکبانی
زینهار از ینملامت مکریز تا قیامت   می نوش وعاشقی کن چندانکه میتوانی
کوبا نقاره وکوس طعن اورند وافسوس   بیکانکان مأیوس از لذت جنانی
کان قوم بی سر انجام واقف نیند زین جام   کو کور وکر بمیرند محروم دوجهانی
مستان جام وحدت محو ند در محبت   کوری اهل غفلت دارند دل جوانی
حلاج اشنیدی چون دستها بریدند   کردی رخ خود از خون کلکون وارغوانی
تاناقصان غافل بیکانه زین مسائل   از زرد روئی او نارند بد مظانی

مرنك اهل توحید   خوشباش تا بتقلید خود در ادران کشانی
عکس جمال معشوق   روزی تراچو برق دریا بدو بدانی
وی موزوز مقرون سازارغون   صدباره خوشتراین می‌ازاب زندکانی

ای مقری خوش الحان عشری بخوان زقران
هدیه بجان پیران یارب جوان بمانی

(مبحث الحلاج) اسم وی حسین بن منصور الحلاج البیضاوی بوده وقتی بر سرای جنید قدس سره حق الباب کردوی پرسید کیست جواب کفت انا الحق جنید کفت که نه حق بلکه برحقی ای خشبة تفسدها تا کدام چوب ودار است بتورنك کنند (نفحات) از طبقهٔ ثالثه است کنیت او ابو المغیث است از بیضابو ده که شهریست از شهر های فارس وی نه حلاج بوده روزی بدکان حلاجی که دوست وی بود رفت وویرا بکاری فرستاد پس کفت من روزکار وی ببردم بانکشت اشارت کرد پنبه از یکسوشد وپنبه دانه از یکسو ویرا حلاج نام کردندبان واسطه (نفحات الانس) کویندشبی باهفتاد مرید رکوه دار به بیت المقدس در امد ودر ان وقت قندیلهارا برفشانده بودند رهبانان راکفت این قندیلهارا کی برافروزید کفتند سحرکاه کفت تا سحر دیربود بانکشت سبابه اشارت کرد وکفت الله نوری از انکشت وی بیرون امدو چهار صد قندیل از ان نور برا فروخت وان نور دوباره بانکشت وی باز کشت رهبانان کفتند توبر کدام ملتی کفت برملت حنیفیان کمترین حنیفی ام ازامت محمد صلی الله علیه وسلم انکاه ایشان را کفت کدام دوستر دار ید نشستن پیش شما یارفتن کفتند که حکم تراست کفت یارانم کرسنه وبی نفقه اند سیزده هزار درهم پیش شیخ اور دند هنوز صبح برنیامده بودجمله راصرف کرد انکاه برفت شخصی راطوطی بود بمرد شیخ کفت خواهی که ویرا زنده کنم کفت خواهم اشارت کرد بانکشت طوطی برخاست زنده وپرفشان (نفحات الانس ملای جامی رحمه الله تعالی) .

غزلیست که بعد ازین قصیده بنظم آمده است چون مناسبت باینمقام داشت ارتجالا تسوید نمود والله المستعان والموفق سبحانه

این نظم من اردر نظر ناس نباشد   بالله که بهایش بجز الماس نباشد
کامیزش عنبر بشکر در عرق کل   درخورد ملوك است زدباس نباشد
بافندکی اطلس واستبرق وزرباف   در قوهٔ چولاههٔ کرباس نباشد
سود ازدهٔ عشق پراز زمزمه ویرا   پراوی ملامتکر نسناس نباشد
درغالیه غلطیده به معشوقه هم اغوش   واقف زغم وزحمت کناس نباشد
هرجاکه برد دوست پردمرغ دل انجا   حاجت بمداد وخط وقرطاس نباشد
هردل که بعشق تو تهی شد زخیالات   عرشی است دیکر معبر وسواس نباشد
کان غرفهٔ اراسته از سندس ودیبا   دوری زلطافت ره منکاس نباشد
خاصه کسی از حلقه بکوشان بهاشد   اندیشه اش از فتنهٔ خناس نباشد
کز شور ش ازو سرزده اکنون بمریدان (١) در دهلی (٢) ورامیتن (٣) وسماس نباشد
وین رقص وسماع ازنی ومست امدن ازمی   نسبت زوی است ازدیکر اجلاس نباشد
عاشق که بدولت رسد از پرتو وصاش   بامحنت فقرش غم افلاس نباشد

(١) دهلی یکی از شهر های بزرك هندستان است وخانقاه حضرت شاه عبدالله مرشد جناب مستطاب مولانا خالد که مربی حضرت شیخ عثمان است قدس الله تعالی ارواحهم در دهلی بوده است وحضرت مولانا علیه الرحمه تا چهار سال تمام درانجا بسلوك راه حق را جل وعلا سر کرمی داشته واز شاه عبدالله مأذون شد وبوطن مألوف باز کشته است (٢) متین قصبه ایست بزرك از مضافات بخارا بدوفرسنکی شرعی ومشتمل است برده پارهای بسیار ومقام حضرت عزیزان خواجه علی نساج بوده است قدس سره (٣) سماس از جملهٔ دیهای رامتین ویکفرسخ شرعی از رامتین دوراست واز انجاتاشهر بخارا سه فرسخ شرعی است ومسکن خواجه محمد بابا بوده است علیه الرحمه (رشحات)

رسوائی حافی همه افاق گرفته است   محتاج بدستک زدن وطاس نباشد

زین پس روی وجام می ونقل لب ساقی   غمناک زبد گفتن انفاس نباشد

کافر بکلیسا چوگرفتار صنم شد   وردش قل اعوذ برب الناس نباشد

تمت القصاید والغزلیات بحمدالله وحسن توفیقه امیدکه خداوند عالم عز اسمه توفیق اتمام کتاب بارقات را عطا فرماید راقمه العبد الاقل المحتاج محمد سعید فی سنه ۱۳۷

ابتدای کتاب بارقات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمدا یوافی نعمه ویکافی مزیده والصلوة الطیبات الوافرة والتسلیمات الزاکیات الفاخرة والتحیات والتعظیمات والبرکات المتکاثرة علی افضل المخلوقین واکمل الموجودین واجمل المحبوبین فاتح باب الحضرة فی العلم والعین والیقین محمد رسول الله خاتم النبیین وسید المرسلین وشفیع المذنبین هو الذی کان نبیاً وآدم بین الماء والطین وعلی آله الطاهرین وخلفائه الراشدین وازواجه امهات المؤمنین واصحابه اجمعین وتابعه الی یوم الدین (اما بعد) این فقیر بی بضاعت وحقیر بری از استطاعت احقر العبید وافقر الحاج محمد المتخلص بحافی ابن المرحوم المغفور الوافی رستم بیک شهیر به امیر اخور باشی غفرالله له ولوالدیه ووفقه الله لما یحبه ویرضاه وجعل اخرته خیراً من دنیاه نظر براینکه در بدایت کار از قصبهٔ سنندج بدر شده ودر قریهٔ سمران متوطن گشته شهیر بحاجی سمرانی گردیده است بنظر سعادت اثر خلوصیت ثمر خادیم کرام ومخلصین عظام وصلهم الله بمرامهم میرساند که چون در سنه هزار ود وصد وشصت وشش هجری ودرسن بیست وپنج سالگی برسم عتبه بوسی طوف کعبهٔ حضور لامع النور خاکساران سده سنیه حضرت ارشادپناه ولایت دستگاه منبع الایمان معدن العرفان قدوسی بنیان شمس الحقایق بدر الدقایق قطب

ارشاد النقباء الموحدین غوث اصحاب النجباء المحققین فرد فی العصر الامناء المکملین نجم البدلاء السالکین سراج الاین لملة الابرار والمقربین من المسلمین محی اثار سید المرسلین فی المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین بیت انکه در * توجیه وصفش بیدرنگ * خیره ماندفهم وپای عقل لنگ * اعنی شیخناو وسیلتنا الی الله تعالی الشیخ عثمان رضی الله تعالی عنه وعن اخلافه واحبائه واودائه احرام بندگشته وبخلعت گران بهای منسوبیت انحضرت سر افرازی یافته وبعد ازان تامدت بیست سال در هروقت واوان این فقیر دران دربار فیض اثار بشرف خادمان ملکوتی دثار حضرت ایشان ادمیت فوائدهم فائز میشد ودر اثنای حصول ازفیض عظامی دران مجالس کبری جمیع برخاست ونشست وافعال واقوال واخلاق واطوار انحضرت را بنهج اعجاز حضرت سیدالبشر صلی الله تعالی علیه وسلم از خوارقات باهره وکرامات ظاهره مشاهده میکرد به نحو که درا بهت وحشمت وهیبت وشوکت ایشان دایما محو میماند واز تاثیر شربت اخلاص ومحبتش خود را بیخود ومست می یافت وپرداخت کار دیگر نمیداشت بعد از انکه ان سیمرغ بی نشان درین دار فنا پر یشان شده وتوسن جان رابسوی رفیقان اعلی بعالم بقا راندند اعلی الله تعالی مقامه این فقیر مهجور بیتی چند را بنظم اورده ومسطور نمودتا نظارگان را مایهٔ تاثیر اید (مرثیه) * شد زسوز جان واشک دیدگان * هرسر موی برتن من خون فشان * انچه گم گشت ازمن اشفته جان * بر سلیمان گرشدی روزی عیان * از سلیمان از ملک از انس وجن * گریه بگرفتی عنان اسمان * لاجرم گریند ونالند از فلک * روز وشب بر حال زارم قدسیان * گرنه تن بودی حجاب این سوز دل * اتش افکندی بهر کون ومکان * حاش این اتش که برجان توزد * هجران طاوس فردوس آشیان * گررسدیک ذره ازوی فی المثل * درهمه ارکان واعیان جهان * سوزه زوی از ثریاتا ثری * نی اثر ماندنه عین ونه نشان * پس بجوش اندرخود وبنشین خموش * بوکه نقد وصل یابی جاودان * پس از چندی از ان شکسته بالی ومضطرب حالی که بهوش امدوان صحبتهای عالی وشکرف رایاد آورد متفکر وحسرت خوران شده

وافسوس کویان کردید که چرادران اوقات شریفه جمیع ان خوارقات لطیفه وکرامات نظیفه را بقید کتابت درنیاورده وبتسوید انها اشتغال نور زیده است لاجرم درفکر ان ماندکه انچه بخاطر فاتر درا ید ثبت نماید هرچندکه دیده بود محمد رویم بغدادی رحمه‌الله‌تعالی کفته است چون حال از درویش باستانند وعقال بکذارند ویرا هلاک کرده باشند فاما از نا اهلی وکم رسائی وبد عملی وناسزای قابل آتش نیامده بودکه بر سبیل اخذ حال ومقام بر لب بحر فیوضاتش جام نوش ایدیادر جستجوی مر وارید صدف قعر ان قازم‌عرفان شناوری نماید لاجرم بمفاد (کل ما لا یدرک کله لا یترک کله) برقصدخود ثابت وباقی مانده وکفت بیت * کرندارم از شکر جزنام بهر * نام اوبهتر که اندرکام زهر * پس باعجز وقصور تمام حقیقت جامعه خودرا از سر فتور متوجه بذات اقدس لا ینام جل سلطانه کردانیده باحالت‌خشوع وخضوع باوسبحانه نالید وجبهه‌ذلت وانکسار رابخاک‌خواری بسی مالید وروح پر فتوح حضرت ایشان‌را قدس سره بشفیع درکذرانیده ودرخواست نمودکه شاید از ان کرامات عجیبه وبارقات مغیبه راقلیلی بخاطر فاتر فقیر باز اورند وبیاد دهند بیت لراقمه * نیت دل داشتم چون در صواب * لاجرم امد دعایم مستجاب * موج زد بحر عنایت ناکهان * صدیکی کردند از ان برمن عیان * وبمحض فضل توفیق بر مشغلت وتسوید انهانیز عطا فرمودند لهذا انچه بیاد دادند جملکی راجمع کرده ودرین رساله بکتابت مندرج نمود فاما قطعه لراقمه * قلم ز اوصاف مرغی چون نکارد * که وکر از سدره باجبرئیل دارد * زجبریل ارکسی حرفی بخواند * زوصف مرغ من الفی نداند * کواه قول‌دارم لو دنوت * حبیبی انملة لاحترقت * ومحض‌حلیهٔ جمالش‌عنوان رساله رابنظم المحاسنی که در اخلاق وشمایل حضرت رسول‌الله علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات تالیف نموده است مذهب کردانید وبعد این رموز وعبارات راکه از کنوز غیبی اشارات امده‌است بتسوید رسانیدتا فایده (کل‌ماهو کرامة للمولی یکون‌معجزة للرسول) درنظر مخلصان دین مبین کردد بیت * اینهمه اوازها از شه بود * کرچه از حلقوم عبدالله بود *

حاصل الکلام اسم کتاب را بارقات السرور لاهل العبور فی لیلة الدیجور نهادیم شاید ناظران باخلوص رامایهٔ شوق به خلسهٔ ملکوتی ومزید سرور از سیر عالم لاهوتی کردد وکروه منکرین رانیز وقوفی باسرار کاملین راه صدق وصواب حاصل اید ویقین بمعنی این رباعی * کامل اورندکه عزیزی میکوید رباعی * این شیوهٔ عشق هر خسی رانبود * وین واقعه هربوا لهوسی رانبود * منکرچه شوی بحالت زنده دلان * نی هرچه ترانیست کسی رانبود * واز ناظران صاحب بصارت وواقفان بابصیرت چشم امیدو تمنای کرم انکه درحین ملاحظهٔ این کتاب فقیر راکاهی بفاتحه ودعای یاد آورند وبرایحهٔ رحمتی احسانا شاد فرمایند رباعی لراقمه * خوش انکه مشاهدان اسرارماب * چون در نظر اورند این طرفه کتاب * هر سهو وخطا که مندرج کشته درو * شویند بابر لطف وباران ثواب * ولا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد الذی کان بالمؤمنین رؤف رحیم وإله الطاهرین وعلی من التزم بمتابعته اجمعین (فصل بالخیر) رباعی لراقمه * برشما ای مخلصان کامیاب * چون شجرهٔ طیبه هست این کتاب * مشتمل برچارفصل است این شجر * اصلی وفرعی وارزق وثمر * (اما اصلش) انچه خود این فقیر درمحفل حضرت ان پیر دستکیر روشن ضمیر قدس سره حضور داشته وبیواسطهٔ دیکری از حضرت ایشان دیده وشنیده است (اما فرعش) منامانی که روشن تراز فلق صبح خود این راقم الحروف را ادراك بانها حاصل شده است وبواقعها اکاهی یافته (اما اوراقش) انکه کلمات وروا یاتی را از مردمان رفیق واعزهٔ وثیق وادمان اکابر موثوق بهم استماع کرده است (فاما ثمرش) اشاره بخلق حمیده وخلق پسندیده وصفات کاملهٔ حضرت قبله کاه امجد عروةالوثقای مجد فخر الصلحا فرد الامنا ابوالبها الشیخ محمد خلف الصدق وولیعهد حضرت ایشان است رضی الله تعالی عنهما وشمهٔ رانیز نظما از خصایل واوصاف الجناب ملك اداب سلمه الله تعالی در تذئیل نظم المحاسن حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بیان اورده است لله سبحانه الحمد والمنه هرچند که حق سبحانه نفس نفیس حضرت ایشان را قدس سره بسر اپردهٔ ارجعی الی ربك راضیة

مرضیة طلبیده وبرکرسی زراندود فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر نشاندند لکن جناب
قبله کاهی شیخ محمد رادر مقام وی جانشین فرموده وماپروانهارا بدور شمع جمالش حفظه الله
تعالی تسلی داده وخوشدل نمودند بیت لراقمه * کرچه کل بربست رخت از کلستان *
لیك میبخشد کلاب ازوی نشان * شمس اکر سر برد در جیب عدم * بدر نور افشان
از وباشد عیان * اللهم متع المسلمین بطول بقائه ووفقه علی الاحسان فی حق اودائه
(اکنون وقت انستکه از اصل شجره بیان نمائیم) وان بارقات چند است که خود این
فقیر در محفل ان پیر روشنضمیر وبدر منیر قدس سره حضور داشته واز ایشان دیده
وشنیده است رضی الله تعالی عنه وعن اخلافه واتباعه وازان جمله این (بارقه اول است)
اوقاتی که مخدوم سعادة ملزوم شیخ محمد صادق سروا بادی وزیر زادهٔ کردستان ماسلمه
الله تعالی در خدمت خادمان ملایك تواماں حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه ماذون
ومجازشده وبشهر سنندج مراجعت نمود این فقیر را بسابقه محبتی که باهم داشته بودیم
تلقین ذکر اسم ذات الله تعالی شانه وجل سلطانه بکفتند بیت لحافظ * من بخیال زاهدی
کوشه نشین وطرفه انکه * مغبچهٔ بهر طرف میکشدم بچنك ودف * ابروی دوست کی
شود دست کش خیال من * کس نزداست ازین کمان تیر مراد برهدف * بعده مرا حلاوتی
روی داد که تامدت نه ماه هرشبانروزی بکتر از بیست وهفتهزار تاسی ویکهزار ذکر قلبی
از خود راضی نمیشدم وبسی سرکرمی داشتم چون دل راقوتی حاصل شد احرام بند
حضور لامع النور حضرت ایشان قدس سره شده باوجود پیاده روی ومنازل دور
وخستکی راه شبهااز تهجد ووظیفهٔ ذکر رابعادت زمان حضر بجای میاورده وتغافل
نداشتم چون بدرکاه خدم اکاه انحضرت رسیده وبشرف حضور مشرف شدم تواضعها
فرموده ونوازشها افزودند ومنزل رابحجرهٔ مخدوم معرفت موجود حاجی ملا محمود
سنندجی مقرر نمودند که باوی رفاقت والفت سابقهٔ داشتیم چون بسی ملاحظه کردم
مردمان بسیار از سادات وعلما واعزه هردیارما نندمور وملخ دران دربار بدور شمع

رخسار انحضرت پروانه وارجمع کشته وهریکی بطریق که مامور شده مستغرق وسرکرمی داشتند وابدا یکیرا باد یکری لحظهٔ ولمحهٔ بکفتکوی دینوی اختلاط والودکی نبود کانما علی رؤسهم الطیر شامل حالشان بیت * تنهانه من بخال لبش مبتلا شدم * بر هر که بنکری بهمین درد مبتلاست * رفتم برطبیب علاج دلم کند * آهی کشید وکفت که این درد بیدواست * کلام فریدون الحق خودرا در ان مجمع چون غرابی یافتم که درشکرستان بمیان طوطیان اهل محبت افتاده باشد ازرذایلی که داشتم بوحشت در ماندم (ابیات لراقمه) * مجمعی بودند بیوصف وصفت * برتر ازادراک عقل ومعرفت * برق استغنادروافروختی * صدهزار ازاهل غفلت سوختی * صد هزاران افتاب معتبر * صدهزاران ماه وانجم بیشتر * جمله میدیدم که حیرانند وجمع * بال کوبان چون فراش از کرد شمع * فکر کردم ایعجب چون افتاب * ذره سان محواست پیش اینجناب * کی بدیدایم من ازاین جایکاه * ایدریغ از رنج برد من براه * غرض در ریاضتی بود ندکه فقیر شبها دران منزل چون بطهارت ونماز برمیخواستم کیک وشپش وموران کزنده بپا هایم بر میشدند وسرمای زیاد میخوردم بسی ان حالت بمن صعب نمود و شبی مرا احتلامی اتفاق افتاد بمیان حوض بسیار سرد بایست شدن وسابقا ازطور مجـاهده را ندیده وبر سر پرهواوغفلت خود غلطیده بودم لاجرم نفس خسیسم بوسوسه افتاد در روز چهارم رخصت مراجعت کرفتم مخدومی ملا محمود مرا کفت که حضرت شیخ میفرمایند که این مهمان تو استعداد طریقه دارد ولی استقامت ندارد ویرا بکوی که اینز مستاذدرنزد ماقرار بکیرد جواب کفتم حق مطلب طاقت این ریاضت شاقه‌را در خود نمی بینم نا سازی قی وسؤا لهضم را بهانهٔ قوی کرده بحضور مبارک رفته ورخصت طلبیدم دران اثنا سعادت اینرا یافته بعرض رسانیدم که قربانت شوم شیخ محمد صادق مرا تلقین کرده است اکنون امید وارم که بلفظ مبارک خوداین مسکین را دیکر باره تعلیم فرمائید ودر زمرهٔ خاکساران خویش قبول نمائید کرم ولطف فرمود واحسان وعنایت نمود با وجودنا اهلی وکم سعادتی دو باره اداب طریق خواجکان را قدس الله تعالی

ارواحهم بمن تلقین کرد ودران حال باطنا شفقت ولطف وتوجهی نمود ندکه مرا محسوس شد هر هوا و هستی که اورده بودم ازمن بدر شـده نیست مطلق ومحو محض مانـدم رباعی لا دری * عشق امـد وشد چو خون مرادر رگ وپوست * گرداند مراتهی وپر کرد زدوست * اجزای وجود من همه دوست گرفت * نامی است زمن برمن وباقی همه‌اوست * مرخص شده وروی براه نهادم شب اول منزل در قریه سرکت بالمنکر جنـا بمستطاب شیخ عبدالکریم که ز جملهٔ مأذونان وداماد حضرت ایشان بود رحمه‌الله تعالی گرفتم ایشان تابسه شب مرا نـگاه داشتنـد بـدورش مریدان مجذوب بودند وشورش وشوق بسیار داشتند در حلقـهٔ ایشان بیخودی وفنـای که مصـطلح اینطایفه است مرا روی داد چنانکه شبی را بعـد از نمازشام تا بنصف شب مرا بیخودی ربودچون بهوش امدم لذتی ومستی داشتم عظیم یافتم که از اثر نظر وتوجه حضرت ایشان است شکرها کرده وگفتم (للمولی الرومی قدس سره) * سپاس انعدمی را که هست مابربود * زذوق اینعدم امد جهان جان بوجود * بهر کجا عدم امد وجودکم گردد * زهی عدم که چوامد وجود ازوافزود * بعد از انجا بقریهٔ سرو اباد بخدمت مخدومی شیخ محمد صادق رسیدم شبی در انجا بعد از نماز مغرب مرا کشفی شد دیدم جنی موی سرژ ولیده وچشم سرازیر مانده سیاه بد شکل از سر هیات بردلم نشته من بذکر الله الله دردل مشغولم ویرا از ذکر گفتن من کراهت است ناگاه کسی مرا حرکت زده بحال امدم وشبی دیگر در مسجد انجا نصف شب مرا وجدوجذبی حاصل شد که تا اذان صبح بشوق وشور عظیم در افتاده وبرقص ودست وپای کوبی در ماندم وبیتهای مستانه وعاشقانه میخواندم صبح که بحال امده فهمیدم اینها از نظر عنایت اثر حضرت ایشان است رضی الله تعالی عنه که نخواسته است فقیر تهی از احوال ومواجیدراه توحید برگردم این غزلم بخاطر امد چنانچه بنظر دوستان کرام میرسد (غزل اینست) * هرکس که یابد ازمی آزادکی ومستی * نفرت کنندز عالم بافقر وعیز پستی * گر واقف آئی ایجان ازسکرباده نوشان *

تسخر کنی بخاقان در ضیق وتنکدستی * از ساغر صبوحی چون یافتی فتوحی * صد توبهٔ نصوحی کرداشتی شکستی * هر در زمستی می در نیستی رسدوی * داند که نبود اصلی زین قیل وقال هستی * ایدل زفقد دوری کریافتی حضوری * خوشتر تراز شاهی وان قید خود پرستی * بالذت حضورش مستی فزای وشورش * لله وار قصورادریاب از انکه رستی * حافی اکر کذشتی زین تنکنای تلوین * بر صدر جاه تمکین انکاه بر نشتی * عبارات قوموا وارقصوا لله از اشارات ومعارفات شیخ ابو سعید ابو الخیر است قدس سره (بارقه دیکر) درین سفر اول حضرت ایشان را قدس سره در قریهٔ بیاره در یافتم بروز مرخصی همینکه از میان دهکده بدر شده وجدانا دیدم که حضرت ایشان مانند سایهٔ که در افتاب نمایان شود عیانا همراه من در طرف یمین براه می ایدکاه چشم می بستم باز ویرا محسوس میکردم بسر طهارت میشدم عیان میشد شبهادر هر منزل واضحا میدیدم روزها بهر خطوه وکام ایشان رامشاهده میکردم خصوص بوقت قضا حاجت ظهور میفرمود مراحجات عظیم روی میداد روز هادرراه انحالت را از هم راهان خویش پرسیدم نمیدانستند وبرمن تمسخر میکردند یافتم که ان عنایت را مخصوص در حق این فقیر بجای اورده اند یکطرف قرین جنی راهمین نمودند که بر قلعهٔ دلم سلطان کونه است واز ینطرف این رابطهٔ مثالی راعیان کردند یعنی بیت * باتوام هر جاکه هستی باتوام * تانه پنداری که تنها میروی * غرض تابزمین سر نودی که بشهر سنندج یکساعت راه است رسیدم بانحالت بودم درانجا نماز ظهر را خوانده چون سلام نماز کفتم حضرت ایشان عطر الله تربته ازمن غایب شدند چند انکه چشم مالیده وانتظار کشیدم ظهور نکردو قطع از رابطه شد الحق ان فراق اتشی شد ومرا بسوخت بیت * عیش حضور وراحت وصلت زد یکران * درد وبلا ومحنت وهجران نصیب ماست * کلام فریدون وباز سوزش محاق ودرد اشتیاق کریان ونالان بشهر رفتم وزاویهٔ هجران را کرفته ومیکفتم (بیت) * نی طاقت وصات مرانی صبر در هجران تو * وصات بلا هجرت بلا ای من بلا کردان تو * (بارقهٔ دیکر اینکه)

پس از نزول بمنزل درهم وغم فقدان رابطه مانده چون خستگی سفر رفع شدو حالت خود را ملاحظه کرده یافتم که بکلی قساوت ورذایل زمان غفلتم بخصایل حمیده وشمایل پسندیده تبدیل شده وصفای نازک ونسبت لطیفی دارم اینجا معنی کلام حضرت عیسی را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلم در خویش مشاهده نمودم که گفته اند (لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین) واز برکت نظر مبارک حضرت ایشان برد الله مضجعه وفی اعلی الجنان اضجعه افسرده دلی وپژ مردکی من بمعامله سودا مزاجی دردطلب وصال محبوب حقیقی جل انواره بدل گشته ودر کل شکر داروی سودای خود میغلطیدم بلی بیت * شکر کل نوشم از سـودای عشقش * برغم کوری صفرا سزجان * لذت معنی چشیده وبحقیقت این رسیدم قیل لرسول الله صلی الله علیه وسلم من اولیاء الله قال علیه وعلی آله الصلوة والسلم الذین اذا رؤا ذکر الله) بلکه تامضی هشت نه سالی که دوباره فرصت شرفیـابی حضور لامع النور حضرت ایشانم نبود حالت کثیر الحزنی ودایم الهمی را باگریهای عظیم نقد وقت داشتم وبهر الحان خوش ونغمات دلکشی باجذبه وشوق در رقص وسماع میافتادم وبدست وپای کوبی وزفرات وزعقات این اشعار تازی را میسر ودم (اشعار مثنوی) * غن لی یامنیتی لحن النشور * ابرکی یاناقتی تم السرور * ابلعی یاارض دمعی قد کفی * اشربی یانفس ورد قد صفی * عدت یاعیدی الینا مرحباً * نعم ماروحت یاریح الصبا * وکاهکاهی بحالت بیخودی میاندم ولب ودندان وچشم وگوشم بستـه چنانکه بخیـه میزدند وسرم بقدر گنبدی بزرک میشـد نغمات موزقه ومضـامیر بانواع زیر وبم صدا میزدود لم به الله الله گفتن مشغول بنور دلکسان ساکن اطراف وذو الیدین خودرادیده وسخن انهارا میشنیدم فاما قادر بچشم ولب ودندان بازکردن نمیشدم تابعد از پنج ساعتی یابیشتر بیدار میکشتم ولذت عظیمی از ان بمن میر سـید (فائدة) فقـیر راقم الحروف در ابتدای طلب وکار بکلی درشام وسحر بذکر اسم مبارک ذات بیچون در قلب مواظبت داشتم بحدی که در خواب هم غفلت بدلم راه نداشتی کاربجای رسیدکه هر وقت خطرهٔ

دنیائی روی بسینه ام اوردی وجدانا محسوس میکردم که تیشهٔ پید امیشدوان خطره را از سینه ام میتر اشیدو بیرون میا نداخت تابدوسه سال اینحالت را داشتم بعدش بامر حضرت پیر بزرگوارم قدس سره کتاب رشحات را کتابت کردم در انجا از کلمات حضرت خواجهٔ احرار قدس الله تعالی سره دیدم که فرموده اند رشحهٔ ۷ ذکر بمثابهٔ تیشه ایست که بانخار خواطررا ازراه دل میزند وسینه رابان پاک میدارند انتهی (بارقهٔ دیگر) اینکه روزی حضرت ایشان نور الله مرقده وفی اعلی الفرادیس ار قده از باغچهٔ خویش بخانه میرفت بدرگاه خانهٔ مخدومی سید محمد امین داماد خود رسید جناب سید باصداع شدید بیرون دوید که یاشیخ دغیل چندروزاست صداع والم مرا هلاک کردانید با مراقبه توقفی فرمود بعد خندید وگفت تو نیستی تو نیستی مادر تلیخان است وبگذشت اتفاقا همان روز سید صحت یافت وپس از چندر روزی پیره مادر خاتوز تلیخان حرم معظمهٔ حضرت ایشان برحمت خدای تعالی برفت وحضار شنوندهٔ ان گفتکو باتحیر مانده ومیگفتند که شیخ قضای یکیرا بدیکیری حواله داد وقبول افتاد (بارقهٔ دیگر) اینکه دختر ذلهٔ سیده نامزد داشتم اول کرت که بخدمت حضرت ایشان قدس سره رسیدم عرض کردم نامزدی دارم در نکاحش صلاح چه میدانید فرمودند خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره گفته (زن مخواه که طالب دنیا شوی ودرطلب دنیادین را بباد هی) چون از اصطلاحات مشایخ بیخبر بودم اعتنا نکردم ونامزد بد بخت را اوردم در شب زفافش بچندین صدمه وبلا گرفتار شدم چنانکه بیم جانم بمیان امد ودیگر بمدت حیوة باوی خوشدل ننشستم مگر خدای تعالی پنج اولاد در میان ماخلقت فرمود وبس (بارقه دیگر) اینکه این ضعیفه که بیان شده سیده وبسی بارعونت ومتکبره بود ابدا بقول وفعل این فقیر گوش نمیکرد واعتنائی نمود یکوقتی درصحبتی بزبان مبارك حضرت خواجهٔ احرار قدس سره الغفار نسبت بیکی از خلفای خودگذشته است بیت (کدخدائیت مایهٔ هوس است * کدرهاکن تراخدای بس است) اه از غافلی ونادانی بعد سخت وقوی ازوی

دلگیرشدم وپس از مدتی چنان واقع شدکه بی اختیار نکاح دیکریرا بر سروی کردم
ویراغیرت زنانه وحمیت جاهلیه کرفت چنان خشمکین واتشین شدکه بتحریر نکنجد عاقبت
باقهر شدید بشهر سنندج دوید دو زنجیر نام وننک را ببرید هرچند نوازش وسپارش کردم
بازنیامد پس از اربعینی بخدمت حضرت ایشان رضی الله عنه رسیدم از انجانیز نامه وپیام
بدلنوازیش فرستادم متقاعد نشده وبجای خودبازنکشت روزی تفصیل را در حضور
ساطع البدور انحضرت عرضه داشتم اولا بافقیر درشتی نمودکه درانیجاخودرا چرا بچنین
خیال وخطره مشغول میداری بمد ترحم کرده ودلداکی داده وفرمودند باردیکران ضعیفه
بلکه مادام الحیرة باتوسازش نمی کند ومطیع نمیشود پس از ان بسالهای دراز باوی بانواع
واقسام رازونیاز مهربانی ورحمیت نمودم ابدا از طغیان کاهلی ومرکب حمیت الجاهلی
فرود نیامد ونرم نشد (بارقهٔ دیکر) اینکه روزی در سر بامی حضرت ایشان علیه الرحمة
والرضوان بکل کاری مشغلت داشتند تا بستان بود این فقیر شمسیهٔ راکه بفارسی چتر میکویند
سایبان بر سرش کرفته بودم دران نزدیکی رودخانهٔ میکذشت بناکاه انحضرت دست بلند
کرده دوسه نوبت حرکت دادند چون کسی چیزی را ازجای براند حاضران را حیرت شد
در حال بقدر میدان اسپ دوانی دور سکی از وسط اب رودخانه برجست وفریاد کنان
بیرون دوید حاضران تعجب کرده وفهمیدند که دران دوری باندك حرکت دستی
انسک ازاب بدر جست ودوید جز نور فراست وقوهٔ باطنی چیز دیکر انرا نمیکند
(بارقهٔ دیکر) اینکه فقیر راقم درسن بیست سالکی در پهلوی عمارت موروثی پدری
خود رحمه الله تعالی در شهر سنندج مسجدی ساخته ودر اسبابش قدری اهتمام کرده بودم
منجمله پانزده هزار اجر در انجا بکار شده بود ودو دانك باغ ملك موروثی خود در ایران
وقف نمودم (فائدة بالاعتبار) بنای مسجد مذکور رادرا وایل ماه رمضان المبارك نهادم
ومرحوم میرزا عبد الله منشی باشی بخواهش خود فقیر در تاریخش اینقطعه را بنظم
اوردند قطعه * در زمان شوکت وعدل محمد شه که باد * پایکاه دولتش ایمن ز اسیب فنای *

شخص با علم و عمل حاجی محمد بیك که هست * در شریعت در طریقت ره نورد و باوفای *
مسجد مخروبه را تعمیر کرد از جد خویش * چون سمی جد بود امابا حسان وعطای *
بهر تاریخش رقم زنخامه با الف مزید * از محمد تالی کعبه است این والا بنای * بحساب
مصرع اخیر و یك الف مزید وقتی که بمنسوبی حضرت ایشان علیه الرحمه شرف قبول
یافتم سالی از وجه باغ موقوفه مبلغی برسم قرض برداشته و بهدیهٔ داده بخدمت آنحضرت
فرستادم دران بین روزی بمعاتبهٔ نفس باخود خطاب کرده و گفتم توانی که موقوفهٔ مسجدرا
برای شیخ عثمان صرف کردی و باك نداشتی سالی بر نیامد میرزا رشید اخوی که ازو
حکایتها میاید جمله دو دری و پنجره واسباب مسجد را کنده و بخانهٔ خود انداخته
واب عین مسجد والانش سرداده بود خبر یافتم و بشهر رفتم دیدم قصدتیر و چوبهارا
نیز کرده اند خر تیرو چوب رابر وداشته وفروختم وظالم دیگرهمه اجر هایش کنده
وبرد وان ظالم کم راه که اجرها رامفت وبلاش برد محمد کریم دادشی بودبوالی کردستان
خیلی نزدیك ومحرم می بود عمارت خودرااتمام کردو بمردو بمراد نرسید والظالمین اعد لهم
عذابا الیما اخوی بزرگتر منوچهر بیك نام وقف نامهٔ باغ را بعنف ازمن گرفت وباغ
را متصرف شد لکن مبلغ معینی را بفقیر دادکه بچشم خلایق جور نماید اینخرابی‌را
سبب بران وسوسه که کرده بودم دیدم (اری) * ولی عندها ذنب برویة غیرها *
فهل لی الی لیلی المليحة شافع * للشیخ عمر ابن الفارض المصری علیه الرحمة والمغفرة (فصل)
در کتاب نفحات ملای جامی رحمه الله تعالی مسطوراست که وقتی از شیخ عمر ابن
الفارض المصری رحمه الله تعالی هفوة صادرشد وی رابان مواخذه کردند بقبض عظیم
چنانکه نزدیك شد روح پر فتوح وی مفارقت کند دران اثنا این شعرحریری را بزبان
اورد (شعر) من ذالذی ما ساقط ومن له الحسنی فقط درمیان اسمان وزمین از کسی
بشنید اماشخص‌را ندید که در جواب گفت محمد الهادی الذی علیه جبرئیل هبط تفصیل
را بعجز ونیاز وخجلت وتشویر برسبیل عـذر خواهی از تقصیر خود بخدمت سراسر

وحایت توابیات مثنوی (پر وبال ما کمند عشق اوست * میکشیمت موکشان تاکوی دوست * نوراودریمن ویسر وتحت وفوق * بر سروجان ودلت افکنده شوق * والحاصل چکویم از ان فرح وسرورکه مراروی داد چنان بوجد وذوق وجذبه وشوق در ماندم که بتحریر وتقریر نکنجد بلی بلی بیت (بعد نومیدی بسی امید هاست * وز پس ظلمت بسی خورشید هاست) چنانکه شبی در حلقهٔ ختم سکر ومستی یافتم که باتش وان مسجد شتافتم بقدر ربع ساعتی دران مانده وبدست وپای اتش راشورمیدادم ومیخواندم بیت * انکه دایم هوس سوختن مامیکرد * کاش می امد وامروز تماشا میکرد * چون بصحو امدم یك ذرهٔ اعضا رابلباسم نسوختـه بود وجناب سیـد ادیمت فوائده برمن خواندند بیت * درخانهٔ خودره دهی مستی چومن دیوانه را * این بشکنم ویران کنم انخانه را * بالاخره هفتاد روز درخـد متشان بسر برده کشوف ووقایع وحالات عجیب وغریب مراروی میداد چنانکه چهار بارقـه را از انجمله درین رساله تسوید مینماید بعـد از ان دیکر باره بسر مریدی واخلاص واداب طریقهٔ علیه قدس الله تعالی اسرار اهلیها افتادم نعم نعم بیت لسعدی * هرکو بهمه عمرش سودای کلی بو داست * داندکه چرا بلبل دیوانه همی باشد * (اذا آضایق امر فانتظر فرجا) اری اری (شعر لراقمه) * رفتم بدکتری که علاجم کندزعشق * خندیدوکفت در دترا چون کنم دوا * وبوقت بهار بادل جون وشورشی چون هزار بجانب ان نوکل کازار وجود اعلی الله تعالی مقـامه بصد شرمندکی وانفعال شتافته واحسان ونوازش وتواضعهای لایعد از انحضرت باعزت یافتم فاما بیت مثنوی * کربتازی کویم وکرپارسی * کوش و هوشت کو که درفهمش رسی * وجبرمانقص را تاجی ماهوت قرمز بکلابتون وابریشم الوان بخیه زده این قطعه را بران نوشته هدیة بحضور افتاب ظهورش نیـاز بردم بمفـاد ان الحسنات یذهبن السیئات سورة هود قطعه المصنف * زدم چون بخیه این تاج کیانی * بکفتم بادل خود در نهانی * در ینعالم که برتاج است لایق * بکفتا حضرت عثمان ثانی * وان بارقات که در صحبت جناب سید

روی دادند (بارقه اول) اینکه شبی بوقت خواب بذکر نفی واثبات مشغول داشتم هنوز از خود غایب نشده دیدم پنج چراغ روشن درسینه ام برافروختند ونورانها بیکدیگر پیوستند چون مشعلی واز اثرش میان خانه بالکل روشن شدوبا انحالت از خود غایب شدم (بارقه دویم) اینکه شب سه شنبهٔ شانزدهم ماه رجب سنه ۱۲۷۲ بود جناب سید دامت برکاته مراتوجهی کرد از خودغایب شده بمیان دایرهٔ افتادم از انجا چند دایرهٔ دیکر بشکل قوس منیر عیان شده درین دایرهایش ظلمت ونور مینمود یعنی میان دایرهٔ روشن ومیان دیکری تاریک بنظرمی آمدند در قوس اخیر دری روشن بشکل نیمه ماه بدر بسی درخشنده تر بود دران اثنا سید اخر سورة البقر را تلاوت مینمود چون بآمن الرسول رسیدند شخص لطیف المنظر مرا کفت هرکرا ایمان کامل شود از همین مرآت درخشان که می بینی رؤیت ذات حقتعالی جل جلاله ویرادست میدهدو ازنجا بوصل عریان مشرف میشودتا که سید صلوات فرستاد ومن بهوش امدم (فصل باطنی) سلطان ابراهیم ادهم اعلی الله تعالی مقامه میکوید هرکسی دل خودرا درسه موضع حاضر نیابد نشان انستکه در بروی بسته اند اول در وقت قرآن خواندن دویم در وقت ذکر کردن سیوم در وقت نماز کذاردن کتاب تذکرة الاولیاء نقلست ممشاد دینوری قدس سره کفته است که الله تعالی عارف را آیینهٔ داده است در سرکه هرکاه در اونکرد الله را سبحانه رار او بیند حصری که از کبار مشایخ است قدس سره میکوید (شعر) ما ابالی بمیون وظنون اتقیها * لی فی سری مرآت اری وجهك فیها * نفحات الانس جامی علیه الرحمه (بارقه سیوم) اینکه روزی بعد از ختم مراغیبتی دستداددران بیخودی دیدم که طرف یمین محراب مسجد شکافته شد وحضرت سید کائنات محمد رسول الله علیه وعلی اله افضل الصلوات والتسلیمات واضحا بدر از قوهٔ واهمه وخیال از انجا ظهور فرمود ونفس مبارك رابر اهل حلقه میدمید سید از ان حضرت صلی الله علیه وسلم در حق این فقیر کدا در خواستی نمودند انحضرت علیه الصلوات والتحیات بکمال تواضع وکرم بیشتر

امد وپیشانی اینخاکسار نیازمندرا بوسه دادتا دوبار ازان ترحم بوجد وشوق افتاده بسرپای برخاسته واین بیت رامی سرودم (بیت لراقمه) * دوست مرا کردیاد عکس خورم سرفتاد * یارب ازینخرمی چشم عدو کورباد * (بارقه چهارم) روزی بعد از ختم در حلقه بذکری نفی واثبات پرداختم چون گفتم لااله الاالله صدای چون صوت کاوی که دهقان ویرا بضربت بزند وفریادنماید درسویدای من برامدومانند چیزی که درزمین فروبرود از صدا فرومیرفت وقدری صدای طولانی بودوان صدار اهمکی شنیدند کانم ناله شیطان لعین من بودکه از مضربهٔ یادکرد حقسبحانه بفریاد افتاد (بیت لراقمه) ایعزیزی که بعزت چوتو کس غالب نیست* کس بذلت چومن ازحرب عدو هارب نیست* گرنه توفیق رفیق آرم ازفضل وکرم* منهزم کردم ویك دادرسم طالب نیست* انتهی (بارقه دیکر) اینکه کدخدا صیدی مراد سمرانی که عامل وضابط سمران بود از طرف این فقیر موسم پاییز کرچك محصولرا بپشت بام خانه جمع کرده بود روزی مشارالیه مشغول پاك کردن کرچك شد نصف خالص رادر میان پوستها میانداخت گفتم چرا تمام پاکش نمی کنی کفت دیکر بارغربال وبادش میزنم برفتم فردایش طرف عصری ازپسرکدخدا پرسیدم که پدرت کجاست کفت در سربام مشغول پاك کردن کرچك شما است منتظر ما ندم چیزی نیاورد صبحی ببام برشدم کرچك را نیافتم بجز پوستها معلوم کردم که خیانت کرده بود عامل بدبخت را حاضر کرده استفسار کردم گفت انروز در حضور خودت تمامیرا پاك کرده بخانه بردم فهمیدم که بقیه را خود برده است سخت بوی کرفتم حیله وخدعه وافترا بنانهاد نپذیرفتم در حال بدبخت نا بکار روی بدیار حضرت ایشان ماعلیه التحیة والغفران کرده وکفت که ای شیخ عثمان اکرمن خاین مال فلانی باشم کردن مرا بزنی وخانهٔ مرا ویران کنی وبتیغ باطن سرمرا بشکافی تابسه بار تکرار کرد ورفت بیت مثنوی * چون قضا اید شود تنك اینجهان * میشود حلوا چو حنظل در دهان * کفت

اذا جاء القضا ضاق الفضا * تحجب الابصار اذجاء القضا * اری باقضا هیچ نتوانکرد خیلی عجب کردم که باجرئت چنین عبارتی کفت شامی جویای وی شدم کفتند بشدت مریض و بستری مانده فردا ازوی خبر بد حالی دادند قضارا بعد ازسه روز کند خدا برحمت حقتعالی برفت وکسانی که بوقت سؤال وجواب ماحاضر بودند تعجب کنان انکشت حیرت بدهان کرفته و بکلی معتقد ماندند بلی (رباعی شیخ ابو سعید) * من صرفه برم چوبرصفم اعدا زد * مشتی خاشاك لطمه بردریازد * ماتیغ برهنه ایم در دست قضا * شد کشته هرانکه خویش را برمازد * (بارقه دیکر) اینکه بهرام میرزا بیك ملقب بمیرزا رشید برادرم قلبا دشمن من شده بود وقتی در خدمت حضرت ایشان رحمه الله تعالی بخواب دیدم که درخت کردوی برسر درخت قضوانی (۱) رویبده است فقیر درپایش براسپی سوارم و برادرم پیاده است ضعیفهٔ عفیفه حنیفه خانم نام که نسبت قرابت باهم داشتیم ووی در حال حیوة نسبت طریقه را ز درویشی نقشبندی بخارائی اخذ کرده بود حاضر شده مرا کفت پیاده شو واسب را ببرادرت بده فورا پیاده شدم اخوی سوار شد ومن بکذشتم چون بیدار شدم تفصیل را بحضرت ایشان عرضه داشتم فرمودند حادثهٔ میشود چیزی بتومیرسد ازان بکذر وببرادرت بده کفتم بجز چهار دانك سمران چیزی ندارم میفرمائید بوی بکذارم فرمودند که حالا وقت ان نرسیده کوتابوی برسی چون مدت دوازده سال بکذشت بعده کاری افتاد که اخوی عداوت وقساوت دل را بیرون داد وشرارت ونزاع را اغاز نهاد قرضی از میرزا محمود نام بر در سیرمین ماکه برحمت حقتعالی رفت بمیان امد چنانکه باتفاق هردوی ماها بایست ادا شود کردن نکرفت وابانمود که بمن بارد شوارو متعسر بودوی منافع سهم کزارهٔ خود را دوساله بمن نذر نمود که منفردا قرض را ادا سازم وبخاطرش نمیامد که از عهدهٔ ان برایم ونمیدانست بیت مثنوی * کی کم از بره کم از بزغاله ام * که نباشد حارس از دنباله ام * حارسی دارم که ملکش میسزد * داندان بادی که

(۱) قضوان را حب البن وجهت الخضرانیز میکویند

برمن میوزد * بحمد الله تعالی بطریق سهولت قرض را ادا کردم ومنافع سهم ویرا یکساله ضبط کرده بودم بایست که سال دیگرهم انرا اخذ نمایم یکبار اخوی مانند زنبور گزنده بمن خروشید ومرا بسی اشفته وپریشان کردانید حضرت ایشان قدس سره نیز متوفی شده بودند علیه الرحمة والغفران فقیر باشکایت ظلم وغدر اخوی بروح پرفتوح مبارکش ملتجی شدم یکشبی بواقعهٔ روشن بخدمتش رسیدم فرمودند حاجی وقت انستکه ازاسب پیاده شوی چنان بدان که اسبی داشتی وبمرد معاملهٔ برادرت بوی رد کردان واسوده بمان بیدار شدم وفردای انشب را پسر اخوی رسید وکاغذی مانند زهری که بشکر غلاف کرده باشد اورد کفتم مرا امشب واقف حال کردند رجوع نمر یکسالهٔ که مانده بود بوی کردم وکاغذش نوشتم تخمینا هشتاد تومان میگرفت ازان کذشت نمودم اخوی بیمروت بعد ازان باوجودان بانواع اذیت من کوشید وبجای نرسانید دائما خوردش خسته وپریشان بود بحدی که از نظرها افتاد ومهوع ومهتوك بماند باقی کذارش ویرا انفادر بارقهای دیگر انشاء الله تعالی خواهدنوشت (بارقه دیگر) اینکه همشیرهٔ داشتم طیبه خانم نام بسمران امده بود روزی بهم نشسته حرف از کرامات حضرت ایشان می کفتیم وی بطریق انکار کفت که حاجی شیخ عثمان را بدرجهٔ خدای میرساند از قول وی دل من بلرزید ومتحرك شد فی الفور خواهرم بفریاد وناله در امدکه مرادرد صداع بکرفت درهمان روز مریضه وبستری شدتا چندروزی نالان افتاده بود کاهکاه از هوش غایب میشد ودران غایبی میگفت که بخدا چیزی نکفته ام اخرش اورا بشهر فرستادیم بعد از چندی بهمان ناخوشی فوت کردو ازدنیا برفت رحمها الله تعالی اری کلم الناس علی قدر عقولهم (بیت لحافظ) بامدعی مکویید اسرار عشق ومستی تابیخبر بمیرد بادرد خود پرستی (بارقه دیگر) اینکه وقتی در حالت فنای جذبه بودم روزی در ایوان مسجد سمران دردل بذکر نفی واثبات مشغول شده مرا استغراقی حاصل شد دران حال حضرت ایشان ظهور فرموده وگفت یافتگان ومانند برق در کذشت چون چشم باز کردم مستی وشوق ووجدی بمن وارد آمدتا سه روز دران

بسط وشوق مانده ومیخواندم (بیت لاادری) سحر که ان قرار بیقرار از* مرادر یافت از هجر اشکباران* بمن بگذشت چون باد بهاری* مرا بگذشت چون ابر بهاران* بلی بلی انکس که بیافت دولتی یافت عظیم* وانکس که نیافت داغ نایافت بس است (پارهٔ دیگر) اینکه چون از مستی وشوق ووجد خود نوشته ام لازم که از جذبه وشوق وشور مریدان حضرت ایشان قدس سره شرحی بیان نمایم تامایهٔ شوق ناظران ومریدان گردد مخفی نماناد که اکثر مریدان انحضرت قدس الله تعالی سره حالت جذبه ومستی وشوق را داشتند لکن محض اختصار سه کس را خواهم نوشت (اول) حضرت علام نحام حجت العلماء حاجی مولانا احمد ابن مرحوم مغفور جنتمکان ملا عبد الرحمن نودشی اعلی الله تعالی مقامهما تا اخر حیات حالت جذبه راداشتند روزی در حضور مبارك حضرت ایشان نور الله روحه حاضر بودم وجم غفیر بقدر پانصد نفر مریدان از هر دیار ایستاده دران اثنا جناب مولانا احمد بحضور مبارك رسید وازدور بپای ایستاد بعد از ساعتی انحضرت ویرا پیش طلبیده ودر مقارن خود بنشانید وتوجهی بوی فرمود بناگاه مولانا احمد چون رعد بهار فریادی سخت بکرد دو عمامه اش ازسر بدور پرید وخودش بمیان خاك وخاشاك بقدر یکساعت می غلطید تا افاقه یافت (دویم) استاد محمد نام خیاط سنندجی رادیدم شبی دروقت تابستان در حلقهٔ ختم مجذوب شده بعد از نماز عشادر مسجد فرقانی طویلی ستون پیش روی ایوان مسجد را ببغل گرفت وپنجهای دست خودرا تشبیك کرده وتانماز صبح چون سنك اسیا بدوران ستون میگردید وطرف پایینش یکصد ذراع بیشتر ارتفاع داشت واستاد مجذوب چرخ میزد وسخت فریادمی کرد چنانکه قریهٔ طویلی از نعره وصدایش پرمانده ومردم درحالتش متحیر شده بودند وازان گردش وچرخ زدن پنجه اش باز نشده وبپاین نیفتاد تا نماز حنفی کشیدو با فاقه رسید (سیوم) محمد لله نامی بودریش سفیدو خیلی مسن حالت جذبهٔ قوی داشت دروقت جذبه دست راست رابلند میداشت وروی بقبله صبح تابظهر یاظهر تا بعصر می ایستاد ومیگفت داد داد وحاضران از داد کردن وی نزدیك بودکه بسوزند وبدورش

بگریه وفغان میماندند تا اخر عمر محمود لاله را همین حالت وکذا ز بود رحمة الله تعالی علی افضالهم
خصوصا وعلی بواقیهم (عمومارباعی رشحات) اینشورش عشق هرخسی را نبود* وینواقعه هر بو
الهوسی را نبود* منکر چه شوی بحالت زنده دلان زانکه هر چه ترا نیست کسی را نبود (بارقه دیگر)
اینکه وقتی دواندو که عرش اشتباه بودم تابستان بود روزی بعد از نماز صبح صوفی
رسول نامدردان امدو بانك بر مریدان زدکه امر حضرت شیخ است کلا بطرف کوه اوسیر
بروید وسنک بیاورید من سر بزیر لحاف بردم وخودرا غلط کردم شاید نروم و بذکر
قلبی مشغول شدم دوسه لحظه که کذشت کسی دوش مرا کرفت وحرکت داد سر براوردم
همان صوفی رسول بود گفت امر شیخ است که برای سنکك بروی لابد برخاسته و رفتم
از منزل تاجای سنکك البته ربع ساعتی مصافه داشت چون بانجا رسیده دیدم که بقرب چهار
صدیا نصد نفر مریدان ز اعزه واشراف ولایتها مشغول سنکك کشی شده اند ومانند
کاروان مورچها میکذرند وسنکهای بزرك بدوش وبه پشت برداشته چون خودرا ضعیف
میدیدم سنکی برداشتم تخمینا دوسه من وزن داشت وبراه افتادم بخیالم که سبکك باره میروم
بقدر ده قدمی که کذشتم وزن سنکك برمن چنان کران شد گویا در زیر چهل من بار
گرفتارم وقامت مراخم نمودو عرق کلی بر جمیع اعضایم جاری کشت چنانکه برجای خود بماندم
لحظهٔ ایستادم ومتحیرانه بسنکك نکاه میکردم که چیزی نمی نمودباز براه رفتم پس از چندی
بهما تخستکی معطل کشتم غرض تاسنکك را بدروازه علیان رسانیدم قریب بهلاکت افتادم
وچندان عرق ریختم که لباسم تمام ترشدند یکبارا کاهی وواردی بردلم امد که جمیع ماسوی
را فراموش کردم بلکه بحالت سکر وغلبهٔ شوق چنان در افتادم که ابیات مثنوی اشارت
بانحالت من بود (ابیات مثنوی) باده در جوشش گدای جوش ماست* چرخ در کردش اسیر
هوش ماست* باده از ما مست شدنی ما ازو* قالب از ما هست شدنی ما ازو* هرکرا جامه زعشقی چاك
شد* او ز حرص وعیب کلی پاك شد ـ بعد صفت محو وتحیر عظیم برمن روی داد چنانکه
درمیان خانه کعبه زادها الله تشریفا وتعظیما یافته بودم اینجا فهمیدم که گرانی سنکك از

تصرفات حضرت ایشان بوده است اعلی الله تعالی مقامه وتابسه شبان وروز دران اگاهی وهیمان بودم ونمزها را بحضور وخضوع تمام ادا میکردم (بارقه دیکر) اینکه زمستانی در جاروب کشی استانهٔ انحضرت بودم قدس سره واز ریاضت چنـان ضعیف ونحیف بودم کالمیت در وسط برف وسرما روزی حضرت ایشان مرا بحرم سراو خلوت خاص خود طلبیده واحسان وعنایتی بجای اوردند بعد فرمود مرخص شوو بخانهٔ خود برو خطره کردم که من باین ضعیفی وشکستگی وراه اور امان باین ناهمواری خصوصا برف عظیم انشسته چکونه باید رفت یکبار فرمودند باك مـدار وبرو بیرون امدم ونماز ظهر را کردم وبراه افتادم کوهی دربین قریتین دزا ورونوتشهٔ محال لهون اورامان واقع ویکفرسخ بیشتر ارتفاع دارد بپای کوه رسیدم انرا کوه برفی یافتم مانند نردبانی که از برف باسمان نهاده باشند تاملی کردم که قطع انرا درقوه خود نمیدیدم بعد همت از حضرت ایشان خواسته ورفتم اشهد بالله سبحانه مانند کبوتری که بهوا برود یاخاشاکی که بادش بردارد بربالای کره رسیدم ونماز عصر را بنوتشه رسانیدم وانقـدرت وقوت را بجز از تصرفات شیخ چیزی دیکر نیافتم ولا حول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد واله اجمعین (بارقه دیکر) اینکه شیخ عبد الکریم سرکتی کـه از جملهٔ مقبولان ومنظوران ودماد وخلیفهٔ حضرت ایشان بود مریض افتاده بود روزی حضرت ایشان قدس سره بنزد پیرزادکان اعظم شیخ محمد وشیخ عبدالرحمن حفظهما الله تعالی فرستاد که شیخ عبد الکریم درنزع است بزودی زود بروند اما بوی نمیرسند سوارشدند وبتعجیل تمام روان کشتند وسرکت ازطویله پنج فرسخ دوربود چون انجارسیده بودند وی وفات یافته بود علیه الرحمة والمغفرة والرضوان (بارقهٔ دیکر) اینکه بقرارقول مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی که میکوید بیت (زن از پهلوی چپ شدافریده * کس از چپ راستی هرکز ندیده) این فقیر ازمادر اولاد بسی نیشها خورده وزهرها نوشیده چنانکه دل بکلی ازومتنفر کردید وبخانهٔ تنهامسکن ساخت ومدت سه سال شبها تنها درانخانه بخواب میشدم تاسفری بخدمت

حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان عازم شده چون بحضورش فایز کشتم فرمودند فلانی درخانه چرا تنها خواب میکنی ندانستهٔ مکروه ومنهی عنه است بعد ازاین شبها بهرجای بخواب میروی کسیرا قرار بده که درنزد تو بخوابد از فرمایش انحضرت فهم کردم که دور ادور واقف امور این فقیر هستند بعده ترک تنهایی را کرده وبارفقا میبودم اری مولی علیه الرحمه میفرماید مثنوی (حس تو و نور تو ازاتش است * حس شیخ وفکر او نور خوش است * اب نور او چو بر اتش جهد * چکچک سردی بدان اتش رسد * چون کند چکچک بکویش مرک ودرد* تاشود این دوزخ نفس تو سرد بعد ازان چیزی که کاری بر دهد لاله و نسرین و سیسنبر دهد (پارهٔ دیکر) اینکه خدا کرم نام ادمی بود از طایفهٔ احشام دراجی دزد قاطع الطریق و بسی بد عمل میبود نزد این فقیر امد وتایب شد جای دوجفت مزرعه اب وزمین مرغوب بوی دادم معافا مشروط بر اینکه رجوع ببد عملی وسارقی ننماید تا بسه سال ارام کرفت بعده دشمن نفس اماره ورهزن ابلیس مکاره ویرا فریفته از راه بدر بردند بنای هرزه کی نهادو از شاهراه بدر افتاد لابد ویرا از سمران اخراج کردم نفسانیت ویرا بران داشت که بافقیر عدو شده وبرین فکر افتاد که انچه دست وبرد دارد بوقتی بکار آرد واموال واسباب مرا سرقت نماید تفصیل هر زکی ویرا بحضرت ایشان رحمه الله تعالی رسانیدم فرموده بودند او باخدای خود بسر بردو لحظهٔ بغفلت نکذارانداابته خدای تعالی ازان نااهل قبول نمیکند که اذیتش نماید ودر صورتی که بخواهد خلاف کند خدای سبحانه وتعالی تنبیهش میفرماید بعد ازان خدا کرم بهیچوجه ضرری نتوانست برساند تا روزی درنزد دوسه کسان سکنهٔ سمران میکوید فوالله سه شب متصل بقصد کاوجفتهای حاجی خود درامهیا وامادهساختم همینکه براه می افتادم هردو چشمانم بدرد ووجع شدید مبتلا میشدند فورا فسخ اراده میکردم ارام میافتم تاسه شب براینخیال در وبال بودم بعده فهمیدم که کار ازجای دیکر است ترک مطلب را کردم ودست برداشتم فالحمد لله رب العالمین (پارهٔ دیکر اینکه) یکوقتی که حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران برای چوب چینی خوردن بهوهش بدرانی محل اورامان

تشریف اورده فقیر انجارفتم ابش بشدت سرد بود چنانکه بوقت نماز ظهر دروضو کرفتن بیطاقت میشدم قنداراپنج شب متصل مرا احتلام روی میداد وبان اب وهوای سرد غسل میکردم بعد از پنج نوبه صبحی بحضور مبارك رسیدم نظری فرموده وکفتند که سرمای زیاد خوردی عرض کردم بلی فدایت شوم دیکر مراتاب نمانده است بعد ازان تایکماه در انجا ماندم محتاج باب رفتن نشدم یافتم که بتصرف باطنی ریاضتی برسرمن حواله داده اندوا کرنه بمن رحم فرمودی هرگز از انمهلکه بسلامت نرستمی رباعی لراقمه (خوش انکه ردای عشقبازان قصب است *طرفه‌قصبی که تارو پودش ادب است *بافند حریر سرخ وسبز اعجمیان * بافندهٔ این دبیج نغزازعرب است) (اخری لراقم) نساج ازل خیال خرش تافته است *تاجامهٔ عشق از قصب بافته است* خاصه که طرازسبزش امدبکنار* این صنعت پر مغزکجا یافته است (بارقه دیکر) اینکه درهمین سفر نقدی برسم هدیه برای حضرت ایشان رحمه الله تعالی برده بودم انجا که رسیدم چیزی برای خرجی خود ازان نکهداشتم فوراقبضی عظیم بمن بارامدوان قبضی تابیست روز طول کشید چنانکه ذاتم برسید بذکر وفکر ومراقبه زوال نیافت یافتم که بی ادبی کرده ام تدارك انرابا نابت مشغول شده وباطنا بانحضرت ملتجی کشته ومتضرع ماندم روزفردا چون بمجلس سامی رسیدم بکمال کرم فرمودند که چه حالت است تراروی داده کسی ترابازخواست که نمیکید وترا نمیزنند یکبار تبسمی فرمود وباطنا عنایتی نمود که انقبض مفرطم ببسط عظیم تبدیل یافت وبانواع شوق وذوق ووجد وسرور مشعوف کشتم (للمولوی الرومی رحمة الله) اندر اور سایهٔ انعاقلی کش نتاند بردازره ناقلی پس تقرب جوید وسوی اله سرمپیچ ازطاعت او هیچکاه زانکه اوهرخار راگلشن کند دیدهٔ هرکور راروشن کند ظل اواندر زمین چون کوه‌قاف روح اوسیمرغ بس‌عالی طواف دستکیرو بندهٔ خاص اله طالبانرا میبرد تاپیشکاه دربشرر وپوش کشت است افتاب فهم کن والله اعلم بالصواب (بارقهٔ دیکر) اینکداوقاتی درخانقاه مبارك بودم ذان اندرون حضرت ایشان قدس الله تعالی سره از

جو بود وفقیر بجهة سؤالهضم معده وبواسیر که داشتم نمی توانستم بخورم از جای دیکر نان کـ ـمی پیدا میکردم مدتی بودم وفتوحی نمی یافتم ومانندسنک سخت وتخنهٔ یخ بماندم ر ـ ـی حضرت ایشان رحمـه الله تعالی بیرون امده وبنشست چون مرادیده کسی دیکررا مخاطب ساخته وفرمودند که البته مرید باید طعام خانهٔمارا بخوردو بطعام غیر مانش دازد که سری درا طعم ـهٔ خانهٔ مابرای مریدان مندرج است بعـد نـکاهی بفقـیر فرموده وتیزنکر یستند حالم متغیر شدوان سردی وافسردکی بکرمی وخوشوقتی بدل یافت لحظهٔ بران کذشته دیکی ز ـدس وبلغور بختهاز حرم برای مرید ان بیرون اوردندصبر نکردم ادمی که داشتم برود خودم بـ ـت ونیاز مندی تمام دویدم وظرف رابردم وقسمت خودرا بکرفتم بعدازان بهزاران ممنونی نان جوین رامیخوردم وضرری نمی یافتم بلی بیت مثنوی) نفس نتوان کشت الاظل پیر دامن ان نفس کش راسخت کیر (بارقه دیکر) ینکه این فقیرچون از شهر سنندج کوچیده وبقریهٔ سمران امدم تنهاماندم مـدت بیست سال کامل دراینجا بی مونس وهمزبان بودم تااز تنهائی خودبسی دل تنک وپریشان شدم چندانکه اهتمام کردم که عالمیرا ازدخود بیاورم کسی راضی نمیشداین عجزبی رفیقی خودرایکوقتی درحضور حضرت ایشانرضی الله تعالی عنه بعرض رسانیدم مراقبهٔ کردوفرمودملاهای خوب نزد توخواهندامد صبر بکن بعداز چندی باز عریضهٔ بخدمتش نوشته واین شعر رادران اوردم (شعر لراقم) لیس الغریب غریب النجد والشام* بل الغریب فقیه فی مجانسة العوام ـ زیادشکایت خودرا تسوید نموده رفرستادم بازجواب راصبر کردن نوشـته بودند چندی بران کذشت سفر دیکر خودم بحضور مبارك انحضرت رحمه الله تعالی رسیدم باز مطلب راتکرار کردم فرمودند باید متوجه بشوم ودر عالم ارواح روح کسیرا بروح تومقابل کردنم تادرین عالم شهادت بسوی تومیل نماید وبنزد تو بیاید لحظهٔ بازمراقب کشته فرمودند کهصبر کن چندین ملاها نزد توخاهند امدار بمینی بران نکذشت کهملا عبدالقادر نامی پیداشد ودوسه سال ماندبعد ازوی مرحوم ملا محمد اورامی کهاستاد سبق درس فقیر بوده ونسبت صحبت راباوی پیدا

کرده بودم امد وبعد از وملا ابراهیم نام تشریف اوردو دران بینها باز چندین کسان از سادات ومشایخ وعلما بسمران میامدند ومدتهای نشستند منجمله مرحوم سید قطب الدین کاججینی که الحق قطب وقت خودبود درامشرف فرمود وباخاتون حرم خود دوماه وده روز تمام نشست وصحبتهای شکرف درمیان اوردند تاروزی ملاحظه کتب حدیث میکردیم باینعبارت رسیدم که حضرت رسول الله علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات فرموده‌اند الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تنا کر منها اختلف اینجا فهمیدم معنی سخن حضرت ایشانرا رحمه الله تعالی (بارقه دیکر) اینکه طایفهٔ اکراد ازاحشامی که (۱) (بلی لوند) مشهور بودندبی صلاح ورخصت این فقیر عزرعه انکوزان که ازمضافات قریهٔ سمران بود امدندود هکدهٔ ساختند تا پنجاه خانواردر انجا ساکن شدند هرچند بحاکم ووزیر واهل دیوان شکایت بردم در کیر نشدواوهارا بیرون نکردند سفری که بعتبه بوسی حضرت ایشان علیه التحیة والمغفرة والرضوان رفتم لابداً تفصیل رادر حضور مبارکش عرضه داشتم فرمودند سر بسراوها مکذار خرد شان بیرون میروند قضارا وقت رخصت کرفتن برای مراجعت بخانهٔ خود باز مطلب راعرضه داشتم مراقبهٔ کرده فرمودند چندی دیکر صبرکن خودشان بیرون میروند کفتم فدایت شوم چند شما وصبرمن ازهم دورند ایا که بعهد من بیرون خواهندشد دوباره مراقبهٔ نامی فرمودند سربرا ورد وکفت که اری چندی دیکر صبرکن همین بعهد توخودشان خواهند رفت بعد از مضی هفده سال خود شان بکلیا بکریختند وپس ازچندی حاکم وقت اوهارا بعنفا بسر مکان خود شان بازاورد فامادر رفتن قول انحضرت بجای امد (بیت لراقم) اولیاء مرآت اسرار ازل*واقف هرسر وجه از لم یزل * کرشودپنهان ازوشیٔ دنی*هست زاستغراق نی از کودنی (بارقهٔ دیکر) اینکه‌فقیر راقم الحروف مدتها باستان بوسی حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران

(۱) (بلیلوند) مرکب است مانند دولتمند باید جدا ننویسند (وند) بمعنی اسم صاحب وطایفه هم امده (محمد سعید السمرانی)

که میرفتم پیاده و بصدمات چند بلکه بشق الانفس بحضور مبارك واصل میشدم وسفری بامرحوم منو چهر بیك اخری همراه رفتیم اوسوار وصاحب مفرش وخادم بودواین فقیرپیاده وخسته حال بودم بعد ازواصل شدن وبحضور رسیدن روزی ضعف بنیه وخستکی خودرا بامرضی که دربدن داشتم بعرض رسانیدم جواب فرمودند که قی کردن وسواری برای توخوبست ودران حال قادر بان نبودم قیمت اسپی داشته باشم کفتم قربانت کردم سوارچه بشوم پاکشی که ندارم سکوت کرده وبدلم القا فرمودند بوقت مراجعت اسپی در میان راه بتومیرسانند چون مرخص شده وبرکشتم مرحوم میرزانادر مستوفیباشی رحمه الله اسپی برایم فرستاده بود دریك منزلی سمران رسانیدند وبسواری بخانه خود رفتم از انزمان بز الحمد لله سبحانه دیکر پیاده نبوده م (بارقه بالاعتبار) میران اغه پسر عبدل اغه برادر حضرت ایشان قدس سره روزی ازراه حسد بجناب مستطاب والا صاب شیخ عبد الرحمن رحمه الله المنان تعرض کرده چند حرف لغو بایشان میکوید حضرت شیخ رحمة الله علیه رحمة واسعة فورا از قریهٔ طویلی سوارشده بقریهٔ کاپ عازم میشود وسوکندیاد کرده تامیران حیات داردمن بطویلی نخواهم امد بعد ازسه چهار روز میران اغه مریض شده یکهفته نکذشته وفات کرده استچون خبر بشیخ میرسد باز میاید واینکرامت شیخ شیوع بهم رسانید وجماعتی کثیره راوی معتقد کردانید بلی بیت آذر (تیغ ناپیداوقاتل ناپدید* کشته در خون دست وپائی میزند[1] (بارقه دیکر) اینکه مرحوم فخرالزمان جناب شیخ عبد الرحمن قدس سره در قریهٔ کاپ شهر زوریکدسته خانهای نشیمن بسیارخوب ساخته والحق جای باصفای دلکشای بودند یکوقتی حضرت ایشان مارا علیه التحیة والرضوان بعیادت انها میبردمحض تیمن وتفرج ملاحظهٔ انعمارت نماید چون داخل میشود وهمکی راسیر میکند میفرماید مبارك است اما عبد الرحمن درمیان اینها سکونت نمیکند پس از دوماه یاکم حضرت ایشان رحمه الله تعالی بسوی فردوس برین برحمت جان افرین جلذ کرده رفته وازین دنیای بی بقا رحلت فرمودند وچهارماه بران نکذشته مرحوم شیخ عبد الرحمن علیه الغفران

---

(۱) بیت دویم رباعی اینست ازلطفعلی بیک اذر (ازحقیقت هیچکس اکه نکشت* هرکسی حرفی زجائی میزند) برای توضیح خاطر ناظریف ثبت نمود

طرف بغداد رفت ودر انجا متوفی شدند قدس الله تعالی روحها وقبرویرا درجوار مرقد حضرت سلطان الرجال شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه قرار میدهند چنانکه حضرت غوث رضی الله تعالی عنه خبر انحادثه را در حال حیوة حضرة ایشان بوی میدهد (بارقه دیگر) اینکه سفری تدارك کرده وبعزم عتبه بوسی حضرت ایشان قدس سره رفته بقریهٔ کیلانه که دو فرسخی شهر سنندج است رسیدم ملا محمد نام انجائی بسفارت فقیر بحضرت ایشان سلامی وپیامی فرستاد چون برسیدم بعرض رسانیدم فورا صورتا وسیرتا مکنتا ودولتا نشانهای ملای معزالیه را برای فقیر تقریر نمودند کانه خود انحضرت در انجلس حضور داشته بودند (بارقهٔ دیگر) اینکه چند نفر سمرانی را کرایه گرفته دران سفر باخود برده بودم روزی در خدمت انحضرت برپای ایستاده یکبار فرمودند فلانی خوب کردهٔ این مردمان را باجره گرفتهٔ دایم براینکار اهتمام کن وسعی بلیغ بجای ارکه حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی رحمه الله باین نوع کار کرده است وقتی بخوارزم رفته درویشی را بخوارزم شاه فرستاده وپیغام بوی داده است که فقیری بافنده اراده دارد بشهر شمادراید اجازه میفرمائیدیانه وبدرویش خویش سپرده که چنانچه بگوید بلی دراید مکتوبی ازوی بگیر چون درویش پیش پادشاه رفته وپیغام عزیزانرا گفته است شاه خندیده وگفته است که روزی هزار درویش وفقیر داخل خوارزم میشوند تا بحال کسی چنین کاری نکرده ونگفته است بلی بگو که رخصت باشد بشهر داخل بشود اندرویش باز گفته که خطی بامهر خود عطا کنید شاه نیز مضحکه کاغذ ومهری بوی داده است اندرویش بخدمت خواجه علی امده وکاغذرا باادب نهاده پس خواجه داخل شهر شده ودرگوشهٔ منزل گرفته است هرروز ببازار فرستاده چند کسیرا برسم فعله اجره گرفته اند چون حاضر شده اندهر کدام که استعداد وقابلیت طریقه داشته اند فرموده است امروز تا بشام باوضوی کامل در صحبت ما بیسر برید انکس از خدای خواسته وبقول عزیزان عمل کرده است وهرروز چند کسرا

همان قرار طلبیده ودر صحبت خودنگاه داشته دراندك زمانی دیدهٔ بصیرت اوهاروشن کشته وملازم حضرت عزیزان شده اندتا کار بجای رسیده که مالهای خودرادرمقدم اونثار کرده اندوبجان ودل مطیع ایشان شده اند خلاصه بسی نکذشته که جمعیت عظیم حاصل کرده واکثر امنای خوارزم مرید خواجه عزیزان شده اند چندکسی بیدولت غمازی کرده وبپادشاه رسانیده اندکه فلان درویش جمعیت تمام دار دیمکن به ادعای سلطنت شما با شدشاه فرستاده وباز خواستی کرده حضرت عزیزان قدس الله تعالی سره العزیز همان درویش را با همان خط ومهر بنزد شاه فرستاده وکفته است مابی اجازهٔ ایشان داخل خوارزم نشده ایم حال نیزا مروبراست راضی است بارشادمسلمانان هستیم والامیرویم شاهرا از انعبارت خیلی خوش امده غمازانرا تنبیه کرده وخودش نیزدر سلك مخلصان خواجه داخل کشته است چون اینحکایت راتمام فرمودند باطنا التفاتی بفقیرنمودند (بیت لراقم) این بکفت ووزدل چوزافتاب * نور افشاندی بجانم بی حجاب * بان من درعین ان قول شکفت * سوسن ونسرین وسنبل می شکفت (بارقهٔ دیکر) شهزادهٔ کیتی ستان نام شخصی بود از نجباء شهر هرات در مجلس حضرت ایشان قدس سره نشسته بود کویا ارادهٔ سفر حجاز داشت عرض نمودکه یاشیخ چهارزن وچهار پسر دارم وفلان دهکده‌از من است حضرت ایشان بلا تامل فرمودند یکی از پسرانت مرده ان مرد هراتی باطنا پریشانی بهمرسانید بعد ازلحظهٔ باز کفت یاشیخ بحج میروم ورفیق ندارم فرمودند پنجروز دیکر اینجا باشید رفیق برایت میرسد سه روز از ان وعده که کذشت دوکس از ساکنین دهکدهٔ انشخص وارد شده وباوی بادب تمام مصافحه کردند ومتواضعانه ردا وچیغ وکفش ویرا برمیداشتند وخبرش دادند که فلان پسرت بعد از شما فوت کرد انکس بافقیر ملاقات کرده وکفت ایحاجی وعدهای شیخ صادق امدند (فاما بیت) بعد نومیدی بسی امید هاست * از پس ظلمت بسی خورشیدهاست ـ هرچه فرمود چنان شد بعد رخصت

از حضرت ایشان گرفته و بردند (بارقه دیگر) اینکه روزی در فصل زمستان فرمود امشب خسوف ماه میشود شب باوجود ابر و تاریکی ابر شکافته شد و ماه بیرون افتاد وسیاه گردید بقدر چندساعتی باز روشن گشت (بارقه دیگر) یکدفعه در زمستان سرمای بغایت شدید بهم رسید ومردم بعجز امده بودند در خدمتش التماس کردند که همتی بفرمایید هلاک شدیم تبسمی کرده فرمودند شش روز دیگر هوا خوش میشود بهمان وعده هوا خوش شد وسرما دفع گشت (بارقه دیگر) اینکه یوسف نام شیروانی که یکی از مریدان بود بجهة امری ویرا بشهر سنندج فرستاده بود روزی بوقت عصری فرمودند که شیروانی هی بمن فریاد میکند تا سه روز هر روزه این عبارت را تکرار میفرمودند بعد میرزا ربیع که وزیرزادهٔ کردستان واز جملهٔ مقبولان حضرت ایشان بود حاضر امد وعرض کرد قربان فریاد شیروانی باقی است فرمودند در ینوقت عصر ارام گرفت پس از مراجعهٔ صوفی یوسف ویرا پرسیدیم که چه واقعه ترا روی داده بود که فریادت بشیخ میرسید گفت نقدی از شیخ برده بودم برایش بصرف برسانم کسی سه قران ازان نقد بقرض ازمن بگرفت وپس نمیداد تا بسه روز من بشیخ فریاد میکردم ودر مطالبه بودم تا پول را پس گرفتم (بارقه دیگر) اینکه مردی فقیر امد وعجز ولابهٔ زیاد کرد که یاشیخ هرچه داشتم دزدبرد فرمودند چه داشتهٔ که ببرند مگر خر الاغی که پنجهزارمی ارزیدان فقیر بگریه درامد که بلی راست میفرمائید اما جمیع اموراتم بانخر الاغ میگذشت کاروان میکردم وبار اسیاب میبردم وهیزم میکشیدم وباقی اموراترا میگذرانیدم خلاصه زیاد معطلی وعجز خویش تقریر نمود حضرت ایشانرا رحم بروی امد وفرمود بخانه بروسه روز دیگر انرا مییابی (بارقهٔ دیگر) اینکه بهوش بدرانی اورامان حضرت ایشان تشریف اورده بودند این فقیر نیزدر حضور بودما در مصطفی بیگ که برادر حسن سلطان حاکم اورامان بود با فقیر مهربانی داشت روزی نان وطعامی فرستاده وگفته بود حلال است بخورد فقیر تأملی داشتم که بحضرت ایشان مصلحت

نمایم بعد بخورم هما نروز وقت ظهری ملاغفار نام سنهٔ که بافقیر الفتی داشته انجا امد ونزد فقیر
منزل بکرفت چونکه کرانی بود کرسنه مانده بعضی ازان نان وطعام رابوی دادم بخورد
نماز عصری حضرت ایشان علیه الرضوان بیرون امـدندبا ملای مـذبور بحضور رفتیم
وتفصیل نان مادر مصطفی بیکرا عرضکردم که نخورده ام ومنتظراجازهٔ حضرت شیخ بوده
ام فرمودند بعضی را خوردند مراهیبت کرفته وفرامش کرده بودم که چیزی علاوه داده
بودم باز فرمودند بعضی ازان طعام که خورده شد فقیرهولناك ماندم چونکه ابدا نخورده
بودم دیدند که وحشتی دارم تبسمی کرده فرمودند که اینملا ازا نخورد فقیر بحال امده
وفهمیدم که واقف کار وبار است پس فرمودند طعام رابخور که حلالست واهتمام دران
کرده اند (بارقهٔ دیکر) اینکه همین ملا غفار سنهٔ که مذکور شد درهمان مجلس کفت
یاشیخ ارادهٔ سفر اسلامبول دارم مصلحت چیست فرمودند بمن کوش نمیکنی کفت هرچه
بفرمائید چنانکنم باز فرمودنـد قول مرانمیشنوی باز کفت بجان قبـول دارم فرمودند
مرودر اینجا باش که ترا وسوسه بسیار است داخل اینطریقه بشو وبذکروفکر خدا یتعالی
دفع وسواس خود بکن بعـد هرجا بروی خوش است (بیت) هرکه بکل در بماند تازـه
بکیرند دست *هرچه کند سعی پیش پای فروترشود* لسعدی الشیرازی رحمـة الله علیـه
پس از لحظهٔ انحضرت بحرم رفتند وملابا فقیر بمنزل امد بعد از نماز مغرب تابوقت خواب
کردن باوی در موعظه وتذکار طریقه بودم بخواب رفتیم صبح ملانماز کذارده وبرفت
هرچه بوی کفتم از قول جناب شیخ بیرون مرونشنید ووداع نمود وقت چاشتی بحضور
مبارك رسیدم حرکات ملارا بیان کردم فرمودنددیدی کوش بمن نکرد برمیکردد ونمیرود
پس از یك ماه بخانهٔ خودمراجعت کردم والده ام از شهر بسمران امده بود کفت درمیان
راه بملا غفار رسیدم بفلان ده میرفت تعجب کردم چونکه درهوش بدرانی خبر رفتن
ویرادانسته بودم که ازشهر زور کذشته بود باز پس از چندی دیکر ملارا دیدم که باپای
لنك ولوك بسمران امدومریض مانده ویراشب نکاهداشتم چونکه وجه کفشی میخواستم

بوی بدهم صبح تابیرون رفتم ملارفته بود بسی نگذشت خبرفوت ملارادر شهر شنیدم (بارقهٔ دیگر) اینکه ضعیفهٔ مادراطفالان هفت حب بزرك نبات سفید نزد فقیربهوش بدرانی فرستاده بودکه نیاز حضرت شیخ است برساند صبحی درد دل ونفخی بمن روی نمودکه بی ارام ساخت یکحبی ازان نباتها را بظن رضای حضرت ایشان خوردم مخدومی حاجی ملا محمود سنهٔ که از جملهٔ مأذونان انحضرت بود در منزل فقیر بودندوی فهمید که نبات میخورم تعجبی کردومیلش ان بودکه قسمتی نیزباو بدهم نتوانستم غیراز انحب دوباره تصرف در هدیهٔ حضرت ایشان ننمایم قضا وقت ظهری فرصت یافته در در حرم شش حب نباترا بحضور مبارك رسانیده وعرض کردم که یکحب را جسارت کرده وخورده ام تبسمی فرموده وگفتند اخر رفیقت هم میل میکرد چیزی بوی چراندادی تابسه نوبه تکرار اینعبارت بفرمود گفتم قربانت شوم همین برای خودم جرأت کردم دیگر نتوانستم خودرا خاین ترکردنم نباتها را گرفت وبحرم تشریف برد (بارقه دیگر) اینکه روزی ادمی کرد صحرائی امدوبی ادبانه کمر بندحضرت ایشانرا بگرفت وچندان کشید که ان حضرت بحرکت درامد میگفت یاشیخ امان یاشیخ دغیل حضرت ایشان بشدت تند شده وفرمود کرده دست بردار کرده خلاص کن انمرد راضی نشد وکمربندرا ویل نکرد بلکه عاجز گونه بتضرع ولا به کردن در افتاد ومطلب خودرا بیان نمیکرد حضرت ایشان بازبه تندی فرمود کرده بمن چه دیروز در فلان گردنه دزدان ترا گرفته ولخت بکردند وفلان گاوت را که بدان نشان بود بردند فورا کرد مصر شد که یاشیخ دز دگاومن شمائید لابدا گاورا ازتو میخواهم انحضرت تبسم کنان نشانهای گاورا میفرمودند واو بر عجز ونیاز مندیش می افزودو تصدیق میکرد باز میگفت قربان دزدگاومن توی مخلص کلام انحضرت باوی چندان سخن بمزاح گفت که نشان ونام اهل وعیال ودولت واولاد وفروش وظروف وحیوان ورمن وسیاه چادر ویرا بتمام بیان فرمود کرده متحیرمانده وبهمه اقرار کرد وگفت

تصدقت شوم اینهارا چگونه میدانی وکاومرا چرا نمیدانی بمرت سوگندتا کاوم را پس ندهی دست بر نمیدارم فرمودند بروتاسه روز دیگر خبر از کاوت میبابی (بارقه دیگر) اینکه وقتی حضرت ذیرفعت سلیمان شوکت اعنی حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان چوب چینی میخوردند ملارحیم که کلب الفقرا می گفتند طباخ ان بود روزی شیشهٔ اب چینی را با فنجان بلور بخدمت اورده بود در بین راه احتیاجاً شیشه واستکان بلور را بدست کنیزک خانهٔ مخدوم معظم شیخ عبدالکریم سرکتی داده بود پس از لحظهٔ باز دست خود گرفته حاضر گردانیده انحضرت بشیشه نگاه کرد تعجبا فرمود اینهارا بدست که دادهٔ گفت هیچکس فرمودند اینست در میان شیشه واب پیداست ملا رحیم فکری کرد وگفت بلی بدست کنیزک خانه شیخ عبدالکریم دادم لحظهٔ در دست او بود واوردم بازفرمودند اری دراب چینی عکش عیان است (بارقهٔ دیگر) اینکه در قریهٔ سمران دختری که زهرا نام داشت بنکاح خود دراوردم وظاهرا رخصت از حضرت ایشان نطلبیدم والده محمد امین ومحمد رضا فقیر زادگان سیده بود غیرتا وباغضتا پنهانا عریضهٔ بانحضرت فرستاده بود باظهار عجز وتشکی فرموده بودند حاجی خودش می اید میرسیم ومیپرسیم بعد از چهل روز احرام بند کعبهٔ حضور حضرت ایشان علیه الرحمة شدم دراورامان گذارش عریضه نگاری ضعیفه وجواب راشنیدم چون بحضور مبارك رسیدم باخوف ناکی زیاد عرض کردم که قربان انحضرت بافترای اجنبیان فریب میخوریدفرمودند که نه پس تفصیل خانه واوضاع خودرا بیان کردم ومدلل ساختم که ضعیفه را بچه جهة نکاح کرده ام وبمقام عذر خواهی هم در امدم چونکه مصلحت بانحضرت نکرده بودم فرمودند مبارك است وضعیفه بنفس خود بدی ندارد تابسه روز باخوف تمام عذرخواهی کردم وحضرت ایشان رحمه الله المنان مرادل دادگی میدادند چونکه بیست روزی گذشت روزی در وضوی نماز ظهر انحضرت درلب حوض بودند حاضر شدم تیز در من نگر یستند چنانچه جمیع اعضایم رعشه[1] درامد فورا در گناری افتاده ومریض شدم وبچندین نوع امراض گرفتار ماندم

---

(۱) رعشه بالکسر لرزیدن اعضا کذا فی الغیاث سمرانی

چنانکه داست ازجان شستم ووصیتها کردم تاشبی دربحران عرق غرق بودم وغایب مانده سروشی درانحال مراخطاب کرد هیچ میدانی چراباین بلاها کرفتار شدی کفتم نی کفت زن اوردی ومصلحت بشیخ نکردی خلاصه بعداز بیست وچهار روزشفا یافتم صبحی افتان وخیزان بحضور لامع النور ایشان علیه الغفران شتافتم چون مرادید باتغیری شدیدفرمود چرامصلحت بمن نکردی وزن کرفتی باز بعجز زیاددست بدامن مبارکش کرفته وعذرها خواستم بلکه توبه وانابت چندهم بکردم که اکرمیفرمائید طلاقش میدهم بلی بلی لسعدی الشیرازی علیه الرحمه بیت (حاکمی کرعدل خواهی کردبامایاستم * بنده ایم ارصلح خواهی کرد بامایانبرد * باشکایتها که دارم اززمستان فراق * کربهاری بازباشد لیس بعدالوردبرد) فرموند حال که نی اما طلاقش بتوخواهند داد چنانکه دست ازوی بی اختیار برمیداری پس از چندروز دیکر بازمریض کشتم وامراضها تابچهل وچهار روز کشید بعد فقیررا رخصت داد بخانه مراجعت کردم مخلص کلام دریکسال چندان جادوسحر درمیان اوردند که باضعیفه ازهم متوحش شدیم لابد ویرا طلاق دادم بهمان عجزودل شکستکی بازسفرخدمت حضرت ایشان کردم وقضیه رابعرض رسانیدم فرمودند وقتی که میروی بازویرا عقدکن وبیاور بعد از برکردیدن چنان کردم اما چونکه رضای حضرت ایشان علیه الرضوان بران نبودبانواع صدمات کرفتارشدم اری شعر (ولی عندها ذنب برؤیة غیرها * فهل لی الی لیلی الملیحة شافع) (رباعی) بایاربکلزارشدم رهکذری در کل نظری فکندم ازبیخبری * دلدار بطعنه کفت شرمت باد * رخسار من اینجاو تودرکل نکری) عاقبت کاری افتادکه بعدازمضی نوزده سال وهشت نه اطفال کبیر وصغیر مدعیان سیاه روز کاران چندان مکروجادو بمیان انداختند که ضعیفه عفیفهٔ بدبخت رابناچاراز خودرانده ودور کرده وطلاق دادم سبحانه وبحمده دریکطرف ایه کریمه است فیتعلمون منهما مایفرقون به بین المرء وزوجه دربحث هاروت وماروت حکایة ویکطرف دیکر ابغض الاشیاء عندی الطلاق چکویم وچه نویسم فالحکم لله العلی الکبیر غرض حضرت شیخ قدس سره خبر نوزده سال بعدرا ازروز ناخوشی باین خاکسار درکاه

دادند کذارش وتفصیلات بسیار است اکر بیان کردد مثنوی هفتادمن کاغذ شود لکن بیت (اندکی پیش تو کفتم غم دل ترسیدم * که دل ازرده شوی ورنه سخن بسیار است) فصل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه ادم صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیه ابلیس رادید کفت یاملعون توانی که مرا از بهشت جاودانه بدرافکندی کفت یا ادم اکر ابلیس تومن بودم ابلیس من که بود عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه ابلیس رادید کفت ای ملعون دیکر در مدینه میا کفت یاعمر چندمرا ملعون خوانی این لعنت من از شقاوت ازلیه بود اکرچه تو ندیدی که من بزیر عرش خدا براجل سلطانه سجده میکردم امامن دیدم که تودرپیش بت بسجده در افتاده بودی واین هردو فعل خدایست جل قدرته بلی قل کل من عند الله سبحانه وتعالی (غزل) هرکه در میدان فرصت اسب غیرت راند راند * وانکه درتیه ندامت پای در کل ماندماند * باسعادت طالع هرکس مقارن شد که شد * وز شقاوت هرکه طومار عمل را خواند خواند * هرکسی زبخت ودولت کامرانی یافت یافت * وانکه رادرسجن نکبت سر نکون بنشاند شاند * کیست کز فعال مطلق پرسد از سر قدر * کان چرادر عزت واین را بذلت زچه راند * رتمکر حافی افتادو تحیر برفزود * لب ببست وز اختیار جزء دامن برفشاند (فائدة) چونکه بنای اینکتاب برای نزهت وفرحت خاطر عزیزان است خوش چنانست که سخنهای خوش رادران درج نماید منجمله رباعی فوق از حضرت خواجه قطب الدین یحیی جامی نیشاپوری است قدس سره درکتاب نفحات الانس مسطوراست که حضرت خواجه قطب الدین علیه الرحمه روزی بجانب رمه وکلهٔ خود بصحرا میرود در همان تفرج صحرا ویرا داعیهٔ حج شده این رقعه را باصحاب خود نوشته وخودش بصوب حرم بلا تأمل روان شده است (رقعه) دیروز با طایفهٔ به نیت ارتیاح وابتهاج بطرف صحرا ونتاج کذری افتاد (رباعی) بایار بکلزار شدم رهکذری * در کل نظری فکندم از بیخبری * دلدار بطعنه کفت شرمت بادا * رخسار من اینجا وتو در کل نکری *

ناگاه غیرت الله از کمین گاه لاتدع مع الله بیرون تاخت و کمند جذبة من جذبات الحق در گردن دل ممتحن انداخت (ع) کرنیاید بخوشی موی کشانش آرید ـ بوطن نارفته وناديده وتفکر را کذاشته هم ز طرف صحرا برا شارت (واذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا) بصوب خانهٔ معظم معلا روان کشت بیت (چون نرود درپی صاحب کمند * اهوی بیچاره بکردن اسیر) والسلام علی من اتبع الهدی (بارقهٔ دیکر) اینکه درهمان مریضی وسر کوبی نفس دون که درحضور ساطع النور واستان ملایک اشیان حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان فقیر راعارض شد بعد از عرق وشفایابی میل خاطر بسبزه خیار بسیار میکشید سید علی نام که باجازهٔ حضرت ایشان قدس سره خدمتکاری وبیمار پرستی از فقیر میکرد ویرا گفتم که بخدمت ذیرفعت شیخ روحنا فداه برو وبکو که حاجی خیار میخواهد وی برفت زمانی کذشت استادحامی تفنکك سازانجائی که بافقیر موافقت ومهربانی زیاد میداشت چندانه خیار وبعضی الوچه برایم فرستاده بوداز ینطرف سید علی چون بحضور میرسد ومطلب رامیرساند جواب میفرمایند بروکه تاتو انجابرسی خیار برایش اورده اند باز امد وخیار رادید بتحیر وتعجب کفت سبحان الله این چه دولت است وچه شوکت که خدایتعالی بشیخ داده من رفتم وتا کفتم کفت بروتاتو انجابرسی خیار برایش رسیده اینست که می بینیم (فصل) در مقامات حضرت خواجهٔ بزرك بخاری بهاء الدین محمد نقشبند برد الله مضجعه از انحضرت منقول است که فرموده اند درویش در مقام تحمل وبارکشی میباید که چون دهل باشد هرچه طبانچه خوردصدای مخالف ازوی ظاهر نشود (بیت) اینجارخ زردوجامهٔ ژنده خرند بازار رخهٔ قصب فروشان دیکراست وایضا میفرموده اندنور الله روحه (بیت) تاتوز هستی خود زیر وزبر نکردی * درنیستی مطلق مرغ به پر نکردی * این پردهٔ نهایت درهم شکن که هرگز * درپرده ره نیابی تاپرده در نکردی (بارقه دیکر) اینکه درهمین ناخوشی شبی درنماز عشا خون از سوراخ بینی این فقیر جاری شده وبشدت چکیدن بکرفت چندانکه اهتمام کردند باز نایستاد تانماز صبح وبوقت

ضجی طول کشید وبهیچ کونه داروی دوستان بند نشد وبجای رسید بحدی شد که مانند
آشریجی شدم وبیخود ماندم چون بهوش امدم مخادیم کرام سید محمد امین وملا حامد
واستاد جامی که هرسه بافقیر محبت داشتند وعقد اخوت الاسلام راخوانده بودند بنزد من
محض احسان وثواب حاضر شده وانچه دانستند وتوانستند کردند مفید نشد وخون منقطع
نکشت تا کار بمردن انجامید دران اثنا بز بانم امد که دردمرا بحضرت شیخ روحنافداه عرضه
بدارید کسی را فرستادند فرموده بودایت ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها
فباذن الله ولنجزی الفاسقین برکاغذی بنویسند وکاغذرا بسوراخ بینی که خون ازومی
ایـد بنهند قطع خون میشود مخدوم ملا حامد کفت این نبـاید فرمایش شیخ باشد که
خلاف شرع انور است وان را مانع شد دوباره بعرض حضور رفتند وقول مخدومی
را کفتند فورا جناب قطب امجد شیخ احمد خاف الصدق خودرا سلمه الله تعالی طلبـیده
ومیفرماید احمد درکاغذی حرف ت منقوت رابیشتر ازده بنویس ولوله کرده خودت ببر
وبسوراخ بینی حاجی محمد بکذار وبعدش توجهٔ بوی بکن جنـاب والانصاب پیر زاده
دام عمره وزاد ترفیقه تشریف اورد وبقرار فرموده عمل کرد درحال خون بایستادوفقیر
بهوش امدم (فائدة جناب مستطاب حجة العلماء حاجی مولانا احمد مفتی نودشی درمناقب جناب
محامد نصاب حضرت شیخ احمد پیرزاده سلمه الله تعـالی دوفقره بکرات بیان میفرمودند
فقرهٔ بیاره حاضر مجلس ایشان بودم چون جناب شیخ احمـد متولد شد شب بود حضرت
ایشان درصبـح فرمودند امشب مراپسری بتولد امـده است یاقاب ارشادیا شیخ ارشاد
زمانهٔ خودش میشود مولانا میفرمود که در الفاظ قطابی وشیخی فراموش کرده نمیدانم
که حضرت ایشان علیه السلام کدام رابر زبان مبارک جاری اورده باشد فقرهٔ
دویم میفرمود حضرت ذیشوکت بهاء الدین شیخ محمد دامت بقاٸه چون عازم سفر مـکهٔ
معظمهٔ زادها الله شرفا شدند بتقریبی فرمودند که احمـد برادرم مراخبر داده است درین
سفر بسلامت میرویم وبرمیکردیم روزی درمیان راه شیخ احمد سلمه الله الاحد سوار

ومشغول بازی کردن واسب دوانی شد مرا خطره رسید یکطرف خودرا صاحب کشف میدازد وچنین خبری میدهد ویکطرف بازیچه مشغول است بنا کاه اسب را بطرف من دوانید وکفت خطرهٔ شمرا دانستم در مکهٔ مکرمه مرای بینی ودفع خطره ات میشود چون بمکه رسیدیم روزی درپای کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا مراقبه بودم دیدم که جناب شیخ احمد سلمه الله تعالی به طواف مشغول است چشم باز کردم ودو باره مراقب شدم همین حال رادیدم که جناب معظم الیه ادام الله عمره در طواف بیت است تابسه نوبت چشم میکشودم وبهم مینهادم هی مشغول طواف بود برخاسته بخدمت شیخ محمد رفتم وانچه دیده بودم کفتم جواب فرمودند از فضل خدای جل جلاله چه تعجب داری میکندانچه بخواهد بیت (هست سلطانی مسلم مرورا* نیست کس را زهرهٔ چون وچرا) انتهی (بارهٔ دیگر) اینکه بهرام میرزا بیك شهبر باقارشه اخوی فقیر چونکه بسی شرمند دولت دنیا بود معشوقهٔ وی ازو کریزان کشته وبه افتان وخیزان در پیش دوان میبود وبکرد پایش نمیرسید سفری این فقیر عازم طواف حضور حضرت ایشان شدم اخوی عریضهٔ نوشت وداد وبیداد چند از کدائی وبینوائی خود بکرد وبفقیر سپرد که بحضور مبارك حضرت ایشان برسانم بعد از شرفیابی عریضه‌رادادم ملاحظه فرموده وکفت فلانی الدنیا طالب لهاربها وهارب لطالبها برادر شم زیاد طالب دنیا است همچنان میشود چندی کذشت باز مخدومی حاجی ملا محمود سنندجی زاد توفیقه از شهرباز امد وقت نماز مغربی بود بملاحظهٔ دوستی سابق که باهم داشتیم ویرا استقبال کرده وبمنزل خود فرود اوردم شب هنکام درمیان صحبت بیان کرد که چون بشهر امدم برادرت مرا دیدن کرد واظهار پریشانی وبی اوضاعی خوددرازیاد نمود وبخدمت حضرت شیخ روحي فداه کاغذی نوشته بمن سپرده است برسانم غرض عریضهٔ ثانی کالاول اورده چنان نوشته بودکه از کدائی نزدیك بکفر رسیده ام کافریرا بمن مپسند ودستکیری کن حاجی ملا محمود شب بافقیر حرف بمیان اورد که فلانی خراجهٔ احرار وسایر مشایخ از اهالی دنیا دستکیری کرده‌اند

قدس الله تعالی ارواحهم چه میشود شیخ ما نیز از اقارشه دستگیری نماید واورا بضمن خود بگیرد فردا عریضه رابردیم ودادیم پس از ملاحظه فرمودند همان عبارت اول را که برادرت زیاد طالب دنیاست فقیر بی ادبانه گفتم قربان همگی طالب دنیائیم فرمودداری من هم طالب دنیا ام اما طالب دنیاتا طالب دنیا تفاوت داردا خوی تو بغل باز کرده اگر کل دنیارا ببغل خود بگیرد هنوز سیر نمیشود فقیر از عبارت خود خجل ماندم وبدل عرض کردم فوا الله مقصودم جناب شریف شمانبودلحظهٔ سکوت کرد گوئیاسخن ملا محمود که شب بافقیر گفته بود اشراق خاطر مبارکشان شده بود فرمودند فلانی پادشاه مثلا وزیری دارد کسی بوزیر میگوید دوهزار تومان بتومیدهم فلان امر مرا درست گردان وزیر برای شاه می نگرد اگر راضی است پیشکش را میگیرد وکارش میسازد واگرشاه رضا نباشد ده هزار تومان هم بدهد حرف نمیزند وعلاقه اش نمیکند انروز گذشت پس از چندی روز دکرامین بیك وکیل محل جوانرود عریضهٔ در پریشانی خود فرستاده وهمت وتوجه از انحضرت خواسته بود ملا محمد حسین اورندهٔ کاغذ جواب را خواهش کرد حضرت ایشان هیچ نگفتند دوباره جوابرا خواست باز چیزی نفرمودند سیوم کرت گفت قربان بجواب کاغذ سربلند فرمود وگفت جواب چه مرابا اوچه کاراورابامن چه کاردران اثنا فقیر عرض کردم قربان این اهالی دنیاتا بادنیادست بکارند خون مسلمان وکافر را باهم میریزند چون کم قدرت شدند شیخ را میشناسند فرمود آری مثل همان برادر تو که بغل باز کرده اگر کل دنیارا باغوش خود بکشدسیرنخواهدشد خلاصه روز مرخصی گویادربارهٔ اخوی همتی فرمودندو بفقیررسانید که کارش رونق میگیردچون بسمران امدم والده ام تشریف داشت گفت فلانی بخواب دیدم مهرهای رشه کم شده اند پادشاه عصرمرا طلبیدومهرهارا بابند ابریشم بمن داد وگفت اینهارابه پسرت بده فقیر گفتم انشا الله تعالی پادشاه شیخ است البته همتی درکارا قارشه کرده است بسی نگذشت که اقارشه نایب مستوفیباشی کردستانشدو ومداخل عظیم بوی عاید میشد چنانکه بغایت دولتمندی رسید فقیر دران بین کاهی ویرا

میگفتیم بخدمت حضرت شیخ عریضه وهدیهٔ نیاز بفرست گوش نکرد تا بعد از فوت مرحوم انحضرت یکبیرا از منسوبین حضرت ایشان اذیت بسیار کرد هیچ وفا وانصاف پیش نیاورد که ان علو مرتبه را بواسطهٔ ان دمتهای علیا یافته بود تاشبی همان منسوب ضعیف در واقعه بخدمت حضرت ایشان میرسد انحضرت بوی میفرماید که چندان دلگیر مشو اخر قدرت پشا رسیده است بعد از یکماهی چه مستوفیباشی وچه اقارشه هردو تنزل از درجهٔ خود کردند وبغایت پریشانی ونکبت گرفتار بماندند بلی بیت (مثنوی اولیارا هست قدرت از ل * تیرجسته باز گردانند زراه) (بارقهٔ دیگر اینکه) شبی در واقعه بعمارت عالی رسیدم واز قصرهای اعرتبه برتبه میگذشتم ودرهرا طاقی چیزی میدیدم بخانهٔ رسیدم که از تحت تابسقفش پراز کوزهٔ سفالی بود چنانچه کوزه گرها میسازند برای آبخوری واز دور قلعهٔ بسیار بزرگ نمایان بود عازم انقلعه بودیم بیدار شده ودر خدمت حضرت ایشان علیه الغفران بیان واقعهرا اظهار میکردم هیبتی مرا گرفته بود بعضی از علامات واقعه را ترک کردم منجمله اطاغی که پراز کوزه بود محو خاطرم شده بود فرمودند مگر چیزی دیگر دیدی فقیر معطل ماندم وبخاطرم نمیامد فرمود خانهای چنان واطاغ پراز کوزه وعزم قلعه راهمه بیان فرمودند وکیفیت انهارا که دیدی مراتب دل اندل هفت مرتبه است دیگر تفصیل نفرمودند (بارقهٔ دیگر) اینکه روزی دربام حوض طویلی در خدمت جناب قبله ام سید قطب الدین نشسته بودیم سید صدر الدین نیری که بکلحی امده ودر خدمت سید قطب الدین انجا امده بود از فقیر پرسیدند که مستوفیباشی واقارشه برادران توکار گذار کردستانند چرا بتو مراقب وچشمداری نمیکنند ودایم پریشانی جواب گفتم که بیرحم وچنین وچنان اند یکبار حضرت ایشان علیه الرحمه والرضوان بیرون امدند چونکه بکنار حوض رسیدند تیز تیز بماها نظر فرمودند فورا طپیدن دل بگرفت ومضطرب ماندم که دانستم ان نظر از احسان وکرم نبود چون پاین رفتیم از جناب سید پرسید غیبت از که میکردید عرض کرد ازهیچکس باز فرمود بلی غیبت میکردید یکبار سید صدره گفت

بلی حاجی بود از برادرانش حکایت وشکایت میکرد روی بفقیر کرده فرمودند چه کار باوها داری ابدا اسمشان مبر (فصل) فی شآمة الغیبة اعاذنا الله منها قال النبی صلی الله علیه وسلم إیاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان رجلا قد یزنی فیتوب فیتوب الله علیه وان صاحب الغیبة لا یغفر الله له حتی یغفر له صاحبه احیاء العلوم وانها تاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب وقیل مثل الذی یغتاب الناس کمثل من نصب منجنیقا یرمی به حسناته شرقا وغربا ویعطی للرجل کتابه یوم القیمه فیری فیه حسنات لم یعملها فقال له هذا بما اغتابك الناس وانت لا تشعر شرح شرعه عن جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فارتفع ریح جیفة منتنة فقال علیه السلم اتدرون ما هذا الریح قالوا لا یارسول الله قال ریح الذین یغتابون الناس کذا فی شرح الشرعه نقلا عن کتاب روضة العلما وفی مشکات الانوار قال الله تعالی ولا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا روی ان رجلین من الصحابه بعثا سلمان الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یبتغی لهما اداما وکان اسامة علی طعامه فقال ماعندی شیء فاخبرهما سلمان فقالا لو بعثناه الی بئر سمیحة لغار ماءها فلما راحا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لهما مالی اری خضرة اللحم فی افواهکما فقالا ماتناولنا لحما فقال علیه السلام انکما قد اغتبتما فنزلت ولا یغتب بعضکم بعضاً الخ تفسیر قاضی بیضاوی رحمة الله علیه (بارقهٔ دیگر) اینکه سفری حضرت ایشان مخدوم مکرم سید محمد امین را بقریهٔ چم سمور محل قرەداغ فرستاده بودند بجهة ارشاد مردم مدتی انجابود زمستانی مراجعت نمود مردم آن انجائی قدری قند وتنباکوی چیقی بوی داده بودند برسم نیاز بخدمت انحضرت بیاورد وقتی که امد در انحجره ملا رحیمی که جای مشهوراست ومنزل این فقیر بود اسباب را بکذاشت وتاد وسه روز کذشت هدایا را ازکم قابلیتی نمیداد وهمراهانش ازان عاجز بودند ونهانی بفقیر کله میکردند که ماهدیه اورده ایم ونمیرسانندیکروزی ادمی امدکه یاسید حضرت شیخ می فرماید تنباکوی چم سمور یهاکه برای من اورده اند تابکی نکه میدارد ونمیفرستد جناب سید

بامزید اخلاص بحضور فرستاد (بارقهٔ دیکر) اینکه چون در هوش بدرا نی بحضور مبارک
لامع النور حضرت ایشان رسیدم مدت بیست روزی بهیچوجهی از انحضرت عنایتی باطنی
نیافتم چنان قبض و پریشان شدم که نزدیک بود خود در اهلاک سازم که میل کریختن میکردم
خلاصه بوسوسه افتادم باخود میکفتم چون که عنایتی باتو ندارند بهتر انکه بخانهٔ خراب شدهٔ خود باز
کردی وروی انهم نداشتم که بروم ورخصت بکیرم روزی برای نماز عصر تشریف بیرون اوردند
بیت (خلق بسیار بدورش شده جمع *او براورده جمالی چون شمع) بنشستند وسلطان واکابرا
ورامان باجمعی اعزه واعیان اطراف بادب تمام حلقه بستند فقیر با انخطرهٔ عظیم از دور
بایستادم یکبار نسبتی ازانحضرت برمن امدو جهات ستهٔ مراچنان کرفت کویا چون میخ
اعضاهای مرا بزمین کوبیدند چنان سینه ام سنکین ودلم تندشدو هیبت ناك کشت که عروق
وجوارحم نزدیك شد ازهم بریزندو سینه ام شق شق کردد بغایتی که هرچند خواستم قدمی
از جای خود حرکت کرده بیشتر روم نتوانستم یکی دران اثنا برمن خواند (بیت)
مستك شدهٔ همی ندانی پس وپیش هین کم نکنی توتاسر رشتهٔ خویش وکاهی نکاهی
میکردم که ایا انحضرت بمن می نکرد یانی میدیدم که اصلا بظاهر ملتفت نیستندو با مجلسیان
در کفتکو هستند غروب افتاب برخاستند ومجلس بهم خورد فقیر بهمان حال سنکین
وبیخود بوده تا اذان مغرب همانجا بماندم بعد از اذان دوسه نفر خلفای حضرت ایشان که
بحالت فقیر پی برده بودند امدند وبهوشم اورده بنماز جماعتم بردند الحق نمازی باحضور
کرده ومانند اتش افروخته بودم بلی از کلیم همدانیست بیت (بتکلم بخموشی به تبسم به
نکاه *میتوان برد بهر حیله دل اسان از من) فنعم ماقال الحافظ الشیرازی علیه الرحمه (بیت)
(درهجر مانده بودم بادصبارسانید* ز بوستان وصلش بوی امیدواری) بعدش ان سنکینی را
تا چند روزی داشتم که زایل نمیشد اما همان شب در واقعه دیدم نوری چون اتش
بسیار روشن وبیدود شعله میزند وبرافروخته است وپنج شش جانور مانند بچه کربهٔ
امده خودرا بان اتش درانداختند پس از لحظهٔ جملکی بانور اتش همرنك شدند فردا که

بیدار کشتم بسطی بغایت عظیم داشتم چنانکه تاقرب یکماه طول کشید ودران بین حالات عجیب مرادست دادکه مرغهارم از من نمیکردند واموات بامن سخن میکفتند بحدی که بکوش داعیه صدای اوهارا درك میکردم ودر مشکلی که بمن روی میکرد چشم بهم بسته فورا بخدمت حضرت ایشان میرسیده عرض میکردم وجواب میشنیدم (بیت) لسید قاسم تبریزی (ی دیده عجایبها بنگر عجب اینست این *معشوقه بر عاشق بوی نی وباوی نی (بارقهٔ دیگر) اینکه تابستانی بمرض تب ولرز کرفتار شدم تاسه نوبت مرا بکرفت وشدت تبم چنان بود کانه درمیان تنوری میافتادم در نوبه سیوم نصف شبی بیطاقت شده وبسمان وستارها نظر داشتم درانحال بخدا یتعالی نالیدم باصدق تمام که الهی بودن ونابودن من مساوی است واحسانی از من ساخته نمیشود لیکن وجود حضرت شیخ در هردو عالم غنیمت است بلکه ویرا قطب الاقطاب وغوث المسلمین خلق فرمودهٔ وهر روز کمتر از صد نفر بحضرت شیخ باعزت توغیر ساندود ستکیر طالبان راه حق بلکه سالکان راهرا مایهٔ رونق است در ینصورت من راضیم که جانمرا به تصدق انحضرت بفرمائی وازجمیع بلاها جناب اورا محفوظ نمائی اشهد بالله سبحانه از وقوع انخیالات بلا فاصله بار کران مرض را از جسداین فقیر برداشتندو براحتی تمام بر خاسته لحظهٔ بحالت تحیر نشستم چونکه وعدهٔ عرق کردن واسایشم فردا بعد از نماز عصر بود بعد از ساعتی تفکر بخواب رفتم وتانماز صبح باستراحت خوابیدم وتاچندین سال ان ناخوشی برمن عود نکرد (بیت لرقم)منکری کرازحقارت بنکرد در سوی او*نخل عمرش خشك ماند کور بادازدیدکان(بارهٔ دیکر اینکه) سفری عازم طواف حضور مبارك حضرت ایشان بودم علیه الرحمة والرضوان شبی بقریهٔ نیرکه مخفف منیر است منزل داشتم زمستان بودوابروبار ندکی بعد از عشا بکنار جوی اسیابی که در پیش مسجد بود رفتم تجدید وضو نمایم دران ابروبار ندکی دیدم شبحی سیاه مثل دخان از کوه مقابل مسجد عیان شد وروی برمن اورد تا ازر ودخانه کذشت وبطرف اسیاب میامد

نظر خیلی بزرگ ومهیب می نمود مرا از مشاهدهٔ ان رعشهٔ روی داد وسرا پایم غرق عرق شد تابیام اسیاب رسید وایستاد ومن برسر نای اسیاب بودم چاره همان دیدم که برابطهٔ حضرت ایشان عطر الله تعالی تربته مشغول بشوم تا برابطه پرداختم ان عفریت مهلکک بعقب خود باز کشت وکم کم دور افتاد تا ازرود خانه بانطرف رفت وبکوه رسید من وضو کردم وبمسجد رفتم وانچه دیده بودم گفتم اهالی نیز تعجب کرده وگفتند که بسالها مشهور است دیوی دران کوه که دیدهٔ مسکن دارد عجبا که نجات یافتهٔ معلوم شد که برابطهٔ جمال مبارک انحضرت برد الله تعالی مضجعه وفی اعلی غرف الجنان اضجعه از صدمهٔ ان بلیه دورها شده بودم فالحمد لله علی ذلک (بارقهٔ دیکر) اینکه سفری زمستان بعتبه بوسی حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران رفتم ونیت کردم تاچهل روز بنشینم وبعد بخانهٔ خود رجوع نمایم روز چهلم جمعه بود وقت نماز جمعه در مسجد بصف نشسته بودیم بناکاه واردی بردلم رسید که جمع عروقاتم ازان بلرزیدو بحرکت وتموج در افتادچنانکه زنجیر ساعت میکردد وباقی اجزای ساعت ازوی در کردش می ایند جمیع جوارح واعضایم ازان لرزه متحرک شدند وباحظ عظیم بخودانه بسر پای ایستادم در حال حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان چون بدر تابان از در مسجد نمایان شده وداخل مسجد کشتند حیث قال الحافظ رحمه الله تعالی بیت (اتش رخسار کل خرمن بلبل بسوخت * چهرهٔ خندان شمع افت پروانه شد * مجلس حافظ کنون بزمکهٔ پادشاست * دل سوی دلدار رفت جان بر جانانه شد * یافتم که حالت من از تصرفات انحضرت بوده فورا بادیدهٔ اشکبار خود را برسر پایش انداخته وبوسیدم بانکسار زیاد بمن فرمودند که چراچنین میکنی فاما حالت شوق وجدانی مرا غافلان بیخبرازین چکونه در یابند یامن بکدام زبان بیان ان نمایم اشعار مجنون رحمه الله تعالی لایق بود باینمقام ثبت شود اری (نظم لمجنون [1] (رب ورقاء هتوف بالضحی * ذات شجو صرخت فی فنن * ولقد اشکو فما افهمها * ولقد تشکو فما تفهمنی * غیر انی بالجوی اعرفها * وهی ایضاً بالهوی تعرفنی * ذکرت الفاً ودهراً صالحاً * فبکت شجواً وهاجت

شجنی * فبکائی ربما ارقها * و بکاءها ربما ارقنی) بیت لحافظ صورت پرست غافل معنی چه داند اخر کوبا جمال جانان پنهان چه کار دارد (بارقهٔ دیکر) اینکه وقتی برای زیارت کعبهٔ حضور حضرت ایشان قدس سره باچها رپنج نفر دیکر عازم شدیم بسر کردنهٔ که رسیدیم نه نفر دزدان قطاع الطریق سرراه را کرفته بود ند چون باوها نزدیک شدیم دوکس به تندی پیش امدندکه انچه دارید بکذارید وبروید فقیر بعجز کفتم ماهانه بازرکان ونه تجاریم بلکه درویش ورا هکذریم ازما بکذر یدو بروید رزق خودرا از خدا تعالی بطلبید توقفی کردند باقی اوهاچون این دوکس را سالم یافتند سیومی را بشدت وخشونت بما فرستاد ندوی چون تیراز کمان جسته امد وبافحش و بدکوئی بانک زدکه زود لخت شوید ولباس واسباب خودرا بنهید تامن میرسم چون بقرب پانزده ذراعی بما نزدیک شده چاره ندیدم بجز اینکه رو بسوی مسکن حضرت ایشان رحمه الله تعالی کردم وبلند کفتم که یاشیخ عثمان مارا دریاب بیت لراقم (ای توکسی هربی کسان فریادرس مارا کنون * کز ظلمت این ناکسان بس عاجزیم ودل چوخون اشهد بالله سبحانه محض فریاد وداد خواهی مادز: شروردر جای خود خشک شده ومعطل بماند وبکلی از حرکت وزبان درازی افتاد ورنک وی زرد ومتغیر کردید ود هانش بهم چسبیده کانه بسوزن لبش رادوختند بلکه

(۱) ترجمهٔ لغات از قاموس وکنزیقال للحمامة ورقاء لان فی لونها بیاضاً الی سواده هتوف اواز دهنده الهتوف الصبوب یقال هتفته الحمامة الشجو الهم والحزن صحاح الصدح طایر رفع صوته بغناء شاخهٔ درخت است فنن جمع شاخها جوی الحرقة وشدة الوجد فی العشق هوی نفس زدن واه کشیدن از عشق وفراق معشوق بکاء کریه واشک ریختن باندوه شجو غمکین هاجت بیداری وآکاهی الف الفت دهر زمانه یعنی الفت ومحبت خوش سابق را بیان میکند وبخاطر می اورد الرق نزکی دل از تأثیر نالهٔ احباب یعنی تأثیر یافتن ازحالت همدیکر یعنی حالت کرمی وشوق ودرد عاشقی .

چنان شدکه شیری بوی حمله کرده بود واصلا قدرت نداشت بمانزدیك ایدا از عقب باز کردد توکفتی اورا بزنجیر وکند کران محکم بستند ایند وکس چون ویرا بدیدند لاعلاج ماورا کذشته وبرفتند وبسی عذرها بخواستند خلاص کشته وبکذشتیم اینجا بخاطر اوردم بیت حافظ الشیرازی علیه الرحمه (بیت) خودهر کراسیم وزر است ازدز دترسد روزوشب *روانکس کهمفلس شد چو من ایمن شدار دز دوعسس بقدریك میدان اسب دوانی دور شدیم بعقب نکاه کردم همان دز دبد بخت تا بکاردل شکسته رادرهانجا بسته وخسته دیدم که ابدا پس وپیش نکرده بود (بیت لراقم) هیبت شیخ ماچوشیر امد وحمله زددلیر دادمر انجات ازان سخت دلان راه کیر (بارهٔ دیکر) اینکه یکوقتی جن وشیاطین برمن غلبه کردند چنانکه در بیداری مانندکوه کران برمن می نشستند وکاه هردو دست مراتند میکر فتند بنحوی که قادر بحرکت نبودم ودر خواب بیشتراز اینها بحدی که از خوف انهاز بانم لکنت میشد عریضهٔ حالت خودرا بخدمت حضرت ایشان رحمه الله تعالی فرستادم واینقطعه رادران درج کردم (قطعه لراقم) اکرچه بدسرشت وبد قماشم *همینم بس که منسوب توباشم *کرم ز بندکان خودشماری *خیال شاهی از دل میتراشم *وکراز زمرهٔ خویشم برانی *بناخن چهرهٔ جان میخراشم *برسیدن ان نامهدرخواب حاجی ملا محمود سنهٔ که یکی از خلفای معتبر انحضرت است مراخبر کردکه کاغذت رسید وشیخ واقف حالت شدمحض کرم وفضل حکم شدیدی بسرجن وشیاطین حول وحوش تو فرستادو فرمود که من بعد منسوبین مرا اذیت مرسانید وازارمدهید ازانواقعه بتصرفات حضرت ایشان علیه الرحمة والتحیة والرضوان تابحال این فقیر ازتسخر جن ومکر شیاطین ایمن ماندم ودر هیچوقتی مزاحمم نمیشوند بکرات بعیان سپاهیان اوها در میان خواب عبور مینمایم چون نزدیك بانها میشوم بزرکشان بدیکران خطاب میکندکه راهش خالی کنید بکذرد فورا کوچه میدهند وبامن وسلامت دربین ایشان خواهم کذشت اری کما قال فی المثنوی علی قائلها الرحمة والاحسان وعلی سایر المسلمین المغفرة والرضوان ابیات (تومرا چون بره دیدمی

بی‌شبان* و کمان کردی ندارم پاسباز* از غیرت تیرت امد بر جکر* که منم حارس کزافه کم نکبر*
کی کم از بره کم از بزغاله ام* که نباشد حارس از دنباله ام* حارسی دارم که ملک کش میسزد* داندانِ
بادی که برمن میوزد* سرد بودان بادیا کرم انعلیم* نیست غافل نیست غایب ای سقیم)
(بارقهٔ دیکر) اینکه فصل زمستان بود روز جمعه حضرة ایشان رضی الله تعالی عنه بنماز جمعه
تشریف اورد بعد از نماز پشت بسمت محراب وروی بخلق نشستند خلیفه خالد که نام انجائی
که بسی درخدمتش کستاخی داشت کفت یاشیخ جانشینی از برای خودت برقرار کردان
جواب رانفرمود دوباره همین عبارت راتکرار نمود باز جواب نشنید سیوم کرت مطلب
رابعرض رسانید انحضرت علیه الرحمة باانکسار تمام فرمودند که قرار داده ام کفت کیست
تااورا بشناسیم فرمود که محمد وعبد الرحمن باز کفت قربان تنهایکیرا تعیین فرمائید باز
فرمودند حال مریدان بعضی معتقد به محمد اند وکروهی به عبد الرحمن لکن بعد از من
یکی ازایشان ترقی میکند والحق چنان شد که بعد ازوفات انحضرت جناب فخر الزمان
شیخ عبد الرحمن علیه الغفران بچندماهی در بغداد متوفی شد رحمه الله تعالی علیه رحمة واسعة
وجناب ذیرفعت شیخ محمد سلمه الله الاحدیه نهایت ترقی فرمودند «بیت لراقم» چو کل
بکذشت ازمالا بالی* بحمد الله نشد کلزار خالی* کلاب ازیکطرف کلبن بیکسو* ز رنک وبوی
کل کشتند تالی (بارقهٔ دیکر اینکه) امان الله خان والی کردستان بودپشت بر پشت طایفهٔ اوها
سیصد سال حکمران کردستان بودند ودر دولت ایران معروف پادشاهان شده بود که شوم
وبدیمن است کردستان را ازین طایفه بازستانند از قضااین امان الله خان نسبت بحضرت
ایشان ودرویشان ومنسوبان او علیهم الرحمه بسی منکرماند وخیلی بی ادبیها درحق
انحضرت بکرد وکارهای که خلاف شأن وی بود بادرویشان بکار برد ومنسوبین انحضرت
بکرات شیوهٔ بیمعدلتی والی‌را در خدمتش معروض میداشتند بجزدعای توفیق وعاقبت
خیری مسلمین چیزی نمیفرمودتاوقتی سعادت اکتساب میرزا کریم نامی که نوکر معقول
میرزا محمد رضای وزیر بود ودر اخر عمر باانابت وندم بخدمت حضرت ایشان قدس سره

رفت وتائب وعا کف شد وهما نجا برحمت ایزدی جل سلطانه پیوست شنیدم که حضرت ایشان سلمه الله المنان فرمودند ملائکهٔ کرام بشوق وشعف تمام روح ویرا رفع کرده وبردند رحمه الله تعالی روزی حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان همین میرزا کریم را مخاطب ساخته فرمودند که ازوالی شما چنین وچنان میشنوم میرزا کریم بشنو (۱) محمود پاشا وتبعهٔ وی بجناب امام الطریقه مولانا خالد رضی الله تعالی عنه منکر شدند یکوقتی گفته بودند که درویش مانند درویش مصطفای کوئی میباید که دلش در حق پادشایان کوی رنجیده شد طایفهٔ اوها بفنا رفته و برباد شدند مولانا خالد قدس الله تعالی سره العلیه چرا درویش است اینسخن را بسمع شریف حضرت مولانا خالد رسانیدند قدس سره فرمود که بخدا سوکند شش هزار نفر مریدان مثل درویش مصطفی دارم بگذارید گفته باشند چندی بر ان نگذشت که محمود پاشا وتابعین وی معزول وفرار شدند وطایفهٔ پاشایان سلیمانیه بالمره ازحکومت انجا اخراج گشتند «رباعی» کسی کز صرصر ظلمش دمادم *چراغ عیش مظلومان بمیرد * بترسد از انکه ایزد تعالی* اگرچه دیر گیرد سخت گیرد*ما نیز تا بدانیم که چگونه میشود بعد از فرمایش حضرت ایشان رحمة الله تعالی علیه بدوسال امان الله خان والی بچند مرضهای شدیده مبتلا شد بحدی که اطبای حاذق از معالجه اش عاجز وناتوان شدند هرچه اینطرف وانطرف کردند بجای نرسید تا فوت کرد ودر اندک زمانی وقلیل فرصتی ملک ودولتش بالکل زوال یافت واولادهایش باطایفهٔ بنی اردلان جمیعا منقطع الحکومة ونان بریده شدند بقرار نعم ماقاله (علی حمی الاسلام من قتل مرحب*غداه اعتلاه بالحسام المصمم) کسی از بنی اردلان اسمش محمد سلیم خان پسر محمد صادق خان والی زاده است باین بیت مطرم امده است «بیت» بر فلک برشد خدا داد وفغان اردلان *گشت رسوا عاقبت پیر وجوان

(۱) مخفی نماند محمود پاشا پشت بر پشت حاکم مملکت بابان بود وشهرش بسلیمانیه مشهور است وداخل ملك روم است.منه

اردلان ـ ایهٔ کریمه (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر ما بانفسهم) شامل اینمقال است از کلمات قدسیهٔ مخدومی معظمی جناب ملا حامد است سلمه الله تعالی «بیت» دل نازک اولیاچون گل است * چو گل زخم شد چاره اش مشکل است * سخن مختصر کن که زهر هلاهل * همین جوشش قهر اهل دل است «بارقهٔ دیکر» اینکه شخصی باشکوه وزیر امان الله خان والی بود وسفاکی وبی باکیش از تحریر وتقریر بدر انچه میل داشت خراج به مملکت حواله میداد وبعد ازحوله دادن ابدا تخفیف در مذهبش نبودکه برای کسی چیزی تخفیف دهد این فقیر یکوقتی بجهت چهار تومان تخفیف مالیات سمران به پیشش رفتم ملا رحیم شهیر بکلب الفقرا باجمعی ازاعیان ولایت حاضر بودند چونکه وزیرفقیررا بدیدند بلا تأمل فحشی راین ادبانه نسبت بحضرت ایشان علیه الرحمة والغفران بزبان اورد وکفت که ولی زمانهٔ ماشیخ عثمان است چند سال است میخواهد که ماهارا معزول نماید ونمی تواند اینفقیر را غیرت امد وصبر نیاوردم وکفت سرکار وزیر همیشه امثال شماها سر مشایخهای زمانه رابریده اند الحال که تو بخش دادن ازجناب شیخ ماراضی میشوی مامنت برداریم یکبار وزیر از قول خود نادم شد وبمقام عذرخواهی در امد بعدش کفت حال بگوتا بدانیم بچه کار امدهٔ تخفیف مالیات را اظهار داشتم بلا تأمل قبض چهار تومانرا نوشت ومهر کرد وبداد وحاضران مجلس را ازان کفت وشنود وازان تخفیف دادنی تعجب امد دوسه روز بعد ازان مرحوم مبرور میرزا عبد الله منشی باشی در منزل مرحوم مغفور اکبر بیک فقیررا دید وسوکند خوردکه ان کفتکو از کرامات شیخ بود «فائدة» این فقیر عاطل وز حسن عمل ذاهل دراوان جوانی بسیار بزیارت قطب اولیای عزلتیان جناب شیخ الشیوخ شیخ عبد الغفور کاشتری علیه المغفرة والرضوان میرسیدم سالی بوقت زمستان کرک هاری بشهر سنندج در امد وچندکس رازخم زد بموسم بهار فقیر بزیارت جناب شیخ معظم الیه رفتم یکروز باجناب ایشان سلمه الله المنان برکنار سفرهٔ نان نشسته بودیم فرمودند فلانی

زمستان کرک هار بشهر افتاده بود من خیلی دلتنک شده بودم درخواب بمیان حلقهٔ ازمشایخ رسیدم وکفتم میکویند کرک هار بشهر افتاده است دعای خیر بکنید مردم ازوی بیحضرت باشند جواب کفتند عبدالغفور ان کرک هار دفع میشود فاما کرکهار بدتر از ان فلانکس پسر میرزا فلان نام است وی بشهر سنه افتاده دفعش نمیشود جناب شیخ رحمه الله فرمودند که در بیداری همین بیان خواب را برای مشار الیه نوشته وفرستادم چه فایده که متنبه نشد وسر مرکب هوا را برنکردانید (ابیات لراقمه) ای کرک چرا حذر نکردی * تازد بسرت قضا کنکی * شرم ارکه صورت خدائی * زین کرکی خود بدارننکی * هان تا نشوی زفعل شومت * اماج بلای در خدنکی * دست ازستم ار به پس نیاری * می بلعدت اتشین نهنکی * وانکه سقر است جای جانت * پرنار وتعفن است وننکی (بارقهٔ دیکر) اینکه روزی وقت تابستان حضرت شیخ اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان نماز عصر را بجماعت اداکرده بود فقیررا طلبید بازوی مبارکش را بکرفتم بحرم میرفتند درمیان راه عرض کردم که قربان شما حکایت درویش مصطفی میفرمائید فقیر روزی نزد فلان عامل رفتم باینعبارت اسم شمارا بردچرا همتی نخواهید کرد که اهل کردستان از جور وستم اینها رها کردند برجای ایستاد فرمود مکرچه کفته باز این تفصیل راعرض کردم توقفی فرمود وکفت ای نابدانیم بعد ازمدت قلیلی شبی بخواب دیدم درخدمت حضرت ایشانیم ودوصفه بسیار بزرك ساخته اند بین انها یکمیدان فاصله دارد درسریکی مریدان حضرت شیخ وتبعهٔ اویند وبرسردیکرنوکرباب زیاد جمعند یکبار شخص مذکور باهول زیادامد خواست داخل صفه مریدان بشود مریدی بوی کفت جای تومیان ما هانیست بصفهٔ نوکرها برو وی بمیان نوکرها رفت ونشست فورا سواری رسید وکاغذی بوی داد وکفت تراعزل کردند برخیز وبفلان جای برو برخاست ورفت بیدارشدم پس از چند روز خبر عزلش رسیده مردم از جورش ایمن شدند (بارقه دیکر) اینکه بعد از عزل وی برادر خواب دیدم وسؤال ازاوکردم که چراچنین شدی ازبسکه مظلومان ومسکینان را به تنک اوردی کفت نی هرچه بمن شد وبرسرم جاری امد خلیفه

وپیر شما کرد کفتم باری غمکین مباش باز خواهی امد اینواقعه‌را مجملا بحضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه عرض کردم فرمودند راست کفتهٔ بر میکردد ولکن مثل سابق نمیشود پس ازپنج سال بحکم نواب ارفع والا فرهاد میرزای معتمد الدوله وفقه الله تعالی علی الخیر والسعاده معز الیه رابسنه اوردند اما انقدرت وصولت ازوی سلب شد ویکسال از فوت حضرت شیخ علیه الرحمه نکذشته بودوالی مذکورکه ولی نعمت اوبود بدردهای بسیار زیادکرفتارماند چنانکه جمیع اطبا ازمعالجه اش عاجز شدند تامرد وکردستان از دست طایفه واولادش بیرون رفت (بیت) تادل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومیرا خدا رسوا نکرد (اری همم الرجال تقلع الجبال (بارهٔ دیکر) خود فقیر چند بارازبی انصافی برادرم اقارشهٔ سابق الذکر بحضرت ایشان علیه الغفران الرضوان نالان میشدم هی میفرمودکه حلم بکار ببرصبر کن عاقبت فقیررا مضطرب یافتند فرمودند صبرکن ولایت شمادر دست حاکمهای شمانمی ماندکسی بسیار بزرك پیدا میشود وبتوکوکك میکند الحق چنان شدکه فرمودند بعد از مردن والی شهزاده فرهاد میرزای معتمد الدوله جزاه الله خیرا حاکم شد بغایتی فقیر را حمایت فرمودندکه اعالی واسافل کردستان متحیرشدند انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب (شعر) لیتک تحلو والحیوة مریرة * لیتک ترضی والانام غضبان[1] * بخیال مردم ان شفقت ولطف شهزاده ازتصرف خودم بودامانی (بیت) اینهمه اوا زها ازشه بود * کرچه

---

(۱) فقیر این شعر تازی رادر مقامات حمیدی که در مجلس مرحوم مغفور ملا هدایت‌الله شیخ الاسلام بودبهمین عبارت دیده بودم که در متن نوشته بعد از مدتی محمد سعید داعی زاده که کاتب همین کتاب است این‌سه اشعار رادر کتاب دیکر یافته تیمنا بحاشیهٔ کتاب ثبت کردانید (شعر) فلیتک تحلو والحیات مریرة * ولیتک ترضی والانام غضاب * ولیت‌الذی بینی وبینک عامر * وبینی وبین‌العالمین‌خراب * اذا صح منک‌الود فالکل هین * وکل الذی فوق التراب تراب * منه

از حلقوم عبدالله بود (بارقهٔ دیکر) اینکه حاجی میرزا محمد تاجر تبریزی بافقیر معامله داشت ومهربانی میکرد نوبتی عازم عتبه بوسی حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران بودم حاجی مشار الیه کفت میروی سلام مراهم بشیخ برسان وچنین وچنان عرض کن چون برسیدم سلام و پیام را رسانیدم فوراصورت وهیولای حاجیرا بانشانهای که داشت بیان فرمودند علیه السلام والرضوان (بارقهٔ دیکر) اینکه روزی درحضور لامع النور حضرت ایشان بودم اعلی الله تعالی مقامه وقتی خوش داشتند بخاطر اوردم که در حق مرحوم ابوی توجهی از انحضرت طلب نمایم چونکه عرض کردم لحظهٔ سکوت کردند وبعد فرمودند پدرت اهل عذاب بوده اما بواسطهٔ اینطریقه عذاب را ازوی رفع کرده اند حینئذٍ مکررا مراقب کشته بازسر بر داشته کفتند کهاری پدرت ازاهل عذاب بوده است سبب باینطریقت ویراعفو کرده اندونجات یافته است مقارن اینحال در خواب دیدم دوا طاغ هستند یکیرا مرحوم ابوی رحمه الله تعالی در انست ویکیرا فقیر راقم نشسته ام کسی راکفت برودست پدرترا بشوی با افتابه ولکن رفتم واب بردستهایش میکردم تادست خودرا تماماً بشست بیدارشدم (بارقهٔ دیکر اینکه) دو پسر داشتم یکی محمدامین عمرش قریب پنج سال ودیکر محمدرضا درسن نه ده ماهه بود ومحمدرضا بسی ضعیف ونحیف بودیکروزی فرصت یافتم بعرض رسانیدم که درحق غلام زادکان نیز همتی بفرمائید فرمودند محمد امین امن ومحمد رضا هشیاراست وقتی که بخانه امدم دیدم که محمد رضا مانند طفل دوساله شده است زرنک وخوش صحبت چنانکه روزی باوی بطریق مباسطه میکفتم ای بچه توبهشترا طالبی یادوزخ سه نوبت اینقول را تکرار میکردم بزبان فصیح چنانچه چندکس ازوی شنیدند کفت خدا جل وعلا وانکهی عمرش بیکسال نرسیده وزبان نداشت فهمیدم که از اثر توجهات حضرت ایشان بود قدس سره اما محمد امین نیز بغایت امنیت وصلاحیت رسید الحمد لله سبحانه والمنة له (بیت) انکه به تبریزیافت یکنظر از شمس دین * طعنه زندبرده

سخره کنند باچله (بارۀ دیکر) اینکه محمد امین رادرسن نه سالکی بحضور سعادت دستور حضرت ایشان علیه رحمة الرحمن بهوش بدرانی بردم چون شرفیاب کردید از نظر عنایت درحق وی فرمودند که این پسر تحصیل علم میکند وملامیشود بعد از اثر نظر مبارک حضرت ایشان الحمد لله رب العالمین چنان شدکه فرمایش رفته بود (بارۀ دیکر) اینکه محمد رضا را باز پنج یاشش ساله بودبخاکبوسی سدۀ سنیۀ حضرت ایشان علیه الرضوان بردم درد چشم بوی رسید چونکه طفل بود بیطاقت شد ویکشب وروزارام نداشت ویرابحضور لامع النور فرستادم وکفتم که مرادر اینجا طاقت این نیست دست مبارک رابچشمهای وی کشیده وفرموده بودکه چشم‌در دندارد فورا چشم باز کرده وبخوشی تمام باز امد وانشب تانصفی بکذشت از شادی خواب نمیکرد (بارۀ دیکر) اینکه روزی حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان خوشوقت بودند عرض کردم قربانت شوم اولاد صالح برای چنین روزی خوبست بکاراید همتی درحق پدرم بفرمائید توقفی فرموده وکفت پدرت از تورنجیده است ودل کرانی داردباکه مناقشه کردۀ کفتم کاهی بامادر طفلان عاجزی میکنم دیکر باکسی مناقشه ندارم بازلحظۀسکوت کرد وفرمود دیریست که بامادرت جنک کردۀ وقتی فکر کردم پیش از بلوغ باوالده ام بجهة یراق زینی نقره جنکیده بودم که وی میخواست بفروشد ومن قبول نمیکردم تفصیل‌را بعرض اوردم مانا قصد حضرت شیخ شکستن نفس من بودکه کفتم اولاد صالح برای چنین روزی خوبست یعنی توصالح نیستی بعد فرمودند زخمی در پیشانی پدرت یعنی درپشت ابروی وی‌بوده ان چیست کفتم پدرم چهل‌سال ازفوتش کذشته است نمیدانم فرمود از مادرت بپرس وقت‌مراجعت از مرحومۀ والده ام پرسیدم کفت بلی زخم تیغی درپشت ابروی یمین مرحوم پدرت بودجایش همیشه عیان بود (بارۀ دیکر) اینکه میرزا نادر مستوفیباشی بافقیر ازیک مادر بودیم لیکن پدرمان جدابود باعزیز خان سردار کل در طهران خیانتی کرده‌بود عظیم فقیر اراده داشتم

بخدمت حضرت ایشان بروم چونکه بشهر سنندج رفتم بعد از نماز مغرب میرزا نادر امد وخیلی خوفناکی نمود وکفت میخواهم فرار نمایم که عزیز خان سردار در راه است وبسنه میاید توچه مصلحت درکارمی بینی چنانچه اینجا باشم ازجان ومالم امنیت ندارم جواب کفتم صبر کنید تافقیر بخدمت شیخ میرسم وتفصیل رادر خدمتش بیان میکنم هرچه فرمودند جواب میفرستم چنانکنید وقت شرفیابی بحضور انحضرت چکونکی را عرض کردم ودست بدامن پاکش کرفتم که امیدوارم وبرانجات دهید فرمود میرزا نادر کم اوضاعست نمیتواند دومخارج بکند یکی در سفر ویکی در سنه بوی بنویس نرود وخوف نکند جوابرا چنانکه فرمودند فرستادم تادر خدمت انحضرت علیه الرحمة بودم عزیز خان سردار بسنه امده وخشم وغضب را درحق اخوی بنوازش وکرم تبدیل کرده بود چنانکه اهالی سنه متحیر مانده بودندکه بی پیشکش وبیواسطهٔ کسی ان بلا ازوی چکونه دفع شده بیت لشیخ سعدی الشیرازی چه غم دیوار امت راکه باشد چون تو پشتیبان * چه باک ازموج بحرانراکه دارد نوح کشتی بان * بعد بشکرانهٔ ان یک اسبی بفقیر نیاز وهدیه فرستاده بود (بارقهٔ دیکر) اینکه تابستانی بوقت رسیدن توت ومیوه بحضور مبارک حضرت ایشان نورالله مرقده رفتم روزی درانجا عیان باغچهٔ انحضرت شده دیدم که بقدر صد درخت متجاوز از هر نوع افتاده اند وهرکدا مرانیمی بریده ونیمی مانده لکن ابدا کل واوراق انها خشک نشده وتغیر نیافته بودند از باغبان جو یاشدم که چه سبب است واین اشجار چرا افتاده اند جواب کفت که یکی از پسران برادر زادهٔ حضرت شیخ روحنا فداه که خدای نادان ودل غافل میباشد ازلجاجت جناب شیخ عمر دام عمره پسر شیخ موسم بهار چهل روز قبل ازین شب باتیشهٔ امده واینهارازخم زده است چون بحضرت شیخ علیه الرحمة والغفران عرض کردیم فرمودند چه میشود خودشان دوباره میرویند از انوقت تابحال برک وکل اینها تغیر نیافته چنانکه می بینی (بارقهٔ دیکر) اینکه خواجه محمد پسر حاجی میرزای

سنهٔ بافقیر زیاد محبت والفت داشت وعقد اخوة الاسلام نیز باهم بسته بودیم کویا پیش ازحد
بلوغ سرش کچلی داشته بود برحمت حق سبحانه وتعالی برفت روزی در خدمت حضرت
ایشان اعلی الله تعالی مقامه بجهت سبکباری اخرت او التجا کردم که توجهی بوی نماید وهمتی
درکارش فرماید بسی مراقب شدند وسر براورده فرمودند این رفیق توکه کچل بوده‌است
کفتم کویا چنان باشد تبسمی فرموده وکفتند دایم دعای خیر بوی بکوی (بارقهٔ دیکر)
ایکه منوچهر بیک برادر فقیر بود از طرف پدری خیلی ادم شجیع وفصیح ودلاور بود
یکوقتی به فقیر نوشته فرستادکه هرانی خدمت شیخ میرودمن هم عزمم باهم برویم بشهر
رفتم وباوی همراه شدم در بین راه لاینقطع خیالهای فاسد وکاسد چنانچه عادت اهالی
دنیا است میبافید ومی لافیدکه بنزد شیخ برسم چنان کویم وچنین کنم یکباربوی کفتم که
حشمت وهیبت شیخ مانه چنان است که هرکه هرچه خواهد در حضورش بتواند بکوید
یا بحرف دنیای تکلم کندابدا قول من در نزدش اعتباری نداشت روز ورود که
بحضور لامع النور حضرت ایشان رسیدیم ودستبوس شدیم منوچهر بیک را
به نشستن امر فرمود نشسته وباواز بلند کفت لاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم دیکر
از هیبت انحضرت اعلی الله تعالی مقامه از نطق بیفتاد وزبانش بندشد چنانکه سه روز
درانجا توقف داشت بهیچ وجهی نتوانست اظهار مطالبات خود نماید ودر حضور حضرت
ایشان تکلم بکند بلی (بیت) هرکه ترسید ازحق وتقوی کزید * ترسد ازوی جن وانس
وهرکه دید * وقتی که رخصت مراجعت کرفت کفت یاشیخ من امدم ومطالبات زیاد داشتم
که در خدمت تقریر نمایم هیبت شمازبان مرابست واز قوهٔ نطق افتادم جوابش چنین
فرمودنه همین توچنین شدی اکر حاکم وپادشاه هم وارد ایند چنان میشوند اما چونکه
امدهٔ امید هست که خدا یتعالی بامورات دنیا واخرتت ببرد ازد مرخص شدو بازکشت
بعدها همیشه حالت خودرا برای مردمان سنه بیان میکردو دایم تقریر مینمود که من

باچنان خیالاتی رفتم واز هیبت شیخ چنانشدم اری (بیت) هیبت حق است واین ازخلق نیست * هیبت اینمرد صاحب دلق نیست (بارقهٔ دیگر) اینکه بوقت تابستانی در خدمت حضرت ایشان بودم علیه الرحمه در خواب بر سرپلی کذشتم از ترکهٔ چوبها ساخته بودند وبرف وگلی نیز میبودا زپل باانطرف رفتم چند سوار نیزه بدست اکرادهٔن رسیدند چتهٔ بریز عمامه داشتم از من کرفتند کفتم معلوم است مراخلت خواهید کرد عمامه رانیز ببرید کفتند عمامه ات نمیبریم بیدارکه شدم خیلی اندوهکین ماندم دستمالی خوب از بزازانجا کرفتم وبخدمت حضرت ایشان علیه الغفران هدیه بردم وصحبتا کفتم یاشیخ دستمال راکردنبرند وبشما برسد بهتر است پرسیدند چه شده واقعه راعرض کردم تبسمی کردند ولحظهٔ سکوت داشتند بعدش فرمودند بخانهٔ خودت که میروی باکسی نزاع وجدل میکنی وقضیهٔ بتو رومیدهد اما بخیر میکذرد چون مراجعت بخانهٔ خودکردم باعجوزهٔ والدهٔ اولادها نزاعی عظیم داشتیم ازروی غضب چند عصا بوی زدم هردو بازویش کبودرنک شده وبعردن افتاد تاچند روز بیم هلاکی از وداشتم اما بجز حضرت ایشان علیه الرحمه که فرمودند بخیر میکذرد باکی نیست مطمئن بودم پس از یکماه شفا یافت (بارقهٔ دیکر) اینکه دهکدهٔ داشتیم کزکزاره اسم داشت بحضرت ایشان قدس الله تعالی سره عرض کردم ارادهٔ انجا دارم امرچه میفرمائید فرمود میروی یکنفر مرید میشود چون برفتم بجزیکنفر علی نام کسی مطیع نکشت (بارقهٔ دیکر) اینکه وقتیکه ازشهر سنه بسمرازرفتم زیاد خراب بود رعیت جفت بنده دوخانوار داشت باعضی چوپان وکاوچران روزی حضرت ایشان پرسیدند حاجی ده توچکونه است کفتم مناسبست خندید وفرمودکه دوخانوار داری تنها (بارقهٔ دیکر اینکه) امی سمرانی محمدنام بقریهٔطویلی نزد فقیر امد وکفت ملخ ذراعت ماراتمام بخورد بحضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه عرض کردم فرمودند غم مخور ضرر ملخ بده تو بیش از دو تومان نرسیده است چنان نیست که میکوید وقتی بسمران امدم جملتان دو تومان

پیش ضرر نیفتاده بود (بارنهٔ دیگر) اینکه وقتی در نزد میرزا زکی وزیر پادشاه مرادل گرمی روی داد وگفتم من مرید شیخ تمام وازشما ودنیای شما باکم واین بیت را خواندم (بیت) منکه سر گردان جانم چه باک از خان ومان * یامرا کی دردل اید فکرت سودوزیان * میرزا زکی باغضا از مجلس برخاست ورفت مرتضی سلطان یاور نظام باوی بود بافقیر بی حیای کرد بلکه بفحش هم رسانید شکایت وحکایت را چکونکی بخدمت حضرت ایشان نوشتم جواب نوشته واین بیترا فرموده بود (بیت) قفا خوریم وملامت کشیم وخوشباشیم * که در طریقهٔ ماکافریست رنجیدن * یکماهی بعد از ان میرزا عبدالصمد امیر اخور مرحوم والی راکفتند که مرتضی سلطان راحبس نموده وبطویلهٔ والی در نهایت بیحرمتی برده افسار قاطری بر سرش کردند توبرهٔ کاه پیشش نهادند وبر سراخوری ویرا ببستند تاهفصد تومان از وکرفتند بعدش مطرود نظر هاشد تامرد بلی (بیت) مشکن دل مرد خدا زیراکه بازوی قضا * صد کافر اندا زدز پاتایک مسلمان پـرورد (بارنهٔ دیکر) اینکه میرزانادر مستوفیباشی بایکی ازاکابر وزرا سرادعا ومقـومه داشت روزی درعمارت ایالت عجزی نمود فقیر مست وبیخود انه بوی کفتم تو مراپوست واستخوان مدان جانم درتن‌ما ند شخص اول کردستان تومیباشی کفت اهسته حرف بکومباداکسی بشنود چند روزی کذشت بخدمت ذهوهبت حضرت ایشان قدس سره رفتم ان کذارش را بعرض رسانیدم ودست بدامن مبارکش بستم وکفتم قربانت شوم من ضعف وناکسی خودرا میدانم وناهلی خودرا میشناسم (بیت) نا اهلم وسزای نوازش نیم ولی * نا اهل واهل پیش کریمان برابر است * اینوعده را باطمینان وامیدی که بحضرت شیخ داشته ودارم کرده ام مکذار دروغ کو بیرون شوم اول تندشده فرمودند ترابااین کارهاچه بعد از رحم وعنایتی که لازمهٔ بزرکی ایشان بود تبسمی کرد وفرمود چندی دیکر صبرکن هرچه کفتهٔ چنان میشود این بود شخص معزالیه عزل‌شد ومیرزا نا درکار کذار وپیشکار والی شد

ومهر والی رادر جیب خود نهادو کیف یشاد حکمران کردستان کردید فاما پس از چندی بافقیر بیجهة وبیملاحظهٔ سابقه بنای عداوت نهاد وانچه توانست بیوفائی بکار برد خدای تعالی ازوی قبول نفر مود و بخلوبی وکم نصرتی از دنیا بیرون رفت اللهم اغفر له وارحمه (بیت مثنوی) زاده دنیا چو دنیا بیوفاست * کرچه رو آورد رویش قفاست * چنین کویند که همان فقیر بعد از فوت مرحوم مستو فیباشی ویرا بخواب دید و بیخواست خود این شعر حافظ شیرازی بر بانش جاری شده است (بیت) ان نکین خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی خوش در خشید ولی دولت مستعجل بود امرحوم کفته است اری دعای توچنان بمن کرد پس بیدار شده بدعای خیرش یادکرده است (بیت) هردم از عمر کرامی هست کنج بی بدل * میرود کنجی چنین هر لحظه برباد اخ اخ (بارهٔ دیکر) اینکه فصل زمستانی درا ستانهٔ علیهٔ حضرت ایشان بودم قدس سره ازسمران چند جعبه حلویات ودوسه جفت جوارب ازبرایم اوردند بعضی از انها برسم هدیه بحضور مبارکش بردم بربام خانهای خودتنها نشسته بودند چون بقرب سی ذراعی نزدیک بانحضرت رسیدم سر بلند فرموده وتیز نظری بفقیر کردند از تأثیران نظر سینه ام مانند تنور پراتشی کرم شد ودلم بجوش افتاده واز هردوچشمم مانند سیل بهارا شک روان کشته تاپیش رفتم وهدایا را بکذا شتم دیکر از جوشش دل وریزش اشک قادر به تکلم نبودم وتأثیر انحالت رانا بچند روز داشتم (شعر) هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم * وللعاشق المسکین مایتجرع * کنه خدای سبحانه رامیدیدم لکن من لم یذق لم یدر حدیث است الاحسان ان تعبد الله کانک تراه وان لم تکن تراه فانه یراک علی قائلها الصلوات والتسلیمات (نظم جامی) چکویم باتو زان مرغی نشانه * که باعنقا بودهم اشیانه * زعنقا هست نامی پیش مردم * زمرغ من بودان نام هم کم * ازین است که جناب مولوی علیه الرحمة درب کتاب مثنوی میفر ماید (بیت) هرکه خوا هدهم نشینی باخدا * کو نشیند در حضور اولیا * ای پسر کر اولیا را یافتی * بایقین میدان خدارا یافتی ابیات شیخ سعدی علیه الرحمة شامل این حالست (ابیات) صبحدمی که برکنم دیده بروشنائیت * بر دراسمان

زنم حلقهٔ اشنائیت * سر بسر بر سلطنت بنده فرو نیاورد * کر بتوانکری رسد نوبتی از کدائیت * پرده اکر برا فکنی وه که چه فتنها بود * چون پس پرده میرود اینهمه دلر بائیت (بارقهٔ دیکر) اینکه صبحی افتاب نزده حضرت ایشان بکنار رودخانهٔ انجا امده ند فقیر باسه نفر مرید بخدمتش رفتیم چون ماها رابدید اشاره بسنکی فرمود که این رابکنید وبکناراب ببرید وحال انکه سنک متجاوز از صد من بود عرض کردم بروم جمعیت بیاورم فرمود نی امتثالاً لامره هر چهار بان سنک پیچیدیم هرچه قوت کردیم ابدا حرکت نکرد کفتیم که فدایت شویم قادر بحرکت دادن این نیستیم فوراً باهیبت عظیم بر پاخاسته وتندی فرمود بکنید وببرید لابد باز بسر سنک برفتیم همینکه دست بوی زدیم مانندکاه سبک از جای خود بحرکت افتاد وغلطان غلطان بردیم وبقرار فرمایش انحضرت در کنار اب جای کرفت سبحان الله العظیم همت الرجال تقلع الجبال معنی ازاین بود در (بارقهٔ دیکر اینکه) روزی بکوچهٔ درب خانهٔ حضرت ایشان کذر کردم تنهانا کاه بواردی شدید دلم بلر زید وبه طپش وحرکت زیاد افتاد بغایتی نزدیک بودکه جمیع اعضاهایم از هم جدا کردد واز رفتن معطل بما ندم (بیت حافظ) هرکز نمیر دانکه دلش زند شد بعشق * ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما * چون دوسه قدم نزدیک شدم دیدم که حضرت ایشان بلکه ان کهف الفقیران وقبلهٔ درویشان وملجاء وملاذ طالبان اعلی الله تعالی مقامه فی بحبوحة الجنان درکوشهٔ دیواری نشسته اند بحالت انکسار وپژمان مراقبنددامن مبارکش رابوسیده ومنتظر فیوضات وبرکاتش ایستادم فاما شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید (بیت) نه حسنش غایتی داردنه سعدیرا سخن پایان * بمیردتشنهٔ مستسقی ودریا همچنان باقی (بارقهٔ دیکر) اینکه حضرت ایشان قدس سره در قریهٔ بیاره بودندر زی بعد از نماز جمعه بکنار حوضی عازم شدند این فقیر بازوی مبارکش کرفته بودم کاغذی بخدمتش اوردند بدستم دادکه برایم بخوان چون انرا بکشادم انشا واملای ان برمزی وعبارتی بودکه کلمهٔ ازان نفهمیدم ونتوانستم بخوانم چون معطلی مرادید روی بطرف دیکر فرمود واصلا ملتفت بان نامه

نگشته سر اسر عبارت انرا تقریر فرمود وبعدش نظری بسوی فقیر کرده تبسمی نمودند یقین کردم که بنور فراست انرا درک کرد ندع که هم نا کفته می بینی وهم ننوشته میخوانی (بارقهٔ دیکر) اینکه روز جمعه در جامع طویلی نماز جمعه راکه کذا ردند بعدش حضرت ایشان رحمه الله تعالی روی بمردم اورده ونشستند خلایق عظیم ویرا چون نکین انکشتری عیان کرفته و بدورش حلقه بسته دران اثنا این فقیر عریضهٔ شرح حالت خودرا بحضور لامع النور بردم فرمودند بردارکه مردم در انتظارند توهم منتظر باش حسب الامر ارفع چشم بهم نهاده وبه تمنا ایستادم بنا کاه دلم چنان بلرزید ومتحرک شد که جمیع اعضا وجسد وعروقاتم به طپش ولرزه وحرکت ازا ثران در مانده وبسوزش وحرارت افتادند وتاچند روزازان برکت باخاطر جمع چون زبانهٔ شمع در کریه وسوز بودم ونمازها رابیوساس نفسانی وهواجس شیطانی بخشوع وخضوع تمام میخواندم ودر وجد وذوق بودم که اکر ملوک روزکار از ان حالت من واقف بودند هراینه غبطه بالشکر بیشمار بر سر من حمله اوردندی اری وحقا رباعی من کلام شیخ رضی الدین علی الالاء الغزنوی رحمه الله تعالی (رباعی) هم جان بهزاردل کرفتار تواست * هم دل بهزارجان خریدار تواست * اندر طلبت نه خواب یابدنه قرار * هرکس که درارزوی دیدارتو است (لراقمه) چون زلف دلستان رخ جانم سیاه باد * بافقر اکر بود نظر تاج قیصرم * تادل وقوف یافت باین شوق معنوی * صد تخت خسروی به چتیلی نمیخرم * الیق هذا لاشمار لهذا المقام (لا ادری قائله) انست بوحدتی ولزمت بیتی * فدام الانس لی ونما السرور * وادبنی الزمان فلا ابالی * هجرت فلا ازار ولا ازور * ولست بسائل مادمت حیا * اسار الجند ام رکب الامیر * (بارقهٔ دیکر) اینکه در قریهٔ سمران ضعیفهٔ بود زینب نام بسی بی بضاعت وشیوهٔ سخاوروی موجود بودچندی بعد از فوتش اورا بخواب دیدم وازو پرسیدم باتوچه کردند جواب دادکه عفوم کردند کفتم بچه عملی کفت کل سرخی داشتم میل ضعیفهٔ بران شدبوی دادم خدای سبحانه وتعالی مرا باتواسطه بیا مرزید ایحاجی نمیدانی چه شد کفتم بران کن کفت روزی

کلالهٔ سفید پیشم بودزنی امد ومایل انشد بدادمش حالا هرروزدچان کلالهٔ بمن میدهند ایحاجی عالم اینعالم واسباب این اسبابست انچه شما درینند هیچ و پوچ است کفتم دایه زینب مانیز باینمعنی وقوف داریم وچندی دیکر باز باینعالم شماخواهیم امد (بیت لراقمه) چون شدم بید ارازان احوال وراز *حیرت اندر حیرتم افزود باز* خواندم از بخشیایش پروردکار * یندعا رابا مناجات ونیاز* اللهم لامانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا راد لما قضیت وایضاً بواقعهٔ دیکر دیدم که درویشی مرقع پوش بمسجد در امد ودر پهلویم ایستاد ویک رکعت نماز کذارد وبجای سمع الله لمن حمده ودعای جلوس بین السجدتین میکفت وحذفت المعالم وانت علامه یکوقتی در خدمت حضرت ایشان قدس سره تفصیل ایندرویش ونماز اورا بعرض رسانیدم فرمودند یکی ز مشائخ طریقهٔ قادری در مقبرستان مقابل ده سمران که بسمت قبله واقع شده مدفون است وی بوده که بنزدشما امده است بعد فرمود کسی دیکر نیز اهل دنیا بوده درین دوسه سال فوت کرد او راهم دران مقبرستان بکناری دفن کرده اند او نیز خوبست وخوشحال فهمیدم که قصدش دایه زینب است کهمدفون مقبرستان مشهور بسبزه پوش استوشیخ محمدحسن قادری رحمة الله تعالی علیه نیز درانجا مدفون شده است تفصیل واقعهٔ دایه زینب را باز بعرض برسانیدم فرمودند بلی وی هم خوبست وان کل سرخ طعامی بوده در نزدوی ضعیفهٔ مضطر امده وباو داده است خدایتعالی بان سبب بروی رحمت فرموده است (بارقهٔ دیکر اینکه) خداکرم نام دراجی که سابقا اسمش نیز نوشته ایم وشرحی از وبیان نمودیم دزدی بغایت شرور وقطاع الطریق بود بافقیر عداوت وقساوت شدیدی داشت وسه سال با دوازده نفر دزدان راهزن دورسمران وخانهٔ فقیر را میکرفتند وقصدش غالبا قتل فقیر وتاراج اهل سمران بود درانمدت بحمدالله تعالی بهیچ کونه ظفری نیافت وفقیر باسکنهای سمرانی چندین بار بوالی ووزیر کردستان شکایت میکردیم ومینالیدیم از دفع خدا کرم عاجز بودند

تا کار بجای رسید که مردم سمران خواستند فرار نمایند و بطرف شهر سنه کوچ کنند فقیر مانع شده وگفتم بخدمت حضرت شیخ میروم وعرض میدارم هرچه فرمود چنان کنیم رفتم ودروقت خلوتی بعرض رسانیدم که بچنین دردی مبتلائیم فرمود ندماچه کنیم ولایت شما حاکم دارد باعجز زیاد دامن مبارکش را بکرفتم وگفتم حاکم سنه بی ناموس است وحاکم ماشمائید از این بلیه مارا خلاصی دهید تبسمی فرمود ولحظهٔ مراقب شد وسر بلند کرده وبا حالتی با هیبت کفت درینروز ها ویرا میزنند وجانت خلاص میشود باز مراقب شدند وپس ازلحظهٔ سر بلند کرده وکفتند اری درینروزها اورا میزنند وتوفارغ واسوده میشوی چهل وچهار روز در خدمتش بودم بعد بسوی خانه رخصت کرفتم بخانهٔ جناب قبله ام سید قطب الدین کانجینی باورامان که رسیدم خبر از سنه رسید که خدا کرم را نزد علی اکبر خان بردند او را بکشت وعالمی از شرش ایمن کردید وسرکار علی اکبر خان نیز حاکمزاد کردستان وشرف الملك پادشاه ایران استدرانوقت نایب مناب والی شده بود که خدا کرم نابکار را بکشت اما ازتوجه باطنی حضرت ایشان بوداعلی الله تعالی مقامه وارفع درجته چنانکه مخدوم مکرم جناب مولانا احمد نویشهٔ سلمه لله تعالی قصیدهٔ در مدح حضرت ایشان کفته است که یک بیتش اینست (بیت) قطع راه‌هفت خوان‌وقتل این‌دیوسفید* از سراج الدین طلب فانی تهمتن همت است (بارقهٔ دیکر) اینکه یکوقتی کاو دو ساله را کسی برسمی نیاز بحضرت ایشان می اوردو باستانهٔ مبارک می برد در ان اثنا جناب شیخ معروف پیرزاده که طفل هشت یانه ساله بود یکبار به پشت کاوجسته وسوار می شود کاورم کرده وبرون می جهد وبه پشت بام خانهای طویله که بام بربام واقع شده جستن ودویدن میکرد تا جمیع بامهای معموره راطی میکند ومردم از خوف افتادن شیخ معروف بعقب کا ومیدوند ازبرکت حضرت ایشان قدس سره ان پسر از پشت کاویاغی نمی افتد ومضرتی بوی نمیرسد تا اخر الامر کا ورا کرفته وشیخ معروف را بی صدمه پایین می اورند واین واقعه باعث اعتقاد جمعی کثیر شد که اکر همت پدرش نبودی

چنان افتادی که اعضایش متخلخل شدی (بارقهٔ دیگر) اینکه فصل تابستان بود در خدمت حضرت ایشان بودم کوسالهٔ لاغر کرکین دردالان رهگذر مسجد انجا مسکن داشت هر وقتی که میخواست سرکینی یا بولی بریزد از انجا بیرون میشد و بقدر بیست ذراعی از مسجد دور میکشت سرکین وبول خودرا میریخت باز بجای خود بر میکشت تا بیست روز فقیر انجا بودم کوساله را بهمان حالت میدیدم که واقع نشد یکدفعه دالان مسجد را بول وسرکین بریزد سؤال کردم این کوساله از کیست کفتند مال حضرت شیخ است خود بخود اینجا امده است بعد رخصت مراجعت بخانه یافتم وشنیدم کوساله بهمان قرار تا آخر پایز درا نجا بماند عاقبت شفا یافت وبحرم شیخ برفت (بارقهٔ دیکر) اینکه صوفی حسن کاشیخانی مریوانی بخدمت حضرت ایشان علیه الرحمة الرحمن امد وپسری چهار پنجساله برای تیمن بحضور ساطع البدور اورده بود انحضرت پس از لحظهٔ توقف پسر ویرا ببوسیدوفرمود پسرت بروحانیت بمن میکوید که مادرم مرا بزدوپدرم بمن کومک نکرد صوفی حسن دست مبارکش را تقبیل نمود که قربانت شوم راست فرمودید چنین است (بارقهٔ دیکر) اینکه در قریهٔ سمران از کوهی که در پشت دهکده واقع است قریب پنجصد ذراع از مسجد دورکمتر ابی بودا نرا بسنک واهک وزحمت زیاد به پیش مسجد اوردیم واب کم بود موسم بهارش کفایت نمیکرد وتا بستان خشک میکشت روزی در خدمت ذیرفعت اعلیشوکت حضرت ایشان قدس الله تعالی سره العزیز بعرض رسانیدم ابی را برای مسجد پیش اورده ایم اما کفایت نمیکند فرمودند برای مسجد است خدایتعالی زیادش میکرداند روز مرخصی کفتم قربان بی کنایه بفرمائید اب مسجد ما چکونه زیاد میشود تبسمی فرموده وکفتند در سر چشمهٔ اب روبقبله از طرف یسار کوه را بشکافید زیاد میشود وقت مراجعت بهمان قرار کوه رابشکافتیم واز چهار پنج جای چشمهٔ اب عیان افتادا نهارا بسر معبر اب انداختیم چنان زیاد شد که نصفرا بخانهٔ خود ونصفرا بحوض مسجد انداختیم (بیت حافظ) مصلحت نیست که از پرده برون افتدراز * ورنه در محفل

رندان خبری نیست که نیست (تکملة) در پشت مسجد سمران کوهی سیاه ومرتفع میباشد یکرنک خاک سفید دارد واین کوه درطرف یمین چشمه ابی است که برای مسجد جاری کشته وشرحش را نوشته ایم بعد ازین شرح وبیان یکوقتی صوفی رسول نام را با عریضه بحضور مبارک حضرت ایشان نورالله تعالی مرقده فرستادم ازوی میپرسند که اب مسجد چکونه است بعرض میرساند خیلی زیاد شده است میفرمایند بطرف یمین چشمهٔ اب کوهی سیاه وخاک سفیدی می بینم انجا نیز اب داردا کر حاجی بتواند کار بکند صوفی مذکور بازامد وقول حضرت ایشان را باین فقیر بی نام ونشان کفت زمستانی هوا خوش بود مردم را بانجا بردم چون بسی زمین رابشکافتیم اثری پیدا شد وابی بدرافتاد وکم کم چشمهٔ عذب فرات جاری کشت بعدش بزحمات چند کوه را کنده وسکوهای افکن افکن ساخته ودر خطهای کردوجوهر چنار وبناوج وبید وارغوان وغیره غرس کرده ایم والحق مقامی نظرکاه اولیا وخیلی باصفا واقع است واهل ابتلا بامید شفا بزیارتش میایند رخو شدل برمیکردند بلی (بیت) اولیا مرات عرش وعرش مرات خدا * سر عرش ازسینهٔ ایشان عیان اید بما * و لله یحق الحق وهو یهدی السبیل راقم حروف یکوقت بخواب دیدم که حضرت ایشان با جناب بهاء الدین شیخ محمد خلفش برد الله تعالی مضجعهما باجمعیت کثیره بانجا تشریف اورده بودند ومجلس داشتند از ایشان نوازشها یافتم وبفتوحها رسیدم (بیت) صح عند الناس قولی صادق * عن لسان القلب انی ناطق (بارقهٔ دیکر) اینکه سید ابراهیم نام در سمران برد وحالتش زیادتند خو ومزاجی بغایت نازک داشت سفری اورا بحضور افتاب ظهور حضرت ایشان علیه الرضوان بهمان نیت بردم شاید از آن برکت حالش نرم کردد چون بخدمت انحضرت رسیدیم بلا تأمل فرمودند سید مزاج شما خیلی تند است چیزی حال خود رانرم سازید اما سید پروانهٔ انشمع نکشتند وخودرا همیشه ضایع کذا شتند (بیت) بی عنایات حق و احسان حق * کر ملک باشد سیاهستش ورق (بارقهٔ دیکر اینکه) در هوش بدرانی چند طبیبی بجههٔ مداوای حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران جمع شده وپیه پلنک خواسته بودند صیادان وتفنکچیان بکوه وصحرا روان شدند حضرت ایشان علیه

الرحمة والرضوان فرمودند پلنکی پیررا میزنند وپیه انرا میاورند ومردم دائما میکفتند مشکل که پلنک پیدا شود پس از چند روزی در قریهٔ نوتشه پلنکی پیررا زده وپیه انرا بخدمت حضرت ایشان اوردند (بارقهٔ دیکر) اینکه حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران درهرش بدرانی چوب چینی میل میفرمودند واطبا قرار شان براین بودکه انحضرت باب سردداخل نشود که بکلی باعث ضرراست وانحضرتراهر نوبهٔ که به بخورچینی مینهادند شنیدم همینکه از بخور بیرون میشد فورا خود را باب سردمی انداخت واب چنان سرد بودکه تابستان بوقت ظهر ادمیان بحل ازان طهارت میکرفتند وحضرت ایشان را باوجود عرقی که درحالت بخور داشته خودرا باناب انداخته وباکی نمیداشت خرد فقیر ازمرحوم والی شنیدم که میکفت این کار بجزخوارق عادت نیست وجایز است که مرید های شیخ انحالترا بکرامت شمرند والا ادمی بابخورچینی وعرق کثیر داخلاب سردباشود کنجایش حیواتش نماند (بارقهٔ دیکر) اینکه سید سعید نام برادر والدهٔ اولادهای فقیر کااهل وسعادت نماز وعبادت را هرکز نداشت مادام الحیواة بان نوع مبتلا ودر مانده بودچنانکه میکفتند خودرا نیز نمی شست زمستانی در خدمت حضرت ایشان بودیم رحمة الله تعالی علیه سید نصرالله نام پسر همان سید سعید نزد فقیر بودروزی که وقت حضرت ایشان خوش شده بجهة سید سعید عرض کردیم که پدر سید نصرالله است همتی بفرمائید بر عبادت موفق باشد ومختصر کفتم لحظهٔ مراقب شدند وفرمودند اف سید سعید شقی است دعای خیرش بکنید (بارقهٔ دیکر) اینکه چند وقتی بکثرت خواطر شیطانی کرفتار بودم روزی بحضرت ایشان معروضداشتم فرمود بجمیع بدن ذکر بکن حیرت مرا بکرفت که بجمیع بدن چکونه ذکر توانکرد رفتم بخیال خرد چنانکه در کتابها دیده بودم که محمد بن سوار خواهر زادهٔ خود سهل تستری را رحمهما الله بوقت طفولیت تلقین کفته بودکه هر شب در جامهٔ خواب خود سه نوبه دردل بکوی بی اینکه زبان حرکت دهی که الله معی الله ربی الله شاهدی در نسخهٔ دیکر اینهم هست الله ناظری الله حاضری الی بهمین قرار بنای مشغولی

نهادم تاروزی درمجلس عام بازمرا خطاب فرمودند بجميع بدن ذکر بگوی بازحسب الامر الارفع رفته ومشغولی کردم تاکادمرا بیخودی دست دادودیدم که جمیع بدنم مانندبیضهٔ میان تهی شده واسم مبارك الله الله بخط چنان دروی جاری است که میان بدنم جميعا پرمیشود وتندتند الله الله میکوید وتاسه روز بیخواست خودم بان کونه بدنم مشغولی داشت وحظی تمام درخودمی یافتم (بارقه دیکر اینکهٔ) ملامحمد نام راوندزی تحصیل علوم رسمی راباپایان رسانیده کویادر نزدجناب مستطاب شیخ عبدالقادر سنهٔ که بسلیمانیه هجرت کرده است سلمه الله تعالی اخرعلوم رااتمام کرده بودنسبت بحضرت ایشان وسایر طایفه عليه نقشبنديه قدس الله تعالی ارواحهم جحود وانکاری بتقاضای حسد که بدترین راذایل انسان است حاصل کرده بود بایکبار کتابها ازهر نوع بعزم مکابره وقصد مجادله بقریه طویلی امد غوغای درمیان منکران انجاافتادکه چنین عالم خلی امده تارد اداب واصحاب واقوال وافعال شیخ بنماید تفصیل رابسمع شریف حضرت ایشان اعلی الله مقامه في الجنن رسانیدندبرای نمازظهر بکنار حوض تشریف آوردند ونمازرا بجماعت خواندند ملا محمد سلامی کرد وجوابی شنید وبفاصله ده ذراعی دور نشست مردمان ازمخلص ومنکر جمع کشته وصفها زدند درانتظار مکالمه ملا محمد ومباحثه حضرت ایشان ماندند به انحضرت روی بملا فرموده ومرحبای باوی کفتند ملای بیچاره بسکوت درماند وابدا قادربتکلم نماندپس حضرت ایشان بنای صحبتهای شکرف مشفقانه باوی نهاده وازهر بحثی طرحی دراندا ختند ملا محمد رابجز مبهوتی وساکتی کاری نماند وکاهکاه کردنی کج کرده وبلی در جواب حضرت ایشان علیه‌الغفران میکفت امااںحضرت کم کم درمقابل ملا محمد حرکت میفرمود وبوی نزدیك میشد تاازسرفراش خود کذشته اندك اندك زانوی مبارکش بزانوی ملا رسید وملامانندمست وبیخودمانده درانحال اذان عصر را کفتند حضرت ایشان قدس الله تعالی سره بسرجای خودرفته ونمازرا بجماعت ادا کردند بعدبجانب حرم رفتند ملامحمد شب بکمال عجز وانکسار

وحالت خجلت وانفعال بعرض میرساندکه مرادر حلقهٔ مریدان قبول کرده وداخل فرمائیدم انحضرت علیه الرحمة ویرا بمخدومی حاجی ملا محمود سنه حواله میفرمایند که تلقین ذکر وتعلیم طریقه نماید ازقضا ملا محمد راباحاجی ملا محمود مذکور قساوت وتقار سابقه بوده ونقاضت تمام دربین داشته اند بعرضمیرساندکه تربیت مرابدیگری حواله فرمائید جواب میفرمایند باید پیش وی بروید هرچندالحاح میکند وعجزمینماید میفرمایند لابد نزدوی بایدرفت لاعلاج ان بیچاره بنزد ملا محمود ضدخودرفته واخذ طریقه را ازوی کردند ازبرکت انفاس حضرت ایشان علیه الرضوان باندك فرصتی ان قساوت وعداوت باخلاص ومحبت تبدیل یافت فقیر مدتي انجابودم هربار نزدحاجی ملا محمود کهمیرفتم میدیدم که ملا محمد درمجلس وی بصف نعال باکردن کج نشسته استوبا ملا محمود بطرف افشار نیز روان کردیده تابدوسال ملازم وی شده بعده بخدمت حضرت ایشان علیه الغفران رجوع نمود وخاکساری میفزود تابزخم فصد وناخوشی مطبقه متوفی شد رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة (بارقه دیگر) اینکه جناب شیخ معروف پسر بزرك حضرت ایشان علیهما الرحمة والغفران حالت انکسار وتواضعش نسبت بخلایق بغایت کمال بودمیرزا ابراهیم نام سنهٔ که مدتها دران استانه علیه علیا خدمت کرده واسباب تجارت رابرای معاش عیالش بهم اورده بودچنین نقل کرد وکفت مبلغ شش تومان عجمی ازجناب شیخ معروف رحمه الله تعالی طلب داشتم روزی مطالبه ازوي کردم چهار تومان دادودو تومانش باقیماند اصرار کردم درکرفتن باقی کفت چند دیکر من باز مصر ایستادم که الان میخواهم بتقاضای بشریت شیخ معروف علیه الرحمه طپانچهٔ بروی من بزدبکریه درافتادم وباچشم اشکبار بخدمت حضرت ایشان قدس سره رفته وبسوزدل شکایت کردم فرمودندکه حق ترا ازوخواهم کرفت ازروز کذشت فردایش بازبجسارت زیادرفتم وکفتم یاشیخ حق مرا کرفتی بازباشکستکی تمام فرمودند ازمن صبرکن حقت میکیرم من بی ادبی کرده کفتم اری حقم میکری دامنم راتوبره میکنی

فرمودند البته یادامن تراتو بره میکنم یادامن خودرا میرزا ابراهیم بدبخت کفت فردایش صبحی خبردادندکه جناب شیخ معروف مریض است حضرات شیخزادکان کرام اعنی شیخ محمد وشیخ عبد الرحمن سلمهما الله تعالی بعقب من فرستادندکه بیایدمن نرفتم بازدوسه نوبت دیکرمرا طلبیدند بازقهر کردم وبعیادتش نرفتم تاسه چهار روزجناب شیخ معروف علیه رحمة رب الرؤف مریض وبستری ماند بعد برحمت حقتعالی پیوست انا لله وانا الیه راجعون اللهم اعل مقامه واین عبارترا ازچندین کسان دیکرکه موثق بهم بودند شنیدم که بی زیاد وکم نقل کردند اماپوشیده نماند بعدازان میرزا ابراهیم مهتوك نظر خلایق شدو برشکسته ومقروض تمام ودربدر ونافرجام بماند (بارقه دیکر اینکه (چندین باردر خدمت حضرت ایشان رحمه الله تعالی بودم بکرات ومرات واقع میشدکه بقرب سیصد نفر جمعیت مریدان حاضر میشدند یکبار حضرت ایشان علیه السلم امر میفرمودند که اینها مرخص باشند بروند مهمان میاید این جمع میرفتند فردایش دومقابل دیکرمر یدهاميا مدندپس ازچند روزدیکر بازاوها رامرخص میفرمود که بروید فردا جمعیت میرسندچون میرفتند کثرت عظیم ترمی آمدند ورخصت مردمرا ازان برفتن میدادندکه دومسجدوچند حجرات بودندهمه پر میشدند ومسکن تنکی میکردلابد فرقهٔ رارخصت رفتن میفرمود تابخلایق عسرت نکذرد (بارقهٔ دیکر) اینکه سالی ملخ بیحد وغایتی امدند وباغات طویلی را مع حول وحوش مملوکرده ومیوه وبرك درختها راتمام ضایع ساخته حتی درخت توتی در باغ اخوی استاد جامی ساکن انجاراچندان ملخ نشسته بودکه ازکران باری اندرخت ازاصل کنده وبزمین افتاده بودباغبان حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان ازقریهٔ بیاره امد وسبدی پر اززرد الوآور د وباحضرت عرض نمودکه یاشیخ چندان ملخ بباغ شمانشسته اندکه دیکرامید تعمیرازان ساقط است شکر خندهٔ کرده وباهسته ویراکفتند برو وبکوی که ای ملخها عثمان میکوید ازباغ من بدر روید باغبان برفت وپس ازچهارپنج روزی امد ازوپرسیدیم که باملخها چکردی کفت انروزکه

برکشتم از راه بمیان باغ شیخ رفتم وپیغام شیخ را بملخها رسانیدم از کفتن من انچه ملخ درمحوطهٔ باغ بود پرواز کرده وبیرون رفتند ودران بین نیز ابدا خسارت نینداخته بودند (بارقهٔ دیکر) اینکه ملا عبد القادر نام مریوانی مرید حضرت ایشان بود اعلی الله تعالی مقامه وبصحبت مریدان ماذون لکن درمعاملهٔ دنیوي استغراق داشت ومبلغ چهار صد تومانی نقد جمع کرده بودروزي بحضور مبارك رسید حضرت ایشان علیه الغفران بلا فاصله بوي تغیرفرموده وکفتند اینهمه دنیاچیست که ببغل کرفتهٔ نمیدانی منسوب من باید بجز خداي سبحانه چیزي دیکر نطلبد بیچاره مندك ماند وجوابی نتوانست بعرض برساندپس ازچندی دزد خرجین ویرا که مملواز زرنقد بوددر بسته برد وملا انچه قوه داشت اهتمام نمود شاید پیدا نماید وبه بسی جاها دوید واز کسان اکاه بسیار تشبث کرد وپرسید زرنیافت وسعی وی بجای نرسید وتنبیه یافت (بارقهٔ دیکر) اینکه سید نصر الله اخوی زادهٔ عیال فقیر بحد بلوغ تازه رسیده بود بعادت خد متکذاران شهر سنه زلف وکاکلی داشت بوی تکلیف کردم بتراشید وداخل طریقه شدپس ازچندي بغرور جوانی دو باره زلف وکاکل ساخته ونوکر بزرکان شهر سنه کردید فقیر روزي درخدمت حضرت ایشان علیه الرضوان بیان حال ویرا عرضه کردم فرمودند پشیمان میشود وبدینجا بازمیکرد دیکوقتي سید نصر الله رادر شهر سنه دیدم که قباي زردي پوشیده وپنجه وزلف خودر احنا کرفته بودقول حضرت ایشان رابوي کفتم خندید وباستهزاء جوابی کفت وبکذشت بعد از پنج شش سال یکوقتي بخدمت حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان رفتم دیدم که سید نصر الله انجا است وزلفهارا دوباره تراشیده نزد فقیر امدوعذر خواهی زیادبکرد وکفت چندي است اینجا امده ام وجرأت نکرده بحضور حضرت شیخ روحنا فداه بروم باید شمامرا ببرید وعذر تقصیرات مرا بخواهید فقیر ویرا درفرصتي بخدمت انحضرت علیه الرضوان والرحمة بردم بوي فرمودند تو بیرون جستي ورفتي بهرجهة نمازهارا چراترك کردي نمیدانستي انکه دوباره بوي رجوع

میکنی حالات ترامیدند و بکارهای تو واقف است (بارقه دیکر) اینکه میرزا ربیع خلف مرحوم میرزا هدایت الله وزیر در خدمت حضرت ایشان نشسته بود کفت یا شیخ عیال من زیاد اخلاص شما را دارد بوی فرمودند در نیروزها خوابی دیده بود وقت صبحی برای تو بیان نمود انرا بکوی میرزا ربیع دامن انحضرت را ببوسید وکفت بلی قربان راست فرمودند فلان صبح ازخواب که بیدار شدیم باشعف زیاد مرا کفت که در خواب بخدمت حضرت شیخ رسیدم ان کمال کرم مرا فرمودند که در قیامت ترا دستکیری میکنم حضرت ایشان قدس سره فرمودند پس چرا اول نکفتي کفت قربان فرامش کرده بودم اکنون جناب سامی بمن یاد دادید (بارقه دیکر) اینکه دو نفر مردم قریه از کزارهٔ ملک خود را سفری بخدمت حضرت ایشان نور الله مرقده بردم یکی صوفي علی نام بود و دیکری نور محمد صوفي علی بغایت کم نطق ولی کلام بود نور محمد بی نهایت در دلیر و زبان آور که در سخن کردن مهلت بکس نمیداد محض رسیدن اوها بحضور لامع النور انحضرت بی اینکه اوها کفتکو نمایند فرمودند که این علي خیلي کم نطق است و این نور محمد زیاد در و یر سخن است (بارقه دیکر) اینکه یکوقتي هدیه بصحابة فرج الله نام سمرانی بخدمت حضرت ایشان قدس الله تعالى سره فرستاده بودم فرج الله در میان راه هرزکی کرده ویکقران نقد را ازان هدیه خیانت نموده و بیرون اورده بود محض رسیدن بحضور مبارك انحضرت فرموده بود که ازین نقد چیزی بیرون اورده اند حامل الهدیه لابد اقرار کرده است که قربان بي ادبی کرده و یکقران برده ام مخدوم مکرم محترم ملا حامد سلمه الله تعالى تفصیل را بفقیر نوشته بودند (بارقه دیکر) اینکه از حضرت ایشان جلد اول کتاب کیمیای سعادت حضرت حجة الاسلام امام غزالي رحمة الله علیه را امانتا کرفته وباخود بسمران آوردم دمدت یکسال آنرا نسخه کرفته ونوشتم بعد از اتمام کتاب راپس بردم حضرت ایشان قدس سره در هوش بدرانی اورامان بودند جناب قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالى نیز تشریف داشتند از ایشان سؤال کردم جلد دویم همان کتاب را فرستادند واز قریهٔ طویلی انرا بیاوردند

وبفقیر عنایت فرمودند روزی باخود کفتم که این کتاب را بی خبر واجازه حضرت ایشان ببرم خاصیت ندارد ممکن ضرر وندامتش هم بکشم فورا کتاب را بحضور بردم وتفصیل را معروض داشتم فرمودند ببرکه این را زود مینویسي چون بخانه امدم درمدت چهار پنجاه کتابت انجلد ثانویرا باتمام رسانیدم بنا بهمت وعنایت انحضرت علیه الرحمة آری (نظم مثنوي) کرهها وذرها سرمست تست* نقطه وپرکار وخط دردست تست* ای دهنده عقلها فریادرس* تانخواهی تو نخواهد هیچکس (بارقه دیکر اینکه) قطعه باغی درقریا سمران بعمل اوردم ساکنین انجا زیادبی رحمی کردند بانواع سرقت میوهٔ باغ هرزکی داشتند عریضهٔ بخدمت حضرت ایشان شکایتا فرستادم فرموده بود ازیتیم وصغیردریغ نکند باقیراما مراقب میشویم قضارا ان سال بلکه چندین سال بعد ازان نیزهرکسي برسم خیانت دست بمیوهٔ ان باغ میکشید بمرضهای شدید کرفتارمیکردید چونکه سرکاررا فهمیدند یکان یکان بعذرخواهی وانابت بنزداین فقیر میامدند واز اعمال خویش به نیاز مندی تمام توبه واستغفارمیکردند (بارقه دیکر) اینکه روزی یکی ازمخلصان بخدمت حضرت ایشان علیه الرضوان امدچون ویرادیده فرمودند که تسبیحي دربغل داری بمن شکایت میکند ومیکوید اینشخص مرانکاهداشته وبیفایده معطل کذاشته ابدابامن ذکروفکري بجاي نمیاورد وورد ي نمیخواند چرا تسبیح رامعطل کردهٔ انکس بتواضع چنددست دربغل کرد وتسبیح رابیرون اورد وکفت که قربانت شوم هرچه فرمودي راست ودرست مدت کثیري است این رادارم واز کثرت شغل دنیوي فرصت ذکر واوراد نداشته ام شما بکوئید زبان اینراچکونه میدانید که مرا واقف حال فرمودید بازویرا فرمودکه بعد ازین تسبیح را معطل مکذار وحتی المقدور به ورد واذکار بکارش دارعرض کرد شرط است که بعد ازین ضایع ومعطلش نکذارم (بارقه دیکر) اینکه روزي ادمی صوفي علي نام مردم قریهٔ درویشان که از مضافات شهر سنندج است بخدمت با برکت حضرت ایشان رحمه الله تعالی امد وکفت برادرم بطرف شهراینه یسفررفته ور فقایش امده اند

وخبر موتش دادند چه میفرمائید به پی ترکهٔ اوبروم یانی جواب فرمودند باینه نرفته بلکه باسلامبول شده است و نمرده قدري مال از نقد وجنس هم تحصیل کرده درراه است میاید کفت قربانت شوم رفقاي اوامده اندومیکویند مرده است باز فرمودندا کر باور داري واعتقاد میکنی نمرده وزنده است اسمش هم علي مراد است وخالی برطرف بسیار صورت هم دارد وبدین نزدیکی میاید با اسباب واموال خوب صوفي مذکور امیدوار شده تصدیق کنان زمین ادب رابوسه داد بعد ازدوهفته یا بیشتر برادرش بدرویشان معاودت کرده بادولت ومکنت کثیر واین فقره باعث مزید عقیده واخلاص جمی غفیر از مردم ان صفحات کردید (بارقه دیکر) اینکه در وقتي دیکر مسافري حاضر شده بعرض حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه رسانیدکه پسرم یابرادرم کفت بصفحات روم رفته وچهار سال است ازوی بیخبرم انچه بنظر کیمیا اثرت میرسد بفرمائید چندی سکوة کرده وبعد فرمود خدایتعالی عفوش فرماید تاهمان عارض در انجا بودازر فقایش کسی بازامد ویراشناخت وخبر فوت اورا بداد (فائدة) مخدومی ملامحمد دزاوری که عالم وفاضل وداماد حضرت ایشان درحضور مبارکشان علیه الغفران حاضر بود در اوقات این دو سؤال وجوابها کفت یاشیخ اینهارا چکونه میدانی فرمودند دو لوح هستند یکیرالوح حیواة میکویند ودیکریرالوح مماة بانها نظر میکنم این شخص اکر درلوح حیوة است میدانم نمرده است وزنده است واکر در لوح مماة باشد میدانم کهمرده است کفت یا شیخ لوحها در اسمان هستند فرمودندني در فوق العرش اند وهـذا العلم عطاء من الله سبحانه وتعالی (بارقه دیکر) اینکه چون حضرت ایشان رحمه الله تعالی درهوش بدرانی اوراما ن چوب چینی مداوا میکردند میرزا ابراهیم نام که اسمش رادر قضیهٔ فوت مرحوم پیرزادهٔ معظم جناب شیخ معروف رحمة الله تعالی عنه نوشته ایم خفیة تعارفی باطبا وطباخ ان داده بودازان اب چوب چینی رابوی میدادند میخوردو صرف مداوای خود میکرد بدبختهای منافقان هیچ ازین کاراندیشه

نمیکردند وعمل وی درنزد فقیر راقم الحروف بسي منکر ودشوار بود [و]خیال میکردم که حضرت ایشان با این کشف وکرامت عظیم چرا باید واقف ازین حال نباشد وایا میرزای بد عاقبت با طبیبان چگونه جرأت دارند درینعمل باز میکفتم یمکن که خدایتعـــالی این سروا ازانحضرت علیه الرحمة بپوشد بسی دراینوسوسه بودم تاروزی بحضور مبارك رسیدم صوفي یوسف نام شیرواني را مخاطب ساخته فرمودند میرزا ابراهیم خرخزدر خرخزدر بلغت ترکی رومی این لفظ رابه دزدمیکویند فهمیدم که قصد حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه خاطری فقیر بوده است بعد روی بفقیر کرده فرمودند هرچه میکنند میدانم لکن نفس خودرا بدروغ تهمت مینهم ومیکویم تو دروغ کوئي نه دیکران (بارقه دیکر) اینکه روزي حضرت شیخ نورالله مرقده وفي اعلی غرف الجنان ارقده درقريۀ طویلی خانۀ را براي سیدی عمارت میکرد وجمیع مریدان بسنك کشیدن وکل کاری مشغول بودند خود انحضرت قدس سره در میان دزكاه خانۀ فوقاني نشسته وپاهای مبـارك را فروهشته بودند دران اثنا محمدسعیدسلطان حاکم لهون اورامان باجمیعت وعمله بی سامان ازطرف بالای ده کدهمی امد عمله اش چون در پیشروی حضرت شیخ تمامی بکذشتند اخرین همکی سلطان بودر سید وتعظیمی ازحضرت شیخ قدس الله تعالی سره بجاي اورد وانحضرت بدست مبارکش مرحبای باوی کرد بناکاه سلطان رادیدم رعشۀ کرد وهمانجادوش بدیوارهمانخانه زدوبایستاد از نماز عصرتا بغروب افتاب متحیرانه بپاي بماند وحضرة شیخ اعلی الله تعالی مقامه چبغ بدست داشت وابدا بوي ملتفت بنود وباوي متکلم نشد چون غروب شد انحضرت بسر پاي خاسته وبحرم رفتند انوقت سلطان بیچاره راهی شده وراه خودرا پیش کرفته وبرفت جملکی حاضران از ان تصرف وقوت حضرت شیخ بتعجب وحیرت درماندندکه این چه بود (بارقه دیکر) از تصرفات حضرت ایشان برد الله تعـالی مضجعه وفي اعلی غرف الجنـان اضجعه اینکه بتاریخ هزار ودو صد وهفتادونه هجري علی هاجرها الصلوات والتسلیمات

نمیکردند وعمل وی درنزد فقیر راقم الحروف بسی منکر ودشوار بود [وخیال میکردم که
حضرت ایشان با این کشف وکرامت عظیم چرا باید واقف ازین حال نباشد وایا میرزای
بد عاقبت با طبیبان چگونه جرأت دارند درینعمل باز میگفتم ممکن که خدایتعالی این
سروا ازانحضرت علیه الرحمة بپوشد بسی درینوسوسه بودم تاروزی بحضور مبارك رسیدم
صوفي یوسف نام شیرواني را مخاطب ساخته فرمودند میرزا ابراهیم خرخزدر خرخزدر بلغت
ترکی رومی این لفظ را به دزد میگویند فهمیدم که قصد حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه
خاطری فقیر بوده است بعد روی بفقیر کرده فرمودند هرچه میکنند میدانم لکن نفس
خود را بدروغ تهمت مینهم ومیگویم تو دروغ گوئي نه دیگران (بارقه دیگر) اینکه روزی
حضرت شیخ نور الله مرقده وفي اعلی غرف الجنان ارقده درقریهٔ طویلی خانهٔ را برای سیدی
عمارت میکرد وجمیع مریدان بسنك کشیدن وکل کاری مشغول بودند خود انحضرت
قدس سره در میان درگاه خانهٔ فوقاني نشسته وپاهای مبارك را فروهشته بودند دران
اثنا محمدسعیدسلطان حاکم لهون اورامان باجمیعت وعملهٔ بی سامان ازطرف بالای دهکده می
امد عمله اش چون در پیشروی حضرت شیخ تمامی بگذشتند اخرین همگی سلطان بو در
سید وتعظیمی ازحضرت شیخ قدس الله تعالی سره بجای اورد وانحضرت بدست مبارکش
مرحبای باوی کرد بناگاه سلطان را دیدم رعشهٔ کرد وهمانجادوش بدیوار همانخانه زدوبایستاد
از نماز عصرتا بغروب افتاب متحیرانه بپای بماند وحضرة شیخ اعلی الله تعالی مقامه چبغ
بدست داشت وابدا بوي ملتفت بنود وباوي متکلم نشد چون غروب شد انحضرت بسر
پاي خاسته وبحرم رفتند انوقت سلطان بیچاره راهی شده وراه خودرا پیش گرفته وبرفت
جملگی حاضران از ان تصرف وقوت حضرت شیخ بتعجب وحیرت درماندندکه این چه بود
(بارقه دیگر) از تصرفات حضرت ایشان برد الله تعالی مضجعه وفي اعلی غرف الجنان
اضجعه اینکه بتاریخ هزار ودو صد وهفتادونه هجري علی هاجرها الصلوات والتسلیمات

وا حیات والبرکات حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بهوش بدرانی اورامان بخوردن چوب چینی مشغول مداوا بودندروزی حسن سلطان حاکم انجاکه خیلی متکبر ومتفرعن وصاحب دوهزار تفنکچی وحماه بود وزیاد به تهور ورعونت بمجلس مبارك امد ونشست پس ازلحظهٔ از هیبت انحضرت زبان بست رمتصل عرق میریخت و بتحیر وتحرك درماند بوقت غروب افتاب حضرت شیخ بطرف حرم برپای خاست حسن سلطان دوید وکفش ایشانرا اورد ونهاد وخودش پای برهنه بزیر بازوی مبارکش رفت تابدر حرم سرای رسید حضرت شیخ قدس سره ایستاد رفرمود کفش سلطان رابیاورید انوقت کفش بپای کرد وحضرت شیخ را وداع نمود حاضران کلا ازان برکت وحرکت بتعجب ماندند واعتقادشان بتصرفات انحضرت بالمضاعف شد بلی (بیت) هیبت حق است واین ازخلق نیست * هیبت اینمرد صاحب دلق نیست (بارقه دیکر) اینکه اوقاتي از طرف دیوان وحاکم بصوابدید بزرکی از کار پردازان کردستان مبلغ یکصد وپنجاه قران باسم نصف رسوم ملکی سران بسر فقیر کاتب الحروف حواله داده بودند وبیك فلوس ( ) قادر نبودم کهبدهم قاعدهٔ ان شخص نیزبراین بودکه انچه نوشتي وحواله دادی تخفیفش دشوار بودی رحم بکس نمیکرد چون خبررا بفقیر دادند ملول ومحزون مانده وبسی بفکر شدم باز باخود کفتم باوجود کشتیباني حضرت نوح این بیفتوحیت ازچیست علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات لاجرم پناه بحضرت ایشان برده وعرض حال وپریشانی اوضاع خودرانوشته بخدمتش فرستادم مقارن اینحال بی اینکه بشهر بروم یا واسطهٔ دنیوی قرار بدهم یااهالی دیوانزواعوان انجا

( ) فلوس جمع فلس است ومراد مؤلف دراینجا ازعبارت کلام چنانست مفهوم میشودکه مفرد بوده لعل دانا جمع ومفردان نبوده وفلس در این زمان معمول عراقیست وهر ۵۰ فلس یکدرهم است وهر ۲۰ درهم یکدینار عراقیست

التجا برم خدای تعالی جل وعلا ان بلیه را ازمن برگردانید وکسی نیامد مطالبهٔ انوجه را نماید بلکه دنیاری ضرر وخسارت نکشیدم واین فقردرا بغیر از همت وتوجه انحضرت قدس سرد چیزي دیگر ندانستم ومی گفتم (بیت) ایجهال توجواب هرسؤال * مشکل از توصل شود بی قیل وقال (بارقهٔ دیگر اینکه الحق برای اثبات این بارقات حجت کامل است) چون کوکبهٔ فقر بتوسط طریقهٔ انیقهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی ارواح اهالیها در دربخانهٔ ملایك اشیانهٔ حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان علم برافراشت ونوبت سلطانی بزدلاجرم بمفاد کریمهٔ وابتغوا الیه الوسیلة صلای هلموا الی الله باذن واعیهٔ مستمعان طالب راه هدی رسانید وانحضرت علیه السلام از هر طرف چون مور وملخ خلایقرا بلب کوثر ولذت شربت توبه وانابت می کشانید جمعی کثیر ازعوام وخواص وابنای وضیع وشریف وامیر ووزیرزادگان کردستان لبیك گویان بدان در بار قدسی آثار شتافتند وهر یکیرا بقدر خورند خویش در مدت قلیلی تهذیب نموده وباخلاق شرعیه تربیت فرموده نصیب کامل ازشرب ماءالحیوة توبه وانابت می یافتند لهذا بعض ازعلما واشراف واعیان شهر سنندج که بالکل غرق بحر محبت دنیا بودند وان محبت حجاب راه ایشان شده بود چونکه اینحالرا در منسوبین انحضرت مشاهده کردندکه بالکل دلشان ازمیل دنیا بریده وتنفر ازطالبان دنیوی دارند بمفاد حب الشيء یعمي ویصم آتش حمیت جاهلیت در سینهای شان شعله کرشدوشام وسحر ببد گوئی وانکار حضرت ایشان برخاستند خصوصاً درویشی نیك بختي که اسمش عبیریم در شهر سنندج تکیه دار وشیخ بالنکر بود وبقرب پنجاه نفری در حلقهٔ ذکر وختمش میبودندوي نیزحاسدا بایشان متفق گشته وبدارالندوهٔ منکری نشستندوغالباً ازوعید (ایحب احدکم ان یأ کل لحم اخیه میتاً) غافل بدگوئي انحضررا بنانهادند خاصتا درحضور ومحفل امان الله خان والي کردستان بحدی که ویرابا خودها شریك کرده برسم خدعه والی راحجت الله ومنزل وحي میگفتند (قاتلهم الله انی یؤفکون) بالاخره این سخن بسمع شریف حضرت

ایشان علیه رحمة رب المنان رسـیده وبکرات میفرمودند احسن الله حالهم وحالنا (بیت) زمهریرار پر کنند افاق را * چه غم انخورشید با اشراقرا عاقبت که بوی کند مجلس اوها افاق را پر کرد بحر غیرت حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنـان بجوش امده وبجزر ومد افتاد لاجرم باطنا موج زنان ونعره کشان فرمودند (بیت) شیرزاد بیشهٔ عشقم قوی درکار خویش * ای حریف من بیاتا زور بازو بنکری باوجود اینکه جمی غفیر از سادات وعلما وجمعی کثیر ازاعیان واشراف کردستان مریدان خاکسار ومخلصان جان نثار حضرت ایشان بودند رحمهم الله تعالی اما ازبرای اسکات مدعي که نکوید اینها دایم الاوقات رئیس وپیشوای اینولایت بوده اندبادیده بصیرت در سکان شهرسنندج نظرانداخت ودرانجمع ابنوه مرزا شکرالله نامیرا که ازادون خادم ونوکران بود چنانکه بانواع منکرات مبتـلا وبقیدشهوات وهوادر بلاوبه تلبیس نفس اماره وتسویل ابلیس مکاره در غلامانده وکرفتاری سخت وداشت بلکه اعمال وافعال وی بمفادع بس طور عجب لازم ایام شباب است در ارتکاب نافرمانی وقید جوابي بر عامهٔ خلایق اظهر من الشمس مانده ناکاه دست باطنیرا بکمروی کرفته وازمیان رفقای سؤاش بدر کشیده وبحضور لامع النور ساطع البدور افتاب ظهور خود طلبیدند وویراچند صباحی در صحبت خواص درکاه معـلا داركاه کذاشته وبچند نظر سعادت اثر خاص در حضرت عیسوی اساس خویش زیب وفرداده تادرانذك زمانی ایشان رابهپر تولمعات وانوار غیبیه وبرقات وتجلیات افعالی وآثاری لاریبیه منعکس وتربیت فرمودند ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم وبتدریج چند وجود خاك الود ویرا که مانندمس زنك الوده بود بنظر ولایت ثمر مسبحی هنر محمود ومبـدل بطلای احمر فرمودند ومتخلق باخلاق شرعیه نمودندع تا مدعی بنالد بادردخود پرستی اری (بیت لراقمه) صفات جان سیمرغ بهشتي * چه داند نفس کنجشك کنشتي وایضاً تا عامهٔ مجرمین از سر حدیث شکرین التائب من الذنب کمن لا ذنب له اکاه وواقف کردند

على صاحبها الصلوة والسلم و با امید واری تمام روی بسوی حضرت غفار الذنوب خویش باز کردانند جل سلطانه وبتوبه وانابت اشتغال ورزند ازینجاست که حافظ شیرازي علیه الرحمة میکوید (بیت) انانکه خاکرا بنظر کیمیا کنند* یا بودکه کوشهٔ چشمی بما کنند حاصل الکلام بعد از تکمیل تربیت ویرا اجزهٔ شیخی وتعلیم طالبان طریق داده و بجانب سنندجش پس فرستادند تا کروه منکرینرا بمعنی کلام مولوي علیه الرحمة عین الیقین حاصل شودکه کفته است (بیت) یکزماني صحبتت با اولیا* بهتراز صدسال بودن در تقی ادل سنندجرا بشنوکه محض ورود شیخ معظم الیه غریو از صغیر وکبیر شان بر خاسته وجمعی کثیرحلقهٔ ارادت ویرا بکوش شنوا وخاك قدمش رابجبهة تبرك بدیدهٔ بینای خودسرمه وار بکشیدند ومریدش کردیدند دراین مرحله فریاد حیرت ونفیر وحشت در علما وسایر منکرین که عکس واربدوراوراد مرحوم والی جمع شده بودند در افتاد وبالکل ازان افعال شنیعهٔ خودخسته دل وشکسته خاطر شدند بلکه مخلصان درمواجههٔ ایشان بصوت بلندمی کفتند (بیت) کوری انکه کویدت بنده بحق کجارسد* درکف هر یکی بنه شمع صفا که همچنین (فصل) فاعتبروا یا اولي الابصار درویشی از واقعهٔ خود وحالت علماء ظاهر وبی باك ازجادهٔ شریعت محمدی علی مصدرها الصلوات والتسلیمات چنین خبرمیدهدومیکوید بخواب دیدم عمارت ایالت کردستان از من است ودر میان طالارحرم نشسته بودم یکی از علماي شهرکه قامت وسطی داشت وریشی سفید نازك درانجا ایستاده بود بناکاه دو نفرفراش غضب ازحیاط بالاامدند وانعالمرا کرفتند که ببرندوي زردلو زماندو بمن ملتجي شد فقیر نیز بزبان نرم وملایم و بشرینی وخوشي عذرش بخواستم فراشها ویرا مرخص کردند وبجاي خودشان بمیان حیاط برفتند بناکاه دیدم که هر دودست انعالم مانندسم ستورشده تاتحد

مبحث بخوابدیدن درویشي مرحوم فخر العلماررا

کوع لکن هر سمی بقدر یك ذراع دریك ذراع بزرك وقوی تر می‌نمود ودرمیان درگاه همان طالار پله کانها بطرف زیر زمین عیان شد ومعبری ظلمت ناك وتاریك انعالم بیچاره بروی در افتاد واز ان پلها باغزید وبپاین می‌غلطید وصدای سمهای دستش بگوش من میرسید تاپاین پله کانها بعدش کسی حاضر شد ازوی سؤال کردم این که بود جواب داد که این ملای عاصی وخاطی بود بیدارشدم بعد از سه روز شنیدم که یکی از علمای بامنصب وصاحب شان بسفر اخرت برفت غفره الله تعالی بلی بلی نه من زبی عملی درجهان ملولم وبس ملالت علما هم زعلم بی عمل است حافظ علیه الرحمة (بیت) الهی چنان کن سرا نجام کار * توخوشنود باشی ومارستکار • ودرینمقام بازار همان درویش نایافته کام دل ریش بیچاره چنان شکست که یکباره طشت وی از بام افتاد ویکی از مریدان ومخلصانرا بوی رغبت نماند والی ملك نیز باوی بعداوت در شده وظیفهٔ اورا قطع کرد وبالکل حقیقت رشد وهدایت از ومنفقود گشت وصورت بیمعنی قلیل النفع بماند عاقبت کاری افتاد که حجرهٔ لنکرویرا بمدت عمردرا نجاسا کن ومرجع جمعیت مریدان بود ببهانهٔ تعمیر مسجد خراب ساختند بخانهٔ خویش تنها نشست وحبل ارشادش گسست ودر بروی خود بربست ازینطرف جناب شیخ شکر الله سامه الله تعالی مشهور بزبان حال حضرت ایشان علیه التحیة والغفران بمنکران رسانید که (کلما اوقدوا ناراً للحرب أطفأها الله) (بیت) من نه آنم که زبونی کشتم از درست فلك * چرخ برهم زنم ار غیر مرادم کردد • والحال محبوب القلوبی شیخ معزی الیه در کل کردستان اظهر من الشمس است که بتوجهات مشفقانهٔ حضرة ایشان برد الله مضجعه وفی اعلی الجنان اضجعه مملکت شده وعلم معاملهرا بدرگاه وی زده اند وبتربیت مریدان اهتمام وسرگرمی دارد (ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء) وایضاً (ذلك بان الله هو الحق وانما یدعون من دونه هو الباطل وان الله هو العلی الکبیر) شامل حال وگواه مقال است (فصل بالخیر) چون حضرت ایشان عطر الله تربته شیخ مذکوررا بسنندج مأمور کرده بوی فرموده اند

میرزا شکر الله ترا مثل باقی خلفا کاغذ اجازه نامه لازم نیست بعرض میرساند پس چکونه بروم که اکثر اهالی شهر منکر ووالی مدعی است وانکهی همکی مرا میشناسند که چه بوده ام درینصورت کاغذ بوالی وشیخ الاسلام وفخر العلماء بنویسید که حامی من باشند چشمان شهلا صفت رابهم نهاده وبسی بسکوة میماند وبعدش بهیبت تمام میفرمانید که خدا وپیغمبر صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم میکویند که رویش بخودمان باشد وباك نداشته برودبان فرمایش اطمینان یافته وبشهر آمده ودیده انچه دیده است بلی (شعر برديه) لولا الهوى لم ترق دمعاً على طلل * ولا أرقت لذكر البان والعلم * فكيف تنكر حباً بعدما شهدت * به عليك عدول الدمع والسقم (فائدة) چون در شهر سنندج شهرت وجمعیت شیخ شکر الله بر ملا میشود روزی جماعتی از تجار معظم طهران واصفهان وتبریز وهمدان باتفاق محض امتحان بدیدن ایشان رفته وازوی سؤال مینمایند که یا شیخ از کرامات وخوارق شیخ عثمان انچه دیده اید برای ما بیان اورید شیخ جواب میکوید که ای عزیزان کرامی دانستن اشیاءرا در پردهٔ غیبی انچه دیده باشم اکر عیانا بکویم یمکن معتقد نشوید وباور نیاورید فاما خود این حقیررا اکر از وجه انصاف ومروت بخوارق حضرت ایشان اعلی الله مقامه بشمارید کویا بقبول نزدیکتر باشد زیرا که شماها کلا از اطوار سابقهٔ من واقف بوده اید الحال با این تمکین وسؤال در مجلس من عاکفید (ع) بس کنم خود زیرکان را این بس است همکی شیخرا تصدیق میکنند وانصاف میدهند ومیکویند فو الله العظیم جواب درست وصحیح کفتید (تنبیه) فقیر که محرر اینمعانی است عفی الله عنه وعن والدیه خالی از افراط محبت ومزید ارادتی که بحضرت پیر بزرکوار خود جعل الله مقامه في مقعد صدق دارد چنین می نکارد که امروزه جناب شیخ شکر الله سلمه الله تعالی درین طریقه علیه قدس الله تعالی ارواح اهالیها حجت قاطع وبرهان لامع اندمر حضرت ایشانرا نور الله تعالی مرقده که بتصرفات قطبیت خویش چنانش تربیت فرمودهٔ واجازهٔ مطلقه داده است که جماعتی

از علماي سنندج بغداد (ومنهم من يعبدالله على حرف) خودهارا علما شمرده وبدور والي
شهر بحلقه می نشستند وبرسم تمسخر واستهزاء براي خشنودي وی از حضرت ایشان
و درويشانش قدس الله تعالى ارواحهم مقلدي كرده وافترامی بستند بلكه امت وار والی را براي
جيفهٔ دنيا حجت الله ومنزل وحي ميكفتند الحال در مجلس شيخ شكر الله كه از مريدان
حضرت ایشان است قدس سره بكمال ملال برسم سوال درصف النعال حاضر وناظرنداری
(شعر برديه) لا تعجبن لحسود راح ينكرها * تجاهلاً وهو عين الحاذق الفهم * قد تنكر
العين ضوء الشمس من رمد * وينكر الفم طعم الماء من سقم (بيت) مسكن دل مرد خدا
زيرا كه بازوي قضا * صد كافراندازد زپاتايك مسلمان پرورد (بارقهٔ ديكر اينكه)
روزی حضرت ایشان رحمة الرحمن سعادت آثار صلاحت شعار حاجی عوض باوهٔ که ازمريدان
جان نثار بودند بقريهٔ خوشيار ميفرستند قاطررا بياوردچون ميرود قاطررا بيش روكرده
از مغلوب الاحوالی ترك ادب دانسته سوار قاطريا بشود وچوب هم بدست نميكيرد قاطررا
براند قاطر نيزپشت راه كرفته بچرا كردن بكوه ميرودتاشب هنكام بشاخهٔ كوه سختي
سيده وجناب حاجی مذكور عليه الرحمه چون غلام باوي ميكردد تابوقت صبح يكبار
حضرت ایشان عليه رحمت الرحمن از حرم بيرون امد وفرمودكه حاجی عوض از دوش
بازتا بحال باقاطردر فلان كوه معطل مانده است چندكسي بروندوبوی برسند والاتاده
روز ديكر قاطررا نخواهد اورد حسب الامر چندكسي از مريدان برفتند براى نماز عصر
حاجی را باقاطرپس اوردندارى (شعر برديه) نعم سرى طيف من اهوى فارقنى * والحب
يعترض اللذات بالالم (بلى بيت) هيچكس راتا نكردد او فنا * راه نبود در حريم كبريا
(بارقهٔ ديكر اينكه) قاطرهای باركش حضرت ايشانرا عليه الغفران دركنارابادی شبها
بجاى سنكلاخ قرار داده بودند صبحی بعد از نماز بخلاف معهود انحضرت از حرم بيرون
امد وهمكی مريدان تعجب كنان وشادمان بحضور لامع النور ايشان اعلى الله تعالى مقامه

في الجنان رفتيم بر سر سنكى نشسته بود وامر نمود تاجاى قاطرهارا صاف وهموار ساختند
وتا بامهرى همانجا تشريف داشت چون باتمام رسيد اشاره بقاطرى كرد وفرمود كه امشب
اين بمن ميكفت تو خودت درجاى نرم هستى وما زبان بستكانرا بسنكلاخ وجاى ناهموار
ميكذارى (فائدة) اينفقير راقم الحروف‌را خرالاغى اسمش كردخره ميكفتند بسالهاى
در از باركش بود بلكه رنجها براى ما برد عاقبت خرالاغ بيچاره از چشمها كور ماندويرا
در بيابانى سردادیم چند وقتي ميچريد تاشبى كركك ويرا شكم دريده وپاره كرده وخورده
در خواب ديدم همان خرالاغ بنزدمن امد وبزبانى فصيح مرا كفت تاتوانا وبينا بودم
باراز سبك وسنكين بمن نهادى ورنجهاى فراوان بمن دادى چون كورشدم متحمل
خرج من نشدى وبصحرا مرارها كردى تا كرك مرا بدريد وبخوردا ين انصافاست من
نكويم تو خودت بكوى (بارقهٔ ديكر اينكه) كرم نامى با اهل وعيال از كلياى بخدمت
حضرت ايشان نورالله مرقده وفي اعلى الفراديس ارقده امده بود وعمررا كويا سابقا بقطاع
الطريق وراهزنى صرف كرده بوددران استان قدسى اشيان از عقيدهٔ نامشروعي وبدعملى
خود نادم وپشيمان شده ودر سلك مريدان وتايبان فايزامده بود شخصي امى وزبان كچى
داشت در صحبت خادمان انحضرت بلنك ولوك شرايط واركان نمازرادر يافته وبتوجهات
خاص ويرا ممتاز وماذون فرموده بودند غلبهٔ احوال وقوت طريقتش بحدي بودكه غالبا
هر مجانين وجن زدهٔرا بدركاه حضرت ايشان قدس سره مى اوردند مراقبت ويرا بشيخ
كرم حواله ميفرمودند چنانكه دراندك فرصتي ان مجنونرا متوجه شده بحال مياورد
ومرخص ميشداين فقير بكرات باوى صحبت ميكردم دركرمى صحبت ويرامست مى
يافتم وحرارتى ازوي مانند اتش سوزنده بدلم ميرسيد (فائدهٔ) بعد از وفات حضرت
ايشان عليه رحمة الرحمن روزى صاحب مهربان جناب حاجي سيد بايزيد خانقاهى سلمه الله
تعالى كه از مقبولان انحضرت بود قدس الله تعالى سره باجمعى صحبت ميداشت وميكفت

كه قطب ارشاد بايدچنان كسى باشـد كه كرم كاـئي را بدان درجه عليـا ومنزلت برساند ودزاران بلندشدهرا بسر كوبي وپستي مقام فراود اورد (بيت) زاهدي بيني كه بگذارد بطاعت خويش * انهمه طاعت به يك ذلت بروكردد وبال * فاسقي بيني كه ناپا كي كند در معد يت * حقتعالى نا كه اندر كوش اوكويد تعال • چونكه حرف سركوبى وپستي مقام بميان امد فقير كاتب الحروف دوسه كس را درانخاندان عليا بسيار صاحب جذب وحال ديد ودراندك فرصتي حضرت ايشان قدس سره از انهارنجه خاطرشد وهر يكيرا بدركهٔ اسفل فرودآوردندمن جمله (بارقهٔ ديكر اينكه) يكى ازانها شيخ عبدالكريم دكا شيخانى بودكه در غايت احوال وقوة باطنى خودرامي يافت وبرخود چنان تمكيني قرار ميدادكه روزى حضرت قبله كاهي شيخ محمد سلمه الله تعالى با مرحوم مغفرر شيخ عبد الرحمن قدس سره بنزد وي امدندتا بكنار فرش او برسيدندوي ازجاى خود حركت نكرد وحال انكه از طرف حضرت ايشان قدس سره خليفهٔ محال مكرى وساوجبـلاغشده بود نميـدانم چه جنايتي بودكه حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه ازوى دلكير شدند ديوانه شده وبدرد صرع وجنوني مبتلا ماند چنانكه عالمى از وبه تنفر ماندند وانكشت حيرت ازوى بدهان كرفتند (توضيح اينكه) قول مريدان چنان بودكه شيخ عبد الكريم بي ادبى با حضرت ايشان قدس سره كرده چنين شده‌است فاما خوداين راقم الحروف روزي بحضور مبارك حاضر بود شيخ عبد الكريم امد وبعبارت پريشان متكلم حضرت ايشان بيكى از حاضران مجلس فرمود واشاره نمودكه رفتند باين اعانه وكومك بكنند باين دردش مبتـلا كردند خدايتعالى حق وي ا بكيرد مانا كسي‌را باخود بمكريان برده بوددر حلقهٔ ختم وتوجه يار ويا ورش باشـد والله اعلم بدستيارى همانكس دوا خورش كرده بودند مثل مغز خرالاغى چيزى بوى داده باشـند (بارقهٔ ديكر اينكه) دو شخصى ديكر خلفاى حضرت ايشان عليه الغفران بودنديكى كا كه احمد مجذوب وديكر كا كه عبد الله نامان هر دو در مقامات

واحوالات طريقت بكمال جذب وقوة بودند چنانكه ميكفتند بقدر هزار نفر مريدان
جان افشان داشتند وقتي بخدمت حضرت ايشان عليه الرضوان مى امدند حضرت پيرزادكان
اعظم سلمهم الله تعالى با ساير خلفا ومريدان تمكين از ايشان ميكردند قضارا هر يكى
به بى ادبيهاى چند كرفتار شدند حضرت ايشان عليه الرحمه از وهار نجيده وكاغذ اخراج
اوهارا نوشته وبمصحوب فقيه عبد الرحمن مازى بنى بايشان فرستاد بعدها كارشان براي
كشيد كه مخلصان اوها منكران ايشان شدند بحدي كه ميكفتند كه هر مريدي هديه
برايشان برده بودمى امد ودرنهايت افتضاح ازايشان پس ميكرفت در كلستانست انرا كه
كوش ارادت كرآفريده اند چون كندكه بشنود وانرا كه بكمند سعادت كشيده اندچه
كندكه نرود حقا وصدقا (بيت) چون نرود درپى صاحب كمند * اهوي بيچاره بكردن
اسير • اينفقير كاتب الحروف روزى در حضور حضرت ايشان قدس سره ايستاده بودم
كاكه احمد بيچاره امد وپس از انتظار بسيار كفت شيخ عثمان محضا لله رحمى بكن (ع)
كبروترسا وظيفه خورداري * نه زرا كه نميتوانم بخوانم سهل است • هفت روز يكبار نيز نمى
توانم خودرا ازنجاست بشويم زياده براين تنبيه وجريمه بس است چنان فهميدم كه حضرت
ايشان رحمه الرحمن رحم باو فرمود واز سرجريمهٔ ايشان دركذاشت اما بعد ازچندي چون
مرحوم جنت مكان جناب شيخ عبد الرحمن عليه الغفران از سفر مكهٔ مكرمه زاده الله
شرفا مراجعت كردند خلفاي مذكورين درركابش خودرا باد غيلانهٔ عريبه بدركاه مبارك
حضرت ايشان رحمه الرحمن بينداشد ومضى ما مضى كردند الله اعلم ازجريمهٔ هر دويشان
دركذشته عفو فرمودند فاما بد ان رتبه ومقام اول نماندند (بارقهٔ ديكر اينكه) فقير
راقم الحروف درحالت سلوك باجوانى صاحب جمال علاقه ومحبتي حاصل كردم زياد مفرط
چنانكه لحظهٔ بيديدن اوارام نداشتم وكاهى از من غايب شدي طاقتم برفتى وچون از
دو نمايان كشتي نزديك ميشد كه از بامهاي مرتفع وبلند خودرا پاين بيندازم واز ان

خوشی هلاك كردم ومیكفتم (بیت) نه چنان كرفتهٔ جا بمیان جان شیرین * كه توان ترا وجان را بهم امتیاز دادن (رباعي عبدالرحمن جامي قدس سره) شیرین پسر اسنك دلاسیم برا * با عشق توكاری عجب افتاده مرا * محبوب منی لیك ندانم زچه رو * معشوق منی لیك ندانم كه چرا ٠ هر چند فكر میكردم هوس شهواتی وعشق مجازی چنانكه مدبران دنیا راست نیز نداشتم وانحال تا دو سال بر من طول كشید بلكه هرچه میامد زیادتر میشد (بیت لحافظ الشیرازی) كفتم بدلق وزرق كنم عشق را نهان * غماز بوداشك وعیان كرد رازمن ٠ چنانكه مردم بحال من فهمیدند وملامت كویان درمن افتادند افترا وبهتانها نیز بستند میشنیدم ودر من اثری نداشت (شعر) یا لائمي في الهوى العذري معذرة * مني اليك ولو أنصفت لم تلم ٠ بلى رباعي كلام حاجی لدفعلی بیك متخلص باذراست علیه الرحمه (رباعی) تیغ ناپیدا وقاتل ناپدید * كشته درخون دست وپای میزند * ازحقیقت هیچكس اكه نكشت * هر كسي حرفي زجای میزند ٠ اما پنهانی بصحراها میرفتم وختم خواجكان قدس الله تعالى سرهم وارواحهم میخواندم وذلت ناك برروی خاك سجده میبردم وبتضرع دفع انرا از ارحم الراحمین حل سلطانه وعزاسمه میخواستم ودر سجده بقدر یكساعت كریان میماندم شایدازان ابتلاخلاصي یابم هرچه میكردم نارعشق وی درمن نیزتر میشد حتی شبها خوابم نماند ولیكن (اشعار) كیف الوصول الى سعاد ودونها * قلل الجبال ودونهن حتوف * والرجل حافية وما لي مركب * والكف صفر والطریق مخوف (بیت) دور زمانه دشمنم كردش چشم یارهم * یاركمر بقتل من بسته وروزكارهم ٠ ولحظه خودرا از عبادت ظاهری وباطنی نیز فارغ نمیكذاشتم یكوقتی ازمن دور ماند از هجران وی تفأل بقرآن مجید كردم كه ببینید این ایهٔ شریفه در اول بره امد (قال یا نوح انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح فلا تسألني ما لیس لك به علم) باز اكتفا نمیكردم تا سفری بخدمت حضرت ایشان قدس سره رفتم روزی درانءاستان باحاجی حسن متخلص بداعی

شیروانی پریشانی خودرا بیان نمودم وویرا واقف سرخود کردم وی کفت که بحضرت
ایشان کفتهٔ کفتم والله میدانم که بمن واقف است اما خجالت وشرمندکی مانع است که
بعرض برسانم باز کفت برخیز وبزودی حالت خودرا با بحضرت عرضه کن والانکونی
وبر کردی ضایع میانی (بیت) زمن بشنو که هستم پیر این کار * مکر پیر اورد تدبیر این کار
فورا بر جستم ودر کنار حوض تنها نشسته بودند بحضور مبارکش شدم وحالات خودرا
بصد انفعال معروضداشتم بلفظ کردی فرمودند نبیت یعنی که نباشد بعده مفصلا فرمودند
که اینکونه احوال از خطرهٔ نفس است هرچند که نفی نمائی مصرترمیکردد بر مطلب
خودش فلانی خطرهٔ چهار نوع اند خطرهٔ رحمانی خیال بدل وارد میشود وکل اجزای بدن
بان سبك ومحظوظ خواهد شود وخطرهٔ ملکی انکه صدای خوشی وشوق افزای باین
کوش ظاهری میرسانند رشنونده مسرور وفرحناك میکردد تا بوی چه خطاب نمایند اما
خطرهٔ شیطانی انست که خیالی بسینه میاندازدچون نفی انرا کردی نوعی دیکر حواله
میکند انرا نیز دفع نمودی وسوسهٔ دیکر میدهد فاما خطرهٔ نفس انست که بیك مطلب
مصر میشود صدبارش نفي کنی دست بردار نیست ولابدا میخواهد اینکه تراحاصل است
این است نباشد (بیت لراقمه) این بکفت وباطنا لطفی نمود * که تو کفتي اتشم دردل
فزود * خار وسواس مرا یکبارکی * سوخت وخاکسترش بیرون ربود • بعد از چندي
رخصت کرفته بخانهٔ خویش امدم وان جوان مطلوب من بطهران رفته بود شبی درخواب
عیان حلقهٔ از مشایخ رسیده پرسیدم که فلانکس ازمن کریخته نزدمن میایدیانی جواب
دادند مکرفرامش کردهٔ که شیخ عثمان ترا کفت نبیت البته دیکر نمیشود (بیت) هلال
مه به ابردی کج دلبر نمیاند * اکر ماندشبی ماندشبي دیکر نمیاند • بعد از ان چیزی
نکذشت ان نوجوان باشکسته حالی تمام بنزدمن امد لکن ازهمت وانفاس حضرت ایشان
اعلی الله تعالی مقامه انحالات ازمن دفع شده ومحومطلق مانده بودم تا بجای رسید کهمدتی

در مسجد فقیر نشست ووسایطها فرستاد که فلانی نظر مرحمتی بمن نماید وتوجهی فزاید ابدا میل خاطری بوی نیامد وبه مأیوسی بیرون شد بوقت رفتنش گفتم (بیت) گذشت انکه ترا زلف عنبر افشان بود * گذشت انکه مرا خاطری پریشان بود (بار قه دیکر اینکه) در هوش بدرانی روزی ادمی ریش موچه زده ولباس نو پوشیده بادستی وپای بریده چوبها در زیر بغل گرفته بخدمت حضرة ایشان علیه الرحمة والغفران امد وسلام کرد جواب سلامرا فرمود وبوی ملتفت نشد بقدر ساعتی ایستاد انحضرت میرزا ربیع را فرمودند که ازین ادم بپرسید تا چه میخواهد ازو تفحص نمودند گفت یا شیخ در قضیهٔ کار وانسرای سنندج والی دست وپای مرا قطع نمود وجریمه ام کرد از انوقت تا بحال برسم سوال معاشی میکنم بخدمت امده ام چیزی بمن دهید فرمودند این جمعیت را که می بینی اگر چیزی دارم برایشان صرف مینمایم لحظهٔ سکوت کرد باز گفت یا شیخ چیزی بمن بده فرمودند که تو در خانهٔ خودت چندان داری مادام الحیوة بان معاش کنی دیکر این سؤالت از چیست دیدیم که لوطی صفت وهرزه گواست دست بردار نشد دیکر را سؤال امد حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان با انکه منبع حلم ومعدن حیا بودند غضبناك شده وتندی از جای خود برجست وفرمود هرکس میخواهد گناه بروی نویسند چیزی باین دهد وبی اینکه کسی بزیر بازوی مبارکش برود روی بحرم نهادند مریدی رفت دست ویرا بگیرد قبول نکرد وچون تیری که از کمان جهید داخل حرم شد پس از چندی این فقیر در بازار شهر سنندج ان سائل دست وپا بریده را دیده که برخر الاغی نشسته ومیگذشت حالت ویرا از کسان مؤثق بهم پرسیدم که یکی از انها مخدومی ملا احمد شهیر بملا باشی بود گفتند که این کس علی نام داردادمی دزد وقطاع الطریق بود دونوبه ویرا در دزدی گرفته بحضور والی اوردند یکبار دست ونوبهٔ دیکر پایش ببرید با اینحالت بازترك قمار بازی وشارب الخمری نکرده در میان خانه هم پول دارد از فاسقی خود باز نمیکردد

وسؤال میکند و بفسق وفجور در میبازد فقیر نیز تفصیل مجلس حضرت ایشانرا علیه الرحمة والغفران برایشان بیان کردم انقصه باعث اعتقـد واخلاص جمعی کردید (بارقهٔ دیکراینکه) از پیراهن امنه نام دختر خودد ستمالی داشتم از تختهٔ پشت ان پیراهن یکوقتی درحضور حضرت ایشان رحمه الرحمن بوقت تابستان حاضربودم اندستمال رابیرون اورده ومروحهٔ حضرت ساخته مگسهارا ازوی دورکردم ناکاه نکاهی بکراهت بطرف دستمال فرمودند یافتم که ترك ادب کرده وکهنهٔ بحضور ساطع البـدور افتاب ظهور عیان اورده ام دستم سست مانده وبعد تشویر بیرون شدم بسرحوض وطهارتخانه رفتم تجدید وضو نمایم در انحال حاجت بدستمال افتاددست بجیب بردم نمانده بود بغلرا باز کردم ندیدم کمررا واز نمودم نیـافتم حیرت عظیم بمن سرزدکه در ان واحـد در چند قدم راه ایندستمال چکونه مفقودشد معلوم کردم ازانجسارت که سهوا برسرمن امد دستمالرا ازمن دورانداختند بقضاي ما مضى بمفاد حدیث (اتبع السیئة حسنة تمحها) رفتم ودستمالی از اسحاق بازرکان انجا بقیمت کرفتم وبحضور لامع النورحضرتایشان علیه التحیه والمغفرة والرضوان برسم نیاز وار مغان کذرانیدم وبسراً فهمیدمکه ازنافهمی من عفو فرموده ودر کذشتند على صاحب الحدیث وآله وجمیع اتباعه الصلوات والتسلیمات والتحیات والتعظیمات والبرکات (تبصرة) مخلص الکلام اکرکسي دایم الاوقات در حدیث حضرت ایشانرضي الله تعالى عنه بقصد جمع کردن خوارق وکرامات می نشست هراینه بارشترها کتابها مینوشت ومخدوم مکرم جناب مولانا حامد سلمه الله تعالى کتـابي مفصل مسمى بریاض المشتاقین جمع کرده ونوشتهاست جزاه الله سبحانه وتعالى خیرا (بیت لراقمه) حسن دلبر بیشمار وشوق عاشق بیحساب * ماهی تشنه جکربین دایم اندر بحراب (قطعة ولهایضاً) من از اوصاف طاووس جنانی * چهسان ارم قلم درنکتهرانی * مکرهم ساکنان باغ فردوس * سخن کویند از ودر وصف خواني * ویاطومارها انشانمایند * بشرحش

قدسیان اسمانی * وکرنه ازمن واز دفترمن * کجا کرد وعیان اصل معانی * ولی یکدسته کل در چشم عارف * نشان است از جمال کلستانی • فاما عجب تراز اینها انکه حضرت ایشان برد الله مضجعه وفي اعلى غرف الفراديس اضجعه في نفسه شخصي بودند مسن که عمر مبارکش از هشتاد متجاوز در کذشته بود وطرف یمینش کالبدا بمرض فالج کرفتار مانده چنانکه تا کسی بازوی ویرا نکرفتی کمتر توانستی برخاست وچنداز بیری وکبر بودندکه اکثر اوقات درمیان هزار نفر مریدان از اعیان هر مملکت که بجان افشانیش جمع امده بودند با ان ریش سفید وجمال چون خورشید تابان برسرخا کستر کوچها تکیه می فرمود وبسی می نشست وبا صغیر وکبیر خلایق دایما بشاش ورد تبسم بوده فرحنا کی میفزودند وهر کس بهر مطلبی دست مبارکش را بکرفتی تا اخر مطلبش دست خودرا پس نکشیدی (رباعي لراقمه) دارم دلکی کزیده ازمار غمش * درمان نپذیرواز طبیبان المش * خبر نرکس چشمان ولب کاشکرش * یا قصهٔ حسن خلق وشرح کرمش • وهرکز با کسی تند خوئی وسرد کوئی نداشتی وجواب احدیرا بزشتی ندادی بلکه هرکز نومیدی نبخشیدی وابدا خشمناك نکشتی وغضب ننمودی واخلاق حمیده اش معجون شفای در دهر مریضی بودی این فقیر کاتب الحروف در حیوة ان بدر منیر تا بیست سال کا بیش کاه وبیکاه دران درکاه فلك دستکاه بوده است بجزان علي نام دزدکه انحضرت نسبت بوی کم لطفی فرمودند دیکر با احدی نشد که سردی نمایند انهم بیحکمت نبوده نهایت بفهم قاصر فقیر نکنجیده باشد وبا وجود این شکستکی ومهربانی که درحق عامهٔ خلایق داشتند هیبتي وحشمتي درجمال ورخسار با انوارش قدس سره مشاهده میشد چنانکه اشناو بیکانه هرکس ویرا بدیدی لرزه باعضایش رسیدي وتا خودش با کسی صحبت نکردی وبسخن در نیاوردي ان کس قادر به تکلم نبودي اکر همه حکام وملوك بودندي فقیر چندین بار واقع شده که احرام بند کعبهٔ (قیل جاء رجل الى النبی صلى الله عليه وسلم فقال یا رسول الله اوصنی قال علیه الصلوة والسلام لا تغضب قال

يارسول الله زدني قال عليه السلام استحي من الله كما تستحي من صالح جيرانك قال يارسول الله زدني قال عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات صل صلوة مودع كأنها آخر صلواتك من الدنيا اوايك وما يعتذر منه « كتاب الهادي للمهتدي ») حاشيهٔ تذكرة الاولياء حضور لامع النورش شدهام (ابيات لراقمه) دلم چون كشتي ازغفلت چوخارا * بكردي جام اهنك بخارا * بخارا كويم وتصدم مقاميست كزومسها شدي چون زرسارا * كه شايدمس زنك آلود قلبم * پذيرد ميقل انجا بيمدارا • همينكه ازخانهٔ خود بيرون ميشدم روز بروز بلكه لحظهٔ بلحظه ازمن خواطر دنيائى بيرون شده ودل وسينه ام با كاهى از حضرت ذات بيچون جل سلطانه مايل ميكشت چون ازنودشهٔ لهون اورامان كذشته بكوه وكردنهٔ شهرزبه مله هنشد وميرسيدم كه از انجاتا قريهٔ طويلي يكفرسخ بيشتراست جميع جوارح واعضايم سنكين وكران بار ميشدند بحدي كه از خود محو محض ونيست مطلق ميكشتم (بيت) پرده اكر برافكنى وه كه چه فتنها بود * چون پس پرده ميرود اينهمه دلربائيت • الشيخ سعدى عليه الرحمه وكاهى در ان بين كريهٔ غالب بر من مستولى شده وبخشوع وخضوع ميادم تام محض رسيدن بحضور مبارك ش بطى وحالت فرحناكى عظيم درخود مييافتم ونسبتي كه درحضرت كعبهٔ معظمهٔ زادها الله شرفاً يافته بودمى بعينه مرا حاصل ميشد وكدفزون تر وجدانا مييافتم معنى اينكه كفته اند (رباعى) دل بدست آوركه حج اكبراست * كز هزاران كعبه يكدل بهتراست * كعبه بنياد خليل اذراست * دل نظركاه جليل اكبراست وتا بچند روز از ان بركت ونسبت محوشده بيخبر ومست ميماندم بعدها آنحضرت رحمه الله تعالى التفاتى دركار فقير ميفرمود وبحالت صحو واكاهى باز ميآورد وچون بدرتابان شعشعانى از رخسار با انوارش ميدرخشيد كه كم كسيرا تابش نظاره كردن جمال وي بودي چنانكه از پرتو نورش چشمها خيره وحيران شدندي با انجمال در وقت عزها حالتي بوي روي ميداد كه كفتي هركز كسيرا نشناخته است (ابيات لراقمه) بهنكام نماز اشمس عرفان *

چنان از خوف حق کشتی پریشان * هرانکس دیدی اوراندرانحال * چو میت خواندش دردست غسال * زبس کاندر حضور حی قیوم * زهیبت میشدی چون مرده معدوم * این فقیررا محض کرم کاهکاه در نمازهای جماعت به پهلوی مبارك خودراه دادی محسوس میکردم محض تکبیر تحرم کفتن رخسارمبارکش بسفیدی وزردی تبدیل میشد وازهیبت وحشمت حضور حضرت الهیت جل سلطانه چون کالبدبیجان میماند ودر وقت سلام نماز باهتزاز وحرکت افتاده چون بیهوشان بهوش میامد واندك اندك بحالت خویش بازمیکشت ورنك ورویش درخشندکی پیدا میکرد (بیت لاادری) مراغرض زنماز ان بودکه یکساعت * غم فراق ترابا تو باز بکذارم * وکرنه اینچه نمازی بودکه من بیتو * نشسته روی بمحراب ودل به بازارم * ترحم ومهربانی واحسانش در حق عامهٔ خلایق چنان بودکه بی شبه هر روز متصلا بقدر هزار نفر از خلق خدایتعالی بحضور سعادت دستورش میرسیدند وهر یکی بقصد ومطلبی جداجدا دست ویرا کرفته وخواهشها ازومیکردند جواب هریکیرا حسب الخواهش میفرمود وبا هر یکی بحدی عنایت ومهربانی مینمودکه خیالش بران میکشید که حضرت شیخ مرا ازدیکران دوست ترمیدارد (فصل) چون دررحمت واحسان انحضرت علیه الرحمه شمهٔ بیان نمودیم لازم بود دراخلاق مبارکش چند فقرهٔ که خاصهٔ حضرة ایشان علیه رحمة الرحمن بود بکوییم ودراینجا بجهة نزهت ناظران ثبت نماییم چنان نیستی وشکسته نفسی وبیوجودی در نفس نفیس مبارك انحضرت علیه المغفرة واقع بود شدی که بعضی ازنزدیکان اندرکاه چنین کفتند که روزی حضرة ایشانرا قدس سره ازسردی مزاج کسالتی وقشعریرهٔ روی میدهد حضرة پیرزادهٔ امجد جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی چائی دم کرده درمیان استکان بلوریا فنجان چینی کرده بخدمتش میبرد تاظرف چائی رامی نکرد میفرماید محمد این چیست میکوید قربان چائی است میفرماید میخواهی مرا فرعونیان دنیوی قرین ساوی وبظرف بلور استعمال نمایم حاشا که نمیخورم بعد ازاصرار زیاد چائی را بیان

قاشخي ريخته ميل ميفرمايند (وايضاً نوبتي ديكر) مرحوم فخر الزمان جناب شيخ عبدالرحمن قدس سره دوجفت لالەرا بشمعهاى كچى روشن كرده بوقت مغرب درمنزل حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه في الجنان مينهد چون از وضو كرفتن بازميايد وانهارا مى بيند ميفرمايد اينها چيستند عرض ميكند چراغ مجالس اهل دنيا است ميفرمايد برداريد و ببريدمرا طاقت اينها نيست شيخزاده رحمه الله از برداشتن انها تهاوني ميكند وانحضرت عليه الرحمة تندشده وسوكند ميخورد كه بيرون ميبريد خوب والاخانەرا بجاميكذارم وميروم نا چار لالهارا برداشته و بيرون ميبرند وحضرت ايشان عليه الرضوان بنماز مشغول ميكردد بعد امر ميفرمايندكه همان چراغ روغن كرچك شبهاى سابق‌را بياوريد وبكذاريد كه (الدين والدنيا ضرتان لا يجتمعان ان رضيت الاولى سخطت الاخرى) وهركز يا ابريق وطشت مسى وضو نكرفتي بكرات ومرات حاضر بوده‌ام بوقت تجديد وضوكاسهٔ بزرك چوبين باقاشخى حاضر اورده كاسه‌را پرازاب ميكرديم وبا قاشخ اب‌را بدست وپاي مبارك‌ش ميريختيم تا وضوى كاملى ميكرفتند وحرارتى وكرمى از تأثير حضور قلب درجسد مبارك داشتند كه روزى چند بار با ان بدن مفلوج خودرا باب سردميانداختند روزى صوفي خالكه نام‌راكه از مخلصان كستاخ بود فرمود بيا ودست بسر دوشم نكاهدار چنانكرد ودست‌را بقدر يكذراع بلند داشت فورادست خودراپس كشيده وكفت اف قربانت شوم نزديك بودكه دستم بسوزدواتش كيرد چكونه طاقت اين حرارت راداري استغراقى ازدوام حضور حضرت مولاى عالميان جل جلاله داشتند كه على الدوام مانند مدهوش ومست وبيخود بودندبين بين رعشهٔ كرده وباينعالم شهادت بازميكشتند وسؤالهاي عبادرا جواب مي كفتندوبامورات خلايق ميپرداختند اشهد بالله سبحانه اين فقير راقم الحروف تادران استان ملايك اشيان ميبودم وجدانا محسوس ميكردم كه هر روزه بعد از نماز عصر فيوضات وبركات حضرت الهى جل سلطانه مانندباران نيسانى برماهاريزان ميشد وچون صداي ريزش باران صداي

آنرا درك ميكردم هرروزه تانماز مغرب ازان واردات غيبي والطافهاى لاريبي كاليو و بيخود ميشديم وبجزا كاهى ازخدا يتعالى جل وعلا چيزى ديكر نداشتيم والحق معنى اين بيت شامل انحال خير مادل بود كه كفته اند (بيت) نم نمى باران بمى خواران خوش است * رحمت حق بركينه كاران خوش است • (فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احدا) والحاصل (بيت) عمر بكذشت وحديث حسن يار اخر نشد * شب بپايان شد كنون كوته كنم افسانه را (والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم) فى سورة بقرة • ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين وازواجه امهات المؤمنين وخلفائه الراشدين واهل بيته واصحابه اجمعين وذريته الى يوم الدين وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعة المصطفى عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات العلى فاعتبروا يا اولي الابصار اكرچه حقسبحانه وتعالى ميفرمايند (ولا تزكوا انفسكم) باز فرموده اند (واما بنعمة ربك فحدث) لاجرم بمفاد كريمهٔ اخير واظهار تشكر مينويسد مسكين شكسته حالى وضعيف بى پروبالى را ازخاكسار ان حضرة ايشان برد الله مضجعه ميدانم كه در ان استانهٔ مباركه ميبود شبها بعد از نماز تهجد پلاسي برخودمى پيچيد وبدر بخانهٔ معلى باركاه انحضرت قدس سره ميرفت ورخسار خودرا بان استان برخاك مذلت ميبها دونهانى روى بخاك ميماليد وبصدعجز ومسكنت مينااليد ونجات دارين خودرامى طلبيد وتا اذان صبح بر انحال ميبود چون مؤذن بانك نماز كفتي پنهانا بسر جاى خود بازامدى تابنويد (وان جندنا لهم الغالبون) مفتخر كرديد بخبر خدايتعالى وملائكه كسي بكارش واقف نبوذند تا حضرت ايشان عليه الرحمة دنيارا بدرود فرمودند بعدش مردمان خداى نادان بجهة مال دنيوى بغير حق بر سر اينكس حاسدا حمله كردند وبتخريب وى كوشيدند قضارا يكى يكى بهلاك ميرفتند بى اينكه اينضعيف شكسته قصد ضرر ايشان نمايد ازاعلى وادنى تاپنجاه كس بيشتر سرعداوت باوى برداشتند

و به تیر قضا گرفتار مانده وهلاك ومستأصل و نامراد از دنیا بدرر فتند (ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء (بيت) هر كه برحق رفت وراه حق گذيد * خبر ندامت منكرش چيزى نديده اين مخلص پريشان حال شكستن اعداى قوى بازورا ازتأثير نظر پير بزرگوارخود اعلى الله تعالى مقامه ميدانست نه از يد بيضاى خود جزاه الله تعالى خيراً واحساناً اگر بخواهد اسم باسم تمام تعداد اعدا راكه بهلاك رفته اند مينويسد فاما (ع) سخن سر بسته گفتن با حريفان * جند ما هنالك مهزوم من الاحزاب (بيت) خوشتران باشد كه سر دلبران * گفته ايد درحديث ديگران (سبحانك اللهم وبحمدك لا احصي ثناء عليك) (فصل في انفاسه القدسية قدس سره) اما رموز واشاراتى كه از كنوز غيبي برسم بشارات بزبان مبارك حضرة ايشان عليه الرضوان ميگذشت جزاه الله سبحانه خيراً (بارقۀ اول اينكه) اين فقير روزى به نيازمندى وانكسار عريضۀ نوشته وبحضور لامع النور حضرة ايشان عليه التحية والرضوان بردم باين مضمون كه متوقعم در دنيا وعقبى اينخاكسار دركاهرا دستگيرى وحمايت فرمائيد ودرمقام حزن وضيقت فريادرسي نمائيد وخلاصى دهيد چون آنرا مطالعه فرمود پشت ويرا ملاحظه نمود كه مهر نزده بودم پرسيد چرا مهر ندارد گفتم رسم مملكت ماها اين است كاغذى كه در حضور بدهند مهر نميزنند بار ديگر متن رابرخواند ولحظۀ مراقب شده سر براورد وفرمود هرچه نوشته وخواستۀ انشاء الله تعالى چنان ميشود واز سر هيبت فرمودند من از انها نيستم كه هر كسى نزدمن ايد بگويم برو وخدا عفوت نمايد بلكه هر كسي منسوبم باشد فردا تاويرا باخودم نبرم نميروم دوباره مراقب شده وباز سر براورد وگفت كه بلى چنين است كه گفته وميگويم من ازان جمله نيستم من ازانجمله نيستم هركه پيشم ايد ويرا گويم برو وخدا عفوت كند البته هركه منسوبم شود تا ويرا فردا همراه خود نبرم نميروم (بيت) دوشم نويد داد وبشارت كه حافظا * بازا كه من بعفو گناهت ضمان شدم (بارقۀ ديگر اينكه) روزى در احترام حضرات اولياء الله بحثى درميان آمده بود

قدس الله تعالى ارواحهم حضرت ایشان علیه الرضوان فرمودند با اینطایفه چنان معامله باید کرد حضورا وغیابا که بهیچکونه اعتراض وانکار وبی ادبی نشابد و نباید درحق ایشان به پیش امد حتی اکر صورت یکی ازدرویشانرا نقش بردیواری کرده باشند هرکسی بانجا بکذرد باید بادب باشد و بادب درمقابل انصورت بکذرد تاچه جای که بانکار معنی درویشان امدن وجرأت کردن شوم وزیان وتا مبارکست هیهات هیهات (ازجامی علیه الرحمة بیت) نامشان جز باحترام مبر * جز بتعظیم پیششان مکذر (بارقهٔ دیکر اینکه) یکروز بحضرة ایشان قدس سره عرض کردم که والدهٔ اولادها در رابطه جناب شریف شمارا بهمین هیکل وترکیب می بینند فرمودتنها مرامی بیند کفتم بلی فرمودندمن تنها نیستم بلکه لشکری هستم وانچه مرید دارم ازمشرق تامغرب هریکیرا بکمثال خودم باوی همراه کرده ام هر عملی نیك و بد بکنند میدانم وهر روز چندین نوبه ویرامی بینم وجمیع افعال واعمال اورا مستحضر میشوم اعم از اینکه امرید وقوف یابدونفهمد یا ادراك نکند (بارقهٔ دیکر اینکه) خلفا ومریدان از قول حضرة ایشان رضي الله تعالى عنه میکفتند که حضرت شیخ فیکوید هرکسی با اخلاص کامل بیاید ومرا ببیند در قیامت ویرا بلا محاسبه میکذارنند این فقیر معتقد بودم اما بجهة اطمینان قلب خواستم از خود انحضرت علیه الرحمة بشنوم بوقت فرصت در خلوتی بعرض رسانیدم که قربانت شوم چنین عبارت ورموز از کنوز بشارت غیبی فرمایش حضرت شیخ است فرمودند کاری هرکسی بااخلاص امدومرادید خبر داده اند که بیحساب محض فضل ویرا درقیامت میکذرانند بعده شرح انرا فرموده وکفتند که اینحالات برای من واقع شده است شاه مظهر بخارائی علیه الرحمة والمغفره نیزروی داده لکن ویرا شرم امده که خبررا منتشر نماید تا مرض الموتش رسیده است دران اثنا نزدیکان خویشرا کفته پس ازموت وتکفین من تاسه روز رخسار مرا مپوشید وصلا بمردمان بخارا دهید تا همکی جمع ایند ومرا ببینند بند بخاکم نهید از انکه چنین خبری بمن دادند وبحال

كسيرا نكفته ام فاما چونكه در حق من بمحض فضل اين عنايت نمودند امر فرمودند كه بخلايق برسان وشرم مدار من نيز كفته وميكويم هركه باوردارد خوب ندارد خودداند (وما على الرسول الا البلاغ (بارقهٔ ديكر اينكه) ملا رحيم شهير بكلب الفقرا درحضور حضرة ايشان قدس سره درميان جمي غفير سؤالى نمودنا كه انحضرت سر بلند كرده وفرمود كه من در اسمانها ودر عرش وكرسي هستم باسدره ولوح وقلم وملائكه هستم با كل زمين از مشرق ومغرب وبحار وشجار وثمار هستم ببهشت ميروم ودر دوزخ ميكذرم به از بهشت سرور ميبايم ونه از دوزخ متألم ميشوم اشاره بخاشا كي كرد فرمود بااينخاك وخاك هستم يكتار موى از مسند خويش كنده كفت بااينموى نيز هستم هركه قولمرا اعتبار دارد خوب ندارد كافر شود بمن چه دخل دارد (بيت) درپس اينه طوطى صفتم داشته اند * انچه استاد ازل كفت بكو ميكويم (تنبيه) بيدولتي دور از معامله بر اين قول حضرة شيخ قدس سره انكار وايراد نياورد زيرا كرامات اولياء الله شعبهٔ از معجزهٔ حضرت رسول الله است صلى الله عليه وسلم بمفاد (كل ماهو كرامة للولي يكون معجزة للرسول فان بظهورها يعلم انه ولي ولن يكون ولياً الا وان يكون محقاً في ديانته يعني على نهج الشريعة في سـيرته ص) كه اين شخص عزيز چند انكه در اتباع شريعة انحضرت (ص) شتافته وجان باختر تا ايندرجه را يافته است ووارث علوم ظاهرى وباطنى وى شده وانكهى ادعاى پيغمبرى جديد نميكند وطريق غير از متابعة بمردم نميكويد (بيت) شهش داده هر چيزوى چيزاوست * نيـاورده از خانه چيزى نخست ٠ لا جرم ازينجا معلوم شد كرويدن باقوال وافعال مشايخ ايمان اوردن بخير الانام است عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات ومنكرشان انكار بوى عليه الصلاة والسلام پس لايح شد كه انكار ايشان منجر بكفر است اعاذنا الله من هذه الانكار (بارقهٔ ديكر اينكه) حضرت ايشان قدس سره عرض كردم اينكه ميفرمائيد من باهمه اشياهستم بامن هم هستي فرمودند كه اري كفتم پس در هنـكام ارتـكاب كناه ومعصيت مرا بلطف وعنايت خويش بكيرد مكذار كه

در ذنوب ومعاصي بيفتم فرمودند چونكه مى بينم كه بقضا وقدر براي تومقدراست از انجهة ديكر كارت ندارم وعلاقه ات نميكنم اينجواب براين فقيريسي دشوار وكران نمود هرجندي كه خواستم چيزي ديكر جسارتا عرضه دارم هيبت حضرةايشان عليه الرضوان چنان مرا بكرفت نتوانستم تكلم نمايم (اما پوشيده نماناد) چونكه اين فقير اشفته وپر تقصير از عبارت جواب حضرت پير قدس سره شكسته خاطر وپر تشوير بماندم بوسوسهٔ زياد وتشويش عظيم مدت پنج ششماهى درماندم وميكفتم كه حضرة شيخ امروزه درين عالم چنين ميفرمايد كه مى بينم بقضا وقدر برايت مقدراست كارت ندارم يمكن فرداي قيامت كه من بشفاعت وي اميدوارم باز بكويد بقضاوقدر مقدراست بايد دوزخ بروي كارت ندارم لاجرم درين تشويش وخيال بى ارام شدم واز كار وبار خود معطل ماندم (بيت عطار) نا كهان پيك عنايت دررسيد * شكر ما بعد شكايت دررسيد • تاشبي بخواب ديدم كه در مكانى سنكلاخ وظلمتناك باجمعى از اولادهاي مرحومين ميرزا فرج الله وميرزا هدايت الله وزيرهاي شهر سنندج بهم نشسته بوديم يكبار خانهٔ تاريكى وبسي ظلمانى زادر بكشودند واز ان در چند نفر مهيب وسياه لباس وزياد هولناك بيرون امدندروي باولادهاي وزيرزادكان اوردند سه نفرسه نفراز وهارا بيك بغل برميداشتندوبدرانخانه ميبردندوبدرون خانه ميانداختند باز عود ميكردند هر يكى سه نفر ديكر ميبردند تايكى از ان ميرغضبان نزد اين فقير امد وكفت ميدانى كه تراچرا نمى بريم از انجهة كه بنزد شيخ عثمان ميروي والا تراهم با اينها بانجاى ميانداختم ودر ان اثنا ميديدم كه عباى سفيد بطى در بر دارم وفي الفور صوفي مصطفى نام مريد حضرة ايشان قدس سره بنزد فقير امد وكفت ايحاجى اينجا چرانشستهٔ برخيز بخدمت حضرت شيخ برويم من كفتم اي والله برويم برسر پاخاستم وباوي عازم راه شديم كه بخدمت حضرت ايشان عليه الغفران برويم درانوقت راه مابكوه مرتفع وپربرفي افتادازان كوه برف بسهل واسايش ميكذشتيم بعد بيدارشدم ويكوقتي درخدمت

ذیسعادت حضرت ایشان ارفع الله تعالی مقامه فی الجنان تفصیلا گذارش را بعرض رسانیدم فرمودندکه انبیای سفید دین اسلام است بعدش از ان وسوسه وتشویش که داشتم خلاص شدم (بارقهٔ دیگر اینکه) دروقت خوشی در خدمت حضرة ایشان اعلی الله تعالی مقامه سؤال کردم گفتم شیخ ارشاد میباید چنان باشد که در پنجاه موقف عرصات دست مرید خودرا بگیرد و بگذارند فرموداری بعد از لحظهٔ سکوت گفت من از انجمله ام که باید جمیع منسوبین خودرا دست گرفته واز جمیع موقفات رهائی دهم و بگذرانم عرض کردم ایا ممکن میشود از منسوبین جنابسامی کسیرا از نظرتان پنهان نمایند بجهة سیاست وعذاب چونکه این فقیر کاتب الحروف از اعمال وافعال خود خایف وخاسر بودم خوفم باینسؤال کشایند انحضرت مراقبهٔ تامی فرمود بعد سر بلند کرده وگفت اری یکدو نفر باز بمراقبه شدند وبا حالت عظیم سر بالا کردندکه اری یکدونفررا ازمن نهان میدارند چونکه بریاوشهرت داخل اینطریقه شده اند اینعبارت را درخدمت پیرزاده جناب قطب الموحدین سندالعارفین ابو البها اعنی حضرت قبله گاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی عرض کردم فرمودند پس همگی از ان یکدو نفر بترسیم که ما باشیم (بارقهٔ دیگر اینکه) مریدی در خدمتش بیان خواب خودرا عرضه میکرد فرمودند خواب چیست چندان عمل بکنید که باهمین چشم سر عجایبات عالم ملکوت بر شما عیان بشود مرحوم جنت جاه شیخ علي كه از اعاظم خلفای حضرت ایشان بود علیه الرحمه حاضر مجلس بودند خندید وگفت حضرت شیخ ما روحنافداه چونکه همه امري براي خودش سهل شده چنان میداند که برای همه کس باید چنین باشد واین را بطریق مباسطات گفتند (بارقهٔ دیگر اینکه) روزی حضرت ایشان قدس سره بر کنار حوض نشسته مرحوم میرزا کریم با جمعي حاضر بودند از حسد حرفي در میان بود حضرت ایشان نور الله تعالی مرقده میرزا کریم را مخاطب ساخته فرمودند روزی شیطان بنزد فرعون امد یکخوشه انگور نهاده بود بفرعون گفت که این چیست گفت انگور است گفت خلق

این را که کرده فرعون کفت که خودم کفتش میتوانی که بچیزی دیکرش تبدیل دهی جواب دادکه نی کفت من میتوانم انکوررا بشیطان داد ملعون دعای خواند وانکور را بیك خوشه لعل تبدیل کردو بدست فرعون سپردکه بازانکورش کرد ان کفت حاشا که نمیتوانم کفتش ای فرعون من این را نیز میدانم بازمطرود راندهٔ ودرکاه خدایم توچکونه میتوانی که خودرا بخدائی شهرت دهی فرعون یافت که ابلیس است خجل بماند وکفت ای شیطان واقعا ازمن وتو بدتر را خدای خلق کرده کفت اری کفت انچیست کفتش حسد جمیع رذایل را درکف دستی نهاده وفشار داده اند اخلاط انهارا کرفته واسمش را حسد کذاشته اند حسد ازمن وتو بدتراست بچند درجات (اللهم اجعل عواقب امورنا بالخیر ولا تجعلنا من الحاسدین وقنا من عذاب الشیاطین یا ارحم الراحمین (بارقهٔ دیکر اینکه) میفرمودند جمیع علل وامراضهارا جسد میباشد واسم دارند بهرکسی که حواله میدهند مانند محصل ظاهری که حکام بر سرمردم برای تنبیه وترجمان بفرستند چنان است ومن جسدانها رامی بینم وبرسرهرکسی بروند میدانم در اناثنافرمودند روزی در شهر سلیمانیه بخدمت حضرت مولانا خالد قدس الله تعالی روحه امدند بجهة شفای مریضی مولانا مرا طلبیده فرمودکه عثمان بسر فلان بیماربروولی هشیار باش بارش برتو نیفتدچون میروی درست متوجه وی بشو اکر با مریضی اش بتمام رفت وویرا فارغ کذاشت تونیز

(یقال لما قال فرعون انا ربکم الاعلی فرابلیس وقال لا اطیق هذا انا ادعیت الخیریة علی آدم فلقیت ما لقیت وهذا یقول انا ربکم الاعلی (ق) وایضاً ان ابلیس جاء فرعون یوماً وهو في الحمام فقال یافرعون کل شیء قلت لك فتی قلت لك ادع الربوبیة فضربه اربعین سوطاً) مقتطفات حاشیهٔ تذکرة الاولیاء (وفي الحدیث لما اهبط ابلیس علیه ما یستحق قال فبعزتك وعظمتك اني لا افارق ابن آدم حتی یفارق روحه جسده قال الرب عز برهانه وجل سلطانه وعزتي وعظمتي لا احجب التوبة عن عبدي حتی یغرغر بها) «کتاب الهادي للمهتدي حاشیهٔ تذکرة الاولیاء»

توجه بمرض به نیت شفای وی بکن وا کردیدی که بار ناخوشیش بر توجه میکند و برسرت میاید مریض اویکر علاقه مکن وبجای بکذار حضرت ایشان علیه الرضوان میفرمود که من برسر مریض برفتم از در حیاط خانه اش که داخل شدم دیدم مرض انکس از سرش برخاسته و به ادبی کنار کرفت ومریض بر خاست ونشست فرمود پیش رفتم دیدم که همان مرض از دور باز ایستاد ولي بیرون نرفت چون خواستم بمریض متوجه بشوم ان ناخوشي بهیبت زیادی روی درمن اورد وخواست که برمن افتد بوی کنتم فارغ باش تامن ازاینجا میروم لحظهٔ عیادت مریضرا بجای اوردم وبر خاستم همینکه بدر حیاط برسیدم دیدم که مرض باز برسر بیمار رجوع کردتامن بخدمت جناب مولانا امدم خبر رسید که همان مریض فوت کرد تفصیل راچنانکه دیده بودم برای حضرت مولانا علیه الرحمة بیان کردم وتقریرا بعرض رسانیدم (بارقهٔ دیکراینکه) میفرمود سالی باحتیاجی بجوانرود برفتم ملامحمودنام انجائي مریض شد صبحي بعد ازنماز مراقب بودم دیدم که بمرده وملایکه ازوی درسؤالند ووی باخوف ودهشت زیاد خواب باوهامیدهد چون فارغ شدم کسیرا برای خبر ملامحمود فرستادم کفتند فوت کرده بعد با جنازهٔوی بسرمزارستان رفتم بکنار قبور که رسیدیم دیدیم که ضعیفهٔ از قبری بر امد وبکر بیان ملا محمود چسپید وکفت امروزازدست من خلاصي نداري چرا بغیر حق مرا بکشتي فرمودند از برادر ملا محمود پرسیدم که صاحب این قبرکیست وي کفت ضعیفهٔ بوددرخانهٔ ملا محمود بهتاني برایش بستند ملاویرا بکشت کفتم من چنین حالتي مي بینم کفت بلی راست دیدهٔ (بارقهٔ دیکر اینکه) روزي در معنی (الا طال شوق الابرار الی لقائی * وانا الی لقائهم اشد شوقا) ازحضرة ایشان علیه الرضوان سؤال کردم فرمودند شوقمندی برای ابرار انست مقربین را شوق نمیاند توخود نمی بینی که چندان کم شوق میشوند بجائی میرسند خودرا با اجنبیان هیچ فرق نمیدانند (بارقهٔ دیکر اینکه) میفرمودند وقتي در بغداد بودم روزي دیوانهٔ فقیر حال دیدم خواستم

دوشاهی پول سیاه که داشتم بوي بدهم فرصت نشد ونداده پس از چند روز دیگر بوي رسیدم میلم کشید نیمقران یازیادترش بدهم همینکه زر بیرون اوردم وي تندشده وگفت همان دو شاهیرا که انروزخواستي بدهی وندادی بده این را نمیخواهم منهم دوشاهیرابوي هدیه کردم (بارقهٔ دیکراینکه) روزي فقیر کاتب الحروف قبضی مفرط داشتم ودرخدمتش اظهار شکسته حالي وپریشانی اخرت خودرا میکردم بکمال کرم مرادلدادکی زیاد دادند وفرمودند بشاه نقشبند امید وارباش وبامام رباني امید وارباش وبکسي دیکر نیزامید وارباش فهمیدم کسی دیکرانحضرت بودنداما بجهةهضم نفس وشکستکی خودرامیان نکشیدند رضوان الله تعالی علیهم (بارقهٔ دیکر اینکه) فقیر مؤلف این رساله هفت عید اضحی را در استانهٔ علیهٔ حضرت ایشان علیه الرحمه والغفران کرده است اشهد بالله سبحانه در هر هفت عید در واقعهٔ روشن ترا ازفلق صبح بطواف کعبهٔ معظمه زادهاالله شرفاً فایزکشته ام وتمام شرایط وارکان واستلام حجرالاسود در ان خواب بجای اورده ام روزي نمازعید خوانده شد ونان خوردند این فقیر با حالت حضور واکاهی تمام بکنارحوض رفتم دیدم که حضرت ایشان باجمالی چون کلستان عمامه وتاجی نوبسر نهاده وتنها نشسته اند فرصت یافتم وبدست ودامن بوسیش شتافتم وعرض کردم که قربانت شوم درین عید پادشاهان عیدانه بمنسوبین خود میدهند شما نیز پادشاه فقرائید عیدی بفقیر عطا فرمائید (بیت)
چه شود که بچهره زردمن نظری زبرای خدا کنی * که اکر کنی همه دردمن بیکی نظاره دوا کنی * توشهی وجمله جهان تراتومهی وجمله مکان ترا * توبکرمراچه زیان تراچوخطا کنم توعطا کنی ۰ فرمودچه میخواهی که بدهم کفتم کرمی فرمائید که از دستم بیرون نرود وقصد نسبت وبرکات ایطریقهٔ علیه بودکه خوف زیاد داشتم خارجم نمایند تبسمی کرده دونوبت فرمودند ازدستت بیرون نرود ازان نفس طیب وهمت عالي که درحق فقیر فرموده اند کاربجای رسید که فقیربانواع هفوات وزلات دنیاي کرفتارمیکردد وپریشانی روي میدهد

توجه بمرض به نیت شفای وی بکن وا کر دیدی که بار ناخوشیش بر توحمله میکند و بر سرت
میاید مریض اویکر علاقه مکن وبجای بکذار حضرت ایشان علیه الرضوان میفرمود که
من بر سر مریض برفتم از در حیاط خانه اش که داخل شدم دیدم مرض انکس از سرش
برخاسته و به ادبی کنار کرفت ومریض بر خاست ونشست فرمود پیش رفتم دیدم که همان
مرض از دور باز ایستاد ولي بیرون نرفت چون خواستم بمریض متوجه بشوم ان ناخوشي
بهیبت زیادی روی درمن اورد وخواست که برمن افتد بوی کنتم فارغ باش تامن ازاینجا
میروم لحظهٔ عیادت مریضرا بجای اوردم ور بر خاستم همینکه بدر حیاط برسیدم دیدم که
مرض باز برسر بیمار رجوع کردتامن بخدمت جناب مولانا امدم خبر رسید که همان مریض
فوت کرد تفصیل راچنانکه دیده بودم برای حضرت مولانا علیه الرحمة بیان کردم وتقریرا
بعرض رسانیدم (بارقهٔ دیکراینکه) میفرمود سالی باحتیاجی بجوانرود برفتم ملامحمودنام
انجائي مریض شد صبحي بعد ازنمازمراقب بودم دیدم که بمرده وملایکه ازوی درسؤالند
ووی باخوف ودهشت زیاد خواب باوهامیدهد چون فارغ شدم کسیرا برای خبر ملامحمود
فرستادم کفتند فوت کرده بعد با جنازهٔوی بسرمزارستان رفتم بکنار قبور که رسیدیم
دیدیم که ضعیفهٔ از قبری بر امد وبکریبان ملا محمود چسپید وکفت امروزازدست من
خلاصي نداري چرا بغیر حق مرا بکشتي فرمودند از برادر ملا محمود پرسیدم که صاحب
این قبرکیستوي کفت ضعیفهٔ بوددرخانهٔ ملا محمود بهتاني برایش بستند ملاویرا بکشت
کفتم من چنین حالتي می بینم کفت بلی راست دیدهٔ (بارقهٔ دیکراینکه) روزي در معنی
(الا طال شوق الابرار الی لقائی * وانا الی لقائهم اشد شوقا) ازحضرةایشان علیه الرضوان
سؤال کردم فرمودند شوقمندی برای ابرارانست مقربین را شوق نمیاند توخود نمی بینی
که چندان کم شوق میشوند بجائی میرسند خودرا با اجنبیان هیچ فرق نمیدانند (بارقهٔ
دیکر اینکه) میفرمودند وقتي در بغداد بودم روزي دیوانهٔ فقیر حال دیدم خواستم

دوشاهی پول سیاه که داشتم بوي بدهم فرصت نشد ونددادم پس از چند روز دیکر بوي رسیدم میلم کشید نیمقران یازیادترش بدهم همینکه زر بیرون اوردم وي تندشده وکفت همان دو شاهیرا که امروزخواستي بدهي ونددادی بده این را نمیخواهم من هم دوشاهیرا بوي هدیه کردم (بارقهٔ دیکر اینکه) روزي فقیر کاتب الحروف قبضي مفرط داشتم ودرخدمتش اظهار شکسته حالي وپریشانی اخرت خودرا میکردم بکمال کرم مرادلدادکی زیاد دادند وفرمودند بشاه نقشبند امید وارباش وبامام رباني امید وارباش وبکسي دیکر نیزامید وارباش فهمیدم کسی دیکرا نحضرت بودند اما بجهة هضم نفس وشکستکی خودرا میان نکشیدند رضوان الله تعالی علیهم (بارقهٔ دیکر اینکه) فقیر مؤلف این رساله هفت عید اضحی را در استانهٔ علیهٔ حضرت ایشان علیه الرحمه والغفران کرده است اشهد بالله سبحانه در هر هفت عید در واقعهٔ روشن ترا ازفلق صبح بطواف کعبهٔ معظمه زادها الله شرفاً فایز کشته ام وتمام شرایط وارکان واستلام حجر الاسود در ان خواب بجای اورده ام روزي نمازعید خوانده شد ونان خوردند این فقیر با حالت حضور واکاهی تمام بکنار حوض رفتم دیدم که حضرت ایشان باجمالي چون کلستان عمامه وتاجی نو بسر نهاده وتنها نشسته اند فرصت یافتم وبدست ودامن بوسیش شتافتم وعرض کردم که قربانت شوم درین عید پادشاهان عیدانه بمنسوبین خود میدهند شما نیز پادشاه فقرائید عیدی بفقیر عطا فرمائید (بیت)

چه شود که بچهره زردمن نظری زبرای خدا کنی * که اکر کنی همه دردمن بیکی نظاره دوا کنی * توشهی وجمله جهان تراتو مهی وجمله مکان ترا * توبکر مراچه زیان تراچو خطا کنم توعطا کنی ٠

فرمودچه میخواهی که بدهم کفتم کرمی فرمائید که از دستم بیرون نرود وقصد نسبت وبرکات این طریقهٔ علیه بودکه خوف زیاد داشتم خارجم نمایند تبسمی کرده دونوبت فرمودند ازدستت بیرون نرود ازان نفس طیب وهمت عالي که درحق فقیرفرموده اند کاربجای رسید که فقیر بانواع هفوات وزلات دنیاي کرفتار میکردد وپریشانی روي میدهد

بازان سررشتهٔ خواجکان راقدس الله تعالى ارواحهم در باطن کسسته نمیسازد و بدوام حضور شرفیابی دارد بلی (بیت) فیض روح القدس ار بازمدد فرماید * دیکران هم بکنند انچه مسیحا میکرد (بارقهٔ دیکر اینکه) روزی آدم بقالی بخدمة حضرت ایشان علیه الرحمة آمده بود ومطلبش کویا بجهة جمع کردن اموال دنیوي بود انحضرت علیه المغفرة والرحمة ازفقیر تفتیش ویرا فرمودند اسم وکسب اورا بعرض رسانیدم فرمودند سبحان الله مردم سه کروهند اول فرقهٔ خودشان دنیاي مجسمند و٢ فرقهٔ طالب دنیا اند و٣ جمعی ابداً میل بدنیا ندارند این شخصرا دنیای مجسم می بینم خدا تعالی توفیقش برخیر بخشاد (بارقهٔ دیکر اینکه) ملخ زیاده امده وخسارتها بصیفی کارهاي مردم میزدند فقیر چندین بار از خود حضرت ایشان نورالله تعالی مرقده میشنیدم که میفرمودند این ملخ حکمش بمن محول است هرجاي که بخواهم میفرستم وکاهی میفرمودند اکر اعتبار دارید این ملخرا برای ظالمان فرستاده اند (بارقهٔ دیکر اینکه) حضرت ایشانرا قدس سره هرکز میل بجانب شهرسنندج نمی بود هرفقیه که میکفت بشهر سنه بروم برای تحصیل بوی نهی میکرد وهرکسي ازسنه خدمتش میرسید میفرمودند که در انجا منشین وبیرون بروحتی بارها واضح تر میکفتند هرکه بخواهد ایمان باخود بیرد در سنهٔ ننشیند روزی فقیر کاتب الحروف عرض کردم که سنه همین شهرش را مقصود دارید یا دهاتش نیز فرمودند که نی همین شهرسنه را میکویم هرکه بخواهد ایمان باخود بیرون ببرد دران شهر ننشیند فقیر هم اینعبارترا محض صلاح اندیشی دوستان درینکتاب درج نمود (فالله خیر حافظاً وهو أرحم الراحمين) (بارقهٔ دیکر اینکه) روزي در خدمت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان عرض کردم که شما میفرمائید هرکسی با اخلاص بیاید ومرا ببیند درقیامت ویرا بیمحاسبه میکذرانند فرمودند آری کفتم اخلاص چندین نوع هستند کدام اخلاص است که زایرین حضرت شیخ را باینمرتبه میرساند فرمود اخلاصي که بیاید ومحبت مرا بدل وزبان داشته باشند نه اینکه بزبان بکوید که ترا میخواهم و بدل

در انکار وکدورت بماند فقیر نیز بکمال اخلاصی که فرمودند دست آنحضرت را زیارت کردم ودر خدمتش تجدید بیعت نمودم ونیز امید وارم که ما دام الحیوة بلکه بعد از ممات هم داخل گروه مخلصان وارادتمندان صادق آنحضرت واولاد کبارش باشم سلمهم الله سبحانه ورضي الله تعالی عنه (بارقهٔ دیگر اینکه) روزی در خدمتش بعرض رسانیدم که قربانت شوم حق سبحانه وتعالی روز قیامت وقتی که جمیع ما سوی فانی شدند ونابود گشتند خطاب (لمن الملك الیوم) رابکه میفرماید وکلمهٔ (لله الواحد القهار) رابکه میشنواند جواب فرمودند که تو اینمعامله را چرا بقیامت میاندازی که من الانه وهمین لحظه این صدارا میشنوم والحال حضرت او سبحانه بهمین خطاب وعتاب متکلم است (بیت) امروز مرا در دل جز یار نمیگنجد * کاندر حرم سلطان اغیار نمیگنجد • بگو بدانم اینچگونه است گفتم بلی اینقول کریم جنابسامی چنین می نماید یعنی چون عارف تام المعرفه در اطاعهٔ حضرت پروردگار خود جل سلطانه بدرجهٔ کمال برسد ولایق منصب عبدیت گردد حقتعلی بتجلی جلال احدیت خود بر دل وی تجلی کند ودر ان دل از غیر خود نشان نگذارد لاجزم صدی (لمن الملك الیوم) را در ان دل اندازد وبعدش که ان دلرا از غیر خود خالی یافت هر اینه (لله الواحد القهار) رامیفرماید لله سبحانه الحمد والمنة جناب مستطاب گرامی را بر تر از ین مقامی یابیم چه عجیب وچه غریب است که حق تعالی را باخود در اینمعامله ومکالمه بیابی تبسمی فرموده وفقیررا ببرکت ونسبت قلبی نوازش تمام نمودند (پوشیده نماناد) که شطحیات مشایخ کرام ذوی الاحترام به الفاظ لیس في جبتي سوی الله وسبحانی ما أعظم شاني وأنا الحق وهل في الدارين غيري وامثال اینها همگی

قال النبي صلی الله علیه وعلی آله وسلم حب الدنيا رأس كل خطيئة وقال علیه الصلاة والسلام يا عجبا كل العجب للمصدق بدار الخلود وهو يسعى لدار الغرور وقال صلی الله علیه وسلم من احب دنيا اضر بآخرته ومن أحب آخرته أضر بدنياه (حاشیهٔ تذکرة الاولیاء من احیاء العلوم للغزالي عليه الرحمة)

درینحال ومقام بوده‌اند که دل ایشانان بغلبهٔ ذکر حضرت الهیت جل سلطانه خالی از هواهای افاق وانفسی شده وفضای قلب خودرا به تجلی برق ذاتی سبحانه دائما مصفا یافته‌اند واین کلمات کریمه وغلط اندازرا دران فضا مستمع کشته‌اند لاجرم ازقوهٔ بشریت خودرا نکاه نداشته وباین عبارت مترنم امده‌اند (بارقهٔ دیکر اینکه) از حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران سؤال کردم کریمهٔ (وترى الجبال تحسبها جامدة) در سورهٔ نحل برای فردای قیامت است که (وهی تمر مرالسحاب) فرموده‌است جواب فرمودند که الحال اینکوه‌هارا که می بینی وچنان میدانی ساکنند همکی مانند لکهای ابر انافانا درحرکت واهتزاز وکذرند ودر فنا وزوالند متصل کوهی میکذرد وعین همان بجایش میاید لکن ادمیانرا بینش از

قال النبي (ص) سيأتي زمان على امتي لا يبقى من الايمان الا رسم ومن القرآن الا درس همتهم بطونهم دينهم دنانيرهم قبلتهم نساؤهم آكلون الربا وعاملون الزنى وصغيرهم فاجر وكبيرهم فاسق وكلامهم ككلام الانبياء وافعالهم كافعال الشياطين ويفرون من العلماء كما يفر الغنم من الذئب ابتلاهم الله تعالى بثلاثة اشياء الاول بسلطان جائر والثاني يرفع البركة من رزقهم والثالث يخرجون من الدنيا بغير ايمان من الاربعين وجدت بخط المغفور المبرور جامي ملا محمد النيرى عليه الرحمة والغفران عن ابي هريرة رضي الله عنه قال رسول الله (ص) اذا اتخذ الفيء دولا والامانة مغنما والزكوة مغرماً وتعلم لغير دين وأطاع الرجل امرأته وعق أمه وأدنى صديقه وأقصى أباه وظهرت الاصوات في المساجد وساد القبيلة فاسقهم وكان زعيم القوم أرذلهم واكرم الرجل مخافة شره وظهرت القينات والمعازف وشربت الخمور ولبس الحرير ولعن آخر هذه الامة اولها فارتقبوا عند ذلك ريحاً حمراء وزلزلة وخسفاً ومسخاً وقذفاً وآيات تتابع كنظام قطع مسلكه فتتابع (كتاب مصابيح) فاما ترجمة لغات حديث (القينات) اماء المغنيات (المسخ) تحويل الصورة الى ماأقبح منها (المعازف) والعازف اللاهي (ريحاً حمراء) اي الوباء (الدول) جمع الدولة بضم الدال صار الفيء دولة بينهم يتداولون مرة لهذا ومرة

نداده‌اند مکر اقل قلیل کفتم قربان بنی آدم نیز باین صفتندیانی فرمودکه نی ادمیراتابوقت اجل فرصت میدهند (بارقهٔ دیکر اینکه) روزی از تردد و پریشانی خویش بعرض رسانیدم که قربانت شوم بکلی از وسوسهٔ شیطان دلتنك وهراسانم فرمودند اینست شیطان در پهلویت ایستاده میکوید اومرا علاقه نکند تامن هم متحمل وی نشوم (فائدة) شیخ الاسلام خواجه عبدالله هروي انصاري عليه الرحمة میکوید خدایا کفتي بکن ونکذاشتي وکفتي مکن وبران داشتي خداوندا اکر ابلیس آدم رابد اموزی کرد کندم راکه بوی روزی کرد انتهی بلی بلی (بیت) بتازی هازني بهر کرفتن * باهوهی کنی اندر رمیدن • فهمیدم که حق فرمودند چونکه دنیارا اقطاع شیطان کرده‌اند ماها بجان ودل درصدد انیم که از اقطاع وی چیزی بطرف خود کشانیم وضرری بمال وی رسانیم وی نیز باماها حتی المقدور در انتقام میکوشد (حب الدنیا رأس کل خطیئة) درینحال است علی قائلها الصلوة والسلام (بارقهٔ دیکر اینکه) میفرمودند که در وقت کم اوضاعی مرادر واقعه خبر دادند که در آخر عمر دولتمند میشوی و بشهیدی نیز ازدنیا بیروزمیروی حال دولتمند شدم اما شهیدانم

لهذا (والزكات مغرما) ای یعدون غرامة تؤخذ منهم وقال الزمخشری ای یشق علیهم اداؤها کمایشق الغرامات رأیت الحدیث وترجماته فی حاشیة تذکرة الاولیاء قال النبی (ص) الدنیا والاخرة ضرتان ان رضیت احداهما سخطت الاخری (لطیفة) کفتا حسن بویسه که حافلیت کازرشت * نشنیده پند شیخ وکرفتار قرض کشت * کویم چو قسمت ازلی بی‌وقوف ما * کردند ثبت نامه بهنکام سرنوشت * این امر شیخ وجرم من از امتثال او * رمزیست زمرا ببرد وادم که در کذشت * من نیستم چوادم وشیخم نه چون خداست * وی ازچه خورد کندم وجنات را بهشت * چون نیك بنکری بحقیقت همه ازوست * لیکن زبام مابزمین او فتادطشت * قول حسن حسن بودوعذرمن صحیح * باشد براهل معرفت کعبه وکنشت * عذر اربربنا وظلمنا بیاوریم * بهتر ز صدر مناظرهٔ اهل شهرودشت

در اخر کسی مرا میکشد و یا بعرض شهادت میروم (بارقهٔ دیکر اینکه) اوقاتی که دران کارخانهٔ عظمی درسلوك بودم وحالتي خوشداشتم و در حلقهٔ مریدان ببرکت حضرت ایشان قدس سره سرکرم بودم شبي اهالی قریهٔ طویلی بجهة نماز مغرب بمسجد حاضرشدند وبعد ازسلام خولستند بیرون روندمن بر جستم وسرراه بایشان بستم وکفتم کجا میروید اکر ماها مسلمانیم شما نیز داخل اسلامید واکر کافریم بنشینید وایین این کافر برادر ببینید (قطعه لا ادری) غافل مشین به هیچ حالی * میزن بدروغ دست وپائي * غافل منشین بهیچ کوئی * میکن بنفاق های وهوئي • همکی تمکین کرده وبحلقهٔ ختم درنشستندوانشب ابرکت توجهات حضرت ایشان قدس الله تعالی سره العزیز حالتي باهل ختم واردامد که غالب مریدانرا وجد وشوق وسکر ومیخودی حاصل شد ولذت کامل یافتند فردای ان شب برادر مکرم شیخ محمد باقر که از خلفاي خاص وسر ختم بود سلمه الله تعالی درخدمت حضرت ایشان رحمه الرحمن کذارش را بعرض رسانیده بود انحضرت علیه الرحمة بکمال کرم فقیررا طلبیده وفرمود که بار دیکر مردمان غیرمریدرا بحلقهٔ ختم داخل مکن وبا مریدان منشان وشربت ضرر مصاحبت بیکانه را بذایقهٔ جان فقیر چشانید ویافتم معنی انچه علماء وکبراء دین شکر الله تعالی سعیهم اجمعین نهي ازصحبت مردمان اجنبي کرده اند برای چیست اری (مثنوي) کر هزاران طالبند ویکملول * از رسالت باز میماند رسول (ع) روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم (فائدة) در ترجمهٔ کریمهٔ (لاعذبنه عذاباً شدیدا) که حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام درحق هدهد فرموده است درکتاب مواهب بعد از معانی چند غالبتر عذابرا این نوشته اند که هدهدرا با غیر جنس خود دریك قفس محبوس میکردانیم که عذابي ازان بدتر نباشد (بیت حافظ) نخست موعظهٔ پیر مجلس این حرفست * که از مصاحب ناجنس احتراز کنید • واز کلام ابوعلی رودباري است قدس سره (اضیق السجون معاشرة الاضداد) (فصل) في بیان معاشرة الاضداد من المثنوي المولوی علیه الرحمة

(ابيات) ساعتي كركى درايد در بشر * ساعتى يوسف رخى همچون قمر * ميرود از سينها در سينها * از رهٔ پنهان صلاح وكينها * بلكه خود ازادمى دركاووخر * ميرود دانائى وعلم وهنر * اسب سكسك ميشود رهوارورام * خرس بازى ميكند بزهم سلام * رفت درسك زادمى حرص وهوس * ياشبا نشد ياشكاري ياحرس * وزسك اصحاب خونى زان رقود * رفته درجوياي رحمان كشته بود * هر زمان در سينه نوعى سركند * كاه ديو وكه ملك كه دام ودد * زانعجب بيشه كه هر شيرا كه است * تابدام سينها پنهان رهاست * اى كم از سك ازدرون عارفان * دزدى كن ازدر ومرجان جان (بارقهٔ ديكر اينكه) اوقاتى كه حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه في الجنان بدار وخوردن مى پرداختند اين فقيررا قبض مفرط روى داده بود بغايتي كه قرب ده روز نميتوانستم بحضور مباركش بروم حالت مرادر يافته بود خطاب فرمودند كه مريد بايد بهر بهانهٔ كه باشد هرروز چيزيرادست اويزخود كرداند وبان بهانه بصحبت مرشد خودرا برساند وحديثى بميان اوردتا ان سخن وى باشيخ سبب بسط خاطرش بشود وفتوح بايد باز فرمودند كه من درخدمت حضرت مرشدخود مولانا خالد رضي الله تعالى عنه هرروزه متصل چيزيرا بهانه ميكردم وباحضرت وى بسخن وكفتكو در ميامدم وبسى فتوحها از انجهة مييافتم از ان كلمات فورا قبضى خاطر اين فقير ببسط عظيم متبدل شد (بارقهٔ ديكر اينكه) اوقاتيكه جنابعالى مخدوم شيخ محمد صادق وزيرزادهٔ كردستان كه مقبولى ان استانهٔ عليه يافته وبتلقين مريدان مأذونشده بود بشهر سنندج امد وفقير راقم الحروف را توجه نمود وتلقين ذكر قلبي فرمود مدت نه ماه كامل بان آداب مشغلت ورزيده وسلوك كردم بدرجهٔ كه در هرشبان وروزى سى ويكهزار بار اسم مبارك الله را جل جلاله باكاهى تمام دردل ميكذرانيدم بعدش حالت خوشى يافتم وبعتبه بوسى حضرت ايشان عليه الرحمة والرضوان شتافتم عنايتهاى بيغايت از كرم انحضرت ديدم وشربت سكر وبيخودي ووجد وجذبه را از بركت توجهات مباركش بمذاق جان چشيدم روز مرخصي

بعرض رسانیدم که قربانوجود مسعودت شوم شیخ محمد صادق این فقیررا تلقین ذکراسم ذات کرده است چشم امید ازمکرمت حضرت شیخ اینکه مکررا بلفظ مبارك خودمرا تعلیم اینطریقه فرمائید (بیت حافظ) باوجود لب جان بخش توای اب حیات * حیفم اید سخن ازچشمۀ حیوان کفتن عنایت ٭ فرمودند ودباره مرابتلقین طریقه وآداب وشرایط ان سر افراز نمودند وباین عبارت نیزغنچۀ لب برکشودند که مرید درهرشبان روزی نیك چنان است بیست وپنجهزارذکراسم ذات جل سلطانه بقلب اکاه وبکمال ادب بکوید وبداند بیاد کردکه مشغول است چونکه آدمی درهر شبان وروزی بیست وپنجهزار نفس میزند خاص چنان است که مرید نیزدرهرشب وروزی بیست وپنجهزار ذکر بکوید تابا هرنفس ذکری باکاهی حقتعالی کفته باشد وهیچ نفسیرا بغفلت از پروردکار خود سبحانه برنیاورده بود (بیت لراقمه) من بخودراه نبردم بسرآب حیات * قطع ظلمات بانوارسکندر کردم (بارقۀ دیکر اینکه) روزی مریدانرا مخاطب ساخته میفرمودند از سخنان لایعنی خودرا بپرهیزید که انچه بلاها بسرمردمان وارد میاید ازسخنهای لایعنی است والحق چون کسی نیك تفکرنماید هراینه بمفاد آیۀ کریمۀ (اذتلقونه بالسنتکم وتقولون بافواهکم مالیس لکم به علم وتحسبونه هیناً وهو عند الله عظیم) معلومش میشود که جزای سخنان لایعنی باید بلاهای شدیده باشد (اللهم احفظنا یا حافظ من جمیع آفات الدنیا والآخرة برحمتك یا ارحم الراحمین) (بارقۀ دیکر اینکه) میفرمودند هرکسی‌را مشکلي وحاجتي پیش اید وعجز دارد که برایش میسر نکردد صبحها بعد از اداي نماز صبح ازجاي خود حرکت نکند وباحضور قلب وامید واري تمام یکصد وهفتاد وچهار بار بکوید (یا حي یاقیوم برحمتك استغیث انشاء الله تعالی) بزودي کاروي سهل کردد وخدایتعالی بیصدمه وزحمت حاجت ویرابراورد این فقیرراقم الحروف چندین باردر امورات بسیارمشکل خودعاجزمانده واینکلمات‌را خوانده‌است ان کار سهل‌شده وحسب الخواه خودم روا کشته‌اند (بارقۀ

دیکرا ینکه) فرموده‌اند از حضرت رسول الله علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات منقولست که این کلمات را برای دفع هر ناخوشی بنویسند انشاء‌الله تعالی اکر قضای مبرم نباشد بزودی زود شفا یافته کردد (اعیذ حامل هذه الرقیة بکلمات الله التامة من شر کل شیطان وهامه ومن کل عین لامه) ودر آخرش بنویسند (الله محمد علي) بکرات تجربه شده فقیر راقم الحروف ایندعارا در کتاب حصن حصین بهمین عبارت باز دیده است که خیلی بتأثیر ومجرب است ومرید ومنسوبین حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان برای زیادتی تأثیر در پاین دعا بحروف مقطعه عثمان را نیز مینویسند (بارقهٔ دیکر اینکه) روزی صوفي خالکه نام طویلی که در خدمت حضرت ایشان رضي الله تعالی عنه کستاخی داشت بعرض رسانید قربانت شوم ادمی چه داشته باشد برای آخرتش بهتراست فرمودند دلی دانا کفت اکر دل دانا نداشته باشد فرمودند دو چشم بینا کفت اکر صاحب چشم بینا نباشد چه فرمودند کوش شنوا کفت اکر کوش شنوا هم نداشت چه کند فرمودند وقتي که ازین صفات ثلثه آدمی هیچ کدام را نداشت دوذرع کرباس وقبری تنك وتاریك کفایت وی است (بیت) کرچه ناصحرا بود صد داعیه * پندرا اذنی بباید واعیه * کر نبودی کوشهای غیب کیر * وحي ناوردی زکردون یك بشیر • في مواهب اینعبارت حضرت شیخ قدس سره مقابل این آیهٔ کریمه است (ان في ذلك لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید) او بکریمة اخری (ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئك کالانعام بل هم اضل) « سورة اعراف » « فصل بالخیر » وروي ان شداد بن اوس رضي الله تعالی عنهما قال قال رسول الله (ص) (الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله المغفرة وان نفسه اي حاسبها لیوم الدین اي یوم الحساب وقوله أئنا لمدینون اي لمحاسبون وقال عمر بن الخطاب رضي الله تعالی عنه حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا وتهیؤوا للعرض

الاكبر) احياء العلوم (بارقهٔ ديكر اينكه) روزي مريدانرا مخاطب ساخته فرمودند چون مريد بكثرت ذكر اشتغال نمايد سه حالت ويرا حاصل ايد بيخودي ومستي واستغراق بيخودي اينست كه درميان جمعي نشسته بذكر مشغول شود يكبار چشم وكوش ولب ودندانش بهم بسته شود مثل كروكور وكنك ميماند لكن دردل بكلي اكاهاست جليسهاي خودرا مي بيند وحرف ايشانرا ميشنود اماچند انكه سعي نمايد چشم ودهانش بازنشود مستي نيزانست كه حالت سكروذو شوقتي پيدا كنند وشطحيات مشايخ دران حالتهاميباشد لكن استغراق حالتي است كه ذاكرچنان مستغرق ذكر خود شود كه از خود واز ماسواي خود بلكه ازجميع اشيابي خبرميماند فاما بلذت تأثير ذكر چنان ملتذاست كه بيان ازالتذاذ بتقرير نخواهد امد (شعر) هنيئاً لارباب النعيم نعيمهم * وللعاشق المسكين ما يتجرع (بارقهٔ ديكر اينكه) روزي در مجلس شريف حضرت ايشان عليه الرحمة والغفران سخني

قال رسول الله (ص) من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه دركيمياي سعادت مذكوراست اكر همي خندى وبه تقصير خويش مقرى بهتر از انكه بكريي وانرا كارى دانى يعنى بكريهٔ خويش در عجب مانى كه كارى مقبول كردم (اللهم احفظنا يا حافظ) روي ان ابا يزيد البسطامي قدس سره رأى الشيطان عليه ما يستحق مر بين يديه وبادر بالسير وبيده لجم فقال يا هذا الى ماذا تبادر قال لا تشغلني يا ابا يزيد رجل في النزع اريد ان اغويه واخرج نور الايمان عن صدره فقال فما هذه اللجم قال لجم الجم الناس بها واقودهم حيث شئته فقال فاين لجامي قال مالي ولالجامك (حاشيهٔ تذكرة الاولياء) وكاتب تذكره چنين بيان كرده است (فائدة) ما صدر هذا عن ابي يزيد قدس سره من الاعتراف بالانقياد للشيطان الا تواضعاً عنه وامثال هذا كثيراً ما يقع عنه وعن ساير المشايخ قدس الله تعالى ارواحهم تواضعاً منهم وتنبيهاً لنا بانا من تلك الطائفة التي الجمهم الشيطان بل لا يحتاج الى الجامهم والا فهو من الطبقة التي أيس عدو الله عنهم فلا يدور حولهم صدق • سأل عيسى على نبينا

در حل وحرمت چپغ وقلیان کشیدن درمیان بود هر یکی چیزی گفتند بعد تفحص از آنحضرت کردند که یاشیخ شماچه میفرمائید فرمودند در زمان حضرت مولانا خالد قدس سره روزي اهل شهر سلیمانیه همین بحثرا کرده بودند مولانا فرموده بود عثمانرا طلبید تا ازوي سؤال نمائیم مرا بحضور بردند فرمود عثمان متوجه بشو وبدان حکم حلال وحرامی قلیان وچپغ وتنباك چه میباشد چون مراقب شدم برمن چنان کشف شد که نه حلال ونه حرام بلکه داخل مباحات است تفصیلرا بعرض رسانیدم خود مولانا هم مراقبهٔ تامی کرد وفرمود که والله راست گفتي خودم نیز ازحضرت شاه نقشبند رضي الله تعالى عنه سؤال کردم همین بیانرا فرمودند بلا زیاده ونقصان (بارقهٔ دیکر اینکه) روزی درمذمت طلب دنیا میفرمودند هرکسی روی بخدای سبحانه وتعالى داشته باشد چون کسي است کهروي بافتاب کرده وبراه برود که سایهٔوی متصل درپشت سرش میاید دولت ومالدنیوی همانند همان سایه بعقب همان روندهٔراه خداوان دوانست وهرکزبوی التفات نمیکند (شعر) مثل الرزق الذي تطلبه * مثل الظل الذي يمشي معك * أنت لاتدركه متبعاً * واذاوليت عنه تبعك * من ابن خلكان (قال رسول الله ص) مثل صاحب الدنيا كمثل الماشي في الماء هل يستطيع الذي يمشي في الماء أن لا يبل قدماه) « مشكاة الانوار » هرچند مردمانرا کمان ان باشد که این سالك راه حق دنیا داراست چنانکه حضرت رسولرا علیه وعلى آله الصلوة والسلام

وعليه الصلوة والسلام ابليس عليه اللعنة فقال (ع) كيف صنيعك مع عباد الله تعالى قال هم ثلاثة أطباق طبقة أيست منها فلا ادور حولها وطبقة قد انقادت لي ففرغت منها وطبقة قد بلغت الجهد منها فكلما اقول قد انقادوا الى المنقد يحرقون شبكتي وينقبونها بالندامة والاستغفار انتهى (كتاب مستحب الاستعناء من حاشية تذكرة) لمولانا ابو بكر چوري عليه الرحمة : عقل وادب ومال نکهبانی کفتار * کر نیك بداني همهأسباب کمالند * انها که از این چاریکی بهره ندارند * اندر خورقبرند وسزاوارزوالند .

میکفتند (ماهذا الرسول یأ کل الطعام ویمشي في الاسواق) فاما نه چنان است بلکه دنیا طالب وی است وهر کسي محبت خدا را سبحانه بکذارد ومایل طلب دنیا شود چون کسي بود که پشت بر افتاب کرده براه برود چندانکه وی میرود سایهٔ او نیز از پیش پیش وی میرود اکر تاقیامت بخواهد بسایهٔ خود برسد ممکن نمیشود دنیا نیز از دوری کنان از راه خدا وطالبان خود بسان همان سایه روان وکریزانست لهذا طالب دنیا مادام الحیوة بوصل ارزوی خود نخواهد رسید همین است که انسرور دنیا ودین رسول رب العالمین صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله الطاهرین وأحبائه أجمعین فرموده اند (الدنیا طالب لهاربها وهارب لطالبها) وایضاً فرموده اند (ان الله یعطي الدنیا بعمل الآخرة ولا یعطي الآخرة بعمل الدنیا) دران اثنا پیر زادکان اعظم اکرم جناب شیخ محمد وشیخ عبدالرحمن را حفظهما الله تعالی خطاب کرده فرمودند تاتوانید بخداي سبحانه قربة نمائید من اندکی بخدایتعالی نزدیکی کردم اینمرتبه را یافتم که می بینید شما ها هم اکر تقرب بخداي جوئید سبحانه یقین بمراتب اعلی وعظمی خواهید رسید این مثالرا که بیان نمودم راهرا براي شما ودیکران روشن کردم تاپی بمطلب برید (ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیء لنا من أمرنا رشدا) (شعر) ألا انما الدنیا كمنزل راکب * أناخ عشیاً وهو في الصبح راحل (بارقهٔ دیکر اینکه) روزي مخدومی ملا عزیز نفسودي را مخاطب ساخته میفرمودند پنج کناه هستند هر کسی بهر کناهی ازانها مرتکب بشود خطی درسینهٔ وی نوشته میشود اکر توبه نماید بمحض کرم انخطرا محو میفرمایند ملا عزیز عرض کرد که انخطها همین خطاست که مامینویسیم فرمودند که نی نوع دیکر است من چون بینم انرا میتوانم بخوانم وهر که پیش من اید بهر کناهی ازانها که مرتکب شده باشد بقرینهٔ ان خطها بوی میدانم (بارقهٔ دیکر اینکه) میفرمودند براي هر نمازي چون بپای شوم تا بخدمت حضرت رسول الله برسم (ص) نیت نمازرا نخوانم اورد وهر اوقاتی که بخواهم در حالت یقظه بخدمت انسرور دنیا ودین میرسم صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله

الطاهرين وانچه مطالب که داشته باشم درخدمتش عرض می کنم وازانحضرت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات جواب میشنوم نه اینکه درغایبي بابخواب باشم بلکه بهمین بیداري هرکه باوردارد خوب ندارد خوددانند (بارقهٔ دیکراینکه) روزی مریدیرا میفرمود هرکه مریدمن است چنان باید که بجزخدای سبحانه وتعالی چیزی دیکرنخواهد نهاینکه بکوید خرمش خرمش اشاره بانست از کسی پرسیدهاند خرما میخواهی یامویز جواب داده که خرمش یعنی هر دورا خواهم (بارقهٔ دیکر اینکه) درهوش بدرانی بودند خلایق شامی وانطاکی وساوجبلاغي وسقزي وبانهٔ ومکري وشلیري وطالشيوسلیماني وسنندجي وغیره چون مور وملخ از هرجاي بخدمتش ریخته بودند بلی بشیخ سعدي علیه الرحمه (بیت) هرکه شیرنیفروشد مشتري بروي بجوشد * یا مکسرا پر به بند دیاعسلرا سرپپوشد ملا قادر نام سردشتي که بکبرسن رسیده بود آمده وحالت ضعف وی از پیری چنان بود که خرالاغی مال سواری داشت علفی برایش میچید وبار میکرد خودش چون میخواست عیان بارسوار شود همینکه بالا میرفت از انطرف دیکر پاین می افتاد تار هکذریان ویرا سوار میکردند روزی بعد از نماز عصر بخدمت حضرت ایشان قدس سره امد وبرسم تعظیم ایستاد انحضرت علیهالرحمة بوی نظرکرده وفرمود بنشین بنشین دران اثنا این بیترا وصف الحال ملايمذکور بزبان مبارك جاری فرمودند (بیت کلشن راز) چون ننالیدی تو درفصل بهار * ازخزان باری قضا کن زینهار • محض انفرمایش اغالب مریدان مجذوب وبحالت سکر افتادند (بارقهٔدیکراینکه) روزی میفرمودند هرکزدلمازکسي نرنجیدهاست مکریکنفر که دلم ازوی رنجید دعای بدبوی کردم خدایتعالی هردودست ویرا بینداخت وسقطشد (بارقهٔ دیکر اینکه) روزي بحضرتایشان علیه التحیة والرضوان عرض کردم که شمامیفرمائید هرکسي بااخلاص کامل بیاید ومرا ببیننددرقیامتویرابیمحاسبه میکذرانند فرمود اری کفتم کساني هستند که در خدمت ملا زمانعالی بغایت ارادت واخلاصند اما

يا از پيري يا از مريضي يا بعذري ديكر نميتوانند بيايند وشرف ملاقات حضرت شيخ را حاصل نمايند در حق اوهاچه ميفرمائيد لحظهٔ سكوة كرده وفرمودند همين اخلاص پسندهٔ اوهاست هرچند كه نيايند كافي است عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه انه قال جاء رجل الى رسول الله (ص) فقال يا رسول الله كيف تقل في رجل أحب قوماً ولم يلحق بهم فقال عليه الصلوة والسلام (المرء مع من أحب) كتب في كتاب المصابيح ارى (بيت لحافظ ره) نور خدا نمايدت اينهٔ مجردى * ازدرما درا اكرطالب عشق سرمدى * باده بده كه دوزخ ارنام كناه مابرد * اب زند برانشش معجزهٔ محمدي • وقصدم دراين سؤال مرحومهٔ والدهام بودكه بغايت كمال مخلصه ومشتاق بود وحضرت ايشان عليه الرحمة والرضوان واضح واشكارا درمسجد سمسران بوقت نمازظهرخودرا مانند افتاب بوى عيان كرده بودند ولي ان مرحومه از ضعف وپيري نميتوانست كه بطرف انحضرت سفر نمايد بلى (بيت) حكمت محض است اكر لطف جهان افرين * خاص كند بندهٔ مصلحت عامرا (بارقهٔ ديكر اينكه) مرحومهٔ والدهام رحمها الله تعالى اهل طريقه وتلاش ذاكر بود وازقوة ذكر قلبي بيطاقت مصحوب اين فقير پيراهنى قميص بحضرت ايشان عليه التحية والرضوان فرستاد والتماس نمود كه دلم اهسته تر باشد چونكه بحضور لامع النور رسيده وعرضشرا رسانيدم دست مبارك يمينرا بطرف شهرسنه حركت داده فرمودند خداى زيادترش نمايد چون باز امدم والده راديدم كه حالتش بالمضاعف شده وبه تزلزل درمانده بحدي كه قادر بتكلم نيست بفقير فرمود تورفتي كارمرا سبكتر كردانى وحال انكه ده چندانهٔ سابق دلم متحرك وبذكر قوى درمانده است عرض كردم من چكنم حضرت شيخ قدس سره حاكم است انچه خواهد كند ارى ارى (بيت) حاكم است ارعدل خواهد كرد باما يا كه فضل * بنده ايم ارميكشد اينك سر وتيغ وكفن (رباعي) جان عود بود هميشه بر مجمرما * دل سود بردد مادم از كشورما * دارى سرما بيارجان وسرودل * ورنه سرخود بكيروواز برما • عاقبت والده

بر سر انحالت بجوار رحمت حقتعلی برفت رحمة الله عليها رحمة واسعة (بارقۀ دیکر اینکه)
کاهکاه بطریق مباسطت مزاحی میفرمودند از جملۀ مزاحات روزی خاتون انحضرت علیه الرحمة
بعرضمیر ساندکه یاشیخ این کرامات وخوارقات راچکونه بردم مینمائی میخندد ومیفرماید
اکر چنین نباشم شیخ شلغمیم بدانکه خدایتعالی چون عبدیرا برکزید بانواع خوارق
ظاهری و باطنی ازسایر مخلوق ممتازش میفرماید اینحالات وکرامات ازمواهب اوست سبحانه نه
ازمن راوي این فقره صاحب اخلاق متین افضل السادات جناب سید شهاب الدین طالشی اصلند
که داماد وخلیفۀ حضرت ایشانست قدس سره ومنجمله روزي این فقیر ازقرضداری خوددر
خدمتش شکایتي کردم وهمتی طلبیدم خندیده وفرمود قرض کسر امده حال از دوفقره بدر
نیست چونکه بمیری یاترا عفو میکنند یابدو زخت میبرند اکرعفوت کردند ازهمه جرایم
ازادت میسازند واکر بدوزخت بردند هرکسی قرضی ازتو میخواهد بدوزخ بیاید وقرضش را
از تو مطالبه نماید (فصل) در تاریخ ابن خلکان از کلام عبد الرحمن ابن الجوزي بنقل
پیوسته است (شعر) یا کثیر الصفح عمن کثر الذنب لدیه * جاءك المذنب یرجو العفو عن
جرم یدیه * اکرم الضیف ولو کافر من قول نبي * ـ علیه وعلى آله الصلوات والتسلیمات ـ
أنا ضیف وجزاء الضیف احسان الیه ٭ هذا المصرع الثالث من کاتب الفقیر لا من ابن الجوزي
(بارقۀ دیکر اینکه) روزي در خدمتش عرض کردم که مرا عفو بکن فرمودند خودت
خودترا عفوکن کفتم که فدایت شوم اکر من کسی باشم بتوانم خودمرا عفو کنم دیکر
بخدمت جناب شریف شما باینجا چرامیایم درینصورت خودم آدمی معقول هستم خندیده
وفرمودند در بیرونیهای که تو ادمی هستي معقول ودرمیان خانه ترا میزنند تاالحال دروسوسه ام
عیدانم میان خانۀ که فرمودند مقصودش اهل وعیال خانۀ فقیر بود چونکه بامادر فرزندان دایم
درنزاع بودیم یااینکه میفرمودند دردنیا باسم وشهرت معقولی اما درخانۀ فردای قیامت
بجهة اعمال وافعال ناشایسته ترا خواهند زد (ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا في امرنا وثبت

اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين) (بارقهٔ ديكر اينكه) كما قال سهل بن عبدالله التستري قدس سره (مثل النفس كمثل الظل ان تبعته لم تلحقه وان تركته ورائك تبعك « نتائج الافكار » سفري اين فقير در ان دركاه معلى باركاه بودم ونفسم در غايت خطره بود كه زود بخانهٔ خود مراجعت كنم روزي بحضور مبارك حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه في الجنان رسيدم تبسم كنان فرمودند كه خطره ميكنى بروى عرض كردم بلى فدايت شوم لكن متحيرم كه اين استانهٔ عليه جنتي است باصفا وسمران دوزخي پرجفا همواره نفس اين كدا چرا باين جنت المعلى نارضا وبدوزخ وصحبت اشقيا درتقاضا است فرمودند سبب برانكه نفست ازمن ميترسد چنانكه قاعدهٔ كليه است نفس مريد ازمرشد كامل خود هميشه خايف ولرزانست نديدهٔ كه درمثنوى ميكويد (بيت) نفس نتوان كشت الا ظل پير * دامن ان نفس كشرا سخت كير * دامن مبارك شرا بوسه دادم وكفتم (شعر) يا غزالاً فوق غزلان اليمن * كنت عبداً لك من غير الثمن * يا ضياء الشمس يانور الهدى * يا سراج الليل يادفع الحزن • وبا شكستي تمام ونياز دفع الخطره را درخواستم فورا باطنا دراحسان برويم كشوده ولطفى نمودند كه مراشوق وذوقى برفزود وبسط وشورى افتاد بازفرات وزعقات باين ابيات مثنوي مترنم آمدم (ابيات مثنوي) كفت معشوقى بعاشق كاى فتى * تو بغربت ديدهٔ بس شهرها * پس كدا مين شهر ازانها خوشتراست * كفت انشهرى كه دروى دلبراست * هركجا باشد شهٔ مارا بساط * هست صحرا وربودسم الخياط * هركجا يوسف رخى باشد چوماه * جنت است ان كرچه باشد قعرچاه * باتو دوزخ جنت است ايدلربا * باتو زندان كلشن است ايجانفزا * شد جهنم باتورضوان نعيم * بيتوشد ريحان وكل نارجحيم * هركجا تو با منى من خوشدلم * وربود در قعر كوري منزلم * خوشتر ازهر دوجهان انجا بود * كه مرا باتوسر وسودا بود • الحق اينقطعه وصف الحال اين مقام ميباشد (قطعة لراقمه) نفس مارا شيخ ما برباد داد * اي دوصد رحمت بران استاد باد * وزعذاب وخوف يوم القارعه *

بر کنار و بیغم وازاد باد * با تجلي برق ذات جميل * جانش اندر قصر جنت شاد باد ٠ راقم حروف حافي جافي هداه الله چنین میکوید که نفس انسانی مانند اسپي سرکش است وصاحبشرا بر باید تا در درهٔ هولناك بر گردن اندازد هم خودرا وهم صاحبشرا هلاك كرداند پس علاج وچارهٔ وي اینست که اسپ را بتازیانهٔ صبر وحلم وریاضات شاقه تربیت دهد وعنان بوي رها نماید کما قال یحی ابن معاذ الرازي رحمه الله تعالى مایکدم تازیانهٔ صبر وریاضت از دست نهیم کما ینهواي نفس مادر کمین کاه نشسته است اکر یك لحظه عنان بوي رها کنیم مارا در ورطهٔ هلاك اندازد کما کتب في تذکرة الاولیاء (بارقهٔ دیکر اینکه) روزي با هیبت بس قوی مریدانرا خطاب نمود وفرمود (فالیوم لا تظلم نفس شیئاً ولا تجزون الا ما کنتم تعملون) عمل کنید که جزاي بیعمل بسی دشوار است دیکر اینکه هر وقتي شیخ ارشاد بنا باخلاق بشریت غضبناك شد وبحالت خشم افتاد باید مریدها بحضورش نرسند وخودرا بالکل دور دارند بلکه تا شیخ بحالت صفا وتواضع نشود بوي نزدیکی نمایند که ضررهاي کثیر خواهند یافت ومعاملهٔ اوها دور می افتد (بارقهٔ دیکر اینکه) روزي کسي اینحدیث را درحضور لامع النور حضرت ایشان قدس سره بخواند (لا الرجل رجل الدنیا ولا الرجل رجل الآخرة بل الرجل رجلاهما) انحضرت علیه الرحمة فرمودند (بل الرجل رجل الدارین) از انروز بازاین فقیر بعبارت اخیر معتقدم (بارقهٔ دیکر اینکه) روزي برسم توصیه جمعي ازمریدانرا میفرمودند که مریدمن باید صبح وشام ختمش باداب خواجکان طریقه قدس الله تعالى ارواحهم فوت نشود که بسي فواید کثیره دران مندرج است (بارقهٔ دیکر اینکه) کسي نسبت بهٔ تبعهٔ حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران یا بدکمان بوده یا درمیان منکران بسی بسر برده بود صبحی بحضور مبارك رسید ویرا فرمودند الحال ستارها وکواکب در اسمان هستند کفتنی فرموداری هستند وروز وشب براي اوها فرق ندارد وهرکدام بهرچه مأمورند درکردشند لکن در روز ها که افتاب شعله میزند انهارا میپوشد ودرضوئی محجوب میکردند فاما همینکه افتاب

غروب نمودستارها هر كدامى در درجهٔ خود جلوه ناك ميشوند وظهور مينمايند انكس دامن مباركش بانابت بوسيده نيازمندي نمود (بارقهٔ ديكراينكه) روزي جمعى درخدمت حضرت ايشان رضي الله تعالى عنه دربحث عرفا صحبت ميداشتند انحضرت فرمودند عارف كل لسانه وعارف طال لسانه بدانيد كه عارفان را درجات وحالات ومقامات است عارفي هست كه خوشوقتي وي بسكوتاست مثلا اكر ويراباره دونيم نمايند طاقت ندارد كه واي بكويد يا اف بزبان اورد معنى لاهمة للعارف دروي موجوداست چنانكه هزاران صدمه وبلابوي رونهدانرا از حبيب حقيقي ميداند وابدا خودرا بميان نميكشد وملتذاست خودرا كالميت بين يدي الغسال ميشمرد (ع) بلاي كزحبيب ايد * هزارش مرحبا كويد • وعارفي نيزهست كه در مجالس بعبارات عنبرين واشارات شكرين ذل مستمعين را چنان بسوى خويش جذب مينمايد كه بالكل در صحبت وى از خودها فانى ميشوند واثري از مراداتشان باقى نمي ماند ومانندمكسان بكرد شريني الفاظ ومواعظ وى كرد ميكردند اين است كه مولوي ميكويد عليه الرحمه (مثنوي) نى حديث راه پرخون ميكند * قصهاى عشق مجنون ميكند * كرنبودى نالهٔ نى را اثر * ني جهانرا پرنكردى ازشكر • وميكويد قدس سره : دردهان داريم كويا همچونى * يكدهان بسته است برلبهاى وى * يكدهان نالازشده سوى شما * هاى وهوى اوفكنده درسما * دمدمهٔ اين ناى ازدمهاى اوست * هاي وهوى روح از هيهاي اوست (بارقهٔ ديكراينكه) ميفرمودند نميدانم چه حكمت است كه تمامى احجار واشجار بلكه اجزاي درود يوار چون مرا مى بينند ازروي تعظيم وتوقير بزبان حال مرا سلام ميدهند واحترام وتمكين بجاي مياورند (بارقهٔ ديكراينكه) روزي فقيري مظلوم وافكار بتظلم بحضرت پير كبار ازظلم رسول بيك ميرخلمار كه كلغبر است امد واز عذاري مير بسياراه وناله كرد حضرت ايشان برد الله مضجعه وفى اعلى غرف الجنان انضجعه برسبيل نصيحت ويرا فرمودند كه هركسى باتو بدداست تو با وى نيكوى نماى اكر

بیدی خود کرفتار نماند بیکمان نیکوی تو ویرا از پای درافکند فاما درین فقره انفقیررا مخاطب ساخته لکن روي خطابش بجمیع منسوب ومریدان خود بود این راقم الحروف شنید که پس از چند روزی رسول بیك مذکور در سایهٔ عریش خوابیده بناکاه تندباد قضا عریش ویرا جنبانیده وتیری از سقف بسرسینه‌اش انداخته فورا بضرب ان تیر بهلاك رفته‌است بلی (رباعی) کسی کزصرصرقهرش دمادم * چراغ عیش مظلومان بمیرد * نمیترسد ازانکه ایزد تعالی * اکر چه دیر کیرد سخت کیرد (بارقهٔ دیکراینکه) یك صبحی جمعي خلفا وعلماي منسوبین درکاهرا طلبیده میفرماید که امشب با کروه جن شیاطین عهد وپیمان بسته‌ایم وشرط کرده‌اند که ابدا متعلق ومزاحم مرید ومنسوب من نشوند وضررها باوها نرسانند فقیر این بحث‌را ازمخدوم معظم جناب ملاحامد رحمه الله تعالی استماع نمود (بارقهٔ دیکراینکه) اندك کرفتکی در وقت سخن کفتن درزبان حضرت ایشان رحمه الرحمن سبحانه وتعالی عیان میشد یکی از مخلصان محرم درخلوتی ازان کرفتکی لسان بعرض میرساند وسببرا میپرسد درجواب فرموده بود که درعالم اعلی مهری برسم مقبولی وبندکی بارکاه حضرت رب العزة جلت قدرته بزبان من نهاده‌اند همیشه اثران باقی‌است عرض میکنند قربان سجع ان چیست میفرماید بندهٔ خدا عثمان (انتهی کلامه قدس سره) فاماچند مکتوبی محض مزید سرافرازی وافتخار در جواب عرایض بفقیر بیمقدار نوشته‌اند از الجمله دو نسخه‌را از براي تبرك درینکتاب مندرج ساخت تادستهٔ کل انموذج ازکلستانی نماید (ع) قیاس کن زکلستان من بهار مرا (فالاول) بسمه سبحانه وتعالی منظور انظار علیه خدام طریقهٔ انیقهٔ نقشبندیه مخلص حقیقی ومعتقد علی التحقیق الحاج شیخ محمد موفق ومؤید باو نوشتهٔ مهر سرشته‌ات رسید عبارات ادب امیز واشارات شورانکیزت مزهٔ بمذاق اشتیاق چشانید از استسقای ماء الحیات معنی تقاضاي شده بود ایدلالت بر علو استعداد دارد که ماهی واردر قعر دریا (هل من مزید) کویان لذت وصال راجویانند باین ترانه مترنم بایدکرد (بیت) نه حسنش

غايتي داردنه سعد يراسخن پايان * بيرد تشنه مستقي ودر يا همچنان باقى • وفي الحقيقة كرمي طلب نشانهٔ وصول بمطلوب است اكر نخواستندي دادندادندي خواست شوق حضور درويشانرا كه اظهاركرده بودى اكرميسرشود نعمتي است عليحده كه الفت ظاهرممد نسبت باطن است واكر متعسراست باز (ع) كردريمى چوبامنى پيش منى • هروقت موانع دفع شدند وشوق ملاقات فقرا غلبه كرد البته ترا بيخواست مياورند والانيـاز ورابطهٔ قلبي كافي است (ع) در قرب تفاوت نكند بعدمسافت كه مداركار اينطايفه برسفردر وطن است وكم شدن رابطه دلالت برقصورطالب نميكند بلكه چون قرب مطلوب حقيقي دست ميدهد رابطه نيز غيراست (بيت) حاصل اندر وصل چون افتادمرد * كشت دلاله به پيش مرد سرد • حق تبارك وتعالى مراوترا ازمن توى برهاندوبخير برساندالدعا (عثمان الخالدي المجددى النقشبندي) (والثانى) بسمه سبحانه وتعالى برادر طريق ارشد فرزندي الحاج محمد موفق ومؤيد بادارادت نامچهٔ ايشان باهداياي درويشانه شرف وصول يافتند وپذيراي خاطر فقير كرديدندواميد كه درحقيقت نيز مقبول ومايه سعادت وحسن خاتمه كردند حق تعالى سستي طاعترا بشوق وذوق روحاني مبدل وازاميزش هواي نفساني صاف فرمايد ورسعت در روزي روحي وجسدي اندازد وخاطررا ازوسوسهٔ دين كه عين نقص وشين است بپردازد امين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين الدعا عثمان الخالدى المجددي النقشبندي (قطعه لراقمه ره) زان نوشتم ايندومكتوب شريف * تاشود معلوم اخوان لطيف * بوي خوش هست از كل سورى نشان * كل هم انموزج زروي دلستان • فاما (بيت) اينهمه كفتيم ليك اندر بسيج * بى عنايات خدا هيچيم وهيچ (چند كلمه ايست كه حضرت ايشان رضي الله تعالى عنه اجمالا بطريق نصيحت وتوصيه بجهة مريد ومنسو بين خود) فرموده اند (بيت لسعدي) قيامت ميكني سعدي بدين شرين سخن كفتن * مسلم نيست طوطى رابدورانت شكر خالى • بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خيرخلقه محمد

وآله اجمعين (امابعد) قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (الدين النصيحة) پس حقير مسكين عثمان الخالدى المجددى النقشبندى عفى الله عنه وقدس سرساداته وأسلافه واوفر بره وبر أتباعه واخلافه عامهٔ عام وخاص خلفا ومريدان خودرا بچند فقرهٔ ازوصاياى مشفقانه وصيت ميكند تاكه سعادتمندان را سرمايه باشد (وصيت اول) اينكه معلوم ايشان بادكه بناى هرطريقى ازطرق موصله عموماً براتباع سنن سنيه واجتناب از بدع سيئه غيرمرضيه است خصوصاً اينطريقهٔ عليهٔ مجدديه كه ماخادم انيم وفي الواقع أقرب وأوثق وأحسن ساير طرق است سرا سراتباع شريعت واختيار سنت است حضرت امام رباني مجدد الف ثانى شيخ أحمد فاروقى سرهندى كه امام الطريقه است رضي الله تعالى عنه ميفرمايد كه طريقت وحقيقت خادمان شريعتند زيرا كه غرض از سلوك طريقه انست كه سالكرا اخلاص كامل واعتقاد صحيح دراعتقانيات ومعاملات پيـدا شود كه (الا لله الدين الخالص) تا كه حقيقت شريعت كه متخلق شدن باخلاق حسنه است صورت بندد وايمان از ترديد وتقليد پاك واعمال ازشوب ريا وعجب صاف گردد پس طالبان طريق اول بايد كه اركان وشرايط ايمان واسلام خودرا درست كنند پس از ان باذكار واوراد معمولهٔ طريقه مشغول گردند كه بدون ايمان واسلام هر عملى كه كرده شود غير مقبول است ودور از معاملهٔ ارباب وصول (ابيات) متقيرا بود چهار نشان * حفظ احكام شرع اول ان * ثانياً هرچه دست رس باشد * بر فقيران وبى كسان باشد * عهدرا باو فا كنند پيوند * هر بلا ايدش بود خورسند • از ابو عبد الله خفيف شيرازى پرسيدند كه تصوف چيست جواب گفت قدس سره كه هرچه درسردارى بنهى وهرچه دردست دارى بدهى وهرچه بر سيرت ايدنجهى (وصيت ثانى) اينكه بزرگان اين خاندان عاليشان كه رابطه را اكد الآداب گفته‌اند صحيح ومسلم است وسراين معما اين است چونكه درينطريقهٔ مباركه جذب بر سلوك مقدم افتاده است وغالبا حصول اين نعمت كبرى بتصرف شيخ مقتدى است وتصرف شيخ موقوف بر ربط وعلاقهٔ محبت بين

الجانبین‌است تا که بوسیلهٔ حب فی الله ولله سعادت صورت ضمنیت مرید وجای کردن او در دل پیردست دهد واین سعادت ضمنیت باعث جذب وکشش دل مرید بطرف حقیقت جامعهٔ وی میکردد از اینست که کفته‌اند (جذبة من جذبات الرحمن توازي عمل الثقلین) لکن درینمعامله سری هست که مزلة الاقدام‌است باید که سالك راه هشیار باشد تا که از تمثل شیطان لعین واغوای ان محفوظ ماند اکرچه بزرکان کفته‌اند که شیطان متمثل بصورت ولی کامل ومکمل نمی تواند شد (بیت) هلال مه بَ بروی کج دلبر نمیاند * اکر ماند شبی ماند شبي دیکر نمیاند • لکن این خصیصه مخصوص بصورت خاصهٔ همان ولي‌است کما هو المعلوم عند اهلها والا یحتمل که خودرا در صورت انولي بادنی تغییری متمثل سازد وانمرید بیچاره‌را در ضلالت اندازد چنانکه مابارها اینمعامله‌را امتحان کرده ایم پس باید که مرید صاحب رابطه قول وفعل وامر رابطه‌را اکرچه از صورت کامل مکمل باشد بمیزان شریعت بسنجد علی مصدرها الصلوة والسلام که اکر خلاف شریعت‌است یقین از اغوای شیطان‌است والا بعد ازچند بار تجربه وامتحان قبول باید کرد اما کامل مکمل دراین عصر شرالاعصاراست بسیار نادر الوجوداست (سؤال) اکر کسي دعوی کمال وتکمیل کرد مرید بیچاره بچه علامتي باید که صدق وکذب ویرا امتیازدهد یا ادعی چکونه میداند که بصواب رفته یا برخطا (جواب) رتبهٔ کمال وتکمیل‌را بزرکان طریقهٔ مجددیه قدس الله تعالی اسرارهم در ولایت کبری که محل فناي نفس‌است قرار داداند چون سعادت مندی باینمرتبه رسید علاقهٔ وی باشیطان لعین بریده میشود وعلم بفناي نفس هرکسیرا که صاحب کشف صحیح است میسر میشود که بالمعاینه میداند ومی بیند کما لا یخفی علی اهله ولي صاحب کشف صحیح درین زمانه حکم عنقاپیدا کرده‌است پس باید که مراجعه بوجدان خود کندچه صاحب فناي نفس متخلق باخلاقات شرعیه میشود که واصل رتبهٔ حق الیقین‌است پس اکردرخود میل خلاف شریعت‌را نمی بیند علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیه ودراتیان باحکام شرعیه

تکلیف ندارد بلکه معامله بر عکس شده است که کردن طاعت نزدوی اساز شده و ترکش را دشوار میباید وایمان واسلام جز طبیعت وی شده صاحب این مقام شکرف است وأیضاً این امتیاز هم مشکل است کم کسیرا این عقل کلی داده باشند که احوال واطوارش بروی مشتبه نکردد (ربنا لاتؤاخذنا ان نسینا أو أخطأنا) چون حالت وی بروی مشتبه شد بر طالب بیچاره چکونه مشتبه نمیشود پس علاج غیر از التجا بحق سبحانه امری دیگر نیست که (اللهم أرنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه) بلی سعادتمندی که وی را شرف ضمنیت کبری که عبارت از ضمنیت حضرت رسول اکرم است (ص) دست داده باشد اکر ان سعادتمند عزیزدیکررا درضمن خود بکیرد انعزیز هرچند بفنای نفس نرسیده است حکم ان سعادتمند دارد که شیطان بصورت وی متمثل نتواند شد چه اینوقت رویۀ سعادتمند چونکه مظهر حقیقت محمدیه است حکم صاحب الحقیقت که حضرت رسول اکرم است (ص) پیدا کرده است وکسی که در ضمن وی است حکم اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دارد (ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) این فقیر مسکین بحکم (وأما بنعمة ربك فحدث) میکوید که از تاریخ سنة ۱۲۷۲ همین واماندۀ سرافکنده را باین سعادت عظمی مشرف ساختند وقتی که در بین حضرت غوث الثقلین وامام الطریقه خواجه بهاءالدین نقشبندي رضي الله تعالی عنهما نسبت بحقیر پرتقصیر صورت مشاجرۀ واقع شد که هر یکی ازان دو بزرکوار این بنده را بطرف خود میکشیدند وبندۀ شرمنده در از میان خود را کالمیت بی علاقه وبی اختیار ساختم که ناکاه حضرت رسول اکرم (ص) تشریف آوردند وبنده را ازمیان دست ایشان بیرون کشیده وبرداشت وفرمود که عثمانرا بهیچ یکی از شما نمیدهم وبرای خود میخواهم انتهی لاجرم حقیر نیز فرزندان نامی وخلف الصدقان کرامی خودرا محمد وعبد الرحمن درضمن کرفته ام پس طریق احتیاط اینستکه مریدان این خاندان هرکه صحبت این حقیررا یافته است رابطۀ حقیر بکنند والا

رابطهٔ ایند وفرزندان خلف الصدق حکم رابطهٔ حقیر دارد امیداست که شیطان لعین باینصورتها متمثل نتواندشد (فالله خیر حافظاً وهو أرحم الراحمین) (سؤال) توسابقاً نوشتهٔ که فایدهٔ رابطه حصول محبت است ومحبت موجب سعادت ضمنیت وضمنیت باعث جذبه است پس مریدان صاحب جذبه هم این ضمنیت دارند (جواب) ان ضمنیت که سابقاً دست میدهد صورت ضمنیت است که بحکم اندراج النهایة في البدایه مخصوص اینخانه دانست واین ضمنیت حقیقت ضمنیت است شتان ما بینهما (ع) زینحسن تاالحسن فرقیست ژرف (وصیت سیوم) اینکه دراینخاندان عالیشان که جذبه برسلوك مقدم افتاده است صورت جذبهٔ حقیقیه است زیرا که جذبهٔ حقیقیه جذبهٔ روحی است که در نهایت سلوك کاملانرا دست میدهد واین صورت جذبه جذبهٔ قلبي است که از اختلاط نور وظلمت پیدا میشود پس از دخل نفس وشیطان دور نیست لهذا باید خلفاي حقیر مریدان خودرا بتأکید اکید نصیحت نمایند که مادامی اختیار داشته باشند از نعره وصیحه وحرکات أعضا اجتناب نمایند ومیل نفس خودرا در ان دخل ندهند خصوصاً در حالت نماز که اگر أدنی اختیاري در انداشته باشند مبطل نمازاست واگر بنا بغلبهٔ أحوال روی دهد حکم سعال وعطاس دارد که کثیرانها مبطل نمازاست وبر قلیلش عفواست چنانکه در کتب فقه مبین است حضرت مولاناي ما قدس سره مجذوبانرا از الفاظ نامشروع کفتن بتأکید منع میفرمودند بلکه زجر وتنبیه میکردند زیراکه غالباً ان أطوار أز میل نفسانی ووسوسهٔ شیطان پاك نیست ونیز خوکرفتن بان باعث سد عروج لطیفهٔ قلب میکردد (وصیت چهارم) چونکه درینطریقهٔ علیه اندراج نهایت در بدایت دست میدهد چنانکه حضرت امام الطریقهٔ بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده است که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم لاجرم در بدایت حال احوالی که شبیه بمقامات اهل کمال است غالباً مرید انرادست میدهد مثل شهود وحدت در کثرت وتوحید وجودی وکشف کوني وکشف قبوری وغیرها وفي الحقیقه

اينحالات ازانعكاس دل پيراست كه درمريد بعلت صورت ضمنيت كه ازاثر رابطه حاصل شده است ظهور ميكند پس بايد كه اثمريد اينحالاترا از خودنداند واز انعكاس مقامات پيرشناسد واين حالت نيز مذلت الاقدام است كه ازشايبهٔ وهم وظن ودخل نفس وشيطان پاك نيست پس همه وقت مستغفر بايد بود ودلرا باين نمايشات متعلق نبايد ساخت والاسدومانع راه عروج ميشوند (فائدة) وفي الحديث لما اهبط ابليس عليه مايستحق قال(فبعزتك وعظمتك اني لا افارق ابن آدم حتى يفارق روحه جسده قال الرب عز وجل وعزتي وعظمتي لااحجب التوبة عن عبدي حتى يغرغر بها «كتاب الهادي للمهتدي» بزركان طريقه كفته اند تلك خيالات تربى بها اطفال الطريقة اصل مطلب از سلوك طريقه ظاهر وباطن را باخلاق باطنه وظاهرهٔ شريعت متخلق كردانيدنست وبس طالب هواوهوس نبايد بود وسعي بايد كرد كه دل هميشه منور بنورحضور باشد وخطره حي وعلمي وماسوى ازساحت سينه دور كردد تا كه حب وبغض وعطا ومنع همكى صرف براي خدا باشد سبحانه وتعالى كه (من أحب لله وابغض لله وأعطى لله ومنع لله فقد استكمل ايمانه) (وصيت بنجم) اينكه بزركان طريقه وجودرا شرك اكبر كفته اند (وجودك ذنب لا يقاس به ذنب آخر) (نظم) دمى بيحق زدن عين كناه است * بخود مشغول كشتن كفرراه است * ترا هردم كشد پندار هستي * سوى ظلمت سراى خودپرستي * خودي كفراست ازوى توبه كن زود * كه جزحق درحقيقت نيست معبود * پس طالب حق بايد كه همه ان در صددان باشد كه خودرا ازهيچ فردى ازافراد عالم بهتر نداند بلكه خودرا با خمر خواركان فجار تفضيل ندهد نه باين معنى كه والعياذ بالله خمر خوردن بد نيست بلكه بدين معنى كه خاتمهٔ كار مجهول است اي بسا رندان شرا بخوار بلكه كافران دارالبوار درآخر كاردست انابترا بذيل ندامت واستغفار زده درسلك ابرار منسلك ميشوند واى بسازاهدان مرتاض وعابدان ممتاز دربوادى خذلان وحرمان افتاده ودرتيه ضلال منهمك ميكردند (بيت) ازسبب سوزيش من سودائيم * وزسبب سازيش سوفسطائيم *

ساعتي کافر کند صدیقرا * ساعتي زاهد کند زندیقرا (اری) چشم باز و کوش باز واین ذکی *
حیرتم در چشمبندی خدا • (نجانا الله تعالی وسایر المسلمین من هذا الخطب العظیم بحق من
ورد فی شأنه حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم علیه الف صلوة وتسلیم آمین (بیت)
علت ابلیس انا خیر بداست * اینمرض در نفس هر مخلوق هست (وما أبرء نفسي ان النفس
لامارة بالسوء الا مارحم ربي) (فصل فی غیر المتن) شیخ ابوعبدالله خفیف قدس الله تعالی
سره العزیز که از اعاظم مشایخ شیراز است کفته است که یا شیخ ابوالخیر مالکی که صاحب
وقت وحال خویش بوددر مکه صحبت میداشتم شبي ویرا کفتم ایها الشیخ سؤال دارم کفت
بکوی کفتم (متی یصفو العیش مع الله قال اذا رفعت المخالفة) من از جواب وی بتعجب
ماندم چون بامداد شد انرا بمشایخ کفتم ایشان هم از قولش تعجب بسیار کردند وکفتند
میخواهیم که از خودش بشنویم بروی جمع شدند وپرسیدند در جوابشان چنین کفت که
(مایجري باللیل لا یذکر بالنهار) وبقول شب خویش اقرار نکرد في نفحات الانس جامی
(بدانکه رحمك الله تعالی) قول رفعت المخالفة از اصطلاح همه از دست خبر میدهد که
اعتقاد جمعی کثیر از مشایخ است واسی از محققین برین رفته‌اند مانا کسیرا چشم بصیرت
بحقیقت فعل حضرت فعال لما یرید باز کرده باشند وبانوقوف یافته باشد که (ع) اوست
سلطان هرچه خواهد انکند • دیکر زبان خودرا بعیب ونقص کسی ملوث نکرداند وبتعبیر
خلایق مشغول نشود وهمه را از فاعل حقیقی می بیند شیخ عرفي شیرازي کفته است (بیت)
چنان بانیك وبد سر کن که بعداز مردنت عرفي * مسلمانت بزمزم شوید وهند وبسوازند *
عین القضات همدانی قدس سره در کتاب زبدة الحقایق خوداین رابطی داده است درینصورت
رونده‌را هرا باید بمفاد (قل کل من عندالله) چشم از خلایق ببند ودولش نیز بفعل فاعل
حقیقی نکران بود ودایما از نماز وروزه وطاعات وحسنات خود ترسان ولرزان باشد (معصیة
اورثتك ذلاً وافتقاراً خیر من طاعة اورثتك عزاً واستکباراً) مبادا باسفل السافلین بعد

وحرمان کرفتار کردد عیاذ بالله سبحانه (ع) هر کرا درتیه حرمان پای در کل ماندماند • (ابیات) ای انکه زاسرار قدر عالم بهم حیران کنی * جن وابشر در وحشتند کین چیست باایشان کنی * حبري بري ازصومعه دردیر کبران افکنی * کبري کشی ازبتکده سرحلقهٔ مردان کنی * کس راچه یارا کز عتوچون وچرا پرسد زتو * فرمان روای مطلق خود هرچه خواهی ان کنی (صاحب کتاب کشف المحجوب) هو علي بن عثمان بن ابي علي الجلابي الغزنوي قدس سره کوید لقمان سرخسي که ازادکردهٔ رب العالمین جل جلاله واز عقلای مجانین بود روزی بنزد پیرابوالفضل سرخسي که مرشد شیخ ابوسعید ابوالخیراست امد قدس الله تعالی اسرارهم جزوي دردست پیردید کفت یا ابا الفضل اندرین جزوچه میخواهی کفتش همان که تواندر ترك ان خواستي پس لقمان کفت این خلاف چراست یعنی بایست که مخالفه در طریقت نبودي وراه همه بخدایکی بودی (بیت) بی رنکیست وبی صفتي وصف عاشقان * این شیوه کم طلب زاسیرازرنك وبوی • پیرکفت خلاف تومی بینی وازمن میپرسي که چه میخواهی ازمستي هشیارشو وازهشیاري بیدارکروتا بدانی که من وتوچه می طلبیم نفحات جامی قدس سره (وصیت ششم) اینکه فقیر درحالت حیرة بنوع واختیار خودم بلکه باشارات غیبي وباطنی پسران ارجمند وخلفان سعادتمند خود محمد وعبد الرحمن را چنانکه سابقا معلوم شده که سعادت ضمنیت حقیررا دریافته‌اند نایب وخلیفهٔ خویش وبرسجادهٔ ارشاد متمکن ساخته ام وکردم امید واري ایشانرا در بین جمیع خلفا ومریدان خود باین نوید افراخته باید تمامی خلفا ومریدان بلکه کل متعلقین ومنسوبین من ایند وفرزند سعادتمندرا کنفس واحدة نایب وخلف الصدق من دانند واز امر ونهي ایشان بهیچ کونه تجاوز نکنند حال که حقیرمستمند درحالت حیاتم وبعد ازممات من نیزرشتهٔ علاقه وانقیاد ایشانرا قلادهٔ کردن خویشتن نمایند ومراعات ادب ایشان رامایهٔ سعادت خوددانند مبادا مبادا کسي درمیانهٔ ایشان برسم تمامی وسخن چینی بدرایدکه نعوذبالله سبحانه باعث ضلالت

وی کردد وبی امر ورضاي ایشان در عزل ونصب خلفا ورد وقبول مریدان دخل نکنند که امر ونهي ایشان دربنفقرات امر ونهي من است واخلاص ومحبت وادب وحرمت کرفتن ایشان عاید بمن میکردد (فصل سوی الوصایا) بسمه سبحانه در کتاب کیمیای سعادت برکن مهلکات در اصل سیوم بیان آفت زبان نوشته اند که یکی در پیش عمر عبدالعزیز نمامی کرد وی کفت نکاه کنیم اکر دروغ کفتي اهل این ایتي (ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا) واکر راست کفتي از اهل این ایتي (همّاز مشاء بنمیم) واکر خواهی توبه کن تا عفو کنم کفت یا امیر المؤمنین توبه کردم ویکی حکیمی را کفت فلانکس ترا چنین بد کفته است ویرا کفت بزیارت دیر امدي وسه خیانت بکردی برادر یار بردل من ناخوش بکردی ودل فارغ مرا مشغول کرداندی وخویشتن را بنزدیك من فاسق ومتهم ساختي انتهی (بیت) انچه کفتم زیرکانرا خود بس است * بانك دو کردم اکر در ده کس است (وما علی الرسول الا البلاغ المبین) وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم اجمعین (وصیت هفتم) اینکه حکمت بالغهٔ حق سبحانه وتعالی در ارسال رسل علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام این است که عباد الله در غایت تدنسند وحق سبحانه وتعالی بالنهایة در کمال تقدس پس برزخی ذوالجهتین درکار است که بوسیلهٔ ان فیض اقدس از حضرت مقدس عز اسمه به بندکان عاید کردد چونکه بعد از حضرت خاتم الرسل صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وعلی آل کل باب نبوت مسدود شده است پس اولیاء الله این امت مرحومه بنیابت وخلافت انسرور دنیا ودین ﷺ قرناً بعد قرن این مهم را سر انجام میدهند وبوجود مسعود ایشانان تا ظهور حضرت مهدي موعود رضي الله عنه باب افاضه واستفاضه مفتوح است وچون کامل مکمل که بنهایت النهایهٔ عروج رسیده وباز برجوع قهقري بغایت تنزل کرده ومرجوع کردیده بود ومجانست ومناسبت با سایر ادمیان وعوام الناس حاصل کرده باشد مانندا کثیر بسی نادر وکم یاب است وحال اینکه بی مناسبت ومجانست افاده واستفاده غیر میسر است پس به اقتضای وقت این حقیر تتبعاً لقطب العارفین وغوث

السالكين الكامل الواصل الى الحقيقه والنازل السافل الى الخليقه اعنى حضرت قطب الطريقه مولانای ماقدس الله تعالى سره العزيز كسانى را كه بعد از حصول جذبه وفناى ان درين طريقهٔ وثيقه بحكم اندراج النهايت في البدايه حكم برزخيه پيدا كرده‌اند ومشابهتي بواصل كامل مرجوع باقى بالله حاصل نموده هرچند كه تكميل ندارند لكن غالبا اوهارا رخصت واجازه داده‌ام كه طالبانرا تلقين آداب طريقه نمايند چونكه افادهٔ اوهادرحق عوام ازافادهٔ متوسطان كه از عالم انفس وافاق كذشته‌اند وهنوز بفناي حقيقى نرسيده‌اند بحكم اينكه مجانست اوها بيشتراست بلكه از كاملان غير مرجوع وواصلان وفانيانى كه هنوز رتبهٔ تنزل نيافته‌اند مفيدتر پس اجازه يافتكان ايندرجه بايد كه باين اجازه مغرور نشوند وخودرا كامل وواصل كمان نبرند وبمظنه كمال محبوس اسفل السافلين بعد ووبال نمانند (بيت) علتي بدتر زپندار كمال * نيست اندرجان تواى ذودلال • ازين است كه صاحب مثنوي عليه الرحمه ميكويد (بيت) خواجه پندارد كه مرد واصل است * حاصل خواجه بجز پندار نيست • لاجرم (بيت) مراد ما نصيحت بود كفتيم * حوالت باخدا كرديم ورفتيم (وصيت هشتم) اينكه نصيحت ميكويم وامانت ميدهم مريدان خودرا عموماً وخلفاء ومأذونان خودرا خصوصاً چنانكه لازم وشرط طريق است بايد كه درحق برادران ورفيقان خويش يكدل ويكجهة باشند وزبانرا بغيبت ونكوهش وذم يكديكر ملوث نسازند وهيچ يكى خودرا ازان ديكر فاضل وخوبتر كمان نبرند حضرت امام ربانى كه مجدد الف ثاني است قدس سره ميفرمايد معرفت خداى سبحانه وتعالى برانكس حرام كه خودرا از كافر فرنك بهتر داند چه جاي از برادران دين وطريق واين فقير كه خوشه چين احسان ايشانم خودرا از هرفردى از افراد عالم كمتر وبدتر ميدانم بلكه معاصي جميع عبادرا بخود نسبت ميدهم پس تابعين من ميبايد كه تتبع من كنند واززلات مردم چشم بپوشند وهميشه بنقص خويشتن ناظر باشند وكار عبادرا بمعبود حقيقى جل سلطانه واكذارند زيرا با وجود اكاهى از حضرت خالق

علام الغیوب سبحانه تعالی بر مخلوق وي طعنه زدن از جسارت و بفعل او عز شأنه راضی نمودن است (ع) کار بخدارا بخدا وا گذار (فائدة) حضرت خواجهٔ نقشبند قدس سره در این مبحث بیاني فرموده‌اند که حقیقت ان راجع باین ابیات است (لراقم الحروف): ان بود ازادمرد اندر جهان * چون برنجانند ویرا جاهلان * ظاهر وباطن ازوزان فعل خام * هم نرنجد هم نگیرد انتقام * وز جوانمردیت گویم یاددار * مستحق رنجرا زحمت مدار * که جوانمردان معنی اگهند * مستحق زخمرا مرهم نهند * چیست میدانی فتوت ایجواز * نیك خوئی بودنت بادشمنان * چون بدل مکروه میداري کسي * مال خودرا بذل بروي بسي * ورترا طبع از کسی درنفرت است * باویت تکلیف صحبت حسن است * زین خصایل چون شدی صاحب سلاح * بافتوت باشي واهل فلاح (وصیت نهم) انکه اینحقیر فقیر که مرکز دایرۂ عجز وتقصیرم بتأ کید اکید منتظرم که دایما مرا بدعای عافیت دنیوي وعفو وغفران اخروی یاددارید وهرگز از دعوات خیر مأثوره ام معاف مگذارید بلی بلی حسنات الابرار سیئات المقربین (بیت) بهوش باش که هنگام باد استغنا * هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند • البته نگوئید که فلانی محتاج بدعوات ماها نمیباشد (بیت) نزدهر پیره زني رفتي رسول * که دعا کن تاشود احمد قبول • علاوه برین حقیر خیلي خودرا از مذنبان وعاصیان روی زمین بدتر میدانم وازهمه کس بدعای خیر محتاج ترم چه در نامهٔ اعمال خود عملي را که شایسته قبول بارگاه بودکان نمیبرم (رباعي از شاه نقشبند است قدس سره العزیز) گر طاعت خود نقش کنم برنانی * ان نان بنهم پیش سگی بر خواني * انسك سالی گرسنه در کهدانی * از عار بدان نان نهد دندانی • معنی این را شامل حال خود می بینم پس دایم ازدعاي خیرم خودهارا غافل مکنید که (دعاءالغایب للغایب مستجاب) (فصل في تتمة هذه المعرفة) حضرت خواجه بهاءالدین محمدبخاري نقشبندي رضي الله تعالی عنه میفرماید (بیت) تاز هستي خود زیروزبر نکردي * در نیستي مطلق مرغي به پر نکردی

وايضاً درینمقام از معارفات انحضرت است نور الله تعالى روحه كه فرموده‌اند درويشي چیست خاككى بیختـه ابكى بران ريخته نه كف پارا ازان دردي ونه پشت پارا ازان كردى وايضاً درويشي چيست بيرون بيرنك ودرون بيجنك (بيت) تادرين خرقه ايم ما ازكس * هم نرنجيم وهم نرنجانيم • وفرموده‌اند از يكى ازاكابردين سؤال كردم كه درويشى چیست جواب كفتند زبوني عزيزي مرا كفت واقف باش كارهارا خود ميكنند وبارهارا بر سرتومياندازد ومن لطائفه (رباعي) جز صحبت عاشقان ومستان مپسند * دل درهوس قوم فرومايه مبند * هر طايفه ات بجانب خويش كشند * جغدت سوى ويرانه وطوطي سوى قند (انتهى كلامه رضي الله تعالى عنه) واين فقير راقم الحروف عليه الرحمة ومغفرة رب الرؤوف كويد نداتم از آثار صحابه است رضوان الله تعالى عليهم اجمعين يا از انفاس مشايخ كرام (وجودك ذنب لا يقاس به ذنب آخر) قدس الله تعالى ارواحهم (ع) بردند شكستكان ازين ميدان كوى يحيى ابن معاذ رازي عليه الرحمه ميكويد (انكسار العاصين أحب الي من صولة المطيعين) ازى (بيت) سلك به زسكى باشد كويش سك كويش * جانرا حلي بيند دلرا قدرى داند (والمخلصون في خطر عظيم) (وصيت دهم) (شعر) أتمنى على الزمان محالا * إن ترى مقلتاي طلعة حر انتهى انكه جملهٔ فرزندان وخلفا ومريدان ومحبين ومخلصين را اعلام ميدارد كه اينوصاياى مرا سرسرى ولا يعنى خيال نكنند وبصدق تمام اويزهٔ كوش هوش خويش نمايند وپس پشت نكذارند بلكه مايهٔ سعادت ونجات دارين خود شمارند (بيت) نصيحتي كنمت بشنو وبهانه مكير * هرانچه ناصح مشفق بكويدت بپذير وصلى الله على سيدنا محمد خاتم الرسل وعلى آله واصحابه هادي السبل وعلى أهل بيته وذريته جزء وكل والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعة المصطفى عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات العلى أعمها وأكملها (انتهى) كلامه قدس سره وأعلى الله سبحانه وتعالى مقامه ورضي الله تعالى عنه (تنبيه) چند بيتي بطريق اختصارا زين خاتمه است (قطعه) اى كروه مخلصان هوشمند *

چون شنيديد اين بيان ارجمند * بيفتور از معنيش هوش اوريد * همچودر اويزهٔ كوش
اوريد * هست زين اجمال تفصيلات درج * طالب حق اليقين را همچو برج * قطره ازبحرش
نشانى ميدهد * خنده ازقهرش امانى ميدهد * برلب بحراندر اييد ازكنار * هر يك اشاميد
جامى خوشكوار * وركه نتوان امدن با هروله * لنك ولوك اييد با اينقافله * شايد اخر
بهر اين اسوهٔ حسن * بر كشايد ابر فضل ذو المنن * بارش رحمت بريزد با كرم * جانتان
شويد زهر وزرو ندم * همچوا نسبزهٔ كل الودهٔ بهار * كارد از باران رحمت اشكار * جاد
هد تان مقعد صدق الجنان * كه عتيقان جحيم اندرجنان * حافى ارداري توزاداين سفر *
باز سرساز روان شو مختصر (بدانكه ايدك الله تعالى ووفقك على عرفان اوليائه ومعارفهم)
قدس الله تعالى أرواحهم چونكه اينكتاب مشتمل بركثرت ظهورخوارق وكرامات حضرت
ايشان است رضي الله تعالى عنه در انچه برين فقير عيانشده است مسطور نموده باز محض
تيمن وبركت چند عبارتي كه در ساير كتابهاى اهل تصوف ديده است درين كتاب درج
مينمايد تامايهٔ مزيد زيور جمال وتكميل كمال وي ايد ونور على نورش افزايد وبالله التوفيق
سبحانه وتعالى وعليه التكلان جل سلطانه وعلا (اول انچه دركتاب مقامات حضرت امام
الطريقه خواجه بهاء الدين محمد نقشبند قدس سره مسطوراست كه از قسم اول در تعريف
ولايت وولي بيانشده است) بدانكه ولايت عبارت ازنوري است كه بحكم كريمهٔ (وأشرقت
الارض بنور ربها) ازمشرق عنايت حق جل وعلا بردل بنده طلوع كند وانشراح صدر
وانفساح قلب اورا حاصل ايد واسلام حقيقي درلباس نور يقين جمال نمايد (أفمن شرح الله
صدره للاسلام فهوعلى نور من ربه) وبشرف قربت ومحبت وكرامت حق عزوجل مخصوص
كردد وانچه از دور هر محلى ظهوركند پرتوان نور باشد واثر قربت ومحبت وكرامت كه
درلسان ظاهر انرا كرامت كويند اولياء الله را علامت بسيار است نقل صحيح است از ابن عباس
رضي الله تعالى عنهما كه كفت قيل يارسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعنى سؤال كرده شد

از حضرت خواجهٔ کائنات علیه وعلی آله افضل الصلوات واکمل التسلیمات من اولیاء الله تعالی که چه کسانند دوستان خدایتعالی قال پیغامبر فرمود (ص) الذین اذاروٴا ذکرالله سبحانه اانند دوستان خدایتعالی که هر چوکاه ایشانرا بینی ترا از حقسبحانه یاداید امام العارفین خواجه محمد علي ترمزي قدس الله تعالی روحه در شرح اینحدیث در کتاب نوادر الاصول في احادیث الرسول علیه الصلاة والسلام ذکر کرده است که دل ولي معدن انوار جلال الهی است ومنبع هیبت کبریا وبهاء قربت اوست وتازکی ونور جمال ولي از انعکاس دل اوست پس چون دل بندهٔ مؤمن بحیات طیبیهٔ ان نور زنده کردد عکس ان برسیماي اوظاهر شود ودر صفحهٔ جبینش ان نور لایح اید تا هرکه در روي انولي محبوب نظر نماید ویرا از حقتعلی یاداید ازین است که حضرت عزیزان اعنی خواجه علي رامیتنی علیه الرحمة والغفران فرموده اند (رباعي) باهر که نشستي ونشد جمع دلت * وزتونرمید زحمت اب وکلت * از صحبت وی اکر تبري نکنی * هرکز نکند حان عزیزان بحلت • این عبارترا بعلامت ولایت اشارت کرده اند که بنده از برکت مجالست کبراء حقیقت قدس الله تعالی ارواحهم از زحمت اب وکل خلاص وبصحبت جان ودل میرسد وازان صحبت اساس بناي قربیت حقسبحانه وتعالی بردلش محکم میشود انتهی کلامه (وحضرت خواجهٔ نقشبند رضي الله تعالی عنه دائماً اینقطعه رایاد فرموده انداری) سه نشان بود دلیرا زنخست ان بمعنی * که چه روي او به بینی دل توبروکراید * دوم انکه درمجالس چوسخن کندزمعنی * همه رازهستی خودبحدیث میربایذ * سیوم ان بود بمعنی ولي اخص عالم * که زهیچ عضواورا حرکات بد نیاید • این قطعه را درکتاب رشحات مولانا صفی الدین علي هراتی رحمه الله تعالی دیده ام که از معارفات حضرت خواجهٔ احرار نوشته است قدس سره صاحب کتاب مثنوي علیه الرحمه نیز فرموده است هرکه خواهد هم نشیني با خدا * کونشیند در حضور اولیا * ای پسر کرا ولیارا یافتي * با یقین میدان خدارا یافتی * یکزمانی صحبت با اولیا * بهتراز صد سال بودن در تقی •

(وحديث قدسي است) اذا وجدت قلب عبدي خالياً من الدنيا والآخرة ملأته حبي واذا ملأته قبضت عليه فكان في قبضتي كنت سمعه وبصره ويده ورجله ولسانه وفؤاده في يسمع وبي يبصر وبي يبطش وبي يمشي وبي ينطق وبي يعقل) اين حديث است قدسي هم اشاري غامضه است باين علامات اري (بيت) اوليارا هست قدرت ازاله * تير جسته باز كرداند زراه ٠ اشاره از معاني اينحديث قدسي است وكريمهٔ (ومارميت اذ رميت ولكن الله رمى) كنايه ازين بيان است (وكفته است شيخ ابن حجر رحمه الله تعالى درشرح قصيدهٔ همزيه) وضابط الولي انه المداوم على فعل الطاعات واجتناب المعاصي المعرض عن الانهماك في اللذات كذا قالوه ويتجه ان هـذا ضابط للولي الـكامل وان اصل الولاية تحصل لمن وجدت فيه صفة العدالة الباطنة بالشروط المذكورة عند الفقهاء (انتهى قوله) رضي الله تعالى عنه ومعناه يعني قاعدهٔ ولي انستكه مداومت نمايد بر سر فعل وعملي طاعات ومجتنب ايد از جميع كناهان ودوري نمايد از الودكي واستغراق جميع لذايذ وشهوات نفساني كه قرار وكفتهٔ علماي دين وصلحاي راه يقين براين است وموجه وروشن چنان است كه اين تعريف وتوصيف ولي كامل باشد چه اصل ولايت حاصل ميشود براي كسي كه دروي صفت عدالت باطني بشروط مذكوره چنانكه دركتب فقه است موجود شده باشد (ودر كتاب نفحات الانس از مولانا نور الدين عبد الرحمن جامي قدس سره نيز مسطوراست) ولايت مشتق است از ولي كه قرب است وان بردو قسم است ولايت عامه وولايت خاصه ولايت عامه مشترك است درميان همهٔ مؤمنان قال الله تعالى (الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور) وولايت خاصه مخصوص است بواصلان از ارباب سلوك وهي عبارة عن فناء العبد في الحق وبقائه به فالولي هو الفاني فيه والباقي به وفنا عبارت است از نهايت سير الى الله وبقا اشارت است از بدايت سير في الله چه سير الى الله وقتي منتهي ميشود كه باديهٔ وجودرا بقدم صدق يكبار كي قطع كند وسير في الله انكاه متحقق شود كه بنده را بعد از فناي

مطلق وجودي وذاتي مظهر ازلوث حدثان ارزانی دارد تا بدان درعالم اتصاف باوصاف الهي وتخلق باخلاق ربانی ترقی میکند ومراد از حدثان دنيا وآخرتند (انتهى) شيخ ابوسعيد ابو الخير رحمه الله تعالى كويد كه شيخ ابو الحسن مثنى كفت در جامع بغداد بمجلس شيخ شبلي بايستادم شخصى در كسوت اين قوم رسيد وپرسيد ايها الشيخ ما الوصل شبلي جواب داد ايها السائل عن الوصل اسقط العطفتين فقد وصلت سائل باز كفت يا ابا بكر ما العطفتان شبلي كفت قام ذروة بين يديكم فحجبتكم عن الله پس سائل كفت يا ابا بكر ما تلك الذروة كفت الدنيا والعقبى كذا قال ربنا منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة فاين من يريد الله سبحانه رحمة الله تعالى على الراوي والسائل والمسؤول والراقم (انتهى الكلام) روي عن ابو هريرة رضي الله عنه انه قال قال رسول الله (ص) ان الله تعالى قال من عادى لي ولياً فقد أذنته بالحرب وما تقرب الي عبدي بشيء أحب الي مما افترضته عليه ولا يزال عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى أحبه فاذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها ولئن سألني لاعطيته ولئن استعاذني لاعيذنه رواه البخاري (فصل في كرامات الاولياء) بدانكه وفقك الله تعالى چنانكه در كتب عقايد عن سعد التفتازانی رحمه الله تعالى مسطوراست كل ما هو كرامة للولي يكون معجزة للرسول فان بظهورها يعلم انه ولي ولن يكون ولياً الا وأن يكون محقاً في ديانته يعني على نهج الشريعة في سيرته (وأيضاً شيخ بن حجر در شرح همزيه فرموده است عليه الرحمة) الكرامة ظهور امر خارق للعادة غير مقارن لدعوة النبوة على يد من عرفت ديانته واشتهرت ولايته باتباع نبيه في جميع ماجاء به والا فهي استدراج اوسحر او ازلال كما وقع لمسيلمة الكذاب لعنه الله انه جاءه أعور يدعو له فدعا له فعميت عينه الصحيحة ايضاً ويسمى اهانة وماجاز ان يكون معجزة لنبي جاز أن يكون كرامة لولي وليس من شروط المعجزة غير القرآن ان لا يمكن نظيرها بل ان يعجز المعارضون عن نظيرها ومن ادلة جواز ووقوع الكرامة النص القاطع

بما وقع لمريم رضي الله عنها (كل ما دخل عليها زكريا المحراب الآية) وفي ولادة عيسى عليه السلام ولاصحاب الكهف ولوزير سليمان فى عرش بلقيس ونظائر ذلك انتهى (ودر مقدمهٔ زبد از صاحب وى منقول است شعر) والاولياء ذووا كرامات رتب * وما انتهوا لولد من غير اب ٠ ودر شرح همزيه در معنى اين بيت مسطور است كه اينقول كه اولياى كرام صاحب جميع كراماتند در رتبهٔ ولايت الا ايجاد ولد كه بى پدر بعمل اورند ازقول جماعتي ميباشد كه ابو القاسم قشيرى از انجماعت است كه وى كفته است كرامت بدرجهٔ احياي ميت وايجاد ولد نميرسد اما امام فخر رازي اينقول را رد كرده وكفته است بان المرضى تجويز جمله خوارق العادات في معرض الكرامات والمميز لها انما هو ادعاء النبوة انتهى وايضاً في عقايد وكرامات الاولياء حق والولي هو العارف بالله وصفاته حسب مايمكن المواظب على الطاعات المجتنب عن المعاصي المعرض عن الانهماك من اللذات والشهوات وكراماته ظهور امر خارق للعادة من قبله غير مقارن لدعوى النبوة فما لا يكون مقروناً بالايمان والعمل الصالح يكون استدراجاً ومايكون مقروناً بدعوى النبوة يكون معجزة انتهى كلامه بدانكه كرامت ازقوت عبادت وازمدد مجاهدت ورياضت بظهور ميايد ولهذا از بسى كافران وبت پرستان ظاهر ميشود كه ايشان نيز باين باطلشان بسيار رياضات ومجاهدات ميكشند واين نوع كرامترا باصطلاح اهل كلام استدراج كويند چنانكه سعد تفتازاني رحمه الله درشرح عقايد اورده است (وصاحب كتاب مواهب رحمه الله تعالى ميكويد كه درحقايق سلميه وارداست دربيان ترجمهٔ بالعروة الوثقى الايه كه عروهٔ وثقى توفيق طاعت است مرعوامرا ومرخواص را مزيد عنايت بمحبت واخص خواص را بتجديات ربوبيت كه ايشانرا از ظلمات وجود فانى كرداند وبانوار اخلاق واجب الوجود تعالى باقى سازد انتهى الكلام لاهل المرام (فصل) بر ناظران اين رسالهٔ عنبرين خصاله مخفى نماناد كه حضرت ايشان اعنى جناب مستطاب منبع الايمان شيخنا ووسيلتنا الى الله تعالى الشيخ عثمان عليه التحية والرضوان باتفاق جم غفير از علماي

وراسخين وسادات عاملين وصلحاى راه دين وسالكان طريق حق اليقين قدس الله تعالى ارواحهم اجمعين قطب ارشاد وجامع كمالات فرديت بودند لاجرم اين فقير كاتب الحروف خاتمة را در آخر مكتوب دوصد وشصتم ازجلد اول مكتوبات حضرت امام الطريقه شيخ احمد سرهندي كه شهيراست بمجدد الف ثاني وملقب بامام رباني رضي الله تعالى عنه وعن اتباعه در باب افاده واستفاده كه بقطب ارشاد متعلق بود مطالعه نموده چونكه شايستهٔ اينمقام دانست انرا نيزدراينكتاب مندرج نمود (وهي هذا كتب الى ولده العارف الكامل خواجه محمد صادق قدس سرهما) اي فرزند معرفتي در رسالهٔ مبدأ وميعاد در باب افاده واستفاده كه بقطب ارشاد تعلق دارد نوشته است چون مناسبت باينمقام داشت وسودمند بوده انرا درقترا دراينمكتوب نيز نوشته ازانجا اعتبار نمايند قطب ارشاد كه جامع كمالات فرديت نيز باشد بسيار نادر وعزيز الوجوداست وبعد ازقرون بسيار وازمنهٔ بيشمار اينقسم كوهرى بظهور ميبايد وعالم ظلماني از نور ظهوراونوراني ميكردد ونور ارشاد وهدايت او شامل تمام عالم است از محيط عرش تا مركز عرش هركسيرا كه رشد وهدايت ومعرفت حاصل ميشود ازراه او ميايد وازومستفاد ميكردد بيتوسط او هيچكس باينِدولت نميرسد مثلا نور هدايت اودررنك درياى محيط تمام عالمرا فروكرفته است وان دريا كويامنجمد است اصلا حركت ندارد وشخصي كه متوجه ان بزركست وباواخلاص دارد يا انكه ان بزرك متوجه حال طالبي شده دروقت توجه كويا روزنى دردل طالب كشاده ميشود وازان راه بقدر توجه واخلاص ازان در ياسيراب ميكردو همچنين شخصي را كه متوجه ذكر الهي است جل سلطانه وبانعزيز اصلا متوجه نيست نه ازانكار بلكه اورا نميشناسد همين قسم افاده انجاهم حاصل ميشود ولكن در صورت اولى بيشتر از صورت ثانيه است اما شخصي كه منكران بزركست يا ان بزرك ازوى در باراست هرچند بذكر الهي تعالى وتقدس مشغول است اما از حقيقت رشد وهدايت محروم است همان انكار وازار سدراه فيض او ميكردد

بي انكه انعزيز متوجه عدم افادهٔ او شود وقصد ضرر او نمايد حقيقت هدايت ازوي مفقوداست صورت رشداست صورت بيمعني قمليل النفع است وجماعتي كه اخلاص ومحبت بانعزيز دارند هرچند ازتوجه مذكور وذكر الهي جل شأنه خالي باشند نيزايشانرا بواسطهٔ مجرد محبت نور رشد وهدايت ميرسد ولتكن هذه المعرفة آخر المكتوب (بيت) بس كنم خود زيركانرا اين بس است * بانك دوكردم اكر درده كس است • الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم اولا وآخراً والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله دائماً وسرمداً انتهى كلامه قدس سره (تمهيد بالخير) نسخه ايست در بيان مناقب اولياء الله كه چند كسند وهريكى صاحب چه منصب اند بخط مرحوم فخرالزمان جنتمكان فخر الحاج ابو الوفا حاجي شيخ عبد الرحمن خاف الصدق حضرت ايشان قدس الله تعالى اسرارهما ورضي الله تعالى عنهما ديده‌است تيمناً ويادكارا درينكتاب درج نمود والله سبحانه اعلم (بسم الله الرحمن الرحيم) معلوم ميشودكه اولياء الله اقسامند (اقطاب) بدانكه اقطاب همانشخص واحداست كه بعد از اين مذكور ميشودكه قلب او بر قلب اسرافيل است عليه السلام (افراد) اما افراد سه‌تنان اندكه بتجلى فرديت متحقق شده ازغايت كمال خارج ازدايرهٔ قطب الاقطابند (واوتاد) اما اوتاد چهارتنان اندكه چهاررکن عالم بديشان قايم است (ع) چوكشتي لنكرروي زمين‌اند (وبدلاء) فاما بدلاء هفت تنان اند كه ايشانرا امناء الله نيز ميكويند (ونجباء) واما نجباء چهل تنان اندكه ايشانرا رجال الغيب مينامند (ونقباء) ولكن نقباء سيصد تنان اندكه‌ايشانرا ابرارميخوانندوپست‌ترين‌مراتب مرتبهٔ نقباءاست واينطوايف مذكوره الى يوم القيام خواهند بود وهركز عالم ازينها خالي نخواهدشد وبلا وعنا از عالم ببركت ايشان مندفع ميكردد (ومسكن الغوث بمكة) فاذا عرضت الحاجة من امر العامة اسهل فيها النقباء ثم النجباء ثم الابدال ثم الاخيار ثم العمد فان اجيبوا والا اسهل الغوث فلايتم مسئلة حتى يجاب دعوته انتهى نقل في خاتمة من مدونه ازعبدالله بن مسعود مرويست رضي الله عنه

كه قال رسول الله (ص) ان لله في الارض ثلث مائة شخص قلوبهم على قلب آدم عليه السلام وله اربعون قلوبهم على قلب موسى عليه السلام وله سبعة قلوبهم على قلب ابراهيم عليه السلام وله اربعة قلوبهم على قلب جبرئيل عليه السلام وله ثلثة قلوبهم على قلب ميكائيل عليه السلام وله واحد قلبه على قلب اسرافيل عليه السلام فاذا فات الواحد ابدل الله مكانه من الثلاثة واذا فات واحد من الثلاثة ابدل الله مكانه من الاربعة واذا فات واحد من الاربعة ابدل الله مكانه من السبعة واذا فات واحد من السبعة ابدل الله مكانه من الاربعين واذا فات واحد من الاربعين ابدل الله مكانه من الثلثة مائة واذا فات واحد من ثلثة مائة ابدل الله مكانه من العامة يدفع الله البلاء عن الامة ببركة هؤلاء الاكابر فانها ملاك الامر هم قوم لايشقى جليسهم وهم جلساء الله وبهم يمطرون وبهم يرزقون انتهى جعلنا الله تعالى من محب هؤلاء الاكابر ومتابع آثارهم بحرمة النبي القريشي الهاشمي عليه وعلى آله من الصلوات أفضلها ومن التسليمات اكملها واينحديث شريف را خاتمة المتأخرين حضرت شيخ ابن حجر رضي الله تعالى عنه در كتاب خاتمه بروايت امام يافعي رحمه الله تعالى نقل فرموده است (وانواحد) كه بر قلب اسرافيل است قطب الاقطاب وغوث الاعظم است واعلى از جميع اولياء الله مرتبهٔ اوست (والقطب) جعله الله دائراً في الآفاق الاربعة أركان الدنيا وقد أسر الله أحواله على الخاصة والعامة عزة عليه نقل في خاتمة من مدونة (والاوتاد) وهم أربعة واحد باليمن وواحد بالشام وواحد بالمشرق وواحد بالمغرب وعن علي كرم الله تعالى وجهه انه قال (الابدال) بالشام (والنجباء) بمصر (والنقباء) بخراسان (والاوتاد) بسائر الارض (والخضر) عليه السلام سيد القوم نقل من مدون خاتمه (فصل بالخير) مكشوف بناظران صحيفه انكه اين زاجهٔ مسطوره كه بيان مقامات وتصرفات اينطايفهٔ اولياء الله است وبرجال الغيب مشهورند وصاحب مناصب وقربتند بخط مبارك مرحوم مغفور حضرت

ط یو کد تو بکنی خوان یعنی یکم ونهم وشانزدهم و بیست وچهارم درمیان جنوب ومشرق باشند	زید کب کط بشرقستان یعنی هفتم وچهار دهم و بیست ودویم و بیست ونهم در جانب مشرق باشند	و کا کح جانب ایسار یعنی ششم و بیست ویکم و بیست هشتم در میان مشرق وشمال باشند

ج یا کج کو جنوب النذر یعنی سیوم و یازدهم وهجدهم و بیست وششم در عین جنوب باشند

بدانکه رجال الغیب از پنجهات ثمانیه هر روز در جهتی میباشند وچون یکیرا مهمی پیش اید یا حاجتی داشته باشد روی خودرا بجانب ایشان کرده واز سر صدق بکوید السلام علیکم یا رجال الغیب سه مرتبه بعد ازان بکوید السلام علیکم یا ایها الارواح المقدسة یا رقباء یا نجبا یا نقبا یا ابدال یا اوتاد یا قطب یا غوث أغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة وأعینونی بقوة وقوموا علی انجاح طلبی بجاه سیدنا محمد وآله الطاهرین صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین بعد ازان میل بجانب ایشان کرده چنانکه کسی تکیه برچیزی نموده باشد وحاجت خودرا بایشان عرض نماید باذن الله تعالی بزودی وخوبی مقبول پیشگاه حضرت عزت میشود وبمراد برسد وبودن ایشان در جهات ثمانیه بر حسب ایام اشهر عربیه است

ح یه کح ل النذر یعنی هشتم و پانزدهم و بیست وسیوم وسیم در شمال باشند که طرف قبله است

فخر الزمان پیرزادهٔ اعظم افتخار الحاج جامع الکمالات العقلیة والنقلیة کهف الحجاج حاجي شیخ عبدالرحمن روح الله روحه دیده شده‌است چونکه مناسبت تمام باینمقام وکلام دارد انرا نیز تسوید نموده وثبت کردانید (بیت) خوشتران باشد که سردلبران * کفته اید در حدیث دیکران • ودر کتب ورسائل اهل امامیه همین نسخه‌را بلازیاد ونقصان دیده‌است که اینطوایف مذکوره قدس الله تعالی ارواحهم معتقد فریقین متخالفین میباشد (قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم) (فصل في فرع الشجرة من الکتاب) اما فرعش انچه در منامات وواقعهای خود که ازفلق صبح روشن تردیده ام ومعلومم شده که ازتسویلات شیطان لعنه الله تعالی نبوده‌است (فاما) سه واقعهٔ خودرا که سابقاً دیده‌است اولا درج مینماید بعدها بتصرفات حضرت ایشان قدس الله تعالی سره تفصیلی میاورد (الواقعة الاولی) درسن ده سالکی کویا بوده باشم وشبها درکنار مرحومهٔ والده‌ام خواب میکردم شبي بخواب دیدم درمکتب خانهٔ که روزها درانجا درس میخواندیم نشسته‌ام وشب میباشد چنین دانستم که کسی از طرف یمینم نشسته‌است بمن کفت بخوان کفتم چه بخوانم کفت قران کفتم حاضر نیست دستي کشید واز طاقچه قرانرا اورد ودر پیش روی فقیر بسر کرسی بکذاشت فاما طاقچه ده ذراعي دور بود ندانم دستش درازشده بطاقچه رسید ویا محض اشاره قران بدستش دوید وکفت بخوان کفتم انصاف بده شب وخانهٔ تاریك چکونه بخوانم یکبار مصحفرا بکشاد خانه فورا روشن شد باز کفت این روشنی بخوان مرا بخاطر آمد که این کس از صنف ماها نیست بوی کفتم ترا بخداي که توکیستي دراین شب تاریك خانه‌را روشن کردي تبسم کنان فرمودند مکر کوري ومرا نمیداني که من محمد رسول الله‌ام (ص) (بیت لاادري) دلش بما عجمی زادکان بود مایل * اکر چه لیلی صحرانشین ما عربی‌است • از هیبت انحضرت علیه الصلوات والتحیات والتسلیمات مراخوفی ولرزی روی داد وبکریه عماندم مرحومهٔ والده‌ام بکریهٔ من واقف شد ومرا بیدار کرد چنانکه غرق عرق مانده بودم

وكريه ام تاروز طول كشيد (الواقعة الثانية) يكشبي بخواب ديدم كه در بياباني وسيع قلعهٔ بسيار بزرك نمايان كرديد مردم بيشمارا زهر طرف روي بدروازهٔ قلعه نهاده داخل ميشوند من هم رفتم وداخل انقلعه كشتم ديدم كه مدالبصر ميان قلعه بزرك وپرازخلايق است شخصي در وسط قلعه ايستاده باقامت بلند ولباس سياه عربي پوشيده وكمر نابسته بود تاجي قرمز كناره سبز برسر نهاده وكيسوان سياه ازطرفين رخسارش اويخته بود دوچشم چون نركس شهلا مخمور وشكله كون وصداى جوششي ازسينه اش ديامد پرسيدم كه اين كيست ونالهٔ سينه اش از چيست كفتند حضرت رسول الله است (ص) معجزه بمردم مينمايد من نيز عزم كردم بقرب انحضرت عليه الصلاة والسلام نزديك كردم اما ازدحام خلايق چنان بود كه ميان قلعه مملوشده بود وكسي نميتوانست بكذرد من كف هردودست خودرا بهمزده بمردم اشاره ميكردم يك بيك راه كشاده وكوچهٔ دادند تا بقرب انسرور اكرم ﷺ پرسيدم ديدم كه انحضرت عليه الف صلوات والتحيات برسر كرسى ايستاده وكمربند خودرا بازكرده واواز جوش سينهٔ مباركش بلندتر ميشد وعرشى عجيب داشت ودر زيرهمان كرسى مجمعهٔ پراز خاكستر بيخته مانند قاب پلاو مرتفع كشته نهاده بودند من رفتم تابكنار همان كرسى پرسيدم وچندبار بطواف كردن بدورش كرديده وميكفتم اشفع لي يارسول الله اشفع لي يارسول الله پس ازچند دور كه كشتم واين عبارت را بكفتم بكمال تواضع وكرم فرمودند بعبارات كردي هروختي خواهشتم بوشفاعت اكم درلحظه باسرور وفرحي ومستي بيقدحي بيدارشدم وتأويل فرمايش انحضرت را صلوات الله وسلامه عليه چنان كردم يعنى هر وقتى بارتسكاب متابعت شريعت واجتناب از منهيات وبدعت خودرا شايستهٔ شفاعت من كردي شفاعت خواهم كرد فاما (بيت) كوهرپاك ببايد كه شود قابل فيض * ورنه هرسنك وكلى لؤلؤ ومرجان نشود • مكر فضل ارحم الراحمين سبحانه والا (شعر) كيف الوصول الى سعاده ودونها * قلل الجبال ودونهن حتوف * والرجل حافية ومالي مركب * والكف صفر والطريق مخوف

ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا في امرنا وثبت أقدامنا على متابعته (ص) وشفعه فينا بجاهه عندك امين يارب العالمين (الواقعة الثالثة) درسن بيست ودوسالكى فقيررا درد طلب بدل رسيده بود ومسجدى در پهلوى خانهاى مرحوم ابوى رحمه الله تعالى ساخته بودم ليكن پي بمرشدر هنما نبرده وشب وروز بعبادات نماز فريضه وسنت واوراد ظاهرى مشغول بودم وغالبا ميلم بملاحظة كتاب مواهب بود كتابى ازمرحوم ميرزاخليل خلف مرحوم حاجى مصطفى رحمهما الله تعالى عاريه كرفته بودم ودايم استغراق درمطالعهٔ انداشتم باين ايت رسيدم كه حضرت موسى على نبينا وعليه الصلوات والتسليمات كفته است ربى ارنى وجواب (لن ترانى) شنيده متحير بماندم وخطره مرا كرفت كه چكونه بوده باشد همانشب بخواب رفتم ودرواقعهٔ روشن ديدم كه بيابانى وسيع وتلهٔ درسمت شمالي انواقع است عصاى دردست دارم وبسر همان تله رفتم وايستادم وبا حالتي عجيب كفتم (ربى ارنى) في الحال بصداي عجيب تركه مثل صوت آدمي وبانك حيواني نبوه جوابى بكوشم رسيد كه (لن ترانى) از استماع ان صدارعدى وبرق وهيبتي عظيم مهيب وتراق تراقى غريب واقعشد ومن ازخوف ودهشتي كه كردم بيخود وغايب شدم دران بيهوشى باز عالمى ديكر عيان كشت ديدم قريب صدتله چنانكه من بر سرش بودم پيداشد وبر هر تلهٔ يكى بصورت مثالى خودم باعصا ايستاده وميكويند (ربى ارنى) وچندان از عجايبات عالم ملكوت وغرايبات عالم غيبي از ظلمات وانوار وصور تهاى بديع كه بزبان تقرير نتوان كردبه پيش چشم من آمد ورفت كه من خيره وبوحشت درماندم قريب بصد عالم بيشتر دران بيهوشى كه برسران تله روي نمود آمدند رفتند پس ازطول زياد بهوش آمده وبيدار كشتم غرق عرق ومست واروكريان بودم (اما واقعهاي كه بتوسط متصرفات حضرت ايشان رضي الله تعالى عنه وعلم قطع حاصل كرده ام كه از تصرفات حضرت ايشانست قدس الله روحه وارفع درجته تازه تمسك باين طريقهٔ عليه كرده بودم كه شبي بواقعه ديدم بده كدهٔ رفتم وبيالاخانهٔ بالاشدم ونشستم ديدم كه حضرت ايشان

اعلی الله تعالی مقامه تشریف دارند ومجلس منعقدهست فقیر دراینمجلس ماندم ناکاه سفره انداختند وطعام اوردند خواستم باحضرت ایشان طعام خورم خادمان کفتند ترا دراینمجلس روانیست که یا شیخ طعام بخوري برو بملانجاي بنشین با قسمت ترا خواهیم اورد فورا برخاسته به پیشخانهٔ همان بالاخانه رفتم ونشستم لحظهٔ بکذشت خادمان طبقی از هرکونه طعامها برایم اوردند ونهادند از هر نوعي میخوردم پس بیدار شدم یکوقتي اینواقعه‌را دران استانه بعرض رسانیدم فرمودند اکر باماطعام میخوردي ازینکارخانه بی‌بهره میشدي اما الحمدلله که بی نصیب نماندي (واقعهٔ دیکر) اوقاتی که مخدوم مکرم سید محمدامین خلف جناب سید قطب الدین کلجینی الاصل که داماد واز جمله مأذونان حضرت ایشان قدس سره است بسمران آمد وفقیر درصحبت وی مدت دوماه وده روز بسر برده وبعضی واقعهاي روشن میدیدم هنکام مراجعت بخدمت حضرت ایشان نورالله تعالی مرقده نسخهٔ انوقایع‌را باخود بردکه بنظرسعادت اثرش برساندبوعدهٔ که بانجابرسد فصل بهاربود روزي چاشتکاه درمیان باغ بودم ناکاه درباطن من کششي بدید آمد زود بخانه رفتم وخواب مرا بربود درواقعه دیدم که بتقریبهٔ طویلی رفتم وبخدمت حضرت ایشان رسیدم در حالتي که آستین خودرا برچیده بوضو کرفتن میرفتند بروي پاي مبارکش افتادم وچندبار بوسیدم فرمودند سید ویرا بلند کردان بر خاستم انحضرت تشریف بکنارحوض بردندومن بمیان مسجد رفتم باجذبه وشوقی عظیم بعد حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بمیان مسجد آمدند کسی بمن کفت واقف باش که شیخ تشریف اورد فورا برسرپای خاسته وایستادم حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه في الجنان در کوشهٔ نشستند وجمعی بحضورش حلقه بستند در الحال من بجناب سید محمد امین کفتم مرا در خدمت شیخ معرفی نمای کفت زود معرفي کرده‌ام دراناثنا اثرتوجه حضرت ایشان ارفع الله مقامه برمن آمد ودلم بلرزه افتادچنانکه از تأثیرش جمیع اعضاهایم بحرکت درافتادند اما چشم نبسته بودم کم کم چندان نسبت ان

توجه امد که بیخواست من چشمهایم بسته شدند وطاقت ازمن برفت وجمیع بدنم مانند درخت بید میلرزید وقامتم خمیده شد درانحالت بیدارشده وغرق عرق مانده بودم وتاچند روزاز تأثیران نسبت عظهامست واروبا حالت عظیم بودم (واقعهٔ دیکر اینکه) یکبوقتي در خدمت حضرت ایشان بودم قدس الله تعالی سره بخواب دیدم که انحضرت علیه الرحمة در کوچهٔ که معبرعام است نشسته وجماعتی ازمریدان ایستاده‌اند این فقیر درپشت دیواری بودم ناکاه مریدي بانك زدکه حاجی حاجی فقیر سرازدیوار بیرون کردم وکفتم حاجي نام درخدمت شیخ بسیارند توکدام را میخواني یکبارحضرت ایشان رحمه‌المنان فرمودند یعنی تونیزخودرا قابل ازمیدانی که نامت ببرند باخجالت زیاد بعقب رفتم وکفتم سبحان‌الله وتعالی حضرت شیخ علیه الرحمه در خواب هم نفس مریدرا میشکنند وبیدار شدم اری کما قال الشیخ سعدي‌شیرازي علیه الرحمة والمغفرة (بیت) کرمنزلتي‌هست کسیرا مکرانست * کاندر نظر هیچکسش منزلتي نیست * انکس که در ومعرفتي‌هست کداماست * انست که با هیچکسش معرفتي نیست • بلي‌حدیث (ورب أشعث مدفوع بالابواب لواقسم علی الله لابره) کواه عدلست علی قائلها الصلوة والسلام قول شیخ جنید بغدادیست قدس سره من لم‌یکن‌للوصال أهلاً فکل‌احسانه ذنوب بلی (بیت) بسیار زبونیها برخویش روادارد * درویش که بازارش با محتشمی باشد (واقعهٔ دیکراینکه) شبي بخواب دیدم که بسفري میروم‌راه وعبورم‌در کوهستان‌وباغات وجویبارواشجارمیوه‌دار بسیاری‌است‌بجای‌مرتفعی رسیدم ازطرف شرق‌دیدم که‌کجا وها براشتران بسته‌اند وچند کسي‌نیز برشتران سوارند ومیایند کفتم ایا کیانند کفتند که‌پیغمبراست میاید برخاسته و باستقبال رفتم دیدم کسي برشتري سوار ونیزهٔ دردست دارد بمن رسید وپیاده کردیدمن‌خودرا بروي پاي‌مبارکش انداخته وبوسیدم وی مکدرشده ومرا کفت بکذار که من هم پای ترابیوسم کفتم من قابل این نیستم یکی از زنهایش که درکجاوه بود کفت حاجي پاي شمارا براي‌تبرك بوسید

البتة ادب میکند ونمیگذارد که شما پاي اورا بوسه دهید بعده بمیان خیمه درامدند دران اثنا چنان دانستم که عیال من نیز با من است بناي ضیافت ایشانرا نهادیم وحلواي زیادي پختیم و بظرفها زیاد وکم میریختیم بیدار شدم وپس از چندی گفتند حضرت ایشان برحمه الرحمن بهوش بدرانی اور أما آمده وچوب چینی میخورند فقیر انجا شدم وبحضور لامع النور مبارکشان رفتم اشهد بالله سبحانه بقراری که در واقعه دیده بودم زیاد وکم نداشت روز عید اضحی حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان بعیدگاه آمدندمن خودرا بپای مبارکش انداختم وبوسیدم با انکسار زیاد فرمود چرا چنین میکنی ودرالحالت اتفاق شد که فرمودند (الشیخ فی قومه کالنبي في أمته) وهدایای که برده بودم میخواستم بگذرانم وبعضیرا بمنسوبان حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران برسانم بقرارهما بخوابی که دیده بودم زیاد وکم کردم (واقعۀ دیگر اینکه) شبي زیاد شوقمندي حضور حضرت ایشان داشتم ختمی که امام رباني ومجدد الف ثاني حضرت شیخ احمد سرهندي رضي الله تعالى عنه قرار داده‌اند یکصد صلوات وپنجصد لاحول ولا قوة الا بالله که در آخر هر صدش العلي العظیم بگویند باصد صلوات دیگر وعبارت صلوات نیز اینست صلى الله على النبي محمد وآله وگفته‌اند این ختم مبارکرا براي هر مطلبي که بخوانندروا کردان ختمرا بخواندم ومثل ثوابشرا بروح پرفتوح حضرت ایشان هدیه کردم وبعجز زیاد درخواستم که همانشب بخدمتش برسم چون خوابیدم دیدم که عازم خدمت حضرت ایشانم ومسافرم وراه ببلندی میرود تابفضای رسیدم بسیار مرتفع بود دراانجا بخدمت حضرت ایشان رسیدم ودست مبارکشرا بوسیدم وبعضی زرنقد بهدیه گذرانیدم چون بجای دیگر رفتم دیدم چشمۀ آب صاف هست وجویهای از ان جاري میشوند بر لب همانچشمه درختي در غایت بزرگی وباحشمت سبزاست برگهای پهن واز کنارۀ برگهانوری عیان میشد وشاخهایش مد البصر بهر سورفته محسوس شد که درخت سدرة المنتهااست چنانکه متحیر بر درخت

ایستادم وملاحظه اش میکردم یکبار دیدم که یکشاخه اش خشك شده وافسرده مانده پرسیدم که شاخ ایندرخت عظیم چرا خشك مانده کفتند ازوقتی که شیخ عثمان ناخوش وفالج مانده شاخهٔ ایندرخت ازانحسرت خشکیده است بازدیدم که مانند چوب ناعوردو چوب کذاشته وچوبی دیکر برانها نهاده اندکاغذ مثل طوماری مطول بسرانچوب بالائی انداخته اندومرا بکتابت ازمشغول کردند وکتابی بزرك لاورقی نیزدادند معنی انرامحسوس فقیرساختند که بکتابت کتابهای بزرك مشغول میکردی دوسه مشت مویز کشمیش نیز عطا کردند بعد از انجا اراده کردم ببازاری بروم چونکه عازم شدم عصای ازحضرت ایشان علیه الرضوان دردست داشتم کفتم عصای شخیرا باخود نبرم چون خواستم عصارا بحضرت ایشان برسانم دیدم که انحضرت علیه الرحمة برسربامی بلند باجمعی ازصوفیان ژنده پوش ارجمند برآمده ونشسته اند هرچند سعی کردم شاید بانجا برسم نتوانستم حضرت ایشان ارفع الله تعالی مقامه في الجنان بیکی ازان درویشان امرکرد بیامد وعصارا کرفته ببام برد من برکشتم وبیدارشدم پس ازچندی بخدمت حضرت ایشان اعلی الله مقامه في الجنان رفتم بیان واقعه را بعرض رسانیدم چون بخشکی شاخهٔ درخت رسیدم فرمودند سبحان الله وچون حرف عصارا کفتم کفتند انعصا مریدی است که تورا تلقین ذکرکردهٔ وبعد ازان مرا توفیقی درکتابت حاصل شد که چندین کتابهای بزرکرا نوشتم مثل آداب الاصحاب ورشحات از تصانیف مولانا صفي الدین علي بن حسین واعظ هراتی وکیمیای سعادت تصنیف حضرت حجت الاسلام امام محمد غزالي ومکتوبات حضرت امام ربانی شیخ احمد سرهندي ملقب بمجدد الف ثانی وشرح قصیدهٔ خمریهٔ فارضیه من انفاس عمر بن الفارض المصري الحموي رحمه الله تعالی وپندنامهٔ جناب شیخ فریدالدین عطار نیشاپوري قدس سره باچندرسالهای دیکر مولانای جامی قدس سره السامی پوشیده ومخفي نماناد قبل ازکتابت اینها کتاب منطق الطیر راکه از تصنیفات شیخ فرید عطار است نوشته وبسي فوایدها دران کتابت یافتم ودو کتاب دیکر که خود راقم

الحروف تصنيف کرده ام واسم انهارا معدن النور وبارقات السرور نهاده علی أفضلهم خصوصاً وعلی بواقیهم عموماً التحیـة والرضوان والرحمة والغفران (ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیٔ لنا من أمرنا رشدا) آه آه از غفلت من بدبخت که مباهات بکتابت می نمایم فردا علوم کتابها همکی برمن حجتند چنانکه شیخ جنید علیه الرحمه میکوید هرمریدي که زن کند وعلم نویسد از وهیچ نیاید وکفت قدس سره هرکه میان خود وحضرت خداي توبرهٔ طعام نهاده است انکاه خواهد که لذت مناجات یابد این هرکز نبود واثبورا واثبورا بر توای حاجی محمدی کردار شکم خوار (بیت لراقمه) جامع بکمال آمدی ازدولت دارین * چون نیك به‌بینی بجحیم است مالت (واقعهٔ دیکر اینکه) وقتي دیدم که بمیدانی وسیع رسیدم میانش سراسر مفروش بود بطرف اعلاي ان صندلي مانندهٔ جای سلاطین نهاده بودند حضرت ایشان قدس سره بر سروی نشسته وهردو پای خودرا بران اویخته بود مردم بیشمار ازهردیار بخدمتش میامدند ودست مبارکش می بوسیدند وبکنار میایستاندند فقیر نیز بخدمتش رفتم ودستشرا باادب بوسه زدم ودر قربش ایستادم خلاصه چندان ازدحام خلایق شد که انمیـدان مملو کردید چنانکه جای یکنفر نماند که داخل شود وبیدارشدم (واقعهٔ دیکر اینکه) وایضاً ماهپاره خانم والدهٔ فقیر رحمها الله تعالی یکوقتي خوابی بهمین نوع که تسوید یافته است بلازیاد ونقصان دیده بود مفصلاً برای فقیر تقریر نمود کویا با فقیر هردو درانمجلس حاضر بوده ایم (واقعهٔ دیکر اینکه) مزارستان سبزه پوش در مقابل سمران بسمت قبله میباشد چشمهٔ ابی ودرختان ناردن بلندي داشت مردمان سمرانی بلکه خلق اطراف هم زیاد تعریف از تصرفات باطنی سبزه پوش وکرامات روحانیت وی میکردند خودم نیز شبي دراحیای ماه رمضان المبارك در ثلث أخیر شب نوري بچندرنك در سر مزارش دیدم که از جای خود بلندشد وبقدر صد ذراع ارتقاء یافت بازهبوط کرد آرزو داشتم که وقتي بخدمت حضرت ایشان قدس الله تعالی سره برسم سؤال نمایم که این شخص کیست ونامش چیست بوقت شرفیابی حضور لامع النور

هیبتی مرامی کرفت که اصلا فرصت چنان سؤالات را نمیداشتم تاروزی بوقت قیلوله درقرب همانقبور درخواب شده بخدمت حضرت ایشان نور الله تعالی مرقده رسیدم وعرضکردم که این شخص مقدس کیست و نامش چیست اول تندشده وفرمودترا باینخبرات چه بعدش بکمال تواضع کفتند محمد حسن محمد حسن محمد حسن تاسه بار تکرارفرمود وکفتند که ازمشایخ طریقهٔ قادریه است (واقعهٔ دیکراینکه) یکوقتی بخواب دیدم درجای باصفای محوطهٔ از سنك ودرمیانش حوضی پرازاب صاف موجوداست کفتند شیخ بیرون آمد فقیر دویدم وبازوی مبارکش را کرفتم تابکنار حوض رسید ونشست وپس ازلحظهٔ بازوضع انجا برمن مختلف شد یکبار کسی ببانك بلند کفت حاجی بیاو بازوی شخیرا بکیر دیدم که حضرت ایشان قدس سره تنها میایند من بتندی وتعجیل بس تمام دویدم وبزیر بازویش رفتم اهسته براه میامدند در بین راه دیدم بقالی نشسته است حضرت ایشان علیه الرضوان چوب عصای ازمن کرفت وبان بقال دادوبکذشت ومن همچنان بازوی مبارك ایشانرا کرفته بودم بالاخره بدر بالاخانهٔ رسید در انجا چند شاخه از تاك انکوراویزان بود خوشها داشت بعضی رسیده وبعضی قورهٔ نارسیده حضرت ایشان علیه رحمة الرحمن بلاتأمل انکور وقوره را باهم میل میفرمود ومرا بخوردن انها امرمینمود من دانه دانه انکورهای شیرین رامیخوردم وقوره هارا ترك میکردم ناکاه حضرت ایشان علیه الغفران ازدر بالاخانه بمیان رفتند ومرا بکذاشتند بیدارشدم پس ازچندی بهوش بدرانی اورااماں رفتم وبخدمتش رسیدم علم الله سبحانه هرچه در انواقعه دیده بودم بی کم وزیاد برمن روی داد ملا عبد الرحمن نام سنهٔ آمده بود عصای مرا بی اذن من برد ودر روزمراجعت حضرت ایشانرا وقت زیاد خوشی بود بکمال شفقت با این فقیر معارف ولطایفی بیان میفرمود معانی بعض ازانهارا ادراك میکردم وبعضیرا ابداً فهم نمیکردم تاخود بحرم رفتند ومرا رخصت مراجعت دادند (واقعهٔ دیکر اینکه) این فقیر دایم الوقت بدعای خیر حضرت ایشان واولادهای کرامش قدس

الله تعالى ارواحهم مشغولي ميكردم شبي ديدم كه جناب مستطاب قطب الاقطاب قبله كاهى
حضرت شيخ محمد سلمه الله تعالى بفقير فرمودند دعاي خير بماها ميكوئي چنين بكوى اللهم
اجزهم بالخير عامة ما بعدها در آخر هر دعا باين كلمات مأثوره رطب اللسانم (ربنا تقبل منا
انك انت السميع العليم) (فائدة) اين فقير راقم الحروف بكوقتي با كاهى قلب بدعوات
خير درحق حضرت ايشان واولاد امجاد وباقى اتباعش نور الله تعالى مرقدهم وفي أعلى الفراديس
ارقدهم اشتغال داشته در ان اثنا بر زبانم كذشت (اللهم افتح لهم ابواب رحمتك همانشب
درخواب ديدم هردودستم تابكوع كل الوده مانده ودرجستجوى اب بودم بناكاه دروازۀ
بسيار بزرك واعلا عيان شد پيش رفتم ودست بران زدم هردوطرف باز شدند وازان
دركاه داخل جاى شدم حوضي بزرك باصفا ديدم وآب صاف وروشن ازان آب هردودست
خودرا ازان كل ولاى بتمام شستم وبيدارشدم (واقعۀ ديكر اينكه) شبي ديدم كه دراطراف
قريۀ موچش كه دهكدۀ بزرك ونزديك بسمران است وجناب ازشيخ زادهاي كرام تشريف
دارند واز نوجوبى بناها نهاده اند بكنند فقير باد وپسر صغير خود محمد امين ومحمد رضا انجا
رفتيم محمد امين بحلقۀ درس خوانى باجناب قطب العارفين حضرت شيخ احمد پيرزاده رحمه الله
تعالى نشست وبدرس خوانى مشغول شد اوهارا بكذاشتم وداخل مريدان شدم كه همه
مشغول كندن جوب بودند دران اثنا حضرت ايشان قدس سره تشريف اوردند ومردم
كفتند كه فدايت شويم اينجا اكراد بسيارند زراعت شمارا ميخورند بهيبت وتندي تمام
فرمودند كه چند تغار تخم ميپاشيم تابدانم چكونه قدرت دارند كه بخورند فقير عرض
كردم كه قربان شما چنين با قدر تيد ماها كه از تو دوريم مكذار كه ماهارا اذيت بكنند
درجواب فرمودند همكى باهم هستيم هيچ خوفي مكن بيدارشده ويافتم كه همت ونظر
حضرت ايشان اعلى الله مقامه دايم با فقير هست ومرا بكركان نفس وشيطان تنها نميكذارد
چنانكه كفته است (بيت) كرك چون ميش ازكله دور افكند * بيكسش يابد سرش از تن كند •

(واقعهٔ دیکراینکه) روزی در شهر سنندج ببازارشدم اقاعبدالعظیم برادرحرم حضرت ایشانرا علیه الرحمه دیدم نقـد قلیلي حلال داشتم بوي سپردم که هدیهٔ بخدمت حضرت ایشان علیه الغفران ببرد چون از بازار برکشتم در بین راه وسوسه کردم که چه میشود حضرت شیخ مرا مأمور نماید از سمران دوباره بکوچم وبشهر درایم وبا مریدان شهری بحلقهٔ ختم وتوجه مشغولي نمائیم این‌را بخطره دردل داشـتم نه بزبان بکویم همانشب در خواب دیدم که بخدمت حضرت شیخ قدس سره رسیدم وکل سرخ بسیار لطیف داشتم کل‌را هدیه کذرانیدم بکرفت وبوی کرد وفرمود تومیخواهی که من براي خاطر تو بشهر سنه بیایم ومرید بکیرم تا که توختم وتوجه بکنی هرکز نمیایم ونمیکنم واکر بیایم ومرید بکیرم مکردو سه نفرمرید بشوند من کفتم کاشکی میامدي ودوسه کس‌را نیزمریدمیکردي مرا کفایت می‌کرد که بیدارشدم ومرابطي عظیم روی داد وفهمیدم که هدیه ونیازمندی که فرستاده‌ام مقبول‌خواهدشد (واقعهٔ دیکراینکه) ضعیفهٔ والدهٔ اولاد فقیر سیده بود بقضا وقدر باهم سازش نداشتیم ودایم درتوحش‌بودیم وایضاً روزی سیدی ژنده پوش‌آمده بود بفقیر کفت آمده‌ام باغبان‌شمابشوم جوابش دادم ومبالائی بوي نکردم کویارنجه خاطر کردید وایضاً درسمران معاملهای رسمیرا از سکنهٔ انجا میکرفتم دران شي کهسید باغبانرا جواب کفته بودم وقت خواب شدن ختم حضرت مجدد الف ثانی یعنی امام ربانی رضي الله‌تعالی‌عنه بقراري که در پیش‌مذکور شده‌است خواندم ومثل برکات وثوابشرا بحضرت ایشان عطرالله تربته هدیه کرده وبخوابشدم درخواب دیدم که مردم بیشمار بجهة نماز عید در مسجد دار الاحسان که جامع بزرك شهر سنندج‌است جمعشده‌اند وحضرت ایشان رحمه الرحمن بصف اول در محاذي محراب نشسته‌اند چونکه نمازاداشد وخطبـه خواندند دیدم که حضرت‌ایشان‌علیه الرضوان برخاستند ومرحوم میرزانادرمستوفیباشي بزیربازوي انحضرت علیه الرحمة رفته بود میامد تا بفقیر رسید دران اثنـا رفتم ودوش

يسار انحضرت را درزير پيراهن بوسيدم فورا روى بمن كرده فرمودند كه حاجى من ثواب
يك حج بتوميدهم تو اين سيدهارا رنجه خاطر مكن كفتم خلاف كفته‌اند من ايشارا
رنجانيده‌ام پس ازان بجاى ميرزا نادر بازوي مبارك انحضرترا كرفتم تا ازدروازهٔ حياط
مسجد بيرون آمدند ودكان بقالي بود قدحي بزرك مانندالوچه يازردالوى خشك باآب ريخته
نهاده بودند حضرت ايشان به پيش دكان ايستاد ودهن بان قدح نهاد وآب انرا مياشاميد
بقالها دونفر بودند وبزيرلب نهاني ميكفتند كه اين كيست ومال ماراچرابى پول ميخوردمن
باهسته كفتم هى چه ميكوئيد حضرت شيخ است اوها باز كفتند ياشيخ مال مارابى قيمت
چراميخوري شيخ فرمود بخدا كه پول ندارم فقير كفتم بكذاريدمن پول بشماميدهم حضرت
ايشان عليه رحمة المنان سربلند كرد وفرمود دروغ ميكويد پول ندارد اين ظالم است يكبار
بيدارشدم باوحشت عظيم (رحم الله السعدحيث قال) ملامت ازدل سعدي فرونشويد عشق *
سياهى ازحبشي چون رودكه خوددرنكست (فصل) نعم (بيت) زمين ميكده‌را تابحشر
اكر بشكافي بجاي پارهٔ خم توبهٔ شكسته برايد • قال رسول الله (ص) المستغفر باللسان
المصرعلى الذنوب كالمستهزيء بربه) كذا في مشكات الانوار وقال المحرر من استهزء بربه استهزء
به ربه كما قال الله تعالى (الله يستهزء بهم) الاية اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك
ارجى عندي من عملي (فائدة) شيخ ابو عبدالله محمد خفيف كه ازاعاظم مشايخ شيراز است
قدس سره ازحالت خود چنين كفته است كه شبي درخواب بودم حضرت خاتم النبيين را عليه
وعلى آله الصلوة والسلام ديدم كه بيامد ومرا بسرپنجهٔ پاي مبارك خود بيداركردومن
دروى نكاه ميكردم بعد فرمودكه هركه راهى بشناسد ورفتن انراپيش كيرد وپس ازسلوك
بازايستد خدايتعلى ويرا عذابى كند كه هيچكس را از عالميان چنان عذاب نكنند انتهى
واويلا صد واويلا ازحاجى محمد ساكن سمران براي افعال شوم واعمال ازآخرت محرومش
(بيت لراقمه) مكر ارحم الراحمين از كرم * دهد زاجتبارا هش اندر حرم • فاعف عنا

يا كريم العفو ارى بعد از بيداري ازخواب تعبير بران كردم كه سادات عالى درجات ازمن در رنجند روزكه شد سيد باغبانرا ديده ونقدا خدمتي بوى كردم تا از رنجكى خود بامن مسامحت فرمود ارى (اتبع السيئة الحسنة تمحها) على قائلها الصلوة والسلام رواه الترمذي وفي بعض النسخ صحيح وديكر اينكه معاملۀ دنيوى با مردم دارم يمكن بخطاهاي من بي ادبانه اسم حضرت ايشانرا برده باشند وحضرت وى بى ادبيهاى ايشانان را بدانقرار عن عيان كرده باشد يعنى كه واقف باش من اذيت ترا ميخورم وتو آدمى ظالمى (ربنا ظلمنا أنفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين) (فصل) قال رسول الله (ص) (ان لله ملكا ينادي كل يوم من اكل الحرام لم يقبل الله منه صرفاً ولاعدلا) يعنى نه فرض ازوى قبول ارندونه سنت واويلا هزارواويلا برمن بدبخت وفى حديث آخر (من اكل لقمة من الحرام لم يقبل الله صلوته اربعين يوماً وبرواية لم تستجب له دعوة اربعين صباحاً) وفي حديث آخر (من اشترى ثوباً بعشرة دراهم وفي ثمنه درهم حرام لم يقبل الله صلوته مادام عليه شيء منه) وقيل في الزبور قال الله تبارك وتعالى (يا داود من اراد النجاة من النار فليحفظ لسانه ومن اراد دخول الجنة فليدع الذنوب كلها ومن اراد ان يستجاب له الدعاء فليأكل الحلال وليدع الحرام وقال ايضاً عليه وعلى آله واصحابه الصلوات والتسليمات والتحيات (الرجل يطيل السفر اشعث اغبر يمد يديه الى السماء يا رب يا رب فمطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذي بالحرام فانى يستجاب لذلك) انتهى رواه البخاري ومسلم واين حديثرا در كتاب مقامات حضرت خواجه بهاء الدين محمد بخاري نقشبند قدس سره ديدداست (العبادة عشر اجزاء تسعة منها طلب الحلال وجزء واحد منها سائر العبادات) على قائلها الصلوات والتسليمات والتحيات والبركات اللهم اكفني بحلالك عن حرامك واغنني بفضلك عمن سواك (واقعۀ ديكر اينكه) مقارن اينحال وقتي در خدمت حضرت ايشان بودم رضي الله تعالى عنه تا بستان بعد ازظهري بخواب ديدم كه شطي آب روانست ابريق

سفالي دردست داشتم وازان آبش پر کردم خواستم بدست کسی بریزم دیدم از لولهٔ ابریق خون فرومیریزد باخود کفتم سبحان الله همینست که اب نیل براي فرعونیان خونشده که در مثنوي میکوید (بیت) آب نیل است وبقبطي خون نمود * قوم موسی راهمان خوداب بود * بیدار شدم با تشویر وجزعي بسیار وفهمیدم که نفسانیت خودم خیال فرعونی را از سر نکذاشته بحضرت ایشان علیه الرضوان واقعه راعرض کردم فرمودند معلوم است که فرعونیان را خون وموسویان را ابست از انوقت باز از اعمال شرخود نادم ومستغفرم اری درکتاب مواهب دیده شد (رباعي) کرتوبه مدد کارکنه کار نبودي * اورا که باقلیم کرم راه نمودي * ورتوبه نبودی که در فضل کشودي * زنك غم ازاینهٔ عاصي که زدودی • (ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیء لنا من أمرنا رشدا) ولی (بیت) کلیم بخت کسیرا که بافتند سیاه * باب زمزم وکوثر سفید نتوان کرد (فصل) درکتاب غنیة الطالبین تصنیف حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلاني رضي الله تعالی عنه دیدم نوشته بود حمالي از دنیا فوت کرده پس از مدتی عزیزي ویرا در خواب دیده واز حالت وی پرسیده است حمال جواب داده که من مردی حمال بودم وسقط مردم را از بازار برایشان بخانه میبردم روزي پشتهٔ هیزم براي شخصي بخانه اش بردم درراه خاري ازان هیزم براي خلال دندان خود بریدم ودندانرا پاك کردم از وقتي که مرده ام تا بحال مرا کرفته ومطالبهٔ انخار خلال ازمن میکنند که بی اذن صاحبش بوده است انتهی وای برما کرفتاران نفس هوا که باید چکونه بحضور حضرت مولاي خود عزاسمه بعالم آخرت برکردیم وحساب اعمال شومرا بچه سان پس بدهیم (اللهم مغفرتك أوسع من ذنوبی ورحمتك ارجی عندي من عملي) (واقعهٔ دیکر اینکه) میرزا شکر الله نام برادر زادهٔ معیر الممالك طهران بشهر آمده ودر خانهٔ ملا هدایت الله شیخ الاسلام علیه الرحمه منزل کرده بود کاهی مرامیدید تا سراشنائی وطرح صحبت بمیان انداخت روزی کفت من بسیار کردیدم وشیخ عبدالرحمن طالبانرا صحبت کرده ام ودر نزد

فلان شیخ بکتاشیها جهارماه نشستم وبسي مشایخهاي دیکررا بکشتم درنزد هیچ یکی اطمینان قلب حاصل نکردم ودرخیالم ایا کسي هست که مرا اطمینان قلب بدهد فقیر کفتم اکرسخن شما حقیقت دارد جناب ذیرفعت حضرت شیخ وپیربزرکوارماشمارا کمال اطمینان حاصل میدهد کفت چکونه معلوم کنم شبي بعد از مغرب خود فقیر توجهی بوی کردم وآداب استخاره‌اش بکفتم وکفتم امشب از حضرت شیخ ماشاید بشما امري معلوم کردد فردایش ملا هدایت الله کفته بود که امشب حاجي اشناي شما بامن چنین صحبتي داشت من بهمان آداب خفتم تا صبح چیزي ندیدم نماز صبحرا خواندم وباز خوابیدم ناکاه کسی بکمال تواضع مرا کفت هدیهٔ که امشب بمافرستاده بودی رسید کفتم توکیستي، کفت من حیدرم بعدش مرا طلبید وصحبت بمیان اورد که امشب فاتحه بروح پیر شما خواندم ونیازمندي کردم وچنین خوابی دیدم عریضهٔ شرح حال خود نوشت فقیر بخدمت بابرکت حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه في الجنان فرستادم جواب شفاي حال در مقابل سؤال وی نوشته بودند ظاهرا وبرادرشهرسنه ازرفتن خدمت حضرت شیخ پشیمان کرده بودند بعدها فقیر بحضور ساطع البدور حضرت ایشان علیه الرضوان رفتم وکذارشرا کفتم فرمودند که حیدر بمعني شیراست شاید کسی دیکر نیز شیر باشد بیایند وببینند (بیت) شیرزاد بیشهٔ عشقم قوي درکار خویش * ایحریف من بیاتا زور بازو بنکری (واقعهٔ دیکر اینکه) روزي بعد از نماز صبح در خواب دیدم که براهی میکذرم ناکاه تخت روانی بروی هواي پیداشد ادمی معمر نورانی وطفل هفت هشت سالهٔ در ان نشسته بودند تخترا چند نفر ترکمان بروي دوش کرفته ودر هوا میکذرانیدنداري جناب شیخ سعدي رحمه الله تعالی میفرماید (بیت) سلیمانست کوئی درعماري * که برباد صباتختش روانست * بهشتي صورتی درجوف محمل * چو برجی کافتابش درمیانست • فقیر برایشان سلام کردم جوابم دادند وکفتند چه کسی کفتم از منسوبین جناب قدسی انتساب مستغنی الالقاب حضرت شیخ

عمامم گفتم که مسکن وی نزدیکست گفتم بلی من نیز عازم خدمت اویم پرسیدند شیخ
چگونه کسی است گفتم همین قدر میدانم که اگر بعداز حضرت رسالت پناه محمد رسول الله (ص)
پیغمبري بودي ایشان پیغمبر بودندي بعد ایشان بگذشتند وفقیر نیز پیاده میرفتم درمیانهٔ راه
بمجلس دیگر از مشایخ ملاقی شدم صحبتهای شکرف بافقیر کردند ازیشان نیز درگذشتم ومیرفتم
تابخدمت حضرت ایشان علیه التحیة والغفران رسیدم دیدم که همان ادم تخت سوار درخدمت
حضرت شیخ باعمله اش نشسته اند واز اخلاص وگفتگوی فقیر برای حضرت ایشان علیه
الرضوان بیان میکنند این فقیر درهمان مجلس بصف نعال نشستم حضرت ایشان ارفع الله مقامه
پارچهٔ قند سفیدرا بدست شریفش گرفته بود باب دهان مبارك خویش قندرا نم داده و برایم
انداخت وفرمود که بخوران طفل ترکمانی بمن گفت که شیخ قندرا بمن داده است حضرت
ایشان قدس الله سرهٔ بفقیر فرمود که بتو داده ام بوی مده وخودت بخور فورا بخوردن
قند مشغول شده و بیدار گشتم (واقعهٔ دیگر اینکه) دراواسط سلوك که درمعاملهٔ خویش
بجد بودم شبي میدان وسیعي را بواقعه دیدم بدوطرفش قلعهای محکم داشت یکی از رومیان
وزیر اعظم سلطان بود باعظمت وشکوه بطالاری برنشسته بودند قلعهٔ دیگرش از فرنگیهای
کفار ودر هردوطرف توپ ونظام وعساکر بیشمار داشتند بناگاه ازدوجانب اعلان حرب
کردند ودر محاربه پیوستند ازصدای توپ وتفنگ گوشها کرشده وازدود وغبار بین زمین
واسمان ظلمانی گردیده چنانکه کسی دیگر یرا نمیدید چون محاربه باخر انجامید وهوا صاف
شد دیدم رومیان بقهر وغلبه کافرانرا شکست فاحشي داده وقلعه اوهارا بضرب گلوله
توپ کوبیده وقلع وقمع ساخته ومانند تل خاکستری کرده واغلب کفاررا بقتل رسانیده اند
درانحال وزیر روم بطمطراق عظیم سوار شد وفرمان نهب وغارت دادبیکحمله ملك کفاررا
متصرف شدند وکوس وکرنا وطبل ومورزقهٔ فتح وظفر ونصرت رامی زدند في الحال
بیدار شدم وتاچند روز مست وارو بشوق وسرور بودم فالحمد لله علی ذلك (بیت لراقمه)
ای یار نهان واشکارا * از عشق تو دم زدن چه یارا * تابید زمکه شمس حسنت * رجاله

كشيد تا بخارا • اين همه كلهاى كونا كون معطل بر سبيل بشارت از كلزار متابعت حضرت خواجه بهاء الدين نقشبند بخاري است قدس الله تعالى سره العزيز كه بطريق اندراج النهاية في البداية بمشام جان ماخاكساران ميرسد (اللهم اجزه عنا افضل ماهو أهله) رجاواثق است وشايد كه روح افسرده اين ضعيف رامانند وزير كذا برسر اعداى نفس اماره وابليس مكاره غالب كردانند بلكه از تنكناى ظلمانى صورت ومجاز رهانيده بفضاى نورانى معنى وحقيقت برسانند واز كوچه تقليد كذرانيده بساحت مطمئنه بر سر تخت بنشانند وباسلام حقيقى مشرف فرمايند (ع) باكريمان كارها دشوار نيست (ان الفضل بيدالله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم) (بيت) انكه نيسان قطرهارا لؤلؤ عمان كند * اشكهارا هم تواند دركنند بهر نثار (واقعهٔ ديكر اينكه) هرچند آيهٔ (ولا تزكوا أنفسكم) امراست بترك عجب وخود پسندى ورهنماست باتيان كم نامى وزبونى واشاره است بناچيزى ومحزونى ولكن كمترينى از خاكساران عتبهٔ عليه حضرة ايشان قدس سره العزيز بمفاد كريمه (واما بنعمة ربك فحدث) از واقعهٔ خويش خبر ميدهد كه در فضاي واسع ومرتفعي براسپى راهوار مكمل زين ويراق سوارشده وچترى كرانبها برسرداشتم ومرا بلقب ظل السلطان ميكفتند كويا عازم حضور مبارك بودم واسپ را ميتاختم ناكاه از دورا ردوئى عظيم عيان شد چون نزديك رسيده ديدم كه حضرت سراج الدين برد الله مضجعه في اعلى عليين درموكب عظيم به تخت روانى پادشاه وار برنشسته وبرك سبز زمرد يرابسيم وزرمنقش بران اويخته وازدو جانبش منظرهاى بلور سفيد باز كرده اند اولاد امجاد كبارش باجميع خلفا ومريد وتابعين ادام الله تعالى بقائهم سواره وكرداكرد تخت براه ميرفتند فقير تاباايشان ملحق كشته بيدارشدم ندانم بچه زبانى حالت شوق وسكرخودرا بيان نمايم الحق درميان خوف ورجا كرفتارم كاهى درحالت خوف كه از شر نفس اماره كرفتار ودرقلزم عصيان ونسيان غوطه زنان وشر مسارم خودرا بدترين دوزخيان مى شمارم وكاهى بدليل

این مبشرات خویشرا مقبول دانسته وطمع ارتقا بمقام اولیای کبار دارم ومیکویم (بیت لا ادري) سکی چون در نمك زار اوفتدکم کرددا ندروی * من این در پاي پرشور از نمك کمتر نمیدانم • شاید از برکت نظر کیمیا اثر حضرت شیخ قدس سره معنی این واقعه از عدم بوجود وازدهم بوصول واز تمنا بحصول انجامد (بیت) یا رب این ارزومراچه خوش است * تو باین ار زومرا برسان (واقعهٔ دیکر اینکه) روزی بعد از نماز صبح درخانقاه مبارك ختم میکردند فقیر راغیبتي شده دیدم که حضرت ایشان علیه الرضوان تشریف اورده ودرمراجهٔ فقیرناچیز پرتقصیر بنشست وعمامهٔ مبارك خودرا از سر باز کرد وبخلعت بفقیر دادند در حال انرا بسرخود بستم وحالت وکاهی بي نهایت بمن روی داد وبهوش آمدم با بسطی عظیم وبقدر یکماه ان بسط وفرحرا داشتم وپیش ازان بمدتها درارزو بودم که ایا حضرت ایشان علیه الرضوان این عاجز بي نشانرا بخلعتي از ملبوسان خود سر افرازي بدهد یانی بعد ازین خلعت بخشي باطنی روزي انحضرت علیه الرحمة فقیررا فرمود که کارکار باطنست این رسم ظاهررا که می بیني هیچست (واقعهٔ دیکر اینکه) درسمران چون ختم میکردیم شیخ صلاح الدین که از مأذونان جنـاب مستطاب مولانا احمد کوله سارهٔ بود علیه الرحمة بختم می نشست ومی کفت پس از اسم حضرت شیخ اسم مولانارانیز بخوان چند روزي چنانکردیم یکشبي درخواب دیدم درمیان عماراتی بسیارعالي کذرمیکنم می کفتند خانهٔ حضرت شیخ است اطاغی بود پرده وحجابی بروی کشیده وحرم خاصهٔ شیخ انجا بود چون بمحاذي حجاب رسیدم کفتند اینجا بادب تمام باش که حرم حضرت شیخ نشسته است یکبار از پشت حجاب بانکی رسید که بکذارید وپرامرید ملا احمدکوله سارهٔ است فورابا وحشت وحیرت زیاد بیدارشدم وترك اسم مولانارا بعد ازان کردم (واقعهٔ دیکر اینکه) روزی بعد از نماز صبح چنان دیدم که بخانهٔ درآمدم مانند کشتي خانهٔ پهلوانها که در انجا عمل میکنند دیدم فرش دراطراف صفها انداخته اند ودروسطش

حوضي آب صاف وفواره آب بالاميا انداخت حضرت ایشان رضي‌الله عنه تشریف دارد
پهلوان چندي در حضورش بکشتي کرفتن مشغولند فقیر که داخل‌شدم یکی مدعي‌شد
ومبارزي‌طلبید باضعف وشکستکی که داشتم دامن بکمرزده وبوی پیچیدم دیدم ازعهده‌اش
نمیایم فریاد زدم که یا حضرت شیخ عثمان مددکن في الفوران پهلوان قوي هیکل‌را بلند
کرده ومانند خاشاك بر زمین زدم پهلواني دیکر پیش آمد از وبا هیبت‌تر وبشدت تمام بمن
پیچید باز اسم مبارك حضرت ایشان علیه الرحمه بردم وهمت از خواستم ویرا هم برداشته
وبزمین انداختم غریو از خلق بر خاست که حاجی باین ضعیفي چکونه اینهارا
می‌افکند سیوم بارکسی آمد وبقوت تمامتر در من اویخت که اینها جیزي نبودند با من
مقاومت بکنی خوبست باز مدد از حضرت ایشان علیه الرحمة والاحسان طلبیدم واورا
بهوا بردم وبر زمین کوبیدم انحضرت تبسمي فرمودومن بیدارشدم اری (بیت للراقم)
درصف خدام وي هر کس درایدفي‌المثل * کربود موری‌شود مانند شیری پرغرور*والحق
چنان شد که بعد از رحلت حضرت ایشان برد الله مضجعه بسی مردمان قوي ومغرور
بخویشتن بمن ضعیف پیچیده وبغیر حق دراویختند وکلا مغلوب کشته ونکون سارشدند
چنانکه مفصلا هر کدام‌را بموقعي درین کتاب نوشته‌ام (واقعهٔ دیکر اینکه) چونکه
این فقیررامأذون فرمودند خوف ورعبي بردلم نشست وغالب‌شد که من قابل این‌راه نیستم
هر وقتي بشودمرا خارج ومطرود میفرمایند پنج شش سالي درینوسوسه میبودم تا شبي
در خواب بعمارت شیخ الاسلام رسیدم وحضرت شیخ علیه الرحمة تشریف داشتند کسی
صد ازدکه حاجی بیا وحضرت شیخرا بدوش خود بکیر وبحرم ببر بتعجیل پیش رفتم که
انحضرت‌بدروازهٔ اندرون‌ایستاده بود تحملي کردم که حضرت‌ایشان رحمه الرحمن بسی کران
وزن‌است ومن‌زیاد ضعیف وبیقوت‌اینچکونه بود لابد پیش رفتم وایشانرابدوش بکرفتم
چونکه برداشتم بسی‌سبك وزن بودند خوشحال‌شده وکفتم بیشك این‌ازخوارق‌حضرت

ایشانست والا (بیت) کی بود در قوهٔ مور ضعیف * تا که بر دارد سلیمانی شریف * دیدهٔ موری که سندان بر کند * پشهٔ پیلی بدندان بر کند • با این غایله حضرت ایشانرا بدهلیز اطاغ حرم بردم حضرت وی باطاغ رفت ومن بمیان حیاط آمدم حوضی روشن باصفا بود ازآب ان تجدید وضو کردم و بیدارشدم پس ازچندی بحضور مبارك انغوث درویشان قدس سره رفتم وواقعه‌را بعرض رسانیدم فرمودند مدتی است که تشویش داری ایامرا نکهدارند یابیرون کنندان خوابرا بتو نموده‌اند که خوف مدار میتوانی دراین طریقه بسلامت بکذری (بیت) نیك بجوش وصبر کن کف مکن وبسر مرو * سرمکشای دیکراز انکه همی بیزانمت • حمد خدای سبحانه‌را بجای اورده وکفتم (شعر) هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم * وللعاشق المسکین ما یتجرع • بعدش بکرم خدای سبحانه وتوجه ولطف پیر رهنمای قدس سره دل قوی وامید وارشدم بلی (بیت) راه اورا بدوتوان پیمود * باراورا باوتوان برداشت (ابیات) من انخاکم که ابر نوبهاری * کند از لطف برمن قطره باری * ولی چون شه‌مرا برداشت از خاك * سزد کر بکذرانم سرزافلاك * اکر برروید ازتن صد زبانم چوسوسن شکر لطفش کی توانم (واقعهٔ دیکر اینکه) شبی در خواب‌را هم ببارکاهی افتاد از حیاط ان بچندپله بالاشدم وباطاغی مربع رسیدم مفروش ونیم تختها بکناره داشت جماعتی برسر انهانشسته بودند رئیس ایشان چون مرادید برسم استهزاء قصهٔ معراج حضرت خاتم النبیین رابمیان اورد صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله الطاهرین وازواجه امهات المؤمنین واصحابه اجمعین وکفت حاجی هیچ میدانی درشب معراج حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه در اسمان بود کاه چون شیری می خو نمود وکاهی انکشتری ازحضرت رسول (ص) میربود جواب ویرا کفتم نه چنین است بلکه فضل بزرك پیغمبر ما برسر جمیع انبیای ما تقدم علیه وعلیهم الصلوة والسلام حدیث معراج است ومن تمامی انرا بدرس خوانده‌ام وبلدیت کامل ازان دارم بلکه انحضر ترابه تنها بردند ودیکریرا بمقابلش نیاوردند علیه

الصلوات والتحيات والتسليمات که کفته‌اند (بیت) موسی زهوش رفت بیك پرتو صفات * توعین ذات می‌نکري در تبسمی • مامعتقد اینمزخرفات تونیستیم وی ازجواب من‌مندك بماند وابدا بسخن نیامد چون ازانمقام بطرف فوق بکذشتم بمقامی‌عالیتر ومنتج وباصفاتر رسیدم درانجا جمعی اکابررا یافتم چون بدر تابان که باهم صحبتهای شکرف داشتند وبامن تواضع بسیار نمودند کذارش مجلس اول‌را با اوها درمیان نهادم که مرا با مخالفي چنین کفتکوشد اکابر ایشان وزیر کونهٔ بود بمن کفت خوب جوابی کفتهٔ بایست چند شقی بوی بزنی غلط کفته ونفهمیده‌است که حضرت رسول اکرم (ص) تنها بمعراج رفت وباز کردید ازیشان نیز در کذشتم وباهالي مجلسي دیکر پیوستم که اکابر وملوك نشسته بودند وچبغهاي‌دسته درازبدست داشتند وسقف‌مجلس‌ایشان اسمان رنکی‌بود وباکواکب منیر دروازهٔ عالي ازان سقف نمایان بود دونفردرطرف یمین ان ویکنفربریسارش مستحفظ وبواب بودندوان‌را باب الریا وباب‌المرائی میکفتند این فقیر قصد خروج ازان باب کردم که ازانجا بدرروم دونفر طرف یمین مرا مانع شدند بواب یسار کفت بکذارید برودریا کاربوده‌است اوها کفتند تودرست میکوئي ریا کرده اما توبه نموده‌است معبر این باب المشایخ‌است باید ازان‌را هکذر برود مرید شیخ عثمان‌است برکردد وشیخ خودرا در یابد که ویرارستکاري دهد فقیر تا انرا شنیده بعقب بازکشتم وبهر مجلسي در بازکشت جویای حضرت شیخ می‌بودم تاکه کسی بمن رسید وکفت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بفلان مکان تشریف دارند به نشانی‌او بحضورمبارك ایشان علیه‌الرحمة والغفران رسیدم تا مرادیده فرمود کسي پارچهٔ قند چون پنیرترمی نمود حاضر اورد کفت این‌را بحاجی دهید بخورد وخلاصي ورستکاري بیابد انرا کرفته وبخوردنش مشغول کشته که بیدارشدم (لطیفه‌ایست‌عجیب) درحاشیهٔ کتاب تذکرة‌الاولیاء که‌ازکتابت‌ان‌سیصدوسی سالی کذشته‌است بنظر رسیده که نوشته‌اند شاه اسماعیل صفوي بسلطان سلیم خان رومی

رحمهما الله تعالى نوشته بوده‌است انشد عالم منا (شعر) نحن أناس قد غذى طبعنا * حب علي بن أبي طالب * عيبنا الناس على حبه * فلعنة الله على العائب • شاه اسماعيل خان علماى زمانرا جمع كرده وامر بجواب ان فرموده فاجابه المولى المشهور بصارى كرز (شعر) ماعيبكم هذا ولكنه * بغض الذي لقب بالصاحب * وكذبكم عنه وعن بنته * فلعنة الله على الكاذب • صاحب يعنى حضرت ابو بكر صديق رضى الله تعالى عنه بنته مراد از حضرت عايشهٔ صديقه‌است رضي الله تعالى عنها انتهى (بارقهٔ بيت) هر كل نوز كلرخى ياد هميد هدولى * كوش سخن شنو كجا ديدهٔ اعتبار كو • حجت العلما جناب والا نصاب مولانا احمد نودشى عليه الرحمه من الله تعالى بيان كردند كه اغه محمد نام تاجر اصفهانى بصفحات اورامان آمد واسم وكوكبهٔ حضرت شيخرا نور الله مرقده چون شنيد بحضور لامع النور شان فايز كرديد از تأثير نظر كيميا اثر ايشان عليه التحية محو مطلق ماند وترك تجارت نمود وبسلك مريدان درآمد وتامدت هفت سال بانواع رياضات شاقه وخدمات لايقه مشغول ماند ولحظهٔ تغافل نداشت حتى بعنف نميكذاشت كسي ديكر بخوردى ستور وباركشهاى آنحضر تراخدمت نمايد وبنفس خودافكند هاى انهارا ميماليد وبدوش خود دورمي انداخت وباانحالت بخود ميباليد بعد ازان روزي بامر حضرت ايشان اسكنه الله تعالى بحبوحة الجنان چند كسى ازخواص مريدان صبحي در باغچهٔ خانقاه شيخ عليه الرضوان حلقه بسته ومنتظر نشسته‌اند كه آنحضرت عليه الرحمة چون افتاب طلوع نمايد وباوها توجه فرمايداغه محمد مذكور نيز بكمال اخلاص در الحلقه مينشيند چون تشريف مياورد وتوجه بهمكى ميكند شش هفت نوبه به پيش اغه محمد نشسته وبلا فاصله بر خاسته‌است ونظر مباركش شامل حال وى نميشود حضرت شيخ ميرود واغه محمد درپيش ميدود وبا كريه وزاري بخاك قدمش مى افتد ودامنشرامى كيرد كه حقير غلامرا ازچه محروم ساختي درجوابش ميفرمايند كه من باتوى بخيل نيستم لكن اينطريقهٔ ما بحضرت ابو بكر صديق منتهى است رضي الله تعالى عنه وهر فيضي كه بتاميرسد ازدست

امروز بهر بار پیشت آمدم حضرت صدیق علیه السلام مرا میکفت که عثمان اینمرید تو باغض منست ناچار بسرپای میشدم من بعد خود را سینه صاف وپاك بدار شاید ترحمي بحالت فرمایند من چکنم فورا باقرار میاید که قربانت شوم راست وصحیح کفتید در این سنوات یا اخلاصي ونیازي که بشما دارم ازین تعصب خالي نبوده ام ازسرنو توبه کرد وکفت (رباعي لراقمه) اي انکه بارشاد ومشیخت فردي * وزلوث عیوب عاري وبیکردي * هستم ز ذنوب غرق دریای عیوب * بر ساحل عفوم ارازین روز ردی • بعد ازان سنی پاك وصاف شد وصادقانه بسرکار خود مشغول کردید وباندك فرصتي کامل وبمراد خویشتن واصل شد وهمانجا برحمت ایزدي جل ذکره بپوست (بیت) همی کفت زاخر نفس ارفرح * فمن دق باب الکریم انفتح (بارقهٔ دیکر اینکه) میفرمودند چندین کسان بکرات ازمن جویا میشدند که کرده باغضین صحابهٔ کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که بسب ولعن ایشان مشغولند درقیامت چکونه اند خوشم نمیامد تقلیدا اوهارا جواب بکویم وساکت میبودم ومنتظر اینکه جیزی بخودم معلوم شود تا سالی در محل جوانرود بودم وبامرحوم محمد صادقخان حاکم انجا مجلس داشتیم ودر میانه از هر نوعي سخن میرفت تا صبحي بعد از نماز در مراقبه دیدم که صندوقهای در بسته را بسرهم جیده اند وبپیوسته باسمان بر میکشیدند پرسیدم اینها درمیان چه دارند وکجا میبرند جواب کفتند اینها پر از اعمال حسنهٔ کسانی اند که باغضان اصحاب رسول اند صلی الله تعالی علیه وعلیهم اجمعین ودائما علی العمیا بسب ولعن ایشان مشغولند این صندوقهای در بسته که می بینی پر از حسنهای ایشانست وحسب الامر متصل باسمان میکشند وبارواح اصحاب کرام الی یوم القیام انیار وتسلیم مینمایند علی افضلهم خصوصاً وعلی بواقیهم عموماً الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات بعدش انچه برمن منکشف شده بود جواب بسؤال کنندکان کفتم بلی (رباعي) بدخواه کسان هیچ بمقصد نرسد * یك بد نکنند تا بخودش صد نرسد * من نیك تو خواهم وتو خواهی بد من * تو نیك نبینی وبمن بد نرسد (بارقهٔ دیکر اینکه)

یکی ازسادات حسینی باباهاشم نام برفارسی شیراز که بسالهای درازمجاور حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً بوده وسیاحت بلادیمن ومغرب ومصر وشام وروم‌را بسیار کرده‌بود اتفاقا بسمران رسیده یکسالی متوقف ماند روزی بر سبیل حکایت گفت در شهر لحصی ملا صالح نام یا سالم نامی بود روزه خوان وبر منبرها ذکر قضیهٔ حضرت حسین‌را علیه التحیة والسلام میکرد بناگاه روزي بمنبربرامد وخطبهٔ بلیغي خواند وگفت ایها المسلمون من امشب بخواب دیدم که حضرت خاتم الانبیاء علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی در بهشت برکنار حوض کوثراست وجابهای اب بمردمان میدهد رفتم واب ازان حضرت طلبیدم اشاره ببرکهٔ اب زرد متعفن‌فرموده وگفت اب توازان جاست بروبخور بازپیش رفتم واب طلبیدم وهمان جواب راشنیدم نوبت سیوم مکررا بعرض رسانیدم که یارسول الله اعطنی الماء فانا ذاکر حسین قال ﷺ فوت یا ملعون کل سنة تسخر ولدی ما عندي نصیبك وهی مائك از خوف جواب انحضرت (ص) خائف وترسان ولرزان بیدارشدم شماهارا گواه میگیرم که ازین مذهب خودگذشته وبدررفتم درلحظه بقدر یکبارکتابهای خودرا باب شط درانداخته تائب وتارك گردید بلی والله یهدي من‌یشاء الی صراط مستقیم (واقعهٔ دیگر اینکه) روزي بعد از نماز صبح دیدم که حضرت ایشان قدس سره بجاي مرتفع نشسته مردمان بسیارگروهی سفید روی وگروهی روسیاه ازرهگذرتنگی وتاریك بخدمت اومیروند ودستش میبوسند این فقیر نیز عازم دستبوسی شدم دیدم که دران راهگذر پلاووا زهرگونه اطعمه بمردم میدهد ازانها کاسهٔ قلیه بمن دادند وچندانکه خواستم بشیخ برسم ممکن‌نشد وبیدارشدم وبادل تنگی زیاد بحضورمبارك رفتم وعرضه داشتم که امروز مرا چنین روی داد وبدستبوسیت نرسیدم واز پلاوطعام نچشیدم تبسمی نمود وفرمود که چیزی دیگر بتورسید فلان کاسه طعام کافي‌است (واقعهٔ دیگر اینکه) چندین بار بقبض مفرط گرفتار وتنگدل میگشتم بعد ازان در خواب بحضور لامع‌النور

حضرت ایشان قدس سره میرسیدم ازمن آب وضو میطلبید حاضرمیکردم وابرابدست وپایش میریختم تا وضوي کامل میکرفتند ومن بیدار میشدم وقبضي خاطرم ببسطی عظیم تبدیل میشد وحالت وجد وشوق وسرور کلي بمن روي میداد (واقعهٔ دیکراینکه) شبي درخواب بحضور ساطع البدور حضرت ایشان برد الله مضجعه رفتم حضرات شیخزادکان کرام اعنی شیخ محمد وشیخ عبد الرحمن اعلی الله تعالی مقامهما با مخدومی سید محمد امین کلجیبی درحضور بودند چون بدست بوسی حضرت ایشان قدس سره رسیدم جناب سید کفت یاشیخ قربانت شوم حاجي بسیار بسرکرمی ختم وتوجه وطریقهٔ علیه مایل است همتي بکارش دارید که برایش میسر کردد انحضرت علیه الرحمة جواب فرمودند که حاجي دنیا دردست دارد همین قرار میشود بیدارشدم وپس از چندی بخدمتش رفتم وشرفیاب شدم بهمانقرار که دیدم واقعشد سید محمدامین بعرض رسانید فرمودند حاجي زنهایش مانعند والا کارش برونق است (فائدة) قال رسول الله (ص) الدنیا أخت الآخرة وحرم الله ان تجمع بین الاختین صدق خاتم الانبیاء علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات العلی وقال ابو سلیمان دارائی رحمه الله تعالی اکثر من تزوج یرکن بالدنیا وما رأیت مریداً تزوج وثبت علی ما کان علیه مشکات الانوار قول حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه صحیح وصادقاست که فرمودند حاجی زنهایش مانعند الخ (واقعهٔ دیکراینکه) شبي در خانهٔ خود قبضي مفرط داشتم رابطهٔ جناب مخدوم بزرکوار شیخ علي که ازاجل خلفای حضرت ایشان بود رضي الله تعالی عنهما کردم وبسي بعجز ازوخواستم که امشب درامر این فقیر توسطي درخدمت حضرت پیر کبیر بفرمائید بخوابشدم درخواب بقصری عالي بسیار رفیع رسیدم وبچند اشیانه بالا رفتم وبا طاقي داخلشدم مجلسي از اکابر جمیع بودند حضرت ایشان مانند سلطان وجناب شیخ علي همچون وزیرشان تشریف داشتند سفرهٔ انداخته والوان طعام بران نهاده میخوردند فقیر که رسیدم طعامرا برمیداشتند چندریزهٔ

كوشت و برنج روي سفره بزمين افتاده بود برداشتم وخوردم بعد در حلقهٔ مجلس جايم دادند و به نشستم امر فرمودند پس از تواضع چند جناب مخدومي شيخ علي رحمه الله تعالى در خدمت حضرت ايشان قدس سره بتوسط اين فقير خيرخواهي كردند انحضرت تبسمي فرمود وكفت كه من باوي محبت كامل دارم فورا بيدارشدم قبضي خاطرم ببسطي عظيم مبدل شد واكاهي تمام يافتم (واقعهٔ ديكر اينكه) يكروز بعد ازنماز صبح باجمعي مريدان در مسجد سراي ختم خواجكانرا قدس الله تعالى اسرارهم بجاي اورديم مراغيبتي و بيخودي روي داد فورا بجاي رفتم وديدم كه برسر بامي بلند جمعي مردمان بالباس تركماني عيانند چون نزديك شده ديدم كتي از چوب صندل نهاده واز اطرافش برسر هر پايه قبهٔ زده اند واين مردمان باللباسهاي فاخره برسرهمان كت بهر طرف نشسته اند مجلسي خوش وباصفاداشتند طبيبي عظيم الجاه يهودي المثل قوي الحال برصدرايشان صاحب مجلس بود مرا بعيان خويش برسركت طلبيدند همان طبيب ازطرف يمين دروسط مجلسيانرا امر كرد جاي دادند وبنشستم در اثناي نشستن جملكي بتعظيم من برپاي شدند بعد يك يك مرا مرحبا وتواضع بكفتند تا كاه طبيب اشاره نمود كه دعاي خير بكوئيد جمله دستها بلند كرديم ويكان يكان بترتيب دعاها كفتند وباقي امين كويان اما بزبان هندي كه من اصلا واقف معاني انها نكشتم كه بچه عبارت وچه ميكويند چون نوبت بمن رسيد الفاظ ولغت ايشانرا ندانسته ومعطل ماندم تاچه كويم ان طبيب بادمى كه ازيمين در پهلوي من نشسته بود خطاب نمود كه وى زبان والفاظ ماهارانميداند تو بوكالت او دعا بخوان وى دعاي چند برخواند وبقيه امين بكفتيم پس ازان هر يك از حظار مجلس مطالب ومقصود خودرا در خدمت طبيب الهي عرضه كرده وجواب شنيدند من نيز كفتم قربان والدهٔ اطفالان من بسى مريض است دارويش چيست كفت دواي وي معجوني است كه ازهزار ويك اجزاء مركب شود وكفتم خودم نيز بعرض ق وسؤالهضم كرفتارم كه بعداوامعالجه نيافتم جواب فرمودكه مريضي توازصوفي

کری تواست سودت میدهد خوف مدار بعد رخصت کرفته وازکت پاین آمده بیدارشدم ومادراطفالانرا تلقین ذکر خفي کردم وشفا یافت چون اینواقعه را بیکی ازمنسوبین حضرت ایشان رضي الله تعالی عنه بکفتم کفت همان طبیب خود حضرت شیخ بوده است که خودرا چنان عیان فرموده ویا باین نزدیکست که بتوسط شیخ قدس سره بحضر حضرت مجدد الف ثاني امام ربانی رسیده باشی اعلی الله تعالی مقامه (تنبیه) این فقیر کاهکاه درخواب اطباي یهودي مثالرا دیده ودرتشویش میبود که این چه واقعها است بمن می نمائید تایکوقت جناب قبلهٔ امجد حجت العلما مولانا احمد نوتشي سلمه الله تعالی بیان کردند که در اوان سلوك ومریدي دائماً بخواب میدیدم که درمیان جماعتي یهودي ریش سفید نشسته ام بوقت بیداري بحضور حضرت پیر بزرکوار خود جناب شیخ عثمان برد الله مضجعه وفي اعلی غرف الفرادیس أضجعه رفته وبیان خوابرا عرضه داشتم دست بمحاسن مبارك خویش فرودآورد فرمود الحمد لله رب العالمین که با جماعت مشایخ از اولیاء الله هم جلیس شدهٔ که دائماً بمشرب حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات ألعلی ارنی کویان وطالب رؤیت خدایتعالی بوده اند بنابرین این فقیر عاطل واز حسن عمل زاهل بتقلید این بزرکواران بتمناي این مقام بلند می افتد وچشم امید بکرم عمیم حق تعالی باز دارد (ع) با کریمان کارها دشوار نیست (ربنا آتنا في الدنیا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار) (واقعهٔ دیکر اینکه) شبي درخواب بشهر بخاراشدم بادوکس دیکر ازمنسوبین کویا فرزندان محمدامین ومحمد رضا بودند وفقهما الله تعالی علی الخیرات بسی در انشهر سیر کرده تا بعمارت اقدس حضرت شاه نقشبند رضي الله تعالی عنه رسیدیم بنای دیدم بسی عظیم اطاقهاي تحتانی وفوقانی دیوارها از کچ سفید وسنك رخام منقش وایتهاي کلان بران نصب شده ارسي ومنظرهٔ رنکین ودربهای سیمین وزرین وسایه بانهای ماهوت قرمز وبرنکهاي الوان منقوش اویخته وپردهاي زربفتي بدرها زده طناب سایه بانها از ابریشم وکلابتون زراویزان وبر

حلقهاي نقره در زمين بسنكهاي مرمر زده بسته بودند موضع عمارت بر جميع شهر ارتفاع وچشم انداز داشت بهر طرفي واز خارج كوهي مرتفع نوراني عيان وبدامنهٔ كوه رودخانهٔ بسيار بزرك وروشن وصاف جاري شده وغلطان غلطان برسنك ريزهاي درومرجان جريان داشت صداي ابش كه بررضراض جواهر ميكذشت بكوش ماميرسيد وبچشم ماعيان ميشد پلي بسيار محكم عالي در پاين شهر بر سرهمان رودخانه مي نمود وشخصي كلان عظيم الجاه مستحفظ ان بود بعد از سير تمام بقصد ديدار بيني حضرت شاه قدس سره روى بمرتبهٔ فوقاني رفتيم وبا طاغي درون شديم بدو جانب ارسي زجاجي الوان داشت وبسى منقش واينه بند چند كسان پيشخدمت وارباب تمكين ووقاد نشسته بودند سلام كفتيم ومهربانانه جواب كفتند وپرسيدند چرا آمده‌ايد كفتم بزيارت حضرت شاه يكى كفت بنشين تا بشاه عرضه داريم ازپنجرهٔ در شد وپس ازلحظهٔ باز آمد وكفت الآنه شاه ميايد نا كاه جواني صاحبجمال با لباس ماهوت ملوكانه از همان پنجره بيرون آمد چون ماه تابان پيشخدمتان بپاي شدند كه پادشاه آمد فقير بمسكنت رفتم وسلام كردم بتواضع جواب كفت ودستمبارك شرا مصافحه وبوسه زدم مهرباني فرمود ودر مقابل خود بشاه نشيني كه منظره برودخانه داشت مرا نشانيد وكفت بماچه مطلبي داشتي كفتم بزيارت ديدار حضرت عالي ديكر مطلبي نيست اشاره بيكى كرد پنجقران نقد اوردودر پيش فقير تعارفا بنهادانرا قبول نا كرده نزديك شاه بردم وكفتم من بجزديدار بيني وشرفيابي شما غرضى نداشته‌ام بلى (بيت حافظ) قبله ومحراب من ديدار دلداراست وبس * اينداشوريده‌را با اين چهٔ وبا ان چكار * چونكه‌اندر هردوعالم يارميبايد مرا * بابهشت ودوزخ وباحور وبا غلمان چكار • تبسمي كرد ومنشيرا طلبيد وبوي فرمود قبضى بسرمستحفظين همان پل بنويس كه حاجى‌را با ايند ونفر همراهش بسلامت از پل بكذرانند ومحافظت نمايند فورا نوشت واورد حضرت شاه روحنا فداه مهر نمود وبفقير عطا فرمود قبضرا ببغل نهاده‌اري

اری لحافظ علیه الرحمة (بیت) چه مبارك سحری بود وچه فرخنده شبي * انشب قدر که این تازه براتم دادند * من اکر کامر وا کشتم وخوشدل چه عجب * مستحق بودم واینها بزکاتم دادند • باز خطرهٔ پنجقران را دردل کردم که بمن میـداد خوب بود ناکاه تبسم کنان همان نقدرادیکر باربمن عطا کرد وفرمود اینهم ازتو باشد برداشته ومرخص شدم واز طرف دیکر بیرون رفتم باطاغی رسیدم جمعي چون کتاب دفترخانهٔ ملوك نشسته ومشغول بنوشتن بودند وعمامهـاي بزرك برنك ولطافت اسمان داشـتند بامن بسي تواضع بکردند وپرسیدند تفصیل را بکفتم امیرا بامن همراه کردند وکفتند کداینکس ازینعمارت راه بیرون غیبرد ویرا رهنمون شودتا بسر پل برسدوی مرا از چندین راه رو واطاغ وپله ودروازه کذرانید تا ببیرون رفته وبسر پل رسیده که بیدارشدم با فتوح وروح عظیم پس ازچندی اینواقعه را بحضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه بیان کفتم فرمودند انقبضرا داده‌اند که بسلامت دراین طریقه بکذرید (قطعه للراقم) کنون از عرش اکر سر بکذرانم * سزد چون دادشه خط امانم * عنـایات شهم بخشید عزت * وکرنه ذل وضعف خویش دانم * بلی از خاك یکمشت سـیاهم * نه نامی بود ازدل نه نشانم * ببسط اورد یك ابراز عنایت * باآب فضل زنده کرد جانم * درختي بی برو خشکیده بودم * دوباره خرم وسر سبزازانم • (واقعهٔ دیکر اینکه) شبي در ثلث اخیر برخاسته وبا شوق وامید بمسجد شدم وتهجد کذاردم وتکیه بستون کرده مشغول ذکردل کشتم غیبتي روي داددیدم در حوضی که بنازکی دردرکاه مسجد ساخته بودیم دومرغ طاووس کونه درمیان ان حوض هستند خوشم آمد دو پر سبز ازانها کندم وبیدارشدم وشعفي داشتم باز بسر وظیفهٔ خود رفتم وغایب کشته دیدم بحیاط بیرونی شیخ الاسلام عهد حاضرم وحضرت ایشان رضي الله تعالی عنه شیخ الاسلامند ودران حیاط حوضي آب صاف وروشن هست ازان حوض تجدید وضو کردم وباطاغی درشدم براي نماز انجا چندمرغ کنجشك کونه دیده دو قطعه‌را بکرفتم فورا

مرا بخاطر رسيد كه مقصود من خداوند بيهمتا است جل سلطانه نه اين قيدهاي دنيوي بعيان حياط با وجد وشوقى باز كشتم مرغهارا مرخص كرده با رقص آمدم وكفتم مقصود من ذات بيچون است وبس بعد واضحتر كفتم قصدم خداست خداست خداست دران اثنا از فرق نوري چون برق خاطف برمن تجلي كرد وبرجهات ستة من واردشد ومرابخود ضم كردانيد ارى وحقا (بيت) چيست ازين خوبتر درهمه‌افاق كار * دوست رسد سوى دوست چنانكه باوى يكرنك شدم ومد البصر بشعلة ان نور زمين روشنى يافت وبقدر يكساعت يار بنزديك يار طول كشيد كه خودرا بان نور وتجلي متحد ومنجلي ميديدم بلكه از اجزاي قالب من آثاري نماند وبكلي ان نورشده بودم ودران نور از خود نه حاضر بودم ونه غايب پس از ساعتي بهوش آمدم وخودرا بسي لطيف ونظيف مي يافتم خيال ما سوى را تا چندروزفراموش كرده بودم وعيانا خويشرا مصيقل ومنورمشاهده ميكردم ارى ارى (ابيات لحافظ) دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند * واندران ظلمت شب اب حياتم دادند * بيخوداز شعشعهٔ پرتو ذاتم كردند * باده‌ازجام تجلي صفاتم دادند * كيمياى است عجب بندكى پيرمغان * خاك اوكشتم وچندين درجاتم دادند (مايفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده وهوالعزيزالحكيم وللراقم ايضاً عليه‌الرحمه (نظم درتكمله) حبذا ايدل ازان وجد وسرور * فارغ ازخود كشتي از حق غرق نور * كشته با معشوق معنى هم صفت * محو مطلق آمدى در معرفت * شد فرامش از توزان نور وصفا * چند وچون واصل وفصل ما سوى * تا شدي از شاهد باقى خبر * فانى از خودكشتي وعين واثر * خود كوارا بادت اينجام شهود * كه نصيب شدزسلطان وجود * بعد ازين درقعردرياى وصال * شادزي چون ماهى‌ازاب زلال * عين وعلم وواجب وممكن بدان * بى نشان شوبى نشان شوبنشان • پس از چندي بحضور لامع النور حضرت ايشان رضي الله تعالى عنه شرفياب شدم اين تفصيل را چكونكى بعرض خادمان ملايك توامان

رسانیدم بسی مشعوف ومسرور شده وگفت الحمد لله رب العالمین ودست مبارکرا بر محاسن شریف خود فرود اوردند (معرفة بالحق) شخصي عزیز از اهل معرفت علیه الرحمة میکوید (بیت) بیزارم ازان کهنه خدای که توداري * هر لحظه مراتازه خداي دیکري هست (قطعه) حور وقصور وکوثر وتسنیم وسلسبیل * نهر شراب وشیر وعسل آب زنجبیل ٠ اینها تمام در نظر عاشقان تو * ای یارنا کزیر نیرزد بیك چتیل (منه) در کتاب رشحات خواجه عبد الله احرار سمرقندي قدس سره چنین کفته اند (جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله) خواجه محمد علي حکیم ترمذي قدس سره فرموده اند که از مضمون جددوا ایمانکم چنان مفهوم میشود که مکر ایمان کهنه میکردد فرموده اند کهنکی ایمان آن است که کسیرا مؤمن به خود انجذاب وشوق ووله نمي ماند پس باید که طالب صادق در همه احوال بتکرار کلمهٔ طیبهٔ مبارکهٔ (لا اله الا الله) که مورث وله وشوق وانجذاب است هر لحظه در کسب وله وشوق وانجذاب باشد تا از ایمان تقلیدي بکذرد وبایمان واسلام تحقیقي مشرف کردد (رباعي لراقم الحروف) یاد توکنم زخویش بیکانه شوم * از عقل بری زعشق دیوانه شوم * هردم که دل ازیاد تو غافل شودم * بامونس دیوطبع همخانه شوم ٠ اللهم اعطني ایمانا صادقا ویقینا لیس بعده کفر (واقعهٔ دیکر اینکه) شبي در رؤیا بحري دیدم بیحد ونهایت وشهریرا با اجور وکچ درمیان همان بحر ساخته بودند چنانکه کوچها وراهکذار بازار وخانها همکی آب بود ومیدان بازار بحر لکن اعیانها همکی عمارات عالیات فقیر میل کردم در انشهر سیري نمایم دیدم باذن ورخصت حضرت ایشان ملاحان امدند ومرا بعیان قایقي نهادند وبعیان شهر وکوچه وبازار ومیدان جمله بکردانیدند ودر انحال اهل اممعوره جملکی سلام ومرحبا وصفا بامن بکفتند چون جمیع را سیر کردم بیدار شده وازانحال بسی متحیر بودم (واقعهٔ دیکر اینکه) وقتي دیدم باغي باصفا ودلکشارا وبرسر دروازهٔ باغ بالاخانهٔ در انجا چندین کسان از کبراء منسوبین حضرت ایشان رحمهم الله تعالی هستند درمقابلهٔ دروازه

چشمهٔ از شیر صاف جاري است از میزاب چشمه بقدر یکسنك شیر بیرون میامد مردمان بیشمار از هر دیار میامدند خودرا واسپانرا ازان چشمه شیر میدادند ومیاشامیدند این فقیر نیز یکجام از ان چشمه شیر نوشیدم ودر بالاخانه بصحبت دوستان ارتقا کرده و بنشستم تا که بیدارشدم (واقعهٔ دیکراینکه) روزي یتیمي فقیر وبینوا آمد فقیر از تواضع دست اورا بوسیده وچیزي بخشیدم شام انروز بواقعـهٔ دیدم که هر دو پسران خود محمد امین ومحمد رضارا بحرم کعبهٔ معظمه بردم وبطواف مشغول شـدیم چون برکن حجر الاسود برسیدیم محمد امین خودش استلام حجر الاسود کرد ومحمد رضا طفل بودویرا بلند کردم واستلام نمود غرض تا آخر طواف دست هردو فرزندانرا کرفته وبه اتمام رسانیدم درانحال لباس کعبه را زادها الله تعالى شرفاً سفید میـدیدم (فصل في کیفیة اکرام الایتام) قال رسول الله (ص) من مسح رأس یتیم لم یمسحه الا لله کان له بکل شعرة یمر علیها یده حسنات وقال (ص) من آوى یتیما الى طعامه وشرابه اوجب الله له الجنة البتته الا ان یعمل ذنبـاً لا یغفر) مصابیح في باب الشفقة والرحمة وقل لعلي رضي الله تعالى عنه وعن أخلافه (یاعلي اذا بکى الیتیم اهتز العرش فیقول الله عز وجل یا جبرئیل وسع في النار لمن أبکاه فاني ابکیه ووسع في الجنة لمن أضحك الیتیم فاني أضحکه) کذا رأیت في کتاب سمیت بوصیة النبي (ص) لعلي رضي الله تعالى عنه (ترجمه لشیـخ سعدي الشیرازي رحمة الله تعالى علیـه رحمة واسعة ومغفرة کاملة) پدرمرده‌را سایه برسرفکن * غبارش بیفشان وخارش بکن * الا تانکرید

کویند در قراب شمشیر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن (ع) نوشته بوده‌اند که (الهي ماجزاء من بل بالدموع وجهه من مخافتك قال الله جل وعلا جزاؤه یا ابراهیم مغفرتی وجنتی ورضوانی قال الهي ما جزاء من أسند الیتیم والارملة الیـه قال عز اسمه جزاؤه یا ابراهیم ان اظله في ظل عرشي قال لك الحمد یا الهي انتهى) رأیت في کتاب روضة الاحباب

که عرش عظیم * بلرزد همي چون بگرید یتیم * برحمت بکن آبش ازدیده پاك * بشفقت بیفشانش ازچهره خاك * اگر سایهٔ خود برفت از سرش * تودر سایهٔ خویشتن پرورش * یکی خار پای یتیمی بکند * بخواب اندرش دید صدر خجند * که میکفت ودر روضها می‌چمید * کز ان خار برمن چه کلها دمید ۰ بعد بیدارشده وپس ازچندي هردورا بحضور مبارك حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بردم که دل انحضرت کعبهٔ حقیقی ونظرکاه حق سبحانه بود ولباس سفید نازك پوشیده چنان لطفی کردند که هر دو فرزندان فیضیاب شدند محمد امین بعلم مشغول وبطریقهٔ مبارکه فایزشد ومحمد رضارا چنان عکس انحضرت زده بود که چند خوارق‌را ازودیدم یکی بوقت مراجعت ازهمانی سفر کفت که ماروزجمعه سعی میکنیم بخانهٔ خودمان برسیم تابشام دیري براه میرویم فرصت نمي‌یابیم شب دربزلانه میمانیم صبح بوقت چاشت بخانهٔ خود میرسیم اتفاقا همان نوع شد که کفته بود بیخلاف دیکر اینکه ماده کاوي داشتیم ابستن شد از محمد رضا که طفل پنج‌شش ساله بوده صحبتا پرسیدند که این ماده کاوچه میاورد کفت کوسالهٔ قزمرچشم‌سیاه ماده می‌اورد بازان بهمان کفتن وی شد که چند روزي در حضور مبارك حضرت ایشان قدس‌سره مانده عکس یاب شده بود فاما محمدامین‌را چندان اتباع شرع بود تا ایندرجه والدهٔ فقیرتخم مرغی‌خواسته بود مادرش‌چنددانهٔ درسمران جمع کرده برایش فرستد آمد وکفت اینهارا براي دایه بزرکه میفرستید کفتم اری کفت اینچه احسانست که بتکلیف چیز ازمردم بکیرید وبوي‌فرستید بجز کناه چیزي نیفزاید دیکر بار دوري مس از شهر اورده بودند میفروختند صاحبش مبلغي معین قیمت کرده بود فقیرکمتر میدادم دلال کفت در خانهٔ شما باشد تاخبر بیاورم محمد امین کفت اي پدر این‌را بخانه میبرند زنها انرا معمول میدارند وکراهه‌اش بر دمهٔ تومیماند جاي دیکر فرست واین پسر انوقت درسن هشت نه سالکی بوده باشد ازبرکت همت وتوجه انحضرت قدس سره باینحالات منعکس شده بودند (اللهم احسن عاقبتنا فی

الامور كلها وأجرنا من خزي الدنيا وعذاب يوم الآخرة (واقعهٔ دیکر اینکه) فصل زمستان بود احرام بند کعبهٔ حضور حضرت ایشان شدم قدس سره روزي منزل را بوقت غروب در بیابانی بلا ابادي کردیم یکبر که خانه جای کاوهای زارعان بود بخمید کی میانش نشستیم وشبرا خیلی بعسرت وضیقت کذرانیدیم قریب صبح در خواب دیدم قافلهٔ درراهی میکذرند ودر سربارها زنهای جمیله سوارند معقولهٔ ایشان مرا کفت که این سفرحج شما مبارك باشد بیدارشدم با فتوحي عظیم (واقعهٔ دیکر اینکه) حلواي بنیاز اعلیحضرت شاه نقشبند وحضرت ایشان قدس الله تعالی اسرارهم بفقرا دادیم همان شب درخواب بعمارتي عالي ومجلسي پر از اکابر رسیدم سفره انداختند واز هر کونه طعام نهادند حضرت ایشان از دوري پیش خویش مشتي مزعفر پلاو بفقیر عطا کرد وبا لذت تمام خوردم (واقعهٔ دیکر اینکه) قضیهٔ روی داد وحکایترا بحضرت ایشان علیه التحیه والرضوان شکایة معروضداشتم فرمودندزن نکاح کن بعدازجستجو وتفحص بوساطت جناب پیرزادهٔ کرام شیخ عمر طول الله عمره دختر مرحوم استادی ملا محمد را که اورامی الاصل وساکن شهرسنندج بود رحمه الله تعالی باجازه ورخصت حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران نکاح کردم واسمران بردم زنهای سابقه که همیشه با فقیر در مناقشه وکرفت وکیر بودند چون انرادیدند غیرت وجهلی بکار برده ومکر وسحري کرده بودند چنانچه قوهٔ رجلیت فقیر در حق انضعیفه بسته شد وتا مدت چهل شب هیچ نمي توانستم باوي معاشرت کنم عاقبت شبي رابطهٔ حضرت ایشان قدس سره اشتغال کردم ودرخدمتش عرض نمودم که اين ضعیفه را حسب الامیر انحضرت اوردهام بدین دردمرا مبتلا کردهاند وبخواب شدم دیدم بباغ خسروآباد شهرسنه رفتم وبعمارتش رسیدم برلب حوض پیش عمارت فرشي وبالشی کستردهاند وحضرت ایشان اعلی الله مقامه تکیه بران بالش زده ونشستهاند فقیر ازپلهٔ صفهٔ انجا بسر رفتم وبکنار حوض رسیدم دران اثنا دیدم کسی عضو مخصوص مرا سخت کرفته بود

حضرت ایشان علیه السلام چون مرا بانحال بدید بهیبت بانك بروی زدکه از حاجي چه میخواهیدویرا کارمدارید ورستکار کنید بیوه زنیرا محضا لله نکاح نموده فورا انکس عضو مرارها کرد بیدارشدم خلاصي یافته بودم (واقعهٔ دیکر اینکه) شبي در خواب دیدم که حضرت ایشان قدس سره درجائي نشسته‌است وقدري زنبور ومکس در اطراف انحضرت علیه الرحمة شور میزنندامانزدیك بدن مبارکش نمیروند این‌فقیر مروحهٔ بدست کرفته وبادزن حضرت ایشان میکردم تازنبور ومکسهارا دوراندم حضرت ایشان علیه الرضوان فرمودند که بوداین‌مکسهارا ازمن دورکرد خدایتعالی پسرش بدهد فقیر با ادب تمام پیش رفتم ودست ودامنشرا بوسیدم وکفتم قربان بفرمائید که خدا ویرا در قیامت رفیق‌من کرداند فقیر پسررا میخواهم چکنم فرمودند وقتي که چنین‌کویم باسیادتکه چکنم درانحاله بیدارشدم وپس‌ازچندي همین واقعه را عریضه کرده بخدمتش فرستادم وتعبیرشرا خواستم جواب نوشته بودند که پسر خیراست وسیادت نیزدرعهد قدیم پدرانش باسادات دست وپیوندی داشته‌اند خودش هم تجدید قومی باسادات کرده‌است لهذا نسبت سیادت حاصل کرده‌است وفي الحقیقه همچنان بوده که مادر پدر این فقیر دختر مرحوم سید زکی اولی شیخ الاسلام شهر سنندج بوده‌است وعیال اولی فقیرکه اکنون والدهٔ محمدامین ومحمدرضای‌فقیرزادکانست صبیهٔ مرحوم‌سیدمحمد خلف‌مغفورسیدمحمود پسرجناب‌سیدزکی اولی‌است حضرت ایشان اعلی الله مقامه نادیده ونشنیده درخواب وبیداري فقیررا مخبر ساخت (واقعهٔدیکراینکه) روزي بجهة رسومات تیولی‌سمران بارعایاحرف زدم وبقراري که عهدهاي سابقه ازوها کرفته بودند بسي مال دنیوي ازوها میکرفتم وراضي نمیشدند تاشبي‌درخواب بجاي رسیدم که دیواري مانند قلعه برسرکوهی‌هست ودروازهٔ بزرك دارد حضرت‌ایشان‌علیه الرحمة والرضوان در وسط ان دروازه ایستاده وبنمازمشغول بود چون مرادید درمیان نماز بلند کفت (ولکل ضرار ضرر) حقاً چنانست که کفته‌اند (بیت)

هر چیز که تودرهردوجهان بندهٔانی * انست را دردوجهان مونس ومعبود (بلی بیت) بندکان خاص علام الغیوب * درجهان جان جواسیس القلوب * خاصه فردیرا که زیشان برکزید * بر سر افراد عالم شد فرید ٠ فاما بعد ازین واقعه کاري روي داد که بدفعات دوهزار تومان بیشتر ضرر دنیائی بمن واردشد (واقعهٔ دیکراینکه) در مملکت کردستان قاعدهٔ دارند که رعایاي سکنهٔ دهات زمین‌را پنج یك ازمحصولش بمالك میدهند واسمش‌را ده دونهاده‌اند اما رعایا راضی نیستند وبعقد شرعي جاري نمیشود فقیرنیزدرسمران بهمانقرارمعامله داشتم شبي درخواب حضرت ایشان‌راقدس‌سره دیدم که دراطاغي بزرك بزیر کرسي نشسته وپنجرهای ارسی بالازده‌اند جناب مستطاب صاحبي سید فضل الله که شیخ الاسلام زاده وخالوزادهٔ مرحوم ابویند در خدمتش میباشد فقیر نیز در طرف یمین حضرت ایشان بپاي ایستاده‌ام یکبار حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان روی بسید معز الیه کرده فرموده دوي که از مردم میکیرید حلالست وی کفت خیردرولایت ما کسی نمیکیرد فقیرجسارت نمود وکفتم قربان خلاف میکوید بسرت سوکند جمیع کردستانی ده دوا زرعیت میکیرند وخواهند کرفت فوراروی بفقیرکرده وفرمودایا که حلال وموافق شرع است ایا که حلال وشرعي است تا که بیدارشدم ومعامله‌را بمیزان شرع انور بکشیدم علی مصدرها الصلوة والسلام (ربی توفنی مسلماً والحقنی بالصالحین) (فصل للبرکت) اوقاتی دهکدهٔ تنکی سررا ازمحل ژادرود ازطرف حاکم وقت خسرو خان والي برسم تیول بجناب فضایل‌ماب سیادت‌انتساب خالوئی سیدفضل الله سلمه الله تعالی خلف‌مرحوم سیدزکی شیخ الاسلام میدهندداز ایام‌سیدمعزالیه درمدرسهٔ پایکلان درنزد مرحوم مغفور جنت مکان حاجي ملا قاسم پایکلاني در تحصیل علم بوده‌اند روزي مرحوم حاجي ملاقاسم رحمه‌الله تعالی ارتجالا چند بیتي‌را محض دلداری جناب ایشان دام فضله بنظم اورده وبخط مبارك خویش نوشته بوی داده بودند فقیرانرا چون بنظر اورد محض برکت ثبت کردوهی هذا (ابیات) نصیبت کرچه خودتنکی سرامد *

بشارت مرتراتنکی سرامد * مبین بردولت ابادو اجداد * بهرکس انچه آمد درخورامد *
بدقت کرتوانی خوش نظرکن * خلاصي عذاب محشرامد * برفت‌از مال امد علم وآداب *
بکوروروخشم نیکوترامد * اکرانصاف باشدروی‌اوراق * زهرروئی که بینی‌خوشترامد *
نظر برمنظر خوبان که کفتند * حلالست‌ازینت زیبامنظرامد * کتابهای‌تقریرات سادات *
مثالي از نعیم وکوثرامد * هلا میکویمت غافل نباشي * بهرکس انچه آمد خوشترامد *
ولیکن‌دولت دونان بیدین * مجوهرکز دروشرمضمرامد * انتهی (واقعهٔ دیکر اینکه)
شبي بعمارتي رفتم وباطاغی رسیدم شش جهتش بلور بود ومنظرهاي اینه وفرش دیباداشت
حضرت‌ایشان رضي الله تعالی عنه درانجا نشسته بود فقیررا طلبید وچندمشتي زرمسکوك
بدامنم بریخت وفرمود خودت بوي دخل‌مکن کفتم قربان پس قسمت من‌چه باشد فرمود
انچه داده‌ام باید بفقرابرسانی وقسمت خودت‌نزد من‌است دست بجیب برددوتنکه اشرفي
تلا باجواهري کران بها که قطرش بقدر یکی از اشرفیها بود عطا فرمود وکفت ایمال‌تو
(واقعهٔ دیکر اینکه) اوقاتی کتاب مکتوبات حضرت ذیرفعت اعلی شوکت امام الطریقه
شیخ احمد مجدد الف ثانیرا رضي‌الله تعالی عنه وعن‌تابعیه آوردم براي‌خود نسخه بنویسم
هرچند بوي مرور میکردم ابدا درك معانیش نداشتم باخود کفتم چارهٔ این از حضرت
ایشان علیه التحیة والرضوان باید خواست که نایب الله ومتصرف فی‌الکون‌است (بیت)
چو هست آب حیاتت بدست تشنه ممیر * فلا تمت ومن الماء کل شيءٔ حي • مقصودرا در
عریضه بحضورمبارك ارسال داشتم ودرك معانی‌را خواسته ونوشتم (بیت) اجرهاباشدت
ای کوهردریای‌وجود * که‌ترحم بکدایان‌فرومایه‌کنی • چون‌عریضه میرسد شبي‌درخواب
بعمارتی رسیدم وبا طاغي ازان داخل‌شده جمعی نسوان جمیله ومعظمه برسم ضیافت چند
نوع طعام حاضرکرده صرف می نمودند محسوس شد که حرم ومنسوبین حضرت ایشانند
احوال پرسیدم که شیخ کجا است یکي کفت باهنکرخانه‌است ازطرف بالاي اطاغ دیکر

دری نمودند مقفل و کفتند ازین در بایست رفت چون با طاغ در شدم عجیب منقش ونکار استه بودند پیش درکه رسیدم با وجود قفل وبستکی دست بوی در از کردم فورا باز شد واران در بچند پله بالا رفتم ببالاخانهٔ سفید کاري واینه بند داخل کشته دیدم حضرت ایشان قدس سره بکمال جمال نشسته چون مرادید باسرور وفرح مزید تواضع ونوازش فرمود ومرا پهلوي خود نشانید وخادمیرا اشاره کردیك استکان بلور چای بفقیر اورد کرنك بود چون بخوردم کفتم نیمرنك بود فرمود که دیکر میخوری کفتم بلی خودش ارنحچهٔ پشت سر کریوانکهٔ دیکر آورد وچاي بهتر بخادم داد پخته کردو بیاورد این بار بفنجان چینی ریخته با نبات سفید خوشرنك و بزرك ظرف تر کرفتم وخوردم و نبات تهٔ هردواستکان وفنجان رالیسیدم پس اران چند صحبتهاي عجیب وغریب با فقیر نمود ومرخص فرمود از همان راه پاین آمده بیدارشدم بعدش چون مکتوبات را ملاحظه میکردم معانی رادانسته سهل است لذتي ازمعارفش میافتم بیحد مکر بعضی عبارات واشارات شکرفرا که پی نبردم (قطعه) اي انکه بمشکلات سائل * مفتاح رموز هر مسائل * زین بحر پر از کزند اعدا * افسون توشد بمن حمایل * درفصل توهم نبودي * کی رخت کشید می بساحل (واقعهٔ دیکر اینکه) درحالي که تازه حضرت ایشان قدس سره فقیررا مأذون فرموده بودند شبي مراقبتقام بسي مرتفع عروج واقع شد فضاي وسیع دیدم سبز وخرم ابهاي روشن از هرطرف جاری وخیمهای زربفت رنکین بارپشهاي مروارید اویزان افراشته بودند حوض طولانی بزرك صاف عیان مرغان سبز وقرمز منقار خوش الحان بدوران نشسته ظرفهاي رزین وسیمین بکنارش چیده دیدم ظرفیرا ازانها ازاب حوض کرده اشامیدم وبیدارشدم (واقعهٔ دیکر اینکه) در ابتداي بارقات اصل شجره بیان مسجدي که خود ساخته وبازخراب کرده‌ام وباغ موقوفه اش باخوی رسیده‌است اجمالا نوشته‌ایم تفصیل انمامراه چنین بود که این فقیر در پهلوي همان مسجد هفت برکه خانهاي نشیمن داشتم بسمران آمدم خواستم انهارا

بفروشم میرزا رشید ومنوچهر بیك اخویان مانع شدند ومشتری نخرید بعدش آب بمیان
خانها سرداده خراب کرده بودند در انحال فقیر نیز هفتاد تومان مقروض بودم وآمید
بقیمت خانه داشتم چون ان بیمروتی کردند لابد کذارش را بخدمت حضرت ایشان قدس سره
شکایت کردم فرموده بود حلم بکار بر ومیرزا رشیدهم کاغذ بدکوئی ازفقیر بحضورش فرستاده
بود ازمخدوم مرحوم ملاحیدر برادرمغفور مبرورمولانا حامد کاتب الاسرار حضرت ایشان
مابود قدس الله تعالی ارواحهم ملاحیدر شنیدم که جوابرا چنین نوشته بودند حاجی بداست
تونیکباش بعده قرضدار وطلبکار بمن شدت اوردند بشهر رفتم منوچهر بیك اخوی مرا
کفت مسجدت که خراب شد وقف نامه‌را بمن بده شصت تومانت میدهم اتفاقا جناب مخدومی
معظمی مولانا حامد کاتب الاسرار حضرت شیخ سلمه الله تعالی در شهر بود مشورت با وی
کفتم کفت خدای تعالی ویرا مسخر تو بکردداست با علمش بوقفي وجهي میدهد بده واز
قرض داری خودرا خلاص بکردان بعد خدای مسبب الاسباب سبحانه وتعالی معامله
خودرا با ایشان میکند وقف نامه‌را برد وشصت تومان داد وبرکشتم درماه رجب روزه
میکرفتم صبحی درخواب دیدم سوار قاطری کرندشده وببازار بردم بفروشم راه بازار
سرازیر بود میشدم تاببازار رسیدم جمعی الوات واوباش بدورم کرد آمده قاطررا بخرندمن
درچهل تومان اوها در بیست تومان کفتند ندادم وقاطررا دوانیدم وبیرون رفتم وراه
سربالا میشدم چون بسی عروج کردم دیدم که جمعي ازموالي وقضاة مجلسي دارند برایشان
سلام دادم ونشستم دران اثنامی بینم که حضرت ایشان قدس سره صدر الصدور مجلس است
وویرا فخرالعلما خطاب میکنند چون مرادید برسم بازخواست پرسید که توباغیرا بمسجد
خود وقف کردي چرا فروختي مرا خوفي شد چنین عذر آوردم که قربان اجداد ما سابقا
ان باغرا وقف کرده بودند اینوقفي من درست نبود مرحوم ملا نصرالله اخوي جناب ملا
هدایت الله حاضر بود کفت من هم کواهم که اینها با عمویشان مرافعه کردند وبصیغهٔ نذر

باغ را بردند وعمررا محروم کردند بازحضرت ایشان علیه الف التحیة مرا کفت اکر وقف سابق درست بود چرا رسدعموی خودرا ندادند واکر درست نبود وقف مسجد کردی چرا فروختي من دیکر حصر ومعطل بماندم وجواب نداشتم پس فرمود که من نمیکذارم فروختن ان باغ قرار بکیرد فورا اهل مجلس برخاسته وپرا کنده شدند حضرت ایشان علیه الرضوان براهی سرازیر امدند وفقیر درعقبش بودم تا بعمارتي مرتفع ودومرتبه رسید دیوار سفید براق ومرتبهٔ بالائی ارسی ومنظرهٔ زجاجي الوان واینه بند وسایبان ازحریر وسندس سفید بدیوارش اویخته طنابهاي ابریشمی بران آویزان ودر پاین بحلقهاي زرین بسته بودند ودر عمارت چون خانهٔ کعبه شازروان داشت حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران از پله کانهٔ ان بفوق رفت وفقیر بدور شارزوان عمارت با حیرت ومحو خاطري معطل شدم ناکاه هاتفي بصوت نازکی این عبارت را بلفظ کردي بکوش من رسانید که محبت کل له خاودا چون رواست فهمیدم که خطابش با منست یعنی که ادعاي محبت کلي میکنی وانکهي بسیار میخوابی این چکونه روابود بیدارشدم با روح وفتوحي عظیم ومعنی الفاظ کردي را براین اوردم (قطعه لراقمه) ایکه داري ادعا برعشق کل * خواب تکذیبت کند عما تقل * چندا سیر خورد وخوابی خیزوشو * مست روی دوست از یکجرعه مل * مل چه مل ازادن مني ساغري * سرکش وملك دوعالمرا بهل * کردل صد پاره داري ازهرا لایق در عشق ان شمع چکل * ورنه با چشمان خواب الودوناز * کوچه حاصل داري اي افسرده دل (نقلست) که علی سهل اصفهانی نامهٔ نوشت به جنید بغدادي اعلی الله تعالی مقامهما که خواب غفلت است وقرار چنان باید که محبت را قرار نباشد اکر بخسبید از مقصود باز ماند وازخود واز وقت خود غافل بود چنانکه حقتعلی بداود پیغمبر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وحي فرستاد که دروغ کفت هرکه دعوی محبت ما کرد وچون شب در آمد بخفت وازدوستي من پرداخت جنید قدس سره جواب نوشت که پنداري که معاملهٔ ماست درراه

حق وخواب ما فعل حق‌است بر ماپس انچه اختیار ما بود از حق بما بهتر ازان بود که نه باختیار ما بود از ما بحق والنوم موهبة من الله علی المحسنین ان عطائی بود که از حق تعالی بردوستان وعجب از جنیداست که او صاحب صحو بود ودرین نامه تربیت سکر میکند تواند بود که انجا معنی اینحدیث میخواهد که (نوم العالم عبادة) یا ان میخواهد که (تنام عیناي ولا ینام قلبي) انتهی تذکرة الاولیاء في مبحث جنید قدس سره (تنبیه) واین سخن بدان میماند که در کتاب نفحات مسطوراست که امیرچهٔ سفال فروش که یکی ازمشایخ‌است قدس‌الله‌تعالی‌اسرارهم کفته وقتي بشهر بلخ میکذشتم درهوا قبهٔ بسته‌بودند برسرقبهٔ خینا کری چیزی میزد واین بیترامیخواند (بیت) همچون‌علم‌شیری پرکرده زباد * کفتي عاشقم وسیم نتوانی داد ٭ من انرا از وحفظ یافتم ویادکرفتم انتهی حاصل الکلام چیزي براینواقعه نکذشت منوچهر بیك اخوی برحمت خدایتعالی برفت وخانمکی خانم نام‌زوجه‌اش بمفادع زنانشان زمردان دلاورترند همان‌مسجدرا ازسرنوبرپاوتعمیرکردوباغ رابوي کذاشت وفهمیدند که این کار وبار از تصرفات حضرت پیر ذوي‌الاقتدار فقیربود اعلی الله تعالی مقامه وچند کسان ازکشت عبرترا ازان بدهان بکرفتند بلی همت‌الرجال تقلع الجبال (بیت لراقمه) اری‌اری‌اولیای پاك دین * ذي جناحین اندر خلق ازمعین * نوش شهدندي بکام مخلصان * نیش زهرندي بنام منکرین (واقعهٔدیکراینکه) اوقاتی درسلوك خویش اکاهی بحضور حقسبحانه داشتم وسه سال متصل بشهر سنه نرفتم حاکم ومباشرین احجاف زیاد از رعایاي سکنای سمران میکردند ورعایا بمن ملتجي شدند که بشهر برو حمایتي از ماهابکن صوفی علي محمد نام را بخدمت حضرت‌ایشان رضي‌الله‌تعالی‌عنه فرستادم که مصلحت در شهر رفتم هست یانی فرموده بودند بیفایده‌است لکن‌خودش‌هم‌استخاره بکند جواب رسید دوباره استخاره‌کردم اول درخواب دیدم میدانی وسیع ودروسطش یکبرکه اطاغ منقش نمایان‌شد وازچهارطرفش منظرهای اینه بالازده‌اند فرش‌ازشالهاي‌ترمه

کسترده حاکمي عظیم الشان در انجا نشسته‌است فقیر بپاي منظره رفتم و بوي سلام دادم بمهربانی وسرور جواب داده وکفت من خیلی ترا دوست میدارم ومحبت زیاد با تودارم کفتم درصورتي که بامن مشفقی اهل سکنهٔ سمران منسوب من اندچرا اوهارا چندین اذیت میرسانی فوراً روی ازمن برکردانید ودیکر ملتفت نشده دویم بار بهمین قرار استخاره کردم ودیدم که بمجلس حاکم رفتم مرانشانید وتواضع واظهار لطف فرمود کفتم بااینهمه فقیر نوازی واحسان که بایندعا کوداري چرا برعایای سمران کم لطفي وعنایتي نداری که اززیر سخره وخراجات بربادشدند خندید وبوزیر خویش کفت حاجي چنین میداند که اینخواله ازماهااست بر خیزوان کتابرا بیاور وزیررفت وکتابی لاورقی بزرك اوردچون باز کردند در اول هر ورقش بخط عربی درشت الحکمي نوشته ودر زیرش بخط پارسی ریزه سیاههٔ حساب داشت بسی اوراقرا برکرداند وملاحظه نمودتادرورقی ایستاد وبرخواند قریه بقریه نوشته ودر پای هر اسمي دادنی مشخص‌شده بود تا باسم سمران مارسید ودر زیرش نوشته بودند هشتاد تومان کتابرا به پیشم نهاد وانکشت بر اسم سمران کذاشت وکفت حکم چنین‌است دیکر چه خطا ازمن‌است بیدارشده ویافتم معنی کریمهٔ (ما أصاب من مصیبة في الارض ولا في انفسکم الا في کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلك علی الله یسیر) الایة وفهم کردم ابیات جامیرا علیه الرحمه که فرموده (نظم) نخلد بی ارادتش خاری * نکسلد بی مشیتش تاری * في المثل کرجهانیان خواهند * که سرموی از جهان کاهند * کر نباشد چنان ارادت او * نتوان کاستن سریکمو * ورهمه در مقام ان ایند * که بران ذرهٔ بیفزایند * ندهد بی ارادت اوسود * نتوانند ذرهٔ افزود (واقعهٔدیکراینکه) اوقاتی که حضرت پادشاه جمجاه ناصرالدین شاه ایده الله‌تعالی علی‌اعدائه بکردستان آمد مردمان این فقیررا بسی وسوسه دادند که بشهر سنندج برو وشاهرا دیدن نمای کفتم که والله من‌پادشاه ذیشوکت وجاه خودرا حضرت شیخ میدانم مبالاتی بشاه ظاهرنکردم وعازم

بحضور حضرت ایشان شدم قدس الله تعالی سره العزیز چون بخانهٔ قبلهام جناب سیدقطب الدین کاجینی رسیدم بوقت ظهري در خواب مشهود شد که بقرب منزل حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان رسیدم مرحوم فخر الزمان شیخ عبد الرحمن را رحمه الله السبحان امر کرد که باستقبال فقیر آمد ومصافحه ومعانقه نمود باروح عظیم بیدارشده ویافتم که زیارترا ازین بی سر وپا قبول فرموده‌اند (فصل) درکتاب نفحات مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی مذکوراست که شیخ شرف الدین قونیوي از شیخ صدر الدین القونیوي پرسید قدس سرهما (فائدة) من این الی این وما الحاصل في البین شیخ جواب داد من العلم الی العین والحاصل في البین تجدد نسبة جامعة بین الطرفین ظاهرة بالحکمین انتهی رحمة الله تعالی وبرکاته علی السائل والمسؤول وکاتب الملول دوباره غیبتي روی دادمی بینم که ببارگاهی رسیدم همایونی اساس‌وان بارکاه از حضرت ایشان‌است قدس سره کسي گفت درین بارگاه شاه تشریف دارد مرا میل چنانشد که بخدمتش فایزشوم ازچندین حیاط وقصور بجوبای شاه در کذشتم تا یکی از دوستان بمن رسید وپرسید قصد خویشیرا بگفتم مقام شاهرا بمن نمود وگفت چون میروي از تومی پرسد که چه میخواهی وچه طلبي نکو بجز دیدار یمنی مبارك حضرت قصد وطلب دیکر ندارم چون ازوی کذشتم بحضور حضرت پادشاه رسیدم در قصري از بلور منقش بکنار منظرهٔ نشسته نقابي از ترمهٔ قرمزي رنك برخسار خویش بسته بود سلام کردم جواب فرمود پرسید که ترا چه مطلب است کفتم زیارت جمال مبارك پادشاه کفت چه میخواهی تا بدهم کفتم رضاي حضرت‌جاه یکبار انکشت شهادترا از سر بیني بنقاب اشاره کردشکافته شد وهرنصفي بطرفی رفت جمال جرد ومرد چون بدر تابان عیان شد چنانکه مرا طاقت نظارهٔ وی نماند وامر نمود بالا بیا ازراهرو بالاشدم وعیان در قصر رو بروي شاه ایستادم پرسید حاجي ازین دنیا چه دوست میداري کفتم سه چیز کفت بیان کوی کفتم بوی خوش وصحبت دوستان هم جنس وایثارمال بهرمستحق

وفقير كفت هر سه ممدوح وخوب ومقبولند وبار كفت چه ميخواهی بكفتم (بيت)
قصدمن ديدار شاه‌است وحضور * وزنعيم هر دو عالم در نفور (نظم لراقمه الحقيرغفر له
رب كبير) هركه مست امد بيكجام ازشراب وصل يار * بازر وسيمش چه وبارنج وباخسران
چكار * وانكه عاشق شد برخسار نكار كل عذار * ديكراورا با بهشت وكوثر ورضوان
چكار • تبسمی فرمود وقليان دمره مرصع وته بلور منقشي دردست داشت بفقيرداد كرفته
چند نفسي بران زدم وبيدارشدم با حالتی سكر ووجد عظيم فهميدم كه اين احسانها از
حضرت ايشانند رضي الله تعالى عنه (واقعهٔ ديكر اينكه) جناب شيخ معروف پيرزاده را
كه دراصل شجره بيان وفات اورا رحمه الله تعالى نوشته ايم بعد ازفوتش ديدم كه درمسجدي
در نمازاست عمامهٔ تازهٔ سفيدش بسر ولفافه‌اش تابسر كمرقبای سندس سبزش دربرمراديد
به تبسم افتاد وبهمان تبسم ماند تانمازش‌را سلام كفت پيش زانويش نشستم وبركتي خواستم
انكشت ابهامش‌را بدلم اشاره نمود وحالتي‌مرا رسيد كه تاسه روزدر بيداري بيخودومست
بودم ازان بركت (واقعهٔ ديكر اينكه) مرحوم مغفورفخرالزمان جناب شيخ عبدالرحمن
عليه الرحمة والغفران بعد از رحلت حضرت ايشان بغرف جنان رحمه الرحمن ببغداد رفته
بودند يكوقتي درخواب بخدمتش رسيدم ديدم در عمارتی عالي نشسته‌است وجمعي كثير
درمجلس جناب ايشانند فقيررا به پيش زانوي خود طلبيد وبطريق نحوي كفت حاجي محمد
ازينخلايق كه مي بيني زياد در ازارم كه هم جنس من نيند برو بكوحاجي رسول ماديان مرا
با فلان اسپ ديكر زين وسلاح ببندد وبياوريد چنانكه كسي واقف نشود رفتم وحاجي
رسولرا كه خادم محرم ايشان بودكفتم فورا ماديان واسپ رازين ويراق بسته اورديم چون
بميان طاق دروازهٔ انمارت رسيديم دروازه نماند وچهار اطراف ازديوارمحكم ديدم كه راه
كذر عبور نداشتم در انجا بسي معطل وهولناك مانديم ناكاه ديوار شكافته شدودروازه
عيان كرديد مركبهارا بر سرپلهٔ‌را هر ورسانيديم خود بحضور رفته وكفتم حاضرند عذري

از مجلسیان خواست وبیرون آمد سوار مادیان شد واز چشم ما غایب کردید بیدارشدم ودر تحیر بودم بعد از یکماهی خبر فوت آمرحوم را رسانیدند انا لله کویان شده وفاتحه خوان کشتیم (واقعهٔ دیکر اینکه) روزي بعد از نماز صبح بوظیفه مشغولي میکردم از خود غایب شدم دیدم که حضرت ایشان علیه‌الرحمة والغفران مانند سلطان متشخص سوار تخت روان شده (بیت لسعدي ره) سلیمان است کوئی در عماري * که بر باد صبا تختش روانست * بهشتي صورتی درجوف محمل * چو برجي کافتابش درمیانست • وبخانهٔ فقیر درامد ومهمان شد شبي نشست صبحش خواست تشریف ببرد فقیر بازوي مبارکشرا کرفتم و بمیان تخت روان نشست ودست مبارکرا در جیب خودکرد یکمشت زر بدامن فقیر ریخته وفرمود بفقرا برسان اما خودت بوی هیچ دخل مکن دیدم قران ونیم قران وپنجشاهی دارد همکیرا بمردم میدادم علي محمد نام سمراني که آدمی دولتمند بود رسید خواستم بوي ندهم حضرت ایشان علیه الرضوان فرمودند قسمت وی بده کفتم دولتدارد فرمود دارد دارد توهم بوی بده یکقرانش بدادم ویسمحمد نام سمرانی نیز رسید وقسمت خود برد نصف زر بدامنم مانده بود بیدارشدم بعدش علي محمدو ویسمحمد را مخلص ومرید پا کذات یافتم (واقعهٔ دیکر اینکه) دراوایل حال شبي درخواب بدروازهٔ قلعهٔ رسیدم برصفهٔ بیرونی ان دوادم ریش سفید زیاد با حسن وجمال نشسته بودند هر یك لباس عربی اوان وجبهاي قرمزار غواني پوشیده بودند وعمامهاي سفید بلند برسرداشتند برایشان سلام کردم متواضعانه جواب کفتند ومرا نشاندند ویك فنجان قهوه تعارف دادند کرفتم وبخوردم وازخادم پرسیدم که این بزرك کیست وی کفت اسم این مصلحت کذارست پس مرا کفتند بمیان قلعه بروسیری بکن چون بدرون رفتم حیاطي دیدم وسیع واز چهار طرفش عمارات عالي بنا میکردند دو مرتبه با آجر وکچ وبمرتبهٔ فوقاني قلعه بناها بصورت زنهای محبوب بودند وکل کاري میکردند بسي در انجا سیر میکردم ناکاه دری نمایانشد ازوي در رفتم قلعهٔ

دیکر بود میان تهی صوفی کریم نام سمرانی تازه مرده بود ویرا تنها دران میان دیدم متحیر شدم خواستم ازوی خبری پرسم که بیدارشدم پس ازچندي چون بخدمت سراسرسعادت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان شرفیاب شدم دیدم اندوکش‌را که در خواب دیده وانکه کفتند اسمش مصلحت کذاراست حضرت ایشان بوده‌وان دیکر شیخ علي خلیفهٔ انحضرت بود رحمة الله تعالی علیهما (واقعهٔ دیکر اینکه) یکوقتي بمکاشفه حالی دیدم در هوا لطیف وبیجرم دروازهٔ معلی پران نمایان وبحری روشن وصاف ونظیف ازاندرکاه عیان‌شد ماهی محبوب وبسیار کلان دران بحر بحالت هیبت سیرکنان درشنابود ودرمن تیزتیزمی نکریست چنانکه خوف کردم که مرامی بلعد وچند تجار سرمایه دار بکنارهمان دروازهٔ بلند نشسته بودند رئیس ونقیب اوها حضرت ایشان بودند اعلی الله مقـامه فقیر بسلامشان رفتم هر یکی‌تواضع ومهربانی کردند چون دیدم که انماهی رو بطرف درکاه آمد ودر مقـابل حضرت ایشان قدس سره ارام کرفت مرادیکر هیبت وی نماند وبیدارشدم (واقعهٔ دیکر اینکه) یکوقتي زن مرحوم والی مغفور مبرور میرزا نادر مستوفي باشي‌را حبس کرده بودوی بفقیرسفارش نمود که عواقب کارما چکونه میباشد فقیراستخاره کرده وبخواب‌شدم‌دیدم که صفهٔ مانند دخان که بکردی دوکل میکوئیم هست وبقدر سه ذراع اززمین مرتفع‌است فقیر برسرهمان صفه معطل نشسته‌ام وحلقـهٔ ازمریدان حضرت‌ایشان در مقابل من بصفهٔ دیکر هستند کسی دران بین امد برسم طعنه روی بفقیرکرده کفت شیخ محمد صادق وحاجیرا هر دواخراج میکنند فقیررا غیرت شده وکفتم حضرت شیخ بارها میکوید هرکسی اخلاص‌مراداشته باشد رستکاری می‌یابدای اهل‌حلقه بدانید وکواه باشید که من‌مسلمانم اشهد ان لا اله الاالله واشهد ان محمدرسول‌الله وایضاً من‌تمام‌بحضرت شیخ مخلصم یا حضرت شیخ عثمان مدد فرمای این کفتم وبقوت تمام ازان صفه جستم وبحلقهٔ مریدان خودرا افکندم ایشان مرا مدحي بکردند وکفتند جناب مستطاب شیخ

در فلان موضع نشسته انجا برو رفتم ودیدم جمعی در خدمتش حاضرند لحظهٔ از خجالت غفلت خودم واز هیبت انحضرت علیه الرحمه وتوقف کرده پیش نرفتم بعدش بحضور سعادت دستور شدم وبکمال کرم دست مبارك خودرا بدست فقیردادند چند با ربوسیدم وگفتم فدایت شوم کار عواقب میرزا نادر چگونه میشود تند شده وفرمود ترا باینکار هاچه عرض کردم والله فقیر را دعوی کشف وکرامت نیست لکن میرزا نادر اخوی مادری فقیر است وچنین اتفاقی بوی روی داده جسارت فقیر ازانست تبسمی فرمود وگفت مهروالیرا بدست وی میسپارند فقیر برخاسته باز بحلقهٔ مریدان درامده که بیدارشدم وجواب میرزا نادررا فرستادم که غمناك نباشد فرصت ویراست پس ازچندی میرزا نادر راکار بجای رسید که والی مهر خودرا بوی سپرد هرچه میخواست میکرد (واقعهٔ دیگر اینکه) شبی در خواب بعمارت ایالات شهرسنه رفتم وروی بانباری که مقصرین را در انجا حبس میکنند نهادم ودیدم انجا قصری شده چهار اطراف منظرهای شیشهٔ الوان داردو بسقفش گنبدی عالی زده وبتمام سفیدکاری کرده‌اند میانش جملگی فرشهای دیباج انداخته بودند در وسطش تختی بلند نهاده وبرسر هر پایهٔ قبهٔ زده بودند بالای تخت میز فرشها وسریر وبالشها گستر ده بودند حضرت با عزت شیخ ما قدس سره برسر سریر نشسته وببالش تکیه زده بود ودر پاین تخت چندین زنهای مقبوله اشکال والی زاده‌ای شهرسنه ایستاده وهر یکیرا مروحهٔ در کف بادزن حضرت ایشان را میکردند فقیر بپای تخت رسیدم حضرت ایشان اشاره بجای فرموده وگفت در انجا عسل هست برای من بیاور رفتم عسل اورم که بیدار شدم ومتحیر بودم که حضرت ایشان بمحبس خانه چرا بشود وچه واقع گردد پس از وفات حضرت ایشان چون رفتم مزار با انوار حضرت ویرا بهمان وضعی که بخواب دیده بودم بی‌زیاد وکم چنان یافتم که حضرت قبله گاهی ابو البها اعنی جناب مستغنی الالقاب شیخ محمد سلمه الله تعالی بهمان قرار ساخته بودند اللهم ارفع درجته واعل مقامه وارض عنه وشرفه بلذت النظر الی وجهك الکریم امین (واقعهٔ دیگر انکه) قرض

زیاد بارا ورده بودم ومحل ادای انرا نداشتم شبی بحضرت ذو الجلال احدیت جل سلطانه زیادنالیدم وحضرت ایشان را بشفیع میکذ رانیدم وسبب ادای قرض خودرا میخواستم درانحال بخواب شده ودرخواب عازم خدمت حضرت ایشان قدس سره شدم یکبار بکنار اردوبی رسیدم که خیمها زده بودند وطناب خیمها در هم کشیده ومردم زیادی بهر طرف مثل عملهٔ سلاطین که بسفر بروند درانجادیدم وپرسیدم کفتند خیمهٔ وخرکاه شیخ عثمان است عازم سفر شده فقیر بمیان خیمه واردومیکذشتم وطالب دیدار حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بودم تا از کنار خیمها بدر شده دیدم که حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان بر سر صفهٔ بلند نشسته وهر دوپای مبارك خود را بطرف خیمه وار دو اویزان کرده است وعصای منیربدست کرفته وچنداشتری نیز درمقابلهٔ او بزمین خوابیده بودندساربان بر سراوها ایستاده بود این فقیر بحضور انحضرت علیه الرحمة شدم ودست مبارکشرا بوسیدم فرمود که حاجی چه چیز است قرض از تو میخواهند کفتم بلی قربان باز فرمود اکر خوب میکنی دیکر قرض مکن تاسه بارش تکرار کردکسی در عین فقیر ایستاده بود کفت یاشیخ حاجی امورات دنیائی بدست دارد وعیال بار است محتاجی بوی روی میدهد لابد مقروض میشود شما همتی در کارش کنید کهوجه معاش برایش میسر شود در بین این کفتکودیدم دو نفر دیکر در طرف یسار من هستند حضرت ایشان رحمه الله تعالی برسر پای ایستاد وان دو قرین یسار مرا فرمود که شما از حاجی دور شوید تامن همت درکاروی نمایم اندوکس دور شدند بعد مرا کفت توبدعای خیر مشغول باش تامن

(لطیفة عجیبة) وفی الخبر ان رجلا قال لموسی علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات ادع الله تعالی ان یرزقنی مالا فدعی له فاوحی الله تعالی الیه یا موسی قلیلا سألت أم کثیراً فقال یارب کثیراً فاصبح الرجل عائداً الی موسی (ع) فتلقاه سبع فاکله فقال موسی صلوات الله علی نبینا وعلیه یارب سألتك ان ترزقه کثیراً وقد اکله السبع فاوحی الله تعالی الیه یاموسی انك سألت کثیراً وکل ماکان فی الدنیا قلیل فاعطیته الکثیر فی الاخرة : ملتقطات العبادات وانا رأیت فی حاشیة تذکرة الاولیاء

همت نمایم اول نیاز دل خسته بعد توجه خاطر شکسته فقیر بکمال عجز هرد وکفرا برداشته
وچنین میکفتم که یاربی بحق نور معرفت شیخ عثمان یاربی بحق ریش سفید شیخ عثمان
یاربی بحق جسدمعلول شیخ عثمان که مرا از این قرض وبا رمقروضی برهان ووجه معاشی
از حلال برایم مهیادار تا دیکر بار بدرد قرضداری کرفتار نشوم وهنکام مرک نیز مرا
با قلب سلیم وحسن خاتمه ازینعالم بیرون بر حضرت ایشان قدس سره درحین دعوات من
چون کسی که حمله بدیکری نماید با عصای دردست از جای خویش حرکت می نمود وحمله
میفرمود بناکاه بیدار شده وبحالت حرق غرق عرق مانده بودم تفصیل را عریضه کردم
وبخدمتش فرستادم پس از دوسه روز خبر جان کند از رحلت ان قافله سالار طالبان راه
دلستان معنی را اوردند رضوان الله تعالی علیه وعلیهم اجمعین انا لله وانا الیه راجعون
اللهم اغثه برحمتك وانزل علیه من برکاتك واظله تحت عرشك یوم لاظل إلا عرشك (بیت)
زفراق‌چون ننالم من دلشکسته چون نی * که بسوخت بند بندم زحرارت جدائی * الحق
رباعی تازی مجنون رحمه الله شایستهٔ اینحالست (رباعی لمجنون) * لو صادف نوح دمع
عینی‌غرقا * لو حل بمحنتی خلیل احترقا * لوحملت الجبال ما حملنی * مالت وتخلخلت وخرت
صعقا * اللهم ارحمه رحمة واسعة (فصل بالخیر) روینا فی کتاب الترمذی عن امیر المؤمنین
علی رضی الله تعالی عنه ان مکاتباً جائه فقال انی عجزت عن کتابتی فاعنی قال علیه السلام
إلا اعلمك کلمات علمنی هن رسول الله (ص) لو کان مثل جبل دینا اداه الله عنك قل اللهم
اکفنی بحلالك عن حرامك واغننی بفضلك عمن سواك لامام النووی فی الاذکار
قرئی دبر کل صلوات ثلث مرات کما نقل در کتاب کیمیای سعادت حجت الاسلام امام محمد
غزالی علیه الرحمة والغفران در رکن اول واصل چهارم در بیان نماز جمعه که‌ده ادب نوشته
است کفته که ادب نهم انست بعد از نماز جمعه هفت بار الحمد وهفت بار قل هو الله احد
وهفتبار معوذتین برخواند که در اثر است که این از جمعهٔ تا جمعهٔ دیکر حرزی باشد
ویرا از شیطان وبکوید اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالك

عن حرامك و بفضلك عمن سواك كويند هرکسی باين دعا مداومت كند روزی وی بديدايد از جای که نداند واز خلق بی نیاز باشد در شرح اسماء ادریسیه مذکور است که برای ادای قرض وفراخی رزق این اسمرا بسیار بخوانند وهو هذا یا منان ذو الاحسان قد عم کل الخلایق منه یامنان بسی مجرب ومفید است انتهی) ازاستماع رحلت حضرت ایشاذ رحمه الرحمن اینغزل را برسم مرثیه بنظم اورده وثبت دفتر نمود اللهم اجزه عنا افضل ما هو اهله

چشم دل تارفت ان جان از بدن بکریستی — جان بصددل هم بران تن درکفن بکریستی

کوه وصحرادشت ودریاوحش وطیروجن وانس — تا قیامت بهران فخر زمن بکریستی

ماه وخورشید وکواکب عرش وکرسی وفلك — هریك از فقدان ان در عدن بکریستی

تانهان شد نرکس چشمان ان شیرین غزال — لاله از کهسار واهو از ختن بکریستی

اتشی درکلستان افتاد وکلها را بسوخت — عندلیب از حزن دل باصد حزن بکریستی

سوری وریحان ونیلوفر بنفشه وارغوان — نرکس ونسرین وسنبل یاسمین بکریستی

تادمید این تند باد وسرو از پادر فتاد — کاج وشمشاد وصنوبر ناردان بکریستی

بلبل از هجران کل نالید وقمری نوحه کرد — طاوس وطوطی بران سر وچمن بکریستی

عاشق مجنون صفت خواهم کرفتار فراق — تاز سوز دل بر اطلال ودمن بکریستی

حوررضوان که نباشد واقف ازاحزان وغم — چون مرا دریافت بر هجران من بکریستی

برسراج الدین نه تنها کریه تا کند این کروه — کز سمرقند وبخارا تا یمن بکریستی

نبود این ماتم همین شامل برا رباب زمین — کز فلك خیل ملك یك انجمن بکریستی

حافی پروانه شمعت را چوکشت این تند باد — شمع جانت سوخت وباصد محن بکریستی

اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده واعل مقامه واغفر لنا وله ولجميع المؤمنين والمؤمنات (واقعهٔ دیکر اینکه) چهل روزی یابیشتر قبل از کوس رحیل انحضرت قدس سره بواقعهٔ دیده که در میان باغی بکنار جویباری هستم در انحال می بینم که پیغمبری وفات کرده است درمیان سبزه زارومرغذاری ورياحين ولاله زاری سر وصنوبرها برلب

جویباری چندین اشخاص مقدس برسر صفهٔ بحفر قبران پیغمبر اشتغال دارند واین فقیر با ملولی وغمنکی وسراسیمهٔ واتشناکی انجا حاضر شده وخود راازماتم زدگان واهل عزا میداند ولیك پی نمیبرد که کدامین پیغمبر است ودرحین دفنش نیز میکفتند که جای قبر پیغمبر مخفی وپوشیده نماند بعد ازامضای چهارده سال کامل فرزند بزرکوار حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان جناب افتخار الحاج کهف الحجاج حضرت اعظم اکرم امجد اعنی شیخ محمد را رحمة الله تعالی علیه درمیان همان تپه که برسر والد ماجدش قدس الله تعالی سره العزیز عمارت کرده دفن کرده اند فهم من فهم دیکر درسر اینصفه باقی است درانحال با وحشت وهولناکی بیدارشده ومتحیر بماندم تا پس ازچندی خبر جانسوز وفات حضرت ایشان ارفع الله تعالی مقامه في الجنان رسید که بمبارك منزلی اورا درمیان باغچهٔ خود دفن کرده بودند (بارقهٔ دیکر اینکه) بعد ازرحلت حضرت ایشان قدس الله تعالی روحه في الجنان چون این فقیر برسر مزار فایز الانوار انحضرت رحمه الله تعالی حاضر شد صندوق سی پارهٔ کلام الله مجید نهاده بودند برسم تفأل جزوی رابیرون کشیده وباز کشادديد که سورهٔ یوسف علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات است فورا معنی این بیت بخاطر فایز افتاد (بیت لراقمه) صورت یوسف شد ار درسجن خاك * شاه مصر معنی است اخرچه پاك . (الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور) کواه اینمقال است انتهی الکلام . فاما وقائع ورؤیاهای که بعد ازوفات حضرت ایشان بتوسط روح پرفتوح مطهرشان دیده ویافته است که خالی ازهواجس نفس ووساوس شیطانانند ویقین برانها حاصل کرده است جزاه الله سبحانه عنا خیراً (واقعهٔ اول اینکه) وفات حضرت ایشان در عین زمستان وبارندکی وبرف عظیم بود قدس الله تعالی سره العزیز اینراقم الحروف وماتم زده درانوقت قادر بحرکت ورفتن نبود بوقت نوروز احرام بند طواف مزار با انوارش شده چون به تقبیل خاك سعادت ناك انحضرت علیه التحیة والرحمه فایز کشت با حزن واندوه وتأسف وحسرت زیاد بکریه وسوز وغوغا درافتاد ومیکفت که فدای قبر مبارکت شوم

(بيت) ایجان فدای تربت بس عطرناك تو * دوراز وفاست انكه نكريد بخاك تو * هر كس طواف كعبه بدل ارزو كند * كو محرم ايدا و بسر خاكپاك تو * شيري بخواب رفته مكر اندرين مقام * ياسرحق بمقبرهٔ سهمناك تو • اين فقير هراوقاتي درحال حيوة ذات بابركت شريفت حاضرميشدم لطفهاي رفيقانه مي‌نمودي وكفتكوهاي مشفقانه ميفرمودي ودست مبارك عنبرناك خودرا بدستم ميدادي ميبوسيدم ومي‌ارميدم الحال ازان نعمتها مهجور وبفراق جمال با كمالت مبتلا ورنجور مانده‌ام (بيت للمؤلف) ميان آتش نيران نشستن اسانست * ولي در آتش هجران نه جاي امكانست * ان اشعار التازى يناسب عن حالتي * يا أهل ودي هل لراجي وصلكم * طمع فينعم باله استرواحا * مذ غبتم عن ناظري لي أنة * ملأت نواحي ارض مصر نواحا * واذا ذكرتكم اميل كانني * من طيب ذكركم سقيت الراحا * واذا دعيت الى تناسي عهدكم * الفيت أحشائي بذاك شحاحا * سقياً لايام مضت مع جيرة * كانت لياليها بهم أفراحا * واهاً على ذاك الزمان وطيبه * أيام كنت من اللغوب مراحا • لعمر ابن الفارض المصري رحمه الله تعالى باين خيالات بهاي هاي كريه وشيون ميبود تا بعد ازچند روزي رخصت وداع كرفته وبسوى خانه مراجعت نمود بعد ازدوسه روز ارميد كه

(دد) محبت (بال) استخوان پوسيده (استرواح) ديكر باره زنده شدن (انه) ناليدن (ملأت) پرميكند (نواحي) اطراف (نواح) كريستن وناليدن (طيب) بوى خوش (سقيت) اشاميدم (راح) شراب صاف (تناسى) فرامشى ونسيان (الفيت) دوست ميدارم (احشا) جمع روده دراينجا مراد بقلب است يعنى دلم (شحاح) جمع شحيح يعنى حريص وبخيل (سقيا) سيرآب‌شده (ايام مضت) روزهاي كه ميكذرد (جيرة) همسايه (لياليها) شبهاي ما (افراح) خرمى وخوشيها (واها) اى خوسى (اللغوب) تعب ومشقت (مراح) مقام وخوابكاه اشتران ودر اينجا بمعنى جاى اسودكى •

درخواب بخدمت ذیرفعت حضرت ایشان اعلی الله مقامه ملاقات روحي واقع شد دید پیراهن وزیر جامهٔ سفید در بروعبای بطی سفید برسر انها پوشیده بودند فقیررا پیش طلبیده ومحاذي زانوي خویش نشانید وبه تبسم دست مبارکشرا بمیان دستهایم نهاد وفرمود بکیردست مراو ببوس چندبار مشتاقانه دست مبارکشرا بوسیده واز بوی خوشش مست میکردیدم چون بیدارشدم بشعر شاه شجاع کرمانی رحمه الله تعالی چند روز مترنم بودم (شعر) رأیتك في المنام سرور عیني * فاحببت التنعس والمناما • وتا بچند روز با کاهی وحضور بوده ونمازهارا بخشوع وخضوع ادامیکردم وبسطي عظیم عن روی داده بود وبیقین یافتم که روح پر فتوحش دران عالم از مخلصان خود غافل نیست (واقعهٔ دیکر اینکه) یکماهی ازینواقعه چون بکذشت شبي باز در خواب بخدمت حضرت ایشان نور الله تعالی مرقده فیضیاب شدم ودست با برکاتش را بوسیدم درانحال فرمود کرسنه ام عرض کردم قربان بچه طعامی میل دارید فرمرد پلاو باز کفتم کی بخدمتت بیاورم فرمودند جمعه پس بیدارشدم ودران اندیشه بودم که ثمر فرمایش انحضرت چیست تاروز پنجشنبه کسی آمد وکفت سیدي هراتی باچند اولادش آمده ومهمان شده است فقیر به پیش ایشان رفتم دیدم سیدي ریش سفید مبارك بشره وچهار اولاد صغیربا دوکس دیکر از اقرباي اوامده اند پس از خیر مقدمی ایشان بخانه آمدم ومادر طفلان خودرا کفتم امشب پلاوي بپزیدوی کفت برنج ناکوبیده وظهر است بهم نمیرسد کفتم لابداست که باید بهم رسانی غرض پلاورا درست کردند چون بمجلس آوردند شام جمعه بودان سیداسم مبارك حضرت ایشانرا یاد میکرد وطعامرا صرف می نمود فوراواقعه ام بیادامد ومثل ثواب ان ضیافت را بروحانیت حضرت ایشان قدس الله تعالی سره العزیز هدیه کردم وبعلم یقیني معلومم شد که ازکار وبار منسوبین خود غافل وبی خبرنیست (اللهم لاتحرمنا اجره واغفرلنا وارفع درجته (واقعهٔ دیکر اینکه) دوسالي بعد از رحلت حضرت ایشان تغمده الله تعالی بالرضوان درخواب

دیدم که باجمعي عازم زیارت انحضرت قدس سره شده‌ام وازراه طرف جوانرود میرفتم چونکه از قریهٔ دشهٔ محال پاوه در رفتیم در کوهی که هال دشه مینامند وراه بس سخت ودشوار میباشد انجا دیدم دوسه نفراشتران بخت ومست کشته بماروي اوردند که اذیت برسانند یکبار شیخ عبد القادر مدرس مسجد دار الاحسان که هجرت بطرف شهر سلیمانیه کرده بود با مرحوم شیخ محمد وسیم برادرش حاضرشدند واشترهارا ازمادورکردند وخودشان بخنده وصحبت بامن بسی نشستند وبعد کفتند بروید چون برفتن ماندیم یك اسب مابازین ویراق واسباب غلطید وازکوه باین رفت ودر وسط کوه بدرختي کیرخورد وهرچه اهتمام کردیم بجاي نرسید واسب بیزبان بزیان بزیان رفت ما هم اسب را کذاشته وبکذشتیم تا بقریهٔ طویلی رسیده دیدم که منظرهاي اطاغ مقبرهٔ حضرت ایشانرا نوره الله تعالی باز کرده‌اند ودورادور اطاغرا اب پاشي کرده وجاروب زده‌اند وحضرت ایشان علیه التحیة والرضوان چون بدر تابان نشسته ویکی ازمشایخ صفحات بخارا بدیدنش آمده وباهم درصحبتند وبیرون اطاغ انواع مریدان وخلفا برپاي ایستاده‌اند فقیر بدرون اطاغ رفته وبدست ودامان بوسي انحضرت علیه الرحمة بهره یاب شدم ومرا در مجلس شریف خود بنشستن امرفرمود بعد ازان عرض کردم قربانت شوم اسپ ما بکوه‌دشه غلطید وبجاماند چند نفري را بفرست شاید بیاورند تابسه نوبت فرمودند هفت جاریج وفقیررا بصحبت ومزاج وخنده نکهداشته بودند که بیدارشدم بعد از دوازده سال بهمانراه مسافر زیارت شدیم در همانکوه من بشدت مریض ماندم وغلطیدم چون به پل کران که برسراب سیروان است رسیدیم اسب محمد رضا با جمیع اسبابش باب افتاد وبرفت لیکن خودمان بسلامت مانده بطویلی رسیدیم وهرچه درخواب دیده بودیم واقع شد (واقعهٔ دیکر اینکه) بسی ازینمعاملهٔ سیدهراتی نکذشته بود که بخواب دیدم عازم زیارت حضرت ایشانم قدس سره یکبار بفضاي بسیار وسیع رسیدم دیدم جمیع مرید ومنسوبین حضرت ایشان درانجا جمعند وهر یك لباسهاي

نازك ولطيف الوان دربردارند ودروسط ان فضاصفهٔ بسته وتخت رواني بانواع زروجواهر وانها اراسته بران صفه نهاده اند كفتم ازكيست كفتند ازحضرت ذيرفعت شيخ عثمان است اعلى الله تعالى مقامه پرسيدم خودش كجا تشريف دارد كفتند دران بالاخانه است فقير ازايشان دركذشته روى بان بالاخانه نهادم چون بالا رفتم اطاغي ديدم منقش وازسه جهتش پنجرهاى اينه بالازده اند وبان فصاي وسيع منظره دارد فرش ديبا ورخام انداخته وحضرت ايشان عليه الغفران برصدر انجا بر سريرى زربفت چون سليمان عليه السلام نشسته اند (بيت) بشاذروان سليمانى عيان بود * چو برخي ماه بدرش درميان بود * ويا يوسف رخي درحجلهٔ ناز * بقصردل نقاب ازروي بكشود • يكطرفش جنابان پيرزادكان اعظم شيخ محمد وشيخ عبد الرحمن وشيخ عمر وشيخ احمد سلمهم الله تعالى في الدارين بپاي ايستاده اند وازطرفهاي ديكر اغلب خلفاي انحضرت رحمهم الله تعالى صفها زده اند ولباسهاي بسيار نظيف ورنكين لطيف پوشيده بودند چونكه فقير حاضرشدم حضرت ايشان بكمال كرم چنان مرا بقرب سرير خود نزديك فرمود كويا چهار نفر در بين سرير انحضرت وفقير بودند وقربيت كامل خودرا بانحضرت عليه الرحمة دران مجلس شريف محسوس ميكردم وميديدم بادي مفرح لطيف ميايد وبلباس ايستادكان حضار مجلس كرامى ميوزد كه دامنهاي ايشانرا بهم ميكرداند هريكى بچندين رنك جبها در برداشتند وازمنظرها بپاين نظر ميكردم باز بهمان نوع مريد ومنسوبين وتخت روان انحضرتم مجموعاً مشاهده ميشد وان باد لطيف برايشان نيز جاري بود وهمكى منتظر حركت حضرت ايشان عليه الرضوان بودند مانند پادشاهى كه عازم سفر باشد رحمة الله تعالى على المجنون حيث قال (شعر) وانى لاستغشي ومابى غشية * لعل خيالا منك يلقى خياليا • اللهم ارحمه بجاه سيدنا محمد (ص) (واقعهٔ ديكر اينكه) قضيهٔ بفقير روي داد واز شرارت اقارشهٔ اخوي خود عاجز ماندم كه حكايتش درينكتاب نمي كنجد زياداخوئ مرا پريشان ساخت ومفر وملجأ بجز توجه بروح پرفتوح حضرت ايشانم نماند عريضهٔ بخدمت

با رفعت جناب مستطاب معلی القاب حضرت قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی فرستادم وچند کلمهٔ شرح حالرا بسر مرقد منور حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه نوشتم وبردند برسیدن انعرایض در خواب دیدم که حضرت ایشان با لباس پیراهن وزیر جامهٔ سفید وعباي نازك بطي کوشهٔ دامنهارا بکمرزده وعصاي بدست کرفته بوددرجاي ایستاده فرمودند حاجي بیارفتم ایشان نشستند ودست مبارکرا بمیان دستم نهادند چند باربوسه زدم ودر حین بوسیدن محسوس میکردم که غلظت وکدورت سینه‌امرا بیرون میبرند وتسکین وتلیینی بجایش می‌نشینند دران اثنافرمودند حاجی برو ودرانجا بنشین خداي جل جلاله حکمش میکند واشاره بطرف یمین خود میکرد تا سه‌بار تکرار این عبارا ترا فرمودند نکاه کردم صفه وخیمهٔ بر سرش زده‌اند اشاره بانصفه وزیر خیمه میفرمود فقیر با فتوح تمام برخاسته وبسر صفه رفتم ودر زیرخیمه بنشستم درانحال کسي کفت شیری دران پاین هست ویرامی شکنند که بیدارشدم بعدش حاکم وشیخ الاسلام وغیرهما کلا فقیررا حمایت کردند وبان اخوي مانند اتش شدند حتی ویرا ازهر زکیش بپاي طناب بردند باز فقیر شفاعت خواهش کردید اما یکنوعي چوب کاریش کردند که بتقریر نخواهد آمد وبغایت هتکی ورسوای رسیداری کلام حضرت خواجهٔ بزرك اعنی شاه نقشبنداست رضي الله تعالی عنه (رباعي) رودرصف بندکان ماباش ومترس * خاك دراستان ماباش ومترس * عالم همه کر قصد بجان توکنند * دلدار قوي ازان ماباش ومترس (واقعهٔ دیکراینکه) روزي درشهرسنه بمنزل جناب مستطاب عالیمخدوم حاجي ملا محمدنیري سلمه الله تعالی رفته بودم نصرالله بیك نامی غلیظ طبع انجا بود بی کفتکوي سابق بفقیر کفت تو میکوئی درویشم اکر راست میکوئی شهزاده فرهادمیرزاي معتمدالدوله بولایت ماحاکم شده‌است وتمکینش بحدیست که هیچکس ازاهل ولایترا بمجلس خودراه نمیدهد وهمهٔ علما وسادات وخوانین‌را در پیش اطاق خود بپاي میدارد البته بدرویشي تو مسخر خواهدشد ومنقادت میکردد فقیر کفتم من

درويشي ضعيف وناچيز وسر ادعاى ندارم اكر بكويند در پيش خاك روبان دركاه بپائي بايست هيچ عارم نمايد بعدها شبي درخواب ديدم كه در قريهٔ طويلي ميباشم كسي مرا كفت كه حضرت شيخ تراميطلبد رفتم ديدم افكن افكن زيادي هست وزمين هرافكنى راباغي ولاله زاريست از هفت هشت افكن بالا ميرفتم در فوق ترين انها كتي بزرك زده بودند وبر سر هر پايه‌اش قبهٔ داشت از چندين پله ان ببالا رفتم ديدم كه حضرت ايشان عليه الرضوان نشسته وحرم بزركش انجااست بادب تمام دست ايشانرا بوسيدم وعقب آمده ايستادم انحضرت كاتبي را طلبيدوفرمودد وكاغذ بنويس وسفارش مضمون كاغذهارا چنان كفت كه فقير نفهميدم چيست وبنزد كيست ان كاتب فورا كاغذهارانوشته وبحضور آورد حضرت ايشان عليه التحية والرضوان كاغذهارا ملاحظه ومهركرد ومانند رقم بهمزد يكيرا بفقير سپرد ويكى ديكررا بكسي ديكر داد وفرمود ببريد وبرسانيد از پلهٔ كت پاين آمدم واز باغها وافكنها پاين ميرفتم تابمنزل خود رسيدم وديدم كه اسب مرازين كرده‌اند فورا باسب خود سوارشدم وبراه افتادم چنـان ميدانستم كه كاغذ بنزد كسي زياد بزرك نوشته‌اند بايد ببرم ودرحال بيدارشدم بعد ازان چون بحضورنواب والاشاهزادهٔ معتمد الدولة دام اقباله رسيدم درغايت احترام بافقير حركت ميكرد وچندان بغيرت درامورات فقير حمايت مينمرمود كه مردم ديوان وعلما وخوانين دركار فقير متحيرماندند ودرمجالس بنقل براي همديكر ميكفتند (ع) چه باك از موج بحران را كه دارد نوح كشتيبان • اين شعرعربى را دركتاب رشحات عيان مكتوب درويش احمد سمرقندي بنظرآمد ثبت اينجا بنمودم (شعر) ولو ان لي في كل منبت شعرة * لساناً يلبث الشكر كنت مقصرا • ترجمه كر برتن من شود زبان هرموئي * يك شكر توازهزار نتوانم كرد • اللهم اجزه عنا افضل ما هو اهله (واقعهٔ ديكراينكه) يكوقتي فتنهٔ پيدارشد كه اهالي اورامان ياغي شدند وهر زكى زيادكردند وغايت بغي وطغيانرانسبت بنواب والاشهزادهٔ معتمدالدوله بجاي آوردند

کویا بقول مفسدین ولایت بود که بجهة مردم خواري میل نداشتند که نواب ولا معتمد الدوله در کردستان باشد باعث ان فتنه وفساد کشتند ودر نزد شهزاده چنان کفته وشهرت دادند که شیخ محمد پسر شیخ عثمان است مایهٔ این فساد اورا مهیاشده وکدوی شکسته وریزه ریزه کرده بر هر ریزهٔ تعویذي نوشته وهر تعویذیرا بیکی از اورامیها داده وکفته است من ضامن بروید قتل ونهب وغارت بکنید واین بهتان وافترا براي ان کرده بودند که شهزادهٔ حاکم ظن خودرا در حق ایشانان بد نکند این فقیر درانوقت درشهر بودم افسانهٔ اوهارا که شنیدم چونکه منسوب انخاندان علیه بودم غیرتم بجوشید وبیخودانه بحضور شهزاده رفتم وبدلایل وبراهین معقول سرکار ایشان داشتم که جناب قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی از بهتان این مفتریان بعید وبیخبراست وسرکار شهزاده‌را مطمئن کردم که همه افسانه وبهتان کفته‌اند عریضه بخدمت حضرت قبله کاهی دامت برکاته نیز فرستادم وانحضرت علیه الرحمة کاغذ ابراء الذمه خودرا بنزد شاهزاده فرستاد خلاصه تقریر وبیان این حکایت طولی دارد انشاء الله تعالی نسخهٔ جواب کاغذ قبله کاهیرا در انتهاء اینواقعه خواهد نوشت که بجهة تیمن وتبرك براي مخلصان این خاندان بیادکار بماند غرض بعد از کفتکوي این فقیر با سرکار شاهزاده همان صبح درخواب بخدمت حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان رسیدم که میخواستند نماز بخوانند فقیر عباي خودرا براي انحضرت علیه التحیة بر زمین کستردم بر سرعبا تشریف بردو نمازرا ادا نمود بعد ازسلام نماز مریدی ایستاده بود صوفي محمد نام بافرح زیاد خندیدو بفقیر کفت این خدمترا تو کردی پسندیدند وعالمي بخدمتکار تو خواهد شد اشهد بالله سبحانه بعد ازان واقعه تا الحال که چندی میکذرد مردم از صغیر وکبیر بلکه امیر ووزیر در حق این فقیر بغایت لطف واحسانند وهمه‌را ازهمت وتوجه روح پرفتوح حضرت ایشان قدس سره وجناب مستطاب قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی میبابم والاحد شکستکی ونا قابلي خودرا میدانم (بیت) نیاوردم از خانه چیزي نخست * شهم داد هر

چیزمن چیزاوست * سؤال وجواب درین بحث بانواب والا معتمدالدوله دام اجلاله روي داد لایق نوشتن است درین کتاب (سؤال شهزاده) این چیست که مردمان اورامی کاغذها مینویسندما هرچه میکنیم بهمت شـیخ خود خواهیم کرد (جواب) عرض کردم که فقیر بسیار خمرخوارکان را دیده است که دروقت پیاله نوشي پیاله را بزیر فنجان میزنند ومیکویند یا علي ایا حضرت امیر المؤمنین علي علیه السلام باوها اعانه میفرماید کفت فوالله راست کفتي ونخواهد کرد کفتم پس شیخ ما هم اکرازمتقیان وپي روان بزرکواراناست هراینه بقلچماغ یاغي وطاغي وباغي که کارشان قتل ونهب وغارت میباشد معین نیست ومیل بانها ندارد بلکه درتخریبشان سعي دارد واکر غیر ازین است بکذارهی دراعانهٔ اوها بکوشد خداوند عالم جل وعلا ازوی نمیشنود ودر زمرهٔ اهل فسادش میشمارد شهزاده را بسیار خوش آمد وقبول فرمود بلکه تلقي بتحسین نمود (نسخهٔ مکتوب قبله کاهی جناب مستطاب حضرت شیخ محمد سلمه الله تعالی در جواب عریضهٔ فقیر که فرستاده بودم جناب محب ومحبوب فقرا حاجي محمد موفق ومؤید باد واساس دینش بارادت واخلاص حضرات شهریاران مسند حق الیقین قدسنا الله تعالی باسرارهم وافاض علینا شآبیب انوارهم مشید باشد تفصیلی راکه نوشته وسرکه وشکر یرا درشکر وشکایت باهم اغشته بودي رسید ودرمشرب دوستي کوارا کردید واقعهٔ کفتکوي شما در حضور حضرت نواب والا معتمد الدوله وجواب وسؤالرا تفصیلا احالی شدیم عزیزمن اکر کسی نابلد باشد باین نوع کفتکوها که واقعشده ویا میشوند باور بکند معذوراست اما توخود کمال بلدیت داري چرا باینکونه بهتانها ملول میشوي (شعر) ماتجا الله والرسول معاً * من لسان الوری فکیف انا * قیل ان الاله ذي ولد * قیل ان الرسول قد کهنا ٭ مکر نمیدانی که اول وآخر این طایفهٔ اورامی باعث اذیت ما بوده وهستند چکونه بشرع وعرف رواست که ما بظاهر وباطن مقوي اهل فساد باشیم علاوه برین اذن بدهیم یا راضي بشویم بقتل ونهب مسلمانان ما اکر في الواقع درویش

نباشیم آخر که درلباس درویشي هستیم کیرم که حیاي خداوند نکردیم سبحانه اقلاهزار
نفر از علما وسادات وصلحا تابع ما هستند با میدانیکه شاید بوسیلهٔ متابعت ما بدرجهٔ
سعادت برسند هرکاه ازمن چنین عملی صادرشد چکونه اعتقادایشان درحق من باقی میماند
مکر نمیدانند که رضا بقتل مسلمین قتل است ومفتي نهب وغارت داخل مفسدیست ان شاء
الله تعالی این نوع حرکات هرکز ازمن صادر نشده ونخواهدشد (بیت) هر طایفهٔ بمن کمانی
دارند * من دانم ودوست هرچه هستم هستم ٭ حکایت کدورا ما هم شنیده‌ایم که یکی از
اهل اورامی کویا تتبع شیخ محمد کدوزن کرده کدوییرابدست کرفته‌است وچوب بران
زده وظاهراً نام حقیررا نیز برده باشد نه اینکه اشاره از طرف ما بوده باشد یا کدورا
جهة کسی نوشته باشیم یا اذن واجازهٔ فساد ونهب وقتل بدهیم سبحانك هذا بهتان عظیم
فاما اکر اورامی جهة ترویج خودشان کفته‌باشند که فلانکس اذن داده یاهمت کرده یاخیر
غلبهٔ ما کفته اختیار بما نیست ما دهان کسرا نتوانیم بست حضرت معتمد الدوله که عقل
کل است عجبا کوش بهزیانات ومزخرفات فاسدهٔ پارهٔ ازمردم هنکامه طلب بفرماید یااعیان
انجا که بلدیت از حال ما دارند چرا تصدیق بنمایند یکی از ارباب معرفت فرموده‌است
درویشي چیست خاککی بیخته ابکی بران ریخته نه‌کف پاازان دردي ونه‌پشت پارا ازان
کردي حقسبحانه وتعالی مرا وترا وسایر دوستان راکه طالب شمیدن بوئی ازین بوستانیم
بر قول وفعل وحالي که منافي طریقهٔ درویشي نیستند استقامت کرامت فرماید تتمه کلام
اینکه ما که درین سرحد هستیم بغیر اینکه دعاي خیر جهة توفیق دین واسایش دنیاي
مسلمین بکنیم مکلف نیستیم وبر غیراین هم اقدام نکرده‌ایم ونخواهیم کرد ودر عرض این
یکسال این طایفهٔ اورامی بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش مکررا مارادامن کیر شده‌اند
که دعاي خیر جهة خلاصي محبوسین ایشان بکنیم جواب ایشانرا همین قدر نوشته‌ایم که شما
از اعمال کذشتهٔ خود توبه وانابت بکنید ودر طلب اذیت رسانیدن هیچ مسلمانی مباشید

ما نیز دعاي خیر میکنیم آمید هست که ارحم الراحمین قبول فرماید نه اینکه بکوییم که جنك کنید یاباب فتنه‌را مفتوح سازید بعون‌الله سبحانه نبوده ونخواهد بودکه (الفتنة نائمة لعن الله لمن ایقضها ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظیم وصلی الله علی خیرخلقه محمد وآله وصحبه وسلم اجمعین انتهی) چون این نامهٔ عنبر شمامه رسید با مخدومی ملا سلیمان کمینهٔ اورنده صحیفها بحضور معدلت دستور شهزادهٔ معتمد الدوله جزاه الله في الدارین خیراً واحساناً رفتیم ونامهٔ نواب ایشانرا که ازین مضمون خوبتر نوشته بودند دادیم مفتنین از بهتان کوئی خود خایب وخاسرشدند وعقیدهٔ نواب والا وفقه الله تعالی بدرویشان این خاندان علیه حاصل کردید (واقعهٔ دیکر اینکه) چونکه اخوین فقیر میرزا نادر مستوفیباشي ومیرزا رشه که درین‌رساله بچندین جای ذکر خیرشان کذشته‌است با این‌فقیر کمر عداوت بستند وبانواع صدمات درکار شکنیم اهتمام داشتند ونواب والا شهزادهٔ معتمد الدوله که از خدایتعالی خواهانم عاقبتش بخیر وعافیت باد محض همت وتوجهات باطنی حضرت ایشان قدس سره ودستکیري جناب ملایك رقاب قبله کاهی شیخ محمد سلمه‌الله‌تعالی درحق فقیر نهایت حمایت وجانبداري نمود ومرا برای ایشان خوار وخفیف نکردانید عداوت اوها صد چندانه شد درفصل نوروزي پادشاه جمجاه شهزادهٔ معتمدالدوله را بطرف تبریز محول‌کرده بودند که از کردستان بکوچدوبه تبریز برود فقیر ظاهرا از شرارات واذیت کردن اخوین خود خایف ودربیم افتادم وباطنا ملتجی بروحانیت حضرت ایشان قدس الله‌تعالی‌سره العزیز وازان قبله کاه درویشان سلمه‌الله‌تعالی مدد جود نصرت خواه میبودم تا شبي بخواب دیدم که در مسجد دار الاحسان که جامع بزرك شهراست میباشم چون بیرون‌آمدم‌دیدم تخت‌رواني که بچهاراطرافش‌منظرهای آبکینه زده ودرها بازشده وبرك حریرسبزوزربفتي‌کران بها بروکشیده بی‌جمل‌بارکشی‌چون طیربهوامیامد وصدکس‌مردمان

نماز را بمسجد جامع طویلی رفتیم چون از نماز جمعه فارغ شدیم فقیر از شدت گرما سبقت کرده بایوان قبلهٔ خانقاه که درپیش حجرهٔ مزار فایز الانوار حضرت ایشان است رضی الله تعالی عنه وفی اعلی غرف الجنان اضجعه رفتم وبذکر ومراقبه مشغول شدم تا از خود غایب ماندم در انحال دیدم که حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه از نماز جمعه باز امده بدرون همان حجره شدند و بمانك بلند فرمودند درین فصل گرما حاجی مرادر مسجد جامع بجای گذاشت وخودش زود بسایهٔ ایوان امده و باستراحت بنشست ومن تا امدم از گرما غرق عرق شدم فقیر بر جستم وبدرون حجره رفتم ودامن مبارکش را بوسیده وگفتم قربانت شوم بی ادبی کردم عفوداریدم حالا که گرما خورده اید یکقران دارم میل بسکنجبین ویخ دارید تا برایت حاضر اورم با کاهوی خوب خندید وفرمود بهیچکدام اما همان شربتی را که دایم برایم میفرستی بانم میل است برو بیاور چون بمیان ایوان بیرون امدم چنان دانستم که بمقام کربلای حضرت امام حسین علی جده الامجد وعلیه الصلوة والسلام است بیدار شدم بخدمت حضرت شیخ محمد قدس سره حاضرشده واقعه را بیان کردم فرمودند که حضرت والد ماجدم علیه الرحمة والغفران بکرات می گفتند که خبر بمن داده اند در آخر عمر بشهیدی از دنیا بیرون میروم فقیر را نیز بخاطر امد که روزی خلیفه خالد را میفرمودند که دراوایل حال در عالم مثال مرا گفتند که در اواخر عمرت دولتمند میشوی وبوقت مرگ بشهیدی میروی اینست که دولتمند شدم لکن نمیدانم کسی مرا بکشد یا بمرض درجهٔ شهیدان بمیرم انتهی پس فقیر را از واقعهٔ خود یقین شد که بشهیدی بیرون رفته اند اللهم اعطه مقاما کمقام الشهداء الاحد والبدر واینکه مرا فرمودند از شربت هر روزهٔ خودت برایم بیاور الله اعلم مرادش دعوات خیر بوده باشد که این احقر المحبین در عقیب هر فریضه بدعوات خیر شان اشتغال میداردع یا رب دعای خسته دلان مستجاب باد (واقعهٔ دیگر اینکه) این فقیر زیادتند مزاجی داشتم یکوقتی

در خواب بخدمت حضرت ایشان علیه الرضوان رسیدم یکجلد قرآن مجید وبعضی نمك در میان کاغذی پیچیده بفقیر دادندو فرمودند که نمك خوب چیز است باهمه اطعمه میتوان خورد بیروباهر طعامی بخور چون بیدار شدم تعبیر نمکرا چنانکردم که بقول تازی نمکرا ملح میکویند ومعکوسی ملح حلم است یعنی در هر کار وبار باهمه کس بحلم باش بعدها ازان برکت تندی مزاج من بحلم واهستکی تبدیل یافت ربنا افرغ علینا صبراً وتوفنا مسلمین (واقعهٔ دیکر اینکه) روزی در مسجد فوقانی طویلی بعد از نماز صبح در حلقهٔ ختم بودم مرا غیبتی روی داد چنان دیدم که قلب صنوبریم مانند تنوری بزرك کرم شده ومشعله روشنی برکشیده است واز خارج حلقهٔ ما مریدان جماعتی دراویش دیکر حلقهٔ بسته وذکری میکردند درویشی ازیشان کیسوان فروهشته وتاجی بر سر کف دستهای خودرا بهم میزد ومیکفت (رجز) سوی مسکینان نظر کن زاه مظلومان حذرکن مدد مدد (باز میکفت) سوی مسکینان نظرکن زاه مظلومان حذرکن مدد مدد) ومتصل باین رجز وا دا مشغول بود چون بیدار شدم حالت کرمی ولذت ان شنیدنم تاچند روز درسر بماند (واقعهٔ دیکر اینکه) پس از مضی دوازده سال از رحلت حضرت ایشان عطر الله تربته واعلی الله رتبته فی الجنان ماه رجب بودخبر اوردند که جناب قبله کاه قطب الاقطاب شیخ محمد سلمه الله تعالی بشدت مریضمانده وبستری است وطبیب طلبیده اند فقیر بسی پریشان ماندم واز ضعف بنیه قدرت سفر نداشتم ناچار ادمی بانامهٔ دعا باحوالپرسی ایشان فرستادم وغیابا از خدایتعالی استغاثه کرده وکفتم الهی قضا وبلائی که حواله شیخ محمد کردهٔ ازوی باز کردان وبرمن ومحمد تقی پسرم که از سایر اطفال خود دوسترش دارم حواله کردان وما را بلا کردان وی فرمای ومحمد تقی مذکور درسن شش ونیمسالکی بوده ومرابوی میلی مفرط می بود چندی براین کذشت وجواب سلامتی حضرت شیخ را اوردند من جانب الله تعالی ماه مبارك رمضان رسیده شبی را

بعد از نماز تهجد نشسته و محمد تقی در کنار من بخواب بود بناکاه حرکتی شدید بتن وی رسید و بقشعریره سخت افتاد دست بوی زدم که بشدت تب کرفتار و بی زبان و غایب مانده بود هر چند که ویرا پهلو بر پهلو کرداندم اکاه نشد و بسخن نیامد چیزی نکفتم تا روز شد بهمان حال ویرا کذاشته بباغ رفتم بوقت شامی امده ازوجویاشدم کفتند در انحالت صبح بیخود است واب وطعامی نطلبیده است دیکر شب ویرا بکنار فراش خود اوردم تا بوقت سحور در همان خستکی بود ناکاه بخاطر من امد که خدایا من بدل از تودر خواست کرده ام قضا وبلای شیخ محمد را بمن واین پسر حواله دهی وایشان را بسلامت وعافیت داری الان که محمد تقی باینحالتست راضی ومنت بارم که قربانی شیخ باشد واورابی بلاکردانی درین خیال بودم صبح امد ونماز را خوانده وبخوا بشدم بخواب دیدم که در شهر سنندج بکوچهٔ میروم ومحمد تقی بامن است واین پسر بهنکام طفلی چند بار حلوای پشمك را دیده وخورده بود میکفت این موه خوشه است درین خواب راه ما بدرکاه مسجد دار الاحسان افتاد حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان انجانشسته بودند وقدری حلوای پشمك بدست داشتند محمد تقی را کفت بیاموه خوشه است بدهم پیش رفت ونشست پشمك رابوی عطا فرمود وکفت بخور وچند پارهٔ قند نیز بر سر کاغذی در پیش ایشان نهاده بود قند را هم بوی عطا فرمود قند را برداشت وکفت یا شیخ قربان کلجهٔ هم برایم بکن دست مبارکرا بجیب برده نقدی باوبدهد که من بیدار شدم جویای محمد تقی کشتم تب نداشت وفراغت وراحتی وی عیان بود شکرانهٔ خدایرا سبحانه بجای اوردم وکفتم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله اثرش انیست که می بینم بخاطر فارغ بمیان باغ رفتم بوقت نهار محمد تقی بیمار ببازیچه کردن بباغ درامد کفتم چکونهٔ کفت الحمد لله که خوشم باز حمد خدای تعالی را بجای اورده وکفتم استغفر الله واتوب الیه من حب اموالی واولادی ومن حب الدنیا فانه رأس کل خطیئة کما قال الله تعالی

فی القرآن المجید فی سورة سبا (وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی إلا من آمن وعمل صالحاً فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم فی الغرفات آمنون یارب تبت الیك ورجعت الیك هارباً من الذنوب والخطایا وجئت الیك استغفرك ربی من کل ذنب واتوب الیك واسئلك عملا صالحاً الذی یقربنی زلفی لدیك) امین (بیت) می توانی که دهی اشك مرا حسن قبول * ایکه در ساختهٔ قطرهٔ بارانی چند * باز از تصرفات وهشیاری روح حضرت ایشان نسبت بخود وحالت فراق اوبزبان اوردم (شعر) سقی الله وقتاً کنت اخلو بوجهکم * وثغر الهوی فی روضة الانس ضاحك * وقمنا زماناً والعیون قریرة * واصبحت یوماً والجفون سوافك اللهم اجعل مقامه فی مقعد صدق عندك ملیك مقتدر (تنبیـه) بدانکه از اجل نعمت حضرت با عزت خداوندی جل سلطانه یکی اینست که اندك عملی را از عبد بی بضاعت ضعیف خویش تا ایندرجـه قبول میفرماید که حسنهٔ کثیر البهـا ومقبول ومرضی روحانیت اولیای معظم خویش میکرداند قدس الله تعالی ارواحهم تاکال فضل خود وحقیقت کتب ربکم علی نفسه الرحمة را بعامهٔ خلایق اظهر من الشمس بکرداند بلی (بیت) غلام خویشتنم خواند لاله رخساری * سیاه روئی من کرد عافیت کاری (فائدة بالاعتبار) درسن سـه سالـکی ازین محمد تقی مذکور چند سخنان عجایب که خلاف اطوار اطفالند بکوش خود شنید ولیاقت نوشتن دارند (اول اینکه) روزی چند دانه کردوبوی دادم می شکست ومیخورد کفتم محمد تقی چرا از کردویت سهمی بمن عید هی از روی تعجب وتحیر نکاه کرد وکفت من کرد وبتو بدهم من کرد وبتو بدهم من کردو بتو بدهم کفتم اری کفت وقتی که چنین است توهم طفلی هستی بمثل من دیکر میان من وتوچه فرق است (دویم) اینکه وقتی طعامی میخوردیم کفتم محمدتقی بیاوبخور کفت میل ندارم کفتم بخوری خوبست کفت چرا بخورم کفتم تازود بزرك بشوی کفت مکر نان وخورش مرا بزرك میکند کفتم قرار عالم اینست کفت نه چنین است که میکوئی

بلكه خدايتعالى مرا بزرك ميكند (سيوم) اينكه روزي ويرا كفتم محمدتقي من خوبم يا تو كفت توخوبي كفتم نى كه تو بهتري كفت چرا كفتم من كناه بارم وتو معصومى كفت من هم كناه دارم كفتمش كه كناه تو چيست كفت باتو سخن ميكويم ودروغ دران ميكنم پس من هم كناه كار ميشوم (چهارم) اينكه درباغ بزير درخت زردالو بوديم يكدانه زردالوي خوبم بنظر رسيد خواستم برايش بچينم دستم بان نميرسيد وچوب درازي حاضر نبود تادو سه نوبت ازجاي خود برجستم ونمى يافتم يكباران طفل صغير برسبيل وحشت وتعجب بمن نكاه نمود وكفت بحساب ترا ياشيخ ميكويند چرا براى يك زردالو بهوا برميجهى وقدرخودرا نميدانى الحق ازسخن ان پسر مرانهايت خجلت وغايت اعتبار براقتدار حضرت باعزت پروردكار خود جل وعلا حاصل شد (پنجم) اينكه درسن هفت سالكى روزي آمد وكفت امشب بخواب ديدم كه كربهٔ سياه مشهور دارم چند سكى بمن حمله اوردند بكربه اشاره كردم بميان سكها در افتاد وهمكى را بكشت انتهى (فصل في الرضاع) قال النبي (ص) الرضاع يغير الطباع قال الديرينى العادة جارية ان من ارتضع امرأة فالغالب عليه اخلاقها من خير او شر روي ان الشيخ ابا محمد الجونى دخل بيته فوجد ابنه الامام ابا المعالي يرتضع ثدي غير امه فاختطفه منها ثم نكس برأسه ومسح بطنه وادخل اصبعه فى فيه ولم يزل يفعل ذلك حتى خرج ذلك اللبن ثم لما كبر الامام كان اذا حصلت له كبوة في المناظرة يقول هذه من بقايا تلك الرضعه اربعين للمولى ابن كمال حاشيهٔ تذكرة الاولياء وابا المعالي هو امام الحرمين استاذ الامام حجت الاسلام محمد الغزالي الطوسي رضي الله تعالى عنهما انتهى الحق فقير اميدوارم كه حق سبحانه اين پسررا بخود نكذارد واز شر نفس وابليس ضايع نيارد چنانكه من خودرا ضايع كردانيدم (بيت لراقمه) نيست در آفاق وانفس هيچكس ازمن بتر * همچو شمعم ميكدازدجان ازين خوف وخطر * كر بفضلم نكذارند سك بسى بهتر زمن * كوشود محرومرا منزل دهند اندرسقر (بارقهٔ ديكر اينكه) عباس خان بيك از اعاظم مردمان مكرى بحضور حضرت ايشان اعلى

الله تعالی مقامه وعطر الله تربته آمد وتوفیق توبهٔ صحیح یافت فقیر انجا بودم چونکه آمد
چهل سواری همراه داشت خودش شالهای ترمهٔ کشمیری برسر وکمر بسته واسلحهای
بزروسیم پیوسته داشت بوقت توبه همکیرا از خود بازکرده وسوارهاي عمله‌را بمراجعت
رخصت داد مجرد وژنده بنشست روزی بیکی از همشهریهاي خودکفته بودکاهی بیامن تنها
ام وبا من صحبتی بدار انکس بحضور حضرت شیخ قدس سره آمد وکفت که بروم یانی
جواب فرمودندمر وکه این کس از اهالي دنیااست بکذارید تنها ماند تاغروردنیا وهواي
نفس ازسرش بدرشود بعدش باوی مصاحبت خواهیدکرد بعد ازمضی بیست سالي رحمت الله
بیك ناظر مرحوم عزیز خان سردار کل باین فقیر راقم مهمان آمد وی کفت عباس خان برادرم
مرید مرحوم شیخ عثمان شده بود فوت کرد شیخ محمد نام هر میلهٔ از منکرین بود ویرا
درخواب دیده وجویاي حالش شده بود که باتو معاملهٔ اخرت چکونه کذشت جواب داده
بود که شیخ عثمان شخصي باغیرت است ومنسوبین خودرا دستکیری میکند بواسطهٔ حضرت
ایشان علیه التحیة والرضوان مرا بی سؤال وحساب بکذرانیدند وهیچ ازمن نپرسیدند
(بارقهٔ دیکراینکه) مصطفی نام ملقب بصوفي بابای خیاط سنندجی که شخصی اکاه است
در مریدي چنین کفت که حاجی عبد الصمد نبیرهٔ مرحوم ملا حسین کوسه در خدمت
حضرت پیرزادهٔ امجد شیخ محمد رحمه الله الصمد مریدشده ومأذون کشت ازقضا درمعاش
دنیوي محتاج بود چون بمرد بعد از چندي ویرا درخواب دیدم که درکنار حوض هاجره
خاتون وضو میکرفت ویرا کفتم که تو بمردی چکونه بازامدی جواب کفت که من وباقی
مریدان حضرت شیخ همکی مرخصیم من نه تنها باینجامیایم بلکه بهرجاي که بخواهم میروم
بازکفتم چه میخوري کفت خوراك ندارم وهیچ نمیخورم عمامهٔ تازه برسرداشت پرسیدم
این عمامهٔ نوت که داده‌است کفت شیخ امر نموده‌است لباس برای همکی مریدانش بریده
ومیدوزند از لباس من اینعمامه تمام‌شده بود وبسرم نهادند کفتم اینمرخصي ولباس

مریدان از شیخ محمد است کفت نی باذن حضرت شیخ عثمان است (بارقهٔ دیکر اینکه) بتاریخ شب یکشنبه هجدهم ماه جمادي الاولی هزار وسیصد ونه هجري علی هاجرها الصلوة والسلام همین خلیفه باباي مذکور بسمران آمده در بین صحبت کفت که هفده شب قبل برین بشب جمعه درخانهٔ ما با جمعی کسبه مجلس داشتیم صحبترا بحضرت شیخ عثمان قدس سره اوردیم واسباب چائي در میانه بود با قند دانی شیشه کفتند ایا حالا شیخ تصرف این عالمرا دارد یا نی من در جواب کفتم شك مدارید وبیقین اکر بخواهد این قنددان را الانه بنظري میشکند حضرات معتقد نا کشته لکن ساکت شدند اشهد بالله سبحانه وتعالی بعد از لحظهٔ قنددان صداي بکرد وبشکست وبدو پاره شد حاضران متعجبا تصدیق کنان کشتند وانفقره باعث مزید اعتقادشان وکرامات حضرت شیخ کردید قدس الله تعالی سره العزیز (واقعهٔ دیکر اینکه) درخدمت قبله کاهی حضرت شیخ محمد بودم غفره الله تعالی شبي جناب سروري شیخ عمر دام عمره باد وسه نفر دیکر بسر منزل فقیر آمدند وطرح صحبتي نهادند وبر سبیل غیبت اسم شخصی را بسردی واستهزاء میان اورده تصدیق ازمن خواستند مرا بسی دشوار نمود که این کسان خوشخصال بدانخیال ملال یابند کفتم اینها غیبت وکناهند ترك فرمائید فورا ملول کشته برخاسته وبرفتند بوقت خواب دیدم که میداني وسیع ومردمان زیاد انجاجمع کشته وصفها بسته‌اند براي نماز جماعت بناکاه چندکس چوب ترکه بدست پیداشده بنزد وخورد میان مردمان افتادند وکفتند والی قبول نمیدارد نماز جماعت کنید صفهارا بهمزده ومردمرا پراکنده ساختند فقیر فکر کردم هنوز که اینها بمن نرسیده‌اند برخیزم وخود کناره کیرم چه لازم که اذیتم نمایند بکناري شدم ناکاه دیدم که حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان ظهور کرد وصفهٔ از سنکهاي مرمرورخام تراش وصاف عیان شد ودر وسط ان صفه چند سنك برکنده وضایع مانده بود حضرت ایشان قدس سره بنفس نفیس خود دامن بکمرزده وبناي تعمیر انصفه نهاد وسنکهاي برکنده‌را بازمیاورد وبجاي میکذاشت

فقیر نیز پیش رفتم واعانه کردم تا باتمام رسید بعد دست مبارکش بوسهٔ چند زدم وگفتم که این فراشها چرا اهل جماعترا پراکنده کردند باهستکی در زیر لب فرمود که اثر انصحبتها بود که دیدی و بکمال رأفت رخسارمرا ازطرف یمین بوسید که بیدارشدم (واقعهٔدیگراینکه) درماه مبارك رمضان شبي از قرضداري خود بروحانیت حضرت ایشان رحمه الرحمن بسی ملتجی شدم ومهماني داشتم ناجنس وسوهان طبیعت من ومن در معاملهٔ وی بتصرفات حضرت ایشان وجناب والانصاب شیخ محمدفرزندش رحمهما الله تعالی فخرومباهات میکردم چون خوابیدم بواقعه دیدم که بباغی رسیدم وبقصری بالاشدم انجا مرحوم سید قطب الدین کلجینی باجمعي صلحا حاضر بودند درمیان حلقه مراجاي دادندونان وروغن پیش من نهادند باهم میخوردیم وجملکی در تحسین من مانده وباهم میکفتند که در هرصدمهٔ همت از شیخ میطلبد ودر هرضیقی کار خودرا بشیخ رجوع مینماید ووسیلهٔ خودرا جز شیخ دیکري نمیداند ایشان دست ازطعام باز کشیده ومن متصل نان وروغن را میخوردم تا بیدارشدم بعد ازان انجمع وسید هر یك برحمت خدا یتعالی رفتند ومن هنوز مانده‌ام (رباعي لراقمه) صافي که بکرداب غم یارفتاد * صد مذهب ودین بیك نظرداد بباد * دینش رخ یار وکفرش از زلف نکار * دیکر نبود غمش پی رنج وکساد (واقعهٔدیکراینکه) صبح همین شب مسطوره بخواب دیدم که با همکی عیال واطفال عازم خدمت حضرت ایشان شدم چون بحضور لامع النورشان فایزشدیم دیدم که انحضرت علیه الرحمة والمغفرة درمیان ایوانی عالی بر فراش وبالشي بزرك تکیه زده وعمامه‌اش برفرق سراست موی سررا تراشیده وجبهٔ چون قمرش نمایان فرصت دانسته وبالاي جبینش را بوسیدم بمن نظر کرد وخندید وکفت ده ودوازده روزاست بفرصت میکردي تا سرمرا بوسیدی این بوسیدن نشانی انست که قرض خودت را انچه توانستي ادا کنی خوب والا باقی قرضت را من میدهم خوشدل شده وبادب ایستادم وانحضرت علیه الرحمة نیز بصدر ایوان رفت ونشست محمدتقی

پسر فقیررا طلبیده با خود نشانید وباتفاق هم طعامی خوردند چون از طعام فارغ شد مرا فرمود فرزند بیا واین را ببر پیش رفته وخوانرا برداشتم دیدم که نانهای کلفت در میان روغن پخته اند وبعضی کباب از کوشت نارك با قدری کرهٔ تازه در ظرفست اولشرا در دست از ایوان فرود امدم وبیدار شدم سبحان الله العظیم از انسرور وخوشحالی که مرا تا چندی میبود (واقعهٔ دیکر انکه) چون اخوی نیك بخت میرزا رشید با عداوت و قساوت بفقیر حمله زد وظفر عیافت وشهزدهٔ فرهاد میرزای معتمدالدوله که حاکم بودند دام اقباله وبراسیاست کرد وچوب تأدیب بزد بافقیر بیشتر خشمناك شد وبالجاجت درافتاد وملتجی بجمعی ملاحده که هم سیرت وهم مشرب او بودند شد ودراخذ انتقام ازفقیر ایشانرا اعوان خود کردانید وسه طغرا سجلات پر اشتباه وکذب در غداری این فقیر وحقیت اخوی نوشته ومهر کرده بودند بلی (شعر) یعرفنا من کان من جنسنا * وسایر الناس لنا منکرون . وغافل ازین بودند که میکوید علیه الرحمة (بیت لحافظ) ایدل ارسیل فنا بنیاد هستی برکند * چون ترا نوح است کشتی بازطوفان غم مخور * هان مشو نومید چون واقف نیی از اسرار غیب * باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور . وان سجلات راچنان نوشته بودند که تمام املاك متصرفی این فقیر را باخوی بدهند وپانصد تومانی غرامت وبهرچه رانیز بسرم بار اورند وبالکل خرابم کردانند اما والله یحق الحق وهو یهدی السبیل برادر بی رحم ومروت کم اندیش از نیك نامی دنیا وعقاب اخرت خویش سواد انهارا بصندوق عدالت پادشاه که تازه فرستاده بودند انداخته وبشکایت در مانده بود بعضی از دوستان ان داستانرا چکونکی بفقیر رسانیدند الحق از ان تدبیر وتفصیل پریشان واشفته ماندم که طاقت کشاکش وکردیدن محکمها رابیش از پیش نداشتم اری وحقا (شعر) واخوان حسبتهم دروعا * فکانوها ولکن للاعادی * وخلتهم سهاما صائبات * فکانوها ولکن فی فؤادی . بسی اندیشناك ازان شکایت مجددی اخوی

در ماندم بناکاه (قطعه لراقمه) سروش غیبیم کفت از رهٔ جان * که زین اعدامباش اصلا پریشان * توکل کن بفضل حقتعالی * توسل جو به پیرت شیخ عثمان * که نبود جان پاکش غافل ازتو * نظر دارد نهانی باتوز احسان * نجات خویش ازو در خواه هردم * بکار خود بسی با غیرتش دان . ازین خاطری فتوحی بدل رسیده وبا هدیهٔ فاتحه واخلاص بروح پرفتوحش قدس سره النجاربرده ورستکاری خودرا ازیشان درخواستم وبان خیال بخواب شدم در خواب دیدم که بعمارت ایالت شهر سنندج رفتم بدروازهٔ وسطی انحادیدم که جناب رضوان مآب حضرت ایشان برد الله تعالی مضجعه وفی اعلی غرف الجنان اضجعه با عبای سفید نازك دامنها بکمر زده ایستاده اند فهمیدم که ازین عالم رحلت فرموده پیش رفتم بقرار حال حیوة دست مبارکش را بمیان هردودستم نهاده چندی بوسیده وکفتم قربان نادرینعالم بودی میفرمودی هشیاری ترادارم حالهم هشیاری ازمن بکن که کرفتارم فرمودند بکوی بکوی کهچکونه هشیارت باشم بازهمان لفظ را تکرار کفتم باز فرمودند بکوی بکوی چکونه هشیارت باشم مکر را بهمان عبارت اول عرض کردم وفرمودند بکوی بکوی تاچکونه هشیارت باشم بعد از سه نوبت سؤال وجواب فرمودند سبحان الله من هیچوفاداری از کردستانی ندیدم خود بنشستند ومرا فرمود که بنشین بدانم بچه سان هشیاریت نمایم مقابل بزانوی مبارکش نشستم ودست مبارکش را در کف دست خود میداشتم وکفتم بلی قربان اهل کردستان بیوفا اندومن بیوفاترین ایشانم اما حضرت تومرا بابیوفائی قبول نموده داخل زمرهٔ منسوبین خودفرمودیدا میدوارم چنانکه در دنیا اکاهی مراد اشتید الحال هم بمن هشیار باشیدواکاهی نمائید تبسمی کرد وتاسه بار بتکرار فرمود هوشم باتو هست بعد چند نوبت دست بابرکت انحضرت را بوسیدم ارفع الله تعالی مقامه حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان هم بکمال کرم سر مرابوسیدند که بیدار شدم بلی (بیت) خوشتران باشد که سرد لبران * کفته اید در حدیث دیکران .

دوسه‌روزی که کذشت حاجی میرزا یوسف خان خلف حاجی میرزا علی نقی خان منشی صدر اعظم طهران از کرمانشاهان عازم کردستان کشته بفقیر مهمان شد وحکایت اخوی توضیح داشتم واز احکام وارقام سابق من بلدیت کامل یافته در عهدهٔ اعانه ونصرت فقیر شداری (بیت مثنوی) از سبب سازیش من سودائیم * وزسبب سوزیش سوفسطائیم . چیزی نکذشت جواب صندوق وشکایت اخوی باز امده حکم بمرافعهٔ جدیده کرده بودند ومرا بشهر خاستند چون رفتم مدعی شادمان بود وحاکمرا شهزادهٔ حشمت السلطنه میکفتند بحاکم کفتم وجناب علی اکبر خان شرف الملک حفظه‌الله تعالی نایب‌الحکومة بود بمن اعانهٔ تام فرمود با حاجی میرزا یوسف خان سلمه الله المنان متفقا حامی وناصر کار این خاسر شدند اری (بیت) خدا چون برحمت ببندد دری * برحمت کشاید دری دیکری . وعقلا ونقلا دریافتند که احکام فقیر برحق وسجلات اخوی باطلند معاندین چون این رادیدند خفیة بنصر الله خان صندوقچی رسانیدند بی اطلاع حاکم مرا بمجلس خود طلبیده واخوی حاضر بود برسم خائنة الاعین اشارهٔ باهم کردند واحکام مرا بستدند وبصندوق نهاده ونکاهد اشتند که تا این امر نکذرد مرخص نیستی من هم شیخ محمد امین پسر خودرا بغورسی نزد خان شرف الملک زید توفیقه فرستادم وخودم برابطهٔ صورت مثالی حضرت ایشان قدس سره وهمت طلبی از جناب شیخ محمد دام عمره ماندم چون خبر بخان میرسد اتفاقا با حاجی میرزا یوسفخان مجلس داشته بوی میکوید هردو رقمها نوشته وحاکم را اطلاع میدهند خودهم چند کلمه بحاکم نوشته فرستادم شهزادهٔ حاکم تا واقف میشود تغیر بخان صندوقی کرده ومحمد امین را میکوید برخیز وپدرت را بیاور وخان صندوقیرا میفرماید برو احکام فلانی را بیار یك کاغذش ضایع بشود وای که وای برتو بلا فاصله امدند ومرا با نوشتجات بحضور شهزاده دام اجلاله بردند وایشان بعد از عذر خواهی ونوازش زیاد احکامها را بتماما تسلیم من نمود ومرخص فرمود بلی (قطعه لراقه)

بندهٔ راچون خدا شد دستگیر * بنده کردندش سلاطین وامیر * هرکرا حق دستگیری میکند * شیر چون باوی دلیری میکند * وانکه شد مطرود شاه بی نظیر * قرب چون یابد بتدبیر وزیر . بزرکترین حمایت کننند کان ومدبرهای اخوی یکی ازکار کذاران مقربین شهر که مغرور ترین خلایق بود شده بودند از سبب سازی ارحم الراحمین جل السلطانه وتوجهات پیر دستگیر شکسته کمان وتیر بماندند حاصل الکلام چونکه حکم مراوعه شده بود سرکار شهزادهٔ حاکم مارا بمحفل جناب مستطاب ملا هدایت الله خلفمرحوم ملا عباس شیخ الاسلام دام مجده حواله فرمود جناب معزالیه بعد از پدرش شیخ الاسلام شد امان الله خان والی بوی تکلیف کرده که قبالهٔ غیر حق را برایش بنویسد ومهر کند از غیرت مهر خود را شکسته وترك منصب را فرمود وخدایتعالی بر عمر واقبالش بیفزود (فصل) الامان صدالامان یاذالامان فائدة بالاعتبار درویشی منزوی وفقیر یکیرا از علماهای اهل محکمه بعد از مردنش در خواب می بینند که براه سنکلاخ وظلمت تاکی در مانده ولباس چرکین پوشیده وبسیار ملول وغم باراست ازوی سؤال می نماید که چرا محزونی واین چه حالتست که داری جواب میدهد که ششصد ذرع قالبم قوی وبزرك شده است بیدار میشود ویکوقتی واقعهٔ خودرا بحضور لامع النور حضرت پیر بزرکوار خود قدس الله تعالی روحه میرساند انحضرت میفرمایندان کس بسکه در مرافعه رشوه از مردم کرفته است بعد از مرك ویرا برای عذاب بزرك ساخته اند انتهی غرض چون بخدمت ایشان رفتیم بی حیف ومیل بفاصلهٔ دو روزه مرا از شر اخوی ازاد کردانید نظم (بیت) هزاردوست که بیکانه ازخدا باشد * فدای یك تن بیکانه کاشنا باشد درین میدان چون اخوی مجال جولان نیافت ناچار بحق فقیر وبطلان ادعای خود اقرار داد نوشته بخط خود نوشت ومهر خودواعوان وانصارش رسانید وبفقیر سپرد وخودش نیز در مبلغ دو صد تومان نقد متضرر کردید این بود هشیاری حضرت پیر بزرکوار

عطر الله تربته که وعده بفقیر داد بلی (بیت) دلش بما عجمي زادکان بود مایل * اکرچه لیلی صحرانشین ما عربی است ؛ اللهم اجزه عنا خیراً واحساناً (ع) عزیزی بتازی چه خوش کفته است (شعر) اقارب کالعقارب فی اذاینا * فلا تغتر بعم او بخال * فکم عم یکون الغم منه * وکم خال من الخیرات خال ؛ سبحان الله العظیم وبحمده کویا نفس این فقیر فعل مست هندوستان است که اخویرا مانند فیل بانها بامرزبهٔ (۱) اهنین برسرم مسلط کرده بودند تافیل نفس بغرور نیفتد وهوای هندوستان ارزوهاي شهواني نماید بشنوید از کم طمع بودن جناب ملا هدایت الله رحمه الله که بعد از کذرانیدن کارمایك قندي برایش فرستادم قبول نفرمود وباتندی برایم پس فرستاد فاجره علی الله اری وحقا (رباعي) کر باغم عشق ساز کار ایددل * بر مرکب ارزو سوار ایددل * کردل نبود کجا وطن سازد عشق * ورعشق نباشد بچه کار ایددل (فصل) بمفاد (واما بنعمة ربك فحدث) بیان نمایم تاعموم خلایقرا این معنی مفهوم شود که اولیاي خدایتعالی قدس الله تعالی ارواحهم چون ازین دار فانی رحلت فرمایند وبجوار اقدس حضرت الله الباقی سبحانه درایند باین مفارقت صوری بفنا نخواهند شد وسلب تصرف ازوها نخواهند کردید بلکه هر کدامرا با منسوبین خویش نظرهاي عنایت واحسانهست وبوقت حزن ونکرت اعانه وامدادشان خواهند فرمود وکم مبالاتی نمی نمایند (تنبیه) هر غافل دل کور از معامله دور این را عجیب وغریب نداند که خوارق این حضرت الاقدس مقتبس ازمعجزهٔ حضرت رسول اکرم است (ص) واین فقره تا قیامت باید دوام نماید واینچند سطر از معارفات حضرت نور الدین مولانا عبدالرحمن جامی است قدس سره درکتاب نفحاتش از ذکر بعضي احوال واقوال خانوادهٔ خواجکان وبیان روش وطریق ایشان به تخصیص خدمت خواجه بهاء الدین واصحاب ایشان قدس الله تعالی اسرارهم معلوم شد که طریقهٔ ایشان اعتقاد اهل سنت وجماعت است واطاعهٔ احکام

(۱) المرزبة آلة یکسر بها المدر کلوغ کوب بفارسي قاموس

شریعت واتباع سنن حضرت سید المرسلین (ص) ودوام عبودیت که عبارتست از دوام آگاهی بجناب حقسبحانه بیمزاحمت شعور بوجود غیري کروهی نفی این عزیزان کنند بواسطهٔ ان تواند بود که ظلمت هوا و بدعت ظاهر وباطن ایشانرا فروگرفته‌است ورمد وعصبیت دیدهٔ بصیرت ایشانرا کور ساخته لا جرم انوار هدایت وآثار ولایت ایشانرا نه بینند واین نابینائی خودرا بجحود وانکاران انوار وآثارکه‌ازمشرق تامغرب گرفته‌است اظهار کنند هیهات هیهات (ابیات لمولوی الجامی قدس سره السامی) نقشبندیه عجب قافله سالارانند * که برند ازرهٔ پنهان بحرم قافله‌را * ازدل سالک ره جاذبهٔ صحبتشان * میبرد وسوسهٔ خلوت وفکرچله‌را * قاصري گرزنداین طایفه را طعن‌قصور * حاش لله که برارم بزبان این گله‌را * همه شیران جهان بستهٔ این سلسله‌اند * روبه از حیله چه سان بکسلداین سلسله‌را • انشاء فی کتاب نفحاته رحمه الله تعالی فی‌مناقب خواجهٔ احرار عبیدالله‌سمرقندي قدس سره (تذییل) چونکه این اخوي بنای غدر وبی‌انصافی کمتر از فقیر نهاد روزي بحالت عجز وانکسار تفأل بکلام الله مجید کردم چون بکشودم این کریمه اورد (ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین) بلی یا رب بفضلك وکرمك وعنایتك واحسانك جعلتنی من‌ائمة امثالي فی زمانی والا اعرف دنو منزلتي وسفل مکانی دویم بارچون اخوي بغداري وخود بینی پیش‌آید باز باشکستکی وضعف ملتجی بقرآن‌عظیم‌شده هرچند بکریمهٔ سابقه مؤمن وموقن بودم فاما بمفاد (ولکن لیطمئن قلبي) قرآن‌کریم رالب بکشودم بکمال فقیرنوازي این ایهٔ سیف‌را اورد (قاتلوهم یعذبهم‌الله‌بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشفي صدور قوم مؤمنین) یکبار نیز در بین این‌صدمات وفلاکت خود مرحوم‌مغفوررضوان‌ارامگاه محمدشاه‌والدماجداعلیحضرت ناصرالدین‌شاه‌را درخواب دیدم رحمهما الله تعالی في الدارین که در میان درگاه شرقی طالاری که در طهران بعمارت پادشاهی‌است وتختي از مرمر در انجا نهاده‌اند وستونهاي طالارسنك سماق میباشد ظهور

فرمود وفقیر در وسط طالار بودم بوی سلام دادم جواب کفت بعدش از درماندکی خود وجور ونا اهلي مردم زمانه بوی شاکی شـدم در جواب فرمودند که من میرزا زکی را براي عدالت بکردستان فرستادم کفتم بلی قربان اهالي مفسدین کردستان چندان اشتباه پیش میاورند که وی متحیر ومتوحش مانده‌است فرمود سبحان‌الله ازین شیوخ وشیاطین کردستانی چندا نکه من میخواهم عدالت نمایم اوها مانعند ونمیکذارند ولاحول ولاقوة الا بالله العلي العظیم سبحان الله العظیم که باین فقیر ازینکونه واقعها بسیاری می‌نمایند همه‌را نوشتن واظهارداشتن را صلاح نمیداند (ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیء لنا من أمرنا رشدا) (بیت) اندکی بیش تو کفتم غم دل ترسیدم * که دل ازرده شوی ورنه سخن بسیاراست (ابیات لمولوی النامی وعارف بالله عبد الرحمن الجامی فی مناقب اولیاء الکرام قدس سرهم السامی) کیست نی انکس که کوید دم بدم * من نیم جز موج دریای قدم * ازوجود خود چونی کشتم تهی * نبود از غیرخدایم اکهی * فانی ازخویشم من وباقی بحق * شدلباس هستیم یکباره شق * آرمیدم با حق وازمن رمید * ان دهم بیرون که حق درمن رمید * بالب دمساز خویشم کشته جفت * می نیارم برلب الا انچه کفت * یابد از بانکم کلام حق ظهور * خواه فرقان خواه انجیل وزبور * رقص چرخ وانجم ازسازمن است * قدسیانرا سبحه‌زا وازمن است * هر که دور افتاد بابخت نژند * میکنم اکاهش از بانك بلنـد * وانکه اندر صفت نزدیکان نشست * راز میکویم بکوشش پست پست * کاه شرح محنت هجران دهم * بیدلانرا داغها برجان نهم * کاه ارم مژدهٔ قرب ووصال * بخشم اهل ذوقرا صد وجد وحال * هم شرایعرا بیان من میکنم * هم حقایقرا عیان من میکنم * هرچه هست ازنثر ونظم اندرمن * نیست الا نغمهای لحن من * هست ازین خوش نغمهای جان فزا * مثنوی درشش مجلد یکنوا * فرصت خوش باید وعمر دراز * تا بکویم حال خود یکشمه باز * چون بپایان می نیاید اینسخن می نهم مهر خموشی بردهن ٠ (واقعهٔ دیکر اینکه)

همین برادر نا هموار که از غدروی اه ونالها اورده‌ام چونکه بهیچ وجه کاررا پیش نبرد ومطلبش حاصل نشد آتش حسد در کانون سینه‌اش شعله ور کردید وبی اختیار زبانه بلند کشید بارستم نام پسرش متعهد کردیدند که بوقت فرصت این مشت خاك ضعیف‌را بقتل اورند نزدیکان او محضا لله سبحانه مرا مخبر کردانیدند که چنین بیرحمی در حق تو دارند واوهاغافل‌ازین‌معنی‌بودند (بیت) کی کم ازبره‌کم ازبزغاله‌ام * که نباشد حارس‌ازدنباله‌ام * حارسی دارم که ملکش‌میسزد * داندان‌بادی که برمن میوزد . اخوي بسي با غفلت از تصرفات حضرت پیر بزرکوارم بود قدس الله تعالی سره ونمیدانست اینهمه سرکردانی وی از انحضرت‌است اعلی‌الله‌تعالی مقامه وباین خیالات فاسده خودرا خورسند میداشت فقیر نیز از استماع ان تدبیر بي‌دولتي‌ایشان وحشتمند وهولناك‌شده مدت پنجاه درشهر بحجرهٔ مدرسهٔ دار الاحسان توقف‌کردم وبهر کدام از اکابر ولایت‌کفتم‌اعتنای ننهادند بالاخره عرض بدحالی خودرا بدو صحیفه نوشته یکی بحضور جناب مستطاب پیرزادهٔ اعظم امجد حضرت شیخ محمد روحي فداه ودیکریرا بسر مرقد پر نور حضرت ایشان اعلی الله تعالی برهانه روانه کردم بوعدهٔ وصول عرایض صبحي بعد از نماز در واقعه دیدم که حضرت ایشان قدس سره بمنزل فقیر بر تقصیر ظهور فرمودند وجنابان حاجي مولانا احمدنوتشي ومولوی عبد الرحیم طائی جوزي سلمهما الله تعالی باجمعي دیکر از خلفا ومریدان بودند چون حضرت‌ایشان رحمه‌الله تعالی نشست مولانای نودشي ومولوي طایجوزی هردو بامر انحضرت تفتیش ازفقیر نمودند که کارت چکونه شده وچرا معطلی تفصیل‌را تماما بکفتم چون بحرف قتل رسیدم هردو کفتند هیچ نمیتواند بکند وهیچ برایش میسر نمیشود وهیچکونه با تو بسر نمیبرد تا بسه نوبت این‌الفاظرا بی کم وزیاد تکرار فرموده وکفتند ان قبالهاي ترا با انهمه مهرها بهم بزدند کفتم اری کفتند قبالهایت ضایع نمی مانندوان مهرهابهم نمیخورند اسوده باش دران اثنا حضرت‌ایشان‌علیه‌الرحمة‌والغفران مرا نظر کرده

فرمودند ناخوشم نا خوش كفتم قربانت شوم حق تبارك وتعالى قضا وبلاى حضرت ترا بجان ومال واولاد اين ضعيف حواله فرما ياد چونكه وجود باجود حضرت براي مسلمين فوز عظيم است لكن وجود وعدم من وامثال من مساوى است وازوجود ماها ثمرى حاصل نيست بعده بيدارشده وبكمال اطمينان قلب بخانهٔ خود مراجعت نمودم (بارقهٔ ديكرا اينكه) پس از يك اربعين تمام كه ازاين واقعه كذشت احرام بند طواف كعبهٔ مزار فايز الانوار حضرت ايشان شدم رضي الله تعالى عنه چون بدست بوسى حضرت قبله كاهى جناب شيخ محمد طول الله تعالى عمره شرفياب كشتم واقعه را معروض داشتم وكفتم حضرت ايشان رحمه الله تعالى مرا فرمودند ناخوشم ناخوشي حضرت وى ازچه باشد جواب فرمودند كه دران اوقات من بشدت مريض بودم مراد حضرت والدم ناخوشى من بوده باشد ودرانحال باطنا التفاتى فرمودند كه مرا حالت وجد وشوقى پيداشد تا چند روزي مرا باانحال جوش وخروشى باطنى حاصل بود روزي باكرامى برادر دينى جناب شيخ طاهر محمد باقر اخكنى سلمه الله تعالى مرا صحبتي دست دادوى حالتمرا در يافت حكايتا كفت كه حضرت ايشان عليه الرحمة والغفران درحال حيوة خود يكشبي بعد ازنماز عشا كو هرهاى صدف بحرخود اعنى حضرات شيخ محمد وشيخ عبد الرحمن را رحمهما الله تعالى مخاطب ساخته ميفرمايد نمى بينم شمارا بعشق لقاي حضرت دوست جل وعلا شورشى يا جوششى بود ميترسم كه دايم بيشوق وذوق بمانيد دران اثنا اين بيت را بزبان مبارك ميكذراند (بيت) پيرشدم زهجر توكفت لبت كه غم مخور * بوسه دهم جوان كنم پير هزار ساله را ٠ واين بيت را مكررا تا وقت فريضهٔ صبح بازمزمهٔ زياد ميكويد وبخواب نميرود اين فقيررا ازان معنى نعره وحديث پر مغز شكرين لذتى روى نمود وچاشنى بروجد سابقم افزود فورا باجناب شيخ مومى اليه برخاسته برمرقد حضرت ايشان نوره الله تعالى رفتيم چون بحضور مبارك رسيديم مرا جذب وشوقى روى داد ديكرخودرا ضبط نكرده برقص اندرامدم وچندين

بار بکرد مرقد شریف رقص کنـان طوف زدم واین بیت را میسرودم (بیت) قبلهٔ من کوی یار وقبلهٔ هرکس حرم * میل من روی نکار ودیکران سوی ارم • تا ازهوش رفته وبیفتادم چون بهوش آمدم وقت ضحی بود شیخ محمد باقر سلمه الله تعالی بمن نکریست وباین یك بیت کردي مترنم شد (بیت) تایاران نکای نهانیشان بو * پیران عود که جوانیشان بو . هردو باتفاق هم بحضور جناب قبله کاهی سلمه الله تعالی شتافتیم مرا که دیدند عنایتا نظري فرموده وتوجهی نمودند دیکر باره بمستي ووجد عظیم در افتـادم چنانکه بپاي کویان ونعره زنان وکف کوبیدن درمانده وهمان بیت حضرت ایشان را قدس سره با کثرت زفرات وزعقات میخواند وبهمان وزن غزلي را ارتجالا بخاطر فاتر من دراوردند وبرزبانم بیخواست من جاری میشد وبیت انحضرت را بمقطع غزل انداختم چنـانکه بنظر دوستان کرام میرسد (غزل اینست وبسی شیرین ونمکین است)

ایکه بمالکی حسن یافتـهٔ قبالهرا * چند بوصف کویمت این صحف ورسالهرا
چنـدکشي هلال نو برسر صفحهٔ قمر * پاك کنی زبرك کل ان قطرات ژالهرا
کر بمن اوری کذر آورمت بکیسه زر * تا که بکوش خود زمن بشنوي اه وناله را
ایکه ببالش حریر خواب کثیر میکنی * خیزوبناز بازکن دیدهٔ چون پیالهرا
وحشت وحیرت من از نرکس چشم مست تست * کز چه بقتـل من کند تیرمژه حوالهرا
خرقهٔ زهدمن مبین بادف وچنك ونی نشین * دور دیکر بکردش ارساغر همچولالهرا
مشکل صعب عاشقان حل نشود بزاهدان * جز بمي ونی وسرودمستي با اصالهرا
صدرهم ار بعربده رەندهی بمیکده * بازمن ورخ نیازوان عتبهٔ سلالهرا
شاهدوشمع ونقل وکل خلوت وعود وچنك ومل * صوت خوشش وهواي دل توبه کنداقالهرا

(مرادبهلال) انکشت سبابه خم کرفتن (صفحهٔ قمر) جبین محبوبه (برك کل) کوناوخدین (قطرات ژاله) قطرهاي عرق

توبه وزهد بی اثر هیچ نمیدهد ثمر ... درج بود دران مکر شهرت پرغواله‌را
کی بغواي مدعي ترك کنم هواي تو ... چون بردازدلم بیرون مهر هزار ساله‌را
اینهمه وجد صافي از لذت شوق یارشد ... خوانده شبي بعشق دوست تاسحراین مقاله‌را
پیر شدم زهجر تو گفت لبت که غم مخور ... بوسه دهم جوان کنم پیر هزار ساله‌را

(فائده) حضرت مولانا جلال الدین صاحب کتاب مثنوي قدس الله تعالی سره میفرماید (فرد) این علم موثق برمن چون شهادتست * من مؤمنم شهادت وایمانم ارزوست • وشیخ سعد الدین حموي فرموده‌است در باب سماع في آداب الاصحاب قدس سره (رباعي) دل وقت سماع بوی دلدار برد * جانرا بسرا پردهٔ اسرار برد * این زمزمه مرکبي است مرروح ترا * بردارد وخوش بعالم بار برد . فی کتاب آداب الاصحاب مولانا علي هروي قدس سره (مخفي نماناد) که این فقیر دراوایل حال مدت پنجسالي باینحالت بودم وبهرا واز خوشي ونغمات دلکشی برقص وشوق میافتاده دراهتزاز بودم بعدهاروی باستتار آورده پوشیده‌شد بعد از هشت سال باز مرادراینمجال اینحال روی آورده‌است (ع) تا از پس این پرده چه‌اید بظهور (فصل) یکوقتي تامرحوم سیدقطب الدین کلجینی رحمه الله تعالی که‌از اینطایفه بودصحبتي خوش میداشتیم یاددارم که این‌عبارت‌را زیادمیفرمودند (اری) کل شيء من الحبیب ملیح * الا الفراق منه قبیح * کل شيءٔ من العدو قبیح * الا الفراق منه ملیح • ودر مقامات حمیدي نیز این اشعار تازي دیده‌شد شایسته اینمقام دانست ونوشت (اشعار) خیرالمواطن ما للنفس فیه هوی * سم الخیاط مع المحبوب میدان * کل الدیار اذا فکرت واحدة * مع الحبیب وکل الناس اخوان * السجن في صحبة الاحباب بستان * والروض في فرقة الاخوان سجان . در کتاب روضة الاحباب اینمصرعرا چنین دیده‌است وأطیب الارض ما للقلب فیه هوی (واقعهٔ دیکراینکه) یکوقتي قبل ازین مناقشهٔ اخوي درسمران قضیهٔ روی داد چندکسی نسبت باین فقیر خلاف قاعدهٔ رسمي حرکت نمودند شاکرم نام یکی

ازانها بوداورا کرفتم وبعضي خویش برسم سیاست بزدم بعد از کردهٔ خود نادم کشته اورا عطیهٔ دادم وازادی ازوی یافتم چون مدتی بران کذشت وان مناقشهٔ اخوي بمیان امد همانروز که نصرالله خان امین صندوق فقیررا برد وحبس نمود الحق مزهٔ ان بیمزکی درکامم چون شکری بود که بزهرش غلاف رقیق کرده باشند (بیت) در بلاهم می‌چشم لذات او * مات اویم مات او • همانشب درخواب بعدازتهجد چنان دیدم که حضرت ایشان رحمه الرحمن برسم توبیخ وتهدید درمیان قلب صنوبری من ظهور نموده وفرمود شا کرم را بیاورید چوب بزنید شا کرم را بیاورید چوب بزنید ازدهشت ان عتاب بیدارشدم ویافتم که خلاف امین صندوق پاداش همان عمل فقیر بوده است که نسبت بشا کرم واقع شده بود. (الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جائت رسل ربنا بالحق) اللهم تفضل على شيخنا واعل مقامه وشرفه بلذت نظره الى وجهك الكريم الحق بدين فقرء خیلي فرحنا کی روی داد که حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان تا باین درجه بدفع ذله ونکرات منسوبین خود اهتمام میفرماید جزاه الله تعالى عنا خيراً واحساناً (واقعهٔ دیکر اینکه) فصل زمستان شبي درکنار کرسي خواستم بخواب روم هنوز ازخود غایب ناشده وچشم بهم نبسته دیدم از درخانه عفریتی وبلاي مجسم شده بشکل مهیب روي بمن اورد وبراعضاهایم چون کوه کران بنشست وهر دودست مرا بتند بکرفت ازان بلاهولناك شدم نزدیك بهلاکم رسانید یکبار ملتجی بروح پرفتوح حضرت ایشان کشتم قدس سره وبزبان بحضرت وی فریاد کردم واسم مبارك حضرت قبله وامیده کاهی جناب شیخ محمدرا سلمه الله تعالى بردم فورا دیدم که هر دو برسر من ظهور فرمودند وباتفاق یکدیکران عفریت مدعیرا بکرفته وازسرمن برداشتند ومرا امر کردند برخیز ووی را بکش فقیر بسرخود نشستم وبانواع سیاست ان عفریت را بکشتم چون بتمام هلاك شد ایشان برفتند ومن چشم کشاده بهوش امدم وانخوف ورعب ببسط کثیره تبدیل شده بود بسی متحیر ماندم چون هنوز

تمام نخوابیده بودم وحالت یقظه‌ام غالبتر از بیخودي بود ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظیم اینجا یافتم (ابیات لراقمه) چون قبولت کرد شیخ با وثیق * پرتو میکردد شفیق ازهر طریق * پهلوانند اولیای کامکار * نایب انداز حیدر باذوالفقار * وقت ضیقت بر ضعیفان وفقیر * میشوند ایشان برحمت دستکیر * هرکه ایشانرا چومشتي خاك شد * اودر خشان کوکب افلاك شد * وانکه ارد منکری براین کروه * با رغم بر خود نهد مانند کوه • (واقعهٔ دیکراینکه) چون درکتاب مکتوبات حضرت امام الطریقه امام ربانی مجدد الف ثاني اعنی شیخ احمد سرهندي رضي الله تعالی عنه مقامات ولایت صغری وولایت کبری وولایت علیارا بیان اورده‌اند این فقیر راقم الحروف‌را ارزوی سیری ازانها پیداشد وبحالت عجز وقصور بروح پرفتوح حضرت ایشان قدس سره ملتجي مانده شبي بعد از تهجد غایب شده چنان دیدم که برسم مسافران عازم شهري کشته دراول شهر راهم بدروازهٔ پس بلند افتاد دربانم مانع نشدندبانه رون شدم بارکاه عظیم دیدم وبعمارتی رسیدم که دیوار دورش از سیم وزروفرش حیاتش سنك مرمر جدول وحوض بزرك پرازاب روشن وصاف مرغان سبز وقرمز بکردش در طواف در اطراف حوضها باغچها بودند پراز سبزه وکلهای الوان وانواع میوها بردرختان سرفواره بر سرفوارها زده آبها ازانها افشان بودند وبانواع اصوات ارغنون ناله کنان وضوي کامل ازاب حوض بکرفتم صاحب انعقام زنی بود عفیفه ومعظمه مرا پرسید بعد از تعظیم وترحیب وسلام حالت واسم خودرا بکفتم چون مادر مهربان مراتواضع نمود سه شبان وروزم دراطاغ حیاط بیرونی مهمان فرمود بعدش کفت میخواهی بشهر بروی کفتم چنانکه رخصت دهید غلامیرا بامن همراه کرد وکفت که حاجی بلدیت ندارد توتا اخر سیر باوی باش چون از انجا بیرون شدیم به ابتداي مقامی رسیده می بینم که نهری اب صاف درراه‌است پلی بران زده‌اند غلام درپیش شده ومن از عقبش میشدم از پل کذشتیم بفضاي عظیم رسیده دیدم جاي طولانی ومفروش بکتان وحایلي

چون شباك درانجا عیان یکطرف حایل خلایق بیشمار بودند وراه ما ازپشت حایل میگذشت فقیر با کفش بسر فرش کتان میرفتم تا بنهایت انفضا رسیده شد باز نهرابی روشن ترعیان گشته بطریق اول قنطرهٔ برسرداشت ازقنطره برگذشتیم فضاي وسیع ترازاول بود مفروش برخام وحریر وبسي با عرض وطول محجري در بین داشت در پس محجر بقرب یك کرور مردم لطیف صورت ونظیف لباس بودندراه ما ازکنار محجرمیبود وبرسرفرشها میشدیم غلام مزبور پیش میرفت منش از عقب چندان برفتیم که بانتهای انفضا برسیدیم وازانجا باز نهری دیکر اب صاف پیداشده وبر رضراض مروارید میغلطید پلی برسرداشت چون برگذشتیم باز کالاول بمقامی وسیع ترشدیم مفروش بدیبا وکتان وبنی نوع انسانی دران مجتمع بودند وراه ما برکنارایشان میگذشت درین مرتبهٔ سیومی یك کس دراتجمع چون مرادید کفت این حاجي شیخ محمد مرید شیخ عثمان است که میگذرد غرض ازمقامرا نیز به انتها رسانیدیم واین فضا ومقامات مرتبه بعد اخری هر کدامی بقدر هزارذراع بیشتر از اولین مرتفع وبلندتر بودند وهر کدامرا بطرف نهرهای مزبوره منظره بود وچشم اند از بران اب وپل داشتند والحاصل تا بهفت مرتبه‌را بهمین طریق مذکور طي نمودیم چون ازهر پلی بر میگذشتیم بابتداي دیکر مقامی میرسیدیم درانتهاي ان باز بنهروپلی دیکر تا هفتمرتبه رسیده شد لا ینقطع بطرف فوق عروج میرفتیم واز طرف شمالي اینمقامات دریای پس بیکران نمایان بود واب روشن وصاف که سنك ریزه وماهیان درقعران عیان میشدند واین مقاماترا مانند دیواري که اصلش ازان دریا براورده باشند مینمود وبران دریا نظاره‌کاه داشته بقدر صد هزارذراع ازدریا ارتفاع داشتند چون بسي سیر کردیم دریا بجوش درامد وموجها میزد ونعرهامیکشید یکبارسفینهاي رنکین برسراب دریاپیداشده وبادبانهای سندس وحریر الوان بران کشتیان وخلایق بیشمار درانها نشسته ومیگذشتند چنانکه عقل‌ماها خیره کشته وبه تحیر درماندیم یمکن که شیخ نیز درچنین سیری کفته

باشد (بیت) نه حسنش غایتي دارد نه سعدی راسخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی • علی قایلها الرحمة والمغفره از انجا نیز بگذشتیم در انتهای سیرها بحجابی رسیدیم مانند رسی عمارت پادشاهان مشبك و به اینهاي سبز و قرمز و الواز منقوش بود غلام مذکور که پیشواي فقیر بود پنجرهٔ را ازان بالا بر دخود دش بگذشت و فر دوش اورد و گفت (بیت حافظ) تا نگردي اشنا زین پرده رمزی نشنوي * گوش نامحرم نباشد جای بیمغام سروش • این فقیر در انحالت محسوس داشت که از طول ان سفر و راه رفتن چنان کوبیده و خسته مانده بود که ارزوی عصایي میکرد بران تکیه زند واز رفتن غلام همراه وامعطلی بسی متحیر گشته و بیدار شده بحالت عجیب و تحیر بودم که ازین سفر و سیرراه ابدا مخبر نساختند که کجا بود و چه نام داشت فاما بعد از مضی ده سال ازینواقعهٔ بی نام و نشان بازشبي بخواب دیدم که در پیش همین پنجره وحجاب مانده ام بنا گاه لله سبحانه الحمد والمنه پنجره بیخواست من بالاشده وازان در گذشتم لکن حالات گذشتن را ندانم که چه نویسم (بیت) قلم اینجا رسید و سر بشکست * ناقهٔ نطق من مهار گسست (واقعهٔ دیگر اینکه) احشام بلیلوند سابقا برسم تعدی پنجاه خانوار بخاك سمران آمده وخانها بساختند هر چند ازانها بوالی ملك شکایت بردم حکمي نفرمود چون نواب والاشهزاده فرهاد میرزای معتمدالدوله دام سعادته حکمران کردستان شد التجا بوی برده تفصیل را معروضداشتم که این احشام سالی هفت ماه ونیم در ملك من هستند مرا وکسان مرا باعث خرابي شده اند امرحضرت شهزاده به بیرون کردن انها صادرشد میرزا رضاعلي دیوان بیکی که مباشر انها بود درحضور مدعي شد وباشتباهات چند مانع گردید ونگذاشت کار فقیر رونق بگیرد بنا بران مدت چهل روز در شهر سنندج توقف داشتم شکسته دل ومحزون بماندم یکروزي بعجز وانکسار بسیار برابطهٔ حضرت ایشان رضي الله تعالی عنه مشغول گشتم وعرض مطلب را درخدمت روح پر فتوح ایشان بیان کردم رحمه الله تعالی فورا مرا غیبتي روی داد وان حضرت بمنزل من

ظهور فرمودند برجستم ودست ودامنشرا بوسیدم چون نشستند گفتم قربان من از فساد این احشام بدفرجام بجان امده‌ام یامرا ازدهکدهٔ سمران بیرون برویا اوهارادفع کن جواب فرمودند که البته یا اوها بیرون میروند یاما بیرون خواهیم رفت فورا بیدارشدم فردای ان روز شهزادهٔ حاکم وفقه الله تعالی مرا بحضور طلبید وبدقت رسید کی میفرمود میرزا رضا علي ديوان بیکی امد درمواجهٔ من بکارشکنی بایستاد نبرد وخورد افتادیم یکبار اقاي میرزا اسمعیل که وزیر شهزاده بود بی اینکه فقیررا دیده باشد وحقی بروی داشته باشم باتعارفی بوي بدهم باومدعی شد کویا وکیل ازطرف من بود وجمیع کفتکوی اوراتکذیب نمود وبنواب والاداماقباله مدلل داشت که برمن اجحاف کرده‌اند بالاخره کارمرا صورت خوبی دادند وتمسك از اکراد کرفتند سالی مبلغ بیست تومان نقد رایج اجرة الملك باده دوی زراعتي که میکنند بفقیر بدهند ودیکرهرزکی وفسادنکنند وبیحسابی ننمایند اینهارا از تصرفات حضرت ایشان رضي الله تعالی عنه دانستم لکن دایما درفکروحیرت میبودم که فرمودند یا اوها بیرون میروند یاما بیرون خواهیم شد تاچه باشد بعدازمضي هشت سال ونیم از انواقعه مناقشهٔ بین من واخوي روي داددرفسخ معاملهٔ سابق وردوبدل لاحق قشلاق انکوژان که ابادي همان احشام است باخوي منتقل کردید وازید تصرف من بیرون رفت انوقت فهمیدم که فرمایش حضرت پیر بزرکوارقدس سره براین معنی بوده‌است ویافتم معنی ابیات مثنوي راکه جناب مولوي رحمه الله تعالی فرموده‌است (مثنوي) از پس صدسال هرچه‌اید براو * پیر می بیند یکایك موبمو * کر بمیرد دیدا وباقی بود * زانکه دیدش دید خلاقی بود *

(واقعهٔ دیکراینکه) یکوقتي قبضي مفرط بمن روی داد بارکران قبضي بسینه‌ام نشست بحالتي که درایام ماه مبارك رمضان طاقت حاضرشدن مسجد ونمازجماعت کردنم نماند لیکن ملتك ولوك تمام نمازهاي بی روحی را درمنزل خود ادا میکردم چون شب بیست وهفتم ماه‌مبارك رسید که شب قدر بود درخواب بخدمت حضرت ایشان رضي الله تعالی عنه

شرفیاب شدم چنان دیدم که آنحضرت علیه الرحمه در جلوس مرحوم مغفور جنتجاه محمد شاه رحمه الله تعالی نشسته اند چونکه این فقیر را پریشان دیدند پیشخدمتی را طلبیده بوی فرمود که فلانه بخچهٔ بسته را بیاور رفت وآنرا حاضر گردانید حضرت ایشان علیه الرضوان آنرا بکشودند وبالطف تمام واحسان دست مبارک را بمیان آن بخچهٔ برده یك کله ململکار صدرس هندی قلم زری بیرون آورد وباین فقیر داد وفرمود این را برای خود پیراهن بدوز دران اثنای دیدم که پیراهنی بسیار کوتاه درتن دارم وازان پیراهن خودمرا شرم می آمد بعد مرخص شده وبیرون آمدم وعازم خانهٔ خویش شدم دربین راه محسوس کردم که حضرت ایشان علیه التحیة والغفران جناب مستطاب ذیرفعت قبله گاهی شیخ محمد را حفظه الله تعالی فی الدارین امر فرموده است که برسم بدرقه فقیر را همراه شود تا بسمران برساند درخدمت قبله گاهی دامت برکاته براه می آمدیم وهمان دکلهٔ ململکار را در بغل میداشتم تا بقریهٔ بزلانه که بدو فرسخی سمران واقعست رسیدیم در انجا بسر حوض وطهارتخانه شدم که تجدید وضو نمایم بیدار شدم وروح وفتوحی عظیم در حالت خود مشاهده میکردم وبالمضاعف توفیق حاضر شدن مسجد ونماز جماعت وختم وتوجه وصلوة تهجد را در خویش مییافتم مقارن الحال مخدوم مکرم شیخ لطف الله حداد که درقریهٔ باشماق می نشینند ازخدمت پر برکت حضرت ذیرفعت قبله گاهی جناب شیخ محمد دامت برکاته مراجعت کرده بفقیر واردشد وگفت درشب بیست وهفتم مبارك رمضان در حلقهٔ ختم چنان دیدم که از حجرهٔ مرقد منور حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان وعلیه الرحمة والغفران کلیجهٔ ترمهٔ گران بهای بطانه مستجاب بیرون آورده وبمیان حلقهٔ ختم در خدمت قبله گاهی حضرت با سعادت بهاء الدین اعنی جناب شیخ محمد رحمه الله الاحد گذاشتند جناب ایشان علیه الرحمة والرضوان توجهی بوی کرده وروانه فرمودند حقیر درانعالم کشف از کسی پرسیدم که این چیست وبرای کیست جواب گفت که خلعت حضرت ایشان است عنایت فرموده بجهة حاجی محمد سمرانی الحق واقعهٔ فقیر با حالت مکشوفی شیخ لطف الله سلمه الله تعالی بی زیاد وکم در یکشب که قدر بوده

واقعشده بود (الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق) (مثنوی) با دیاران یاررا میمون بود * خاصه کان لیلی واین مجنون بود * ایحریفان بابت شیرین جمال * من قدحها نوسم ازبادهٔ وصال * هم بیادمن شماها سرخوشان * می بنوشیداندران جوق خوشان * مست جام وصل گردید ازحبیب * وارهید ازقیدهستی وفریب (واقعهٔ دیگر اینکه) یکوقتی در عید اضحی این فقیر اراده نمود که گاویرا به نیت قربانی بجهة حضرت ایشان قدس سره ذبح نماید اخوی ملا ابراهیم طویلهٔ حاضر بود گفت حضرت شیخ بشما برای قربانی وصیت کرده گفتم نی گفت پس درست نیست وبشرعاً جایزنی فقیر از غلبهٔ اخلاص خویش گفتم گاویرا به نیت قربانی برای خودم ذبح میکنم بعدش ازخدایتعالی بدعا می طلبم که ثواب انرا بحضرت ایشان عطا فرماید همان شب درخواب رفتم دیدم که ببارگاه بسیار عالی رسیدم وبسیر حوض وانهار وقصور واشجار بساطین ومنظرهای ان مشغول گردیدم تا به پیش ایوانی رفیع رفتم دیدم که حضرت ایشان قدس سره با یکی ازهم جلیسان خود مانند حاکم عهد نشسته‌اند فقیر در خدمتش همچون خادمان تعظیم ودعای بجای آوردم ودر پیش ایوان ایستادم دراینحال گدائی بی‌ادبانه ازدرمی بیرون آمد وخواست بخدمت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بالا رود وچیزی بگوید من فقیر بروی حمله زده وبیرونش کردم (بیت) همه شب نهاده ام سر چوسگان بر استانت * که رقیب در نیاید بهانهٔ گدای . فورا حضرت ایشان ارفع الله مقامه فی الجنان نظرعنایت بفقیر انداخت وفرمود که خدایتعالی ازتوراضی باد بهر نوعی که بتوانی بما کمك واعانه میکنی فقیررا حالتی خوش روی داد وقدری دیگر بایستادم وانحضرت باجلیس خود هی در گفتگوی بودند که بیدارشدم وروزعید گاورا بهمان نیت ثانی خود بکشتم وبفقرا تقسیم کردم (اللهم ابلغ روحه منی تحیة وسلاماً واجزه عنا افضل ماهواهله ربنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم وتب علینا انك انت التواب الرحیم) (واقعهٔ دیگراینکه) چونکه

مردمان اورامان برسم بغی وعناد ازنواب والا فرهاد میرزای معتمدالدوله وفقه الله تعالی
یاغی شدند وافساد بر پا کردند شبی در خواب دیدم که حضرت ایشان قدس سره تنها در
پشت بام خانقاه ومرقدخویش درسایهٔ درخت اناری نشسته‌است وجناب قبله کاهی شیخ محمد
سلمه‌الله تعالی نیز درکنار حوض خانقاه تکیه زده وجمعیتی تمام بدورش ایستاده‌اند یکبار
حضرت ایشان ببانك بلند بان جمعیت صدا زدو بدست مبارك اشارت کرد وفرمود بنشیند
بنشیند انچه انوقت من میکردم چیزی دیکر بود ومقارن ان کلام فقیررا طلبید وفرمود
که حاجی بنزد محمد برو بکوکه قره داغیارا بنشاند وحاجی سیدابراهیم رابنشاند انچه من
در انوقت میکردم چیزی دیکر بود فقیر حسب الامر به پاین رفتم چون بخدمت جناب
قبله کاهی شیخ محمد حفظه الله تعالی رسیدم دیدم که انجمع تفرقه شده‌اند وحضرات
پیرزادکان کرام باکروفر امجد شیخ عمر وشیخ احمد سلمهما الله تعالی فی الدارین هردوانجا
نشسته‌اند رحمهم الله تعالی چونکه جناب قبله کاهی مرادید خندید وفرمود شیخ بتوجه
کفت فرمایشرا عرض کردم و بیدارشدم (واقعهٔ دیکراینکه) مرحوم امان الله خان والی
کردستان نسبت بحضرت ایشان درغایت جحود وانکار و بی‌جهت بامنسو بین حضرت ایشان
علیهم التحیة والرضوان سخره میکرد چنانکه مشهورشد که درمجلس وی دایم الاوقات
نسبت بانحضرت علیه الرحمة بدکوئی میکردند وتقلید مریدانش را بجای می اوردند
تا انکار و بد دلیش درحجاب نماند بحدی که وقتی مرحوم مغفور جنت مکان جناب شیخ
عبد الرحمن علیه الرحمة والغفران بشهر آمده بود جماعتی علما وسادات کرام ذوی الاحترام
که حاجی مولانا احمد نوتشی ومولوی عبد الرحیم طایجوزی ازیشان بودند همراه داشت
روزی والی مذکور امر کرده سر طویلهٔ اسبهارا اب وجاروب زده وشیخ عمر پیرزاده
را با ان سادات وعلما بانجا طلبیده وحاضر کرده بود وحال انکه چنین معامله‌را نسبت بادنی
خارجی روا نمیداشت واین عمل‌را ازان کرد تامخالفین بدانند که اینها ساکن طویلی اند

ووالی اوهارا بطویله کشانید ویکوقت این راقم الحروف راپیغام برسم تغیر فرستاده بود که اکر ازخلاص وتعریف شیخ عثمان باز نکردد لابد ویرا اذیت میکنم لاجرم تخویف او بکوش من باد بود تا بعد ازوفات حضرة شیخ علیه الرحمه این فقیر بخواب دید که والی بد کهر درجائی افتاده بروی خاك میغلطید بانواع زنبور ومکس بوی جمع شده باخروش زیادید هانش میرفتند واز سوراخهای بینی اش بیرون میشدند ودر چشمانش میدویدند از کوشهایش بیرون می جهیدند بسیار رخسار غبارالودهٔ زردی داشت وهمانند تشنکان بسی خشك لب مانده بوداز وی پرسیدم که سرکار والی راچه واقعشده است بحالت عجز جواب داد چند انکه انکار شیخ عثمان را کردم وخلاف در حق وی کفتم بدین درد که دیدهٔ درمانده ام الحذر الحذر فی الفور بیدارشدم واین ابیاتم بخاطر افتاد (فی المثنوی المعنوی) اُن ابوجهل از محمد ننك داشت * وزحسد خودرا ببالا میفراشت * بوالحکم نامش بد وبو جهل شد * ای بسا اهل ازحسد نا اهل شد * چون کنی تو بر حسد مکر وحسد * زان حسد دلرا سیاهیها رسد * خاك شو مردان حقرا زیر پا * خاك بر سرکن حسدرا همچوما * هرکسی کوا از حسد بینی کند * خویشرا بی کوش وبی بینی کند * تا دل مرد خدا نامد بدرد * هیچ قومیرا خدا رسوا نکرد (انتهی الواقعات) (بارهٔ دیکر اینکه) مخفی عاناد چند توبه مرحوم امان الله خان والی بسفراورامان که از بلوکات کردستانست میرود وعلی اکبر خان عموزاده اش باری همرکاب میشود ودران سفرها مرحوم والی هر بار برسم امتحان بخدمت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان میرود چونکه رفتنش نه باخلاص میباشد هر بار بانکارش میافزاید وبی بهره بر میکردد وسرکار علی اکبر خان وفقه الله تعالی علی الاحسان دران ایام مرور وعبور بنهایت اخلاص آنحضرت علیه الرحمة فیض یاب وبهره مند میشود ودراندك فرصتی امان الله خان بانواع صدمات وناکامی کرفتار مانده ازین عالم بنامرادی تمام بیرون رفت وعلی اکبر خان بکمال عقیدهٔ اسلامیهٔ محمد (ص) شرفیاب بشده

ودر دولت دنیا نیز بنهایت ترقی رسیده تا کارش چنان بالا کشید که ازطرف پادشاه اسلام پناه ناصرالدین‌شاه حفظه الله تعالی بمنصب شرف‌الملکی فایزامد ودرعزت وشوکت دنیوی هم اساس معدلتش بالمضاعف از والیهای کردستان برقرار کشته ومحبوب القلوب خلایق آمد نداری (بیت) بر در پیر خرابات بحاجات چو بشتافت * اشرف الطایفه کشت وشرف‌الملک لقب یافت . ازان زمان الی الآن خان معظم الیه با وجود کثرت مشغله واختلاطی که در امورات دنیوی حاصل کرده‌است باز در اوان این‌حشمت وابهت نسبت باولاد امجاد حضرت ایشان سلمهم الله‌المنان وغالب مرده ومنسو بین‌اندرکاه بنهایت‌ارادت واخلاص‌است ودرحل مهم ومشکلات این طایفه بکمال رأفت اهتمام بلیغ مینماید وحتی المقدور ازسایر درویشان وفقراء دیگر حمایت میفرماید (ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) (بارزهٔ دیگر اینکه) همین خان شرف‌الملك حفظه الله تعالی که ذکرش‌کذشت بیان نمود که در اوانی با مرحوم والی‌مسافر اورامان بودیم هر دو پایم ازمکر تا سر پنجه بوجع صعب ودرد شدیده کرفتار ومبتلا ماندند واطبا بانواع معالجه‌دست وبرد میکردند چاره نشد وهر لحظه بر وجعش میافزود تا کار بجای رسید که ازاطبا ومعالجه یأس‌حاصل کردم وچند منزل مرا بمیان بارمفرش میکذاشتند وبراه میرفتند تا بخدمت حضرت شیخ قدس سره مهمان شدیم کفتم مرا بسرمسندی کذاشتند وچند نفر ازادمهای‌خودم مسندرا برداشتند وبدروازهٔ انحضرت علیه الرحمة بردند یکبار تشریف شریف بیرون آوردند در نزدمن بنشست ودست مبارك خودرا بروی زانوهایم میمالید ودعوانی میخواند ونفس شریفرا بپایم میدمید فورآان درد وجع ازپاهایم بیرون‌شده وبکلی‌راحت‌کشتم وبسرپای برخاسته باستراحت تمام‌بمنزل‌خود رفتم اری (بیت) ان دعای شیخ نه چون هردعاست * فانی‌است وکفت اوکفت خداست * چون خدا از خود سؤال وکدکند * پس‌دعای‌خویشرا چون ردکند (بارزهٔ دیگر اینکه) اوقاتی که محرم الاسرار مرحوم فخر الزمان اعلی مکان شیخ

عبدالرحمن قدس سره بشهرسنندج آمدند مرحوم والی برسبیل امتحان قرار داد که تاهفت شب بیاید وانحضرت علیه الرحمة بوی توجه کند شبی این فقیر دران مجلس حاضر بودم بوقت توجه جناب شیخ به نشستم درمیان حلقهٔ ذکر امرفرمودند چونکه بحلقه نشستیم وقاری بقرآن خواندن اشتغال نمود وسرکرمی حاصل کردند بقدر دوساعتی طول کشید صلوات فرستاده وسر بلند کردند همین خان شرف الملك سلمه الله تعالی که حاضران مجلس وحلقه بودند کفتند در حین توجه جناب شیخ اعلی الله تعالی مقامه کسی از روحانیان در پشت سرمن حاضرشد ومشتی بمیان هردوشانهٔ من بزد وازانسبب مرا حالتی خوش روی دادجناب مولانا احمد نودشی فرمودند چونکه شما از مقبولانید باز برسم ظاهری با توچنین معاملهای بجای میاورنداری (بیت) کردستان کردا کرمی کم رسد بوئی رسد * ورکه بوئی هم نباشد رویت ایشان بس است . این است که انسرور کائنات علیه وعلی آله افضل الصلوات والتسلیمات میفرماید حدیث قدسی را هم قوم لایشقی جلیسهم (بارزهٔ دیکراینکه) مجاهدان فی الله وافضل الناسان من الله ملاعباس وملا فتح الله دو برادر وعقیب محمدیکرشیخ الاسلام کردستان وهر دو صاحب احسان ومعطی الزکوة بلکه محسن الارامل والایتام وبسی برامثل خودشان نیکنام بودند بوئی ازحقیقت (العلماءورثةالانبياء) بمشام جانشان رسیده ودر مقام بی طمعی وسخاوت باحسن خلق ارمیده بودند چنانکه بسایرعلما وموالی زمان خود نسبتی نداشتند از قضا چون ملا عباس مرحوم شد ملا هدایت الله ارشد اولادش چون فرع زیاده براصل بجایش نشست اتفاقا امان الله خان والی کردستان که درخوش ظاهری وبد باطنی شهرتی داشت باملا فتح الله وملا هدایت الله راه عداوت وکینه وری پیش کرفت وآتش جور وظلمش براوها شعله کشید واهتمام غدر وکج خلقیش باذیت ایشان بلند کردید تابغلظت قلبي انجامید وملا هدایت الله را ازمنصب معزول کردانید بمدش ضیاع وعقاری که داشتند بای حیلة بنانهاد غصبا ازوها سلب نماید وبنا حق بتصرف خود ببرد وایشانرا

مستأصل بکرداند غافل ازینکه (بیت) کسی کز صرصر ظلمش دمادم * چراغ عیش مظلومان بمیرد * نمیداند مکر کایزد تعالی * اکر چه دیر کیرد سخت کیرد . تا بوی کند جفایش بهوا رسید درینوقت ملا فتح الله معزی الیه ببهانه دیدار بینی عازم زیارت حضرت شیخ عثمان برد الله مضجعه میشود چون بحضور لامع النور حضرت ایشان علیه الرضوان میرسد مشعوف تواضع ومهربانی واخلاق حمیدهٔ حضرت ایشان میکردد ومشمول عنایات باطنی خواهدشد ودر ضمن اظهار مطالبات خویش برای ملا لطف الله خلف الصدق خود ملتمس می اید وازان حضرت بنوید نیك بختی وترقی خودش وپسرش وحصول باقی مرامش مبشر میشود باز خواهش مینماید باشیخ لطف الله را بخدمت بفرستم جواب میفرمایند که نی نه من ویرا می بینم ونه اورا خواهد دید لکن بدان که پسرت شخصی کلان ومقتدای زمان وبی باقتدار خواهدشد دیکر بجهة وی تشویش مدارید مرخص شده بر میکردد پس از چندی دیکر باز ازشدت عداوت والی بداختر مخلص نامچهٔ بحضرت ایشان قدس سره میفرستد ورخصت سفر طهران وتظلم خود بپادشاه صاحبقران میطلبد درجواب مینویسند باجازهٔ حضرت مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم بروید اماچون بمجلس پادشاه میرسید صورت مثالی مارا برسردوش یمین خود قرار بدهید تابحول الله تعالی به بینید انچه به بینید بعد از جواب بطهران عازم شده محض ورود بحضور ساطع البدور اعلیحضرت همایون فایز کشته وفقیر وقطمیر مطالباتش را بعرض حضور میرساند وهمکی مقرون باجابت ومقبول خواهندشد منجمله برفاهیت کل فقرا ومساکین کردستان عارض شده وزیری کامل وعادل میرزا زکی نامراباوی مأمور کردند تا رسید سیاه چادر ظلمرا درپیچید وعمارت عدالت را مستحکم کردانید ومنصب شیخ الاسلامیرا باسم ملالطف الله پسرش فرمان کرفت چون ویرا بعدم اباد طلبیدند لبیک کویان بیرون رفت والی مذکورهم فوت کرد بعد مماند چند بعداوت ملالطف الله برخاسته ومنصب را ازوی خلع ساختند دران ایام این راقم نافرجام درخواب

چنان دید که بکوچهٔ عمارت ملا لطف الله رسید وانخانها را عمارت همایون بنای سه اشیانه فوق هم دید وبر فوق همکی یك طاق معلی زده بودند شامل کل ان عمارت بود منقش وابکینه نشان وایتهای بالا غا نصیب با پهای ان ازکسی پرسید که درین ایام افسرکی دوبیکاری ملا لطف الله این بنارا چکونه بر پای کرد جواب کفت (وکان ابوهما صالحاً) را بیاداورد وپدرش نیز یکوقتی بشیخ عثمان ملتمس شده که همتش همراه دارد وقبول کرده‌اند بان توجه نظر پیروالا کهر وصلاح الدین با اثر این شخص ضایع نمیماند بلکه پیشوای کل ولایت میشود چون از خواب بیدارشد با فرج الله نام آدم خود ملا لطف الله این اشاره را بایشان بشارتا فرستاد بعدش باندك زمانی باز شیخ الاسلام شد بلکه قدوهٔ انام کردید وبالمضاعف ترقی کرده وبراعدا غالب کشت ودر مخلوق امتیاز یافت وچندین قراء معمور وپرمداخلهٔ والی داخل متملکات وی کردید بحدی که امراء ووزراء سنه بلکه علمای شهرعموماً بعدوی برخاستند وبعد اوتش اراستند وباوی ابدا پیش نبردند یکوقتی علما از غیرت خد دادن بوی ملتجی بپادشاه وپسر پادشاه ظل السلطان کشتند وبقصد خرابیش ماندند فقیر راقم الحروف در خواب جمعی مشایخ رادید وپرسید که کارچون میشود کفتند این شخص از خدا ومشایخ مؤیداست وصاحب طالع تابع‌اندکسیرا بوی دست نمیرسد بعد طرف مقابل‌را شکست داده خائب مانده وخاسر افتادند بلی (ابیات) از باز کشت شاه چوحوش طرفه نقش بست * اهلك خصم اوبسراپردهٔ عدم * والی ملك، وباقی اعداش جملکی * جان باختند وپیش نبردند یکقدم * پیمان شکن هراینه کردد شکسته حال * ان العهود عند ملوك النهی الذمم * در نیل غم فتاد وسپهرش بطعنه کفت * الآن قد ندمت وما ینفع الندم . اری (یدخل من یشاء فی رحمته) (بیت) دیدی که خون ناحق پروانه شمع‌را * چندان امان نداد که شبرا سحرکنند . (والظالمین أعد لهم عذاباً الیماً) (بارقهٔ دیکر اینکه) محمود بیك پسر محمدعلی جاف دیوان بیکی والی مذکور بود یکوقتی باسر والی بسلیمانیه میرود بوقت

مراجعت بطرف اوراماان برمیگردد ومنزل را بحضور مبارك حضرت ایشان مانور الله مرقده وفی اعلی غرف الجنان ارقده میاورد حضرت ایشان علیه الرضوان دیوان بیکی را بسی محترم میداردو تواضع میفرما یدوی بکمال غرور هیچ ادب حضور نکاه نداشته میکوید یاشیخ امان الله خان والی نماز خوان وروزه دار وطریقه را همراست وبااهل الله باخلاص است رضا قلیخان والی مرد سفاك وبی باك واهل فسادومدمن خمر میباشدشما وبعض مشایخ دیار خودمان مثل شیخ عبدالغفور کاشتری چرامیل خاطر برضا قلیخان داریدوازامان الله خان متنفرو بیزاریدحضرت ایشان راقدس سره کربزی وکستاخی وی خوش نماید ومیفرماید اعتراض بحالت درویشان شوم وبیفایده است اولاما ها که در ویشیم چه دخلی بکاروالی شماوبرادرش داریم سردر پرده بهتر ثانیا (بیت) خوشتران باشدکه سردلبران * کفته اید در حدیث دیکران . رضا قلیخان هرچه میکند بانفس خودش مشغول است وبخودش میکند اماامان الله خان تعریفی شما بدد لی بااهل اسلام ودین وعلمای متقین داردغلیظ طبعی وتعصب ویرا اکرکسی بماند دوسه سال دیکرمی بیند وبد نهادیش معلوم انام خواهد شد دران اثنا برکت نظر حضرت ایشان رحمه الله تعالی بیکی اد مهای دیوان بیکی میرسد بهمان مجلس سامی بوجد وحال میافتد وجذبهٔ قویش پیدا میشود اصلحه وتفنك را دور انداخته ژنده پوشی ومریدی در کاه راقبول میکند دیوان بیکی متحیر بر میکردد (فصل اما فائدة) چونکه رضا قلیخان والی معزول شد وامان الله خان برادرش حاکم کشت این فقیر بزیارت قطب مشایخ عز لتیان جناب مستطاب سند العارفین شیخ عبد الغفور کاشتری دائما فائز میشدرحمة الله تعالی وبرکاته علیه یکوقت جناب ایشان سلمه الله المنان نیز بهمین عبارت غنچهٔ لب را باز کردند وفرمودند که ایحاجی بسیار مردم شهر بر سبیل اعتراض برمن میکویند که رضا قلیخان بادمان خمرواتیان بسی فواحش کرفتا راست وامان الله خان بر طریقه ونمازوروزه وعبادات مشغول چرا عبدالغفور برضاقلیخان مایل ومتنفر

وازامان الله خان بی میل ودر نفور است بدان وا کاه باش واین سخن مرا نکاهدار که رضا قلیخان هرچه میکندرجوعش بنفس خوداوست وبخود خواهد کردفاما امان الله خان مزور ومحتال ومرائی است وبسی کذوب قلباً باغض این مذهب میباشد ودر صدد خرابی دین است اکرکسیراحیات بماندوسه سال دیکر بد نهادی ویرا ظاهری می بیند بهمان وعده صدق قول حضرات مشایخ بعمل امد وامان الله خان کردانچه کردوشدانچه شد (اری بیت) ایزدنه بخواب است ونه رفته بسفر * کوبندهٔ در بدانکه کوبندت در.انتهی پس ازچندصباحی میرزارضا علی که از منسوبین میرزامحمدرضای وزیر بوده باوراماں میرودازانجا بانیاز وصدق واخلاص واعتقاد کامله بصد عجز باستان بوسی حضرت ایشان قدس سره می شتابد وانچه بتواند صداقت ادب وخلوصیت عجب بجای اورده همت می طلبد ونیاز مندی مینماید وبوقت وداع پشت بحضرت ایشان نا کرده بر میکرددبورود شهر سنندج یکهفته نکذشته محمود بیك دیوان بیکی را معزول مینمایند همان منصب ولقب راباخلعت کران بها بمیرزا رضا علی میسپارند ومحمود بیکرا مهتوك ومهجور میکردانند فقیر کاتب این صحیفه کمال بلدیت از محمود بیك داشت که در نزد والی چنان معتبر ومقرب بودا کر میکفت والی اب نخورد یاخواب نکنداز قولش بدر نمیرفت بعد ازان چنان مهوع وضایع ماندکه دربان ویرا بمجلس والی راه نمیدادند واخرش بفلاکت وکدائی ورسوائی از ینعالم برفت فاما میرزا رضا علی مدتها کارش در ترقی بود وهرچه میامد پرونق تر بجای رسید که وزیر کردستان بوی محتاج در رفع امورات ماند لکن هشت سال بعد از رحلت حضرت ایشان قدس سره دل یکی ازمنسوبان انخاندانرارنجه کردخوار وبیمقدار کردید وبنهایت تنزل برسید (تذییل) بعض کسان چنین کفتند که امادیوان بیکی زید توفیقه زیرك وفهیم بود چون دریافت که شکستکی وی ازچه راه است بازبا ان درویش منسوب شیخ قدس سره دوستی والفت بمیان اورد ومضی مامضی بکرد از سر نودیکر باره کارش

رونق بگرفت وازپریشانی برون رفت وبعقام بلندارتقانمودند (رباعی) گرتوبه مدد کار کنه کار نبودی* زنك دل عاصی بچه صیقل بزدودی* ورفضل نبودی که درعفو کشودی* ویرا که باقلیم کرم راه نمودی . انتهی (بارقهٔ دیکراینکه) پوشیده نماندکه مرحوم امان الله خان والی دراوایل حکومت خویش لشکری جمع اوری کرده بسراورامان میرودوحسن سلطان حاکم انجا بحضرت ایشان علیه التحیة والرضوان ملتجی میشودودست بدامن که انحضرت علیه التحیة بطرف مریوان تشریف ببردوالتماس نماید که والی باورامان نرودوهرچه ازمال دنیا طلب مینماید حضرت ایشان علیه الرضوان ازاورامیان وصول کرده بوالی بفرسند انحضرت اجابتا للملتمس تشریف بنزد والی میبرد والی برسم ظاهرچنانکه رسم وعادت اهل دنیااست احترامی زیادازانحضرت بجای میاوردولیکن التماسشرا قبول نمیکندومیکویدلا بدا باورامان خواهم امدحضرت ایشان علیه الرحمة والغفران دیکرحرف نمیزندوبرمیکرددامادرباطن چنانکه شیوهٔ ستودهٔ مشایخ عظام واولیای کرام است که غیورند قدس الله تعالی ارواحهم غیرتش قبول نمیفرماید که ملتجیان انحضرت با نصرت علیه الرحمة خوار وخفیف کردند سلاطین اورامان وفقرای اشفته حال انجا را بضمن خود میکیرد وسـاکنین اورامان شادمانه میکویند (بیت) هزار. شمنان ارکنند قصد هلاك * کرم نودوستی از دشمنان چه باشد باك .اری وحقا (بیت)*چه غم دیوارامتراکه باشد چون تو پشتیبان*چه باك از موج بحر انراکه داردنوح کشتیبان* بناء علی ذلك یکدور وزنـکذشته خبر شکستکی سرکار نجف قلیخان‌حاکم جوانرودکه ازقبل والی سرکردهٔ لشکر حوالهٔ طرف لهون میباشدو بسر محمد سعید سلطان حاکم انجا محول بودهٔ است بوالی میاورندکویاسیصد نفری از یشکریانش کشته‌میشوند وبغایت فضیحت شکست میخورند وخود والی بهوش بدرانی میرود مدتی درانجا توقف میکند یـکبار خبر میرسد کـه فرقهٔ بابی هرزکی نموده وخـلاف بحضرت پادشاه کرده اندووالی خایب وخاسر برمیکردد وبحیوهٔ‌خود والی دیکر ظفر باورامیان نیافت با اینکه چندین بارلشکر

ها کشیده وبسر اوراماندوید نتوانست یك نفر اورامیرا ضایع سازدباوجود توپ خانه ونظام بسیار واین فقیر بکرات در خدمت حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان حاضر میبود چونکه بحث ازامدن والی بالشکر وتوپخانه بسر اوراماندر خدمت ذیرفعتش میکردند جواب چنان میفرمودند تامن در حیوه باشم که فی اما بعد ازمن خدا میداند تاچکونه شود وهمین عبارت رانیز از چندین کسان اهل ثقات شنیده ام که از قول حضرت ایشان قدس سره بیان میکردند که هر اوقاتی در حکایت والی وسلاطین اورامان درخدمت حضرت ایشان علیه الرضوان حرفی میرفت میفرمودند تا من هستم او ها هم هستند اما بعد ازمن حسن سلطان زود از میان میرود ولی محمد سعید سلطان دوسه سالی دوام میکند وهمان واقعه راکه فقیر کاتب الحروف نوشته است که حضرت ایشان علیه الرضوان صدا بجمعیت حضور جناب قبله کاهی حضرت شیخ محمد سلمه الله تعالی زده وفرمود بنشینید بنشینید که انچه من درانوقت میکردم چیزی دیکر بود وایضا فقیررا سفارش نمود که حاجی بروبکو محمد قره داغیان را بنشاند اشارتی بهمین بیانست که اندراج یافته است قره داغیان عبارت است بقول ترکی از کوه سیاه یعنی بمردمان کوه سیاه اورامان بکوئید که دیکر هرزکی وبغی وعناد نکنند انوقت من بودم او هارا بضمن خود کرفته بودم والله سبحانه اعلم بحقایق الامور والیه المآب والنشور اللهم صل وسلم وزد وبارك علی سیدنا محمد وعلی اله عدد کمال الله الکریم وکما یلیق بکماله ومن بعد ذلك اللهم ارفع درجة شیخنا وارحمه واعلی مقامه وزد نوره امین (فصل فی اوراق الشجرة چونکه تفصیلی رادر اصل وفرع اینشجرهٔ طیبه بیان نمودیم اکنون وقت انست که شرحیرا نیز از اوراق ان در قید کتابت اوریم) رباعی جسمم همه کوش شد بوصف می ناب * تابشنوم اوصاف می ورمز شراب * واقف چوشدم ز جمله خاصیت می * پس شرح دهم همه بمستان خراب (بارقهٔ اول اینکه) حضرت پیرزادهٔ اعظم اکرم امجد ابو البهاء اعنی قبله کاهی الشیخ محمد سلمه الله تعالی روزی در محفلی میفرمودند در اوایل

جلوس حضرت ایشان قدس سره روزی والدهٔ مرحوم شیخ معروف رحمهم الله تعالی طعامی درمیان دیکی بسر آتش بار میکند وهیزم ترمیبا شدآتش نمیکیرد والدهٔ شیخ معروف قهر میکند وهیزمهارا برسم تنبیه برهم میزند وبیکی دیکر را ضربت میزنند وباز باتش دان میکذارد فورا هیزمها آتش میکیرند وشعله میکشند وقتی که حضرت ایشان علیه الرضوان از مسجد بخانه میاید میکوید مادر معروف چه کردهٔ که هیزمهای زیر دیك از تودو شکایتمد عرض میکند یاشیخ چیزی نکرده ام میفرمایدا ینك میکویند مادر معروف بناحق مارا ضربت زیادزد واذیت کرد میخندد وعرض میکند یاشیخ توزبان هیزمراچکونه میدانی بلی هرچند سعی کردم آتش نمیکرفتند تا اوهارا خیلی زدم بعد شعله کشیدند (بارهٔ دیکراینکه) ایضا جناب قبله کاهی شیخ محمد حفظه الله تعالی روزی در خلوتی به تقریبی برای فقیر تقریر نمود وفرمودکه شبی در خانه در خدمت حضرت ایشان بودیم قدس سرهما والدهٔ مرحوم شیخ معروف بی ادبانه باحضرت لسخن درامد نظری بقهر بوی فرمودند هردو چشمش فورا بدر وامدند چنانکه ویرابی ارام ساختند برخاسته وبالتجا امد وانابتی بکرد لحظه راحت شد بمحض راحتی بازربان بحضرت ایشان علیه الغفران دراز کشید وپارهٔ ناشایستها بوی کفت درحال هم چشم درد بوی رجوع نمود واورابی طاقت کردانید باز برسم پشیمانی بحضرت ایشان پیش امد ومیکفت کهشیخ عثمان بین من وتو بایداینها نباشد توبه کردم ونادم شدم باز چشمش از وجع فارغ شده وبحال امد بمحض اسایش وفارغی باز از ضعیفه مکرر از باز جسارترا بانواع پریشانی ولا یعنی کفتن بیرون کشید وانچه نبایست بکوید بحضرت ایشان بکفت ومیکفت جان تو کرامت وخوارق بمن اظهار میکنی خلاصه ازعبارتهای مغشوش اسی میکفت دران اثناحضرت ایشان قدس سره نظری بقهر بوی فرمودند باضعاف مضاعف چشمهای وی چنان بدر دامدند که بانواع صدمه کرفتار ماند ونزدیك طلوع صبح بود حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان تندی برخاسته وبیرون رفتند

تا بچندروز والدهٔ شیخ معروف بان درد چشم مبتلا بماند (بارقهٔ دیکراینکه) سالی والدهٔ مرحومهٔ فقیر کاتب الحروف بسمران امد وعین کرمای تابستان بود روزها که مردم بصحراها میرفتند فقیر با والدهٔ مرحومه بایوان مسجد سمران میرفتیم روزی بجهة نماز ظهر والده ام برخاست واز بام پیش محراب مسجد که دو منظرهٔ مسجد بان بام باز میشدند کذشته بود که برود وضو بکیرد پس از لحظهٔ دیدم والده ام امد باحالت تحیر وکفت حاجی ان ادم ریش سفید عمامه بسر ولباس سفید پوشیده مرید شما است که درمسجد نماز میخواند کفتم مادر فصل ظهر است وهیچکس درآبادی نیست وکسی در مسجد نمیباشد گفت که والله من ازین بام رفتم تجدید وضو نمایم بمنظرهٔ یسار مسجد برسیدم خود بخود دست بردم ومنظره را باز کردم دیدم مردی عمامهٔ مخروط با ریش سفید وعبا وپیراهن وزیر جامه سفید پوشیده چشمهای مست ومخمور سرمه کشیدهٔ داشت ودر حالت قعود نماز مشغول بود بمی بوی نکاه کردم وامدم الان برو اورا ببین که ریش تمام سفید وبشرهٔ نورانی دارد فقیر کفتم که ای مادر این نشانی حضرت شیخ است که دیدهٔ اعلی الله تعالی مقامه برجستم وبمسجد دویدم مسجد را خالی یافتم ویقین حاصل کردم که ان حضرت علیه الرحمة بجهة اطمینان دل والدهٔ مرحومه بظاهر آنجا امده وخودرا نموده است سفری که بخدمت حضرت ایشان قدس سره رفتم تفصیل را بعرض رسانیدم وکفتم قربان مادرم میکفت حاجی ان پیر مرد ریش سفید مرید تو است تبسمی فرمودو کفت ان کودی که بر صورت مادرت میباشد چیست وحال انکه کودی در صورت او نمایان بود بارها می کفتیم که دایه این چیست جواب میکفت که جای زخم ابله است (بارقهٔ دیکراینکه) مرحوم اخوی میرزا نادر مستوفیباشی روزی درمجلسی کفت که من جوان بودم با مرحوم خسرو بیك عمویم بشهر سلیمانیة برای مهمی رفته بودیم بوقت مراجعت عمویم بعزم دیدن بحضور حضرت شیخ عثمان امد وحالت عمویم نیز چنین بود که ابدا مانند امثال واقران خودمیل بکل کاری وعمارت سازی نمی کرد چون بخدمت

حضرت شیخ رسیدیم بعمویم کفت که اغاشما کل کاری هیچ نمیکنید فردیش من محتلم شده بودم غسل نا کرده بحضور حضرت شیخ رفتم عمویم نشسته بود شیخ مرا دید بعمویم کفت که اینجوان کیست جواب داد که اخوی زادهٔ مخلص است جناب شیخ بار کفت حیف که برادرزادهٔ شما چنین باشد مرحوم میرزا نادر میکفت که من از کار و حال خود خجل شده زود رفتم وغسل بکردم (بارهٔ دیکر اینکه) مصطفی بیك برادر حسن سلطان حاکم محل اورامان که از مخلصان حضرت ایشان بود دوخاتون ملکی صبیهٔ خود را به تحت نکاح جناب قبله کاهی شیخ محمد رحمه الله تعالی دراورده بود روزی بافقیرهم جلیس کشته و کفت کلهٔ بزرك از کوسفند و بزنهای حلال جمع کرده و در وجه قیمت و بیع و شرای انها اهتمام قوی کرده بودم چون حضرت شیخ عثمان رحمه الرحمن بهوش بدرانی اورامان تشریف اوردند حقیر بحضر حضرت ایشان فایز شده و کفتم قربان کلهٔ حلال چنانکه بتوانم ضیافتی از کوشت وروغن انها بمریدان شما بدهم جم بسته ام امید وارم که باطنا توجهی بفرمائید هرچه حرام درمیان انها باشد تشخیص بدهید تابیرون نمایم وبی وسوسه باشم حضرت شیخ تأملی فرموده بعد کفتند سه راس کوسفند یکی سیاه ودوسفید حرامند کوسفند سیاه شاخدار وخال سفیدی در پیشانی داردویك کوشش بفلان علت کرفتار بوده کوسفند های سفیدهم بفلان نشانه اند ان سه را بیرون کن باقی حلال محض اند هر کسی بخورد من فرستادم چوپان کاره احمد از وجویاشدم کفت بخدای سوکند که راست فرموده است یکوقتی محصلها کوسفند طرحی اورده ومیفروختند بظلم وحکم پول زیاد میکرفتند حقیران سه کوسفندم بسیار بنظر خوش نمودسه راس لاغر بافلان مبلغ بوی دادم وانهارا کرفتم حالا انچه فرمائید چنان کنم مصطفی بیك کفت حکم بوی کردم که بتعجیل تمام رفت وان سه راسرا بیرون کرده واز میان بردند وخوداین فقیر یکوقتی کذارم بقلعه خانی اورامان افتاد وبکنار کلهٔ مصطفی بیك میکنشتم همان چوپان کاره احمد بکان نام داشت دوغ وکره اورد وعیناً

نهاد من احتیاط میکردم گفت بخور که مال مصطفی بیك است وبسیار حلال است ازو پر سیدم او نیز تفصیل وچکونکی را همچون مصطفی بیك بلا زیاد و نقصان بیان نمود (بارقهٔ دیکراینکه) اخوی بشریعت ممتاز ملا ابراهیم طویلهٔ گفت مرحوم شیخ علی که ازاجـل خلفای حضرت شیخ بودند قـدس الله تعـالی سرهما بامرحوم حاجی عمر نام انجانی معاصر بودندوحاجی عمر نیزادم مرتاض وصاحب نمازی بود ملا ابراهیم میکـفت که درایام سابق که مرحومی شیخ علی وحاجی عمر هردو تازه ریشرا مرخص کرده اندروزی در خدمت حضرت شیخ بمزاح بایکدیکر میکـویندکه تو چرانمـی میری حضرت شیخ تبسم میفرماید ومیکوید هـیچ کدام بدین زودی نخواهیدمردتا هردو ریش سفید میکـنید وباخر عمر یکی از شما میمیردچیزی نمکذردان دیکرهم خـواهید مرد مخـدومی ملا ابراهیم گفت همچنان بودکه حضرت شیخ فرموده بود هردوریش سفید شدند ودراخر عمر اول حاجی عمر مرحوم شد پس ازششماهی هم شیخ علی از دنیای دینی برفت رحمة الله تعالی علیهما رحمة واسعة فقیر کاتب الحروف بصحبت هردوی ایشانان رسیده بودم تمارف ظاهری از حاجی عمر ونسبت باطنی از شیخ علی تحصیل میـکردم ومادام الحیوة بـدعای خیر شان رطب اللسانم غفرهما الله تعالی (بارقهٔ دیـکراینکه) مرحـوم مغفور همـین شیخ علی که ذکرش کذشت رحمه الله تعالی روزی میفرمودندکه حضرت شیخ مازوحنافدا'ه هجده زنرا محض متابعت حضرت رسول (ص) بنکاح خوددراوردنداز انجمله یکیرا مطلقه فرمودند شوهر نمـود روزی از باغ خانقاه حضرت ایشان قدس سره بمیان دهکده میـامد چون مرادید کفت علی زنی مطلقهٔ خوددرادیدم که باشو هرش نشسته بوددلم حرکتی از غـیرت بکرد فردای ان روز خبر رسید که فلان ضعیفه باشوهرش هرد وعمردنـدوان فقره باعث مزید اعتقـاد جمعی شد (فصل) جناب همین شیخ علی رحمه الله تعالی که ازاجلهٔ خلفـای حضرت ایشان بود رضی الله تعالی عنه وبسی صاحب تصرف وکرامات بودروزی بافقیر نشسته بودند

بتقریبی بیان کردند که فلانی روزی از مزارستان بابا سرهنك که قبور ستان قریهٔ طوبلی
است کذر کردم ناله وفریادزیادی از قبری بکوشم رسید بسرهمان قبررفتم ومتوجه شدم دیدم
که اژدهای سیاه بکمر مردهٔ پیچ زده واز طرف یسارش سر بناف مرده نهاده وی کزدش
چون ویرامیکزید مرده فریاد میکرد اژدها سر بلندمینمودمرده از فریادمیافتاد بازویرا
میکزیدوی دوباره بفریاد میاندچون بمیان ابادی امدم از کسی پرسیدم که فلان قبرا
زکیست یکی کفت عریف وپا کارطوبلی بوده است بمرد وانجادفن شده وایضا فرمودند
که در مزارستان قریهٔ بیاره میکذشتم انجا نیزاز قبری فریاد وفغان زیادی شنیدم چون
متوجه وی شدم دیدم که دوموکل کور وکر بران مرده مسلطند وهر یکیرا عمودی
اهنین واتشنا کی بدست است یکی چون بمرده میزد فریاد میکرد وی عمودرابلند کرده
ان دیکری بمرده میزد وبازفریاد میکرد وی عمودرا بلند میکرداند دیکری باز بمرده
میزدتابمیان ده بیاره شدم وپرسیدم که فلان قبرازکیست کفتند قبر فلان نام کزیر بیاره
است فالله خیر حافظ وهو ارحم الراحمین (تنبیه) قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا
وانکم الینا لاترجعون فقیر راقم الحروف در قریهٔ سمران مسجدی میساخت وبنا وفعلهٔ
بسیار داشت خدا کرم نام کدخدای دهکده روزی بمن کفت که تو مخارج زیاد داری ورسم
دهات اینست هرکسی زنبور عسل دارد هرکندوی یکشان عسل بمالك باید بدهد شما هم
رخصت بمن بدهید عسل راجمع کنم وبیاورم برای خورش بناو فعلهٔ که هستند کفتم
برومطالبه نمای بعد از دوسه روزهفت من عسل برای من اورد الله سبحانه اعلم خودش
بسیاری کرفته بودشب همانروزبخوابدیدم در صحرای بی نهایت مردمان عظیم جمعند من
هم انجاهستم بناکاه دوکس امدند وبمن کفتند چرا کرفتی جواب کفتم من نکرفتم خدا
کرم کرفت یکی ازان دوکس فورارفت وخدا کرم مذبوو رادریك طرفة العین پیدا کرده
وبنزد من حاضراورد وکفت این تواین خدا کرم باز کوی چرا بکرفتی فقیر بدهشت

وخوف تمام کفتم من نـکرفتم خدا کرم بکرفته است در لحظهٔ خدا کرم دست برسینهٔ خود نهاد جواب کفت بلی راست میکوید من بکرفتم فاما بامراین کرفته ام دیـکر من حصروبی نطق مانده وبیدار شدم (فصل) جناب شیخ علی معزالیه کفت این زن که الان در خانهٔ جناب مولانا حامد کاتب حضرت شیخ ماست خواهرزن شیخ بود روزی حضرت شیـخ اعلی الله تعـالی مقامه فرمودند علی بردتدارك بکن این ضعیفه رابتو خواهم داد من بجندوقتی اسباب عروسی اماده کردم شب نـکاح کردن واوردن ان طعام کوشت و برنجی طبخ کرده واقوام راطلبیدم چون بعداز نمازمغرب برای عروس رفتند که نکاح نمایند و بیاورند لحظه کذشت باز امدن وخبر دادند که حضرت شیخ نامزدترا بنـکاح ملا حامد در اوردند وما بازامدیم من که علی باشم ازان کار وبار ابدا خطرناك نشده وانـکار شیـخ را بدل نیاوردم واصلا معترض نکشتم وخنده کنان اقوام را کفتم این طعام ضیافت شما است جمع شوید وبخورید ومیفرمودند مرید باید باشیـخ ومرشد خود معامله چنین بکنند تا با علی مقام خود ازدرج قرب ارتقا نمایدوالا باندك اعتراضی بمفاد من قال لاستاده لم لا یفلح ابدا بهلاك ابدی ونومیدی سرمدی خواهدرسید الحذر الحذر (بیت) یامکن باپیل بانان دوستی * یابنا کن خانهٔ درخورد پیل (لطیفة) حضرت امام الطریقة مجدد الف ثانی شیخ احمـد سر هندی ملقب بامام ربانی رضی الله تعالی عنه در جلد دویم مکتوبات خویش درمکتوب هفتاد وپنجم چنین نوشته اند که رسوائی وبی ناموسی که مراد محبوب است بنزد محب بهتر از ناموس ونیکنامی است که مراد نفس اوست اکر این معنی درمحب حاصل نکردد درمحبت ناقص است بلـکه کاذب (بیت) چون طمع خواهد زمن سلطان دین * خاك برفرق قناعت بعدازین * انتهی (بارفهٔ دیکراینکه) مخدومی شیـخ ابراهیم جوان رودی کـفت دراوایل ظهور حضرت شیـخ قدس سره سفری بهمی بجوانرود تشریف اورده بودند روزی محمد صادق خان حاکم انجا بدیدن حضرت شیـخ امـده ودرمیـان صحبت میکوید یاشیـخ حضرت عمر علیه السلام در مدینه وساریهٔ در نهاوند بانك یاساریه الجبل چکونه بکوش ساریه

رسانیده‌است حضرت ایشان علیه الرضوان می فرماید من که یکی از امتهای محمد م (ص) مریدی دارم علی نام درقریهٔ طویلی است اگرویرا اوازدهم وبیاید معتقدمیشوی خان حاکم میکوید این عجبتراست انحضرت ببانك بلندمیفرماید علی‌علی‌فرداخودت راءبن برسان فردای همانروز شیخ علی طویلهٔ که ذکرش کذشت بعد از ظهری باسیدی که سه خوشه انکور دران نهاده حاضر شده پوشیده نماند مصافت بین قریهٔ طـویلی تاثلمهٔ جوانرود دوروزایام بهاری راه میباشد که سواره طی نماید قضارا باز شیخ در مجلس خان حـاکم تشریف داشته است انـکور رامینهد ودست حضرت ایشانرا علیه التحیة والرضوان میبوسد میفرماید علی چکونه امدی عرض مینماید دوش مراطلبیدی درباغ خـودم بودم سه خوشه انـکور نورسیده موجود بود محض هـدیه بریدم وبخـانه نارفته بخدمتت شتافتم ازا نحال‌غریوازاهل مجلس‌بر خاسته وخان حاکم تصدیق کنان وابوالله کویان‌معتقد میشوداین فقیر کاتب کتاب مکرراًهمین‌عبارت رابهمین تفصیل از مرحوم شیخ علی‌معزالیه رحمه الله تعالی استماع نموده کـه مطـابق واقـع بوده است (فصل بالاعتبار) در کتـاب رشحات مسطوراست که دراوایل ظهور حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قـدس سره مولانا بهاء الدین‌قشلاقی که بقشلاق خواجه مبارك قرشوی واز مضـافات شهر بخـارا ودوازده فرسنکی واقعست مقتدای زمان خویشتن وعالم بعلوم ظاهر وباطن وصاحب ایات وکرامات بوده است روزی حضرت خواجه بهـاء الدین‌در مبادی حـال بانجارفته است مولانا ویرا فرموده انداین چنین مرغی کـه توی یارتو عارف دیـکرانی میباشد حضرت خواجه کفته اندصحبت ایشان باین زودی میسر میشود ومسافات میان انذو دهکده بیست فرسخ بوده است چون مولانا شوق ویرا بحد دیده بیرون امده وبربامی رفتـه وسه کرت بلند کفته اند عارف عارف قضارا نیمروزی بوده ومولانا عارف درمزرعـهٔ خودش مشغول پنبه کاشتن مانده دران اثنارفقیان خودرا کفته است که مولانا بهاءالدین

مرا طلبیده میباید رفت شما بطرف منزل روید فورا بتعجیل تمام روانشده اند هنوز طعام شام را ازدیك بظروفها نریخته اند حاضر میشود واول ملاقات وصحبتی که حضرت خواجه راباامولانا عارف دیکرانی حاصل امده ان بوده است بلی برای اولیاءالله این چنین کارهارا طی مکان میکویند وانه لیسیر علی من یسره الله تعالی (مثنوی) درمیان عاشقان تیز هوش هست راهی غیر راه چشم وکوش * چشم نی وسر عالم بنکرند * بال نی وکرد عالم میپرند * رزقنا الله من برکاتهم بلی (بیت مثنوی) انکه برافلاك رفتارش بود * برزمین رفتن چه دشوارش بود * مثل سفر طی الارض مولانا عارف دیکرانی قدس سره حاجی عوض پاوهٔ که از مریدان مقبول حضرت ایشان مابوداعلی الله مقامه بقول جمعی ثقات ومریدان طی الارض داشته دوعملش کرانی میکنند که بنوشتن ایدیکی اینکه روزی مرحوم فخر الزمان جناب شیخ عبد الرحمن بارفقای خوددرقریهٔ کاپ برسبیل مزاح بوقت طلوع افتاب میفرمایدهوس کباب لوله دارم حاجی عوض حاضر بوده بیرون شده است بقدر دوساعتی پیدانبوده بوقت چاشتی از دورمی بینند که حاجی عوض میاید وبستهٔ دردست دارد چون پیش امده بسته رامینهد جناب شیخ میفرمایند که این چیست میکوید شما کباب میل فرمودید بشهر سلیمانیه رفتم وازفلانه کباب پزکباب کرفته وبحضور مبارکت اوردم واز کاپ تا شهر سلیمانیهٔ تخمینا پازده یاچهارده فرسخ است چون بسته رامیکشایند کرمی کباب باقی بوده است حکایت دیکرمرحوم حاجی عوض رحمه الله تعالی وطی الارضش چنین است اوقاتی مرحوم مغفور جنت مکان فخر الزمان جناب شیخ عبد الرحمان قدس سره بسفر مبارك حجاز رفته اندحاجی عوض خدمت کارش بوده است درطرف اسکندریهٔ مصر جناب شیخ علیه الرحمه درمیان پاپور بری که راه اهن باشد می نشینند حاجی عوض رحمه الله از نشستن میان پاپور ابامیکند رمیکوید حاشا وکلا که من باپیرزادهٔ خودم دریکجای بنشینم شما تشریف ببرید حقیر بشمامیرسم پاپور میرودچون بمنزل معین میرسندمی بینند

حاجی مذکور نشسته ومشغول چبق کشیدن میباشد واین افعالهای حاجی عوض درالسنهٔ مریدان حضرت ایشان مابرداالله مضجعه وفی اعلی غرف الجنان اضجعه مشهور ومعروف بود (بیت لراقمه) درره عشق چنین بوالعجبیها ست بسی * حاقی ارینست ترادر پیشان کن هوسی * دست رس نیست تراچونکه بدریافت عسل * جست وخیزی بکن اندر طلبش چون مکسی * لاجرم * ما کل مایتمنی المرأ یبلغه * تجری الریاح بمالاتشتهی السفن * (بارقهٔ دیکراینکه) اغه بهرام از وزیر زادکان کردستان بود شبی بفقیر واردشده وکفت یکوقتی بخدمت حضرت شیخ قدس سره رسیدم کفتم زنی دارم واولاد ندارم فرمودند که این زنت عقیم است واولاد نمیاورد لکن چون زنی دیکر بیاوری اولاد چندت ازومیشود فی الواقع چنان شد که حضرت شیخ فرمودند تا ان زن بود بی اولاد بودیم وی مرد وزن دیکرآوردم در یکسال مرا پسری بتولد امد والان باز حامله است وراست میکفت که زنش دختر میرزا رشهٔ اخوی این فقیر بود واولادهایش ازو بودند (بارقهٔ دیکراینکه) حاجی محمد کریم خان کرمانی ازاجلهٔ مجتهدین مذهب امامیه وفحل علمای شیخیه بود ومجتهد فی المذهب معروف بوده مرحوم امان الله خان والی کردستان مقلد ومریدوی بودونهایت اخلاص باوی مینمود یکوقتی حاجی کریم خان بهمدان امده بود والی بصد شوق وشعف ویرابامدن شهر سنندج دعوت نمود کفتند چندان اسباب تشریفات ومخارج امدن ویرا مهیا کردانید که مخارج دخول وخروج ویرا مبلغ هشت هزار تومان بحساب اورده بودند این فقره بر ساکنین شهر سنندج خصوصا بصوفیان ومریدان ومنسوبین حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بسی دشوار وصعب کران مینمود چونکه ان مخارج وتشریفات رابای حیلة از وها میکرفتند وچاره بجز عجز ونیاز باخدا یتعالی دردفع ان چیزی نمی یافتند مقارن انحال حضرت ایشان مرحوم فخر الزمان شیخ عبد الرحمن خلف الصدق خودرا بطارف شهر سنندج مأمور کرده وجمعی رااز اعزهٔ علما وسادات

مریدین مقبولین باوی همراه وروانه میفرماید چنانکه مخادیم عظام مولانا احمد ساکن
قریهٔ نوتشهٔ لهون اورامان وملاعبدالرحیم طایجوزی ازوها بودند اتفاقا چون بدوفرسخی
کنار شهر میرسند اهل سنندج از کبیر وصغیر ملتین سنی وشیعه از علما وسادات وخواص
وعوام واطفال صغیر حتی یهود ونصاری باتفاق از جناب شیخ استقبال مینمایند بلکه
فرح وسرور میافزایند وباعزاز وناز واحترام ونیاز بشهرش درمیاورند از یطرف امدن
حاجی محمدکریم خان بالکل موقوف ماندومرکب خودرا از همدان بسمت کرمان بازراند
روزی این فقیر بمصاحبت مخادیم کرام جناب حاجی مولانا احمد وملاعبدالرحیم مذکورین
بزیارت جناب مطاع معظم حاجی ملا محمد نیری رفته بودیم ایشان فرمودندکه خیلی
متعجب ودر حیرتم از شوق واسباب چیدن والی بجهة اوردن حاجی محمد کریم خان
وموقوف شدن ونیامدن وی جناب ملاعبدالرحیم کفت که چون حضرت شیخ مارابان صفحات
امر فرمود من کفتم چکونه برویم وان ادم خلاف مذهب رابان روشی که میشنویم والی
بشهر داخل نماید وحال انکه ماهادر شهر باشیم انحضرت علیه التحیة والرحمة فرمودند
نمیاید کفتم اکرامد مارا باوی ملاقات خواهد شد یکبار رخسار مبارکشرا برافروخت
وانکشتهای سبابه ووسطی رابلند کرده وماننددو شاخه کردانید وبهیبت تمام بطرف
سنندج وهمدان اشاره نمود وفرمودکه نمیاید ازان همت وهیبتی که بکار بردامدن حاجی
مومی الیه بطفره افتاده است حضار انمجلس کلا اقرار بکرامات وخرق عادات حضرت
ایشان علیه التحیة والرضوان کردند وکفتند که والله این تفره وتعویق حاجی محمد کریم
خان همین بوده است والا تشنکی والی بامدن وی وحریصی وی بدخول این شهر بدر
ازان بودکه باسهل الوجه بطفره مبدل کردد (بیت) علي رمی باب المدینة خیبر * ثمانین
شبراً وافیاً لم یثلم * (بیت) اولیاراهست قدرت از اله * تیرجسته بازکردانندزراه * (بارقهٔ
دیکراینکه) مخدوم درآداب شرعیه ماهر شیخ محمد باقر سلمه الله تعالی که از جملهٔ

مقبولان واجازه یافتکان حضرت شیخ بودند علیه التحیة والرضوان بیان نمود که اوقاتی دران آستانهٔ مبارکه بودم چند کسان از طلبهای علوم ظاهری بعزم دیدار بینی حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران امده بودندپس از شرف دستبوسی انحضرت یکی ازایشان را از تحصیل علوم رسمی افسردکی روی داده ودل کرمی بتمسك کردن این طریقهٔ علیه حاصل شده ومراواسطه نمودکه حضرت ایشانرحمه‌الرحمن ویرا زمرهٔ مریدان دراوردچون خواهش اورا بعرض رسانیدم فرمودند ویرا تعلیم استخاره نمای بعدش تلقین ذکر بکن حسب الامر استخاره بانعزیز بیاموختم فردایش کفت اداب را بجای اوردم چیزی ندیدم کذارش رابعرض اقدس رسانیدم فرمودند دوباره‌استخاره نماید بازاستخاره کرد وچیزی مایهٔ مقبولی خودندید غرض حضرت ایشان علیه الرضوان تاپنج شش نوبه بتأکید استخاره اش امر فرمودند وی کردودلیلی نیافت عاقبت ان فقیه از طلب خوددست بردارنشد وجزعزیاد نمود حضرت‌ایشان‌علیه الغفران‌چون ویرا بجد طالب دیده‌فرمودند برو واورا‌تلقین‌ذکر ورابطه واداب طریقه بیاموزوبکوبه تحصیل علوم خود نیز ساعی باشد عاقبت بازبسر ذکر وطریقه خواهد امد یقین که چون من نمانم وی ترا پیدا کند وسلوك رابنزد تو تمام نماید چند سالی انحضرت علیه الرحمة در قید حیوة بودند پنج سال بعد از وفات حضرت ایشان قدس سره دیدم که همان فقیه امدو مرادرخانهٔ خودم دید وبسلوك ذکر مشغول کردید دانستم معنی اینکه کفته اند (بیت) انچه خواهد بود بعد ازشصت سال داننداندرحال ان نیکو خصال * (بارنهٔ دیکراینکه) جناب عالیمخدوم امجد حاجی ملا احمد شهیر بمفتی ساکن قریهٔ نوتشهٔ لهونادرامان سلمه الله تعالی نقل ردوکفت در قریهٔ بیارهٔ شهر زرودر خدمت حضرت ایشان بودیم قدس الله تعالی سره خیال داشتم که چون مرخص بشوم بقریهٔ طویلی بروم ودیدنی از مخدوم معظم مرحوم ملابذیر بکنم بعد بخانهٔ خود بروم چونکه رخصت کرفتم حضرت ایشان فرمودندمیروی

داخل قریۂ طویلی مشوکه قبول ازشما نمیشود بدیدنی بروی منکه براه افتادم چونکه بمحاذی ده طویلی رسیدم اشتیاق دیدار مرحوم ملا نذیر مرا کشید وروی بمیان ده نهادم فورا دندانم بدرد امد هرچه قدم بیشتر نهادم بیشتر بدرد امد تا بنزدیك وی رسیدم درد دندان مرا چنان بیطاقت بکرد که قادر بقدم نهادن نبودم نا گاه ملا نذیر ازپیش امد ومرا کفت قبول ندارندکه مرابه بینی راه خود بکیر دبر وبتوفیق جبری فهمیدم که ازبی قولی حضرت ایشان است قدس سره فسخ عقیده کرده بارکشتم وراه نوتشه راپیش کرفتم چون ازده بدر رفتم دندانم فورا ارام یافت (بارقۂ دیکراینکه) اخ بخت مسعود افضل الحاج حاجی ملا محمود سنندجی که از خلفاء ومقبولان حضرت ایشان بودند ولی خیلی نازك طبیعت ورفیق المزاجند احسن الله تعالی حاله بیان نمودکه در سفر مکه کذارم بشهر مصر افتاد کلابی بیك نام ادمی بوداصل کردستانی ساکن انجا مراضیافتی بکرد وخرما وروغنی حاضر نمرد بخوردیم پس از چندی بمدینۂ منورۂ حضرت رسول الله اکرم (ص) رفتم وشش ماه درانجا توقف داشتم خطرۂ مرا کرفته بوددرامدت ششماه هرچندکه سعی بلیغ بکردم ان خطرۂ من دفع نشد حتی چندین بار بمقابل حجرۂ سعادت میرفتم ودر محاذی در بیضا بمواجۂ حضرت رسالت پناه (ص) می ایستادم ومراقب مانده دفع انخاطررا میخواستم فایدۂ نبخشیدند وباهمان خطره مراجعت کردم تا بخدمت حضرت ایشان امدم علیه التحیة والرضوان روزی درخدمتش بخلوتی عرضه داشتم حکمت چه بودکه من بان خطره کرفتار ماندم وبهیچ وجهی رستکاری نیافتم جواب فرمودند بدو جهته بودیکی اینکه خرما وروغنی رادر شهر مصر بخانه کلابی بیك نام کرد نبودادند وخوردی دویم اینکه نخواستم از خودم دور بمانی میلم این بردکه بازینجابیای (بارقۂ دیکراینکه) اخوی ملا ابراهیم طویلۂ کفت محمد سعید سلطان محال شهر زوررا اجاره کرده ومیرزاله نام رابسر جای جفت وزراعت حضرت ایشان علیه الرضوان فرستادکه

رسومات بگیرد میرزاله خادمان وبزرگر حضرت ایشانرازیاداذیت میکرد وبد وبیحسابی مینمود حاجی ابراهیم بیارهٔ که خدمتکار قدیمی انحضرت بود بعرض رسانیده وزیاد جزع وفزع نمود انحضرت ریش سفید مبارك خودرا گرفته وگفته بود که درین اخر عمر میخواهیدسك کشی بکنم پس ازچندروزهمان میرزاله نام مذکورشرور بی نورگوسفندی ازادم حضرت شیخ غصب میکند وذبح می نماید کباب بسیاری ازان گوشت ساخته در وقت شامی میخورد فردایش چون بنزد وی میروندمی بینند که در سرجای خود مرده است نعش ویرا برداشته بخدمت سلطانش میبرند محمد سعید سلطان انرا چیزی نمیداند یازبی ادبانه رسول نامیرا بهمان امر میرزاله بسرمزرعهای حضرت شیخ علیه افضل التحیات والبرکات روانه میکند محض رسیدن رسول نا مقبول بانجا فورا مریض شده ومی میردجنازه اشرا نزد سلطان پس میبرند بعدش سلطان بیدولت متنبه شده وترك انهرزکی مینماید(بارقهٔ دیگراینکه)ایضا اخوی ملا ابراهیم از قول حاجی ابراهیم بیاره نقل کرد که گفته است در ابتدای جلوس حضرت ایشان قدس سره انحضرترا پسری بوده است عبدالحکیم نام روزی عبد الحکیم دیده گریان میاید وشکایت مینماید که درکنار باغ بر لب اب بودم فلانکسی بر سر درخت گردوبالارفته بودوزیادهرزکی وتندی بامن کرد وفحش بی ادبانه گفت که چرا اینجا امدهٔ گریهٔ ان پسر معصوم در حضرت ایشان اثر کرده فورا چیغی در دست داشته برخاسته وبهمان کنار اب وباغ میرود درانجامی نشینند کم کم نفس بچیغ میزند وتیز تیزبان ادم بالای درخت کرد ونظر میاندازدیکبار همانکس ازسردرخت سرازیر شده چنان بزمین می افتدکه گردنش خورد میشود وفورامی میرد بعد حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان بسرجای خودش مراجعت مینماید والله اعلم بحقایق الامور فی الازمنة والدهور (بارقهٔ دیگراینکه) مخدوم مکرم جناب شیخ شکرالله که اجمالا اسم وتابعی اورا حکایت در اصل شجرهٔ کتاب نوشته ایم گفت درابتدا چونکه بخدمت بارفعت

حضرت ایشان قدس سره رفتم تابستان بود انحضرت روزی در کنار حوض نشسته بودند ومن مروحهٔ در دست داشتم وباد بزن ویرا میکردم جمعی حاضر شدند اتفاقا ازهر کونه سخن درمیان بود حضرت ایشان علیه التحیة والسلام میفرمودکه من در اسمانها تافوق العرش هستم ودر زمینها تا تحت الثری هستم ودر اطراف واکناف عالم هستم در مشرق ومغرب هستم در جنوب وشمال باز همچنین ببهشت میروم وبجهنم میکذرم نه ببهشت فرحناکم ونه بجهنم محزونم اشاره بخاك زمین مسکن خود کردند وفرمودند بااین خاك هستم وموبی از عذر خود کرده بدست کرفت وفرمودحتی باین موهم هستم باورداریدخوب نداریدخود دانیداز شنیدن انسخنان مرادردل انکار سخنی حاصل امد وبخیال کفتم که شیخ عثمان ادعای خدائی میکند من چرا اینجا امدم وخودرا کافر کردم بااین خیال بودم ناکاه حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران بسوی من نظری تیزفرمودند ازان نظرقبضی مفرطی بمن روی کرد چنانکه مروحه را کذاشتم وبهزاران خیالات فاسده بکناری رفتم ان روز وانشب وروزدیکر چنان قبض ماندم که نزدیك بودخودرا هلاك سازم که چرا اینجا امدم وخودراکافرکردم وقتی کفتند که حضرت شیخ قدس سره بباغ هانه سیسو رفته اندوهانه سیسو چشمه ایست درسمت اعلای قریهٔ طویلی باانحالت قبضی انجا رفتم دیدم جمعیت عظیم ماندپروانه بدور شمع جمال انحضرت جمعند در کوشهٔ ایستادم ناکاه نظری تیز بجانب من انداختند ازان نظر کیمیا اثر محسوس کردم که دود سیاهی از پای تاسر من بلند شد وکم کم بالا رفته تا ازمن جدا کشت فورا نعرهٔ زدم وازخوشی بزمین افتادم وبسطی بغایت عظیم در من پیداشد ازان خوشی بنای شعر خوانی وشوق وذوق رانی نهادم وبصوت بلند شعرهای عاشقانه میخواندم چون اواز من بحضرت ایشان اعلی الله مقامه فی الجنان رسیدباوجو داینکه واقف حال بودند میپرسداین کیست عرض میکنند شکر الله سنندجی است بدست اشاره میفرمایدکه کنار بکیرید مردم کوچه کردند ومن در نظران حضرت نمایان شدم دیدم

تیز تیز درمن مینکرد ومن زیاد تر بشوق وذوق میماندم نا کاه حالی بمن روی دادکه دیدم ازاسمان تازمین هرذرهٔ از ذرات عالم بصورت شیخ من شدند برك وشاخهٔ درختان وسنك وکلوخ کوه وصحرا جمله شیخ کشتند جمعیت حضور انحضرت راتماما هریکی شیخ عثمانی میدیدم لباس وشکل خودرا نظر کردم باز صورت شیخ عثمان بودند مویی ازریش خود کنده وبدست کرفتم دیدم معاینه بشکل شیخ است خلاصه بهرچه نظر کردم ویرا شیخ مییافتم الغرض خود حضرت ایشان علیه الرضوان برمن عیان نمودکه کدام است متحیر ماندم درخت صنوبری در مقابلم بود بخیالم که وی حضرت شیخ است از شوق وحیرت زدکی برجستم وهمان چناررا ببغل کرفتم چون عاشقی که بمعشوق خود برسد سخت بوی چپیسدم مبادا که از دستم بدر رود ومیدیدم لاینقطع کرور کرور بشکل ومثال حضرت ایشان ارفع الله المنان مقامه فی الجنان میکذرند ومن بخیالم که شیخرا کرفته م یکبار بخود حاضر شدم دیدم که ایندرخت چناراست وحضرت ایشان باجمعیت بسوی حرم خود تشریف بردنداز حسرت چنار را کذاشتم وبعقب انحضرت علیه الرحمة دویدم تابدم دروازهٔ حرم رسیدم حضرت ایشان داخل حرم شده بودند من از درد فراق وشوقی که داشتم قدری خاك برسر خود ریختم وکفتم (بیت) فراق دوستا کراندك است اندك نیست * درون دیده اکرنیم تار موست بداست * وبمنزل خود رفتم (بارهٔ دیکرایننکه) همین مخدوم مکرم اعنی شیخ شکر الله باز نقل کرد وکفت یکوقتی در خدمت حضرت ایشان بودم قدس سره وقبضی مفرط روی بمن اورد چند روزی زیاد خسته وپریشان شدم عاقبت هوس فرار کردن ازان محلی درکاه نمودم چون خواستم بکریزم باخود کفتم من چند وقتی است که درین استانم خوب چنین است که بخدمت حضرت ایشان اعلی الله درجته فی الجنان بروم ورخصتی بکیرم چون بحضور مبارکش رفتم پس از دست بوسی عرض کردم که مرخص فرمائید بروم فرمودند کجامیروی کفتم بحج اراده دارم فرمود که تراهنوز وقت

حج نیست درا ینجا بنشین گفتم لابد میروم فرمود مروآرام بگیر باز الحاح کردم که مرخص میکنی میروم نمی کنی میروم اهسته فرمودند خدا وپیغمبر قبول ندارندکه بروی باید همین جا باشی من زیادت جسارت کردم که یاشیخ البته خواهم رفت چون این را شنیده نظری بمن کرده وتندی فرمودندکه برو بنشین وساکت باش من از ان تندی حضرت ایشان باکی نداشتم وبکناری شدم مرحوم مغفور جناب رضوان مکان شیخ عبد الرحمان قدس سره همانجا ایستاده بودند یواشی بمن فرمودکه خودرا میخی بزدی وعبس کردی سخن جناب انمرحوم باز در من اثری نکرد بجــای خود رفتم وپریشان نشستم که فرداصبحی خواهم رفت لحظهٔ گذشت دیدم تب وحرارت شدیدی بمن فروداٰمد وکم کم زیادشد تابزمین افتادم وبستری ماندم خلاصه سه شبان روزچنان ناخوش ومریض بودم گویادر میان بحرآتشی مرا بزنجیر های اتشین محکم بسته بودند کار بجای رسیدکه وصیتها بکردم وبیحال ماندم تاروز جمعه امد برفقاگفتم که محضا لله مرابدم در مسجد ببرید وسر مرا بقدمگاه حضرت شیخ بگذارید چندکسی درمیان پلاسی مرا برداشته بانجــا بردند چون نماز جمعه خوانده شد حضرت ایشان علیه الرضوان چون بدر تابان تشریف اورده فرمودکه این کیست گفتند شکر الله سنندجی است مرحوم شیخ عبد الرحمن رحمه الله المنان گفت قربان همان مرید سه روز قبل ازین است که ارادهٔ رفتن داشت ومیرفت حضرت ایشان ارفع الله المنان درجته فی الرضوان فرمودچرا نرفته است من دست برده دامن مبارکش را گرفتم که یاشیخ دخیل فرمودند بپرسید ازوی میرود یامی نشیند وازرفتن توبه میکند جناب مرحوم شیخ عبد الرحمن بمن گفت که حضرت شیخ چنین میفرماید من باعجز تمام گفتم توبه میکنم وهیچ جای نمیروم بلکه صد باره توبه دارم بعرض رسانید انحضرت علیه الف التحیه فرمود پس ویرا بردارید وبجای خودش ببرید مانیز دعای شفا بوی میکنیم انحضرت ازمن در گذشته بسوی حرم تشریف بردو رفقایم مرابر

داشته بجای خودم بردند پس از لحظهٔ دیدم که بار مرض من سبك شد وکم کم روی براحتی نهادم تا فردایش بالمره شفا یافته وبرخاستم باز بانابت زیاد بـکاری که مأمور بودم مشغول شده وترك ان اراده نمودم بغداد (ع) صبر کن الصبر مفتاح الفرج عاقبت فتوحها یافتم وغنچهٔ امیدم چنان بکشرد که الحال برهمهٔ عالم هویدا وظاهر است لـکن (بیت) نیاوردم ازخانه چیزی نخست *شهم داد هر چیز من چیز اوست (بارقهٔ دیگر اینکه) جناب مستطاب عالم مخدوم ارشد امجد مولانا حاجی ملا احمد شهیر بمفتی که ساکن قریهٔ نوتشه است فرمود یکوقتی حاجی عبد الکریم بلبری (دهـکده است ازاو رامان) خطبهٔ دختر مخـدومی ملا حامد رابرای خودش میکرد ومخدوم مومزالیه راضی نمیشد ودختر شرابا ونمیداد حضرت ایشان قدس سره مخدومی ملا حامد رابامری بطرف سلیمانیة فرستاده بود دران بین من شبی بخواب دیدم که مخدومی ملا حامد مراجعت کرد وباحاجی عبد الـکریم بهم افتادند نزاع وجدلی دربین ایشان واقـع شد فردا بحضور حضرت ایشان رفتیم انحضرت علیه الرحمة والتحیة فرمودامشب که در خواب دیده که ملا حامد امـده است من از هیبتی کـه از انحضرت بردلم وارد شده بود فراموش کرده بودم خواب خودرا مردم عرض کردند کـه ما هیچ یـکی چنین خوابی ندیده ایم حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان باز فرمودند کـه بلی خواب دیدند که ملا حامد بازامد وباحاجی عبد الـکریم هم جنـکی در بین داشتند من دران لحظه بیادم امد که خواب من بوده تفصیل را چـکونـکی در خدمتش بیـان کردم (بارقهٔ دیـکر اینکه) برادر طریق مـلا عـبد الغفور جوانرودی کفت در کرکوك بودم بوقت بازکشت ملا حسن مجذوب که از مریدان مخلص بود مرا سپرد چونکه بخدمت حضرت شیخ میرسی اسم مرامبر وبکو کدائی بینوا در خدمت حضرت شما دوشاهی سؤال داشت که بوی بدهی چون بحضور لامع النور ایشان رحمه الرحمن فایز شـدم اسم نا برده سؤال را بعرض رسانیدم لحظهٔ چشم بست وبعد خندیده وفرمود حسن دیوانه بوده است تراسپارش

کرده بخداقسم نقد خزانهٔ طریقت در بغل دارد وسیر نمیشود (بارقهٔ دیکراینکه) جناب
سند العارفین مخدوم کرامم سید قطب الدین کلجینی سلمه الله تعالی نقل کرد وکفت اوقاتی
که در خدمت حضرة ایشان قدس سره سلوك میکردم روزی مرا طلبیده وفرمودکه در
خانه ات انتظار ترا دارند خاص چنانست که چندی بخانهٔ خود بروی چون رخصت یافتم
بخ نهٔ خود مراجعت کردم نماز مغربی بوددر بین قامت وتکبیر تحرم نوع کشفی بمن روی
داد وجمعی از مشایخ ظهور کردند ومرا اذن واجازهٔ توجه وارشاد طالبان طریقه دادند
چون نماز را ادا کردم توجه بچند کسی کردم پس از چندروزی باز بخدمت حضرت ایشان علیه
التحیة والرضوان رفتم چونکه مرادیده فرمود که ترا مأذون کردندوازمشایخ کرام اجازه
یافتی بعد ازین توجه بکن واز جانب مانیزمأذون باش جناب سید معظم الیه میفرمودند
که زمان مریدی من تا وقت مأذون شدنم مدت هفتاد روزطول کشیدکه از یمن توجهات
وآثار عنایات حضرت ایشان قدس سره مرافنا وبقای اتم چنانکه مصطلح اکابر نقشبندیه
است قدس الله تعالی ارواحهم حاصل شد ویافتم انچه یافتم (بارقهٔ دیکرایکه) سالی فصل
تابستان عازم عتبه بوسی حضرت ایشان شدم علیه التحیة والرضوان چون انجا رسیدم
انحضرت مریض بود بعداز چند روزی از مخدومی ملا محمد دراوری که ادمی صالح ووارع
ومتدین بودوبا راقم اینحروف بسی مهربانی داشت ونیز داماد حضرت ایشان بود سؤال
نمودم که ناخوشی حضرت شیخ ازچه بود جواب کفت امسال شیخ دوماه پشت سرهم
ومتصلا طعام نخورد عجایب است که منقطع الحیوة هم نشد وباین ناخوشی چندروزه
کفارت یافت ومخدومی ملا محمد هم کسی نبود که مانند بسی مریدان از غلو محبت وافراط
اخلاص این صفت کامله رابحضرت ایشان قدس الله تعالی سره نسبت بدهد بلکه ادم
بسیار متشرع ونکته شناسی بود حقیقت معامله راچکونکی بلدیت کامل داشت ودر
یکانکی ومحرمیت بفقیر اظهار نمود (فصل) واین بیان از حضرت ایشان رحمه الله نزدیك

باین مثال است که حضرت ضیاء الدین مولانا خالد قدس سره میفرموده اند چون از سفر هندوستان باز میامدم گذارم بدهی افتاد مردمان انجامرا گفتند که درین دهکده عزیزی است مدت چهارده سال است هیچ نخورده ونخوابیده است وروی بقبله در حجرهٔ خود معتکف نشسته وابداً با کسی تکلم نمیکند بلکه از هیبت وی اَمحله خالی ومخروب مانده است وکسی جرأت ندارد بامحله پای نهد حضرت مولانا قدس سره فرموده اندکه من عازم دیدار بینی ایشان شدم حاضران منعم کردند مروکه خواهی مرد نشنیده وروان شدم ابتدا هیبتی مرارسیدکه پایهایم بهم پیچید ند واعضایم سست گردید به نسبت خواجگان تکیه زده خودرا بدر حجرهٔ اورسانیدم انجا وحشت ودهشت من بالمضاعف شده باز بروحانیت خواجگان علیهم الرضوان ملتجی گشته بحجره اش داخل شدم والحق جسداو را درمیان لباس ژنده اش مانند شمعی یافتم که در فانوس روشن باشد بادب گفتم السلام علیك ازجای برخاسته گفت وعلیك السلام ورحمة الله تعالی باز نشست وچیزی نگفت پس از چندی انتظار گفتم غریبی ام از سفر هندوستان باز گشته مرا امانتی سپرده اند ببرم وبطالبان راه خدابرسانم لطف وتوجهی بفرمائید شاید ببرکت انفاس شریف این امانت را باهل ان برسانم جواب گفتند مولانا خالد ببغداد بروچندی باز منتظر ایستادم بعد بعقب برگشته بمیان ابادی امدم خلایق متحیر شدندکه چگونه بسلامت باز گشتم

(فصل) واین صحبت را کسی عجیب وغریب نداندکه خوداین راقم الحروف از مرحوم حاجی ملا محمد نیری رحمه الله تعالی شنیده است که گفتندوقتی بعضی مردمان بخارا وافغان بمسجد مصطفی بیك قلعه بیکی امده منزل گرفته بودند عالمی فهیم خوب زکی باوها بودمن برسم خیر مقدمی که القادم یزار بنزد ایشان شدم درمیان صحبت ان عالم مرا گفت بسر قبر خواجه احمد بسوی رسیدیم رحمه الله تعالی جوانی انجا معتکف بود بیخواب وخور ساکنان انجا میگفتند دوازده سال است تااین کس چیزی نخورده ونخوابیده

است و بر همین مزار معتکف است من مطمئن نگشته و تکذیب هم نکردم و تعجب کنان بمنزل بازامدم یکهفته نگذشته جمعی دیگر افغان بعزم حج امده بمسجد ماوارد شدند علمای خوب وصوفیان مرغوب بودند مهمانان مسجد مصطفی بیك قلعه بیکی بمنزل مبارکی اوها و بازدید حقیر صبحی حاضر شدند چون مجلس منعقد شد جناب ملای مذبور باایشان همان سخن رامیان اورد وکفت بمزار خواجه احمد بسوی رسیدید کفتند بلی کفت شخصی را باین نشان دیدید کفتند بلی دیدیم وسکنهٔ انجا میکفتند که دوازده سالست بیخواب وخور نشسته است من از قول ایشان دیگر تشکیکم نماند ومعتقد شدم (فصل) ومقارن این دو مثال در عهد حضرت ایشان ماقدس سره در ساوجبلاغ بقریهٔ حمامیان شخصی را میکفتند که پانزده سال است که بیخواب وخورش است وبجز چبغ کشیدن کاری دیگرش نیست ویکبار شجاع الملك حاکم انجا برسبیل امتحان ویرا بخانهٔ کرده یکماه درش را بکچ محکم بسته است لیکن چبغ وتمباك باخود برده بعد ازان ویرا بیرون اورده اند بسلامت وبیزحمت بوده است حضرت ایشان رحمه الله تعالی میفرمودند که وی ازا بدال است والله سبحانه اعلم بحقایق الامور بتاریخ شب پنجشنبهٔ بیست وششم ماه شوال المکرم سنه هزار وسیصد وهشت هجری علی هاجرها الصلوة والسلام در مسجد مرحوم میرزا محمد رضای وزیر خیر الحاج حاجی محمد صالح بیك خلف فیض الله بیك تلکان تپهٔ مکریرا ملاقات کردم میفرمود این شخص حمامیانی که فارغ از اکل وشرب بود اسمش مامه‌علی بود ومرحوم مغفور عزیزخان سردار کل در شهر تبریز حکایتش رابمجلسها تقریر میکرده اعتبار نکرده بودندفرستاد ویرا بردندوده روزی در اطاقی نگهداشته وحول اطاغرا سرباز قره ول کذاشتندوبجز تنباك وچبغ چیزی ندادند بعد فهمیدند که محتاج بنان‌وآب نیست ویرا باعزاز تمام برکردانیدندوایضا حاجی‌مذکور الیه می کفت بکرات دیده ام بدهکدها ومیان احشام واکراد کذر میکرد ابداسکها مزاحمش نمی شدند

وبوی حمله نمیبردند بلـکه مهربان بادم جنبان بدورش میکردیدند ودایما باسکوت وبیکلام میبورد (بارقهٔ دیکرایـکه) اخوی اعزی ملا ابراهیم طویلهٔ کفت از چندین کسان موثق بهم اسماع افتادکه عزیز پاشانامی از اسلامبول بحکومت سلیمانیهٔ امـده بوده است وی در خدمت حضرت ایشان قدس‌سره اخلاص وارادتی بهم میرساند هدیه ونیازی بخدمتش باعریضه میفرستند کویا اظهار عجز ازحکومت سلیمانیهٔ هم مینماید یکوقتی خودش نیزدیدن از حضرت ایشان میکـنند انحضرت میفرمایدکه چندی دیکر پاشارابا منصب مشیری بمکه میفرستند بعد از ششماهی عزیز پادشا بتلـکراف خبر باسلامبول میدهدکه از حکومت این ولایت استعفا دارم ونخواهم بمانم جواب میدهندکه بیاید چونـکه باسلامبول میرسد ویرا منصب مشیری میدهندو حکومت مکهٔ معظمهٔ وجده رابوی رجوع مینمایند مدتها درا نجاها بسر میبرد (بارقهٔ دیکرایـکه) همین اخ کرام اعنی ملا ابراهیم سلمه الله تعالی نقل کرد که مصطفی پاشا نامی نیز حاکم شهر سلیمانیه میشود ودر صحبت عالی مخدوم کرام جناب ملا احمد مفتی سلمه الله تعالی چندی بسر میبرد ودرس صحیح بخـاری در نزدوی میخواند وبانواسطه مخلص ومعتقد حضرت ایشان قدس الله تعالی روحـه میشود وکاغذ ونـکارشی میفرستند حضرت ایشان میفرمایدکه پاشا افندی بمـدینه باید برود چندی نمیـکذرد واز اسلامبول ویرا حاکم مدینه میکـنند مصطفی پاشا بمـدینه میرود ومدتی انجا میماند بعد ویرا عزل مینمایند اخوی مومی الیه کفت جناب حاجی ملا محمد کلیانی از همان مصطفی پاشا چنان نقل کرد چونـکه ویرا معزول کردند وپاشای دیکر بمـدینه امد مصطفی پاشا بحرم حضرت رسول‌الله(ص) میاید در مسجد نماز میخواند بعد ازسلام روی بساکنین مسجد میکـنند ومیکوید که ای فقرا هرچه من میـکویم شماها امین بـکوئید دست برمیدارد ومیـکوید الهی سالها شرق حرم وزیارت حضرت رسول اکرم (ص) داشتم بکمال کرم نصیبم کردی حال که مهمان انحضرتم نخواهم ازاینجا بیرون روم مرادر

جوار حضرت علیه الف الصلوات والتحیة نگهدار و بیرونم مکن مردم امین میگویند
پاشا برمیخیزد وبمنزلش میرود فوراً لرزمیکندسه روزتا خوش میشود وبرحمت خدا یتعالی
میرود ویرا در مدینهٔ منوره ببقیع دفن میکنند رحمة الله تعالی علیه (بارقهٔ دیگراینکه)
جناب مخدومی سید محمد امین ابن سند العارفین سید قطب الدین کاجینی سلمهما الله تعالی
نقل کرد که یکوقتی مادیانی گران بها داشتم وخودم بشدت تمام مریض شدم چنانکه
قطع امید از حیوة خود کردم روزی حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران بباغ هانه
سیسو میرفت حقیر بنیاز مندی تمام در خدمتش حالت مریضی خودرا عرض کردم
انحضرت درمیان راه مادیان مرا بدید پرسیدکه این از کیست گفتند مال سیداست در
همانجا توقفی فرمود وتکیه برعصای حویش نمود تیزتیز درمن نظری میکرد وبمادیان نظری
میکرد تاچندی بهمان قرار ایستاد بعد تشریف برد درحال من درخود اثر سبکباری یافتم
وهمارو زاز ناخوشیم بالمره قطع شدولیکن مادیان بدردوالمی شدید گرفتار گردیدتاسه روزبهما
نحال میغلطید وهلاك شد فهمیدم که بقوت تصرف ان قضارا ازمن رد کرده وبمادیان حواله
فرمودند (فصل) مماثل این حکایت که گذشت باین فقیر راقم الحروف روی دادکه ازماه
مبارك رمضان چهار روز گذشته بود قطعه زمینی پنمه زار داشتم بسر انشدم چهار بزغاله
درمیان وی افتاده وزیان میکردند مرا غضبی روی داد گفتم هرچهار را بسر پنمه ذبح
کردند ولاشهٔ انهارا بدر خانهٔ صاحبها انداختند ساعتی که گذشت غضب ناکیم تسکین
یافت واز کردهٔ خود پشیمان ونادم گشتم اما کار از دست رفته بود محمد سلیم نام مباشر
خودرا طلبیده وگفتم بزغالهٔ یکقران ونیم بصاحبشان دیت بده وبگوباردیگرحیوانهارا
بزیان مردم سر ندهند رفت وداد (لطیفة) حکی عن بعض الناصحین انه قال فی مجلسه
ان الرجل اذا اراد ان یتصدق یأتیه سبعون شیطانا فیتعلقون بیده ورجله وقلبه ویمنعونه
من الصدقة فسمع رجل ذلك وقال انی اقاتل هؤلاء السبعین نخرج من المسجد واتی المنزل

وملاء ذيله من الحنطة واراد ان يخرج به ويتصدق فوثبت زوجته وجملت تنازعه واظهرت الاحتياج حتى اخرجت ذلك من ذيله فرجع الرجل خايباً الى المسجد فقال المذكر مذة صنعت قال هزمة السبعين فجاءت امهم فهزمتني انتهى مشكوة الانوار همان روز كه اين اتفاق افتاد بعد از نماز عصري بناگاه قشعريرهٔ مرا بگرفت وبتب شديد گرفتار شدم بحدى گوييا بكورهٔ حداد افتادم وان بليه تاچهل روز كشيد فهميدم كه جرمانهٔ آن خطا بود بسرم حواله داده اند باستغفار وندم درماندم وبتوبه وانابت بتدارك خطاى خود پرداختم وانچه توانستم صدقه بدادم تاروزى بقدر يمن انگور عسكرى ممتاز از باغ برايم اورده بودند نتوانستم بخورم بوقت خواب بضعيفهٔ مضطر همسايه به پنهانى اطفال خود بخشيدم لحظهٔ بعدش مرا خواب ربود ديدم كه مردم واهل البيت وديگران به تغسيل من پرداختند دران اثنامى بينم كه قالب من بر سر تختهٔ مغسل است لكن خودم هم درميان مردم ايستاده‌ام تا مرا تكفين كرده برداشتند واز درخانه بدر بردند لابن الفارض رحمه الله تعالى (شعر) * وموتى بها وجدا حياة هنيئة * وان لم امت فى الحب عشت بغصتى * باز خودم حالتى وجدناك داشتم وچون پرندگان بهوا ميپريدم وبه بيتى چند سوزناك ترنم ميكنم واين يك بيت را در بيدارى بخاطر داشتم (بيت) * يارب دلم رها كن زين صورت مجازى * راهش بكوى خودده باصدق وپاكبازى * وبااين پريدن از ديوار حياط خانهٔ

انى رأيت من انجيل عيسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام من ساعة ان يوضع الميت على الجنازة الى ان يصل الى شفير القبر يسأل الله تعالى بعظمته منه اربعين سؤالا اوله يقول ياعبدى طهرت منظر الخلايق سنين وماطهرت منظرى ساعة وكل يوم انظر فى قلبك واقول ماتصنع بغيرى وانت محفوف بخيرى اما انت اصم لاتسمع رسالة ايها الولد للامام الغزالى عليه الرحمة ارى وحقاً (بيت) يك چشم زدن غافل ازان شاه مباشيد * شايد كه نگاهى كند آگاه نباشيد

خود بلند شده وار الطرف بسر نعش خودکه میبردند ملحق شده وفرود امدم ویکبار زنده شده وبیدار کشتم بعجب سرور وحضوری وباینده عاسبقت کردم الحمد لله الذی رد علی روحی وعافانی فی جسدی واذن لی بذکره الحمدلله الذی احیانا بعدما اماتنا والیه النشور وتاچند روز خشوع وخضوع طاعت را میداشتم واسپی بسیار خوب وخیلی مرغوب مال سواریم بود همارو زکه انخواب شبرا دیده بودم بدردو بلای چند کرفتار ماند وخودم فورا شفا یافتم دوماه اسپ زبان بسته باصدمات بیماریش افتاده ومینالید بعد بهلاك رفت فهمیدم قضای صعب برمن حواله داده بودند حقسبحانه محض فضل وکرم واحسان مرا عفو کرد وقضاراواضحا برسر اسپ حواله دادند (شعر) * وان قلت لی مت مت سمعا وطاعة * فقلت لداع الموت اهلا ومرحبا * (رباعی) مرك اکر مرداست کوپیش من ای * تادرا غوششش بکیرم تنك تنك * من ازو ملکی ستانم جاودان * او زمن دلقی کشاندرنك رنك * در اینجا حقیقت ابة ان الحسنات یذهبن السیئات (سورة هود) ومعنی حدیث الصدقة ترد البلا وتزید العمر در یافت میشود علی قائلها الصلوات والتسلیمات والتحیات وایضا فرموده اند (ص) اتبع السیئة الحسنة تمحها ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین (ابیات منطق الطیر) * روی از دارم که با چندین کناه * هیچ باروئم نیاری یااله * توکریم مطلقی ای کردکار * عفوکن از هرچه رفت ودر کذار * که جوانمردی خالق عالمی * هست از دریای فضلت شبنمی * قایم مطلق توی اما بذات * وزجوانمردی بکنجی در صفات * اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبی ورحمتك ارجی عندی من عملی (بارقهٔ دیکراینکه) محمد سلیم نام تیلکو بیان نمودکه یکوقتی اراده کردم بخدمت حضرت ایشان علیه الرضوان بروم شبی در منزلی بودم وضعیفهٔ بامن بنای فسدی نهاد میل من نیز بران کشیدنا کاه لرزهٔ بردلم افتاد وازان لرزه جمیع اعضایم بحرکت وطیش درامد وعروقام سست بماند فهمیدم کار از جای دیکراست

فورا نادم ومستغفر شده دران نصف شب برجستم وبراه افتادم پس از چند روزی بخدمت
حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران رسیدم وعرض کردم قربان متوهمم که در هر وقتی
مرادریافی فرمودند اکر ترا مراقبت نمیکردم فلان شب در فلان منزل ازان فساد
نمیرستی (بارقهٔ دیکراینکه) یکوقتی بزیارت عالیمخدوم مکرم امجد جناب ملا احمد نوتشی
معروف بمفتی سلمه الله تعالی رسیدم از کرامات حضرت ایشان قدس سره سخنی بمیان
امدوی فرمودند که سالی دراغتشاش او رامیان من باخانه وکوچ بخدمت حضرت ایشان
رفتم علیه التحیة والغفران وانحضرت در قریهٔ بیاره بودند از قضا درانجا یك پسر من
فوت کرد چون ویرا دفن کردیم من بخدمت حضرت ایشان رفتم بعد از مراسم تعزیهٔ
فرمودند از امر وزناده ماه دیکرخدایتعالی تنخواه این پسر را بشمامیدهد بعدش ازهمان
تاریخ من شمردم تابده ماه رسید خدایتعالی پسر برا بمن عطا فرمودند واسم ویرا عارف
نهادم ودر همان مجلس عارف راپیش طلمیدند که تازه رسیده بودوامرش بتلاوت قران
فرمودند بقدر حزبی قران را بقرائت روز عید بخواند الحق خوب میخواند بعدش که
بخانه امدم کتاب سلسلة لذهبی برای همان پسرش هدیه فرستادم (بارقهٔ دیکراینکه) همین مخدوم
کرام جناب ملا احمد سلمه الله فرمودند که محمد منیب پاشا از اسلامبول بشهر سلیمانیهٔ امد
وبخدمت حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران رسیده بود وباسمعیل بیك که یکی از اکابر
سلیمانیه بود سپرده بودند که او سؤال از انحضرت کرده بود که من چندسال وچه وقتی
حاکم میباشم در ینولایت انحضرت در جوابش فرموده بودند که مدت چهار سال طول
حکومت شما میباشد مدتی که کذشت ویرا عزل کردند درا معزولی مرا کفت که شیخ
فرمودند چهار سال زمان حکومت شمامیباشد الحال اعدت پسر نیامده است من کفتم
قول حضرت ایشان علیه الرضوان رد ندارد شمارا دراسلامبول حاکم کرده اندازروزی که
فرمان بتو رسیده است حاکم بوده اید حساب فرمئید تابدانیم چند بوده است چونه

حساب نمودند اول واخرش چهار سال تمام بی کم وزیاد بود پاشا معترف کردید (بارنهٔ دیکرا اینکه) اخوی ملا ابراهیم طویلهٔ نقل کرد از قول مادرش که حضرت ایشان قدس سره حرمی داشته است سیده خاتون نوریجان نام روزی بوی میفرماید نوریجان کربهٔ دایم نزد من می اید واز تو شکایتی دارد وی میکوید که یاشیخ مرا با کربه چه کارو کربه را برمن چه حساب است میفرماید کربه میکوید که مرا بناحق کشته است وی لابدا اقرار میکند که یاشیخ راست میفرمائید حقیقت روزی کربهٔ نزد من امد ومن در خانهٔ پدر خودنان می پختم کربه خمیرا میخورد ومن هی ویرا دور راندم باز میامد ناکاه ویرا چنان زدم که بمرد توبه میکنم (بارنهٔ دیکرا اینکه) میرور مرحوم شیخ عبد الکریم ساکن قریهٔ سرکت که داماد واز جملهٔ مقبولان واجلهٔ خلفای حضرت ایشان بود اعلی الله تعالی مقامهما برای فقیر بیان نمود وکفت در خدمت حضرت ایشان عازم شهر سلیمانیة شدیم چاشتکاهی بمنزلی رسیدیم حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان در سایهٔ درختی نشستند حقیر چبقی اماده کردم وبرای انحضرت علیه الرحمه بردم ادمی یهودی امده ودر خدمتش نشسته بود حضرت ایشان علیه الغفران چبغ را کشیده وتمارفا بان یهودی داد شیخ عبد الکریم کفت که مردلم بر نجید که چرا شیخ چبغ مرا بدست ودهان یهودی ملوث سازد چبغ را کرفتم وبکناری بردم بقدر چهار انکشت دستهٔ ویرا ببریدم باز تنبا کو بدان ریختم واتش بسرش نهاده بخدمت حضرت ایشان علیه الرضوان بردم انحضرت مرا دید تبسمی فرمودو باز چبغرا بیهودی تعارف نمود من متحیر شدم وقدرت هم نداشتم که بسؤال ایم وبکویم که چرا تاوقت حرکت حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان یهودی نیکبخت پرسید یاشیخ فردا درینجا شتکاه بکجا منزل میمانی فرمود که فلان مکان کفت پس منتظرباش فردا در همین وقت با اهل وعیال خدمت شما خواهم امد میکفتند که فردای انروز رادر همانوقت دیدم یهودی بازن واولاد وبرادرش جملکی بخدمت حضرت ایشان امدند

قدس الله تعالى سره العزيز وكلا مسلمان شدند (بارقهٔ دیگرایکه) جناب مخدوم امجد ملا احمد جوانرودی الاصل که شهیر است بملا باشی سلمه الله تعالى روزی مفصلا برای فقیر بیان نمودکه جناب مستطاب مولوی عبد الرحیم طاﻳﺠﻮزی که متخلص بمعدوم است کتابی رادر عقاید اسلامیه بعبارت کردیحسب الامر حضرت ایشان قدس سره بسیار فصیح برشتهٔ نظم میکشد وبعد از اتمام انرا بخدمت حضرت ایشان قدس سره میبرد وعرض میکند کهیاشیخ کتابراتمام نظم کردهام اینست در بغلم میباشد وتا بحال بکسی ننموده م حضرت شما بارها میفرمائید که من در هرانی بخواهم بخدمت حضرت رسول الله میرسم (ص) مطالب خودرا عرضه میدارم وجواب از انحضرت میشنوم (ص) الحال استدعایم اینست که در خدمت انحضرت (ص) سؤال نمائید که این عقاید را نظم کرده ام آیا صحیح میباشد یانه اگر صحیح میباشند نسخه را منتشر نمایم واگر ضایع ومغشوش اند بهتر چنانست که مزخرفات مرا کسی نه بیند حضرت ایشان ارفع الله المنان مقامه فی الجنان بقدر نیم ساعت کامل بمراقبه رفته اندرخسارمبارکش گلگون نه شده وغرق عرق رحمت ایزد تعالى بر سعدی شیرازی چنانکه میفرماید (بیت) هر ساعت از لعلیق رویت عرق برآدر * چون بر شکوفه باردباران نوبهاری * سر بلند میفرمایدومیگوید مولوی بخدمت حضرت رسالت پناه (ص) رسیدم واز مطلب شما پرسیدم فرمودند که همه صحیح ومرضی ماست بجز پنج شعرش باز مولوی بعرض میرساند که یاشیخ جمیع کتاب از پنج شعر خالی نیست واضح بفرمائید کدامند باز حضرت ایشان قدس سره کالاول بمراقبه میروند بعدش سر بلند کرده میفرمایند که مولوی پنج شعر در اصل پنجم است باز جناب مولوی میگوید که قربان اصل پنجم سیصد بیت متجاوزاست اینهم باید تمامی ضایع باشد شفقت بفرمائید واضح ترسازید میفرماید کتابرا بگذارید مولوی کتاب را بادب از بغل بیرون آورده وبزمین میگذارد حضرت ایشان اعلى الله مقامه پنجهٔ مبارك خودرا بر جلد

کتاب می نهد ومراقبهٔ تامی بیشتراز بیشتر میکنند پس از چندی باحالت عظیم وچشمهای
چون نرکس مخمور سر بر میدارد ومیکوید که مولوی حضرت رسول الله (ص) فرمودند که
ان پنج شعر در بیان کفر بوده است چیزی در خواب بوی کفته اند بظن خود بیان همان
خوابرا نظم کرده وداخل کتاب ساخته است چون کتاب را کشاده اند ان عبارت را
دیده اندکه در پنج بیت نظم شده پس مولوی میکوید که فدایت جانم راست وصحیح
فرمودید درماه مبارك رمضان شامی بعد از افطار نعاسی بمن روی داد دران بیخودی
بمن کفتند چنانکه عقاید اسلام سه درجه است اول از کفر باسلام امدن دویم بامورات
اسلامیه پرداختن وعمل کردن سیوم بعالم اعلی ترقی نمودن کفر نیزسه درجه دارد چون
بیدار شدم بان خیال ظنیهٔ خود پنج شعر را دران معنی نظم کردم حضرت ایشان دامت
برکانه میفرمایند این پنج شعر از کتاب خارج نمای بقیه مرضیهٔ السرور دنیا ودین اند
صلوات الله وسلامه علیه وعلی اله الطاهرین واصحابه اجمعین وازواجه امهات المؤمنین واهل
بیته وذریته الی یوم الدین بناء علی ذلك اسم کتاب را عقیدهٔ مرضیه نهاده اند این فقیر
راقم الحروف عبارت همین بارقه را مکررا از جناب مخدومی مولوی عبد الرحیم طایجوزی
بتفصیل تمام استماع نموده است که بلا زیاده ونقصان بوده (بارقهٔ دیکراینکه) ایضا
مخدومی ملا احمد ملا باشی سلمه الله تعالی حکایتا برای فقیر تقریر نمود وکفت که من
وشیخ محمد فخر العلماء هر دودرطهران بودیم ودرخدمت مرحوم والی معزولی میکشیدیم ودر
قریهٔ رستم اباد منزل داشتیم خبر بما رسید که از طرف پادشاه حکم چنان شده جمیع
کردستانیها رادست بسته بشهرسنندج برای نجف قلیخان حاکم ببرند من وفخر العلماء لاعلاج
خودرا بسلطنت اباد انداختیم در کنار جوی اب وزیر درخت بیدی خودرا پنهان کردیم
وبه انکسار زیاد پناه بروحانیت حضرت شیخ عثمان بردیم قدس الله سره العزیز وکفتیم
یاشیخ همتی در کارماها بکن ایندفعه نجات یافته شویم نذر باشد همینکه ز سفر مراجعت

عائیم هرد وسر پا کرده بخدمت حضرت عالی بیائیم بعد نجات یافتیم وبسنه امـدیم چون بدولت رسیدیم نذر وعهد خودرا فرامش کردیم بعد از مدتی اتفاقاً من بخدمت حضرت ایشان رسیدم ودست مبارکش را بوسیدم پرسیدندکه رفیقت کجاست گفتم فلان وفلانکس جوازودی هستند بخدمت میرسند فرمودند انهـانی ان رفیقت میـگویم که در طهران فلانروز در سلطنت اباد باغ شاهی که تازه عمارت کرده اند درلب جوی اب وزیردرخت بید بودید ونذر نمودیدکه اگراین سفر نجات یافتیم بنزد عثمان برویم ویرا میگویم که چرا نیامد من گفتم بلی راست ودرست میفرمائید بی زیاد وکم چنین واقع شداما نصیب شیخ محمد فخر العلماء نیامدکه بخدمت برسد (بارقهٔ دیکرایکه) ایضاً جناب مخدوم امجد ملا احمد ملا باشی دامت افاضته نقـل کردند که در خدمت حضرت شیـخ عثمان بودم رحمة الله تعالی علیه دونفرامدندودست انحضرت را زیارت کردند یـکی از ایشان گفت یاشیـخ قربان این کـس بزینهٔ مرادزدیده است فرمود بهرافقه بروید نزد ملا حامد طی عـائید رفتند وپس از لحظهٔ باز امدند حضرت ایشان علیه التحیه والرضوان پرسید چه کردید یـکی ازایشان گفت قربان خواست که سوگند بخورد ندادم وعفوش بکردم حضرت ایشان فرمود سبحان الله سوگـند میخوردی گفت اری یاشیـخ بغیر حق ادعـا میکند خبر از بزینه اش ندارم فرمودندپس من هم چیزی میدانم بگویم این بزینه بچنین نشانها در اینجا حاضراست میگویمکه شب چهار شنبه بیامد ومرا دزدید ودرزیر فلان درخت کرد وسر مرا ببرید پوست وفضلات مرادر اصل فلان درخت بهی پنهان بخـاك گذاشت گوشت وبقیهٔ مرابخانه بردبابرادرزنش وسایر عیالش مرا بخوردند عثمان کـه انجا نموده بزینه حـاضراست وچنین میـگوید انمرد دزدباقرار امد وگفت یاشیـخ والله هیچکس بازینه نمیتواند سخن کند مگر توقی الحقیقةهرچه گفتی راست وصحـیح کانه خردت هم دزد من بودهٔ قرار دارم وتوبه میکنم فی الفور زلف وکاکل خردرا تراشید

وطريقه را اختيار كرد و بزمرهٔ مريدان درامد (بارقهٔ ديكر اينكه) وايضا همين مخدوم ملا باشى زيد توفيقه نقل كردند در خدمت حضرت ايشان بودم ادمى امد وكفت ياشيخ دلم در دميكنند همتى فرمائيد كه شفايابم انحضرت فرمودند كه دل مردم را بدردمياور تادلت درد نكنند كفت ياشيخ دل كسيرا رنجانيده ام فرمود فلانروزچيت را بفلان كسى فروختى باوى جنكيدى ولفوش بكفتى و نيمقران ازوى احجاف نمودى خداى او دل ترا بدرد اورد برو ويراراضى كن تاشفايابى عرض كرد حقاراست ودرست فرمودى فورارفت وهمان ادمرا بحضور اورد وابراء الذمةٔ خودرا ازوى نمود (تنبيه) فاش كردن حضرت ذيرفعت سرامر سعادت اعنى حضرت ايشان قدس سره بنا بمعانى عبارت ذيل بوده باشدنه پرده درى ولا يروج سلعته اى متاعه بالحلف بكسر اللام مصدر حلف اى اقسم كذا فى مختار الصحاح لاصادقا ولا كاذبا لانه ان كان كاذبا فقد جاء باليمين الغموس وهى من الكبائر والتى تذر الديار بلاقع وان كان صادقا فقد جعل الله عرضة لايمانه واساء دينه اذ الدنيا اخس من ان يقصد ترويجها بذكر الله تعالى من غير ضرورة قال الله تعالى ولا تجعلوا الله عرضة لايمانكم وفى الخبر ويل للتاجر من بلى والله ولا والله وفى البستان ويكره ان يصلى على النبى (ص) فى عرض السلعة فيقول صلى الله على محمد مااجود هذا شرح شرعه انتهى (بارقهٔ ديكر اينكه) ملاعبد الله عمو زادهٔ همين ملا باشى نقل كرد كه روزى بادو نفر رفيق خودم براهى ميكذشتيم وبكردنهٔ رسيديم مخوفه كه ازاملاء زماوند ميكفتند نماز مغرب وعده رسيد رفيقها نماز

عرضة اى نصبا بوزن الضرب مانصب اى فعبد من دون الله مختار الصحاح (واليمين الغموس) التى تغمس صاحبها فى النار مختار الصحاح (البلقع والبلقعه) الارض القفر التى لاشئ فيها يقال اليمين الفاجرة تذر الديار بلاقع قلت هو حديث رسول الله (ص) (مختار الصحاح).

را ادا نکردند و نیز بر سر من توقف نداشتند تا نماز بخوانم بگذاشتیم و نماز را بگذاشتیم پس از
چندی بخدمت حضرت شیخ عثمان رسیدیم قدس سره فرمودند که تو چرا ترک نماز میکنی گفتم
یا شیخ ترک نماز نکرده ام فرمودند در آب زلال نجاسته زما وندر سیدی یا دو کس دیگر نماز مغرب
را ترک کردی بار دیگر ترک نماز مکن (بارقهٔ دیگر اینکه) یکی از اعیان شهر سنه نقل کرد و گفت
که والی با میرزا رضا علی دیوان بیکی عداوت قلبی حاصل نمود و در نزد پادشاه شهیدی بست
که قتل او را فتوی دادند در شهر میرزا رضا علی را بگرفت و در محبس انداخت با غل و زنجیر
و بیحرمتی زیاد و قصدش چنان بود که آنچه اموال دارد از وی بگیرد و بعد هلاکش نماید
دیوان بیکی محبوس نهانی ارادتی با حضرت شیخ عثمان داشت آدمی را بدا درمی فرستاده
بود که شاید در حق وی همتی بفرماید آنحضرت علیه الرحمة والمغفرة یکدانه دستمال قمیص
سفید خود را فرستاده بود که این را بگردن خود ببند دو باك ندارد انشاء الله تعالی نجات
یافته میشود محض رسیدن آن دستمال ملا توقف میرزا رضا علی را مرخص کردند و نجات
یافت اشهد بالله سبحانه فقیر که راقم اینحروف است روزی که دیوان بیکی را از محبس
بیرون آوردند در میان راه بخانهٔ خود میرفت دیدم که همان دستمال را به همان خود بسته
بود بمثل کسی که دندانش درد نماید ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وایضا بعد از
یازده سال از رحلت حضرت شیخ اعلی الله تعالی مقامه میرزای دیوان بیکی مذکور در
شهر سنه از زبن فقیر دید نی بگرد و همین تفصیل را حکایتا باز تقریر نمود و گفت دستمال
سفید نبود لیکن خط خط بود و والی هم بان فقره مطلع شده بود و تقریر خود دیوان
بیکی را فقیر بعد از اتمام بارقات بچند سال در کتاب بارقات باخر همین حکایت تسوید
نمود (بارقهٔ دیگر اینکه) اسکندر بیك پسر مرحوم اکبر بیك شبی بخانهٔ فقیر مهمان شد
حرف از کرامات حضرت ایشان قدس سره میگذشت وی گفت من هم چیزی دیده ام
میگویم سالی که مرحوم والی بسر اورامان لشکر کشید و حسن سلطان فرار نمود والی در

هوش بدرانی توقف کردروزی من باجمی بحضورحضرت شیخ ثمان رفتیم چون رسیدیم پس از تواضع حضرت ایشان مرا باسید هدایت الله باینچوبی که از مـأذونان حضرت ایشان بودند عداوتی بود ومیخواستم ویرا در نزد حضرت شیخ هجو ونکوهش نمایم اول تمهیدی بمیان اوردم وگفتم یاشیخ این کرامات اصلی دارد ومقصودم این بودکه شیخ بگوید نه تامن بتمام اسر وکار سیدهدایت بپردازم حضرت شیخ جواب گفتند که بلی کرامات صحیح است گاه باختیار گاه بی اختیار شخص واقع میشود باز گفتم یاشیخ سید هدایت چگونه کسی است گفت خوبست گفتم چه خوبی دارد گفت سیداست وبقدر خود صالح است گفتم پس چرا فلان وفلان عمل ازوی سر میزند شیخ گفت ای عزیز میدانم مقصود شما زین سؤال چیست اگر بقضا وقدر خلاف عملانی سر زندبی حکمتی نیست وویرا ازمسلمانی بر نمیاورد منجمله یکی ازمشایخ صاحب کشف وکرامات بوده در کشف خوددیده که درلوح المحفوظ بجهة وی زنائی مقدراست که بازن یکی از مریدان خود بکند ان شیخ مدت هفت سال بعجز ونیازدعا میکردوانچه توانست صدقه دادشایدکه انقضارا ازوی ردنمایند ممکن نشد ومحو نگشت عاقبت شب وعده لاعلاج برخاست وبخانه مرید رفت مرید تمام اعزاز واکرام ازوی نمود وشادیها بکرد شب خوابیدند شیخ برخاست وبازن مرید کار را بدید ضعیفه بخیالش که شوهر خود بوده چیزی نگفت صبح شیخ ببهانه وضو گرفتن بیرون رفت ومرید نیز بنماز شد چونکه باز گشت دیدکه زنش مشغول بغسل است ازو پرسید گفت مگرا مشب باهم صحبت نکردیم گفت والله که نی ضعیفه گفت حاشا چرا میکنی امدی واحتیاج خود را رفع کردی مرید فهمیدکه کار شیخ بوده بتعجیل در عقب شیخ دوید چون بوی رسید شطی بزرك در راه بودید که شیخ از سرشط میگذرد واصلا قدمش تر نمیشود فریاد زدکه ای شیخ ان کار شبت واین کرامات روزت من بکدام باورکنم شیخ گفت ان قضای مبرم بود واین کمال فضلست

(فصل) در کتاب تذکرة الاولیاء و نفحات جامی و ریاض المشتاقین مولانا حامد علیهم الرحمه مفصلا این حکایت را نوشته اند سئل عن جنید قدس سره هل یزنی الولی فاطرق ملیا ثم رفع رأسه فقال وکان امر الله قدرا مقدورا انتهی ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب اسکندر بیك کفت ازین سؤال وجواب من وشیخ مرا هیبتی روی داد که دیکر نتوانستم بسخن ایم دران اثنا شیخ خود بخود فرمود عبد الله سلطان بانه را کرفته اندماها متحیر شدیم حضرت شیخ سخن را برکرداند وبحثی دیکر کرد ما کفتیم یا شیخ در خصوص عبد الله سلطان چه فرمودی فرمود چیزی نکفتم کویا سهوا رز بام امده باشد خلاصه ماها از خدمت ذیرفعت حضرت شیخ دامت برکاته مرخص شدیم ودر بین راه باهم کفتیم که سخن شیخ بی حکمت نیست وحال انکه عبد الله سلطان بانهٔ باجمعیت تمام واسباب حرب امده ودر غایت خد متکذاری والی ایستاده بود عقل باور نمیکرد که در حق وی بیحرمتی کنند الغرض بارفقا بمنزل رفتیم فردا وقت چاشتی والی محمد رضا بیك ندیمرا فرستاد عبد الله سلطان را در نهایت افتضاح کرفت ولخت کرده بحبس بردند خیمه ولباس وعمله واساس ویرا بعبد الکریم سلطان نامی دیکر که در سنوات سابقه پدرش حکومت بانه را کرده بودسپردند واو را حاکم بانه کردند (بارقه دیکر اینکه) میرزا علی اکبر پسر مرحوم میرزا عبد الله منشی باشی نقل کرد وکفت سالی مرحوم والی بنفسود رفت من باچند کسی بزیارت حضرت شیخ رفتیم رفقا بحضور انحضرت برفتند ومن بخانهٔ مرحوم شیخ علی از اعاظم خلفای حضرت ایشان شدم واورا واسطهٔ خود نمودم که حضرت ایشان علیه الرضوان بخاطر وی در حق من عنایتی فرماید چون بحضور شیخ رسیدیم کمال لطف بامن داشت وقلیان ابی را بمن تعارف نمود یکی از رفقای من کفت یاشیخ ماجمعی در خدمتیم این عنایت که بامیرزا علی اکبر داری چرا باماها نفرمودی حضرت ایشان قدس سره تبسمی فرموده واشارتی بشیخ علی نمود وکفت

ان ریش سفید در دل هی بمن میگرید که در حق وی مهربانی بکن بعدش بعرض رسانیدم که یاشیخ پدرم بقای عمر حضرت شما شده است ویرا متوجه شوید که حالش چیست ومغفرتی برایش طلب فرمائید حضرت ایشان رحمه الرحمن قدری مراقب شده بعد فرمودند که پدرت را عفو کرده اند وخوش میگذراند سبب براینکه دو یتیم را نزد خود برده ومراقبت از اوها نموده است ارحم الراحمین نیز بوی رحمت فرموده است عثمان که انجا نبوده وبخانهٔ شما نیامده است تا کسیرا امکان برود که بیهوده میگوید ویکی از ان یتیمان را بیشتر تواضع نموده حال بجهة ان ترقی زیاد به پدرت داده اند وخیلی خوشحالست میرزا علی اکبر گفت که قول حضرت شیخ صدق وحق بود که مرحوم پدرم نوکری داشت وبجرد بجردوسه برکه خانه چیزی نداشت پدرم خانها رابده تومان بفروخت وجه راعنفمة داد تاعبلغ دوصد تومان رسید ودوپسر یتیم ان نوکر خودرا بانهایت تواضع درخانهٔ خود سرپرستی بکرد چون بحد بلوغ رسید ندان دوصد تومان را تماما باوها تحویل داد بلی (ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) (فصل) فی احادیث سید الانام علیه الصلوة والسلام للتواضع والاکرام مع الایتام قال الله تعالی (فاما الیتیم فلا تقهر) یعنی فلا تغلبه علی ماله لضعفه وقرئ فلا تکهر ای فلا تعبس فی وجهه قاضی رحمه الله عن رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یحسن الیه وشر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یساء الیه ثم قال باصبعیه انا وکافل الیتیم فی الجنة هکذا وهو یشیر باصبعیه معالم التنزیل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا بکی الیتیم فی الارض بکت الملائکة فی السماء فیقول الله تعالی ماالذی ابکی عبدی وانا الذی غیبت اباه فی التراب واشهدوا ملائکتی ان من اسکته برضاه فانی غفرت له کتاب الهدی للمستدی قال النبی صلی الله علیه واله وسلم ارحموا الغرباء واکرموا الیتامی فانی کنت فی الصغر یتیما وفی الکبر غریباً صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم وروی الطبرانی ان رجلاً أتی النبی (ص) ویشکو

قوة قلبه قال علیه الصلوات والتسلیمات اتحب ان تلین قلبك وتدرك حاجتك ارحم الیتیم وامسح رأسه واطعمه من طعامك وتلین قلبك وتدرك حاجتك عمود کبری انتهی (بارقهٔ دیگرایکه) مخدومی شیخ شمس الدین که شهیر بکاکهٔ شیخ ودر قریهٔ دوسینی محل بانه ساکن است زمستانی عازم کرمانشاهان شده بود وبفقیر وارد امد واین مناقب را دید گفت در نزد من هم دو بارقه بنویسید (بارقهٔ اول ایکه) خانم بزرك زن احمد بیك سقزی بجهة اولاد باحاجی ملا عبد الحکیم بابهٔ سپارش بخدمت حضرت شیخ مینماید واوچون بحضور میرسد قول ضعیفه را فراموش میکند روزی حضرت ایشان قدس سره میفرمایند حاجی کسی باتو بمن سپارش کرده چرا نگفتی عرض مینماید همچنان که این را میدانی معلومت هست که چه گفته میفرماید خانم بزرك زم ترا چنین وچنان گفت که بمن برسانی جوابش بگوی که خدا یتعالی مقدر نکرده که ویرا اولاد بشود بگو ازین خیال اسوده باشد ونشان صدق عثمان اینست که آن ضعیفه یك دندانش از طرف یمین مانندطلا زرد وبراقست واز طرف یسارش بزیر پهلوی وی خالی سیاه دربدنش میباشد حاجی بمزاح میگوید باشیخ قربان تومارا از نظر حرام نهی میکوئی وحال انکه خودت دندان وخال زنها را مینگری جواب فرموده اندکه این نظر نه ان نظرهااست این کشف ومراقبه است وحرجی ندارد حاجی جواب را بخانم بزرك میرساندوی بخبرات حضرت شیخ اقرار مینماید واین خبر باعث مزید اعتقاد اهالی سقز میگردد (بارقهٔ دویم اینکه) قادر بیك پسر رستم بیك از احشام جاف واکابر انها میباشد طالب دختر محمد پاشای جاف بودو پاشا از اینمامله بی میل بودند قادر بیك بحضرت شیخ ملتجی میشود وابراز مطالب خودرا میدهد شیخ جواب میفرماید چندی صبر نمای که ان دختر را بتو خواهند داد مدتی بران گذشته وعزیز خان سر دار کل خطبهٔ همان دختر از پاشا کرد قبول نمودند قادر بیك باه وناله مرا بخدمت حضرت شیخ دامت برکاته فرستاد که سالها است منتظر این دخترم

وبوعدهٔ حضرت ایشان امیدوار حالا چاره ام چیست رفتم وعرض کردم باتبسم فرمودند
بوی بگوی (ع) بارها گفته ام وبار دیگر میگویم ان دختر حکما وحتما باید بوی برسد
دلگیر نشود باز امدم وقادر بیك را مژده اوردم چون فرصتی گذشت وقادر بیك بمطلوب
نرسید مستمعان وعدهٔ شیخ ازهر طرف باعتراض وانکار برخاستند ونکوهش وتشنیعها
میگفتند وعزیز خان در وصلت دختر مجد بود وقادر بیك بقول شیخ مطمئن بود تایکسال
دیگر بگذشت بعد ازان خود بخود محمد پاشا نادم شده روزی قادر بیك را میطلبد وبه
تعجیل دختر را برایش نکاح می بندد وحکم میکنند تاسردار مخبر بشود تدارکش نمای
وبیراز دوست شدن این کار که بسی دشوار مینمود چه قادر بیك وچه ایل جاف کلا
وطراً معتقد ومخلص حضرت شیخ شده وغالبامریدان جان نثار گشتند (بارقهٔ دیگر اینکه)
روزی بامرحوم ملااحمد شیخ الاسلام شهر سنندج در خلوتی نشسته بودیم سخن از استغنا
وتمکین حضرت ایشان قدس سره من فضل الرحمن درمیان بودوی گفت سالی مرحوم
امان الله خان والی باوراما لشکر کشید ومن همراهش بودم والی قلبا باشیخ خوش نبود
فاما ظاهراً گفت از شیخ عثمان دیدنی بکنیم باکل انجمعیت که همراه داشت امتحانا
بقریهٔ بیاره رفت ودر بالاخانه وصفهٔ دروازهٔ خانهٔ شیخ منزل گرفت حضرت شیخ بیرون
امد وبا مجلسیان وکل حاضرین تواضع وترحیب بجای اورد ونوازش فرمود لیکن ابدا
بطرف والی نگاه نکرد وباوی متکلم نشد وتایك شبان روزمهما نداری ملوکانه بکل
انجمعیت بجای اورد وهیچ مبالات بوالی نکرد من برسبیل التماس گفتم که والی
بنیازمندی خدمت امده است باولطف وتواضع چرانمیکنی جواب گفتند که مأمور
نیستم با والی متکلم بشوم ومن قولا وفعلا سر بخودکاری نخواهم کرد بانچه از پیشگاه
امرم برسد عمل مینمایم خلاصه والی بمحرومی وشکسته نفسی برگشت این فقیر بشیخ
الاسلام گفتم شما که شیخ رادید ید تغیری ازدل خود یافتید گفت فوالله شیخ قلیان

میکشید ودست عینش قادر بحرکت نبود سر قلیانرا بردارد تاسه بار خواستم سر قلیانرا بر دارم اسم ورعونتم مانع بود بالآخره برجستم وسررا بلند کردم فورا بسط ووجدی عظیم بدلم رسید ووجدانا حالتی دیکر یافتم فهمیدم که أثر تصرف حضرت ایشان بود اعلی الله تعالی مقامه (بارقهٔ دیکر اینکه) جناب حجة العلماء مولانا أحمد نوتشی سلمه الله تعالی روزی در مجلسی بتقریبی بیان کردند که برادرم ملا فضل الدین اراده کردزن بیاورد ودر بین دو ضعیفه متردد بود تا کدام یکرا خطبه نماید ویکی ازنها عموزادهٔ خودمان بود کفتیم بحضرت شیخ قدس سره عرض داریم هرچه فرمایند چنان کنیم چون بحضرت ایشان نورالله مرقده وفی أعلی الفرادیس أرقده کفتیم پس ازتاملی جواب دادند که دخترعم خودترا نکاح نمای ونشان صدق قولم در مصلحت شما اینست که دوران طرف عین ان دختر کودی مانند سورخ عیانست بعده فضل الدین دختر عمرا اورد ومن ازوی سؤال نمودم که ان نشان دروی هست جواب داد که بلی قول حضرت شیخ قدس سره صحیح است وان ضعیفه بهمت حضرت ایشان چنان مطیع وصالحه بود که بتقریر وتحریر نیاید منجمله خبر وقت مرک خودرا بچند وقت قبل از ان عیان کفت وبهمان وعده وقراروی برحمت حقتعلی برفت (بارقهٔ دیکر اینکه) جناب میرزا رحیم وزیر زادهٔ کردستان کفت چون حضرت ایشان رحمه الرحمن از هوش بدرانی اورامان بطرف بیاره باز کشت ملا رحیم شهیر بکاب الفقرا سوار یکی از قاطرهای الحضرت علیه الف رحمة شده بود اتفاقا قاطر درمیان راه سرکشی کرده وفرمان ویرا نبرده بود ملا رحیم بشدت قاطررا زجر وسیاست کرده وبراه آورده بودند چون بسرآب کبمنه رسیدند حایطی ازسنك براه حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران ساخته در انجا نشسته بودند ناکاه ان قاطر بکنار حایط آمد وبسی سر بسنکها مالید ومینالید حضرت ایشان عطر الله المنان تربته ملارحیمرا طلبیده بوی فرمودند بهیچ میدانی این قاطرچه میکوید جواب داد که نی فرمودند شکایت ازشما دارد ومیکوید من راه هموار

سر نهاده ومیامدم ملا رحیم میخواست بسنکلاخها مرا ببردومن طاقت نداشتم چندان مرا زجر وسیاست نمود که خسته شده‌ام مرا زیاد میزد بهر جهت بصاحب من هم بدکوئی وسخت خوئی میکرد خوب من با توجه کرده بودم که قاطرفرمان برامی بردوتو نفرین بمن میکفتی بحلت نمایم یانی ملا رحیم ناچار باقرار آمد ودست ودامن حضرت ایشان‌را بوسید وتوبه میکرد بعدفرمودند قاطررا از پای حایط بجایکاه بردند (بارنهٔ دیکراینکه) جناب سیادت انتساب سید عبد المجید ساکن محل خرخره وفقه الله تعالی چنین کفتند که این‌عمم سید جعفر نام با حاجی بکه رفیق کشته بصوب خانهٔ کعبه زادها الله شرفاً روان شدند سفر اوها بدوسال طول کشید‌من بیطاقت شده باستان حضرت شیخ عثمان علیه رحمة الملك الغفران رفتم وبعد ازشرفیابی حضور کفتم یاشیخ ازابن‌عمم خبری ندارم ودلتنك مانده‌ام وحجاج ازموتش نشان میدهند چندی مراقب شده سر براورد وجواب کفت حاجی بکه نام رفیقش مرده‌است وسید جعفرابن‌عمت درراه‌است تاتوبخانه بروی چیزی نکذردوی میاید وبدیدارهم شاد میشود بعدازان چون رخصت یافتم وبمنزل رسیدم چندی نکذشت بسلامت حاجی سید جعفر از سفر باز آمد وخبر فوت حاجی بکه را داد وجمعی کثیرباین پیرروشن ضمیر دامت برکاته معتقد شدند (بارنهٔ دیکر اینکه) علی نام نوینی قاطرچی حضرت ایشان بود رحمه الله تعالی وی کفته‌است که روزی از خوشیار دهکدهٔ حضرت ایشان نورالله تعالی روحه قاطرهارا بارازغله کرده بودم درمیان جلکهٔ قریهٔ بلخه یکی از قاطرها توقف کرده راه‌را نمیکرفت برود چندانکه ویرا زجر کردم نرفت عاجزشدم وتازیانهٔ چند بوی زدم وسردی نسبت بصاحبش بزبان اوردم قاطر براه افتاد چون بدروازهٔ حرم حضرت ایشان علیه الرضوان رسیدیم قاطر مظلوم بناکاه روی بحرم دویده وبدراطاغ نشیمن‌حضرت شیخ میرود وبانکی چند میکشد انحضرت علیه‌الف تحیه فورا مرا طلبیده وفرمودند علی این قاطر بیچاره از ضربت تو بجان آمده وشکایت دارد ومیکوید که در

جاـکهٔ قریهٔ بلخه چنین وچنان کفت ومرا تازیانهای شدید بزد علی چرا رحم باین بارکش زبان بسته نمیکنی هرچه بمن میکوئی بکوی لکن بار دیکر این بارکشانرا اذیت مده من از قول حضرت ایشان رحمه الرحمن تشویر زده وخجل ماندم وتوبه کردم (بارقهٔ دیکر اینکه) محبت اطوار میرزا عبدالله آدم ملاطفت شعار علی اکبر خان شرف‌الملك وفقهما الله تعالی روزی بتقریبی کفت که اقا محمود برادرم در اوقاتی که مرحوم امان الله خان والی با حضرت شیخ عثمان قدس‌سره ناخوش بود وانکارش مینمود شبی بخواب دیده بود که حضرت شیخ بشهرسنه آمد ومریدان بسیار در خدمت داشت تا آمد بعمارت ایالت روی نهاد والی نیز با طبعهٔ خود از خلوت خویش بیرون آمد چون نزدیك شدند حضرت شیخ دامان عبای خودرا بکمرزده عصای بدست داشت میکردانید وبوالی از عتاب خطاب فرمود که ای بدسرشت تند خوی منافق ترا برمن چه کاراست وبچه جهت تا اینـدرجه هرزه‌کوی وبی‌ادبی شرطاست دماراز روزکارت برادرم والی رادیدم مانند خاشاك زرد وخوفناك درمانده با حضرت شیخ بجدل افتادند یا شورشی عظیم شیخ والی‌را از عمارت بدر میبرد انجاتنا بی‌کشیده بودند حضرت شیخ اعلی‌الله‌تعالی مقامه بغضب شدید بوالی حکم نمود که بیاوکردنت باین تناب بکش والی هرچند خواست دفع انرا ازخود نماید ممکن‌نشد ناکاه شیخ‌حملهٔ بروی زده وبزیرتنابش‌درانداخت‌فورا والی رادیدم زرد روی وغبارالود بزیران تناب لااتهٔ چند بکرد وکفت شیخ عثمان ریشهٔ مرا برکندی خدایتعالی بررحمت بیفزاید این را کفته وتمام شد ومنکه محمودم بیدارشدم چیزی بران خواب من نکذشت که والی بمرد عرضهای بسیارشدید وبده سال بعد ازخودش اولاد واموال ودولت وضیاع وعقاروی بالـکل بهدر رفته وبرچیده شدند وجمی کثیر ازداخل وخارج انکشت تحیراز ازمعاملهٔ والی وتصرفات حضرت شیخ بدندان ولب‌بکرفتند وبتمام معتقد حضرت شیخ قدس الله تعالی سره العزیز شدند (بارقهٔ دیکراینکه) مالیخدوم باسعادت قرین سید

محیی الدین کلجبنی الاصل ساکن قریهٔ کانی سوران روزی بیان نمود که مریم سلطان شهیره بکلین خانم زن رضا قلیخان والی گفت اوقاتی در طهران بودیم در محلهٔ ما طالبی بود وارع وزاهد و براقاضل خاطالی میکفتند کاهی من ایشانرا زیارت میرفتم روزی پرسید در کردستان شما چه کسیرا باهل صلاح نشان میدهند جواب کفتم فلان وفلان وشیخ عثمان از بزرگانند کفت شیخ عثمان کجا مسکن دارد کفتم طویلی شهرزور کفت ما کویا من اورادیده باشم بعد تقریر نمود که اوقاتی در تحصیل علم ببغداد رفتم انجا باملا عثمان طویلی وملا احمد کوله سارهٔ ودو نفر دیکر در مدرسهٔ بودیم کرانی افتاد که ما چهار کس یکشب وروز چیزی نخوردیم وشب فردایش بسیار کرسنه ماندیم هر یکی تمنای میکردیم ملا عثمان بما کفت چرا نومید از کرم رب العالمین میشوید خدا ارحم الراحمین است براین سخن بسی نکذشت که یکی دق الباب کرد وکفت فاضل بیاچون در بکوشودم شخصی طبقی طعام بمن داد وکفت با رفقا بخورید تا فردا برای ظرفها میایم آمدم وطبقرا سرباز کردم قابی پلاو باخورش چندی بود پخته وکرم هرچهارطعام را خوردیم وظروف را بکناری نهادیم صبح که شدان طبقرا باظروفها درحجره نیافتیم ودر حجره محکم بود که کمان دردی بوی ببریم متحیرشدیم ملا عثمان بما کفت چه جای تحیراست (بیت) رزق را روزی رسان پر میدهد ٭ بی مکس هرکز نماند عنکبوت . من همانوقت فهمیدم که وی از رجال الله است اینست حالا تقدس ایشان ظهور کرده است یقین بدارید کاروی استدراج نیست (بارقهٔ دیکر اینکه) سید محیی الدین مذکور باز کفت در سابق زمان مرحوم رضا قلیخان والی را بطهران طلبیده واورا نکاهداشتند شهرزادهٔ طوبی خانم زن والی مرا طلبید وکاغذی بحضرت شیخ عثمان نور الله مرقده وفی اعلی الفرادیس ارقده نوشت وبمن سپرد که بردم وسؤال نمایم ایا والیرا پس میفرستند یا عزل مینمایند مغفور ملا عباس شیخ الاسلام هم کاغذی بمن داد کاغذها را بردم وبحضور لامع النور حضرت ایشان رحمه الله السبحان رسانیدم پس از سه روز مرحوم

ملا حامد را طلبید وفرمود جواب مرا نوشتند ورخصت مراجعت دادند بوقت مرخصی زبانا فرمودند هر روزی تو بشهر میرسی روز فردایش بوقت ظهر جواب امدن والی را خواهند اورد امدن من بشهر سنه چند روزی بکشید بروز ورود جوابها را رسانیدم شهزاده شیخ الاسلام هردو کفتند حضرت شیخ توی کاغذ چیزی بما اظهار نکرده است زبانا بشماچه کفته است من باخود خلف وعده کفتم براستی چنین فرمودند ایشان کفتند اینکه وعده ایست نزدیک اتفاقا فردا بوقت ظهر چپر از طهران رسید ومژده دادکه والی رخصت یافته وبر کردید شادی بمیان حرم وطبعهٔ والی افتاد ونقاره خانهٔ عشرت زدند ومرا نیز خلعت کردند (بارقهٔ دیکراینکه) اقا محمد سلیم جواهری کداماد فقیر کاتب الحروف است کفت ملا فیض از دوستان امان الله خان والی بود ودائما بخانهٔ ماسکونت داشت روزی با محمد حسن پسرم بجدل میشودکه شما چرا اینقدر معتقد بشیخ عثمانید محمد حسن میکوید پس شیخ بحرینی شما خوبست که این فساد بعالم انداخته ایض بدبخت سیاه روزکار از روی خشم وغضب میکوید امام شافعی شما رضی الله تعالی عنه هم مقابل شیخ احمد بحرینی مانیست تابشیخ عثمان چه رسدمکر نمیدانی مرحوم والی بمن چه نمودمحمد حسن باقهر شدید بجواب میایدکه چه نموده میکوید در حال حیوة روزی مرا کفت ای فیض میخواهی شیخ عثمانرا در طویله ببینی کفتم بلی قربان مرا بطویلهٔ اسپهای خویش برد دیدم نرینهٔ سفید کهن سال برسرآخوری بسته اند وریش درازی دارد کفت این شیخ است من بوی پسی مسخره کردم محمد حسن دیکر تاب نمیاورد میکوید ای کریه المنظر احمق مخالف خدای نشناس هکم پرست دیکر بس است اکر جان حضرت شیخ ماتصرفی داشته بعد از مرکهم دارد این استهزا را از تو قبول نخواهد کرد ازروز محمد حسن بادرد ومحن بسر برده وارام نداشت فردایش فیض بمرض اسهال کرفتارشد بحدی که از بوی عفونتش کس ویرا بصف النعال راه نمیداد وبقدر سه ماه بدان مرض مبتلا

ودر خلا وملاچون مجانین دست بنجاست خودانداخته و بندتچها میساخت وبازی بوی مینمود ومیبوئید بالاخرة دوستان وی دشمنانش شدندواز شهر بدرش کردند بالاغ کراهه بکر مانشاهان رفت از محمد کریم مکاری شنیدم در انجا اد میرا بکراهه کرفته بوده وهر روز بدر دکانها ویرا میکردانیده وبشیٔ لله در یوزه کنان شد تامرده است (ولاتحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار) (بیت) ای زده بر بیخود ان توذ والفقار * برتن خود میزنی ان هوشدار * وان مغرور غافل سنکین دلی که بزینه رادر طویله برسبیل تمسخر بسته بوده است کاری بروز کارش امده که عبرتا للناظرین خلایق شده وعمر ودولت واموال واملاك وضیاع وعقار وناموسش بی جرئة وابواب پادشاه وحکام بهدررفت وبفنا انجامید(بیت لحافظ الشیرازی رح)سحر بامعجزه پهلو نزند دلخو شدار * کی سها شعله زخورشید مصفی ببرد (بلی ابیات مثنوی) کرجهان پر برف کرد دسر بسر * تاب خوربکداردش از یکنظر * نار نمرودی که بودش صد شرار * شد فسرده بر خلیل از کردکار. تیغ وتیر ونیزهٔ فرعون را معجز موسی شکست ازیك عصا * (عبرة للخلایق) از جانب منتقم حقیقی وقهار لم یزلی جل سلطانه کاراین منکر بیدولت بجای رسید که علاوهٔ تفصیل متن اولاد وعیال پس مانده اش بنهایت رسوائی کیف رسوائی وبدنامی کلی کرفتار شدند ودر نظر بدخواهان وی کلا خوار وبیمقدار کشتند بلکه در نظر کل خلایق خوارق حضرت ایشان ماعلی الله تعالی مقامه مبرهن وهویدا کردید واین فقره باعث اعتقادجم غفیر وجماعت کثیر شد وکلا بخرق عادت وحقیقت انحضرت علیه الرحمة والمغفرة وهر زکی ورسوائی این بیدولت مدبر اقرار کردند والله یحق الحق وهو یهدی السبیل (بارقهٔ دیکراینکه) بعضی از خلفای رفیق ومریدان وثیق برای این راقم الحروف تحقیق کرده وکفتند یکوقتی پاشای از اسلامبول بشهر سلیمانیه امده بود چونکه اسم وشهرت حضرت شیخرا مستمع کشته عازم زیارت ودیدار بینی حضرت

ایشان شد واینجا امد چند روزی در صحبت ومجلس شریف بسر میبرد باش کاتبی داشت حسنی افندی نام باصطلاح فارسی یعنی مستوفی باشی روزی در غیاب پاشا بر سبیل عجز ونیاز وانکسار بحضور حضرت ایشان برد الله مضجعه وفی اعلی الجنان اضجعه درامد وبسی اظهار اخلاص خویش نمود بنا گاه نظر مبارک حضرت ایشان علیه الرضوان بران کاتب سعادت بنیان افتاد وبخشش کامل بیافت مجذوب ومغلوب الاحوال از مجلس سامی بیرون امده اری خواجه عبد الله انصاری هروی میکوید قدس سره فیض حق بنا گاه رسد ونکهی بردل اگاه رسد وبعد از سه روز حضرت ایشان عطر الله تربته ویرا مأذون فرمود وکاغد اجازه نامه اش بخشید که بوطن خود بر کردد وطالبان طریقرا تلقین وتعلیم راه حق نماید پاشا وحضاران بارکاه چون دل برید کی ویرا از منصب وجاه دنیا بدیدند بیشتراز بیشتر در ان فقره معتقد وثنا کوی انحضرت شدند این فقیر روزی در حضوران بدر کبیر وایه منیر ایستاده بود حاضران مجلس بحثی از حسنی افندی مذکور بمیان اوردند که یاشیخ عجب باخلاص وصداقت آمدوزودی بنصیب رسید (بیت) سالها بایدکه تا یکمشت پنبه از زمین * شاهد یراحله کردد یاشهیدی را کفن) انحضرت فرمودندتابوطن خویش بر کشته خانقاهی عظیم البنای عالی ساخته وباسم ما نام انرا عثمانیة نهاده ودرست کرده است فقیر نیز بعرض رسانیدم (بیت) نرکس بناز سر زده زانچشم پر خمار * اعجاز بین ومعجزه اش را رساله کن برخاست محشری زنکاهت بروز کار * حسنی تو خویش مست می ازان پیاله کن (بارقهٔ دیکراینکه) چند نفراز خلفاء ومریدان صحیح الروایة بیان کردند که روزی سیدی ژنده پوش مسکین بخدمت ان نیر منیر دین محمدی (ص) امد وبعجز ومسکنت کفت یاشیخ از شهر سلیمانیه بامید واری حضرت توامده ام حل مشکل مرا بکن فرمودند قدس سره باسید تراچه مشکل است کفت قربان شجرهٔ طایفهٔ ما کمشده ومدتها است سیادت ماها مفقود مانده الحال بعضی مردمان بمن منکرند بحدی که خودم

يقول ايشان از سيادت خويش به تشكيكم محضا لله سبحانه انچه بدانى درخصوص سيادت من واضح نماى فرمودند سيد جواب ترا فردا ميكويم امشب مهلت بمن بده فردا صبحى حضرت ايشان برد الله مضجعه وفى اعلى الفراديس اضجعه بيرون امده مرحوم ملا حامد ومغفور شيخ على ماويلى را باچند خلفاى اعلم طلبيده وفرمودند امشب بخدمت حضرت رسول الله (ص) رسيدم يقظة لانوماواز نسب اين‌سيد از انحضرت عليه وعلى آله‌الصلوات والتسليمات پرسيدم انسرور عليه التحيات والبركات جواب فرمودند كه بلى از ذريت من است سيد را طلبيده وبمرحوم ملا حامد فرمود كاغذى بهمين‌عبارت براى سيد بنويسيد وبوى بدهيد حسب الامر نوشته وبدست سيد دادند وبشهر سليمانيه بركشت ازان خبر سرد كويان ومعترضان بناى اعتراض وانكار نهاده بودند جناب حجت العلماء مولانا احمد نوتشى سلمه الله تعالى دران ايام مفتى انجا بوده حكايت را ميشنود مجلسى منعقد كرده وبعلما وغيرهم بدلايل وبراهين شرعيه على مصدرها الصلوة والسلام والتحية‌مدلل ميداردكه قول حضرت شيخ روحنا فداه مرقده صحيح ومسلم عليه است ومنكر ازاحصر ومندك ميكر داندارى (بيت) هر كل نوزكارخى ياد هميكندولى * كوش سخن شنو كجاديدهٔ اعتبار كو * سبحان الله العظيم اين فقير راقم الحروف همين تفصيل فوق را در زمان حضرت ايشان عطر الله تربته وفى اعلى العليين رتبته از مخدوم مكرم واجد ناقد ملاحامد رحمة الله عليه استماع نموده‌بودفراموش كرده تادرين‌اوان اين دوستان مهربان بخاطر فقيردر انداختند ربنا لاتواخذنا ان نسينا او اخطأنا (بارقهٔ ديكراينكه) وايضا جناب خير من زار بيت الله الحرام حاجى مولانا احمد حجت العلما بيان كردند كه روزى ملا سليمان كيمنهٔ كه از مقبولان ومنظوران حضرت ايشان بود نورالله مرقده وفى اعلى غرف‌الجنان ارقده بحضور لامع النور امد وبسياراه وناله از شرارت وهرزكى‌يك ادمى‌ساكن‌قريهٔ هانه كرمله نمودكه باوى خشم رانى وبيحرمتى كرده وجنكيده بود چندان شكايت كرد كه بكريه وبيطاقتى

کشید حضرت ایشان ویرا دلدادکی فرموده وکفت منال که بزودی انتقامت میکیرم بعد
از پنج روز حضرت ایشان قدس سره نشسته بودهمان مدعی ملا سلیمان حاضر امد حضرت
شیخ تا ویرا دید برسم تعجب فرمود وای برتو هنوز نمردهٔ انکس کفت چرا بمیرم آن
حضرت باز سکوت فرموده ان کس برفت فردایش خبردادندکه فلان کس مریض است
بعد از دو سه روز دیکر ویرا برون اوردند مرده وبخاکش سپردند (بیت) دیدی که
خون نا حق پروانه شمع را * چندان امان نداد که شب را سحر کند (بارقهٔ دیکراینکه)
صفا اطوار سید مصطفی نجل مرحوم سید عبدالکریم که از اعاظم خلفا ومقبولان حضرت
ایشان بوده قدس الله تعالی سره العزیز واز اکابر سادات سکنهٔ قریهٔ خانقاه محل پاوه بوده
است بفقیر مهمان شد وبارتارا ملاحظهٔ میکردوی کفت که مادر من وقتی بمن حامله بوده
است پدرم برادر دیکر مراکه سید احمد نام داشته بحضور مبارك حضرت شیخ عثمان
برد الله تعالی مضجعه برده است وهمت توفیق وسعادت برایش در خواسته است که احمد
باتوفیق علم وعمل خیر باشد انحضرت در جواب فرموده اندکه دعای خیرش خواهم کفت
لکن زوجه ات حامله است چون بخانهٔ خودباز کردی برایت پسری دیکرمیزاید نام انرا
مصطفی بنه وبدان که ان پسر بکمال خواهش شما هم صالح وهم عالم عامل میشود وبر سبیل
تبرك یکسر قندسفید باچهار قدی جامهٔ دانهٔ الوان بپدرم التفات میفرماید که اینها
را برای ان مولود تازه ات هدیه ببر چون پدرم مرخص میشود وبخانه میرسد بعد از
چند ماه من متولد میشوم وحسب الامر اسم مرا مصطفی میکذارند وقند را بتدریج در
خوردمن میدهند وان جامه دانهٔ تبرکی تا باین نزدیکیها درمیان بالش زیر سری من
میبوده است آری وحقاً (مثنوی) انکه واقف کشت براسرار هو * سر مخلوقات چه
بود پیش او * انکه برافلاك رفتارش بود * برزمین رفتن چه دشوارش بود (بارقهٔ دیکر
اینکه) حاجی ابراهیم بیارهٔ که اول تا باخر عمرش خادم ومخلص حضرت ایشان بود بیافه

نمود که حضرت شیخ برد الله مضجعه وفی اعلی غرف الجنان اضجعه ماهی پنجاه قران
وظیفه از طرف حاکم شهر سلیمانیه داشتند وهر ماهی از ممر حلال بدست من میرسید
وبحوائج انحضرت صرف میکردم یکوقتی اجناسی برایش از جهودی میکرفتم دوشاهی
پول سیاه بقیه بر سرم ماند حاضر نداشتم بطفره کذارنیدم واز شهر بیرون امدم بقریهٔ کریزه
رسیدیم زنی جمیله مشغول مشك زدن دوغ بود ببهانهٔ دوغ خوردن چند نظری بوی
کردم وبکذشتیم تا بقریهٔ چقان رسیدیم کلهٔ میکذشت سکهای شبان چنان بما حمله کردند
که نزدیك شدکه مارا پاره پاره نمایند رفیق من سرد حرفی بشبان کفت ان شبان از سکش
بد تربا چوکان برما نهیب اورد تا نزدیك رسید مرا بشناخت وارام کرفت چون به بیاره
رسیدیم از نباتی که برای حضرت شیخ کرفته بودیم بارفیقم هر یکی حبی خوردیم حضرت
شیخ قدس سره در باغی بودند تا بحضور مبارکش رسیدیم مفصلا بیان دوشاهی یهودی
که برمن باقی داشت ونظر کردنم بزن جمیلهٔ کریزهٔ وحمله سك شبان چقانی وخوردن دو
حب نبات را بتمام فرمودند کفتم یاشیخ اسلامتی چراغی برداشتهٔ وبعقبم افتادهٔ چه خبر
است که سر مرا همکی فاش میکنی بعد فرمودند بروجه یهودی را بلاطفره برایش بفرست
عرض کردم سمعاً وطاعة (بارقهٔ دیکراینکه) مخدومی شیخ اسمعیل حجیجی سلمه الله تعالی
کفت زنم فوت کرد وخانه ام بیکس ماند ومردمان از هر طرف اسباب واشیای مرا بسرقت
میبردند درسه جا بخیال زن اوردن افتادم (یکی) در قریه نوتشه خواهر جناب حجت العلما
حاجی ملا احمد رحمه الله الملك الصمد (دویم) در قریهٔ سلین اورامان خواهر ملا یعقوب قاضی
(سیوم) در قریهٔ وراء پاوه وانها را مصلحة بحضرت شیخ نور الله تعالی مرقده وفی اعلی
الفرادیس ارقده اظهار نمودم پس از مراقبهٔ تام جوابم چنین فرمودند که دختر سلینی را دیدم
ورنکش زرد است ممکن بعد ازاوردنش ازوی نفور کنی وبوحشت مانی خواهر ملا احمد
هم نفسی قوی وپرزوری دارد مقاومت ویرا طاقت نمیاوری دختر ورائی نیز درمیان مردمان

جاف واحشامی حمل امده بسی کم عقل وشعور است عرض کردم پس چکنم دوباره بمراقبه شد وبعد فرمودکه دختری در قریهٔ حجیج است خدای سبحانه انرا بجفت شما مقدر فرموده است کفتم چنین دختری کمان ندارم فرمودکه اسم پدرش مصطفی است وخانهٔ وی بیك تیراندازی از مسجدوراست چون بفکر شدم همان دختره بقول خودم بنامزد شده وشهیر بهایش را مال بسیاری خورده بودند بیان واقع را بکفتم که مرا طاقت این بدنامی نیست که بعداوت جبهی نافرجام در میانم فرمودند باورم بدار خدایتعالی اندختررا برای همجفتی تو خلق کرده است باز حقیر خود را راضی نمیکردم ودر فیدوی نشدم چندی بران نکذشت مصطفی کار دخترا بهمزدوشیربها را پس داد بیکفتکوی ماجوان دامادهم بلا سبب بکنار شد روزی دیدم که صوفی رحیم نام نودشی از جانب حضرت شیخ قدس سره در رسید باد وکاغذ یکی بمصطفی دیکری بمن که امر چنین شده است برسیدن این کاغذها مصطفی دختر شرا بنکاح شما درا ورد حقیر را دیکر مجال نا امری نماند ومصطفی را طلبیده وکاغذ های شیخ رابوی بر خواندم جواب کفت سمعاً وطاعة همان لحظه بلا طفره وتعویق دختر خود را بنکاح من دراورد وان ضعیفه بنهایت النهایه باعث اسودکی من کردید وچندین راحتی واسایش از وبمن رسید وبسی اولاد های شایسته وصالح از مابوجود امدند (بارفهٔ دیکراینکه) بار شیخ اسمعیل بیان کرد که ملا احمد کاتب محمد سعید سلطان حاکم بود ویرا بقضاوت بقریهٔ حجیج فرستاد بنای ظلم وتعدی بسیار وناحسابی بیشماردنها وقصهٔ ویرا بعرض حضرت شیخ اعلی الله تعالی مقامه رسانیدم بمحمد سعید سلطان فرمودکه قبول ندارم دیکر ملا احمد قاضی حجیج باشد باید دیکر بار انجا نرود سلطان ساکت حضور بماند لکن ویرا عزل نکرد بیست روز بران نکذشت که سلطان از ملا رنجید بناکاه محصلی امد وملا احمد راکرفت وبمحبس انداخت واموالش را بتمام وکمال ضبط کرد ومضطر وکدا افتاد واز قضاوتش معزول

کردانیدومردم حجیج را از شروی بفراغت رسانید واین فقره مزید اعتقاد جماعتی کثیره بحضرت ایشان رحمه الرحمان شد «بارقهٔ دیکر اینکه» جناب فضایل ماب سیادت انتساب شیخ احمد افندی نجل مرحوم شیخ رسول نقیب شهر سلیمانیه بنقل اوردکه درخواب دیدم بخانقاه مرحوم مغفور بهاء الدین شیخ محمد علیه الرضوان امدم چون بکنار حوض بزرك رسیدم می بینم درجای همین بقعه که حضرت شیخ عثمان قدس الله تعالی سره مدفون است عریشی از چوب تاك واشجار پر ثمار بهم پیوسته وچون کنبدی میانه سبز وخرم کمی مرا کفت شیری دران عریش خوابیده است واقف خودباش من باهسته بطرف ان امدم که شیری نرسینه چاك باهیبت درانجا بخواب رفته بودبسی هولناك مانده که بیدار شدم چون سفری باین خانقاه امدم دیدم که ان عریشی بقعهٔ مبارکهٔ قبر حضرت شیخ است اعلی الله تعالی مقامه از انزمان باز براعتقاد من بیفزوده است «بارقهٔ دیکر اینکه» خلیفه عبد الباقی پاوهٔ که از مقبولان این کارخانه است بیان نمودکه محمد نام اورامی شهیربه حمکه از قاطر داران حضرت سراج الملة والدین شیخ عثمان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان بودوی بنقل اوردیکوقتی که قاطرچی بودم یکدندان کنارهٔ من بوجع افتاد ومرابی ارام وطاقت کردانید بنزد جراح رفتم بیرونش در اورد کازبدهانم بردودندان مرامحکم بکرفت وبقوت هرچه تمامتر تابسه باربکشیدان دندان از جای تجنبد کاز رابینداخت ومراجواب کردبنا چار فی الحال بدر بخانهٔ حضرت ایشان قدس سره دویدم وباه وناله وفریاد افتادم انحضرت از حرم بدرامد وپرسیدکه تراچه شده بیان حال رابعرض رسانیدم فرمودندکه دعای خیرت میکویم من بی ادبانه خودرا بزمین انداختم وخاکپای مبارکش را بوسیدم وکفتم بانخدای که اینعزت وجلالرا بتوداده است سر از ینجا ك برنمیدارم تانجاتم ندهی فرمودند سبحان الله ومراقب شدندپس از لحظهٔ مراخواب ربود بناکاه تراقی ازدهان من برامد وبان تراق بیدار شدم ودیدم که ان دندان از جای کنده وبدهانم افتاده است چون برون اوردم سه ریشهٔ بزرك

داشت وجماعتي مريدان بحضور مبارك حضرت شيخ روحي فداه حاضر بودند با ايشان
درصحبت بود وأبدا بطرف من ملتفت نميشد بفراغت تمام برخاسته وبكناري شدم ودست
ورهان خودرا بشستم (بارقهٔ ديكر اينكه) حاجي ملا محمود سنندجي كفتند كه چون
در اوايل مبتدي بودم شبي حضرت شيخ قدس سره محض تربيت ونفس شكني مرادير
وقتي طلبيد وفرمود الانه بقريهٔ بلخهٔ برو وفتاح بيك را بياور وحال انكه من با فتاح بيك
خوش نبودم وان امر حضرت شيخ برمن از سربريدن كران تربود فاما لابدا ميبايست
رفت براه افتادم وشبي تارك وراه پرسنك ودرختان ومن بسي ازدرنده وسبع خايف بودم
مصافهٔ بين دو فرسخ هم بود از قضا بجلكهٔ رسيدم ودر ميان جنكلي صدا وخشخشي
بكوشم رسيد از خوف كرك چون جان كندن بمن كذشت خلاصه بباخه رفتم وفتاح
بيك را خبر دادم فورا با من براه افتاد نصف شبي بحضور مبارك آمديم پرسيد چكونه
رفتي كفتم خوب رفتم واوردمش فرمود در صدا وخشخش فلانجا چون بودي كفتم تو
چرا با چراغي بعقبم افتادي (بارقهٔ ديكراينكه) صوفي فرج الله باقلا بادي در نزد فقير
بود كفت سالى فصل زردالو بود بقريهٔ زروان رفتم رعاياي انجا فرارشده بودند بقدرچهار
پنج من زردالو چيدم وبخانهٔ خود بردم در همان أيام بخدمت حضرت شيخ عثمان رفتم
قدس سره انحضرت مراديد كردن كج كرده بودم ومنتظرفيض ايستاده روي بمريدان كرد
وفرمود مردم بباغ دهات غير ميروند وزردالوي مردم را بي اذن چيده وميبرند بعدش
بنزدمن ميايند وفقيرانه كردن كج ميكنند ومنتظر فيض وبركاتند (بارقهٔ ديكر اينكه)
صوفي محمد ميرزاي سمراني كفت روزي در تابستان بود در خدمت حضرت ايشان عليه
التحية والرضوان برلب حوض طويلي ديدم كه سيدي بوضو كرفتن مشغولست حضرت ايشان
عليه الرضوان روى باو كرده فرمود كه بعضي أموال فلان كس نزد تواست بوى پس بده
سيد منكر شد وحشا كرد حضرت ايشان عليه الرحمة والغفران باز با نرمى واهستكى

فرمودند که حشا چرا میکنی فلانروز در فلان راه بوی رسیدی فلان وفلان چیزازوي بجوروستم بگرفتي الحال اینست صاحب مال اینجا وتواینجا بوي پس بده سید یکبار بتندي وبي ادبي گفت بردم بردم بتوجه حضرت ایشان علیه الغفران فرموداي بمن چه خودداني یکبار سید هنوز وضورا تمام ناکرده برجست ودیوانه صفت روي براه نهاد وبرفت فردایش بعضي کسان از قریهٔ نفسود آمدند وگفتند فلان سید بدین نشان دیروز ازینجا دیوانه شده وبه نفسود آمده است ولباس را درتن خود پاره پاره کرده وخیلی پریشان است (بارقهٔ دیگر اینکه) همین صوفي محمد میرزا نقل کرد که روزي در خدمت حضرت ایشان بودم برزگری ازده انحضرت از طرف شهرزور آمد انحضرت ازوي پرسید کند مهارا چه کار کردید گفت قربان در وکردیم وبخرمنها نهاده ایم فرمودند از چهار خرمن انها از هر یکی چیزي برده اندوي بلرزه درامد وعرض نمود بلی فدایت شوم چنانست که فرمودید لکن من در اول جرأت نکردم بعرض برسانم (بارقهٔ دیگر اینکه) اقا محمد سلیم شهر بجواهری که در شهر سنندج اعتباري دارد ونسبت دامادي با فقیر راقم ایحروف پیدا کرده است چون این کتاب رادید گفت منهم چیزي یافته ام بنویسید سالی که مرحوم فخر الزمان شیخ عبدالرحمن قدس سره بسنندج آمدند حقیر در خدمتش ارادتي حاصل کردم روزي بوقت تعویذ نویسي حقیرارفرمودند که فلاني امانتي بتومیدهم بلکه گنجي بتومیسپارم وان اینست که بهر وقتي مریضي را بیبیني تا ازتوخواهش تعویذي بکنند اسم مبارك حضرت شیخ والد ماجد را بگوش همان مریض بخوان وبحروف مقطعه نیز بکاغذ پارهٔ بنویس وکاغذرا بخوردوي بده چنانکه نتواند کاغذرا بخورد باب بشوي واب رابوي بده که شفایابد باذن الله سبحانه از انوقت تا بحال بهمانقرار براي هر ناخوشي که عمل کرده ام شفایافته است منجمله یکوقتي در بلوك اسفندا باد در قریهٔ نارنجك بودم روزي ضعیفهٔ پریشان حال وگریه کنان بنزدمن آمد وتندتند گفت بر خیز که پسرم

مرده‌است ويرا زنده‌كن من برجستم وبسر پسرش رفتم ديدم كه از خود غايب مانده ومشرف بموت‌است اهستهٔ اسم مبارك شيخ عثمان را قدس سره بكوش‌وي كفتم وايضا بر كاغذ نوشتم وباب شستم وبخوردوي دادم بعدش كفتم برخيز فورا همان پسر چشم بكشود وبر سر پاخاسته كانهٔ هيچ درد ومرضي نداشته ومن درميان مردم شهرت كردم كه فلاني مرده را زنده ميكنند (بارقهٔ ديكر اينكه) جنـاب مالمخدوم ناقد واجد ملاحامد سلمه الله تعالى كه مدتها عمررا درخدمت حضرت ايشان رضي الله تعالى عنه بسر برده‌است چونكه اين بارقات را ملاحظه فرمودند كفتند كه شبي از شبها خبر دادند كه حضرت ايشان اعلى‌الله تعالى مقامه في الجنان قشعريرهٔ كردهٔ‌است حقير درخدمت حضرات پيرزادكان اعظم بهاء الدين حضرت شيخ محمد وجنـاب جنت مكان شيخ عبدالرحمن قدس سرهما بحضور مباركش رفتيم پس ازمداواي چند صحت يافته ونشستند وبناي صحبتهاي شكرف نهادند وبسي سخنان عجيب وغريب كردند منجمله فرمودند كه در اين اوقات مراسم فرديت در عالم ملكوت وعالم مثـال خطاب ميكنند نه فردي كه صاحب منصب فرديت باشد بلكه فرد في العصر وميان فرد عصر وفرد في العصر تفاوتهـاي زياد دارد وشتان ما بينهما ودر مطابق همين كلام ايضاً ملاحامد كفت كه حاجي‌حاجي غلام رسول هندي كه يكى از اولياي عصر وصاحب كشف صحيح بود بصحبت حقير درامد وكفت بدان واكاه باش كه درين روز كار كسي ديكر از بندكان خدايتعالى بوده كه بحضرت شيخ عثمان مقابله ميكردندوي فوت كرد ومنصب اورانيز بحضرت شيخ دامت أفضاله تفويض كرده‌اند والانه حضرت شيخ فرد في العصراست وحقيررا واسطهٔ شرفيابي خود بحضور لامع النور حضرت ايقان كردند چون با اذن دخول ويرا بحضور مباركش رسانيدم وبار يافت دوخواهش از انحضرت كردند يكى اينكه پسري دارم ويرا برسم غلامى خود بضمن بكيريد ديكرى اينكه همتى بفرمائيد كه بزيارت حضرت رسول الله (ص) شرفياب

كردم ان حضرت رحمه الرحمن هردو مطلب اورا قبول فرمودند بعد رخصت يافت وبراه افتاد (بارقهٔ ديكر اينكه) عاليمخدوم مكرم جناب ملا حامد سلمه الله تعالى ميكفتند كه حضرت ايشان قدس سره ميفرمودند كه باذن الله سبحانه مهري بسر زبان من نهاده اند واثرش هميشه پيداست حقير عرض كردم كه سجع انمهر جيست كفت بندهٔ خدا عثمان (وايضاً) ميفرمودند كه هركسي كناهي بكند خطي سيا بسينهٔوي مينويسند وا كرتوبه ازان كناه نمايد انخطرا محوميسازند لكن اثرش مانند اثر زخمي ميماندمن عرض كردم كه رفع ان اثر بكلي بجه ميشود فرمودند بكثرت نماز تهجد مواظبت نمايد بالكل محو خواهدشد (بارقهٔ ديكر اينكه) عاليمخدوم ملا حامد كفت همان حاجي غلام رسول بعد ازمراجعت ازمدينهٔ منوره ازحضرت ايشان مرخصي كرفت كه بطرف وطن خود بهندوستان برود مدتي بران كذشت من بشهرسنه رفتم ديدم كه حاجي معزى اليه در شهر معطل مانده است كفتم چرا نرفتهٔ واز چه معطلي داري جواب كفت كه فلاني حضرت شيخ شما مرا حبس كرده است باطنا نميكذارد بكذرم كفتم بجه سبب كفت جناب شيخ عبدالرحمن سلمه الله المنان بامن قرار كرده است كه بهندوستان بسفر بيايد حضرت شيخ ازان غيرت مرا حبس بكرده است بايد دوباره بخدمتش بروم وتوبه وانابت بكنم شايد مرخصم فرمايند بهمانقرار بطويلي بر كشت ودر خدمت حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه في الجنان مضى ما مضى كرد بعد رخصت رفتن يافت وبراه افتاد (بارقهٔ ديكراينكه) مخدومي شيخ محمد قرهداغي كفت كه يعقوب بيك حاكمزاده ايل شرفيانى از جملهٔ مأذونان وزن برادر حضرت ايشان بود وملك نياز خان نامى كه سابقاً عداوت قاتلي ومقتولي با طايفه وايل مذكوره درميان داشت قضارا ازطرف حاكم كرمانشاهان مباشر وحاكم ايشان شد يعقوبيك موى اليه ازو خايف مانده بخدمت حضرت ايشان قدس سره آمد وكفت كه اين حاكم بامن عداوت وغلظت سابقه دارد ماها بسى از وخوفنا كيم درجواب فرمودند كه خوف

مدار باشماها مناسب وبطريق سهولت معامله مينمايد ولكن در اخرش بايكى از منسوبين مابد كردار ميشود وبهلاك ميرود ملك نازخان تامدت شش سال حكومت ايشانرا ميكرد ودراعمدت جملكى خوف ميداشتيم كه بدكردارى او بايعقوب بيك بظهور ايد عاقبت روزى باهزار و پانصد نفر سوار بميان ماهـا امد ومنصبا امر كرد مرا بكرفتند وزياد اذيتم بكردند وبحالت تهتك ريشم را بدست پيچيده بحاسم بردند خودش نيز سوار شد وباجبهى كه داشت براه افتاد بناكاه يكى از سوارۂ طايفۂ احمـده وند درانى جمعيت ويرا پيش امده دست بردى ميكنند واضرب كارله ويرا بقتل رسانيد ومرا ازان بليه خلاصى داد وانسوار درميان ان لشكر عظيم بسلامت بيرون شد من بخانۂ خود بركشتم وان كرامات وسخن حضرت ايشان رحمه الله تعالى باعث مزيد اعتقادان طايفه شد وبيت مثنوى بيادامدكه ميكويد (بيت) از پس صد سال هرچه ايد براو * پيرمى بينه يكايك موبمو (بارۂ ديكرايمكه) سليمان افامير الياس اغاكه از اكابر شهر سليمانيه اند شبى بفقير واردامد چون اين كتاب راديد كفت من همچيزى از حضرت شيخ قدس سره ديده ام واز اينست كه يكوقتى بخدمتش ميرفتم ضعيفۂ مادر اولاد ان يك چشمش ضايع شده بود ودرچشم ديكرش قره دنبل حاصل شد مرا سپردكه شيخ از قول من سلام برسان وهمى بطلب كه اين چشم نابينا نشود وبالره كور نكردم چون بمجلس شريف حضرت ايشان رسيدم بكمال تواضع وادب مطلب ضعيفه را بعرض رسانيدم لحظۂ مراقب شده وسر برا ورد وكفت كه ويرا بكوى مادام الحيوة ان چشمش سالم وبينا ميشود باك ندارد لحظۂ دكر سكوت كرده فرمود سليمان اغا يكن مادر اولادت اين سخن را از غمان اعتبار نكنند وباور ندارد ويرا بكوى كه غمان كفت نشان صدق قولم اينست كه يكخال سفيد بزرك در پشت پهلوى يمينش هست عرض كردم كه من انخال را نديده ام فرمودند چون بركردى ازوى بپرس وقت مراجعت سخن شيخ را چكونكى به ضعيفه كفتم واز انخالش پرسيدم كفت

فو الله العظیم هرچه شیخ فرموده درست وصحیح است ان جـای خال من در زمان طفولیت بآتش بسوخته وجـای ان سوختکی همچنان تاحال سفید مانده است ومن ان وقت خال سفید را در اعضای عیال خود بدیدم وسابقـا باخل واقف نشده بودم ویقین بکرامت وبزرکی حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان حاصل نمودم (بارقهٔ دیکراینکه) سعـادت ماب مخدومی شیخ محمد صادق وزیر زاده کـفت وقتی حضرت ایشان در شهر سلیمانیه بودند کاهی بتقربی می فرمودند هر وقتی مرا مشکلی پیش اید در حالت یقظه بخدمت حضرت رسول الله (ص) میرسم وسؤال از انحضرت علیه الصلوات والتسلیمات مینمایم وشفاهة جواب را میشنوم این سخن بر کروه منـکرین بسی کران مینمود وبهر نوعی زبان درازی میکردند تامنا فقیرا اغوی کـرده قاطری از بار کشان حضرت ایشانرا بدزدید فرقهٔ منـکران ازان طعنه کویان کشته که شیخ چنان لاف بلند میزند وحال انکه دزد قاطر خودرا نمیداند این سخن بسمع شریف حضرت ایشان رسید فرمود بکذارید که کفته باشند دع مشکلی نیست که آسان نشود * پس ازاندك فرصتی آتش عظیم درخانـهٔ ان دزد منافق میافتد زنش ویك برادرش باجمیع ضیاع واموالش جملـکی سوخته بودتنها نفس خودش بیرون رفته وباخود کـفته بودکه این مصیبت وصدمات من از شیخ عثمان است که باوی بی ادبی کردم قاطر را نعل تازه زده بخدمت حضرت ایشان باز اورد وتوبه وانابت زیاد بکرد وان حادثه باعث مزید اخلاص خلقی عظیم کردید اری (مثنوی) هست بس جانهای روشن در جهان * واقف ازهر راز واسرار نهان * کیست کافر منکر از ایمان شیخ * کیست مؤمن باخبر از جان شیخ * جان اوازجان محجوبان جدا * زانـکه قرب خاص دارد باخدا * منکری کرایدش باامتحان * سر نکون ارد بدارش اسمان * کز ملامت جان خداوند دل * باشد افزون هین تحیر را بهل (بارقـهٔ دیکراینـکه) باز مخدومی شیخ محمد صادق کفت که در شهر سلیمانیه روزی حاجی قادر اغا بحضرت ایشان

کفت که قربان رحمه خان نام زنم فوت شده توقع اینه که از احوالش مرا خبری دهی که سعیده یاشقی است حضرت ایشان علیه الرضوان تأملی کرده وفرمودند رحمه خان باین صورت وترکیب ونشان حاضراست ومیکوید که لله الحمد والمنه خوش بمن میکذرد ولی که دارم قدری اماتم در پیش اغا مانده‌است باو لادم نمیدهد حاج معزالیه کفت نشانهای زن صحیح لکن امانتی کمان نمیبرم فرمودند امروز برو ومتفکر بشو شاید بیادت ایدرفت وفردا باز امد وکفت یاشیخ هیچم بخاطر نمی ایدهم خودتان بفرمائید حضرت ایشان فرمود عجبا توزن خودرا نمی بینی اینست حاضرومیکوید که فلان حلیهٔ طلا وفلان عذارهٔ سیمین وکمرهٔ زرین بدستش دادم بمیان فلان صندوقچه نهاده وسرشرا مهرزده‌است چرا فرامش کرده است حاجی مذکور دست ودامن حضرت شیخ را ببوسید ومقر کردیدکه انچه میفرمائید درست وصحیح اندالان بخاطرم باز امدکه ضعیفه هم کله اش حق است (بارقهٔ دیکراینکه) مرحوم میرزا غفار خلفمرحوم میرزا صالح بیان نمودکه در اوایل ظهور جناب مستطاب حضرت شیخ عثمان قدس الله تعالی سره یکوقتی انحضرت بشهر سنندج امده بودند مرحوم پدرم برسم ضیافت انحضرت را بخانه خود اوردند وماحضری مهیا ساختند چون مجلس منعقد شد پدرم بحضرت ایشان علیه الرحمة والغفران عرض کردند که یاشیخ ازاین حضار مجلس کسی خواب پریشان وهولناکی دیده بحدی که قادر بتکلم ان نیست حضرت شیخ میفرمایند من بکویم که کیست وخوابش چیست پدرم تواضع کرده میکوید شما خود بفرمائید میفرمایند صاحب خواب خودت هستی وخوابت اینست که امشب درخواب بامادر خودت جمع شدهٔ وفلان عمل وفلان کفتکو بتوروی داد تعبیرش اینست که مژده باد ترا در اخرت از اهل نجاتی نمی بینی کسی ازین طایفه کفته (رباعی) مسلمانان من ان کبرم که بتخانه بنا کردم * شدم بربام بتخانه دو عالمرا ندا کردم * ازان مادر که من زادم شدم بار دیکر جفتش * ازانم کبر میخوانندکه

بامادر زنا کردم * چه کبر عبارت از فانی في الله است باصطلاح این طایفهٔ صوفیه میرزا عبدالغفار کفت بعد از مضی چهل سالی باتفاق مرحوم ملا فتح الله قاضی اخوی مرحوم ملا عباس شیخ الاسلام عازم خدمت حضرت شیخ شدیم چون بدر بند کلوی یادر بند دزلی اوو امان رسیدیم همان حکایت قدیم بخاطرم افتاد و برای مرحوم ملا فتح الله مفصلا نقل کردم وی تعجب کرد فردایش بحضور انحضرت رسیدیم چون لحظهٔ کذشت فرمودند جناب قاضی من ایندولت را نازکی نیافته ام و ز قدیم دارم دران اثنا روی بمن کرد وفرمود میرزا غفار دیروز بدر بندرسیدید چه صحبتی باهم کردیدمن ازهیبت هولناك شده کفتم چیزی نکفته یم فرمودکه نی خوف نمیخواهدحکایت خوا بدیدن پدرت وتعبیرش میکردی عرض کردم بلی همین بوده که میفرمائید فرمودند همان قول را الان بکوتا بدانم چکونه کفتی من باز همان عبارت را مفصلا تقریر کردم عقیدهٔ مرحوم ملا فتح الله ازان کفتکوی سابق ولاحق نسبت بحضرت شیخ نور الله مرقده بالمضاعف شد بلکه ان فقره باعث ازدیاد اخلاص وعقیدهٔ تام جمعي كرديد (فصل) بدانکه ان دوبیت که سابقاً مذکور کردید شرح نازك ومفصلی دارد اما اجمالش اینست که کبر باصلاح صوفیه کنایه از سالك فانی في الله است زیرا که کیش کبر تجرد وانقطاع است از ماسوی الله بطریق رهبانیت وان سالك نیز از ماسوی منقطع کشته ومن کل الوجوه از خودرسته وبحق پیوسته میشود وبنا کردن بتخانه کنایه از وصول بمقام جمع است وشدن بربام بتخانه کنایه از مرتبهٔ بقاء بالله است که در بحرا وامر ونواهي چنان مستغرق است که بقدر سر موی اصلا امکن تجاوزش نمانده ومراد ز مادر باز کشت بمرتبهٔ اعیان ثابته است که ازاسماء وصفات ذات حضرت حقتعالی وتقدس ناشی شده اند وجفت شدن وزنا کردن کنایه از وصول بانمرتبه خواهد بود (بیت) اندکی باتو بکفتم غم دل ترسیدم * که دل ازرده شوی ورنه سخن بسیار است * اکر کسی زیاده برین طالب لب معانی انها است

در كتاب تصوف رجوع فرمايد والله أعلم بالصواب (فائدة) بدانكه رحمك الله تعالى تفصيل اين اجمالرا حضرت امام الطريقه مجدد الف ثاني شيخ احمد سرهندي شهير بامام رباني رضي الله تعالى عنه وعن أخلاقه در جلد سيوم مكتوبات خويش در مكتوب سي وسيوم باسم ملا شمس نام اين تحقيقات عالي فرموده ولطايف ومعارف درج نموده اگر خفاي باشد انجا رجوع نمايند وأيضاً شيخ المشايخ شرف الدين يحيى نبرى قدس سره در رسالۀ ارشاد السالكين نوشته است كه آدمي تا كافر نشود مسلمان نشود وتا سر برادر خود نبرد مسلمان نشود وتا بما در خود جفت نشود مسلمان نشود همين تحقيق را حضرت امام رباني رضي الله تعالى عنه در مكتوبات بيان فرموده است وحضرت شيخ محيي الدين عربي رضي الله تعالى عنه درينمقام لطيفه عجيب بنظم آورده (شعر) ولدت امى أباها ان ذا من أعجبات * وأنا طفل صغير في حجور المرضعات [1]. وحسين منصور عليه الرحمه نيز ميگويد (شعر) كفرت بدين الله والكفر واجب * لدي وعند المسلمين قبيح انتهي نظم (لراقم الحروف) كفر من از موى يارودينم ازروي نكار * زين طريق از كفر واسلام مجازم بركنار * من باين كفر حقيقي شاد وخورسندم بسي * تو باسلام مجاز خويش دل پيوسته دار * هردو باشيم امشب اندر بردومان نزد خويش * تاشود فردا زيان وسود برما اشكار (بارقۀ ديگر اينكه) ميرزا ربيع وزير زاده كه دوسه جاي اسمش ذكر يافته است گفت ابتداي ارادت من بحضرت شيخ عثمان اين بود كه در عهد جواني مرحوم پدرم مرا بامري بسليمانيه فرستاد وقت رجعت بخدمت حضرت ايشان عليه التحيه والرضوان آمدم برسم زيارت قضارا شب مرا احتلام روي داد آدمي برداشتم وبسر حوض آب رفتم از سردي آب طاقتم

(١) اولدت امى أباها في بطون المعجزات * وأنا طفل رضيع في حضون المرضعات * وأبى شيخ كبير في علو الدرجات * وهى امى بنت عمي خالق احدى البنات . كذا وجدت في بعض النسخ .

نبود داخل ان بشوم وغسل نمايم بقدر يكساعت دران حوض خانه معطل ماندم واز نازك طبعي جرأتم نبود باب در روم وبا آدمم در كفتكو بودم كه چه ميشود قازغان وهيمهٔ بدست ايد وآبي كرم كنيم بنـا كاه آدمي امد وقازغاني با بغلي هيمهٔ خشك واتشي بدست داشت كفت مريد حضرت شيخم مرا بيدار كرد وكفت كه آدمي زادي درسر حوض محتلم مانده وقوت باب سردشدن ندارد بر خيز واين هيمه وقازغان را با آتش بوى برسان كه بسي معطل است مرا چنان خوشي وشوق حاصل شد كه بقلم ونوشتن نكنجد بعد از رفع حاجت بمنزل شدم وخوابيدم فردايش بحضور لامع النور حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه في الجنان رسيدم وبحلقهٔ مريدان داخل شدم ودايماً از فراق وهجران حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه باين اشعار شيخ سعد الدين حموي رحمه الله تعالى مترنم ميبودند (شعر) ياراحة مهجتي ونوربصري * استيقظ قلبي بك وقت السحر * ناجيت ضميرخاطري ياقمرى * اني أنا فيك أنت لي في نظري (بارقهٔ ديكر اينكه) شيخ محمد عارف پسر مرحوم شيخ علي سركتي كه مادرش دختر حضرت ايشان بود روح الله سبحانه روحه كنت أوقاتي انحضرت بهوش بدراني تشريف آورده بود پدرم كفت عارف يكدرخت الوچهٔ نورسيده بميان باغ داريم بروالوچه را بچين درميان سلهٔ كرده بخدمت حضرت شيخ ببركه نوباده است رفتم وتمام الوچه را بچيدم از قضا درخت الوچهٔ ديكر شاخهٔ بميان باغ ما كشيده بود من از كم رشدي ثمر همان شاخه را بي رخصت صاحبش چيده داخل هديهٔ شيخ كرده بخدمتش بردم انحضرت عليه الرحمه طبقي را طلبيد والوچه را دران ريخت وتأملي دران فرمود ناكاه سربراورد ويكيك الوچهاي غيررا جدا كرد وبكنار مينهاد فرمود اينها مال غيرند وحرام است باقيرا بخانه ببريد هركسي ميل دارد بخوردمن از سرزدكى وبى ادبى خود خيلى خجالت كشيدم وسر اين را فهميدم كه حضرت نبوي عليه وعلى آله الصلوة والسلام فرموده اند (اذا جالستم أهل الصـدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسيس القلوب يدخلون فى قلوبكم

وينظرون الي همكم) . (بارقهٔ ديكر اينكه) مخدومم ملا سليمان امام خانقاه مباركه رحمه الله تعالى چنين كفت كه هرچند خوارق وكرامات حضرت ايشان عليه الغفران از حد شمار بدراست حقيرهم سه چهارفقره ازانحضرت بيان مينمايم (يكى) اينكه در شهر سليمانيه بوديم خالدبيك واحمدبيك پسران ولد بيك جاف را كرفته براي والى كردستان برده بودند والي نيز بكلى دل پرى از ايشان داشته بود چنانكه مردم ميكفتند كه اينها جان ازدست والي بدر نميبرند وبكشتن ميروند خواهرمحبوسين بد غيلانهٔ عربيه خدمت حضرت ايشان عليه الرضوان آمد وكريه كنان دامن مباركش را بكرفت فرمودند ضعيفه مادرويشانرا چه كار باينها ميباشد دعاي خيرشان ميكنيم ضعيفه جزع وفزع بسيار كرد حضرت ايشانرا دل برحم آمد وكمر بند خود را برداشت وبكمر خود بسته فرمودند اينست كمر خودرا براي رستكاري برادرانت بستم شرطاست تا اوها بنزد تو نيايند اين كمر بندرا بازنكنم چندي بران ميكذشت وازكردستان بكرات خبركشته شدناوهارا مياوردند هربارخواهر شان بصد عجز ومسكنت بخدمت حضرت ايشان ميامد جواب ميفرمودند كه اينها دروغ است من هنوز كمر بند خودرا باز نكردهام بالاخره خالدبيك واحمدبيك ازحبس والى رستكارشده بسليمانيه باز آمدند اول بخدمت حضرت ايشان رحمه الرحمن شتافتند انحضرت خواهرشانرا طلبيده وفرمود ازانوقت كمر بندرا بعيان بستهام تابحال همچنانست اينست بازكردم كمر بندرا بكشود وفرمود اين خودت واين برادرانت (دويم) اينكه روزي جوانكى آمد وبانحضرت عليه الرحمه ناليد كه ياشيخ چهار پنج ماهاست زنآوردهام ومرد نيستم فرمودنددست از عمه زنكهات كوتاه كن تابتواني پيش زنت بروي درجاي ديكر سد باب از توكردهاند ان كس رنكش متغيرشد چنانكه كفتي بمرد بعد از ساعتي بيخودي بهوشآمد ودامن حضرتايشانرا كرفت واماننخواست كه يا شيخ توبه ميكنم فرمودند خدايتعالى توفيقت بدهد انكس تائبشده ومدتى دران استان بسر برد (سيوم)

اینکه روزي حضرت ایشان قدس سره دردره سجد نشسته با اسحاق نام بازرکان فرمودتو قرض ازمن میخواهي امروز نزد تومی نشینم هر فتوحي که رسید براي تو باشد ناکاه دیدیم مردمان واردین متصل در رسیدند ویکیك هدایا مینهادند واسحاق ضبط میکرد تا یکی دررسید وپنج قران نهاد که هدیهٔ فلانکس است حضرت ایشان فرمودند امروز من خودرا برهن قرض اسحاق نهاده‌ام چرا مبلغ‌را نمیدهي کفت یا شیخ همین داده‌اند فرمودند کفتم من قرضدارم تمامش بده کفت همین بوده وزیاد نداشته حضرت ایشان باز فرمودند در سر فلان چشمهٔ آب کیسه را بازکردي ویکقران بیرون آورده وبمیان فلان کهنه بستي وبکمر نهادي آورنده خجلت کشید وفورا پولرا بیرون آورد وبصد شرمساري بزمین نهاد فرمودند چونکه رهین قرض بودم ومقدر چنان شده بود باین مبلغ خلاص شوم باتو الحاح کردم بعدش اسحاق را فرمودند که بحساب برس چونکه سیاههٔ خودرا دید کفت یاشیخ تمام طلب من رسید (چهارم) اینکه آدمی آمد وبرسم سؤال کفت یاشیخ بخانه‌ام آتش در افتاد وانچه داشتم بسوخت چیزي بمن بده فرمودند اکر نشانی خانه وعیال واوضاعت وانچه اموال واولاد داری بتوبیان نمایم دست ازینحیله وحواله میکشي کفت یا شیخ دروغ نمیکویم بخدا همینکه سوکند بخورد حضرت ایشان رحمه الله المنان تغیر فرمودند وکفتند سبحان‌الله این زن وبچهات واین کاووکوسپندت واین سیاچادر وقصبه وقصیبه‌ات باهمن میکویند که درفلان کوه برلب فلان چشمهٔ آب دلکهٔ برف هستیم وهمکي بسلامتیم بلکه مایهٔ معاش‌ما تمام است ونه محتاجیم بسؤال آدم ما دروغ میکوید وترا امتحان میکند اکرد سائل از فرمایش حضرت ایشان متحیر شد واعضایش بلرزه متحرك کشت واز کذب خود بسي خجلت کشید وباصد شرمساري تائب کردید (بیت لسعدي الشیرازي رحمه‌الله) دوستي را کفتم اینك همرشد کفت ایعجب * طرفه میدارم که بیدلدار چون بردی بسر * آخر ایسروروان برما کذرکن یکزمان * اخرای آرام جان برمانکه کن یکنظر .

(وارده دیکر اینکه) برادر کرام میرزا محمد صادق خلف مرحوم میرزا اللهویردی مستوفی باشی کردستان کفت در ایام جوانی از طرف دیوان بطرف اورامان برای تحصیلی مأمور شدم ورمضان علی بیك نام ترك مرندی تبریزی برای مبلغی معین که باو برسانم همراه داشتم چون بآن صفحات رسیدم مردمان از هردهکده تعریف وتوصیف از حضرت شیخ عثمان رحمه الله تعالی میکردند رمضانعلی بیك کفت که چه میکویند بیان رابوی کفتم کفت همینکه اسمش عثمان است خیری دروی نیست ومن معتقد بوی نیستم قضارا چون بنزدیك لنکر حضرت شیخ رسیدیم کفتم برویم دیدنی از شیخ نمائیم وی کفت میایم لکن عقیده ندرام کفتم پس هریکی خواهشی بدل بکیریم اکر از شیخ خواهش خودرا یافتیم فبها والا من هم مثل تو اخلاص اورا ندارم غرض من دو نوع میوه را خیال کردم که عطا بدهد ورمضانعلی بیك هم دو نوع خورا کی را بخاطر کرفت چون بخدمت حضرت ایشان قدس سره مشرف شدیم فورا اورا فرمودند رمضان علی بیك بنشین چون اسم ویرا کفت تعجب کرد بعد از ساعتی باز فرمود رمضانعلی بیك بشنو بکوفتی حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام بکوچهٔ میکذشت سکی کرکین خوزالودهٔ صابی رادید دامن ازاو برچیدکه لباس نجس نشود وز عاز معطل نماند ناکاه سك بزبان امد و فصیح کفت یانوح اعتراض ازمن میکنی یااز خالق من اکر میتوانی یکی همچومرا خلقت کن حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوات والتحیات متنبه شد وازان اعتراض پشیمان کشت رمضانعلی بیك نوهم از بند کان خدایتعالی اعتراض مکن که اعتراض وانکار براهل الله شوم است بکذار ما ازان کرکین سك کمتر باشیم وتوحضرت نوح باشی ممکن خدا یتعالی مارا ببندکی حضرت خود قبول کرده باشد بعد مریدیرا طلبید ونجوائی باوی کرد مرید رفت وبازامد از انخواهشهای مافی الضمیرکه بیکدیکر کفته بودیم سه فقره راهریك دریکظرف وانظرفهارا در طبقی نهاده بیاورد وپیش مانهاد وحضرت شیخ فرمودند هرچهار را حاضر کردم

(بارقهٔ دیکر اینکه) برادر کرام میرزا محمد صادق خلف مرحوم میرزا اللهویردی مستوفیباشی کردستان کفت در ایام جوانی از طرف دیوان بطرف اورامان برای تحصیلی مأمور شدم ورمضان علی بیك نام ترك مرندی تبریزی برای مبلغی معین که باو برسانم همراه داشتم چون بآن صفحات رسیدم مردمان از هردهکده تعریف وتوصیف از حضرت شیخ عثمان رحمه الله تعالی میکردند رمضانعلی بیك کفت که چه میکویند بیان را بوی کفتم کفت همینکه اسمش عثمان است خیری دروی نیست ومن معتقد بوی نیستم قضارا چون بنزدیك لنکر حضرت شیخ رسیدیم کفتم برویم دیدنی از شیخ نمائیم وی کفت میایم لکن عقیده ندارم کفتم پس هریکی خواهشی بدل بکیریم اکر از شیخ خواهش خودرا یافتیم فبها والامن هم مثل تو اخلاص اوراندارم غرض من دو نوع میوه را خیال کردم که بما بدهد ورمضانعلی بیك هم دو نوع خورا کی را بخاطر کرفت چون بخدمت حضرت ایشان قدس سره مشرف شدیم فورا اورا فرمودند رمضان علی بیك بنشین چون اسم ویرا کفت تعجب کرد بعد از ساعتی باز فرمود رمضانعلی بیك بشنو یکوقتی حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام بکوچهٔ میکذشت سکی کرکین خون الودهٔ ضایعی راوید دامن ازاوبر چید که لباس نجس نشود وز نماز معطل نماند ناکاه سك بزبان امد وفصیح کفت یانوح اعتراض ازمن میکنی یااز خالق من اکر میتوانی یکی همچومرا خلقت کن حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوات والتحیات متنبه شد وازان اعتراض پشیمان کشت رمضانعلی بیك توهم از بند کان خدایتعالی اعتراض مکن که اعتراض وانکار براهل الله شوم است بکذارما ازان کرکین سك کمتر باشیم وتو حضرت نوح باشی ممکن خدا یتعالی مارا ببندکی حضرت خود قبول کرده باشد بعد مریدیرا طلبید ونجوائی باوی کرد مرید رفت وبازامد از انخواهشهای مافي الضمیر که بیکدیکر کفته بودیم سه فقره راهریك دریکظرفی وانظرفهارا در طبقی نهاده بیاورد وپیش مانهاد وحضرت شیخ فرمودند هرچهار را حاضر کردم

بودم برای شما مهمانی دیکر رسید ویکیرا برای او صرف کردیم بخورید لکن دیکر این امتحانها را بافقرا بدل راه مدهید رمضانعلی بیك برخاست ودامن حضرت شیخ رابوسه داد وقدری خجلت کشیده واز روی شرمساری باندامت عذرخواهی کرد (بارقهٔ دیکراینکه) صفوت شعار عرفان مدار شیخ عبد الله کوازی که از مأذونان دانشمند حضرت ایشان بود قدس سره بمحضر جمعی از فقرا چنین کفته است که آخه بیك پدرم بجراحت وصدمهٔ قر وفتق مبتلا بود بلکه روزکارها از ان صدمه در بلا مانده در کبر سن حقیر ویرا باستشراف عتبه بوسی پیر بزرکوار خودحضرت شیخ عثمان قدس سره رسانیدم بعد از انسلاك در حلقهٔ مریدان واخذ طریق مدتی دران درکاه معلی بارکاه توقف کردیم شبی علت قروفتق به پدرم شدت کرده از انوجع بفریاد وناله در میاند بحدی که اهل خانقاه از فریاد وداد پدرم بیطاقت میکردند وان بانك وفغان پدرم تا بنصف شب میکشد بکبار میکوید یاشیخ عثمان الامان الامان بفریادم رس در لحظه رودهای وی که از شکم بیرون امده بجای خود بازمیروند وان علت قروفتق بالکل صاف میشود وباسودکی وراحتی بخواب میرود صبحی حقیر بحضور ساطع النور حضرت ایشان فردوسی مکان رحمه الله المنان فایز شدم متبسما فرمودند امشب بانك حنین پدرت دلمرا پریشان کرد خلاصی اورااز پیشکاه حضرت رب العزت جل جلاله در خواستم ومستجاب امد واورا ازان بلیه نجات دادند حقیر آشکرا دست ودامن انحضرت را بوسیده وبجانب پدر پیر خود باز امدم در وسط کوچه دیدم پدرم دوان وحمد وثنا کویان امد از حال وی جویا شدم کفت امشب حاضرنبودی تابنصفهٔ شب به پیچش شکم والم قروفتق مرا بهلاکت رسانید در اخر شب بصدا امید بحضرت شیخ نالیدم وامان طلبیدم بناکاه علت قروفتق من بجای خویش باز کردید وبالکل تسکین یافتم حال کانه بمدت عمران علت را نداشته ام بهمراهی پدرم مکررا بخدمت حضرت ایشان اعلی الله مقامه باز کشتیم پدرم روی نیاز بخاك درکاه

حضرت ایشان میمالید وچندان شکرانه بجای اورد ومسکنت نمودکه حضرت ایشان فرمودند دیکر کافی است کافی است من بعد باطاعه وتشکر کوئی پروردکار خود اشتغال میدار شیخ عبد الله کفته است مابعد ها تا پدرم حیوة داشتند بار دیکر بانصدمهٔ قروفتق مبتلا نشد کانه هر کزان بلیه را نداشتند الحق اکر کسی بنظر انصاف نکرد وبعقیدهٔ صحیح اعتراف ارد ظهور این کرامات را ز حضرت شیخ ماعلی الله مقامه بمثابهٔ ابراء اکمه وابرصهٔ حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خواهد دید بلی (بیت حافظ)فیض روح القدس ار بازمدد فرماید * دیکران هم بکنند انچه مسیحا میکرد(بارقهٔ دیکر اینکه) حاجی فرامرز سنندجی الاصل ساکن شهر سلیمانیه که در خدمت حضرت ایشان قدس سره اکثر عمر بسر برده بود بتقریبی کفت که در اوایل ظهور حضرت ایشان قدس سره فقیه احمد نام پریسی بمریدی فایز شده بود وباندك فرصتی وی را اجازه تعلیم ناقصان دادند وبمحال البجه اش فرستادند بعد از دوسه سال کارش بالا کرفت وبسی شهرت یافت وبقدر سه چهار هزار مرید ها بدورش جمع کشته اکثری مالهای خود را بوی نثار کردند ان بیچارهٔ نافهم از نسبت وبرکاتی که حضرت ایشان رحمه الله تعالی بطریق اندراج النهایت فی البدایة در سینهٔ وی بودیعه نهاده بود از حقیقت خود غافل شده وبکمان در افتاده وصلا درزد (بیت از راقم) کامروزه منم طاوس عرشی المطافت * هین سجده بریدم همه باعجز وکسافت * باغی وطاغی کشته وبکلی قطع صحبت ودیدار بینی انحضرت را بکرد وبلاف وکزاف در افتاد چون این خبر بسمع شریف حضرت شیخ رسید نوبتی چند وی را طلبیده شاید ازان غرور وتکنای هوا وهوس خلاصش فرمایدوی عناد ورزیده ونیامد وکفت امروزمن هم شیخی ام چون او ومحتاج بوی نیستم حضرت ایشان روزی بعزم وی سوار شده بانجا رفتند شیخ احمد نام مذکور لابدا باجمعیت مریدان باستقبال امدند چون بمنزل رسیده شد شیخ احمد بفاصلهٔ دو ساعت در مقابل حضرت ایشان رحمه

الرحمن بپای ایستاد وانحضرت چیمی بدست گرفته میکشیدند و وی تیزتیز نظر میفرمودند لکن زبانا اصلا باوی متکلم نشدند پس ازان شیخ احمد بمیان مریدان خود امد وبنشست بیك ناکاه جمیع ان مرید ها باوی بنزاع وجدال افتادند ومنکرانه برا کنده شدند وهریکی بادعای اموال تعارفی خود ازوی بدر امدند در فرصت دوسه روزه هر کسی هرچه بوی داده بودند تماميرا استرداد کرده باز بکر فتندو به تقبیح وتشنیع وی مشغول ماندند بعد حضرت ایشان بمقام ولـکر خود باز کشتند پس از یکهفته دیدیم که فقیه احمدعیال واطفال خود را اورد ودغیلانهٔ عریبه بروی پای انحضرت افتادودامنش را بـکرفت که یاشیخ توبه کردم (بیت) من بد کنم وتوبد مکافات دهی * پس فرق میان من وتوچیست بکو * مکذار اطفالانم زکرسنکی بمیرندانحضرت ویرا باسیابی فرستادبرسم اسیابانی خودش وعیالش تادوسه سال دران اسیاب بسر بردندودرهمان اسیاب خودش برحمت خدا یتعالی برفت اری مضمون این بیت ازینجا مفهوم میشود (بیت) بردر میکده رندان قلندر باشند * که ستانند ودهند افسر شاهنشاهی (بارقهٔ دیکراینکه) مخدومی ملا عبد القادر اورامی وفقه الله تعالی کفت در زمان ظهور حضرت امام الطریقة مولانا خالدعلی الله تعالی مقامه فی روضات الجنان یکوقتی انحضرت در کوهستان قلعه خانی که اعلای هوش بدرانی اوراماو اقمست تشریف داشته ومشغول حوض ومحوطهٔ بوده اندکه برای صادر ووارد بن عمارت نمایند ومریدان انحضرت علیهم الرحمة بانواع خدمات بسنك کشیدن وکار کردن اشتغال داشته اند حضرت ایشانرا درمیان مریدان فقیه عثمان میکفته اند حضرت وی نیزباصد شوق وشعف واخلاص بسنك کشی وانوع خدمات مشغلت ورزیده است استاد داود نام که از طایفهٔ یادرونه وساکن شهر اورامان بوده بنائی انعمارت میکرده روزی بحضرت مولانا قدس الله تعالی سره میکوید قربانت شوم در میان مریدان فقیه عثمان را زیاد باخلاص می بینم وخیلی صلاحیت دارد باید درمیان امثال خودش بیشتر شایستهٔ نظر

وتوجهات حضرت شما باشد حضرت مولانا رحمه الله تعالی در جواب میفرمایند استاد داود صالحانرا چه حد ویارا است این فقیه عثمان ماولی کامل ومکمل میشود وکوی ولایت در میدان امثال واقران خود بدر میبرد چنانکه در عهد خودش تصرف وی در مشرق ومغرب کار گرمیشود وخلایق افاق وانفس منقاد ومسخروی میکردند ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم (بارقهٔ دیکراینکه) طیبه خانم خواهر پدری فقیر که در اصل شجرهٔ کتاب بحالات وی اشارهٔ شده است گفت در عهد خسروخان خواجه که حاکم کردستان شده بود کینه بااهل وعیال مرحوم رضا قلیخان والی سلیمانیه رفته بودیم از انجا ماهارا بدهات گرهسارشهرزورفرستادندمن دران نزدیکی روزی بخانهٔ حضرت شیخ عثمان بقریهٔ بیاره رفتم چون بزیارت مشرف شده مهمان داره را خاتون نورشرف والدهٔ جناب شیخ احمد قرار دادند باوی نشسته بودیم وحضرت ایشان بعد از ظهری بخواب رفته من بوی برسم حیرت ووحشت نگاه میکردم بناگاه دیدم نوری الوان بچند رنك بقدر شعلهٔ مشعلی ز سر سنیهٔ انحضرت بقدر یکذرع ارتفاع بلند شده است وکم کم بطرف رخسار مبارکش روان شد تا بجبین پیشانیش رسیده وقرار بگرفت من بعجب بماندم که درین روزروشن این نورچه بودوچکونه باین‌روشنی نمود گفتم خاتون نور شرف ببین ببین که این نور چکونه جلوه گری دارد وی گفت ایخواهرساکت شووچشم برهم نه که ماها هزاران عجایب وغرایب از شیخ دیده ایم چون این راشنیدم باز بطرف شیخ نگاه کردم ان نور ازمن پوشیده شد (بارقهٔ دیکراینکه) مخدوم عاری از بعی وجحود حاجی ملا محمود سنندجی که در جملهٔ خلفاء ومقبولان حضرت ایشان مذکور شده گفتند که فقیه محمد دیوان کسی بود عابد وعامل روزی شیخ محمد سعید البجهٔ که ازماذونان انحضرت بود برسم شکایت بحضور امد وبسی داد وبیداد واه وناله از فقیه محمد نمودکه مرا بخش داد ونهایت خشونت بامن کرد خلاصه بحدی اشکی از فقیه محمد دیوانه بکرد

که حضرت ایشان قدس سره متغیر شده بحرم رفتند وتا سه روز بیرون نیامدند روز سیوم دیدم که فقیه محمد دیوانه ترشده وچون اشتر مست کفت چران وغلغل کنان مانده ولباس را درتن خود پاره پاره کرده بود ویراغل بپای نهاده بادوسه نفرا ورا کشان کشان اوردند ودر کوشهٔ ایوان مسجدش نکهداشتند طرف ظهری انحضرت تشریف بمسجد اورده در یسار محراب مسجد نشستند یکبار فقیه محمد برجسته باهمان غل بطرف حضرت شیخ دوید چون نزدیك رسید نظری از قهر بوی فرمودند فورا بیفتاد وبسی غلطید خلایق بسروی جمع کشته دیدند که بمرده است نعش ویرا بیرون برده تجهیز وتکفین بکردند (بارقهٔ دیکراینکه) وایضا محب حضرت ودود الحاج ملا محمود برای فقیر تقریر نمود علیه الرحمه کفت در وسط سلوك کردن خودم روزی بحضرت ایشان نور الله تعالی روحه استدعا کردم که امشب خودت بکمال احسان برمن توجهی بکن فرمودند بعد از نماز مغرب انتظار برمن بعد از نماز در حجرهٔ مسجد بیاره بانتظار نشستم وکفتم (بیت راقمه) امشب براهت انتظار دارم قدم رنجه نما * تاجان بنقدارم نثار بر مقدمت ایدلبرما * بنا کاه محسوس کردم که از پنجره طرف قبلهٔ حجره نوری الوان مانند پارهٔ افتاب که بوقت طلوع صبح از مشرق عیان میشود بدرون حجره نمایان شده وبرسر سینه ام تابیدن کرفت وبقدر یکساعت تمام همان نور تجلی بر قلب من داشت تابتأثیروی ازخود غایب شدم فردای انشبرا بیخودی ومستی عظیم برمن غلبه داشت وتایکهفته تمام باانحالت بوده ونمازها رابی خطره میکذاردم بلی (بیت) انکه به تبریز یافت یك نظر از شمس الدین * طعنه زند بردهه سخره کند باچله (بارقهٔ دیکراینکه) همین مخدوم عاقبت مسعود حاجی ملا محمود علیه الرحمة من الملك الودود که ذکرش در این بارقه میاید وراوی فقیه محمد دیوانه است خودش چون فرمان یافت وبرحمت ایزدی پیوست شبی زمستان بعد از نماز تهجد این فقیر ختمی مختصر کرد وبارواح مطهرهٔ حضرت ایشان واولاد وخلفایش وباقی اهل بیتش علی افضلهم خصوصا

وعلى بواقيهم عموما التحية والرضوان والمغفرة والغفران هديه نمود ودرانوقت جمعی را از خلفاء ومريدان انحضرت اسم باسم ذكر ميكردم واسم مرحوم حاجی ملا محمود را فرامش كرده وبخواب شدم يكبار حاجی ملا محمود عليه الرحمه امد وباتبسم گفت پسره چه شد اسم همگی راه گفتی ومرا ترك كرده وياد ننمودی فقير قدری خجالت كشيدم وچون بيدار شدم دوباره بفاتحه واخلاص وصلوات ويرا ياد نمودم ملی وحقا (شعر) موت التقی حيوة لاانقطاع لها * قد مات قوم وهم فی الناس احياء * عليهم الرحمة والمغفرة والرضوان * (بارقهٔ ديكراينكه) عزيزی از محرمان خلوت حضرت ايشان عليه التحيه والغفران گفت بتقريبی از حضرت شيخ شنيدم قدس سره كه فرمودند من در روزی بميرم كه در انروز چندان برف بباردكه بزحمت ورنج زياد مرا بخاك بسپرند وانفقا همچنان شد كه گفته بود بوقت فرمان يافتن انحضرت رحمه الله تعالى برفی ميامدكه كسی ديكر يرا نميديد وبصدمات زياد بدن مباركش را دفن كردند وايضاً در شب رفتنش تابسه روز بعد تند بادی شديد چنان ميوزيد كه غالب در ختان كهن سال را ازبنج وريشه بركنده وبرزمين ميانداخت مردمانرا عقيده شد كه اسمان وزمين درماتم وعزای انحضرتند (بارقهٔ ديكراينكه) چنين استماع افتاد از نزد يكان حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه در حالت حيات خود روزی شيخ محمد شريف نام اور اميرا مخاطب ساخته ميفرمايد از موت من غمكين شويد كه من هرچند بظاهرا بميرم فاما دايما برای شما هازندهوا كاهم وبهمهصفتی شماها را دستكيرم (فائدة) مقارن اينمقال صوفی احمد نام بوری دری كه شخص صالح واز مقبولان حضرت ايشان است قدس سره بتقريبی برای فقير راقم الحروف بيان نمودوگفت كه بعد از فرمان يافتن حضرت شيخ عليه الرحمة والغفران شبی انحضرت را بواقعهٔ روشن ديدم تبسم كنان فرمودند كه احمد از مرك من غصه مخوريد من نمرده ام وزندهٔ ابدیم وهرروز وهر ساعتی اعمال وافعال جملكی مريد ومنسوبان مرا بمن مياورندومن انرا

بهزاران امید وتوقع در اقلیم نور به پیشگاه اقدس حضرت رب غفور برده ومیگذرانم دیگر میگوئید عثمان مرد ورفت (فصل) در کتاب تذکرة الاولیاء بنقل پیوسته که یکی شیخ جنید بغدادیرا در خواب دید ازوی پرسید که جواب منکرونکیر را چون دادی جواب کفت چون ان دو ملك مقرب باهیبت از درگاه عزت بیامدند وگفتند من ربك من در ایشان نگریستم وبخندیدم وگفتم انروز که پرسیده بود ازمن که الست بربکم من بودم که جواب دادم که بلی اکنون شما امده اید ومیپرسید که خدای تو کیست کسی که جواب سلطان را داده بود ز غلام کی میترسد هم امروز بزبان او میگویم الذی خلقنی فهو یهدینی پس بحرمت تمام از پیش من برفتند وگفتند او هنوز در سکر محبت است انتهی انا لله وانا الیه راجعون اللهم لاتحرمنا اجره ولاتفتنا بعده واغفره لنا وله واعلی مقامه فاما الحاصل (شعر) لاادم فی الکون ولاابلیس * لاملك سلیمان ولا بلقیس * فالکل اشارة وانت المعنی * یامن هو للقلوب مقناطیس (قطعه ایست که در حین تألیف کتاب تسوید یافته است اینجا ثبت شد) چوکل بگذشت از من لاابالی * بحمد الله که کلشن نیست خالی

گلاب از یکطرف کابن بیك سوی ... زرنك وبوی کل هستند تالی
بلند اريد بانك ای عندلیبان ... بعشاقان کل درهر حوالی
که بارائید جم اندر کلستان ... بیاد عهد ایام وصالی
نشیند انتظار نکهت کل ... بامید عطای ذوالجلالی
چو بوی کل دمید از کلشن غیب ... نثارش نقد جان اریم حالی
نشستن لحظهٔ بامونس انس ... بیاد دلستان لایزالی
بسی خوشتر بحال عندلیبان ... که باناجنس بودن شصت سالی
بسی بهتر ز ملك قیصر وجم ... بسی خوشتر ز ملك ذی وبالی
کل ومل کر میسر کرد دایدل ... زدست ساقی شیرین خصالی

بجای کز شمیم زلف دلدار — معطر گشته از پیك شمالی
غنیمت باشد این دولت کسیرا — که نبود از رقیبانش ملالی
درین محنت کده چون گل برآشفت — شد اندر غرفهٔ فردوس عالی
خدا یا برگلاب وعمر گلبن — بقاده تادوصد سال هلالی
که تاحافی علی الرغم رقیبان — گلاب افشان شود از هر مقالی

نسخهٔ قصیده ایست که عالیمخدوم واجد ماجد مولانا ملا حامد ندیم وکاتب الاسرار حضرت ایشان قدس سره بنظم اورده است در بیان تاریخ زمان ظهور ومدت حیات ووفات انحضرت ذیر فمت رضی الله تعالی عنه وعن اخلافه (بسم الله الرحمن الرحیم)

امشب که جهان یکسر پر ناله وفریاداست — عالم همه درهم شد تا بازچه غم زاداست
اشوب قیامت خاست یازمزمهٔ توحید — که حضرت شیخ مادر حلقهٔ اورا داست
نی این ونی ان باشد کان پادشه معنی — اهنك سفر فرمود عزمش عدم اباداست
فریاد مریدانش غوغای شهیدانش — در درد فراق او از خاطر ناشاد است
الحق که وجود او چون سد سکندر بود — قرنی است که دراسلام این رخنه نیفتاد است
زین پیش که نطق من دعوی فصاحت داشت — در راه ثنای اونی راحله وزاد است
حیرت زده ام امادردفتر اوصافش — از فکر که وصافست این قطعه مرا یاداست
سهل است اگر گویم سردفتر ابرار است — جهل است اگر خوانم سر حلقهٔ اوتاداست
افراد همه چاکر او بر همگی سرور — اقطاب همه شاگرد او برهمه استاداست
صدیق صفت صادق فاروق نمط عاشق — عثمان دویم باشد این رتبه خدا داد است
فرزند علی خوانش زیرا که بعهد خود — کس باب ولایت را این مرتبه نگشاداست
یارب تو ببخش اورادر حضرت قدس خویش — ان مقعد صدق کو مخصوص بامجاد است
هم نیك وبدمارا جمله بطفیل او — می بخش وعنایت کن زان روی که معتاداست

نصف شب سه شنبه ثالث عشر شوال — اینواقعهٔ عظمی وینهایله رخ داد است
در فکر شدم کایا تاریخ چه بنویسم — ناگاه خرد کفتا طبرهٔ ارشاداست (سنه ١٢٨٣)
تاریخ ظهورش نیز چون مظهر گل باشد ١١٩٠ — پس سن شریف او هشت از پس هشتاداست
رسم است پسر دایم مرآت پدر باشد — فضلی که پدر دارد تفصیل در اولاد است
اولاد کرامش را یارب تو حمایت کن — در ظل عنایت تا انروز که میعاد است
اسرار ولایت را در جمله مضاعف ساز — همچون بریکحبه که هفتصد افتاد است

انتهی کلامه ادیمت فوائده وجزاه الله تعالی عنا خیراً واحساناً (فائدة) مخفی نماناددر تاریخ سنه ١٣٢ هجری علی هاجرها الف صلوات وتسلیمات حضرت پیر زادهٔ اکرم امجد جناب شیخ احمد سلمه الله تعالی بحج بیت الله رفتند چون بسلامتی بازامدند این رباعی را بمنزلمبارکی جناب ایشان بنظم اورد وفرستاد (رباعی) برگوی بمن ایفلك شعبده باز * تازین دوکدام بازکردیده بناز * خورشید قوی مهر تواز مشرق چین * یابدر جمال احمداز صوب حجاز * تاریخ رحلت حضرت کهف الحجاج فی الدارین حاجی شیخ احمد رحمه الله الملك الصمد بدار آخرت پنجشنبهٔ بیست وهشتم ماه صفر المظفر سنة ١٣٠٧ بناخوشی وبابوده است اعلی الله تعالی مقامه (بیت) شنیدم که جمشید فرخ سرشت * بسر چشمهٔ برابسنکی نوشت * درین چشمه چون مابسی دم زدند * برفتند تاچشم برهم زدند (انالله وانا الیه راجعون) اینفقیر راقم الحروف نیز برديف كلام قاآنی که کفته است (نظم) صدر اعظم افتاب است ونظام الملك ماه * اسمان ان دونیر استان پادشاه * ایندوبیت را در شان وتحسین حضرت ایشان واولاد امجادش قدس الله تعالی ارواحهم حقیقة بنظم اورده است (بیت) شیخ محمدافتاب وعبد الرحمان همچوماه * اسمان این دوکوکب شیخ عثمان پیر راه * شیخ عمر چون زهره است وشیخ احمد مشتری * هرکه جان افشان بر ایشان نیست روی اوسیاه * وایضاً در مرثیهٔ وفات حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه نیز این

قصیده را گفته ودر اخیر کلام مولانا حامد زید فضله ثبت نمود وامید میدارد که ببرکت کلام مبارك جناب ایشان هدیهٔ این پریشان هم بدرجهٔ اجابت رسیده وقبول افتد ربنا تمم لنا نورنا واغفر لنا انك علی کل شیٔ قدیر قصیدهٔ علیهٔ مرثیهٔ اینست بسم الله الرحمن الرحیم

بوستان گل هزاری دوش مینالید زار — اشك خونینش روان از دیده چون سیل بهار
هردم از سوز درون چون نغمهای ارغنون — نالهٔ دیگر عیان کردی بچشم اشکبار
صف زده بر گردوی مرغان وادی سربسر — مستمع از نوحه وان عندلیب بیقرار
چون براوردی نفیر از حسرت وسوز جگر — مردی اندر مجلس وی مرغهای بیشمار
خود فراموش نایدم تاماندم عمر از جهان — غلغل ان محفل پرندگان مرغـذار
خوار وزاری بیکسی سرگشته از محنت بسی — بیقراری خستهٔ اشفته کاری غمگسار
ناگه از دور امد وانجمع مرغان بدید — محو گشت از حالت ایشان وماند ازره گذار
پایش ازره سست گشت وشست بهر استماع — نیم جانی مانده بودش کرد بر ایشان نثار
نیست بودوز انصدا تاچیز شد باری دگر — گوئیا خود باعدم افتاد اورا کار وبار
ساعتی بیهوش ماند از نوحهٔ انعندلیب — پس طبیب عشق بهر غصه گردش هوشیار
خسته جان برخاست ورودر محفل مرغان نهاده — از رسوم عاشقی دادندرا هش در کنار
بر طریق قول الجنس مع الجنس یمیل — رم نکردند ازوی انمرغان وحشی زافتقار
چونکه شد انباز ایشان فهم کرد از راز شان — دید گوید واعظ مرغان بصد سوز وشرار
ایدریغا حضرت عثمان ثانی انکه بود — بهر ترویج شریعت پنجمین چار یار
ایدریغا کانسراج ملت ودین از جهان — انکه شرق وغرب شد از صیقلش اینه وار
انکه بد قیوم اسماء وصفات ذو الجلال — انکه شد فی العصر فرد وقطب ارشاد ومدار
انکه گشت ازتابعیت وارث خیر البشر — زانوراثت غوث عالم شد بعز وافتخار
ایدریغا کافتاب روی انسلطان دین — در گذشت از مغرب وعالم شد ازوی داغدار

اید ریغا دیدهٔ اسلامیان بینور ماند | پشت دین بشکست باز از رحلت ان نامدار
الحق از فردیتش افراد عالم متفق | بردرش اقطاب جمله چون عبید خاکسار
حسن خاق وحسن خلق او کواه فضل او | بهر عدلش اهل علم اکثر شهود باوقار
ایدریغ وحسرت از هجران ان بدر منیر | نیر ایمان ودین از فرقتش تاریك وتار
ناخدای کشتی وغواص بحر نقشبند | محرم الاسرار غیب وملهم پروردکار
الحق او مشاهٔ حسن امداز اسلام ودین | بهر وصل شاهد معنی وسیلهٔ روزکار
شیون اغازید ایرغان وادی خون فشان | افکنید اتش زدل در باغ ودشت وکوهسار
زیبد الحق در عزایش بر فلك قدوسیان | جامه نیلیها درایند ونشینند انکسار
جن وانس ووحش وطیر ارغم لباس نیلکون | هم بتن پوشند بهر ماتم ان شهسوار
خاك غم برسر فشانند وبماتم در شوند | اشك خون بارند از مژکان چو ابر نوبهار
الحق ار بودی رسالت بعد ختم المرسلین | او بعهد خویشتن بودی رسول کامکار
لیك زاحمد نایب ووارث شد ازعلم علی | بدعت ازوی در حجاب وسنت ازوی آشکار
ثانی ایوب بود ازصبر در رنج وبلا | جوهر حلمش برون از حد تقریر ونکار
کشت چندالی از کمالات نبوت سربلند | شد بجمله اولیای عصر خود فرد ومدار
چندسالی پیش ازین درخواب دیده مخلصی | سدره را بر چرخ هفتم خشك ازو یکشاخسار
از برای خشکی ان شاخه زان اعلی شجر | او بژوهش کرده از قومی که بودش درجوار
کفته شخصی درجوابش تامریض افتاد شیخ | خشك ماند ازسدره زانحسرت چنین شاخ تبار
بس کنم این کفتکو هر کس که شوری دارد او | می بسوزد زین عزا جان ودلش کبریت وار
ابس کنم چون غایت وصفش نکنجد در سخن | نامه وخامهٔ صفاتش خواهد اشجار وبحار
نچه کفتم صورت وقشر است رد اوصاف او | معنی ولبش نمیداند کسی جز کردکار
چونکه کل رفت وخراب امد کلستان ازخزان | بوی کلرا ازکه جوئیم از کلاب خوشکوار

چونکه شد خورشید و مارا داغ کرد از هجر خویش
چاره نبود بر مقامش غیر شمع شعله دار

منت ایزد را که اندر اصحاب حسن شیخ — چاره کوکب مانده اکنون فیض بخش و بر قرار
شیخ محمد آفتاب و عبد الرحمانش قمر — ایندو نیر قطب ارشادند و شیخ تاج دار
هم عمر چون زهره واحمد ایسان مشتری — بسته انداز بهر حق دامان خدمت بر کنار
افتابش کوکبی حضرت پیغمبر است — حضرت ایشان ولیعهدش بخود کرد اختیار
سر نه پیچد زینهار از امر و فرمانش کسی — تاشود سیر آب از فیضش جو سروی جویبار
شیخ مارا حق دهد از ما جزاهای عظیم — رحمت واحسان وفضل وعفوش از دبیشمار
وصل و رؤیت بخشدش در اجر ارشادی که کرد — در تجلی ضاحکا فیهاش دارد پایدار
چار اولادش بحق ال ختم المرسلین — دیگر از ستم نگیرد سینهٔ ایشان غبار
اهل بیتش راهمی ازما دهد خیر الجزاء — حفظ گرداند خلفاء ومریدانش زنار
هم بحق شیخ واولادش غفور جرم بخش — عفو سازد حافی ودارد بشیخش همجوار
تاشود زین بار عصیان رستگار اندر جزا — گرچه ماند ازرا حله زابلیس ونفس نابکار
عارفان تادم زنند از ذات واسماء وصفات — وز ظلال ومرکز ونقطه وشیون واعتبار
تاکه از افاق وانفس منداین عین واثر — تاکه خیرات از وجود واز عدم خیزد شرار
حق بجسم وجان پاك ومرقد پر نور شیخ — نور بارد تاشود نور علی نوراشکار
یاز بهر میمنت زین وصف غوث العارفین — ماند این طرفه قصیده تاقیامت یادکار

(بارقة الاخری) جناب ملا عبد الکریم سلمه الله الملك السلیم که نسبت باین فقیر اثیم مخدوم قدیم وصاحب طبع سلیم ومزاج مستقیمند ودر شهر سنندج مقام ایشان بر اماثل واقران

اصل الحدیث ان لله جنة یتجلی فیها ربنا ضاحکا علی قایلها الصلاة والسلام

خود وفوق کل ذی علم علیم ارتقایافته است چنین گفتند که مرحوم حاجی اسحاق
بخارائی که شخصی عارف وازهر چه خلاف رضای دوست حقیقی است صارف
بود نقل نمودکه در حوالی شهر بخارا شیخ قمر الدین نامی که مقامات اورادراطراف واکناف
ان دیار مشهور وخوارق و کرامات اودر السنه وافواه مذکور بودبار گاهی رفیع وپایگاه
منیع داشت ودر ان اثنا من دریکی ازمدارس بخارا مشغول به تحصیل علم بودم ناشبی
در رؤیا چنان دیدم که بخدمت یکی ازمشایخ بزرگوارر سیده ام وازنام ونشان اوپرسیده
گفتند شیخ قمر الدین است في الفور مجذوب شده چون ازخواب بیدار شدم بازهما نحالت
جذبه وغلبهٔ شوقم باقی بودان شب راباخیالش که دردیده مصور ودردل چون نقش حجر
بود بسر بردم چون روز شد باهزاران اه وناله شیداوواله روی بصحرانهادم ودر طلبش
افتم چون بمنزل ولنگران گوهر مرا در سیده اورا نیافتم گفتند بعلت پیری ونابینائی
در بوحرکت نیست واز خانه بیرون نمیاید مگراز برای نماز جمعه تاروز جمعه بدور حرم
طواف کنان بگشتم (شعر) امر علی جدار دیارلیلی * اقبل ذاالجدار وذا الجدارا * وماحب
دیار شغفن قلبي * ولکن حب من سکن الدیارا * در وقت نماز جمعه شیخ از خانه بیرون
د درمیان تخت نشسته تشریف بمسجد جامع بردند از کثرت وازدحام مردم پای بوسیش
مت نمیداد اخر الامر بهزار زحمت خود را نزدیک کرده در میان تختش دیدم ازدل
نعرهٔ برکشیدم که واحسرتا (بیت جامی) نه اینست انکه من در خواب دیدم * بجست
وجویش این محنت کشیدم * مقارن این حال خطاب فرمود انکس که تودر خواب
اورادیدهٔ من نیستم برواورا پیدا کن چون ازو مأیوس کشته معطل وسرگردان بماندم
لابداً عازم سفرحجاز گردیدم بهر ناحیهٔ که رسیدم از مشایخ انجا پرسیدم ویکان یکان را
دیدم نشانی از مقصود خود نیافتم (بیت) چه گویم باتوزان مرغی نشانه * که باعتقاد بود
هم اشیانه * زعنقاهست نامی پیش مردم * زمرغ من بود ان نام هم گم * بعد از مراجعت

از حج بزحمت دو سالهٔ فج بشهر زوررسیدم انجا اوازهٔ ارشاد قطب زمان ومرکز دایرهٔ امکان ومرجع اهل ایمان حضرت شیخ عثمان را قدس الله تعالی سره شنیدم وجاذبهٔ شوق محرك شده عازم طوف کعبهٔ حضورش کردیدم چون حضرت ایشان را از دور دیدم بهمان شکل وشمایل که در خوابش دیده بودم یافتم فی الفور مجذوب کشته وحالتی روی دادکه تقریری نیست من لم یذق لم یدر (بیت جامی) چه خوش باشدکه بعد ازانتظاری *بامیدی رسد امید واری *دیوانه وارپیش رفته ودست مبارکش راکرفتم وبرسم زیارت چندبارش عاشقانه بوسیدم دران اثنا فرمودند که حاجی اسحاق هر چند دیر کردی لکن خوش امدی کفتم قربانت شوم من دیر کردم تو زودکن (بیت لراقم الحروف) کرم از لطف میپرسی که چونی ایدلی افکارم * بچشمانت قسم جانا چوچشمان تو بیمارم * بعد ازدوسه روزی اسایش راه حقیر راتلقین طریقهٔ علیه فرمودند حسب الامر بسلوك راه حق تعالی مشغول کشتم چون مدتی چند بر سلوك وریاضت من بکذشت روزی بحضور لامع النور حضرت ایشان علیه الرضوان تواجد کنان رفتم فرمودند که حاجی از سلوك کردن اهمال مکن وبغفلت ازخود راضی مشو بلکه برانچه مأموری اهتمام بلیغ نمای عرض کردم که قربان برانچه مرا امر فرموده اید کوتاهی نکرده وسعی بلیغ بجای اورده ام فورا معدودی ریك از زمین برداشت وفرمودکه این ریکهارا بکیر وببین بچه ذکری مشغولند ریکها را کرفته وبدقت تام مراقب انها شده از ذکر انها هیچ ادراك نکردم عرض کردم که چیزی ازینها استنباط نمیکنم فرمودند پس چرا میکوئی ازوظیفهٔ خود کوتاهی نکرده واهمال نیاورده ام یقین است اکر تراسستی وکسالت نمیکرفت حالا ادراك ذکراین ریکها وباقی اشیاء رامیکردی ازاین خطاب وعتاب کریه برمن مستولی شده وبعجز ومسکنت عرض کردم که قربان (رباعی للراقم) چندانکه ترانازنیازاست مرا *چندانکه تراعشوه کداز است مرا* بردرکهٔ عزتت بصدذل وقصور * در هر نفسی هزارراز است مرا* مقارن این حال فرمودندکه بخارا

را مشایخ بسیارند با این صفحت را که پیموده عرض کردم مشایخ بخارا بیحد وشمارند ولی برکت اینجا بیشتر ونسبت حضرت شیخ روحنا فداه اعلی وبقوت تر است فرمودند که انشاء الله تعالی من امیدوارم که فیوضات اینجا برای طالبان راه خدا جل وعلا از همه جا بیشتر باشد وبکوفی ذکر مرا مخاطب فرموده وگفتند که حاجی اسحق درین عهد واوان خداوند کل یوم هوفی شان سکان این سنگلاح محقر غیر ذی زرع مارا ترجیح بر مشایخ بخارا وتفضیل برسکنهٔ زوایای سایر امکنه داده است لله سبحانه الحمد والمنه (ابیات) من انحا کم که ابر نو بهاری * کند از لطف برمن قطره باری * ولی چون شه مرا برداشت از خاک * سرد گر بگذرانم سر ز افلاک * اگر بررویدازتن صد زبانم * چو سوسن شکر لطفش کی توانم * وحاج معزی الیه برسم گواهی بکرات ومرات میگفتند که برمن معلوم ومحقق شده که حضرت شیخ برهمهٔ مشایخ امجاد قطب ارشاد وفرد فی العصر روز کار خود است اللهم اغفر له وارحمه وصل وسلم علی سیدنا محمد واله وصحبه اجمعین (فصل فی ثمرة الشجره فاما ثمرة شجرة طیبه انکه مکشوف بصیرة طالبان راه دین ومعروف عارفان طریق حق الیقین باشد) که اعجوبهٔ کرامات وبدیع ترین خوارقات حضرت ایشان علیه اکمل التحیة والرضوان که بعالمیان هویدا ونمایان است جناب معلی القاب اکرم امجد کامیاب اعنی حضرت قبله گاهی ابو البها فخر الحاج الکرام الشیخ محمد است حفظه الله تعالی عن جمیع الافات والبلیات بحرمت سید السادات محمد (ص) که الحق این فقیر در مناقب ومقامات هیچ یکی از مشایخ کبار قدس الله تعالی ارواحهم ندیده ونشنیده است که بعد از مجدد الف ثانی حضرت امام الطریقة اعنی جناب شیخ احمد سر هندی رضی الله تعالی عنه کسی را اولادی باین شایستگی ولیاقت بوده واشتهار داشته باشد مگر حضرت امام که ایشان نیز جناب خواجه محمد معصوم ولد امجد خودرا در جای خویش برسم خلافت گذاشته اند قدس الله تعالی روحهما وحضرت شیخ ووسیلة الی الله ما اعنی سراج الملة

وا مشایخ بسیارند با این صفحت را که پسمودهٔ عرض کردم مشایخ بخارا بیحد و شمارند ولی برکت اینجا بیشتر ونسبت حضرت شیخ روحنا فداه اعلی و بقوت قراست فرمودند که انشاء الله تعالی من امیدوارم که فیوضات اینجا برای طالبان راه خدا حل وعلا از همه جا بیشتر باشد و یکوقتی دکر مرا مخاطب فرموده وکفتند که حاجی اسحق درین عهد واوان خداوند کل یوم هو فی شان سکان این سنکلاح محقر غیر ذی زرع ماوا ترجیح بر مشایخ بخارا وتفضیل برسکنهٔ زوایای سایر امکنه داده است لله سبحانه الحمد والمنه (ابیات) من انخ کم که ابر نو بهاری * کند از لطف برمن قطره باری * ولی چون شه مرا برداشت از خاك * بمرد کر بکذرانم سر ز افلاك * اکر بررویدازتن صد زبانم * چوسوسن شکر لطفش کی توانم * وحاج معزی الیه برسم کواهی بکرات ومرات میکفتند که برمن معلوم ومحقق شده که حضرت شیخ برهمهٔ مشایخ امجاد قطب ارشاد وفرد فی العصر روز کار خود است اللهم اغفر له وارحمه وصل وسلم علی سیدنا محمد واله وصحبه اجمعین (فصل فی ثمرة الشجره فاما ثمرة شجرة طیبه انکه مکشوف بصیرة طالبان راه دین ومعروف عارفان طریق حق الیقین باشد) که اعجوبهٔ کرامات وبدیع ترین خوارقات حضرت ایشان علیه اکمل التحیة والرضوان که بمالمیان هویدا ونمایان است جناب معلی القاب اکرم امجد کامیاب اعنی حضرت قبله کاهی ابو البها فخر الحاج الکرام الشیخ محمد است حفظه الله تعالی عن جمیع الافات والبلیات بحرمت سید السادات محمد (ص) که الحق این فقیر در مناقب ومقامات هیچ یکی از مشایخ کبار قدس الله تعالی ارواحهم ندیده ونشنیده است که بعد از مجدد الف ثانی حضرت امام الطریقة اعنی جناب شیخ احمد سر هندی رضی الله تعالی عنه کسی را اولادی باین شایستکی ولیاقت بوده واشتهار داشته باشد مکر حضرت امام که ایشان نیز جناب خواجه محمد معصوم ولد امجد خودرا در جای خویش برسم خلافت کذاشته اند قدس الله تعالی روحهما وحضرت شیخ ووسیلة الی الله ما اعنی سراج الملة

والد بن الشیخ عثمان رضی الله تعالی عنه وعن اخلافه نیز جناب قدوسی انتساب مستغنی الالقاب ابو البها الشیخ محمدرا سلمه الله تع بخلیفگی ومسند داری خویش مقرر فرموده است چونکه برموز کشف والهام در عهد طفولیت جناب قبله گاهی با نحضرت معلوم شده بوده است که باید ولی عهد خودرا شیخ محمد بر قرار گرداند (وایضا) خود حضرت ایشان چنین فرموده است که روزی بعد از نماز صبح محمد وعبد الرحمن بنزد من حاضر شد ندنا که حضرت امام الطریقة خواجه بهاء الدین نقشبند وحضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر کیلانی قدس الله تع ارواحهما ظهور کرد ندو فرمودندکه فلانی عبد الرحمان برای ما ومحمد برای تو بهمان اشارت وبشارت بودکه پس از وفات حضرت ایشان مرحوم فخر الزمان شیخ عبد الرحمان قدس سره سفر طرف بغداد نمود ودر جوار حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر رضی الله تعالی عنه متوفی ومدفون شد بلی (بیت لراقمه) کوهری از صدف بحر بصد شعله عیانشد * همچو برق بدر خشید بتعجیل ونهانشد طاوس جنت وهمجنس کروه ملکی بود * تاب این نشاه نیاورد ودوباره بجنانشد* نفس راهرد وکتف چون ببریدا وبریاضت * جانب جعفر طیار بجنت طیرانشدواین فقره نیزبا ث صدق قول حضرت ایشان شده است که حضرت غوث جناب اترحوم رابظاهر وباطن بجانب خودبر بودند وجناب شیخ محمد مانند سرو بوستان ازاب تربیت حضرت ایشان سیراب شده وبحدانتها ترقی فرمودند چنانکه امروزه لله سبحانه الحمد والمنته چنان بسر مسند ارشاد انحضرت نشسته اندکه چشم ودل دوستان ومخلصان ازو روشن ومنکران وبد خیالا نرامانند هیزم کاخن فرموده است وباضعاف مضاعف بلکه بیشتر از بیشتر جذب جمعیت مخلصن ومریدان ومنسوبان حضرت ایشان راقدس سره بجانب جناب شریف خود چنان کرد ندکه یکی ازوها هوای سیاحت جای دکر وطلب مرشدرا هبر نکردند بلکه اکمل تراز اول بتربیت طالبان سرکرمندری وحقا (بیت) صبر بسیار بباید پدرپیر فلک را* تادیکرمادرکیتی چوتوفرزند

بزاید *واین فقیرکه راقم اینحروف است بکرات ومرات در بلیات ومحنات زمانه بعداز رحلت حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان گرفتار مانده محض عریضه نگاری مشکلات خویش بخدمت جناب ان قبله گاه فرج وفتوح مییافت ونجات حاصل میکرداماچونکه بدایت اینکتاب را بشرحی در اوصاف جناب ایشان سلمه الله تعالی نظما تذهیب کرده است باز برسم تیمن وتبرك اجمالا چندسطر یرا نظما ونثرا در نهایتش تسوید نمود زیراکه حضرت رسول اکرم (ص) فرموده اندچون دعا میکنید در اول واخران برمن صلوات فرستید تادعانیز مقبول گرددچونکه صلوات" راقبول میفرمایند محالست که دعاهارا در بین دو صلوات ردنمایند لهذا این فقیر حزین بدایت ونهایت اینکتابرا باسم مبارك امروز دنیا ودین صلوات الله وسلامه علیه وعلی اله الطاهرین ارایش نموده وبعد قفل معانی اورابکلید ومفتاح اسم وصفت سمی انحضرت اعنی جناب والانصاب قبله گاهی شیخ محمد بکشوده است اللهم ادم نعمت بقائه علینا وعلی سائر المسلمین بجاه سید المرسلین واله الطاهرین صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین (بیت لراقمه) مطلع برقات چون گشت از محمد کامیاب* تطمش نزار عمی پاك اوشد مستطاب *واین چند بیت رانیز بعبارت ونظم مثنوی دراوصاف جناب مستطاب والانصاب انقبله گاه مد ظله العالی گفته وتسوید نمود هر چندکه کمال اوصاف جناب ایشان بالمضاعف ازین بیان است فاما اشاراتی است که مایهٔ مزید رغبت ناظران کتاب شود وبالله التوفیق (ابیات منظومه)

ای بهای عروة الوثقای دین	وارث اداب ختم المرسلین	چند گویم زینخوار قهای ناب
ذیراع ـ ظم توی درخرق باب	گرمرادرکام بودی صدزبان	گشتمی زانجمله برتووصف خوان
لیك از قلب ودل خیر الکلام	کرده ام برقات دروصفت تمام	ای بوارق ازجهالت بوستان
میوه بخش انواع بهردوستان	ای منیرا زتو ثریا تاثری	ظن من معصوم میداند ترا
چون زطفلی تاکنون ای مستنیر	شد مربی توان فرد کبیر	زان بخدمت داد جانترا خدا

عصمت وحلم وحیا وجود وسخا   این شجرهٔ طیبهٔ ثرهٔ ثمر   خوشه حاصل دارد از وصفت مکر
زان بود هر کس تراشد چون غلام   ثمر مقصودش در اندازی بکام   منکه اندر دین ودنیا مفلسم
نیست هیچم غیر از ینکه مخلصم   ارم از اخلاص برقات السرور   ارمغان اساسها را در حضور
همچو انوری که باپای ملخ   شد بدرگاه سلیمانی الخ   چشم مقبولیش دارم کز کرم
نشکنی بازش بذلت بر سرم   کن قبولش هم سله ده ای امین   زاستقامت خلعتم در راه دین
دار ز اخراجات وانفاق عیال   از حلالم فارغ وآسوده حال   تا شوم زین پس خموش و پر حضور
منتظر از رحمت رب غفور   زانکه خوش فرموده است انمستطاب شعر   پر مغزی و نغز اندر کتاب
بس کنم خود زیرکان را این بس است   بانك دو کردم اگر در ده کس است (اما چند برقه از جمله خوارقات حضرت قبله کاهی جناب مستطاب ایشان سلمه الله الملك المنان نیز جسارت مینماید) (بارقه اول انکه) در عهد حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه فقیر دران استان قدسی بنیان بودم حضرات پیرزادکان اعظم امجد جناب قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی ومرحوم فخر الزمان شیخ عبد الرحمان قدس الله تعالی سره در باغچه بودند بخدمت ایشان رفتم هر دو در بالای سنکی در کنار چشمه ابی که برلب رودخانه واقع بود تنها نشسته بودند بحضور شان که رسیدم دو کاغذ در دست قبله کاهی شیخ محمد بود سلمه الله تعالی برای مرحوم مبرور شیخ عبد الرحمن رحمه الله المنان میخواندند و کاغذها یکی از مرحوم مغفور جناب شیخ عبد الرحمن طالبانی ساکن شهر کرکوك بودکه ایشان از اجل مشایخ طریقه قادریه بوده ودر عهد خود مرجع غالب دراویش وفقرای هر دیار بودند وشهرتی کامل داشتند واین فقیر نیز در سفر مکه معظمه زاده الله شرفا یکشبی بخدمتش رسیده وفیضیاب شده بودم وانجناب همان کاغذ را بعبارات خوشی بخدمت حضرت ایشان ماقدس الله تعالی روحهما نوشته وفرستاده بودند ودیکر کاغذش از مرحوم ملا عمر نام جله موردی که از خلفای حضرة ایشان بوده ودر شهر کرکوك بامر انحضرت بارشاد خلق اشتغال داشتند ازراهم بخدمت حضرت ایشان فرستاده بودند چونکه

جناب قبله گاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی کاغذها را بتمامی بخواند این فقیر فلما خطره نمود که جناب شیخ کاشکی اینرا و کاغذرا بمن میدادند سی گذشت وفقیر اراده نمود که بسمران مراجعت نماید بخدمت جناب قبله گاهی شیخ محمد رسیدم که وداع نمایم دست بجیب خود بردواند وکاغذرا ازمیان کاغذهای دیگر جدا نمود و بفقیر دادواین کرامات زیاد باعث عقیده من گردید بجناب شریف ایشان (بارقه دیگر اینکه) بعد از وفات حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بهرام میرزا بیگ ملقب بمیرزا رشید وشهیر باقارشه که برادر فقیر است ازیکمادر وپدر ودر ملکیت دهکدهٔ سمران باهم شریك بودیم فقیررا ثلثان وویرا ثلث ودر عهد حضرت ایشان قدس سره فکرش بران بود که برسم ستم وجور نصف راتصرف نماید انحضرت روحی فداء مرقده فقیر خودرا باطنا حمایت میفرمودند واخوی غالب نمیشد چون حضرة ایشان رحلت فرمودند همین برادر فرصت دانسته بنای اذیت مرا بشرارت ودرندگی نهاد وتاتوانست جعل وحیله بکاراورد فقیر خودرامیان نکشیدم وبمفاد قول سهل بن عبد الله التستری رحمه الله تعالی که میگوید (لیس بین العبد وبین ربه تعالی حجاب اغلظ من الدعوی ولا طریق اقرب من الافتقار) بکمال عجز و پریشانی وشکستگی بخدمت ذی رفعت حضرت قبله گاهی بهاء الدین ثانی جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی عرض حالت خودرا نوشتم در جواب نوشته بودند که خودرا فانی دان وکاررا بحضرت صاحب الامر باقی جل سلطانه رجوع گردان (بیت) تودر وگم شو وصال این است وبس * تومباش اصلا کمال این است وبس * او سبحانه بهر نوعی که خواهد مقدر میفرماید وبایقین (کل میسر لما خلق له) پس از چندی خوداحرام بند کعبهٔ حضورش شدم در حین ملاقات پرسید بابرادرت چگونهٔ تفصیل رابیان کردم فرمودند ان دهکده برای تویکوجه میشود وششدانگش بتومیرسد امااندك توقفی داردچون دوسالی گذشت کاری واقعشد که تماما بفقیر رسیدواخوی را دران نصابی باقی نماندوبعدازان هرچند شرارت وبیمروتی کرد اصلاچیزی پیش نبرد لاعلاج دوباره التجا بخدمت حضرت شیخ سلمه الله

تعالی برد وعرایض مفصل رامتصل میفرستادیکوقتی بازدران درکاه عرش اشتباه بودم حضرت شیخ بزرك علیه الرحمة در واقعه بمن فرمودند که دودانك سمرانرا ببرادرت ردنمای بیدارشدم هولناك وباوحشت ویقین کردم که اخوی بازبسر مناقشه میباشدخواب را بکسی نکفتم این بودکه بعدزشش سال دیکر اخوی بتوسط صندوق عدالت بحضرت پادشاه حفظه الله تعالی اشتبهها عریضه نکارشد وباردیکر فقیر را عرانمه کشید بخیال اینکه کل دهکده را برای خودببرد خدا یتم لی توفیقش نداد وهمان دردنکرا بوی پس دادم وی بازدودانك ملك کزکزاره رابمن تعویض نمود وبهرحال سودازمن وزیان ازوی تفسیلات چندرا سابقادراین بحث در چند بارقات کتاب درج کرده است والحق این نوبت اخیر فقیر را بتنك اورد وکل کردستانی بجزچند کسانی متدین حامی وکومکش شده بودند که صرابغیر حق برای اوبزمین بزندا کرنه توجهات باطنی انحضرت بودی وا کرنه روح پرفتوح حضرت ایشان روحی فداء مرقده فقیر خودرا امداد نمودی چنان کرده بودند که عیالمرا بدستم دادی وبیرونم فرستادی (بیت لحافظ) بس تجربه کردیم درین دیر مکافات * بادردکشان هر که درافتاد برافتاد * الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات بلی بلی حضرت مولوی درمثنوی خود میفرماید رحمه الله تعالی (ابیات مثنوی) همت شیخ ازکواکب در کذشت * کاراین مسکین باخر خوب کشت * کاندعای شیخ نی چون هردعاست * فانی است وکفت اوکفت خداست * اندعای بیخودان خوددیکراست * اندعارونیست کفت داوراست * چون خدا ازخود سؤال وکدکند * پس دعای خویشتن چون ردکند * (بلی) کیمیائیست عجب بندکی پیرمغان * خاك اوکشتم وچندین درجاتم دادند * لحافظ علیه الرحمه (بارقهٔ دیکراینکه) عجبترازاینها بشنوید اوقاتی که نواب والاشهزادهٔ فرهادمیرزای معتمدالدوله دام اقباله حاکم کردستان شدوباغیان اورامی شبی در میان راهی پنهانی بارودی ئند وی شبیخون ونهب زدند وقتل وغارتی ازاتباع وی بکرده ونهایت بیمروتی بجای اوردند

سه نفر از اکابر (۱) که خزینهٔ باسایر در ندکان پلنك طبع شریك باغیان بودند هریك در حضور شهزاده دست بسینه زدندکه ماهارا رخصت بده برویم واین افسادرا باصلاح اوریم چون برفتند بامحمد سعیدسلطان اورامی جفت وجلا کردند واورا برداشته برسم دیدار بینی بخدمت جناب مستطاب قبله گاهی حضرت شیخ محمد مدظله بردند وبعدش عرایض بهتان امیز تهمت انگیز مفصل بحضور شهزاده نوشتند باین عبارت که ماها امدیم ومحمد سعید سلطانرا راضی کردیم برودبا هم سوگندان خود جنك وجدل نماید یکبار جناب شیخ محمد ویرا برداشته برسم معراج ببالاخانهٔ خود بردوازانخیالش پشیمان اورد وانگهی حالت ان بزرگوار بقدر دوری اسمان ازرمین ازچنین افترا وبهتان دور وبیقرین بودوسبحانك هـذا بهتان عظیم بر افعال واطوارش لازم مینمود بلی (الاناء یترشح بما فیه) شامل حال مفتریان بوده (بیت مثنوی) ای زده بر بیخوردان نوزلفقار*بر تن خود میزنی ان هوشدار*پس ازان بشهر امدند وبجهة دفع تهمت ازخودشان ان عبارت بیمزه را فاش میگفتند مافانواب مستطاب والا شهزاده فهم وزیرك وبس وایافته بودسراوها را فهمیده لـکن مصلحت ندید بروی بزرگی خود بیاوردغرض ازدوسال برنگذشت دونفرازایشان که کاغذرابان بی ادبی نوشته وپس فرستاده بودند ببلاهای سخت گرفتار مانده وجان را بحضرت قابض الارواح سپردند ودولت وضیاع وعقارایشان بهدر رفت وبکلی بیدولت شدند لـکن بموت ابدی هم رفته باشند فاما شخص سیوم خود فوت نکرد لـکن بصدمهٔ مرك قرة العین خود گرفتار گردیداری (رباعی) بدخواه کسان هیچ بمقصد نرسد* یك بد نکنند تا بخودش صد نرسد*من نیك توخواهم وتوخواهی بدمن*تو نیك نه بینی وبمن بد نرسد* این بیدولتان ازحدیث صحیح حضرت نبوی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات غافل بودند که فرموده است خدایتعالی میفرماید من عادی لی ولیا فقداذنته بالحرب الخ بدیهی است که کسی باخدایتعالی

---

(۱) ملا محمد امین قاضی اسد الله بگ وکیل میرزاناومستوفی باشی

محاربه نماید کارش بکجامیکشد اعاذنا الله من معادات اولیائه قدس الله تعالی ارواحهم بشنو بشنو (رباعی لشیخ ابو سعید ابو الخیر) * باشیر وپلنك هرکه امیز کند * باید که زاه فقر پر هیز کند * اه دل درویش بسوهان مانند * کر خو نبرد برنده را تیز کند * (رباعی اخری ازکلمات قدسی سمات شیخ ابو سعید ابوالخیراست قدس سره) من صرفه برم که برصفم اعدازد * مشتی خاشاك لطمه بردریازد * ماتیغ برهنه ایم دردست قضا * شدکشته هرانکه خوشرا برمازد * (بارقهٔ دیکراینکه) سفری بخدمت قبله کاهی سلمه الله تعالی رفته بودم وچند روزی انجاماندم روزی بخدمتش رسیدم فصل کل بوداز پنج نوع کلهای الوان دسته بسته در مقابلش نهاده بودنددستهٔ کل نسترن بودخاطراین فقیرانرامیل میکرد که بر دارم ترك ادب دانسته بازخواستم که زبانابکویم هم ادب رانکاه داشتم ونکفتم لحظهٔ کذشت انجناب مستطاب حفظه الله تعالی دست بمیان کلها برد و کل نسترن رابرداشته تبسم کنان بفقیرداده فرمودنداین را به پسرانت بده (ابیات) شددلم شیدا وحیران همچو بلبل درچمن * تاشمیدم نفحهٔ کلدستهٔ انعام دوست * لطف اودام است وفضلش دانهٔ اندام من * برامید دانهٔ افتاده ام در دام دوست * سرزمستی برنکیرم تاپروز رستخیز * یافتم چون لذت یکجرعهٔ می ازجام دوست (بارقهٔ دیکراینکه) درهمان اوقات روزی فقیر را کسالتی حاصل شدوتا بوقت غروب نتوانستم غذای بخورم ناخوشی ونخوردن خود رانیزبکسی نکفتم بعد ازغروب دیدم که حضرت قبله کاهی طول الله عمره کاسهٔ شوربای برنج چاشنی کرده را باطبقی نان نزد فقیر فرستاده وفرموده بودکه امروزکسالتی داشته چیزی نخورده است ازین شور باميل نماید باصدشوق وشعف خوردم وکفتم (بیت للراقمه) ای غذای جانمن کاشکر احسان تو * داروی من یکنظر از عشوهٔ چشمان تو * جان اکر نقدی بدی دردست من چون سیم وزر * خود نثار افشاندمی هردم بپای جان تو * (بارقهٔ دیکراینکه) کروه جن وشیاطین یکوقتی بر من غلبه داشتند عریضهٔ پریشانی خود را بخدمت جناب شریف انحضرت فرستادم ونوشتم که اینهادر زمان حضرت والد ماجدت

اعلى الله تعالى مقامه دست ازمن کوتاه کرده وابدا مزاحمم نمیشدند حال کویا میدان را
خالی یافته فرصت راغنیمت میدانند جواب نوشته بودند خودش بزودی بیاید معجلا
بحضور مبارکش رفته وکفتم (ابیات لراقمه) * چوصبحم صباپوی زلفت رسانید * مرامست
وحیران زجابرجهانید * هر اوازپای که امد زجائی • باميد وصلت بانجادوانید • چوزدبردلم
حمله سلطان عشقت • بجاوید درسجن هجرم نشانید • چوجرم ازمن بینواسر زدایا •
که دلدار بردار قتلم کشانید • بغیرش نظر کرده بودم چوحافی • که زهر فراقم بجان در
چشانید • مدت یازده روز در کنف حمایت خود فقیر را بانوازش باطنی نکهداشتند
شبی در خواب چنان دیدم که فقیر را بدرکاه معلای خود طلبیدند درانحال می بینم که یکی
دیکر صورة هم شکل خودم بامن است امر کردندان قرین هم شکل مرا طناب کشیده
مانندو زوال بدیوار در وازهٔ علیا اویزان کردند ومرارخصت مراجعت دادند مانند
مرغان بهوا پریدم وباحالت واکاهی قلب بزبان الله الله میکفتم تابخانه خود رسیدم چون
بیدار شدم خیلی خوشوقت وفرحناك وصاحب وجد بودم پس ازان دیکران غ بهٔ جن
وشیاطین را ندیدم (بارقهٔ دیکراینکه) جناب مستطاب سامی کرامی حضرت قبله کاهی
سلمه الله تعالی چون بسلامتی عازم سفر مبارك حجاز شدابن فقیر بعذر های چند نتوانستم
برای بدرقه اش بروم قرة العینی شیخ محمدامین را فرستادم صبح پنجشنبهٔ بیست وپنجم
ماه رجب ۱۲۹۰ بعد ازغاز صبح در واقعهٔ روشن بخدمتش رسیدم که در حرکت بودند
تایکمنزل بهمراه ایشان سلمه الله تعالی رفتم واز انحضرت نواز شهایافتم چون بمنزل رسیدند
یافتم که قریه کلپ است انجا مرا پیش طلبید دست مبارکش را چند نوبه بوسیدم وعرض
کردم فدایت شوم بسلامتی سفر شماچندماه طول میکشد جواب کفتند چنانکه خبر بمن
داده اند ده ماه طول سفر من است ودرانخواب مراخوف زیان کرفته بودمبادا صدمهٔ
بانحضرت علیه الرحمة والتحیة وارد شودتبسمی کرده فرمود نمدترس هیچ بمن رو نمیدهد
وبسلامت بازمیایم ومدتی باهم میانیم بعدش هر وقت ارادهٔ خدا یتعالی بشود یکی یکی ازینعالم

بیرون خواهیم شد ودرانواقعه غالب خلفای مرحوم حضرت ایشانرا حاضر میدیدم وبامن جداجدا نواز شهامیکردند شیخ معروف باقلابادی برسبیل مزاح مرا کفت که حاجی محمد بهرحیاة بودخودت را داخل اینکروه نقشبندی کردی تا که بیدارشدم بعدش بقرار همانواقعه بودرفتن واومدن جناب ایشان سلمه الله الملك المنان تاریخ رفتن حضرت شیخ دامت برکاته بصوب حجازدرماه شعبان سنه ۱۲۹۰ بازکشتن جناب ایشان درماه ربیع الثانی ۱۲۹۱ (بارقهٔ دیکرایکه) اخوی میرزار شید که درچند بارقه ذکراطواراورا بیان کرده ایم چونکه شهزاده فرهاد میرزای معتمد الدوله وفقه الله تعالی علی الاحسان ازحکومت کردستان عزل شدوشهزادهٔ طهماسپ میرزای ملقب بمؤید الدوله بسنندج امداخوی رفته وبجزع وفزع تمام شکایت ازمن کرده بوده شهزاده میکویدمی فرستم حاجی بیاید وباتو مرافعه نماید واوراتنبیه میکنم فقیر درانوقت عازم منزلمبارکی جناب مستطاب والانصاب حضرت قبله کاهی شدم که ازسفرحج وراهنج باز کردیده بود بعد ازشرفیابی تفصیل را بعرض رسانیدم فرمودند باك مدار که هیچ نمیتواند بکند هرچه بکند خود را باذیت میرساند وقت مراجعت شنیدم که اخوی بانواع استفتاوسجلات نوشته وکبیر وصغیر شهرازهم جنسهای خودش غیر متدینها برایش مهرهازده اندوانها را بحضور مؤید الدوله برده بوده است وشهزاده ویراجواب کرده است بازدست بردارنشده خودش را باپسرش باطبل شهزاده انداخته بودباز شهزاده را بوی اعتنای نبوده واورا ازطویله رانده ومهتوك کردانده بوده است بلی (بیت) اولیاراهست قدرت ازآله * تیرجسته بازکرداند زراه* بعد ازمراجعت بخدمت مؤیدالدوله رسیدم مکتوبی را ازقبله کاهی حضرت شیخ رحمه الله المنان به تهنیت نامچهٔ ایشان اورده بودم با بعضی هدایا ازتبرکات حرمین شریفین ازجانب حضرت شیخ روحی فداه چون مکتوب را دیده خندید وکفت کرك توهمین اخوی تواست امدوشکایت کرد جوابش کردم بطویله بست نشست بیروانش را ندم برواسوده باش یکطاقه شال ترمه

ویکجعبه حلویات را نیز بنیاز وهدیه برای حضرت قبله گاهی سلمه الله تعالی تعارف فرستادند مردمان شهر بسیاری معتقد انحضرت شدند ومعترف امدند که این از تصرفات ایشان بوده است ولکن (بیت لراقمه) هرکه بدخواه توباشد وی تونیکوخواه باش* بلکه باهر بدتو خوش خلق وامل کوتاه باش * کان بدی ماری شود درگردن اوهفت سر* وان نیکوئیها تراعزت شود اگاه باش (بارقهٔ دیگراینکه) نسخهٔ نامه حضرت شیخ قدس سره که بشهزادهٔ مؤید الدوله بخط مرحوم مولانا حامد است که نوشته اند تبرکا ثبت نمود (بسمه سبحانه تعالی) لطف وکرم حضرت حقسبحانه وتعالی زیاده ازین شامل حال مبدأ ومال نواب مستطاب والا دام مجده الاعلی باد ودروازهٔ فیض وفتوح خودرا برجسم وقلب وروح حضرت اوبیش ازپیش مفتوح کردا نادکه حدیث صحیح است (لاتسبوا الائمة فادعوا لهم بالصلاح فان صلاحهم لکم فلاح) بلی در عالم صورت جهانی پادشاه عادل حکم قلب صنوبری داردکه دراین نشائه امکانی صلاح وفساد اهل جهان بصلاح وفساد اومربوط است که (الناس علی دین ملوکهم) چنانچه در نشائه انسانی صلاح وفساد قوای روحانی وجسمانی بصلاح وفسادان منوط است که (ان فی جسد ابن آدم مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب) چون اوقاتی که نواب والا دام مجده الاعلی بقدوم معدلت لزوم خاك غمناك کردستانرا مفرح فرموده وغنچهای دل سودا منزل رعایاوبرایای ان سامان را به نسیم برکت شمیم شکفته بودند حقیر حاضر نبودم که به تهنیت نامچه مبادرت نمایم وزبان خامه را بترحیب ودعا بکشایم وچون بکلبهٔ درویشانه رسیدم بازنظر بملاحظهٔ اینکه (بیت) تواضع زگردن فرازان نیکوست * گدا گر تواضع کند خوی اوست * چند روزی موقوف ماند تا اینکه ازاتفاقات حسنه جناب برادر والا گهر خیر الحاج حاجی محمد بزیارت امده بودند تقریر کرد که نواب والا رابا طایفهٔ درویشان اشنائی هست بحدی که مرا توصیه فرمود که هروقت عازم زیارت شدی بنواب والا عرض کن

تاتهنیت نامچهٔ بنویسد حقیراین اظهار مرحمت را ازان طرف قـرین الشرف بهانهٔ عریضه نـگاری ساخته برسم منزل مبارکی پرداختم حقسبحانه وتعالی وجود با کرم وعدل وجودت را مسعود وموجب انتظام امور معاش ومعاد اینحدود بفرماید وجناب برادر طریقت حاجی سـابق الذکر ازجملهٔ صلحا ومستحق حمایت ورعایت نواب والا است بهمه جهت نگران شفقت ومرحمت است از تفقد احوال او که پریشانی واختلال بهمرسانیده مرحمت رادریغ مفرمائید ودروازهٔ کرم وعدل را بروی او بکشائید چه خوش گفته است انکه این گوهرها را بالماس بیان سفته است (بیت) شاه باشد شبان وخلق همه * رمه وگرك ان رمه ظلمه * چون شبان ساز کارگرك بود * رمه را افت بزرك بود * ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله وصحبه وسلم (محمد بن عثمان النقشبندی) (بارقهٔ دیگراینکه) قبل ازحرکت جناب مستطاب قبله گاهی مدظله العالی بسفر حجاز دو جـلد کتاب را یکی معدن النور ودیگری این بارقات السرور بحضور لامع النور جناب ایشان رحمه الله الملك المنان برده بودم وقت مراجعت بخانهٔ خویش انحضرت علیه الف التحیة کتابها را نـگهداشته فرمودند نسخه بنویسند بوقت سفر مبارك هردو کتابرا بکسی میسپارد که اینها را بحاجی برسانیدوی نیز بحضور پیرزادهٔ امجد جناب شیخ احمد سلمه الله تعالی بدست مخدومی شیخ جلیل نام طالشی امانت میدهد که در شهر سنندج برای این فقیر بفرستد شیخ جلیل مذکور سهوا یاعمدا کتابها را باخود بطالش میبرد فقیر گذارش را که شنیدم بسی پریشان شدم تاشبی در خواب بحرم کعبهٔ معظمه زاده الله تعالی شرفا بادراك صحبت وحضور جناب قبله گاهی حضرت شیخ محمد سلمه الله تعالی فیضیاب گشتة وبعرض رسانیدم دستی کشید وهردو کتاب را حاضر گردانیده وگفت اینست کتابهایت بردار ومن بعدسخنان خوشرا درانها بنویس بعد ازبیداری کاغذیرا بنزدجناب والا نصاب سروری شیخ احمد دام مجده بطلب کتابها باز فرستادم همانروز کاغذ فرستادن بوقت غروب

افتاب بمصحوب میرزا ابراهیم اخوی زادهٔ مخدوم مسعود حاجی شیخ محمود سنندجی
هر دو کتاب را ازطرف طالش بازاورده بدست فقیر رسانیدند وازان فقره بسی متعجب
شدم چونکه از طالش تابدیارما یازده منزل کویابیشتر باشد ازتصرفات حضرت شیخ
بوددام اقباله که بان تعجیل وسهولت کتابها بدست این خاکسار باز امدند (واین تصرف بدانی
میمانست) که حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی که از اجل قدمای مشایخ نقشبندیه بوده
است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه باسیدانا که وی نیزاز مشایخ ترك ومعاصروی بوده
نقاری بهمرسانیده وخاطرش ازوی کرفته بوده است روزی در صحرا ترا کمهٔ صحرائی
پسر سیدانا را ربوده باسیر میبرند پدرش چندانکه اهتمام مینماید پسر را پیدانمیکند
از وی انصاف میکوید این صدمهٔ من ازدلکیری حضرت عزیزان است اسباب ضیافتی
چیده وحضرت خواجه علی را بران دعوت مینماید وبسی اکابر را نیزبرسر سفره میطلبد
چون حضرت خواجه قدس سره تشریف میاورد وسفره می چینند میفرماید علی انکشت
بنمك نزند ودست بطعام در ازنکنند تاپسر سیدانا حاضر نشود حاضران بتحیر زیاده معطل
میشوند پس ازلحظهٔ ناکاه همان پسرسیدانا ازدر داخل میشود از حاضرشدن ان پسرخروش
وغلغله بحاضران میافتد وطعام را صرف میکنند بعدش از پسرحکیم سؤال مینمایند کجا
بودی وچکونه رسیدی میکوید نمیدانم ترکها مرابفلانشهر بردندوفروختند وازانجامرا
بقریهٔ انداختندامروزخواجهٔ من کوزهٔ بدستم دادبرای اب بروم ازده بیرون شدم
خود را اینجامییابم انتهی این تفصیل حضرت عزیزان ادر کتاب رشحات مولانا علی خلف
مولانا حسین واعظ هراتی صاحب مواهب دیده است (بارقهٔ دیکراینکه) میرزا رشید
اخوی احسن الله حاله وحالنا که چندین باراز حسد وسود امزاجی خود باین فقیر
کمتراز نقیر ضعیف مانندپلنك زخم خورده حمله اورد وسبب بتوجهات روح پرفتوح
حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه وهمت وبرکت جناب قبله کاه اعظم امجدشیخ محمد حفظه

الله تعالی غالب نیامد بمفاد «الغریق یتشبث بکل حشیش» خود را بسایهٔ یکی از وزیران انداخت ودامن ویرا بگرفت وبحمایت وتدبیر وزیری محبت وبوساطت صندوق عدالت حضرت پادشاه جمجاه ایده الله تعالی باهزاران حیله وزور واشتباه عریضه نگار شده بودچنانکه در واقعهای فرع شجره ایمای بان کرده ایم واز روح پرفتوح حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران موفق شده ایم دیگرباره بابطش شدیدروی بمن اورد شهزادهٔ حشمت السلطنهٔ حاکم دام اقباله مارا بمحفل جناب سنیی الالقاب ملا هدایت الله شیخ الاسلام سلمه الله تعالی حواله فرمود روزی در مجلس ان جناب مستطاب اخوی ورستم نام پسرش چونکه کار را پیش نبرده بودند بحالت تنکدلی وغیظ قلب تاقوه داشتند بفقیر فحش کفتند وبدخوئی وهرزه کوئی کردند وحیا وتقیه از حاضران مجلس نیاوردند سکوت ورزیدم وچیزی نکفتم وقت شب باحالت کویدکی در بخش عریضهٔ پریشانحالی وشکستکی خود را بخدمت ملجأی وملاذی حضرت قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی نوشته وباین عبارت فریادرسی خواستم (بیت) من ازان صعوه ام کمترعد وچون بازم اندر سر * تونجم الدین صفت جانا بدین صعوه نظراور * غرض درد دل را نوشته وروانه کردم (فصل) عبارت این بیت اشاره بان معنی است که روزی حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره در حیاط خانقاه خویش نشسته می بیند که بازی بعقب صعوهٔ در هوا افتاده ونزدیک بکرفتن وی است چون بمحازی حیاط خانقاه میرسد شیخ رحمه الله تعالی از غیرت نظری بصعوه میفرماید بلا تأمل صعوه را قوتی حاصل میشود که برمیکردد وباز را میکرد وعیان همان حیاط در حضور شیخ بزمین میاورد ازان تصرف حضرت شیخ غلغله در حاضران میافتند انتهی این فقیر نیز بحضرت شیخ خود روحی فداه التجابردم چونکه ازصعوه بسی ضعیف ترم اری (شعر) لاتهین الفقیرعلك ان * ترکع یوما والدهر قد رفعه * همان شب در خواب دیدم که دو صفحه قرص عسل دارم خیلی بزرک وباقطر ندوبسرم افتاده چیزی ازصفحهٔ

بالائی شکسته است شیخ محمد امین پسر خود را کفتم بیاتانکذاریم ضایع بشود بناکاه
ماری سیاه بقدر تیری کات بادوکرش در ازنیزدیك عسل امدبهوامیجست وکنبدهازده
بازخود را بزمین میزدمتحیر وهولناك شدم فورایکی ازدوستان حاضر شدویرا کفتم که
این مار را بکش بلا تأمل باچوکانی که دشت مار را چند بارزده وکوبید وبزمین افتادتیغی
برکشید وسرش رابرید لحظهٔ بران کذشته بازماری سیاه وازاولی کوچك ترازدیکر طرف
عسل پیداشد وبجولان وجست وخیزافتادبهمان دوست خود اشاره کردم ویرا کالاول
کشته وسربرید [ابیات من بوستان جناب شیخ سعدی رحمه الله] مزن برسرناتوان
دست زور * که روزی بپایش درافتی چومور * سیاه اندرون باشد وسنکدل * که خواهدکه
موری شودتنکدل * نه بخشید برحال پروانه شمع * نکه کن که چون سوخت در پیش
جمع * کرفتم زتوناتوان تربسی است * توانا ترازتوهم اخرکسی است * وبعد از قتل
مارهادیدم ازهر دو صفحهٔ عسل مانندبچه کربهٔ ازعسلها مجسم شد وبدرجته وبپای بته
خاری افتادپیدارشده ویافتم که توفیق ازمن است ومدعی مغلوب حاصل کلام قاصدعریضه را
برده بحضور مبارك میرساند فورا از سرهمت شیخ عمر کاتب را میفرمایند جواب چنین
بنویس «فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا» [بیت] کارنه این کنبد کردان کند * هرچه
کند همت مردان کند * کلام خواجهٔ بزرك حضرت شاه نقشبند است قدس الله تعالی
سره العزیز (بیت) رودرصف بندکان ماباش ومترس خاك در استان ماباش ومترس * عالم
همه کرقصد بجان توکنند * دل دار قوی ازان ماباش ومترس * ازان برکت وتوجه باطنی
وهمت شیخ قدس سره چنان خلاص کشتم که عالمی متحیر شدند بلی [بیت لراقمه]
چوکشتم صعوهٔ کردن فرازاز * شکستم پروبال شاه بازان * [تذنیبه] بعد ازمضی دوسال
ازینواقعه اخوی بروزدوشنبه وقت ظهر بیستم ماه جمادی الاخری تاریخ هزار ودوصد
ونود وچهار هجری علی هاجرها الف صلوة وسلام برحمت حق تعالی برفت «وکان امر الله

قدرا مقدورا» [بیت] دیدی که خون ناحق پروانه شمع را * چندان امان نداد که شب را سحر کند * [قطعه لراقمه] ایکه زشتی را پسندیدی بجای نیکوئی * خواهمت پرسم زنیکی بدچه دیدی ای غوی * حاصلت از قطع رحم وقتل اخ اخست اخ * غیرازین بر کوچه داری ماحصل زین بدخوی اللهم ارحمه واغفر له وعافنا واعف عنه [فائدة] مخفی نماند مار سیاه دویمی محمد سلیم نام بودتا پازده سال تمام خدمتکار خود فقیر بغداد (شعر) لقد ربیت جروا طول دهر * فلما صار کلبا عض رجلی * بوقت خدمتکاری اوو برد باری من بمضمون ذل من طمع بطمع مالکی عمران درافتاد وخواست بای حیلۀ ملك خودش نماید بتدریج چند وتدبیر خیانت ناکی خود من مستمند خرف را مدیون مردم کردانید وقتی که خبر دارشدم سوخته بودم وباسباب چینی درحالت قرضداری من نصف عمران رابرهن مبلغی کثیر پول خود بکرفت بعدش بی چشم وروبمن درافتاد بطریق محتالی بالمضاعف اخوی مرا ضعیف وشکسته بال یافت وبسی خسته وعاجز ومحنت بارنمودابدا حقوق صحبت ونمك خوارکی را درمیان ندید حضرت قاهر ومنتقم حقیقی جل ذکره ازوی نه پسندید سختش بکرفت وبنا امیدی هلاکش نمود وبخاك حسرت وندامتش دربود واز غیب بشهادت امدن این واقعه بدوازده سال طول انجامید بلی « من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه» (قطعه لامیر محمود ابن یمین الدین علیه الرحمه) جهان بکشتم وافاق سربسر دیدم * نه مردمی اکراز مردمی اثر دیدم * براین صحیفۀ مینا بخامۀ خورشید * نکاشته سخن خوش باب زردیدم * که ای بدولت ده روزه کشته مستظهر * مباش غره که ازتوبزر کتر دیدم * کسی که بودوراتاج درصباح بسر * نماز شام وراخشت زیرسر دیدم * زحادثات زمانم همین پسندافتاد * که زشت وخوب وبدونیك درکذردیدم * (بارقۀ دیکراینکه) چون برفع ورجوع کار اخوی بشهر رفتم قضاراپنجماه تمام در مدرسۀ بزرك بکثرت مشغلت منزل کرفته توقف کردم ازبسکه بصحبت مردمان بیکانه کرفتارشدم بغداد داضیق

السجون معاشرة الاضداد » مراهیچ وجد وسرور وحضوردل حاصل نبود و باقی نماند وا کاهی که داشتم باستتار انجامید وان پنجماه نماز تهجد ازمن فوت شدمکرده روزی که اول داخل شهر شده بودم بعدها چون اجنبیان بغفلات درماندم وقتی که بسمران مراجعت نمودم بازنادو ماه دیکر کالیو وبیخود وخسته حال بودم پس ازان بصد پریشانی وحیرانی عازم خدمت حضرت قبله کاهی جناب مستطاب شیخ محمد سلمه الله تعالی شدم چون رسیدم بیان را مفصلا در خدمتش تقریر نمودم وعرض کردم که هفتماه است نماز تهجد را ترک کرده ام باطنا التفاتی فرمودند که ان افسردکی بکرمی معامله تبدیل یافت وان پژمردکی بجذب وشوق بکشید ودر نماز تهجد باضعاف اول توفیق یافتم چنانکه تامدتی هرشب بیست وپنج رکعت نمازشب را ادامیکردم باخشوع وحضوع تمام «ابیات مثنوی» بندکان حق رحیم وبرده بار * خوی حق دارند در اصلاح کار * مهربان بی رشوتان یاری کنان * در مقام سخت ودر روز کران ۰ از دعا حق میکند چون اوفناست ۰ ان دعاء وان اجابت از خداست ۰ هین بجواین قوم را ایمبتلا ۰ هین غنیمت دارشان پیش ازبلا ۰ «قال النبی ص ولا ظلم عبد مظلمه صبر علیها الا زاده الله بها عزا «لراقمه» منکه رستم زینغم وبارکران ۰ نبودم اصلا بجهد خود کمان ۰ « بل بسرپنجهٔ هزبری بوالبهاء کرد جانم را زهر محنت رها « بارقهٔ دیکرایکه واین بارقه مشتمل است بر تفصیل اجمالی درابیات مطلع اندراج یافته است والله الهادی الی الرشاد » سرکذشتی دارم ازدوران دهر ۰ که بحسن وقبح کاه ازمهر وقهر ۰ انتقام مالک الملک ازعباد ۰ درجهان باهرکه لطفش اوفتاد ۰ مکر نفس وحیلهٔ ابلیس دون ۰ باز کویم بادل چون بحرخون ۰ دست وبرد شیخ ارشاد ازصفا ۰ بهر تخلیص مرید باوفا ۰ بدانکه وفقك الله تعالی وایانا اوقاتی کرانی وقحطی پیداشدچنانکه مردمان محتاج بخوردن اولاد واقارب خود شدند دران اوقات این فقیر را مکنتی واوضاعی بود بهرچه توفیق میدادندازد ستکیری خلایق وفقرا کوتاهی نمیاوردم

ازقضا روزی ضعیفهٔ بخانه امد وعجوزهٔ این فقیر ویرا سردکوفی وتندخوئی بیرون کرد چیزی نکفتم بعد ازمضی دو سال ازان بلاوقحطی وسن فقیر در پنجاه سالکی بودشبی در خواب دیده شدجفت کفشی قرمز بدست اورده وبپای کرده میدویدم مبادا کفش را ازمن بازستانند در بیداری بایکی از اخوان طریق که مونس ورفیق بود ودرحق همدیکر مشفقانه میخواندیم (بیت) فرصت شمار صحبت کزاین دو روزه منزل * چون بکذریم دیکرنتوان بهمرسیدن * واقعه راعیان کردم وی تعبیر را بنکاح جدید بیان نمودسی رنجه خاطر شدم چونکه از زنهای خود کفته دل شده بودم وی کفت (کل میسر لما خلق له) چندی بعدازان مرحومهٔ والده ام راکه ضعیفهٔ صالحه بود رحمها الله تعالی در سنه ۱۲۹۰ بخواب دیدم وبوی کفتم مردن من نزدیك است در جواب کفت عمی میری تا محمد امین پسرت را کدخدا میکنی واز پسروی هم غضبناك میشوی وزنی دیکر نیزمیاوری بیدار شده متعجب ماندم پس از مدت دیکردر عالم رؤیامی بینم که خطبهٔ دختری کردم وعیدانه برایش فرستادم درانحال کسی مرا کفت که دختره خود را زجر وسیاست میکندومیکوید مرابادمی پیرودندان افتاده داده اند بازدرحالت بیداری برحیرتم بی‌افزودچون ضعیف بدن وشکسته خاطر بودم وابداچنان خیالیرا نداشتم نوبت چهارم در واقعه دیدم در خانهٔ شیخ الاسلام وقت هستم کسی کفت فلانی اندختره را دران بالاخانه باید نکاح نمائی کفتم من ویراندیده ام یکیرا فرستاد نازك دختر رابابن اورد وحاضر کرد (بیت لراقمه) سلامی بکفت وجوابی شنید * بیکغمزه تیغی بجانم کشید * دلم را بتیری زمژکان خود * چنان زدکه چون مرغ بسمل طپید * بیدار شده کفتم انا لله وانا الیه راجعون تا ازتقدیر ازلی سراین را چکونه بظهور اورندکه یکی از عزیزان فرموده است (شعر) اتمی علی الزمان محالا * ان تری مقلتای طلعت حر * مراکه هیچ ارزوئی نیست ناما (بیت) بنزد عقل هردانندهٔ هست * که با کردنده کردانندهٔ هست * ازان چرخه که کرداند زن پیر *

قیاس چرخ گردون راهمی گیر • وکل ما قدر الرحمن مفعول چون یکسال دیگر براین واقعها گذشت روزی بموسم بهاردر کنارصحرا ولاله زاری نشسته خوش حالتی داشتم دران اثنادختر‌ٔ که خادمهٔ عیالان بود ومادرش همان ضعیفه که در بالا ذکرش گذشته در زمان قحطی وگرانی گذری کرد ونظری نمود ازان نظر گویاتیرمژگان را بکمان ابروان نهاد وبهدف دل فقیر چنان حواله داد که بسی کار گرافتاد ودلم متحرك وطپان شد لاحول گویان بر خاسته وبمسجد برفتم وتجدید وضوکرده دوگانهٔ برای یگانه بگذاردم وباستغفار در ماندم فایده نبخشید والحالت تاچهل روزی کشید چندانکه نفی میکردم شعله عشقش زبانه میزد وصبرامیگداخت تاباهتزاز واضطرابم در انداخت وچندانکه بعجز ومسکنت در پیشگاه حضرت اقدس ذی سلطنت جل جلاله دفع ان بلیه را خواستم چاره پذیرنشد وفایده نبخشید بلی (رباعی لراقمه) درد وغم عشق خوشتر ازقند ونبات• تقطیر سرشك عاشقان اب حیات• هردل که نه شیداست چوبلبل بگلی • حی است بنام وداخل لوح ممات • فهمیدم که قضای حق ومبراست (ابیات مثنوی) چون قضا ایدنماند فهم ورای * کس نمیداند قضا را جزخدای * چون قضا ایدفرو پوشدبصر * تاندانند عقلها پاازسر * زان امام المتقین دادان خبر * که اذا جاء القضی اعمی البصر * بالاخره حالتمرا چنان کرد که بیطاقت ساخت وبگریه ونوحه درانداخت وزبان طعن ولعن مردمرابمن در از کشید و بیدنامی انجامید (بیت لشیخ سعدی شیرازی رح) دعوی عشاق را شرع نخواهد دلیل * گونهٔ زردش دلیل نالهٔ زارش گواست * مایهٔ پرهیز کار قوت عقل است وصبر * عقل گرفتار عشق صبر زبون هواست * وهیچ ازرسوائی خودغمی اندیشیدم لا ابالی مانده ونعره زنان نظمهای حالت فراق وعاشقانه میخواندم چنانکه شیخ عطار رحمه الله میگوید (ابیات) هدهد رهبر چنین گفت ان زمان * کانکه عاشق شدنیندیشدزجان * چون دل افتادت بدام عاشقی * خواه زاهد باش وخواهی فاسقی * قصهٔ مشکل بباید عشق را *

درد وسوزدل بباید عشق را ٭ الغرض چونکه باین دردجان سوز ومعرکهٔ سوائی افروز مبتلا کشتم ودعا والتجا وسجده ونیاز وزاری چاره ننمود معالجهٔ مریضی خود را بداروی توجه وتصرف حکیم الهی حضرت مرشد کامل ومتصرف قلاع دلها پیرزادهٔ اعظم جناب قبله کاهی ابو البها شیخ محمد سلمه الله تعالی رجوع نموده کفتم که بعجز ونیاز وتضرع وکداز خود را بسر مرقدمنور حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه اندازم وباه وناله خود را باعملی بارکاه حواله دهم شاید که بیمن توجهات ایشان ازین ورطهٔ پریشان خلاصی یابم ودران اثنا حضرت پیرزاده بسلامتی در سفرحجاز بودندباخود کفتم (ابیات مثنوی) نفس نتوان کشت الاظل پیر ٭ دامن ان نفس کش را سخت کیر ٭ کان طبیبان الهی درجهان ٭ از تو دانند اشکارا ونهان ٭ کاملند وچونکه دردت بشنوند ٭ تابقعرتا روپودت درروند ٭ بلکه پیش از زادن توسالها ٭ دیده باشندت بچندین حالها ٭ حالتت دانند ودردت موبمو ٭ زانکه پرهستند ازاسرار هو ٭ لاجرم بتعجیل تدارک کرده بعزم زیارت مزارفایز الانوارحضرت ایشان واستقبال انجناب قبله کاه درویشان رحمهما الله الرحمن از عمران بیرون شدم بسه منزل که کذشتم مژدهٔ وارد شدن حضرت بهاء الدین شیخ محمد را حفظه الله تعالی بمنزل وطن نیزدادند از انخوشی باین ابیات حافظ شیرازی رحمه الله تعالی مترنم امدم (ابیات) مژده ایدل که مسیحا نفسی میاید ٭ که زانفاس خوشش بوی کسی میاید ٭ ازغم هجرمکن ناله وفریاد که من ٭ زده ام فالی وفریادرسی میاید ٭ در رهٔ وادی ایمن نه منم خرم وبس ٭ موسی انجا بامید قبسی میاید ٭ بلا تأمل خود را بزودی انجا رساندم بعد از دستبوسی ومنزل لمبارکی هفت روزی توقف نمودم لیکن از کثرت وازدحام خلایق فرصت نیافتم که درد خود را بعرض واقفان در کاهش برسانم لابد رخصت خواسته وبرکشتم چون بخانه امدم بازانخالات مرابتلاطم وشورش در انداخت کفتم نکاح امرشرعی وباعث تناسل است بهترانکه بنکاح دختره خود را خلاصی دهم بپدر ومادرش اظهار کردم دختره که شنید

با کریه ونوحه در غلطید بلکه موئی خود را برید وروی بخراشید که بوی پیر وم یکوقتی دوست سعادت قرین مرحوم سید سعد الدین رحمه الله تعالی بتقریبی این رباعی را برمن خواندند (رباعی) جوانی کفت پیر را چه تدبیر ٭ که یارا زمن کریزد چون شوم پیر ٭ جوابش داد پیر نیك کفتار ٭ که در پیری توهم بکریزی ازیار ٭ کفتم یك نشان از واقعها پیداشد عاقبت بعناد (بیت لراقمه) اری اری می کهن عشق جوان ٭ مرد پیر ٭ هر کجا جمندر سوائی بروشد ناکزیر بای حیله اورا رضا کرده نکاح بستیم ومبلغ دوصد قرانی صرف شد وبیا وردیم (بیت جامی) چوخوش باشد که بعد از انتظاری ٭ بکام دل رسد امید واری ٭ بظاهر با معشوق مجازی خویش هم اغوش فامادر نفس الامر از ان کاردل بجوش وخروش مانده وبسی خجلت وانفعال داشتم ومیخواندم (نظم لراقمه) چونکه دل بیمار شدزین سرکذشت ٭ جان عنقاشیوه ام عصفور کشت ٭ دوستان هنکام یاری کردن است ٭ کزسر بامم بزیر افتادطشت ٭ غرض ویرا اوردند وبوصالش رسیدیم اینجا غیرت اولیاءالله را بشنو قدس الله تعالی اسرارهم بعداز رفع حاجت غسلی کرده ونمازتهجدرا کذاردم وبعد ازان باداب وظیفهٔ خود برابطهٔ حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان مشغول کشته از خود غایب شدم ومجلسی منعقد شد حضرت ایشان رحمه الله الملك المنان تشریف داشتند بلا کلام ازسر غضب تنز تیزبمن نظری کرد بلرزه افتادم وبیدار شده باز باستغفار وتوبه وندم بمشغولی شدم دوباره بخدمت انحضرت قدس سره رسیدم زیاد بقهر در من نکریست چنانکه جملهٔ اعضایم نزدیك بود ازهم بریزند بهوش امدم باخوف وتشویر چند وفهمیدم که خلاف کرده ام باخدای خود سبحانه بمقام بی ادبی وکستاخی درامده این را خواندم « رباعی » در رهکذرم هزار جادام نهی ٭ کوئی کشمت اکر بروکام نهی ٭ یکذره زمین زدم توخالی نیست ٭ کیری وکشی وعاصیم نام نهی درین اثنا بعلت اسقام المفاصل نیزمراسخت معلول کرفتار کردانیدندچنانکه بقرب چهل روز نماز را

بتعسر میکردم و بنزد ضمینه که میشدم سبحان الله العظیم و بحمده ابدا انمشوه وکرشمهٔ سابقه را دروی نمیدیدم کویا غولی وخرسی بنظرم امد که ازاب زیرین تابسر ناف خالهای کبود وچشم نرم اشک الود ورنک سیاه وبسی ناشایسته بود چنانکه بکلی دلم ازوی برمید وافسرده ماندم که این چه بود وبچه کرفتار بوده ام و پیش ازین ازچه بوده که این بشره بنظرم چون حور عینی می نموده اینجا فهمیدم که انحالت کذشته تسویل وحبالهٔ نفس وشیطانی بوده واین افسردکی از نفس الرحمانست که بتوسط توجهات حضرت ایشان قدس الله تعالی روحه براین فقیر کرفتار وارد امد وازتمسخر وتضحک ملاعینان خلاصی دادفوراشکرها کردم واین شعرم بیاد افتاد (شعر) الا کل شیٔ ماخلا الله باطل * وکل نعیم لامحالة زائل * ازین قضیه وتفصیل بسی مهموم مانده وباخود کفتم مأیوس بودن از ابلیس است لله سبحانه الحمد والمنة که هنوزافتاب از طرف مغرب برنیامده است ودر توبه باز است (بیت لسعدی رحمه الله) راه نومیدی کرفتم رحمتم دل میدهد * کای کنه کاران هنوزامید عفو است از کریم * مجملا تفصیل کذشته را عرضه کرده بخدمت حضرت قبله کاهی بهاء الدین ثانی جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی فرستادم جواب نوشته ومبارکبادی کرده بود لیکن اطمینان قلب دروی مشاهده نمیشد شب در واقعه بخدمتش رسیدم هیبت ناک بازخواستی کرد که چرا مصلحت بمن نکردی وخود را بدام انداختی کفتم فوالله بوقت شرفیابی چندانکه خواستم درد خود را بعرض برسانم از کثرت وازدحام خلایق فرصت نیافتم که مطلب را ابرازدهم فرمودند اینجا نکفتی خانه ات که دور نبود بایست کاغذوادمی بفرستی تا واقف شوم دیکر جوابم نبود بجز عذر خجالت وشرمندکی و بیدار شده بخطره درماندم پس ازیکهفتهٔ بازبوقت ظهری مراخواب ربود باستانهٔ قدسی اشیانهٔ انحضرت علیه الرحمة رسیدم دیدم یکی از اعیان میرزا محمد نام خدام بصفه کناردرب خانه نشسته وافتابهٔ نقره بدست دارد مرا که دید تعظیم ومصافحهٔ بجای اورد وکفت بچه امری امدهٔ

بکفتم میکویند بیوه زنی در حرم حضرت است باید از ابرایم خطبه وخواستکاری نمائی کفت والله اکرچه بیوه زنست ولی کاردختری میکند پرسیدم مال دنیاچه دارد کفت باغی واسیابی کفتمش از توچه پوشیده دارم الآن چهارزن دارم پرسید بیان کن کیانند کفتم کلچهره خانم مادر محمد امین ومحمد رضا کفت وی سفیه واحمق وبیعقل است چرارفت وجای خود را خالی کذاشت کفتم دویم اسیه دختر ملا محمد است کفت در امورات خانه چیزی میتواند بکند کفتم نی کفت برای خاطر پدرش وی را ملاحظه نمای کفتم دوزن دیکر مردم همراانند کفت ازان دوزنت یکی نباشد ازان دوزنت یکی نباشد ازان دوزنت یکی نباشد کفتم در خصوص این بیوه زن چه میکوئی کفت معتمد در خانه نیست وقتی که امد شاید درست نمایم کفتم اکربخواهی تعارفی هم بتومیدهم متغیر شده وکفت هی هی چه میکوئی اکر مرا ممکن بشود بایدمال بتوبدهم ودستکیریت نمایم صبرکن که معتمد بیاید شاید درست اریم تا که بیدارشدم وبیادم امد که عزیزی کفته است (بیت) کفتم کنم اه سحرکه علاج غم * غم کفت من علاج توپیش از سحرکنم * بفکر ماندم که عجبا این قیود وسلاسل از زنان که پای بندشده ام بازدرخواب زن دیکر میطلبم این چه باشد که خیالی در بیداری نداشته ام تا بقیة الخیال انکارم وازین دوزن کدام باشند بمیرد یاطلاق دهم درین اندیشه ماندم که تیشهٔ بپای خود زده ام تا اثر جراحتش کی عیان شودبسی باخدایتعالی بمناجات مانده واین کلام شیخ ابوذر بوزجانی قدس سره از قدمای مشایخ خراسانست میخواندم (رباعی) تو بعلم ازل مرادیدی * دیدی انکه بعیب بخریدی * تو بعلم ان ومن بعیب همان * رد مکن انچه خود پسندیدی * غرض باجوشش دل وسوزش سینه چندی از کردهٔ خویش کریان ونالان ونادم وپشیان بوده وبعجز ومسکنت میکفتم که الها خالقا منعما پروردکارا (رباعی لشیخ ابو سعید ابو الخیر رحمه الله) کرمن کنه جمله جهان کردستم * لطف توامید است که کیرد دستم * کفتی که بوقت عجز دستت کیرم * عاجز

ترازین مخواه کا کنون هستم (در کتاب نفحات است) که شیخ سیف الدین باخرزی خلیفهٔ شیخ نجم الدین کبری این رباعی را برسم تلقین برسر میتی خوانده است رحمهم الله تعالی درین بین بواقعه بخدمت حضرت ایشان نور الله سبحانه روحه ومرقده رسیدم عنایت فرمود ومرا نمود که زن تازه ات باید نماند بعد از دوسه روز دیگردر عالم رویا بخدمت حضرت جناب قبله کاهی شیخ محمد روحی فداه رسیدم امر فرمودکسی زین ویراق اسپ مرا برده وبزنداد وایضا نوبت دیگر بخدمتش در خواب رفتم همان میرزا محمد راکه دربالا ذکرش گذشت امر نمود قلمدان مرا برپود وبیدارشده بکتاب تعبیرخواب دیدم که زین وقلمدان هر دوزن اندلابد دختره را گفتم توجوانی معطل نمانی بهتراست طلاقت بدهم جزع نمودوگریه فزود که مرا چرا اوردی وچرا طلاق میدهی بازبسکوت ساذده [وابغض الاشیاء عندی الطلاق] ایا دکردم وصبر نمودم دران اثنا مرابرفقهٔ اخوی غدار بشهر بردند در شهر دوشب متصل حضرت قبله کاهی جناب شیخ محمد سلمه لله تعالی مرا فرمود صبرتا بکی این شلوار جدیدت پاك نیست دوراند از لابد وناچار طلاق نامه برای ضعیفه فرستادم وفارغ شدم (بیت) صبا ازمن بکوشوخ عبوسا قمطریرا را * نمی چسپی بدل ضایم مکن صمغ وکتیرا را * بااینها تضییع اوقات را تدارك نمیدید [نظم مثنوی] سال بیکه کشت ووقت کشت نی * جزسیه روئی وفعل زشت نی * تا نمرده است اینچراغ باکهر * هین فتیله اش سازوروغن زودتر * ازینحالت پر خطر وازین قضا وقدر ومکر وخدعهٔ نفس وبلیس پرشرر وتصرفات معتبر حضرت شیخ والا کهر سلمه الله الاکبر بسی سراسیمه وواله وحیران بودم [بیت] نا کهان پیك عنایت در رسید * کشف سر این حکایت شدپدید * [قطعه] این همه کفتم ولیك اندرنهان * جمله بدزافسانه ومکر زنان * من شدم اشفته جان از سحر شان * جنس زن یارب مبادااندر جهان * محض فضل واحسان بسرمن در دادند که ای لئیم اثیم در اوقات قحطی روزی مادراین دختر باچند فقرای

دیکر برسم کدیه بخانهٔ توامده اندهجوزهات بسخت کوئي وتندخوئی اوها را جواب کرده وچیزی نداده است وتو واقف بوده چیزی نکفتهٔ حق تعالی انتقام از توکشیده ابلیس را برتو کاشت که باغوای وی نفس پاید ترا باین بلیه مبتلا کردانید تا بجای یك نان دوصد قران در باختی لکن چون سرانابت وروی پشیمانی را با ندامت بسوی مشایخ ووسیلهٔ خودبردی ایشاندر رستکاریت اهتمام کرده وعفوترا در خواستندتا ازان قیودت خلاص کردند وازوادی خذلانت باز اوردند والا کار مشکلست بسهل وآسانی نمیکذشت وایضا مدت پنجماه در شهر سنندج حبس کونه معطلت نمودند بدووجه یوبکی پنج ماه طول عایشت بود با دختره دیکری یکنفر رعیت را بنا حق شبی کرفته ومحبوس ساختی‌ای بطال بروشکرها کن وصدقها بده فالحمد لله علی ذلك اری وحقا [ابیات مثنوی] فیل بچه میخوری ای پاره خوار * پس براردخصم فیل از تودمار * مادران بچه کین از سرکشد * بچه خوار خویش را کیفر کشد * چون کباب فیل زاده میخوری * مادرش درکین خود میبروری * در میان ناقدان زرقی متن * بمحك ای قلب دون لافی مزن * مرمحك راره بود در نقد وقلب * که خدایش کردامیر جسم وقلب * سبحان الله العظیم وبحمده این فقیر دران ایام بلا وقحطی حتی المقدور از مراعات فقرا ومساکین بکوتهی از خودراضی نشده ام بمکن دران روز بحق ان سائلان مرا کورکر کرده باشند تا معلومات حضرت رب العالمین جل سلطانه بظهور ایند [فصل] ابو الفضایل عین القضاة همدانی رحمه الله تعالی دراین مبحث بسطی داده وعبارات تمکین نهاده است که در کتاب زبدة الحقایق خود میکویداین زیر کاری که با غیری منسوب بینی بجزاز خدا یتعالی انرا مجازی میدان نه حقیقی فاعل حقیقی خدا یراداں وبس که در انجا کفت (قل یتوفیکم ملك الموت) مجازی میدان حقیقتش ان باشد که میکوید (الله یتوفی الانفس حین موتها) راه نمودن محمد را [ص] مجازی میدان وکمراه کردن ابلیس را مجازی میدان (یضل من یشاء ویهدی من یشاء را)

حقیقت میدان کیرم که خلق را اضلال المیس میکند ابلیس را بدین صفت که افریده مکر موسی (ع) ازبرای این میگفت (ان هی الا فتنك) (نظم) همه جورمن از بلغاریان است * که مدامم همی باید کشیدن * که بلغاریان رانیزهم نیست * بکویم کرتو بتوانی شنیدن * خدایا این بلاوفتنه ازتست * ولیکن کس نمیارد چخیدن * همی ارندخوبانرا توبلغار * زبهر پردهٔ مردم دریدن * لب ودندن ترکان خطا را * بدین خوبی نمایست افریدن * که ازبهر لب ودندان ایشان * بدندان دست ولب بایدگزیدن * انتهی کلامه قدس سره بقیه خلق هدایت باحمد حوالت کنند (ص) وضلالت بالمیس لعین پس چرادر حق عم اوعلیه الصلوات والتسلیمات ابوطالب خطاب کنند (انك لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء ـ ایضاً فی زبدة الحقایق عین القضاة) این فصل مذکور از نفحات الانس مولوی جامی قدس سره السامی است ندانم این یك دو بیت تتمهٔ این ابیات ست یا زکسی دیکر است فضولی کرده وکفته است (بیت) بتازی ها کنی مهر کرفتن * با هوهی کنی بهر رمیدن * اکر ریکی بکنش خود نداری * چرابایست شیطان افریدن * باز از عزیزی دیکر است (بیت) در میان قعر دریاتخته بندم کردهٔ * باز میکوئی که دامن ترمکن هشیار باش * فاما چنین کفته است عارف محقق تاج ابن عطاء الله قدس سره (معصیة اورثتك ذلا وانکساراً خیر من طاعة اورثتك عزاً واستکباراً ویحیی ابن معاذ الرازی روح الله روحه الاقدس) نیز میکوید [انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین سبحان الله وبحمده ، لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم] که بسی آیات قرآنی مؤید قول عین القضاة اندمن جمله کریمهٔ [ومن یضلل الله فما له من هاد ومن یهد الله فما له من مضل] وحدیث صحیح رسول الله (ص) کواه عدلست که فرموده اند [ان احدکم یجمع خلقه فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم یکون علقة مثل ذلك ثم یکون مضغة مثل ذلك ثم یرسل الله الملك فینفخ فیه الروح ویؤمر باربع کلمات بکتب رزقه واجله وعمله وشقی ام سعید فوالله الذی

لا اله غيره ان احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى مايكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها وان احدكم ليعمل بعمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها] رواه البخارى والمسلم لاجرم (بيت) غير تسليم ورضا كوچارهٔ • در كف شير نرى خونخواره • [لا اله الا الله الواحد القهار رب السموات والارض وما بينهما العزيز الغفار] سبحانه وتعالى والا (ابيات لراقمه) جمله بادست قضادر مانده ايم • بن دينبين الولد را خوانده ايم • هيچ رطب ويابسى نبود يقين • كه نه در قرآن عيان امد زدين • ليك از پنجادم زدن اى نكته دان • سوزد اعضا ودل وجان وزبان • جزا طاعت كردن از شرع رسول • حجت اوردن بود افعال فول • رواطاعت كن درين دار الفساد • وانتظر الله يهديك المراد • الله يجتبى اليه من يشاء ويهدى اليه من ينيب (حكى) مولانا عبد الرحمن الجامى فى كتاب نفحاته عليه الرحمة والمغفرة والرضوان ابو عبد الله قلانسى رحمه الله تعالى ميكويد كه در سياحى در كشتى بودم باد وطوفان عظيم برخاست چنانكه اهل كشتى بدعا وتضرع در امدند ونذرها بكردند مرا كفتند توهم چيزى نذركن كفتم من از دنيا مجردم چه نذر كنم الحاح نمودند كفتم باخدايتعالى نذر كردم كه اكر خلاص يابم كوشت فيل نخورم مرا كفتند اين چه نذر است هركز كسى كوشت فيل خورده است كفتم كه خداى سبحانه اين را بخاطرم انداخت وبزبانم كذرانيد بناكاه كشتى شكست ومن باجمعى در كنارا فتاديم وچند روز بكذشت كه هيچ نخورديم بناكاه فيل بچهٔ پيداشد رفتنا ويرا كرفته وبكشتند وازكوشت وى بخوردند وبرمن عرض كردند كفتم نه اخر نذر كردم تكليف كردند كه در اضطرار نقض عهد رخصت است من فرمان ايشان نبردم واز عهد خود برنكشتم ايشان كبابها خوردند ودر خواب شدند يكبار مادر بچه فيل پيدا امد وبوى ميكشيد تاا ستخوانها رسيد انها را بسى بوى كشيد وبعد بسرخوابيدها امد ازهر كدام كه بوى مييافت در

زیر دست و پایش میمالید و میکشت تا همه را هلاك نمود پس بسوی من امد وسی بوی کشید تا دیری باز ایستاد چون هیچ بوی از من نیافت پشت بمن کرد و بخرطوم اشارة نمود مطلبش را درنیافتم پای خود را برداشت دانستم که میخواهد بوی سوار شوم سوارش شدم اشارت کرد که راست بنشین درست نشستم بشتاب تمام در رفتن شد تا بجای رسانید که اثر زرع و کشت مینمود اشارة کرد فرود آیی پیاده شدم وی بشتاب بازگردید بامداد جماعتی از زارعان امده چون مرا دیدند فهمیدند شامی مرا بخانه بردند ترجمان حال من پرسید قصه را بتماما بوی کفتم کفتند میدانی از انجا تا باینجا چنداست کفتم نی کفتند مسافت هشت روزه راه ست که باخواست خدایتعالی به یکشب ترا باینجا رسانید «خلاصت کردانید کتاب نفحات» بارقهٔ دیکر اینکه» مخدومی شیخ محمد سعید نوداری که از جملهٔ خلفای مرحوم مغفور مولانا احمد کوله ساره است قدس سره شبی بفقیر وارد شده وکفت یکشبی بعد از تهجد مرادر مشغولی دل کشفی حاصل شد درانحال دیدم شخصی سوار اشتر بختی شده ومانند ابر در هوا میکذرد بتضرع و نیاز ازخدای کارساز سبحانه خواستم که مراقوتی دهد بوی برسم و بدانم کیست یکبار مثل مرغی ازجای خود برجسته وبلند شدم تا رکاب ان سوار برسیدم دیدم آدمی ریش سفید وعمامهٔ سفیدش بدور تاجی قرمز پیچیده وچشمهای چون نرکس شهلا وخیلی با نور وجمال است دست حضرت ایشانرا کرفته وبوسیدم وکفتم فداك روحی توکیستی که شتر را چون پرنده بهوامیکردانی کفت شیخ محمد سعید امدی رسیدی کفتم بلی قربان کفت من شیخ عثمانم بازدست ویرابوسه زدم وکفتم ازکجا امدهٔ وبکجا میروی کفت تابحالی در خدمت فخر کائنات بوده ام «ص» والان عازم صحبت شاه نقشبندم قدس سره کفتم قربان مرانیز بهمراهی خودت ببرفرمود حالا نیتوانی بامن بیائی بنزد شیخ محمد برو ویرادریاب انوقت قوهٔ امدن انجا را حاصل میکنی ومبانی وی چون طیراشتر را دوانید ومن بجای خودامده بیدارشدم ازقضا یکسال بر ینواقعه بکذشت

ومرا فرصت نشد که بخدمت جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی بروم بعد از یکسال تام
دوباره شبی بهما اقرار حضرت ایشانرا رحمه الله تعالی بازشتر سوار دیدم وشناختم وگفتم
مرابا خود بنزد خواجهٔ بزرگ رضی الله تعالی عنه ببر مرا بجواب اولرا داد وفرمود بنزد شیخ
محمد برو او را ببین تا بتوانی بیابی والا نمیتوانی ایشان نقشبند قدس سره برسی « بارهٔ
دیگر اینکه » در عهد وحیات حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه این فقیر راقم الحروف را
درمیان حیاط خانه حوضی بود وبرسر حوض ایوانچهٔ شبهای تاریک برای نمازهای عشا
وبارقت خواب وگاهی نصف شب برای طهارات برلب الحوض میشدم از حوض میشدم جای
تاریکی بود چونکه می نشستم در تحت حوض وزیراب ستاره بس درخشان جلوه گرمیشد
چندشبی انرا ازعکس ستاره های اسمانی دانستم ومتحمل نمیشدم تاشبی ابر وتاریکی وباران
بشدت بود که دیدم ستاره درخشنده عیان شد ومانند شناوری درآب بگردش افتاد
وگاهی چون چراغی زبانه میکشید ودر محازی میزاب بزیراب قرار میگرفت واب ازمیزاب
بروی میریخت وگاهی ازممراب بعیان میزاب حاضر گشته وبحوض در میجست فقیررا
ازمشاهدهٔ آن هولی وخوف ورعبی حاصل امد لاحول ولا قوة الا بالله راچند نوبه بگفتم
هیچ متحرك وكاسته نشد ونابدید نگردید فهمیدم زمکرجن وشیاطین نیست دیگر شبها
ظهور میکرد برابطه صورت حضرت ایشان مشغلت میکردم قدس سره باز محو نگشت مدتها
انرا درمیان حوض مشاهده میکردم بنحو اندن آیهای قرآنی وسوره اخلاص ابدا متزلزل
نمیشد وگاهی شعبده بازی میامتاد بازرا برابطه حضرت ایشان قدس سره مشغول میشدم
باز زایل نمیگشت بسی شبها باینحال ستاره رامیدیدم وبوی مبالاتی نداشتم تاحضرت
ایشان متوفی شدند علیه التحیة والرضوان باز دیدم که همان ستاره درمیان اب جلوه
گرشد وبارقص وشعله زنی وشوره گری در مانده بزیرآب میگردید تاشبی برای نماز تهجد
بوضو شدم ستاره عیا نشده یعنی خایف وهولناك ماندم یکبار دیدم سه ستاره شدند

وبسی درخشنده کشتند چنانکه حوض وایوان ازشوق انهار وشن کردید بانواع قرائت قران وروابطه شمائل بزرکان وادعیه خوانی افتادم هیچ زوال نیافتند تایکوقتی درحضور حضرت قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی تفصیل واچکونکی بیان کردم واز حقیقت انهم سؤال نمودم چنان جواب فرمودند که اسوده باش ازجن وشیاطین نیست ازکسي دیکراست ویکوقتی درخلوتی باهم در تحقیق این سخن خواهیم کرد قضارا فرصت وانیافتم وبعدش انشاءالله وشعبده حوض را کمتر میدیدم (بارقهٔ دیکر اینکه) سفری عازم خدمت جناب قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی شدم تابطوریکی درچهار روز برفتیم وخسته وضعیف بودم درمیان راه خطره میکردم که قاعده چنین بوده وهست مرید ومنسوب ومخلصین در حضور آنصدرامای زمین جملکی برسر پای میایستند ودرخدمتش نمی نشینند ومن ضعیف وبیتوه شده ام اکر درخدمت جناب ایشان سلمه الله الملك المنان بپای میایستم زیاد نمیتوانم درحضورش بمانم وباید بکناری روم وبنشینم در ینصورت کمتر فیضیاب میکردم واکر درخدمتش باز بنشینم جسارت واز ادب دوراست با این خطره داخل لنکر جناب ایشان شدم وبخدمت حضرت قبله کاهی رفتم چونکه بحضورش فایزشدم بلا تأمل مرا به نشستن امر فرمود وتادر ان استانهٔ علیا بودم صانها الله تعالی عن الآفات هرچندکه بخدمتش میرفتم نمیکذاشتند بپای باشم وبکمال کرم امر بجلوسم در مجلس حضرت خود میفرمودند فهمیدم که انخطرهٔ میان راه من اشراقی خاطر مبارکش شده است (بارقهٔ دیکراینکه) فرزندی شیخ محمد امین را سلمه الله تعالی در شهر سنندج بمسجد دار الاحسان فرستادم که تحصیل علوم رسمی نماید مدتي در انجا بامردمان اجنبي وبیکانه بسر برده بود وحالت وعقیدهٔ وی مانند جاهلان ونا اهلان شهری شده بودخودم چندانکه باوی بموعظه وتذکیر ونصایح سعی کردم متغیر الاحوال نمیشد بلی من لم یکن لنفسه فکیف یکون لغیره لا بداً وبراه بحضور لامع النور حضرت قبله کاهی شیخ محمد قدس سره فرستادم ودرعریضهٔ نیازمندی

حکایت حالت ویرا نوشتم چون بحضور رسیده بود محض عنایت بیغایت وخادم نوازی بچند توجه خاصی اساس وسوسه وعقیدهٔ بدرا ازدل وی برکنده وتخم ارادت واخلاص واهتمام دین داری رابجای ان بذرافکنده وبارش بنزد فقیر فرستاده بودند لله سبحانه الحمد والمنة که فرزندارجمند را چنان تربیت فرموده وتبدیل رذایل ویرا بصفات حمیده نموده است کانه ویرا از ولادت اول چنانکه مقرر اهل معرفت است بولادت ثانیه رسانیده ومتخلق باخلاق شرعیش گردانیده است اری (بیت مثنوی) تو زدیو نفس اگر خواهی اماز * رو عوان دین ذلك را بخوان ـ در کتاب تذکرة الاولیا از شیخ ابو حفص حداد قدس سره منقول است که وی گفته است هرکه دوست دارد که دل او متواضع شود گودر صحبت صالحان باش وملازمت ایشان کن ودر کتابهای نفحات ورشحات نیزاز حضرت عزیزان خواجه علی نساج را مینی علیه رحمة الله الغنی بثبوت بپیوسته که فرموده اند (رباعی) باهرکه نشستی ونشد جمع دلت * وزتو نرمید زحمت اب وگلت * از صحبت وی اگر تبری نکنی * هرگز نکند جان عزیزان بحلت (بارقهٔ دیگرایکه) روزی در خدمت قبله گاهی جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی حاضر بودم انحضرت تسبیحی از بغل بیرون اوردند میل فقیر بران کشید که تسبیح را بفقیر عطافرمایند لحظهٔ گذشته فرمودند میلت بتسبیح است بگیر وبردار تسبیح رابگرفتم چون چندی گذشت عازم شهر شدم روزی بخانهٔ میرزا عبدالله امین پسر مرحوم میرزا جعفر رفتم اخوی زاده فقیر جلیلهٔ وی بود صبیهٔ طفل نور سیده داشت بنزد فقیر اوردند چیزی حاضر نداشتم لابد تسبیح را بگردن آنطفل انداخته وگفتم که تسبیح حضرت شیخ است کانم بعد ازغایب شدن من اهانت وتمسخری بان تسبیح کرده بودند شب دیگر را در خواب بخدمت حضرت شیخ رسیدم باهیبت بمن نگاهی کرده وگفتند تسبیح حضرت شیخ است چون بیدار شدم معنی رادریافتم وبارگرانی داشتم پس از روزی چند خبر رسید که رشتهٔ تسبیح در گردن طفل گسسته وگم شده است چیزی بران نگذشته ان

صبیه برده و بعد از سالی پدرش نیز فوت کرد و آنخانه بکلی ویران شد (ذلك تقدیر العزیز العلیم) (بارقهٔ دیگر اینکه) روزی ادمی کرد صحرائی بنزد فقیر امد و گفت که امده ام مرید بشوم و یراعذر بخواستم که شیخ اسیارند من قابل تمام دادن کسی نیستم شب را بخواب دیدم که حضرت شیخ روحی فداه بمسجد بزرك شهر امدند و در حجرهٔ شیخ مدرس نشستند مریدی امد و بفقیر گفت سفیدی بگیر برای استر منظرهای حجره که حضرت شیخ سرما نخورد جواب گفتم پول ندارم که بگیرم نا گاه جناب مستطاب شیخ قدس سره بمن تغیر فرمود که تو پول نداری استر بگیری وانگهی صاحب نقدی اینهم مثل مأیوس کردن فقرا که میایند مرید بشوند جوابشان میکنی وخود را محقر میداری بیدار که شدم تا بچند روز قبضی مفرط داشتم (بارقهٔ دیگر اینکه) یکی از سادات منسوبین حضرت ایشان رحمه الرحمن بعد از وفات آنحضرت بغرور سیادت باحضرت والا گهر امجد شیخ محمد سلمه الله الواحد الاحد بمقام دلیری وبی‌ادبی بدر امد وحرفهای دور از فطانت در مواجهٔ آنحضرت علیه الرحمة میگفت وتا بچند سال براین فقره طول کشید وحضرت شیخ دائما بملایمت وحلم باوی دفع الوقت میفرمودند وبحسن خلق میگذرانیدند عاقبت که عربدهٔ سید از پرده بدر شده وجسارت ازحد گذرانید وبعطیهای دنیوی که از طرف حضرت شیخ قدس سره بوی میرسید ساکت نشده باز روزی چشم از نعمتهای قدیم وجدید ان بزرگواران پوشیده وبی ادبانه بمجلس جناب شیخ میرود والفاظ سرد وغباوت امیز بمیان میاورد وابدا حقوق تربیتهای سابقه ولاحقه را بنظر نمیاورد بنا گاه دل مبارک حضرت شیخ که عرش الله بوده متحرك شده وبار بخش تمام میفرماید مابا جناب سید هرانچه مهربانی افزودیم بهدر برود وضایع بماند ولکن حقوق نعمت واحسانهای حضرت والد ماجدم طاب ثراه برسروی بسیار وازتعداد بیشمارند چرا بانها ننگرد وبرخود نشمرد خدایتعالی از هردوچشم ویرا کور وبینور نماید دوماه بران نگذشته قضای برسرسید

میرسدکه نوردید کانش بکلی پوشیده میماند بعد ازان هر چند بکحال واطباء کردیدواهتمام بمعالجه نمود چاره پذیر نشد وعلاج وبرانکردند بلی عزیزی میکوید رحمه الله تعالی[رباعی] کیرم که زمانه را بمرتك کنی *وانکاه عزرحیله ورنك کنی* دربین من وتودست حق بود حکم* بادست قضا چکونه نیرنك کنی* اری اولیای پك ذات شمشیر برهنه اند دربین «اصبع من اصابع الرحمن وصفات الله» اند کویا این شمشیر دسته اش برزمین استوار ومحکم مانده است چنانکه جناب شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره میکوید « رباعی » من صرفه بوم که برصنم اعدازد* مشتی خاشاك لطمه بردریازد* ماتیغ برهنه ایم دردست قضا* شدکشته هرانکه خویش را برمازد* اکر قاصرطبعی بغفلت دراید وسینه برهنه نماید وبناکاه خود را بضربت تمام بران تیغ بزند وهلاك بشودان تیغ را چه خطا وکدامین کناه است بلی « بیت سعدی » دعوی عشاق را شرع نخواهد دلیل* کونهٔ زردش دلیل نالهٔ زارش کواست « بارهٔ دیکراینکه » یکوقتی فرزند سعادتمند خود شیخ محمد امین را بحضور لامع النور حضرت قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی بنایب الزیاره فرستاده بودم چون بازامد کفت کاری عجیب وکرامتی غریب از حضرت شیخ روحی فداه مشاهده کردم کفتم باز کری ناچه دیدی کفت ادمی از مردمان طویلی تقدیرا کسی دیکر را بقتل اورده بودکسان مقتول به اجتماع کثیر اتفاق بقصاص قاتل کرده وبروی حمله زده بودندقاتل فرصت یافته خود را بخانقاه انداخته وبسرمزار فایز الانوار حضرت شیخ بزرك قدس سره بستی شد واجماعت مذکوره بقصد بیرون کشیدن وکشتن قاتل روی بخانقاه اوردند وکروه مریدان متفق کشته که ویرابدست ندهند وحتی باجدال باوها درایند اشوبی عظیم برپای شد حضرت شیخ قدس سره چون خبریات از حرم بخانقاه امد ومریدان را اسکات داد وحضرت خودش روی بقریهٔ طویلی واجماعت مدعی قاتل کرده بقدر دوساعت کامل بمراقبه نشسته وچشم برهم نهادند ومردمان ازهردوطرف بوحشت مانده منتظر فتنهٔ عظیم بودند

بناگاه جماعت خیل مقتول را دیدم قریب چند صدنفر حالا مجذوب مانده وفریاد زنان ونعره کشان امدند وروی بخاك استان حضرت شیخ مالیده وخود را بدست ودامن بوسی ایشان مشغول ساختند وباصد تواضع از تقصیر قاتل در گذشتند وبرادران مقتول بلا فاصله رفتند وقاتل را ازحجرهٔ مزار مقدس بیرون اورده بحضور اوردند وویرطوق بدور جناب شیخ گردانیده واز حقوق خود بکلی عفوش نمودند وباصد مهربانی اورادست گرفته بنزد عیال واطفال خودش برگردانیدند ازان تصرف حضرت شیخ اعلی الله تعالی مقامه حضرین خانقاه وخارجین دیده بینا باهزاران اعتقاد بتحسین وتوصیف انقطب زمان رطب جبان وثناخوان ودعا گویان درماندند (نظم لراقمه) جمع گشتند ان گروه پرفساد * بردر شیخ جهان خندان وشاد * حلقه بستند او چوشمعی درمیان * سجده اوردندش انصحر ثیان * توفرشتهٔ اسمانی یاپیری * کین کدورت ازدل مامیبری * هرچه هستی جان ماقربان تست * دست بردی دست وبازویت درست * (مثنوی) راند حق این اب را درجوی تو * افرین بردست وبربازوی تو (بارقهٔ دیگراینکه) حسن سلطان حاکم خال اورامان بودبهرام بیك ومصطفی بیك اخوان وی بودند واین سه برادر بر حکومت مسلط وچنان کامروای داشتند که والیهای کردستان تامدت سی‌سال از تغلب اوهادر ملال مانده وبهیچ تمهیدی براوها غالب نمیشدند اتفاقا شهزادهٔ اعظم نواب اسعد والا حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله حفظه الله تعالی بحکم انی کردستان امد وبراوها غالب شد وحسن سلطان را بکشت وبرادرانش را با کند وزنجیر بمجلس انداخت مصطفی بیگ چندی قبل براین خاتون نامی دختر خود را بنکاح حضرت امجد جناب شیخ محمد دام عمره در اورده وچند اولاد ذکور واناث ازانحضرت داشته خاتون تا این خبر میشنود خود را بدامن بوسی حضرت شیخ میرساند وبصد عجز ونیاز رستگاری پدرش را مسئلت مینماید جواب میفرمایند که مترس وصبر نمای اخرش پدرت نجات یافته میشود بلکه منتظر حکومت ثانوی

اورامانش هم میباش قضا را در مجلس خانهٔ شهزادهٔ مدتی ماندند بهرام بیك در انجا فوت کرد ومصطفی بیك تا چهار سال طول کشید بعد ازان باثر نفس نفیس حضرت شیخ قدس سره خدایتعالی رحم بدل شهزاده انداخت واورا مرخص فرمود ومبلغ هفتصد تومان مواجب سنویه برایش مقرر نمود چون حاکم دیگر بکردستان امدشخص معظمی زحاکمزادکان کردستان را نایب الحکومه کردانید وزمام اختیار کردستان را بوی سپرد مصطفی بیك دران اثنا از حضرت شیخ ملتجی میشود که بخان نایب الحکومه سلمه الله تعالی ملتمس ایدتا اورا برفتن خانهٔ خود بوطن مألوف که اورامان است رخصت نماید حضرت شیخ دام ارشاده استدعای ویرا مبذول داشته کاغذی بشخص نایب می نویسد اوهم در جواب نوشته اند که اگر جناب شیخ ضامن بشود قبول داریم حضرت شیخ زوجهٔ که داشته وبخاطر دختر مصطفی بیك که مادر اولادانش بوده ضمانت نامهٔ میفرستند که من ضامن مصطفی بیك که بهیچ کونه خیانت نکند شخص نایب وفقه الله تعالی باز میکوید باید شیخ ضامن بشود هراوقاتی مامصطفی بیك بخواهیم حاضر باشد باز حضرت شیخ حسب الخواه ایشان کاغذی نوشته ومیفرستند سرکار نایب را کویامیل نمیاید مصطفی بیك را بفرستد بهانهٔ دیکرمیاورد که شیخ باید چنین ضامن بشود در عهدوزمان هرحاکمی از کردستان مصطفی بیکرا بطلبد جناب شیخ رحمه الله المنان از اورامان ویرا بشهر روانه نماید حضرت شیخ را قدس سره این بهانه جوئی نایب ادراك میشود درنجش کلی حاصل کرده میفرمایند ما کفتیم برسم ظاهری اسی بکذرد حالا که ایشان امیل شرط است بی اذن وصلاح وی خدایتعالی مصطفی بیك را بوطن وخانهٔ خودش بیاورد مقارن اینحال سید طاهای کلجینی الاصل باین فقیر راقم الحروف وارد شده کفت روزی درحضور حضرت شیخ بودم کسی درخصوص ضامن شدن ایشان برای مصطفی بیك وقبول نا کردن شخص نایب الحکومه حرفی بمیان اورد فرمودند انشاء الله اومیرودومصطفی بیك میاید بعد ازین بیك سال برنیامد که طایفهٔ وزراء کردستان بر سبیل عداوت بانایب معظم الیه برامده وکار راپیش بردندوحاکم

وقت معین اوهاشده شخص نایب را دست از کار بدر کردند وبعدها ویرا بحکومت محل جوانرود از شهرسننددج بدر فرستادند وخودشان بکامرانی ومراد دل رسیدند ولی منت ورشوه این مصطفی بیك مذکور را حاکم بالاستقلال محل اورامان کرده نخوشند لی نازش فرستدند اری حافظ شیرازی رحمه الله میکوید (بیت) بردرمیکده رندن قلندر باشد * که ستانند ودهند افسر شاهنشاهی * خشت زیرسر وبرتارك هفت اختریای * دست قدرت نکر ومنصب صاحبجاهی (بارهٔ دیکرایکه) دربنوقت که شخص نایب الحکومه دام احسانه حکمران محل جوانرودشدند در انجا قضیهٔ روی داده نزدیکان ایشان بجهة دفع تهمت از خود ها کروه مریدان بیچارهٔ انجائی را متهم کردانیده واشتباه وبهتانها براوها بسته بودندوی نیز مبالات براین اواره کی خود که از کجا بوده نیاررده وبانواع سیاست وازارمرید ومنسوبن حضرت شیخ محمد دامت برکاته میکوشد واهتمام میفرماید بلکه شفاعة بی پرده ببدکوئی ومذمت حضرت شیخ قدس سره برمیاید وفکر نمیاید که اکر جناب مستطاب خودش بی تصرف وازدرویشی خالی باشد بازپسر وجانشین حضرت شیخ بزرك است قدس الله تعالی سره العزیز ویکوقتی انحضرت را نظر احسان بجانب وی بوده وترقیات زیادی در خود ازان نظر کیمیا اثر مشاهده کرده است دربنوقت بقضا وقدر اعتنا برنجه خاطری حضرت شیخ نیاورده انچه بتواند بازار فقراوانکار وسردکفتن نسبت بشیخ قدس سره در میاید فرقهٔ مریدان روباسنان حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان کریخته وملتجی بدغیلانهٔ عربیه میشوند حضرت شیخ بکمال رأفت ظاهرانچه بتواند بشفاعت اوها بدر میاید وقبول خاطر ایشان نمی افتد تاکار بتصرفات باطن اولیا میا نجامد بغداد (بیت مثنوی) انکه جان بخشد اکر بکشدرواست * نایب استودست اودست خداست * بنا کاه چند ناخوشی وامراض متضاده روی بوی اورده وبصدمات نقیض همدیکر کرفتار میماند بحدی که اطبا از معالجه اش عاجز میمانند در انوقت اتفاقا

مخادیم ملا جلال الدین وملا افضل الدین اخوین جناب مولانا احمد تونشی سلمهم الله تعالی بفقیر کاتب اینحروف مهمان رسیدند چنین میگفتند که ماها در خدمت حضرت شیخ محمد بودیم حفظه الله تعالی چون سخن دلیری ومربه ئما کم جوانرود را درخدمتش شکایتا بعض رسانیدند میفرمودند شرط است که ویرا بکریام وملا افضل میگفت من ازانحضرت مرخص گرفته وبخدمت کاکه ام جناب ملا احمد امدم وبتفاق او بعیادت شخص معظم الیه که مریض بود برفتیم چون انجا رسیدیم دیدم بچندین امراض متضاده گرفتار شده ومیگریست ومیگفت که میترسم مردم بگویند این ناخوشی وبدحالی من از کرامت شیخ محمد است بالاخره جناب کاکه ام ملا احمد بمواعظ حسنه ونصائح مستحسنه ویرا ازانحالت باز گردانیدند وبظاهر صحایف معذرت خواهی بحضرت شیخ فرستادند فاما بان دعای سابق که حضرت شیخ رحمه الله تعالی فرموده بودند انشاء الله اومیرود ومصطفی بیك میاید گرفتار عاندش زادهٔ حسام السلطنه که حکمران کرمانشاهان طلبید مدتی در انجا بسر برد بعدش بطهران رفت از طهران به تبریز از انجا باردبیل رسید ودیگر عود بمیان خانه وعیال خود نیاوردبلی (مثنوی) هرکه باشد همنشین دوستان * هست در کلخن میان بوستان * وانکه باشد همجلیس نفس وتن * باشد اندربوستان در کولخن * دوست را مازار ازماومنت * تانگردد خصم برجان وتنت * چون رضای دوست بینی در نظر * نبودت دردل زکین بدشکل تر (تنبیه) دور ازمعامله وفندی گمان نبردکه این فقیر مملل بغرض یارسم اهالی دنیا این رموز را بحیف ومیل نوشته باشد حاشا وکلا که (الراضی بالضرر لا یستحق النظر) مقرر این طایفه است وانکهی این فقیر را از کبراء دنیا نقصانی وزیانی واردنامده تاعیاذاً بالله سبحانه دل وزبان خود را باستهزاء ایشان ملوث بگرداند (والله لا یحب المستهزئین) بلکه ازجانب شخص معظم الیه نیز کمال مهربانی والتفاترا دیده است فاما مقصود اعظم اینست که پوشیده نماند چنانکه ارباب دولت دنیوی مظهراقتدار حق اند سبحانه بظاهر اهالی اخری

وهم باطنا مظهر صفات الله مطلق اند بلکه نایب مناب ویدالله برحق اند «ید الله فوق ایدیهم» شامل حالشان (بیت) دست سلطان هرچه خواهد آن کند * عالم ار معمور یا ویران کند * (ورب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره) مؤید اقبالشان است علی قائلها الصلوات والتسلیمات گواه عاشق صادق در استین باشد که حکایت کتاب منطق الطیر شامل این بیان ومقال است حکایة

شیخ غوری اذ بکای کشته کل رفت با دیوانگان در زیر پل از قضا میرفت سنجر با شکوه گفت زیر پل چه قومند این گروه شیخ گفتش بی سر و بی پا همه وز دو بیرون نیست کار همه گر تو ما را دوستداری بر دوام زدو در دنیا رسانیدت بکام ور توما را دشمنی دوستدار زدو از دینت براریم اشکار گر بزیر پل در آئی یکنفس وارهی زین طمطراق وزین هوس دوستی ودشمنی مابیین پای درنه سرا ینسودا ببین سنجرش گفتا نیم مرد شما حب وبغض نیست درخورد شما نه شما را دوستم نه دشمنم رفتم اینک تا اسوردخرمنم از شمایم بخبر وهم عاریم نیست با بد و نیک شما کاریم نیست (انتهی) هیهات هیهات که

هر غافل بی بصیرتی بغرور دولت وشوکت دنیاوی باین طایفهٔ اخروی بدلیری وهربده درنیاید وبرسبیل امتحان نفرماید (ما لهذا الرسول یأکل الطعام ویمشی فی الاسواق) که این گروه متقین اولیاء الله قدس الله تعالی ارواحهم (مثنوی) خویش را در امر حق کرده عدم * جز بفرمان قدم ننهد قدم * بی یزدان می زیدنه بهر گنج * بهر یزدان میمردنی خوف رنج * خود نمیگوید دعا الا مکر * در دعا یند رضای دادگر * نی شفاعت نی دعائی بر زبان * ناورد الا بامر مستعان * زانکه او خود را بکلی سوختست * تا چراغ عشق حق افروختست * که فقیر راقم الحروف بکرات از مرحوم مغفور فردوس اشیان حضرت ایشان رحمه الرحمن شنیده است که میفرمودند اگر فی المثل صورت درویشی را بر دیواری نقش کشیده باشند باید مردمان بتواضع وادب تمام در پیش وی بگذرند وبنظر حقارت

هروی ننگرند چه جا که بندکانی را در این عالم شهادت حق سبحانه وتعالی بمناصب قطبیت وقیومیت وفردیت رسانیده باشد لاجرم باید متمولان دنیوی برای سعادت خویش بطریق اولی در حضور وغیاب ایشان ادب وتواضع نمایند وباکرام واحترامشان اقدام فرمایند که هر زخم را مرهمی هست مگر زخم دل اولیاء که چاره پذیر بهیچ مرهمی نخواهد شد الحذر الحذر که این همه کالای بدروی در بوستان بنی نوع انسانی از محبت دنیا است (حب الدنیا رأس کل خطیئة) (نظم بلی مثنوی) حب دنیا هست رأس هر خطا * از خطا کی میشود ایمان عطا * اینکه دایم سرده وپژمرده * زان بود که حب دنیا برده * حب دنیا ترک کیر وشاد باش * وزغم هردوجهان ازاد باش * زین طمعها اندك اندك بازبر * تاشوی باور حق همرازك وحرسبحان الله وبحمده این شخص عظیم الشأن در زرودولت با اقتدار وازضیاع وعقار بیحد وشمار زند اکر بدینراه درویشان کرفتار نمی بود بعلت اینکه کفته اند (رباعی) خواهی که دل دلبر تو نرم شود * وز خانه بیرون اید وبیشرم شود * زاری مکن وزور مکن زر بفرست * زر بر سر فولاد نهی نرم شود * هر اینه میبایست بمصارف دولت وزر ومال از این در بدری خود را رستکار ومدعیان را نکونسار اورد فاما تیراز کمان جسته را برکردانیدن بسی دشوار است مکر تفضل ارحم الراحمین جل سلطانه ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم (تنبیه) این اوارکی ودر بدری حاکم جوانرود را هفت سال وهفتماه وچند روز کشید وبعد نجات یافت وبرکردید چون بمنزل خویش رسید بنابر اینکه حضرت ذیرفعت جناب بهاء الدین شیخ محمد قدس سره باوی بیمیل بود وراضی نبود لاین فقیر راقم الحروف باوی مراوده داشته باشد چنان وانمود حاجتی دنیوی بوی داشتم واظهار نمودم ازامر انجام نداد وسوال از وی سرد شد ودیگر بوی نرفتم وسردی بهم رسانیدم ولی هذا (حکایة) در کتاب نفحات مسطوراست که شیخ ابو بکر اشکیر در نیشاپور شخص بزرکی بوده خداوند وقت ودل صافی خریداوند خواجه سهل صعلوکی بود

روزی سهل ویرا دید گفت تو هیچ عن زبانی جواب گفت ایم بر نخیزی و عن ننکری یعنی متکبری ومرا خوار میداری وی گفت بیا که برخیزم واحترام کنم یکوقتی در سرای خواجه شد متواضعا برپای خاست چون بیرون امد برنخاست شیخ برگشت وان دوشعر را بتازی بروی خواند (شعر) انی وان کنت ذا عیال * قلیل مال کثیر دین * لمستعف برزق ربی * حوائجی بینه وبینی * این را گفت وبیرون امد ودیگر هرگز بوی نرفت انتهی (بارقهٔ دیگر اینکه) بجهة دفع تهمت از خویش وتصرف حضرت شیخ مدنا کیش سلمه الله تعالی مینویسد (بیت) ایدل بدام حلقهٔ زلفش فتادهٔ * راه نجات نیست تواهنك ناله کن * این فقیر را باسرکار شخص معزی الیه سلمه الله تعالی از قدیم ارادتی ومحبتی بود وهرچه میامد بر الطاف ایشان واخلاص فقیر میافزود از قضا چون نقار در بین حضرت شیخ ولایت مدار قدس سره وخان ذوی الاقتدار بهمرسیده بود فقیر کاهکاه در امورات ایشان خوابی یا خیالی میدید وبخدمتش مینویشت واز کودنی نفهمید که حضرت شیخ ازایشان در بارند ودر اوقات فرستادن ان نامها مشاهدهٔ کم لطفی از حضرت شیخ مینمود اما اراچیزی نمی دانست که بی ادراك وبصیرت بودتاشبی خوابی بسیار روشن در ترقی همانشخص دیده وبوی نوشته بود فردای انشب را در واقعه بحضور جناب شیخ رسیددید بنفر تمام دونفر را برسرم کماشت وفرموداین را بالبجهٔ شهر زور ببرید وحبس نمائیدمرا در پیش کرده وبردند ومن راضی برفتن نبودم وبعنف میرفتم چون بمحازی مرقد منور حضرت ایشان نورالله مرقده رسیدم دیدم که انحضرت قدس سره نشسته اندخود را بتعجیل بدامن انحضرت انداخته ودست مبارکش را بوسیدم وگفتم که قربانت شوم جناب شیخ محمدحکم کرده اینها مرا بالبجه برند وحبس نمایند وانکهی خطای بخردکان ندارم [بیت لراقمه] نبود مرا گناهی بجزاز محبت تو * گنهی اربدین گناهم قوی است حجت تو * بکمال تواضع دست مرا بکرفت وبان مأمورین فرمود بروید وبمحمد بکوئید که حاجی ازمن است

وکسیرابوی دست نیست اوهم بخاطر من ازوی در گذرد [لسعدی علیه الرحمة] بسیار زبونیها برخویش روادارد . درویش که بازارش باحتشمی باشد . اوها برفتند ومن بیدارشدم وگفتم حبذا [بیت لسعدی] میل من سوی وصال ومیل اوسوی فراق . ترک کام خود گرفتم تا براید کام دوست اتفاقا دوسه نوبت دیگر رسایل مودت امیز در میان فقیر ومیر کارخان میگذشت وفقیر را قصدوفا بجای اوردن بود که در اوقات منازعت اخوی میرزا رشید ایشان نهایت حمایت ازین اشفته جان میفرمودند نه اینکه چشم بدولت دنیوی وی باشد تا شبی در اموری که بمقام برترازان که دارد ارتقای فرماید خوابی دیده بوی نوشتم بعدش در واقعه بحضور جناب مستطاب حضرت شیخ محمد سلمه الله تعالی رسیدم می بینم عبای قرمز پوشیده وبسر هیبت نشسته اند وفقیر را عبای گران بها ازانحضرت دربراست محسوس کردم میل حضرت شیخ بعبای فقیر است که ببرد خودم عبارا بدست گرفته بتن جناب ایشان پوشانیدم تندی گفت این هم اعانهٔ تواست بجهة غزا کردن من چون بیدار شدم حالتی که داشتم سلب شده بود وپریشانی یربی ادرا کیم بیغزودبلی حدیث صحیح است علی قائلها الصلوات والتسلیمات من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثادینه حضرت بهاء الدین شیخ محمد قدس سره اگر بملاحظهٔ لطف واحسان حضرت والد ماجدش برد الله مضجعه نمی بود بایقین این فقیر را بی مایه ومفلس مینمود جزاهم الله تعالی خیرا واحسانا [بیت] گربرتن من زبان شود هرموئی . یکشکروی از هزار نتوانم کرد . (اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجی عندی من عملی) [بیت] دل نازك اولیاچون گل است . چوگل زخم شدچاره اش مشکل است . سخن مختصر کن که زهر هلاهل . همین جوشش قهر اهل دل است . سراین را در حاشیهٔ کتاب تذکرة الاولیاء دیده است [الاستیناس بالناس من علامة الافلاس] تا سفری بخدمتش رفتم وان وقایع خود را بایکی از نزدیکان جناب شیخ بگفتم جواب گفت (ابیات) تواز خودپری زان تهی میروی . تهی ای تاپرمعانی شوی .

ترا کی بود چون چراغ التهاب • که از خود پری همچو قندیل از اب • وجودی دهد روشنائی بجمع • که سوزیش در سینه باشد چو شمع • من بوستان جناب سعدی رحمه الله خان که توباوی دوستی با جناب شیخ در نقار وعداوتند و بد الفاظی اوبی پرده شده است وتواز کودنی ادراك نداری چون این تعصب خان بی پرده مانده یکی از عزیزان برسم در خواست ایشان در خدمت شیخ ملتجی شده که شاید حضرت شیخ باوی خوش شود وابسر اهل وعیال خود باز کردد و بمراد برسد حضرت شیخ در جواب فرمودند بکذار چنانکه رفته است برود ان عزیز دیکر ساکت شد فقیر اینرا از ان شخص بشنید متنبه شده بخانه بازامد وکاغذی برسبیل مواعظ ونصایح وتوصیه بسر کارخان نوشت بعدش بخواب دیده که در باغی میباشم وطهارت ندارم ابی میجستم ونمییافتم پس از جستجوی بسیار حوبی باریك وابی تنك یافتم وضو بکرفتم چون بحال امدم اندك اکاهی داشتم وکفتم بلی (بیت) هر که عاشق شد اکرچه نازنین عالم است • نازکی کی راست اید بارمیباید کشید • ما بعدها ترك ارسال رسایل وصحایف را بکردم اری «رباعی» هر دوست که بیوفاست دشمن به ازوست • هر نقره که بی بهاست اهن به ازوست • هر کس که نمك خورد ونمکدان بشکست * در مذهب عارفان نبودن به ازوست * بلی مقرر این طایفه است هر که باپیر تو بد توباوی نیك سك ازو بهتر (بیت ملا احمد نودی) کمال عقل کی باشد زیار بیوفا اندیش * من ازیار وفادار صفا اطوار میترسم * با اینواقعها بازشبی ماه مبارك رمضان بود شیخ سعدالدین بیزکی جامی بفقیر مهمانشده وخود را از ذریت شیخ الاسلام حضرت شیخ احمد نامقی جامی زنده فیل میرسانید مدتی باهم بودیم یکشبی را بخواب دیدم شیخی ریش سفید نورانی تاجی وعمامهٔ بسیار نظیف بسر ولباس سفیدش در بر بموکب عظیم سواره میامد پرسیدم کیست کفتند شیخ احمد جامی است قدس سره بدیدن شمامیاید بتعجیل تمام باستقبال وی رفتم ازهر کذری که پیش میرفتم صورت مثالی خان معزی الیه

ظهور میکرد و بعیان ماحاجت میشد فقیر بخدمت شیخ نمیرسیدم وهمچنان محروم ماندم تابیدار شدم قصه را بشیخ سعدالدین کفتم جواب کفت هرچه هست شما محبت این کس را داری وبان سبب بصحبت اهل الله فایز نمیشوید (شعر) سوف تری اذا انجلی الغبار * أفرس تحتك ام حمار * کفتم صحیح تعبیری کفتی با این واقعه هم ترك دوستی خان را متعسر میدانستم که میکوید رحمه الله (بیت) سعدی بروز کاران مهری نشسته دردل * بیرون نمیتوان کرد الا بروز کاران * بازهنکامی که خان را بکرمانشاهان برده بودند جای عازی را هدیة بانامهٔ دعا وسلام بوی فرستادم بمحض انفقره باز بواقعه دیدم که شب است وبسیار تاریك وظلمانی من پشت بلندکر ومقام حضرت ایشان برد الله مضجعه وفی اعلی الفرادیس اضجعه کرده ومانند مرغان بهوا پریده وبمحاذی رود خانهٔ قره سو بطرف کرمانشاهان میروم واین بیت را میخواندم (بیت) دراین شب سیاهم کم کرده راه مقصود * از کوشهٔ بیرون آی ای کوکب هدایت * چون بیدار کشته تردید وتشویرِ بسیارمرا بکرفت وبسی بوحشت ماندم (بارقهٔ دیکر اینکه) دهکدهٔ کندم بان از مضافات شهر سنندج بالمناصفه دربین نواب والا شهزادهٔ فرهاد میرزای معتمد الدوله وعلی اکبر خان شرف الملك بملکیت قرار کرفته بود ملا عبد الصمد نام سنندجی نبیرهٔ مرحوم ملا حسین کوسه قبالهٔ را باسم کندم بان جعلا ساخته بود که کندم بان ملك جد من است وشیخ محمد فخر العلما که دائما در میان خلایق دوبرهم زن وبسیار مفسد بود وبرای رشوه کرفتن سهم را میشورانید درین خصوص کاغذی برای ملا بشهزادهٔ معتمد الدوله نوشته بود که این قباله را ازملا بدست خود بکیر وقصدش اینکه سهم خان ضایع بماند که باخان بعداوت بود اتفاقا دران اوقات حضرت شهزاده حاکم شیراز بود وملا عبد الصمد قبالهٔ جعل وکاغذ فخر را بخدمت حضرت قبله کاهی قطب الاعظم جناب شیخ محمد دام فضله برده وخواهش کرده بود که حضرت شیخ کاغذی برای صحیحی قباله اش بشهزاده بنویسد قضا را فقیر دران روزها بزیارت انحضرت

رفته انجاحاضر شدم چون دیدم که ملای مزبور تکلیف زور نامقبول از حضرت شیخ مینماید بدلیل و برهان درست بعرض رسانیدم که مصلحت نیست کاغذ جنابعالی با این قباله بشیراز برود جواب فرمودند خودم هم از حقیقت کارآ گاهم ومیدانم امام مردم ضایع شدن من میخواهند برای جرمنافع ودرست امدن مطالب خودشان لکن حقتعالی مراحلم وحیائی عطا فرموده که هرکسی بیاید وبگوید پسرت رابده سر ببرم مأیوسش نخواهم کرد وبقول فقیر کاغذ حضرت شیخ بملا رسید وی ازمن برنجید فردای همانروز را بقریهٔ نوتشهٔ اورامان بدیدن مخدوم عزیز ترازجان حاجی مولانا احمد سلمه الله تعالی رفتم خان متواضع شعار موسی خان برادر خان شرف الملک وفقهما الله تعالی علی صلاحت الدارین حاکم انجا بودند ازوی نیزدیداربینی کردم که دوستیهای سابقه در میان داشتیم اتفاقا دربین صحبت حکایت ملا عبد الصمد وقبالهٔ جعل را بایشان بیان کردم بیخبر ازاینکه اکابر دین گفته اندع سرفاش مکن که خون بریزی بزمین* موسی خان را غیرت شده کاشتها را بسرراهها میفرستد در هرجائی ملا را بیابند قباله وکاغذ را ازوی بگیرند فقیر چون دوباره بحضور لامع النور حضرت شیخ روحی فداه رفتم وجدانا یافتم که بمفاد حدیث [اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله] بکرامت وفراست دانسته اند که ان تفصیل را بموسی خان گفته ام ووی چنین تدبیری کرده است ظاهراً مراچیزی نفرمود فاما معلوم میکردم که خاطر مبارکش ازمن در باراست ومکدر وغافل از کریمهٔ (ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار) ولکن بقدمت خدمت نازداشتم بدلیل اینکه (بیت) ازین اندیشهای شاخ بر شاخ * کرمهای توما را کرده گستاخ * وخاکدار قدیم ان درگاه بودم مشوش نبوده باز گشتم بعد ازان چون ملا رخصت میکرد برود حضرت شیخ دومرید با ملا میفرستدومی فرماید کاغذ های ملا را برداریدتا بجای ایمن برسید انوقت کاغذها را بوی دهید مبادا کسی بوی رسد وکاغذ شرا ببرد ودرمیان راه

بدوسه جای ادمهای موسی خان بملا رسیده جستجو میکنند وچیزی نمی یابند فقیر را بشنو چون باز کشته بخانه رسیدم از برکات وفیوضات مشایخ عظام خود را تهی وبی بهره یافتم ونهایت دل سردی وافسردکی را داشتم وبجزان غمازی وسخن چینی خلافی بخود کمان نداشتم ناشی را در واقعهٔ روشن مرحوم میرزا عبدالله منشی باشی را بخواب دیده وازوی پرسیدم که میدانم اهل نجاتی وحضرت ایشان ما نور الله مرقده وفی اعلی الفردایس ارقده خیر خوشحالی ورستکاری شما را داده وسابقا در اوراق شجرهٔ بارقات نوشته ام جواب مرا بهیبت تمام کفت بلی من چنان کردم وچنان شدم وتودست بعلی اکبر خان کرفتی وچنین شدی چون بیدار شده باخود کفتم (شعر لراقمه) ولی عنده جرم بحب لغیره * فهل لی الی سلطان المحبین شافع (بیت) بجرم عشق توام می کشند وغوغائیست * تو نیز بر سربام آ که خوش تماشائیست * از کار خود نادم مانده ومستغفر شدم بعد عریضهٔ نیازمندی وعذر خواهی را مفصلا نوشته باهدایای دعا وسلام روانهٔ حضور مبارك حضرت شیخ اعلی الله تعالی مقامه داشتم ومضی مامضی نوشتم [بیت] کر بکشی بخواریم ور بکشی بزاریم * هست بفضل وعفو توچشم امید واریم * بوصول نامهٔ فقیر بنده نوازی کرده ترحما جواب نوشته بودند تو که ظاهراً و باطنامنظور ومقبول مرحوم مغفور حضرت والدماجدما بودهٔ حال هم بصداقت واخلاص خود محبت مارا در حق خود افزودهٔ لا تقنطوا من رحمة الله سبحانه وتعالی نهایتش بنا بمصلحت شما را متنبه کردانیده اند من بعد خود را منتظر توجهات پی در پی ازما وروحانیت حضرت ایشان مابدار وبوسوسه وتسویلات شیطانی خود رامیازار بلی « بیت » دوشم رسید بیغام ازیار مهربانم * ابشرا یامحبی هیء لنا المنازل * بعد باب فتوحات باطنی را برویم باز کرده وشرط وعهد احسان را بجای اوردند [ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب] [بیت] من نوشتم نامهٔ ازشرح شوق خود ولی * در دسر باشد نمودن بیش ازین ابرام دوست [فائده] ازشیخ سعدالدین

سابق الذکر از جام خوراسان امده عازم حجاز بودند چند صباحی صحبت این فقیر را کرده بعد بعارف سامان حضرت شیخ ماشد رحمه الله تعالی در انجا تلقین طریقه وشرف مقبولی ان کارخانهٔ انیقه رایافته بعد از ششماه توقف عازم راه شده وپس ازمضی دوسال کامل فقیر در شهر سنندج بودم باز امد ومرا در یافت وخیلی پریشانی از بی زادی راه خود نمود فقیر نیز از اقارب وخویشان تکدی برای او کرده مخارج راهش بدست افتاد وبسوی وطن راهی شدند بعد از دوسه ماه روزی چاشتگاه بخواب دیدم که مریضی در خانه داریم بنا که شیخ سعد الدین جامی در امد باضعف تمام وبرابر سیدم کفت بخدمت پدرو رسیدم وبدیدار یپی نوباز کردیدم دران اثنادونفر ترکان از در درامدند یکطاقه شال ترمهٔ زمردی ویك کریوانکه چائی سبزبخارا بران نهاده پیش این فقیر کذاشتند وکفتند این هدیهٔ خواجه محمد رسول پدر شیخ سعد الدین است بشما فرستاده این را کفته وبیرون رفتند کریرا کنتم بکذار که اینها روند تعارفی باوهابدهم شیخ سعد الدین کفت پدرم باوها سپرده است که هیچ ازشمانکیرندتا که بیدارشدم وبیاد اوردم (هل جزاء الاحسان الا الاحسان) بلی [وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله هوخیرا واعظم اجرا] (بارنهٔ دیکرایکه) بقضاء وقدر اتفاق افتاد عجوزهٔ مکرانی را مطلقه کردم وازاشفته حالی وپر اطفالی وشکسته بالی خود عریضه نکار خدمت حضرت شیخ محمد قدس سره شدم برسیدن دعانامه صبحی بعد از نماز که از عجز دل قادر بدعای تعقیبات نبوده روی بزمین افتادم غیبتی دست داد یکبار حضرت شیخ دام لطفه ظهور فرموده وکفتند (بیت) غم مخور غم مخور که شاهد بخت ٭ عاقبت بر کشد زچهره نقاب ٭ باروح وفتوحی عظیم بیدار شدم ویافتم که نعم البدلی را خدایتعالی میدهد [بارنهٔ دیکرایکه] بدوسه روز بعد ازین خبر عازم شهر سنندج شدم وبرای ضعیفهٔ صالحه ازهر طرف جویا کشتم چندین دختر وبیوه را مینمودند بدانها اطمینان نداشت تازبیده نامی ثیبه را که صبیهٔ خواجه سعدی میکفتند

وما در ویدرش منسوب این خاندان نقشبندی بوده اندنشان دادند بنادیده ونشناخته دل مایل وی شد بخطبهٔ وی فرستادم ابا نمود ورضا نبود تامدت چهل روز متصل ازهر کونه اشنا وبیکانها فرستادم نرم نمیشد وجفا میکفت چاره ان دیدم که بحضرت قبله کاهی شیخ محمد سلمه الله تعالی برسانم چکونکی را نوشته وفرستادم بوصول انعریضهٔ نیازدل ضعیفه باهتزاز افتاد وبلا فاصله رخصت نکاح خود را داد وشدانچه شد بلی (بیت) نقشبندیه عجب قافله سالا رانند * که برند ازرهٔ پنهان بحرم قافله را (بارقهٔ دیکراینکه) حکایتی در کتاب نفحات الانس مولانا عبدالرحمان جامی علیه الرحمه مسطور است که حضرت شیخ الاسلام احمد زنده فیل جامی قدس سره در هرات بوده اند وزاهدی هراتی که دوازده سال زن بکر را داشته وقادر بتصرف وی نبوده است بدیدار بینی شیخ شده وشیخ بفراست کاراورا دانسته فرموده اندیا زاهد حال که بسلام ما امدی برواز دکان محمدقصاب مروزی کوشت بریان کرده بکیر وازفلا نجای دیکر روغن ودوشاب بدست خود بردار دوبخانه ببرکه (من حمل سلعته فقد برء من الکبر) بکوتا ازان کوشت قلیه سازند وازان روغن ودوشاب شیرینی کنند وبا عورت خود بان افطار کنید وانچه درین دوازده سال برتو واجب بوده است بجای اور بعد بجهای برو وغسلی برار هرچه چندین سال طالب ان بوده ونیافتهٔ اکر در ساعت ترا حاصل نشد بیادامن احمد بکیر تا از عهدهٔ ان بدراید زاهد در دل بشیخ میکوید که مراکاری میفرمائید که در مدت سی سال ابدا در وسع خودندیده ام اکنون بازن بکربچه قوه دخول کنم شیخ اندیشهٔ زاهد را دانسته فرموده اند که برو سهل باشد ومترس اکر حاجت باشد از احمد مدد خواه زاهد به اشارهٔ حضرت شیخ قدس سره عمل کرده ودر حال افطار کردن بهوس مانده ضعیفه مهلت خواسته تااز طعام فارغ بشوند بعدش چون زاهد بمباشرت پرداخته باز در قوهٔ خودندیده است از حضرت شیخ استمداد کرده شیخ در منزل خود بمیان جمع نشسته تبسم فرموده کفته

است یا زاهد مترس وکار را باش که راست امد زاهد را مقصود بحصول پیوست وروی بحمام اورد چون غسل را بجای اورد در ساعت هرچه درون چهار دیوار شهر هرات بود تمامی بروی کشف شد بعد بخدمت شیخ رفته بوی فرموده اند که احمد را چه جرم چون همت تو بیش ازین نبود اگر عوض چهار دیوار شهر چهار دیوار دنیای بود بر تو کشف شدی غرض ازاوردن این حکایت اینست اولا (بیت) بهر چمن که رسیدی کلی بچین وبرو * که در کمین که عمر تو خارها باشد * ثانیا این فقیر درسن پنجاه وهفت سالکی بود که ضعیفهٔ مسطوره را خطبه ونکاح نمود وابدا قوتی را در خود نمییافت ولکن بنا بچند فقره احتیاج هم داشت که عورتی را داشته باشد ازبی قوتی خود متفکر ماند که چکونه باضعیفه بسر برم بازانجا بخدمت حضرت شیخ محمد پیر وپیر زادهٔ خود بردم اعلی الله تعالی مقامهما که زنده فیل زمان ما او بود این تفصیل زاهد وشیخ زنده فیل را بتماما بخدمت انسرور معظم نوشته وکفتم (بیت) ای دوای نخوت وناموس من * ای تو افلاطون وجالنوس من * ایکه در هرحاجتی بر من پناه * مانده ام بیقوت اندر بین راه * چشم ان دارم که همراهی کنی * میتوانی کرد اکر خواهی کنی * بوصول عریضه بحضور ساطع البدور حضرت ایشان حفظه الملک المنان صبح پنجشنبهٔ بود در شهر اهتزاز وکششی باین ضعیف روی داد تا بنمازشام در اضطراب وجذبه وکریهٔ میبودم (بیت) کر بصد سال نویسم صفت مشتاقی * ماند از شوق توصد سال حکایت باقی * نماز مغرب را بمزارستان شیخان برده واهل قبور را زیارت نمود وباوجد قوی وجذب معنوی بلنکر جناب مخدوم حاجی سید ابراهیم رفتم ودر حلقهٔ ختم ایشان مراجذبه وشور برقص ودست پای کوبی در اورد وغلغلی عظیم افتاد نمیدانم اهل حلقهٔ وی نفرین بمن میکردند ومنکر بودند معتقد ناشی را که چند تسبیحی ذکر اسم ذات ونفی واثبات کرده بودم بخدمت قبله کاهی حضرت شیخ قدس سره ملاقات افتاد بمزاح وتبسمی مرا فرمودند (بیت حافظ) شاهد عهد

شباب امده بودش بخواب * باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد * بمفاد (واما بنعمت ربك فحدث) چون ضعیفه را اوردند حالت جوانی وقوتی در خود مشاهده میکردم که بسی سال قبل نداشته بودم بلی (ابیات لراقمه) اولیا مرآت اسرار خدا * دائما باصیقلند و پر صفا * هرکه شکل خود عیان بینددران * صورت تن یا که بیچونی جان * ورکسیرا همت عالی بود * وصل عریانش ازان حالی بود (لا ادری) هرکه نقش خویشتن بیند در اب * بزرگر باران وکازرا فتاب * (بارقه دیکر اینکه) چندی پس از امیزش بامنکوحه جدیدم چون بخانه رسیدیم این فقیر بصدمه دیکر مبتلاماندم نمیدانم از شیاطین الانس یا ازجن بودکه بسی معطل وکرفتارشدم چاره اش باز بعریضه مفصل خدمت حضرت قبله امجد شیخ محمد جزاه الله الملك الصمد دانستم نوشتم وفرستادم بعدش در خواب بخدمت پیر بزرکوار اعظم اعنی حضرت ایشان عطر الله تربته رسیدم دیدم رقیه بدست کرفته برای فقیر تعویذی مینویسد محض بیداری فورا ازان کرفتاری خلاص کشته ونجات یافته شدم کویا حالت جادوکران شیاطین صفت را باتصرفات پیر بزرکوار اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان چنان یافتم (بیت مثنوی) همچو شیری خورد با آهودچار * کشت اهو بیخبر افتاد زار * همچو زور پشه پیش تندباد * فهم کن والله اعلم بالسداد * بارقه دیکر اینکه درویش ناکصی از طریقه قادریه علی مصدرها السلام والتحیة بحضور مبارك حضرت قبله کاهی بهاء الدین شیخ محمد بردالله مضجعه حاضر کشته ونیازمندی تمام بجای اورده وبوقت مرخصی کفته است یا شیخ چشمت برمن باشد تاسه نوبت در خوابش فرموده اند چشمداریت میکنم وازتوغافل نمی مانم از قضاچون بشهر زور رسیده است در بیابانی زنی مکاره جمله بوی ملحق کشته وخودرا بروی عرضه میکند تاکه فریبش داده وبخودش نزدیك میکرداند دران اثنی بناکاه صورت مثالی حضرت شیخ قدس سره ظهور فرموده وباهیبت بانك بدرویش زده که هی درویش چه میکنی چشم بسوی تست درویش ازان

صورت وصدایی هوش افتاده است چون بحال امده دواره بجانب حضرت شیخ فی اعلی الجنان اضجعه برگشته وبصد ندامت توبه وانابت بجای اورده وبسلك مریدان صادق در امده است بلی (اذا اراد الله شیئاً فهیء اسبابه) (بارقهٔ دیگر اینکه) پادشاه اورس لشکر بدولت روم کشیده ودرجنك وجدل شدید افتادند چنانکه اورس بر روم غلبه یافت وقتال عظیم از لشکر طرفین واقع شد روزی بسی اکابر سلیمانیه بحضرت شیخ قدس سره امده وملتجی شدند که سلطان روم مستأصل شد همت بفرمائید فرمودند همین امسال است چون سال تمام بشود اینجدال موقوف میشود وسلطان اسوده میماند بتأثیر اثر نفس نفیس مبارك همان شد در نور وزصلح بمیانشان افتاد وطرفین ارام یافتند ومردمان روسیه پادشاه خود را بران فقره بکشتند که این چه بود کردی (بارقهٔ دیگر اینکه) فقیر محض مداوا دایما تریاك برمیداشتم نه اینکه بخورم بلکه برای احتیاج روزی مریدی بر سبیل نجوی باحضرت شیخ قدس سره در ماند وجناب شیخ ویرا بطرف من فرستاد امریدی امدو گفت مریضی داریم طبیب ویرا تریاك نموده است بشیخ گفتم فرمودند نزد فلانی برو ازوی بگیر که باخود همیشه تریاك داردواین تریاك برداشتن مرا بجز خدایتعالی کسی واقف نبود حسب الامر بعضی را بوی دادم ومعلوم کردم حضرت ذیرفعت جناب شیخ رحمه الله تعالی باسرار مردم مشرف است (بارقهٔ دیگر اینکه) ملا محمد دی توی جوانرودی رحمه الله که از جملهٔ مأذونان حضرت ایشان بود رحمه الله تعالی وخیلی صاحب وجد وحال وبنظم خوانی خوشمقال وشیرین محاوره بودند بعد از وفات انحضرت قدس سره گویا کمتر بخدمت قبلهٔ امجد شیخ محمد حفظه الله تعالی مراجعت مینماید از بعضی کسان چنین استماع افتاد که کسانی بوی میگویند صلاح نیست کناره گیری نمائی توکه پروردهٔ حضرت والد ماجد شیخی روح الله تعالی روحهما بد انجا باز گردی ورفع کار وبار خود را بهمت وبرکت جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی بیاوری خوش مینماید از غرور جواب میگوید امروز باید

او بنزد من اید و تربیت بکیرد من بوی حاجتی ندارم والله اعلم چندی بران نرفت که ملا محمد مذکور بتصرف جنیان مجنون وسر کردان مانده واقوامش ویرا باغل کران وبندی کران بسته بخدمت ان جانشین قطب زمان اورده بودند ودغیلانه عربیه مانده بلی (ابیات مثنوی) ایکه کردی از سرجهل وهوا* قصد ازار عزیزان خدا* اوچومرغ اوج وفکر تومکس * کی بود بروی مکس را دست رس * هان وهان زیرابی ازین اوج بلند* ورنه دورت عنکبوتان برتنند * این فقیر چون سفری بان عتبهٔ علیه رسیده ملا محمد بیچاره رادیدکه بسخنان بیمعنی لاطایل کرفتار مانده واز جنون خود زنجیرها میبرید بتعجب در مانده واز کسان وی حقیقت را پرسید کما فی السابق حالرا باز کفتند چندی بماند وبعد برحمت حقتعالی بپیوست (فصل) سبحان الله وبحمده قومی که دور از حدت نظرند کویا بیوقوف از اسرار پدر وپسرند والا چکونه باخلاص پدر لاف زنان واز پسر شایستهٔ مقبولتری کنانند مانا محجوب وبیخبر ازین اندکه حضرت سلطان ودودجل وعلا چون معیر خزاین ممالك را بخلوت خانهٔ خاص طلب فرمود واین معیر باذن ورخصت حضرت سلطان مفتاح ان خزاین را بدست خلف الصدق امین خود سپرد ووظیفه خواران پیشکاه را بسوی او رجوع نمود چکونه انها اکر واقف اسرارند پشت باین مفتاح دار میکردانند وچشم باز بسوی معیر اول میدارند حاشا وکلا که (نؤمن ببعض ونکفر ببعض) شامل عقاید ایشان است (نظم مثنوی) کرنظایر کویم اینحال ومثال * فهم را ترسم که ارد اختلال * هم سلیمان هست اکنون لیك ما * از نشاط دور بینی در عمی * کورمرغانیم وبس ناساختیم * کان سلیمان را دمی نشناختیم * (ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك علی کل شیءٔ قدیر) (بارقهٔ دیکر اینکه) دهکدهٔ در کنارآب ظلم شهر زور که اسمش چقل اباد است داخل متملکات حضرت ایشان بود عطرالله تربته وحضرت شیخ محمد دام سعادته در انجا اسیابی احداث کرده بوده اند اتفاقا در انحوالی رود خانهٔ ظلم شغال بسیاری میباشد وشبها زارعان انجایی بسربام اسیاب میایند تاشبی بشدت سر مابوده است زارعان هریکی بخانهٔ

خود رفته اند واسیابان با دیکر کسی صاحب بارکندم مانده اسیابان هم قصد رفتن بخانهٔ
خود کرده است صاحب بار میکوید من تنها نتوانم نشست اسیابان میکوید توهم بخانهٔ
مابیا برویم صبحی باهم خواهیم امد صاحب کندم میکوید مابرویم واسیاب را خالی بکذاریم
مبادا شغال بیایند واردما را بخورند اسیابان جواب میدهد تومکر عقیده نداری اینال
شیخ محمد پسر شیخ عثمان است روحنا فداه شغال وغیر شغال را چه یارا بود بیایند
وضرر برسانند هرد وباهم بمیان دهکده رفته واسیاب را خالی کذاشته اند فرداصبحی که
باز میایند از قضای بینند که دو شغال بمیان اسیاب در امده اند وچیزی ازارد کنارهای
سنك اسیاب خورده وهر دو بطرفین سنك اسیاب مرده اند شغالها را بیرون میاندازند
ومردمان از زارعین وایل جاف که دران حوالی سیاه چادرزده اند بسر انشغالها جمع امده
ودیده اندوان فقره در صفحات شهر زور منتشر شده وباعث عقیدهٔ جمعی کثیر کردیده
وغالب صحرانشینان ان صفحات بوقت کفتکو وسوکندبان اسیاب شیخ محمد یاد میکردند
وانراخوارق عظیم میشمردند [بارقهٔ دیکر اینکه] فضایل ماب باتمیز ملا عبد العزیز
تفسودی اوراهان چنان کفتند که روزی در خدمت حضرت شیخ محمد قدس سره از
دهکدهٔ طویلی بمیان راه میکذشتیم تابان خانهای ابادی که رسیدیم در باغچهٔ جمعی مردان
وزنان باهم نشسته بودند وهریکی ازانها بکاری مشغول کشته وعریشی از تیرونی وحشیش
برای سایبان ساخته بودند حضرت شیخ مدظله نکاه کردکه زن ومرد باهم امیخته بودند
متغیر شده وفرمودند این چه خلاف شرع وبدادائی است که مردم دارند واز خدای خود
سبحانه خوف نمیکنند ورحم بر خویشتن نمیاورند که تااین درجه زن ومرد بیحجاب بهم
الوده می نشینند این را کفته وروی از طرف اوهابکردانید فورا بلا فاصله اتشی بعریش
اوهادرافتاده ومشعله برکشید وهمهٔ انمردمان باهتمام افتادند که خاموشش نمایند ممکن
نشدتا ازهم متفرق شدند من انرابجز دلرنجی وکرامت جناب شیخ رحمه الله تعالی چیزی

دیکر نیافتم واتش افسرده نشدتا عریش ایشانرا بتمامی بسوخت [بارقهٔ دیکر اینکه]
جناب مستطاب قبلهٔ امجد مولانا احمد نوتشی سلمه الله تعالی یکوقتی فقیر را سر افراز
فرموده بسمران تشریف اورده بودند در انعقاد مجلس حرف از کریم الاخلاق وحسن
خلق حضرت شیخ محمدزاده الله تعالی شرفا بمیان اورده فرمودند که در سفر حجاز انحضرت
دل رنجی زیاد از جماعتی مریدان جاهل وصوفیان کاهل حاصل اوردوان رنجه خاطری از بی
ادبی انها بحدی بود که اکریکی از ملوك دنیا در حق خدام وتبعهٔ خود بدان ملال رسیدی
همکیرا نکال کرده وبزجروسیاست بوبال شدید رسانیدی روزی حضرت شیخ قدس سره
انجماعت را طلبیدند وازیشان چنان عذر خواست که درین راه پرمشقت شماها بمحنت
زیاد کرفتار شدید وصعوبت راه بشما اثر کرد میخواهم من بعد در صحبت من بکنارشوید
وبراه دیکر بروید (بیت) صحرافراخ است ای پسر توکوشهٔ ماکوشهٔ * همچون ملخ
از کشت شه توخوشهٔ ماخوشهٔ * من ازراه حلب مأمورم بروم اسلم چنانست شماها براه
جبل شمرعازم نجف وکربلا وبغداد بشوید شیخ جلال ساوجبلاغی ناظر خود را طلبیده
وفرمودند که مبلغ هشتادلیرهٔ عثمانی که هریك بیست وپنج قران عجمی باشد باین رفقا
تحویل بدهید که از رفاقت ما کنار کیرند وبخودها اسوده بروند نقد فی المجلس مبلغ
معین را باوهارسانیدند واز همدیکر جدا کشتند واین عمل را اکرنه نور وقوهٔ ولایت
بکنند کدام کس از اهالی دنیوی باحالت قهر وغضب میتواند بجای اورد بلی ابیات مثنوی
شامل اینحال است [مثنوی]

خود کرفتم که شماسنکین دلید فقل برکوشید وازحق غافلید هیچ مارا باقبولی کار نیست
کارما تسلیم وفرمان بردنی است جان برای امر او داریم ما کربر یکی کوید اوکاریم ما
ما براینیم که ملولان نیستیم تاز بعد راه هرجا بیستیم دل فروبسته ملول انکس بود
کزفراق یار در محبس بود دلبر ومطلوب باماحاضراست درنثار رحمتش جان شاکراست

دردل مالاله زار و کلشنی است رنجش وپژمرد کیرازاه نیست دایما تر وجوانیم ولطایف تازه وشیرین وخندان وظریف .

وایضاً جناب معظم الیه میکفتند که حضرت شیخ رحمه الله تعالی روزی در کوه بوقبیس مکه می بودند سائلی حاضر شد عطیه اش دادند رفت وباز امد بعطایش تکرار فرمودند انکس را دیدم چند بار مکرر امد ومتصل زروسیم بوی میداد بالاخره خادمی بعرض رسانید که این کداچند بار امد وبرد تابکی حضرت شیخ فرمود اخرنه احسان است بکذارید تامیاید ببرد شمارا از احسان بفقراچه دلتنکی است (کما ورد فی الحدیث الصحیح السخاء اسم شجرة فی الجنه اغصانها متدلیات فی الدنیا من اخذ بغصن منها قاده الی الجنة والبخل شجرة فی النار اغصانها متدلیات فی الدنیا فمن اخذ بغصن منها قاده الی النار علی قائلها الصلوات والتسلیمات بعکس السخاء شرحا من البخلاء) از مطاهمکرم مخدوم معظم دوست صاحب صفا میرزا احمد سلمه الله تعالی تخلص بادیب این بیتها استماع شد لاادری (بیت) یکدانه غله کم شد از انبار ممسکی * فرزند را بکشت وزن خویشرا بهشت * یاران ودوستان بشفاعت برش شدند * کین کار خوب نیست بکفتا که نیست زشت * شان به نیند زآدم ومن به نه از خدای * کزبهر نیمدانه برون کردش از بهشت (بارقهٔ دیکرایکه) شیخ سعد الدین جامی ذریت شیخ الاسلام احمد زنده فیل که شرح وی سابقا کذشت نقل کرد اوقاتی که در خدمت خواجه محمد رسول پدرم عازم سفر شدم از عشق دختری عمو زاده ام که اسمش قلم بود میسوختم وبا ان آتش عشق ودرد فراق بخدمت حضرت شیخ محمد دامت برکاته رسیدم پس ازچند روزی اتفاقا در حضور انمرشد کامل سلمه الله تعالی ایستاده بودم نظری نمود وبا تبسم فرمود که شیخ سعد الدین عاشق دیکر مرا مجال اخفای حالت خویش نماند ویافتم که سر مرا کشفا دریافته است زمین ادب را بوسیده وشرح حال خود را بعرض رسانیدم توقفی کرده وکفتند (من عشق وکتم وعف ومات فقد

مات شهیدا) عرض کردم قربانت شوم (بیت) گفتم بداق وزرق کنم عشق را نهان * غماز بود اشك وعیان کرد را زمن (بارقهٔ دیکر اینکه) عبدالرحمان بیك طهرانی تفنك دارنواب والا شهزاده]فرهاد میرزای معتمد الدوله دام احسانه ادمی بود در مذهب خود متدین ومتمیز یکوقتی بمأموریت بسمران امده بیان کرد که پارسال حضرت معتمد الدوله سلمه الله تعالی برسم تفتیش وتفحص مرا بصفحات طون اوراماں فرستاد وبمن سپرد که ازاطوار واخلاق جناب شیخ محمد بدان چه دستکیرت میشود وچکونه شیخی است من برسبیل دیدار بینی حضرت شیخ بطویلی رفتم وشیخ را دیدم وبدقت مراقب بودم الحق ازانچه تعریف اورا شنیده بودم بیشتر دیدم منجمله اوقات قحطی بود بقدر دوهزار نفرفقرای کرسنه جمع شده بودندوصبح وشام نان وطعام باوها میرسانیدند وحضرت شیخ بخودش در انفاق واطعام ایشان رسیدکی میفرمودند وبعلاوهٔ فقرا پانصد نفر تقریباً مریدان جان فشان ازاعاظم هرسامان مانند سید شهاب طالشی وشیخ جلال پسر قاضی ساوجبلاغی وغیره در حضور شیخ حاضر بودند بنهایت احترام وتعظیم در حضور شیخ میایستادند وناخودش با کسی بسخن در نیامدی کسی قادر بتکلم نبودی بعد ازسه روز که انجاماندم رخصت کرفتم بر کردم دران اثنا کفتم یا شیخ بوقت امدنم باین صفحات عیالم حامله بود ومریض برای وضع حملش در تشویشم جواب فرمودند عیالت بسلامت است وتاتوبخانهٔ خود باز کردی پسری میزاید چون بخانه رسیدم دیدم عیالم پسری اورده وخودش نیز بسلامت وعافیت است من ازین فقره نهایت اخلاص وعقیده وارادت بجناب شیخ حاصل کردم وتفصیل را بلا نقصان وزیاد بحضرت والا دام اقباله معروض داشتم (بارقهٔ دیکر نکه) جناب حجت العلماء مولانا احمد نوتشی دامت برکاته میفرمودند بوقت مراجعت ازمکهٔ معظمه چون بمدینهٔ منوره واردشدیم شخصی ازصلحای مصرنهایت مغلوب الاحوالی داشته مدت هفت سال از عیال واطفال خویش بریده وبمدینهٔ مطهر مجاور شده بودویرا

مجذوب النبي میکفتند وقافلهٔ حاج ازعرب وفارس وترك وکرد بیست وپنجهزار نفرمیبودند تا وارد شدیم انشخص مجذوب مصری پید شد ودرمیان قافله جناب قطب الاولیاء حضرت قبلهٔ امجدشیخ محمد را در یافت ودست بکردن حضرت وی انداخت جناب ویرا میبوئید ومیبوسید وبوجد وشوق باوی صحبت میداشت تا در انجا بودیم هر روزه انمجذوب چون پروانه بدور شمع جمال حضرت شیخ قدس سره ترنم کویان میکشت ودیکرمبالات باحدی نمی نمود بزرکی حضرت شیخ وا کاهی انشخص مجذوب معلوم اهل قافله شدوایضا میکفتند مردمان حجاز چندان طالب طریقت ومریدی نیستند معاملهٔ ایشان غالبا عبادت ظاهری وبکسب علوم تفسیر وحدیث است چون در مراجعت از راه بحر ومحال اسکندرونه به بیلان رسیدیم من شبی در واقعه دیدم که حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیه الصلوة والتسلیمات کاغذی سربستهٔ مختوم برای جناب مستطاب حضرت قبله کاهی شیخ محمد اعلی الله مقامه اورد وبدست ایشان سپرد فردای انشب را دیدم ازهر طرف اعراب از مردمان شهر وبیابان مانند مورو ملخ بخدمت حضرت شیخ رسیدند وتواجد کنان ونعره زنان خود را بخاکپایش میانداختند وحضرت شیخ مراباخود در محفهٔ سوار میکرد ومحفه را بقاطری بسته بودند تا عربها بجذبه وشورش ونعره وتواجد پیش میامدند قاطر بسر هر دوپای راست میشد وغوغا وفریاد میکرد لابد وناچار ازانمحفه حضرت شیخ قدس سره پیاده شده وحاجی سید بایزید را بامن رفیق فرمود وحضرت خودش باسپی دیکرسوار شد تا بشهر حلب وارد شدیم لحظهٔ نه شب ونه روز حضرت شیخ را فارغ نمیکذاشتند ازبسکه خلایق بخاکبوسی اومیامدند واز حلب تا بوطن مألوف که رسیدند اناقانا ان کثرت وازدحام خلایق در موکب جناب ایشان اعلی الله تعالی مقامه فی الجنان در تزاید وبالمضاعف میبود (بارقهٔ دیکر اینکه) باز جناب مولانا احمد ادام الله تعالی نعمت بقائه علی المسلمین میفرمودند وقتی برادرم ملا محمد فوت کرد رحمه الله تعالی ویرا بعد از غسل وتکفین

بمیان مسجد بردیم وحضرت قطب الاعظم شیخ محمد قدس الله تعالی روحه تشریف داشتند
من هم نشسته بودم وبفاصله چند نفر در میان ما بودند من متوجه شدم دیدم که روح
پر فتوح حضرت شیخ بزرگ برد الله مضجعه وفی اعلی الفرادیس اضجعه ظهور فرمود
وکمال لطف وتواضع باملا محمد برادرم مینمود وقتی که سر براوردم بقرب حضرت شیخ
محمد رفتم رحمه الله تعالی علیه وگفتم بمحمد متوجه بشو بدان درجه احوال است جواب
فرمودند الآن تو خودت مراقب شدی ودیدی که مرحوم مغفور والد ماجدم حضرت
شیخ طاب ثراه برسر محمد امد ونهایت احسان وتواضع ومهربانی باوی بجای اورد دیگر
چرا اینقدر بتشویشی (تذییل) هرچند که خوارق جمیلهٔ وتصرفات جلیله واوصاف حمیده
واخلاق پسندیدهٔ انحضرت پر برکت حفظه الله تعالی عن جمیع المصائب والنوائب بدر ازحد
تحریر وتقریر است ومناقب ایشان را علیحده کتابی میباید نوشت لـکن از باغی شاخهٔ
بر سبیل انموذج بشهر می دراورند لاجرم باین چند بارقهٔ محض تبرك وتیمن اختصـار
اورد وکتاب را برونق تراورده حلیه نالك نمود (اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا
من خزی الدنیا وعذاب یوم الآخرة وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین وخلفائه
الراشدین واصحابه اجمعین وازواجه امهات المؤمنین واهل بیته وذریته الی یوم الدین وعلینا
معهم برحمتك یا ارحم الراحمین وسلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین) (بارقهٔ دیگر اینکه)
صبح پنجشنبهٔ دهم ماه ربیع الاول سنه هزار ودوصد ونود وهشت هجری علی هاجرها
الف الصلوات والتسلیمات بعد ازنماز صبح بخوابشده می بیند که این فقیر باحاجی الحرمین
الشریفین جناب شیخ شکرالله سلمه الله تعالی عازم عتبه بوسی حضرت پیرزادهٔ اعظم شیخ
محمد قدس سره شدیم وجمعی دیگر ازا کابر گذشتگان همراه ما بودند چون باستانهٔ مبارکه
رسیدیم حضرت شیخ تابسه روزما را بحضور طلب نـکرد بعدش کسی امد که شیخ شمارا
میطلبد جناب شیخ شکرالله بارفقاسبقت کرده وبحضور برفتند این فقیر بعد از لحظهٔ

توقف بر خاسته وعازم شده چون بحضور مبارکش رسیدم بقارن زا نویش نشسته وبادب وتواضع دست انحضرت را ببوسیدم فرمودکه میدانی اینچندروزه چرا ترا نطلبیدم کفتم خود بفرمائید کفت چونکه چندی پیش ازین باینجا امده در میان راه کفته بودی نمیدانم چه ازمن میخواهید وچرا اینقدر مرا باین راه میکشید کفتم قربان هرچه بفرمائید مختارید در طرف یمین تخته پوستی سیاه بزرك انداخته بودند اشاره بسران بوست فرمودکه برودر انجا بنشین چون بر خاسته وسر پوست نشستم بدل خیال میکردم که حضرت شیخ چند مرا دوست میدارد که در بالادست خویش مرا بر سر این پوست می نشاند ورفقایم بر سر پای ایستاده اند درین اثنانکاه کردم حضرت شیخ در جای خود نمانده وشیخ علی پسر بزرکش نشسته است ومانند حکیم مریضی را اورده اند مداویش نمایند میکوید علاج این بجز داغ چیزی دیکر نیست حیرت زده بیدار شده وبوحشت بماندم بعد از نماز ظهری از شهر کاغذ اوردند که حضرت شیخ درشب جمعه چهارم همین ماه ربیع الاول بدار بقا رحلت فرموده اند انا لله کویان ودیده کریان وسینه بریان در مانده وکفت (نظم لراقمه)
سوختم چون ققنس از هجران روی دلستان * سیل خون امدعیان ازدیدهٔ کریان من * می طپد جانم چومرغ نیم بسمل از فراق * نالهای تازه داردسینهٔ بریان من * آتش هجرانم اندرسینه شعله میزند * تامجره بر شود دود دل سوزان من * وانچه در فوق ذکرشد که حضرت شیخ فرمودند بدین جهة ترا نطلبیدم که در راه چنین کفته بودی راست وصحیح میفرمودند که سه سال قبل ازین باز بخدمتش رفته ودرکوه کاوی که راه ناهموار وسنکلاخ عظیم است خسته شده ومیکفتم نمیدانم چه ازمن میخواهید وبرای اینقدر مرا براین راه میکشانید بعداز رحلت ازین دارفنا حضرت شیخ قدس سره این عبارت را بفقیر عیان فرمودند یعنی معلوم بداریدد نیاواخرت بر مایکسان است (بارقهٔ دیکراینکه) در حالت عزاداری وماتم زدکی حضرت شیخ محمد قدس سره فرزندی شیخ محمد رضای فقیر زاده شامی از فقیر

سؤال نمود که ایا مرحوم شیخ قدس سره در عالم اخرت تصرف دنیا را دارد فقیر گفتم ممکن است فردایش امد وبیان نمود که امشب چنان دیدم که بر سر کوهی ایستاده ام وانطرف کوه قریه وباغات طویلی نمایان وگنبد منور ومرقد معطر حضرت شیخ بزرك اعنی شیخ عثمان علیه الرحمة والرضوان عیان است دیدم بنا گاه در پیشم تابوتی نهاده اند وبدن مبارك حضرت شیخ محمد اعلی الله تعالی مقامه در تابوت وخود انحضرت باز بر کنار تابوت بپای ایستاده اند فرمودند محمد رضا تا این جسد من دراین تابوت پوسیده نشود من در عالم دنیاهی تصرف دارم ناگاه بیدار شدم (بارقهٔ دیگر اینکه) فرزندی شیخ محمد امین فقیر زاده باز در خواب دیده بود که بقریهٔ کاپ رفته واز هجران حضرت شیخ رحمه الله تعالی سخت در گریه است ناگاه خود انحضرت علیه التحیة بروی ظهور فرموده میگوید محمد امین طفل چرا میگریی میگوید قربانت شوم ازداغ فراق وهجران تو میفرماید منکه نمرده ام بلکه از خانهٔ بخانهٔ دیگر نقل کرده ام کاپ گرم وبد هوا بود طاقت نیاوردم بجای دگر وخوشتر رفته ام وانگاهی بعلی سپرده ام که مراقبت از شماها بجای اورد بر وعلی را دریاب واگر اشکالی شد که علی حل نماید وی بمن خبر دهد از عهدهٔ ان برمیایم (رباعی لراقمه) ماتم زدهٔ توام من ایشمع طراز * دارم زغمت دلی پر ازسوز وگداز * رفتی وبسوختی مرا زاتش هجر * بازائی وبیکنظر مرا دلبنواز * این قول حضرت شیخ در جواب فرزندی موافقت باین حدیث دارد (حدیث) (الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار علی قائلها الف الصلوات والوف التسلیمات اللهم ارفع درجة شیخنا واسکنه بحبوحة الجنان) قصیده ایست در بیان وفات ومرثیهٔ حضرت جناب مستطاب قبلهٔ امجد شیخ محمد قدس الله تعالی سره العزیز واعلی الله تعالی مقامه ومنزلته الملقب ببهاء الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

هنگام گریه امد ای دیده خون بیفشان ایدل توهم ازین غم سیلاب خون بجوشان

در محضر حقایق بازاینچه شور وغوغاست　　کزشش جهة بر امد فریاد واه وافغان
دست قضا دوباره یك اتشی بر افروخت　　که سوخت عضوما را حتی الورید وشریان
یارب چه ماتم است این کزوی تمام عالم　　کریان وسوز نا کند غمکین ونیل پوشان
تیغ قدر مگر باز از فوق نازل امد　　که کرد پاره پاره اعضای جن وانسان
کوئی که صد علامت برخاست از قیامت　　کانفس بنوحه افتاد افاق ماند حیران
نمود قیامت اما زین دیر محنت اباد　　در خلوت عدم شد فرزند شیخ عثمان
خم کشت قامت دین اسلام ماند غمکین　　تا عازم لحد شد انسروباغ عرفان
ایجان بسوز ازینغم ایدل بدار ماتم　　که بوالبها محمد شد محو وصل عریان
طوطی سخن نکوید شکر زنی نروید　　بلبل زکل نبوید کلشن چوشد پریشان
ای فاخته بکوکو نالان بکرد هرسو　　از هجر انملك خوحیران بباغ وبستان
ساروتذر وقری بالحنهای مقری　　زاهنك موسقی باز نالید بر کلستان
طاقی زهجر پیر وهجران پیرزاده　　تونیز همچو ققنس میسوز زار وپژمان
روز وشب ومه وسال بادرد هجر مینال　　میباش همچو بسمل در خون وخاك غلطان
فریاد سخت فریاد زین کاخ سست بنیاد　　در وی کسی نیاسود راحت نشد بدوران
افسوس ازین عزاء واین ماتم جکر سوز　　کامدزعرش تا فرش ارواح از وخرشان
واحسرتا دریغا زین حزن وشور وغوغا　　صبح وصال ماشد مبدل بشام هجران
کویا بماست شامل زا خلاص شیخ کامل　　معنی قول سعدی کاورده ثبت دیوان
بکذار تا بکریم چون ابر در بهاران　　کزسنك ناله خیزد روز وداع یاران
لیك از قضای ایزدکس را علاج نبود　　نومید دل نشستن نبود زرسم ایمان
کر شیخ ما محمد شد تا بمقعد صدق　　باشد علی بجایش مستحفظ مریدان
زین پس سزد که خیل منسوب ومخلصانش　　باصدق دست بیعت بدهند بهر ایشان

وانکه کمر بخدمت بر جانشین حضرت بندند تا وفاشان آید قبول یزدان
دیگر بس است حافی این گفتگوی وافی دست دعا براور در حق آل عثمان
یارب زعکس خورشید تا عالم است جاوید وز کلك دست قدرت تا تابتند اعیان
برجان پك شیخ واولاد واهل بیتش رحمت ببار وفضل ارمان دابرینسان
بر زمرهٔ مرید ومنسوب ومخلصانش چون پرتو قمر باز رحم آرولطف واحسان
وانماه برج عزت چوانشد بسوی جنت زنیقوم پر مصیبت دیگر بلا بگردان
تأریخ این عزاء وایماتم در ونسوز بنوشت کلك محنت بادیدهای گریان
جمعه شب وچهار از ماه ربیع الاول بر الف دوصد وهشت شد بانودزهجران
بعد از پدر باجلال ان افتاب اقبال بنشست چارده سال بر مسند عزیزان

(تذییل بالاحسان) چون این قصیده باتمام رسید صبحی بعد از نماز در خواب دیدکه حضرت ایشان علیه التحیة والرضوان در قصری باصفا نشسته ومنظرها بالارده اند فرزند کرامش ابو البها حضرت شیخ محمد رحمهما الله الصمد سبحانه وتعالی در حضور تشریف داشت فقیر را بکمال کرم وانبساط باطاغ طالبیدند رفتم ودیدم سفره انداخته وقابهای چلاو کباب باخورشهای مستطاب وشربتهای الوان پرگلاب وانواع فواکه بران نهاده بودند وخصت نشستن وا کل وشرب بفقیر دادند هرسه بکنار سفره نشستیم وبصرف طعام مشغول شدیم چه گویم که از همکاسکی وا کل وشرب بمقابلی چه لذتها یافتم (من لم یذق لم یدر) گواه انست (بیت) تا ترا حالی نباشد همچومن * حال من افسانه باشد پیش تو * تا ترا ذوق بدل ناید چومن * شوق من باشد ترا رنج وحزن * علاوهٔ خود باجازهٔ حضرت ایشان علیه مغفرة الرحمن انچه توفیق یافتم ازان طعام ونان هم بفقرا ایثار واحسان کردم منجمله حاجی رسول نامی غریب بسمران امده بود خیلی از مؤنث در محنت بود ودران ایام یك پسر مراهق او فوت کرده ونهایت اندوه داشت در انخواب ویرا دیدم سر بر استانه

درگاه منزل حضرت ایشان نهاده وبسی غمناك است نصف نانی باقدری طعام ازهر گونه برداشتم بوی دهم آدمی خادم برپای ایستاده گفت این شمیه است بوی مده گفتم من شیعه وسنی نمیدانم ولـکل کبدرطب حراءاجر (بیت لراقمه) منکه مجنونم بلیلی فارغ ازهر مذهبم * از شراب عشق مست وغافل ازهر مشربم * حضرت ایشان ماعطر الله تربته وفی اعلی الجنان رتبته فرمودند قول تو صحیح است کوشیعه باشد بردار وبالمضاعفش بده قدری دیگر بران افزوده وبحاجی رسول دادم چون از سفره فارغ شدیم حضرت ایشان علیه الغفران تبسم کنان فرمودند کتابی را جمع کرده ونوشتهٔ بیاوری بینم کتاب را در بغل حاضر دارم بلی (بیت) فرداچوهرکس نامهٔ اعمال می گیرد بکف * من نیز حاضر میشوم تصویر جانان در بغل * کتابرا بیروزاوردم وعرض داشتم که قربان (شعرلجامی رحمه الله) نملة جائت برجل من جراد * تو سامانی کن ای والا نژاد * کاین محقر تحفه را بپذیر ازو * مرتفع کن دهشت وتشویر از وکاتبی را طلبیده وفرمودند که این کتاب را نسخه بنویسید انشخص کتاب را بدست بگرفت وفقیر بیدار شده ویافتم که انچه جمع کرده ونوشته ام مرضی خاطر مبارکشان امده است شکرها بجای اورده وگفتم (رباعی للراقم) همواره بگرد کوی تو طوف کنان * با دردوغم عشق تو ام نعره زنان * شاید گذرم بخاطرت چون پرسی * کاین بی سر وپا کیست بگویند فلان * (تذکرة) چونـکه طینت این فقیر باب صداقت واخلاص حضرت پیردستگیر واولاد امجاد ایشان قدس الله تعالی ارواحهم خمیر شده است لاجرم بای وجه کان دلیل وبرهان بر اثبات قول وادعای خویش لازم است که بیاورد منجمله نسخهٔ مکتوب محبت اسلوبی که بکمال کرم بفقیر نوشته وامانت رسانیدن باکتی بنزد شهزادهٔ معتمد الدوله حاکم وقت داده بودند که ببرد وبحضور برساند شایستهٔ اینمقام دانسته وثبت نمود تا مایهٔ نزهت ناظران وفرحت خاطران ومزید عقیدهٔ دوستان اید وهی هذا (بسمه سبحانه وتعالی جناب برادر طریق ارشد خیر الحاج حاجی

محمد که از مخلصان قدیم ومحبان مستقیم است براتباع شریعت حضرت مصطفوی صلی الله علیه واله وصحبه وسلم ثابت ومستقیم باد بحق من انزل علیه وانك لعلی خلق عظیم چونکه شفقتها ونوازشهای حضرت والد ماجد شیخ مرحوم قدس سره باشما همیشه پیش نهاد خاطر است ودل وفامنزل اخلاصها وارادتهای شمارا که در غیاب وحضور ونزدیك ودوری قصور وفتور بوده وهست ناظر لاجرم همیشه در این اندیشه هستیم که بتذکار پرداخته باشیم تا که بنای دوستی که محکم است محکم ترگردد وکلستان محبت که خرم است خرمتراید وثانیاً تهنیه نامجهٔ درویشانه را در خصوص مبارکباد قدوم برکت لزوم نواب والا نوشته ایم چون شما را در بین منسوبین بهمه جهات باین خدمت انسب دانستیم تهنیه نامچهٔ مزبوره را فرستادیم باید خودت با ادب وتواضع وشکستکی تمام چنانکه شیوهٔ ستودهٔ درویشی است صحیفهٔ مذکوره را ببری وبخدمت برسانی ولساناً نیز مراتب دعا کوئی وخیر خواهی ما را معروض کردانی (بیت) مدح شاهان بشرع وعقل رواست * زانکه شاهند وشاه ظل خداست * وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلم وایضا یکرشته تسبیح را هدیهٔ درویشانه فرستاده ایم چونکه زمزمی است شرف دارد انرا باعریضهٔ تهنیه نامچه بنظر برسانی وبزبانی هم عرض بکن (شعر) نملة جائت برجل من جراد * توسلیمانی کرن ایصاحب نثراد * باقی الدعا والسلام محمد ابن عثمان النقشبندی (تمهید بالخیر) عجایب کار وبارست با این همکی عنایات واحسان وتوجهات قلبی که حضرت ایشان واولاد کرامشان اعلی الله تعالی مقامهم نسبت باین خاکساراستان داشتند هنوز از ناشایستکی وبیقابلیتی لحظهٔ از درج قرب بپیشکاه دلستان حقیقی ارتقائی ننموده بلکه (بیت) پیوسته درینچمن چو بید مجنون * میبالم ودر ترقی معکوسم * لاجرم بیت شامل حال کاتب است * کلیم بخت کسیرا که یافتند سیاه * باب زمزم وکوثر سفید نتوانکرد * شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی در مناجات میکوید خدایا کفتی بکن ونکذاشتی وکفتی مکن وبران

داشتی در خاتمه کتاب در قصیدهٔ اصدق المناقب بیت چند یرا وصف الحال خود بنظم اورده وحقیقت معاملهٔ خود را چکونکی بسمع شریف دوستان واحبا میرساند (بیت) هردم از عمر کرامی هست کنج بی بدل * میرود کنجی چنین هر لحظه بر بادآخ آخ * وبر سبیل تکدی وسؤال از کرم وتواضع هریك از دوستان فرخنده حال سلمهم الله تعالی ازجو وتمنای دعای خیر در نجات از صدمات وافات دارین میدارد (بیت) نا اهلم وسزای نوازش نیم ولی * نا اهل واهل پیش کریمان برابراست (بیان ولادت ثانیه که سابقا در مبحث فرزند ارجمند شیخ محمد امین سلمه الله تعالی نوشته شده است) مکشوف ناظران انکه ولادت ثانیهٔ باصطلاح طایفهٔ صوفیه قدس الله تعالی ارواحهم عبارتاست ازبیرون امدن سالك راه حق از مشیمهٔ طبیعت واحکام هوای نفس امارهٔ وی چنانکه حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات فرموده اند(لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین) یعنی در نکذرد بملك اسمانها جان کسی که متولد نشود بار دویم بوجود معنوی اعنی هوای نفس اماره وبنای اغوای ابلیس مکاره را همواره با حسام شرع غرا وسهام ورع مبرای دین محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم قلع وقمع کرده وسلطان روح را بر صدر مسند قلب باطاعهٔ اوامر ونواهی حضرت الهیت جل سلطانه دوباره زنده نماید وتصفیه وتذکیهٔ قلب ونفس بفرماید بعدها باین دو جناح طیران عالم قدس ملکوت اسمانهارابی زحمتی خواهد کردآری (نظم مثنوی) جسم خاك از عشق برافلاك شد * کوه در رقص امد وچالاك شد * عشق جان کوه امد عاشقا * طورمست وخر موسی صعقا * وقطع مسافت این وادی پر خطر که تحصیل اینولادت ثانیه است بجز توفیق برا طاعت پیر راه دان را هرکسی متعسر ودشواراست بلکه غیر ممکن چنانکه میکوید رحمه الله تعالی (بیت) نفس نتوان کشت الاظل پیر * دامن ان نفس کش را سخت کیر * وحجت العلماء جناب مولانا احمد نوتشی الاصل سلمه الله تعالی درین مبحث میکوید (بیت) قطع راه

هفتخوان وقتل این دیوسفید * از سراج الدین طاب ثاه تهمتن همت است * مرادش بهفتخوان لطایف سبعهٔ انسانی است که باصطلاح عرفا انهارا قلب وروح وسر وخفی واخفی وخزانته الخیال وقالب مینامند پنج لطیفهٔ اول درسینه اند وخزانة الخیال را لطیفهٔ نفس نیز میکویند ودرویشانی قرار میدهند وقالب را مراد بجمیع بدن دارند وغرض ازدیوسفید نفس پلید سرکش بود والله المستعان وعلیه التکلان (بیت) انچه کفتم زیرکان را خود بس است * بانك دو کرم اکر درده کس است (فصل بالخیر) بدانکه وفقك الله تعالی که این کوکبهٔ مشایخ واولیای حق سبحانه وتعالی وزمرهٔ مریدی ومخلصی ایشانان قدس تعالی ارواحهم جملکی مقتبس از ضوء نیر اعظم محبت حضرت محبوب حقیقی خداوند ذی العزة والجلال والعظمة والجمال است جل سلطانه که در ابیات مثنوی بسیارجای اشعار بدین مینماید که میکوید (ابیات المثنوی) عشق مولی کی کم از لیلی بود * کوی کشتن بهر او اولی بود * کفت المرء مع محبوبه * لا ینفك المرء من مطلوبه * علت عاشق زعلتها جداست * عشق اصطرلاب اسرار خداست * بادو عالم عشق را بیکانکی است * وندران هفتاد ودودیوانکی است * ایها العشاق السقیا لکم * انتم الباقون والبقیا لکم * ایها السالون قوموا واعشقوا * ذاك ریح یوسف استنشقوا * عاشقی کرزین سر وکرزان سراست * عاقبت مارا بدان شه رهبراست * هرچه کویم عشق را شرح وبیان * چون بعشق ایم خجل باشم ازان * چون سخن در وصف اینحالت رسید * هم قلم بشکست وهم کاغذ درید * عقل در شرحش چوخر در کل بخفت * شرح عشق وعاشقی هم عشق کفت * افتاب امد دلیل افتاب * کرد لیلت باید ازوی رخ متاب * والحاق در عهد وزمان خویش (بیت) شیخ عثمان بدکه نور مطلق او * دادحسن عشق را بس رونق او * وفی الحقیقة مستحق دوستی وشایسته محبوبی جز حضرت بی زوال او سبحانه دیکری نیست (بیت) هرچه جز عشق خدای احسن است * کر شکر خوردن بود جان کندن است * از ینجا است که حضرت داود

نبي را على نبينا وعليه الصلوة والسلام مخاطب ساخته مى فرمايد سبحانه (يا داود انا بدك اللازم فالزم بدك) (بيت) نا كزير تو منم اى حلقه كير * يكزمان غافل مباش از نا كزير وهركه ديكريرا دوست دارد اكر از راه مجاز وهواى شهوانى است بى ثمر وبى بهره است وخالى از اجر بلكه از ثمرهٔ حيوانى وجهل وحماقت بود ودر اخر به بغض وعداوت بكشد چنانكه در خبر است كه (الحب ليس لله صار بغضا على قائلها الصلوات والتسليمات) واكر دوستى وى خالصاً لله تعالى ومخلصاً لحبه سبحانه بود وغرض ديكررا بدان راه ندهد زود باشد كه خداى جل شأنه ويرا در اين محبت از زينهٔ كمالات نبوة بمقامات ولايات سفلى وعليا وكر او درجهٔ ملاء اعلى برساند وهر يكيرا بهر شأنى كه دارد بحريم عشق حقيقت جمال خويشتن بر كشاند ولذت تفاوتهاى اتم واكمل را از كاس رحيق بوى بچشاند وبخلعت حب وخلت ومحبوبى ورضاى خود سرافراز كرداند وچشمهٔ علم لدنى را در دلش جارى فرمايد ارى (مثنوى) عشق معشوقان نهان است وستير * عشق عاشق بادوصد طبل ونفير * عشق عاشق لاجرم تن زه كند * عشق معشوقان خوش وفربه كند * پس هر كرا در اين محبت معرفت بكمال بود منصب وى كاملتراست حتى بدرجهٔ فرديت وامامت وقطبيت ووزارت ونيابت وتصرف فى الكونى از راه اين محبت ميرسد در اين صورت دوستى كردن وبرادرى كرفتن مسلمانان با يكديكر در محبت ودوستى خدايتعالى از عبادتهاى سنن ونوافل باتفاق علماهاى كامل فاضلتر واز مقامات بزركست در راه اسلام (فصل) حضرت حجت الاسلام امام محمد غزالى رضى الله تعالى عنه در كتاب كيمياى سعادت خود بركن دويم در اصل پنجم نسطى وشرحى را در دوستى آدميان با يكديكر براى خداى تعالى بيان نموده است منجمله نوشته است كه حضرت (سيد الاولين والآخرين رسول رب العالمين صلوات الله وتسليماته عليه وعلى آله الطاهرين) چنين فرموده است هركه خدايتعالى بوى چيزى خواسته بود ويرا دوستى شايسته روزى كرداند تا اكر خدايتعالى را فراموش كند

پاداش دهد وا کر یاد کنند یاورش باشد و کفته است صلی الله علیه وسلم هرکه کسیرا در راه خدایتعالی ببرادری کیرد ویرا در بهشت درجهٔ رفیع دهند که بهیچ عملی دیکر بدان درجه نرسد ابو ادریس خولانی معاذ را کفت رضی الله تعالی عنهما من ترا دوستدارم برای خدایتعالی معاذ کفت باد ترا که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که کفت روز قیامت کرسی بنهند کردا کرد عرش کروهی را از مردمان که رویهای ایشان چون ماه شب چهارده باشد وهمه خلق در هراس باشند وایشان ساکن وایشان اولیای خدای باشند که نه بیم بود ایشانرا ونه اندوه کفتند یا رسول الله اینقوم کیانند کفت المتحابون فی الله یعنی کسانی اندکه یکدیکر را برای خداي دوست دارند وکفت صلی الله علیه وآله وسلم خدایتعالی میکوید سزاست دوستی من کسانی را که زیارت یکدیکر کنند برای من وبا یکدیکر دوستی کنند برای من ودرمال مسامحت کنند برای من ویکدیکر را نصرت کنند برای من وکفت صلی الله علیه وسلم خدایتعالی میکوید روز قیامت کجا اندآن کسانی که برای من بایکدیکر دوستی کرفتند تا امروز که هیچ سایه نیست که پناکاه خلق باشد ایشانرا در پناه خویش بدارم وکفت صلی الله علیه وسلم هیچکس کسی را زیارت نکند برای خدایتعالی الا که فرشتهٔ منادی میکند ازپس وی که فرخ ومبارکت باد بهشت خدایتعالی وکفت صلی الله علیه وسلم مردی بزیارت میشد بنزدیک دوستی حقتعالی فرشتهٔ بر راه وی فرستاده باوکفت بکجا میروی کفت بزیارت فلان برادر کفت حاجتی داری بنزدیک وی کفت نه کفت خویشاوندی داری باوی کفت نه کفت بجای تو نیکوئی کرد کفتا نی کفت پس چرامیروی کفت برای خدایتعالی ویرا دوستمیدارم کفتش پس خدایتعالی مرا بنزدیک توفرستاد تا ترا بشارت دهم که خدایتعالی نیز ترا دوستمیدارد وبسبب دوستی تو ویرا وترا بهشت واجب کرده وکفت صلی الله علیه وسلم کسانی که دوستی دارند برای خدایتعالی برای ایشان عمودی بزنند ازیاقوت سرخ وبرسران هفتا دهزار کوشك ازانجا باهل بهشت فرونکرند

نور روی ایشان بر اهل بهشت افتد چنانکه نور افتاب در دنیا اهل بهشت باهم کویند بیائید تا بنظارهٔ ایشان شویم ایشانرا بینند جامهای سندس سبز پوشیده و بر پیشانی ایشان نوشته المحابون فی الله اینها دوستان خدایند سبحانه بلی یاربی (بیت) پرده اکر برافکنی وه که چه فتنها بود* چون پس پرده میرود اینهمه دلربائیت * من معارف شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه (تذییل علی السعادت) فقیر راقم اینحروف چون بحضور ان پادشاه معانی ممالک فقر اعنی حضرت ایشان علیه التحیة والمغفرة والرضوان شرف قبول بخاکساری یافت واز برکت توجهات وی پی ببعضی اسرار غامضه برد لاجرم در خدمت مقبولان اندرکاه عرش اشتباه برسم در یوزه وکدیه عقد اخوة الاسلام را ازیشان در حق خویش سؤال کنان کردید وکفت (مثنوی) یا کرامی ارحموا اهل الهوی * شانهم ورد النوی بعد النوی • یعنی ای کریمان رحم کنید برعاشقانی که شأن وحالت ایشان داخل شدن است از هلاکتی بهلاکت دیکر حضرت امام الطریقه مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی که شهیر است بامام ربانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات خود چنین نوشته اند بجلد اول در مکتوب دوصدوسی وهشتم زیرا که در تکثر اخوان بموجب (اکثروا اخوانکم فی الدین) امید واریها است وکریمهٔ (سنشد عضدك باخيك) نیزمؤید اینمعنی است الخ انتهی (قطعه لراقمه) بکرد کوی مستان کرد مطلق • بودکز عکسشان کویی انا الحق • کراستعداد این مستی نداری • زمی بوکش بصدامیدواری • وراز بو انخشی دیدار مستان • ترا مسرور سازد از دل وجان • بلمك ولوك وصداشفته حالی • بطوف میکده شولا ابالی • بهر صورت طلبکاری در ینکار • رساند اخرت روزی بدلدار • از انجای که جود وسماحت وکرم وسخاوت شیوهٔ ستودهٔ این طایفهٔ علیهٔ اهل الله است قدس الله تعالی ارواحهم جمعی از کملین ایشان اجابة للملتمس شفقتها ورزیدند وبکمال احسان وفقیر نوازی عقد اخوت را باین فقیر جاری نموده وببرادری دنیا وآخرت قبول فرمودند (شعر) هنیئاً لارباب النعیم

نعيمهم • وللعاشق المسكين ما يتجرع (بيت) بر هوا ميافكند هردم كلاهى از حباب • قطره زان شادى كه در پامال او پرسيده است • لهذا بمفاد كريمهٔ واما بنعمت ربك فحدث خاتمهٔ كتاب را باسامى مبارك ايشانان دامت بركاتهم عليه تاك ومزين كردانند كه درخبر است ازحضرت رسول الله اكرم صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم كه خدايراسبحانه فرشته ايست يك نيمه روى از آتش ويك نيمه روى از برف ميكويد بار خدايا چنانكه ميان آتش وبرف الفت افكندى بميان دلهاى بندكان شايستهٔ خويش الفت افكن وكفت صلى الله عليه وسلم چون دو مؤمن دست يكديكر فرا كيرند هفتاد رحمت ميان ايشان قسمت كنند وشصت ونه انرا بود كه خندانوروى كشاده تربود وكفت چون دومسلمان فراهم ايند كه سلام كنندصد رحمت ميان ايشان قسمت شودنود انرا كه ابتدا كندودهانرا كه جواب دهد (بيت لرقه) كرد مستان كردا كرمى كم چشى بوپى كشى • وركه از بواخمشى ازرنكشان يابى خوشى • كرچومورى تاشدى مقبول اهل ميكده • در محيط عشق بيشك چون نهنك آتشى * اكنون هنكام آنست كه ذكراسامى مبارك اخوان المسلمين را سلمهم الله تعالى بميان اوريم واول سادات عاليدرجات را ذكر نمائيم بعد علماى كرامرا شكرالله تعالى سعيهم ورفع درجاتهم فى جنات النعيم ازانجمله جناب مستطاب كامياب پير زادهٔ افخم اعظم قوة ظهرى وقرة البصرى حضرت شيخزادهٔ والا كهر معتبر شيخ عمر است سلمه الله تعالى ووفقه على السعادت والاحسان كه فقير نوازى نمود وبكمال عنايت اينخادم دركاه حضرت والد ماجد خود را بضمن اخوة الاسلامى خويش دراورده وشادمان فرمودند وازانجمله حضرت سيدى وسندى قدوة الكاملين رئيس العارفين سيد قطب الدين كلجينى وراماق است قدس سره كه نسبت بفقير نهايت شفقت وكمال محبت بكاربرد وعقد اخوت جارى فرمود ودروسط معامله نيز انجناب برسم توسط ودستكيرى فقير را بنظر سعادت اثر وشرف قبولى حضرت ايشان اعلى الله تعالى مقامه فى روضات الجنان رسانيده واجازهٔ

نامه و پیراهن مبارک آنحضرت را بسر افرازیم گرفته وفرستادند جزاه الله عنا خیراً واحساناً

(بارقهٔ دیگر اینکه) یکوقتی در خدمت حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران مریض شده وخیلی ضعیف مانده بودم بعد از رخصت مرا بخانهٔ جناب سیدرسانیدند چون ویرا دیدم گفتم یا سید انجیر تروحکیم قابل میخواهم خندید وفرمود عجب حکمی میکنی این هردو نایاب وغیر ممکن اند گفتم لابداست لحظهٔ سکوت کرد گفت ارم بگیرتاوقت عصری بلکه خدایتعالی برساند هنوز عصرنا شده دیدم شخصی امد وسیدی بقدرنیمن انجیر تازه در میان کرده بخدمت سیدنهادو گفت قربان امر وزمرا بیخواست خود دل بحرکت افتاد در میان درختها خیلی گردیدم واین چند نه انجیر نورسیده را یافته ومحض نیاز بخدمتت اوردم ایضا لحظهٔ بران گذشته از طرف بالائی صحرا شخصی با الاغ وباربیداشد چنانکه چشم کارنکرد که کیست جناب سید رحمه الله تعالی بمن نگاه کرد وفرمودچه خوش باشد اگر میرزا نادر حکیم بیاید چون پیش امد میرزا نادر بود ازو پرسیدیم کجابودی گفت والله در یکمنزلی اینجا بمیان فلان طایفه بر سر مریضی بمداواه مشغول بودم طرف ظهری بیخود نه دلم مایل اینجا شداسبابها را برچیده بار کردم وامدم اقوام مریض چه الحاح وجزع کردند قادر نبودم بمانم لا ابالی اینجا امدم سید تبسمی کرد وگفت خوش امدی مارا مریض عزیزی داریم بودن شما خیلی بکار است چند روزدر انجا بمداوای فقیر مشغلت داشته وزحمتها کشیدند تا شفا یافته ومرا بخانهٔ خود باز فرستادند و از انجمله جناب مخدوم مکرم صدیق الطالبین سید محمد امین خلف الصدق سید معظم الیه بودند که نسبت دامادی با حضرت ایشان علیه الرضوان داشته واز مأذونان مقبول انحضرت بودند بلکه سید والدش نیز از خلفای مقرب ومرز حضرت ایشان بود قدس الله تعالی ارواحهم اوقاتی این فقیر را زیاد پریشان در یافت وی تفصیل را بحضرت ایشان بیان کرده رخصت گرفته بود ونزد فقیر بقریهٔ سمران امد ومدت دوماه وده روز توقف نمود وبسلوک

وحلقهٔ ذکر وختم و توجه معطلت کردیم فتوحات چندم بواسطهٔ جناب ایشان یافتم که تفصیل
آنرا علیحده کتابی باید نوشت اما کرامتی بزرک از ومشاهده کردم اینست وقتی در غروب
افتاب جناب سید برلب حوض رفته بود طهارت نماید این فقیر را خشوعی روی داد
وبانکسار تمام چند دعاهای خیر بخود کردم وبکریه در امدم بعضی بدل وبعضی بزبان
چون سید باز امد بمن نکاه کرد وکفت فلانی عجب دعاهای بتاثیر کردی ومقبول بارکاه
احدیت شدند جل سلطانه والحوض تامنزل فقیر صد قدم متجاوز بود ودعاها را بجهر
وصوت نمیکفتم فهمیدم که خدایتعالی اورا واقف ضمیر این فقیر کردانیده بود (وازانجمله)
جناب مستطاب مرحوم مغفور شیخ عبد الکریم سرکتی بودند وبدوسال پیش از تمسك
این فقیر بطریقهٔ مبارکه بامری بشهر سننندج امده وفقیر را با او ملاقات شده بود واخلاصی
باوی حاصل کرده بودم بعد ازان که حضرت ایشان قدس الله تعالی روحه مرا در زمرهٔ
خاکساران خود قبول فرمودان مرحوم نیز بنهایت محبت بلکه محض احسان وکرم
عقد اخوترا بافقیر جاری کرد وبیرادرهردو جهان خود خطاب نمود ازان مرحوم چهار واقعه
دیدم. دودرحال حیات وی ودو بعد از وفاتش رحمة الله علیه رحمة واسعة (اما ان دوکه در
حیوة ایشان بود اول اینکه) اوقاتی بقریهٔ بیارهٔ شهر زور بخدمت حضرت ایشان علیه الرحمة
والغفران رفته بودم محض دیدار بیني مرحوم شیخ عبد الکریم رحمه الله رخصت کرفته
بقریهٔ سرکت رفتم تاسه شب انجا بودم شبي در ختم توجه باین فقیر کردند همانشب در واقعه
دیدم عمارتي عالی روی بقبله است در اطاغ پشت ایوان در بالاطاق یکجلد قرآن مجید
ودلایل الخیراتی کویامال من بوده ودزد برده است انجا عیان شدند بشادی تمام رفتم انهارا
بردارم ناکاه عجوزهٔ بسیار قبیح و بدشکل پیداشد وانها را برداشته وبهیبت کفت اینها
ازمن میباشند فورا دست ان عجوزه را کرفته وپیچ زدم وبعنف وقهر کتابها را پس
کرفته در بغل نهادم وبا ررج زیاد بیدارشدم دویم اینکه چون شب دویم بفقیر توجه

فرمود در خواب قصری دیدم بسیار خوش از چهار اطراف حیاط ان اطاقهای فوقانی وتحتانی داشت واندرون وبیرون دیوارهای ار امکچ سفید دیدم اسبی را دیدم سفید نوخوش صورت در میان حیاط بسته عن نمودند که این همه ملك ومال تواند اسی فرحناك شده وجدی در ان اطاغ وایوان وحیاط بکشتم ومسرور بودم که بیدار شدم (واقعات بعد از فوتش رحمه الله تعالی) یکی اینکه در خواب بقریهٔ سرکت رفتم وکفتم شیخ عبد الکریم کجاست ویرا ببینم ومیدانستم فوت کرده است کفتند در بالای همین کوه پشت دهکده است بانجا شدم دیدم که ان مرحوم در میان جمعی بخانه نشسته اند بایشان سلام کردم همکی سر پای برخاستند وجواب سلام را کفتند ویکیك بامن مصافحه بکردند چون نشستم مرحوم شیخ عبد الکریم روی بجمع کرد وفرمود حضرات شما همکی کواه باشید من در حال حیوة با همین حاجی محمد سنهٔ صیغهٔ برادری خوانده ام چه در دنیا وچه در عقبها باهم برادریم وشفاعتش هم میکنم در حال بافتوحی کامل بیدار شده (فصل) روی الثعلبي فی تفسیره باسناده (عن سهل بن عمار انه رأی یزید بن هارون فی منامه بعد موته فقال له ما فعل الله بك قال انه اتانی فی قبری ملکان فظان غلیظان فقالا من ربك ومادینك ومن نبیك فاخذت بلحیتی البیضاء وقلت لهما المثلی یقال هذا وقد علمت الناس جوابکما ثمانین سنة فذهبا) حاشیهٔ مصابیح انتهی وقعهٔ دوم دیدم که حضرت ایشان رحمة الله تعالی علیه درجای تشریف دارد وازدحام خلفاء ومریدان بنوعی است که مرا طاقت نمانده وجای میخواهم که لحظهٔ اسایش نمایم یکبار مرحوم شیخ عبدالکریم رحمه الله آمد وکفت بیابخانهٔ مابرویم ویرا کفتم مباداحضرت شیخ را خوش نیاید کفت که مترس من در خواست توامیکنم باوی رفتم تا بدر باغی رسیدیم ان در را باز کرد وظرف پر از انجیر توبیرون اورد وپیشم نهاد وکفت بخور قدری ازان بخوردم که بیدارشدم بسی مبسوط الحال وازانجمله مرحوم مبرور شیخ علی برا درهمین شیخ عبدالکریم معز الیه بودند که

هر دوداماد واز جملهٔ مأذونان وعاظم مقبولان حضرت ایشان بودند امّا شیخ عبدالکریم زیاداگاه وصاحب کرامت واستانه بودوی نیز چون رأفت ومحبت شیخ برادرش را بافقیر بدید مودتی حاصل کرد وعقداخوترا با فقیر بسته نمود کتاب آداب الاصحاب را دادمدتی مطالعه میکردم ونسخهٔ انرا نوشتم وبرکتها در ضمن ان یافتم وازانجمله جناب کامیاب سعادت مآب سیادت انتساب سید شهاب الدین طالشي الاصل است که مدت دوازده سال کامل بانواع خدمات وریاضات در خدمت حضرت ایشان نور الله تعالی روحه ومرقده بسلوک راه حقتعالی مجاهده نمود وازجملهٔ خلفاء ودامادان حضرت ایشان شداما در نهایت اخلاص وصداقت عمل مینمود روزی در سرمای زمستان رفته ویك پشته هیمه از کوه جمع کرده بحرم حضرت ایشان قدس سره اورده بود چون هیمه را بحرم میبرند از استغراقی که داشته است عمامه کهنهٔ سبزش با ان پشتهٔ هیمه می پیچد وبحرم میبرند خاتون حضرت ایشان زمی بینند این عمامه را بسر کنند وی اورد میاند ازدرای برکت ودیگر بیرون نمیفرستند جناب سید سلمه الله تعالی نیز بر سبیل کدانوازی فقیر را ببرادری دوجهان خود قبول کرده وعقد اخوت را جاری نمودند چنانکه خود این فقیر زادی برای راه اخرت نداشت لابد خود را بارگران کرده وبکردن صالحان گذشت (شعر) قد لسعت حیة الهوی کبدی * فلا طبیب له یداوی ولا راق * الا الحبیب الذی قد شغفت به * فانه رقیتی وتریاقی (والمعناه بالفارسی) ازمارغمش گزیده دارم جگری * کورانبود هیچ فسونی اثری * جز دوست که من شیفته روی ویم * افسوس علاج من نداند دگری * وزانجمله مرحوم سید شاه کرم نام زهاتی بود غفره الله تعالی که در زمرهٔ مقبولان ومنظوران حضرت ایشان بودند وچندان باخشوع وخضوع بود که طاقت هم نشینی مریدان را نداشتی ودایم بتنها نشستی روزي فقیر جسارت کرده ودر خدمتش نشستم برخاست ورفت فهمیدم که لطف مینماید واز صحبتم گریزان نیست بعد هر روزه بوقت اگاهی مصدعش میشدم صحبتهای

فقیرانه و شکرف با فقیر میداشت ازوی خواهش عقد برادری کردم و گفتم (بیت لمحرره)
نبودم از بار هجر اسایشی * ای بحضرت واصلان بخشایشی * غرقم اندر بحر بعد داستاز *
دست گیریدم به لطف ایدوستان * بلا تکلیف باشاشت وجه دست مرا بگرفت وصیغهٔ
اخوت را بخواند من گرامته روزی بام نشسته بودیم خیلی با اندوه وکثیر الهم بود
وبسکوت مانده (حدیث صحیح ورب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره علی
قائلها الصلوات والتسلیمات) شامل حال جناب سید است پس از دوسه ساعت سر براورده
وازمن پرسید که از تو نسبت سیادت را میبیابم گفتم چه گویم شمابهتر میدانید بونی پهوا
کرد وگفت بلی نسبت سیادت را داری چون بر خاستیم در حضور مبارک حضرت ایشان
علیه الرضوان انرا بعرض رسانیدم لحظهٔ مراقب شد بعده فرمود که راست گفته است
مادرپدرت از سادات بوده وخودت هم تجدید قومی با سادات کردهٔ بدان دو سبب نسبت
با سیدان حاصل داری عرض کردم قربان مگر از طرف مادر سیادت میرسد فرمودند که
اری حضرت فاطمه سیده بود حضرت علی سید نبود این سیادت از حضرت فاطمه ست
رضی الله تعالی عنها فقیر را شوق وشعفی ازان خبر حاصل شد وبسی امید واری یافتم
(بیت) خدایا بحق بنی فاطمه * که بر قول ایمان کنم خاتمه * اگر دعوتم رد کنی ورقبول *
من ودست ودامن آل رسول * صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم (فصل) روزی
در خدمت مرحوم سید قطب الدین رحمه الله تعالی از بارگناه وروسیاهی خود بسی نالیدم
گفت فلانی مژدهٔ بتو بدهم که خیلی بدان امید وارشوی خدای تعالی بسیار بخش واندك
پذیرست اندك عمل ترا امیدوارم که قبول کرده باشد من ضامن توباین عبارت نیز زیاد
دلبستگی دارم (ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار آمین) وازانجمله مخدوم
امجد سید محمد برادر مرحوم مغفور شهید اقا سید هدایت الله بان جونی است که عقد
اخوت را با بفقیر جاری کرده است وازانجمله برادرمکرم حاجی شیخ محمد پسرحاجی شیخ

احمد اسکندری است که سیدند واز مأذونان حضرت ایشان قدس الله تعالی سره العزیز
با فقیر بکمال الفت عقد اخوترا خواندند وازانجمله عالیمخدوم متخلص بمدوم صاحب
اخلاق کریم ملا عبد الرحیم تاجوزی که سید صحیح النسب با این گدای در یوزه چی
عقد اخوترا خوانده اندوی نیزاز مقبولان ومحبوبان حضرت ایشان بود علیه الرضوان
ودر علوم ظاهر وباطن مشهور ومعروف افاق بود واشعار لطیفهٔ عربی وفارسی وکردی
خوب وخوش دارد بلکه کتابی را بلفظ کردی تصنیف نموده وعقیدهٔ مرضیه اش اسم
اورده درالسنهای خلایق چون شکر وبادام افتاده است وشرحی را در سابق بیان نوشته
ایم که ان کتاب مرضی حضرت خاتم النبیین (ص) افتاده است وازانجمله صاحب اخلاق
متین وذریت حضرت سید المرسلین (ص) جناب سید سعد الدین برادر زادهٔ سید قطب
الدین است غفرهما الله که الحال ساکن قریهٔ کانی سواران است باحسن ظن وعقیدهٔ کامل
با فقیر عقد اخوت را بستند وسیلهٔ دوستی وارادت فقیر باسید قطب الدین وسید محمد
امین رحمهما الله تعالی در اصل نیزاوبود جزاه الله تعالی عنا خیراً واحساناً وازانجمله مخدومی
ملامحمد سعید خلفمرحوم ملا مهدی بودری دریکه از ساداتند اعلی الله تعالی مقامهم عقد
برادری دو جهانی باهم خوانده ایم وی نیزاز منسوب ومریدان حضرت ایشان بودندقدس
سره تا اینجا سادات عالیدرجاتند بعد علمای عاملند که ایشانند ورثهٔ انبیاء (ع) ازانجمله
جناب کامیاب مستطاب مستغنی الالقاب حضرت قبلهٔ اکرم افخم اعلم امجد اعنی حجت
العلماء مولانا احمد ابن جنت مکان مرحوم ملا عبد الرحمان نوتشتی اند سلمهما الله سبحانه
که از اجلهٔ مقبولان ومنظوران ومأذونان حضرت ایشانند قدس سره والحق عالم عاملند
در علوم ظاهری وباطنی بلکه فرید عهد ووحید روزگارندامروزه در جمیع مملکت کرد
زبان ثانی ندارند حتی نزدیك است که در کل علمای اسلام شکر الله تعالی سعیهم فرید
وقت ویکه تازایام خود بود العلماء ورثة الانبیاء شامل حالشان کریمهٔ والراسخون فی العلم

سر مایهٔ اقبالشان است فی الحقیقة از اولیای کملند بلکه کامل مکملند لاجرم در زوایهٔ عزلت خود را بغطاء کم نامی محبوس وعروس محتال دنیا را بسه طلاق باینه ومأیوس فرموده اند والا کلانی ایشان بر علمای اخرت اظهر من الشمس است (ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم) بلی (بیت لسعدی) حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین* خاص کند بندهٔ مصلحت عامرا * این فقیر چون بمجلس کرامی انجناب مستطاب فیضیاب کردید وعنایتها دید ولذت شربت ملاقات ایشانرا بذایقهٔ اخلاص چشید زمین ادب را بوسیده وباین شعر مترنم کردید (شعر) فلما رأیت الناس شدوا رحالهم * الی بحرك المتال جئت بقربتی * تبسم کنان پرسیدند که تراچه میقصود عرض کردم چند کسان از سادات کرام ومنسوبان عظام حضرت ایشان قدس سره فقیر را بعقد اخوت الاسلام باخودهاسر افرازی داده اند از جناب سامی نیز چشم امید باین عنایت باز میدارم (شعر) اسکان نعمان الاراك تیقنوا * بانکموا فی ربع قلبی سکان * چون نیاز وعجز ومسکنت مرادیده بکمال کرم واحسان دست مرا کرفته وصیغهٔ اخوت دو جهانی را بافاتحهٔ تبرك برخواندند (اللهم متع المسلمین بطول بقائه) بلی (رباعی) کر عشق نمودی وغم عشق نبودی * چندین سخن نغز که کفتی که شنودی * ور باد نبودی که سر زلف ربودی * رخسارهٔ معشوق بعاشق که نمودی * حکایة فیه الفواید حجت العلماء جناب محامد نصاب مولانا احمد سلمه الله تعالی کفتند که در عهد سلطان عبدالحمید علیه الرحمه سالی محمد منیب پاشا حاکم شهرسلیمانیه بود ومرحوم پدرم مفتی بودند سیدی بخاری الاصل از اکابر مشایخ نقشبندیه خیلی با تصرف وبرکت بسلیمانیه رسید ومدت چهار ماه بامرحوم پدرم بخلوت نشستند وصحبت کرم داشتند پاشا این راشنیده ملاقات سید را خواهش کرد بسید کفتیم اول راضی نشد بعد از الحاح زیاد والتماس ابوی سیدسه دانه انکشتری فیروزه از جنتای خود دراورد وبما کفت قیمت اینهاسه تومان است وبنزد پاشا رفتند پاشا باخلاص کامل سه نفر پسران

خود را بنزد سید طلمیده ودستمالی بعضی نقد دران بسته بسید نیاز اورده بودند جناب سید انکشتریها را بانکشت ایشان کرده بود چونکه باز امدند نقدر اشمردند سه تومان تمام بود فهمیدیم که سید بکشفت انرا در یافته بودند بعد ازان سید رفت وابوی بدار آخرت رحلت نمود پس از فوت ابوی رسول نامی آدم حاجی قادر اغا مرا کفت که درسر مرزهٔ آغا بودم در خواب دیدم بناکاه زمین بلرزید ومتحرك شدیکبار جمعی سواره امدند همکی سیدها بودند ومرحوم پدرت با عمامهٔ سفید ولباس جدید علمی بدوش کرفته بود به پیش رفتم وکفتم دست خود را بمن ده ببوسم جواب کفت اول برودست سیدرا ببوس بمیان سادات شدم دیدم که بزرك ایشان سید بخارائی مهمان شما بود دستش رابوسیده بازپیش پدرت امدم وکفتم قربان این علم چیست وعازم کجائید جواب داد که سلطان عبد المجید رومی باکفارارس در غزاوجنك است حضرت سید باعانهٔ سلطان میرود ومنصب علمداری را بمن تفویض کرده اند در ان اثنا یافتم که این را بخواب می بینم نفتی کفتم قربانت شوم این خواب است ومن در بیداری بجناب ملا احمد خواهم کفت عکر باورم ندارد نشانی بمن بده تا بکویم وقولم را اعتبار نماید فرمودند احمد را بکوی یك نشانه انست که یك کتابی را بخط خودم نوشته ام وجلد قرمزی کرده ام احمد انرا بطاقچهٔ پشت سر خود جای داده است بکوان کتاب را خوب مراقبت کند که دوستش میدارم نشان دیکرم اینست که ملا جلال پسرم دیشب بامادرش جنك وجدل کرده وسخنان سرد بیهوده بوی بکفت جلالرا بکوئید اکر باری دیکر چنان کنند بکلی ازوی میرنجم ودیکر چنان عملی را ازوی قبول نمیکنم جناب والا نصاب مولانا احمد سلمه الله تعالی میفرمودند که نشانهای خواب رسول هر دو صحیح بودند کتاب جلد سرخ مطول بود که مرحوم ابوی بخط مبارك خود نوشته بود وجلال الدین اخوی هم دران شب بامادرم جنك ونقاری کرده بود بلی (بیت حافظ رحمه الله) هرکز نمیرد انکه دلش زنده شد بعشق * ثبت

است بر جریدهٔ عالم دوام ما * انتهی وازانجمله جناب سعادت مآب شریعت آداب ولایت
اکتساب مخدوم سعادت ملزوم ماجد مولانا حامد است سلمه الله تعالی وابقاه فی الحقیقه
عالم است بعلوم ظاهری وباطنی بلکه عابد عامل وزاهد وارع است ودر زمرهٔ مقبولان
خاص حضرت ایشان قدس سره ومقام وزارت بودند چنانکه کتابت جمیع صحف ورسایل
آنحضرت را بهر طرف بوی رجوع نموده وبعبارات واشارات نمکین وشکرین تسوید
مینمودند وگویا خزانه دار اسرار حضرت ایشان بودند مهربانی ویگانگی ویرا نسبت
بخود چه تحریر دهد که حق پدری بر این فقیر حاصل فرموده است جزاه الله سبحانه وایضا
لله وفی الله عقد اخوت را بمیل قلب با فقیر جاری نموده است چنانکه مایهٔ افتخار وزند
راه دار القرار این فقیر آمده اری (قطعهٔ لراقمه) کسی را که ایزد کند همقرین * باخوان
همجنس در راه دین * بسی بهتر از تاج کسری وجم * بسی خوشتر از تخت خاقان چین *
حالت جناب مخدوم اینست که جمیع اوقات خود را به تصنیف وتألیف وترجمهٔ کتابهای
علوم دین مبین وتوضیح مسائل شرع متین مصروف میدارد علی مصدرها الصلوات والتسلیمات
ویکلحظه نفس خود را غافل نمیگذارد که باوی حیلهٔ پیش اردوبانی علومقام در امور دینی
ودنیائی این فقیر کمال غیرت بکار میبرد وتواضع میفرماید وفقه الله تعالی علی مطالبه (فائدة)
این فقیر روزی در خدمت حضرت مخدومی نشسته بود بحثی از قضا وقدر در میان امد
فقیر گفتم فردا چون ازمن سؤال اورند جوابم اینست که من در وقتی که جنین بوده ام
ملائکه کرام باامر حضرت پروردگار ذو الجلال والاکرام دررحم مادر من درآمده وبرجبین
من اعمال مراجزء وکلا ثبت کرده دیگر چه حرج بر من است فرمودند نی که این عبارت
عربده ودلیری است باخدای سبحانه که ابلیس علیه مایستحق نیز چنین گفت فبما اغویتنی
تومرا گمراه کردی فقیر نادم از قول خود ماندم پس گفت حاجی محمد بگوش هوش بشنو
اگر در دهکدهٔ عمران شب کسیرا بگوئی برو ومال فلان را بدزد وبیا ورانکس رفت
وصاحب خانه بوی فهمیده ویرا بگرفت وصبح دست بسته برسم شکایت پیش تو اورد

تو لابد میکوئی که ای بی ادب چرا رفتی ودزدی کردی ازکس اکر در جواب نوعربده کنان زبان درازی کرده بکوید تو خودت مرا فرستادی وکفتی چنین برو وچنان بکن لابد ونا چار ویرا کذاب میکوئی وبسیاست عظیم میرسانی واکر بادب پیش امد وعذر خواهی کرد که نفهمیدم وبد کردم عفوم کن وجرمم ببخش هراینه بروی رحمت می اید وعذرش را از صاحبخانه میخواهی ورخصش میمائی بلکه عارض را بلطف ومهربانی پشیمان میفرمائی بلی (بیت) کناه اکرچه نبود اختیار ماحافظ * تو در طریق ادب کوش وکو کناه من است * ای برادر همین کندم خوردن آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وکراهی شیطان هر دو از حضرت او بود سبحانه وتعالی آدم ربنا ظلمنا کفت ویرا بتاج خلافت ونبوت رسانید وشیطان که سر کشی کرد ومنیت را بخرج داد ویرا بلعنت وتهمت ابدی کرفتار کردانید پس رسم ادب همیشه انفعال وعذر اوردن است (شعر) اذا اتی الصدیق الیك عذراً * تجاوز عن معاصیه الکثیره * فان الشافعی روی حدیثاً * باسناد صحیح عن مغیره * فقد قال الرسول صلى الله عليه وسلم یغفرالله * بعذر واحد الفی کبیره * انتهی کلامه قدس سره تنبیه دو مکتوب از معارف ولطایف حضرت حجة الاسلام امام محمد غزالی رضی الله تعالی عنه مناسبت تمام باین کلام ومقام داشت بجهة نزهت خاطر دوستان سلمهم الله تعالی ثبت کردانید (مکتوب اول) کرد بادی که در هوای صافی از زمین بر خیزد وبرصورت منارهٔ مستطیل بر خویشتن می پیچد کسی در نکرد پندارد که خاك خودرامی پیچاند ومیجنباند ونه چنانست که باهر ذرهٔ ازان هواست که محرك وی است لیکن هوارانتوان دید وخاك را بتوان دید پس خاك در محرکی نیست هست نمائی است وهواهست نیست نمائیست خاکرا درحرکت جز مسخری وبیچارکی نیست در دست هوا وسلطنت هواراست وسلطنت هوا ناپیدا انتهی ولنعم ما قال المولوی فی المثنوی رحمه الله تعالی (شعر) یاخفی الذات محسوس العطا * انت کالماء ونحن کالرحی * انت کالریح ونحن کالغبار * یختفی الریح وغبراه جهار (مکتوب دویم)

روح هست نیست نما است که کسرا بدوراه نبود وسلطان وقاهر ومتصرف وی است وقالب اسیر وبیچاره وی است هرچه بینند از قالب بینند وقالب ازان بیخبر کل عالمرا با قیوم عالم همین مثال است که قیوم عالم هست نیست نما است وهیچ ذرهٔ از ذرات عالم را قوام ووجود بخود نیست بل بقیومی ویست سبحانه وتعالی وقیوم هرچیزی بضرورت باوی بهم باشد وحقیقت وجود ویرا بود وجود مقوم ازوی برسبیل عاریت بود وهو معکم اینما کنتم این بود ولکن کسی که معیت نداند الا معیت جسم باجسم یا معیت عرض باعرض یامعیت عرض باجسم وان هرسه در حق قیوم عالم محال باشد این معیت را فهم نتوان کرد ومعیت قیومیت قسم رابع است بلکه معیت بحقیقت اینست واین ذرهست نیست نمای است کسانی که این معیت را نشناسند قیوم را میجویند وباز نمییابند (انتهی) فی نفحات (فصل توضیح انکه حضرت حجة الاسلام) در تصوف انتساب بشیخ الشیوخ خراسان وما وراء النهر خواجه امام ابو علی فارمدی داشته رضی الله تعالی عنهما وقدس الله سبحانه ارواحهما ومرید ایشان بوده است کذا فی مقامات حضرت خواجه بهاء الدین محمد بخاری الشهیر بشاه نقشبند اعلی الله تعالی مقامه ومقامات را شیخ صلاح الدین بن مبارک بخاری قدس الله سره بامر حضرت خواجه علاء الدین عطار روح الله تعالی روحهما جمع کرده ونوشته اند وایضاً باز در نفحات ملا عبد الرحمان جامی قدس سره در مناقب خود امام غزالی رضی الله تعالی عنه بهمین نهج بنظر رسیده است وازانجمله اخ عزیز محسن جناب ملا محمد مؤمن ابن مرحوم ملا مبارک نوتشی اندکه از جملهٔ مأذونان حضرت ایشانند قدس سره نیز بکمال مهربانی عقد اخوترا با فقیر بر خواندند (قطعه لراقمه) بلی خوشتر از الفت دوستان * دگر دولتی نبود اندرجهان * کسی را نصیب اینچنین نعمت است * دل ازمال دنیاش در نفرت است * وجناب ایشان در رکاب مبارک حضرت باعزت قبله گاه امجد بهاء الدین والدنیا شیخ محمد حفظه الله تعالی فی الدارین بسفر حجاز رفتند بعد از ادای مراسم حج بمدینهٔ

منوره على ساكنها الصلوة والسلام مراجعت كرده ومعتكف شدند تا در حيات بودند هر ساله رساله وهديهٔ متبركه فقير را ياد ميفرمودند يكوقتى بفقير نوشته بودند كه من زبان توام در اينجا بوجه خير خواه وداعيت ميباشم مطمئن باش وازانجمله مخدوم نبيل مكرم الاضياف فى سبيل الملك الجليل جناب شيخ اسمعيل حجيجى الاصلند كه فقير را ببرادرى قبول كرده وصيغهٔ اخوت را خوانده اند ايشان نيز ازخلفاى ممتاز حضرت ايشان اند نور الله مرقده الحق در ايثار مال بمابرين وضيافت واردين وخدمتكذارى محبين مجدند وباعامهٔ خلايق فرحناك وبشاشند وازانجمله مخدومى جناب ملا موسى ساكن قريهٔ حجيج است كه شخصى معمر ومرتاز وعابداواه بانياز بود وازنيك نهادي وچهره كشادى فقير را ببرادرى دارين قبول فرمودند (واين حجيج) دهكده ايست سنكلاخ از دهات لهون اورامان بسه فرسنكى قريهٔ طويلى وبشدت تمام كرم وبد هواميباشد وسيد عبيدالله نام پسر حضرت امام موسى كاظم رضى الله تعالى عنهما دران شباب بانجا امده وبدست مبارك خويش مسجدى عمارت كرده وسكونت انجا را اختيار نموده تا متوفى شده است قبر مباركش در كنار دهكده واقعشده بزار ويتبرك به والحال ببركت ان بزركوار چهارصد يا پانصد خانوار مردم صلاحت شعار در انجا جمعند وقاعدهٔ كلى ايشان چنين است كه اول بهار از كرمى وبد هوائى بكوهسارها ميكوچند دو فرسخ تاسه فرسخ دورميروند وراههاى شاخ شاخ سنكلاخ ناهموار دارند كل روز هاى جمعه پياده از هر طرفى بدهكده جمع ميشوند ونماز جمعه را بجماعت در همان مسجد سيد عبيدالله طاب ثراه اداميمايند وباز بسر منزلهاى خود بر ميكردند وملا موسى باهشتاد سالكى عمر وشكستكى بدن ازانجمله بودكه نماز جمعه را هركز ترك نفرمودند جزاهم الله تعالى بالخير فى الدارين ونيز مأذون ومقبول حضرت ايشان بودند قدس الله تعالى ارواحهم ونور الله سبحانه اشباحهم بلى اينهمه معارف وفيوضات ولطايف ورموزات مقتبس ازانوار بركات اولياء الله ميباشند

چنانکه خواجه عبد الله انصاری هروی رحمه الله تعالی میگوید که الهی این چیست که با دوستان خود کردی هرکه ایشانرا شناخت ترا یافت وتاترا نیافت ایشانرا نشناخت وازانجمله مخدوم باعلم وعمل ملا عزیز قروچابی سلیمانی الاصل اند که شخصی قاری با تأثیر وحافظ القرآن کبیر است واز جملهٔ مقبولان پیردستگیر قدس سره بکمال مهربانی وتواضع عقد اخوت را بافقیر خواندند الحق در تلاوت وقرائت قرآنی ممتاز وبسی بانیاز وسوز وگدازی بود وازانجمله مهربان برادر طاهر ودر طریقت ماهر جناب مستطاب شیخ محمد باقر است سلمه الله تعالی که حقیقت الطاف حضرت ایشانرا نسبت باین آشفته جان پریشان دریافته بودند لاجرم صیغه اخوترا بلا تأمل بافقیر بر خوانده وفاتحهٔ برکت را جاری نمودندوی نیز از مقبولان بلکه از مقربان حضرت ایشان بود رحمه الرحمن پسر مرحوم یوسف بیک اخکندی است درجوانی بان کارخانهٔ علیه رسیده وفایض بنظر خاص گردیده بود وتاپانزده سال تمام مجاور نشسته یکوقتی این فقیر بواقعه دیده بود که حضرت ایشان نشسته وجمیع خلفاء ومأذونان چون هاله بگرد ماه رخساراوحلقه بسته بودند وتمام ایشان چون بندگان بحضور سلطان حاضر نورانیتی را از برادر مهربان شیخ محمد باقر مشاهده میکردم چنانکه در میان جمیع خلفاء ومریدین امتیاز داشت وان نور از قدم تابفرقش گرفته وبقدر دوسه ذراع از سرش بلند شعله زده وبهوامیرفت وفقه الله تعالی علی الخیر والاحسان (بیت لراقمه) کسیرا کند لطف حق رهبری * رهش کی زندجن ودیو وپری * رود باوفیقان اعلی مقام * زفردای محشر بدار السلام (تذییل) اینجمله که ذکرشد از خلفا ومأذونان ومخلصان حضرت ایشانند نور الله مرقده وهر یکی در سیرت وآداب حضرت پیر بزرگوار خود قدس الله تعالی سره العزیز صاحب اخلاق کریم واسوهٔ حسنه اند ودران درگاه عرش اشتباه مقبولی خاص دارند بلکه از خواص ان کارخانه اند وحقیقت معانی قول شیخ ابن الفارض علیه الرحمه شامل حالشان امده است که میگویددر قصیدهٔ تائیهٔ خود رحمه الله تعالی (شعر)

فلم تهونی مالم تسکن فی فانیا * ولم تمن مالم تجتلی فیك صورتی (فصل) مولانا عبدالرحمان جامی قدس سره در نفحات خود چنین نوشته است که عمر ابن الفارض علیه الرحمه در وقت رحلتش چندی در انتظار مانده تا هاتفی از غیب بانك زد یا عمر ما تروم چشم بر دهشت وکمت قدس سره (شعر) اروم وقد طال المدی منك نظرة * وکم من دماء دون مرمای طلت * انتهی خصوصاً ازین جماعت سابق الذکر رحمهم الله تعالی جناب عالیمخدوم مکرم امجد حجة العلماء مولانا احمد نوتشی که اخص خواص ان کروه خاص است سلمهم الله تعالی وابقاهم واوصلنا الی غایت ماتتمنا منهم ومخدوم مهربان واجد مولانا ملاحامد سلمه الله تعالی بسطی را در مناقب حضرت ایشان علیه المغفرة والرضوان نوشته وکتابی ساخته است مسمی بریاض المشتاقین در ان کتاب اسامی مأذونین انحضرترا از علماء وسادات ونجباء قریب بیکصدکس نوشته اند وبسی را ازامی سعادتمند نیز کفته که بدرجهٔ تلقین ذکر طالبان رسیده ومأذون شده اند بزرك وسرور انها جناب مرحوم مبرور مغفور شیخ علی طویلی بود رحمة الله علیه که این فقیر در خدمتش نهایت ارادت واخلاص داشتم والحق ازتوجهات مشفقانهٔ حضرت ایشان رحمه الرحمن بدرجهٔ اعلی ارتقا یافته وشخص با کشف وکرامت وصاحب خوارق عادت بود واکثر اقوال وافعالش باآتیه وحدیث مقابل ومقارن میشدند رحمة الله علیه رحمة واسعة (فصل) شیخ علی مرحوم با کبر سن واکاهی تام قلب بسی فرحناك وبا بشاشت بودند وکاهی برای تطییب خاطر حاضران مزاحهای حق میفرمودند ازانجمله دو فقره اش در خاطراین راقم مانده ومحض برکت تسوید می نماید (فقره اول) روزی در فصل بهار عصری میشود که حضرات پیرزاد کان اعظم کامکار جناب شیخ محمد وشیخ عبدالرحمن زادهما الله تعالی تعظیما از حرم بیرون آمده ومیکویند شیخ علی امروز هیچ نان وطعام در حرم برای مریدان موجود نبود وماهم کرسنه مانده وچیزی نیافته ایم بخوریم الحق بسیار کرسنه ایم اکر در خانهٔ شما از خوردنی چیزی هست بیائیم وبخوریم

اتفاقاً انروز درخانهٔ مرحوم شیخ علی نیز چیزی از خوردنی نبوده است برسم طیبت جواب شیخ زادها را میکوید یك ابهٔ خوب دارم بیائید برویم بشما بدهم ویك ابه را طعامی مینامند از برنج وکوشت وپیاز وروغن وکشمیش می پزند حضرات شیخ زادکان رحمهما الله المنان بقول شیخ علی شاد کشته بخانهٔ اومیروند چونکه داخل میشوند در اتشدان طبخی نمی بینند هرچه انتظار میبرند بلکه از خانهٔ دیکر چیزی بار شده باشد اثری نمی یابند بعد از چندی منتظری والم جوع میکویند شیخ علی ما را از کرسنکی طاقت نماند اکر یك ابه داری حاضر کن میخندند دویك کاسه آب صاف پیش میاورد که یك به اینست میل نمائید حضرات شیخزادهاهم میخندند وهم کرسنه میکویند اینچه لطیفه ودکه بازدی جواب میکوید لطیفهٔ پدر شما است که هر روزی در حرم ایشان چیزی نباشد مرا همچنین روی میدهد بسر مبارك پدرتان من واطفال وعیال امروزهمکی بمثل شما کرسنه مانده وهیچ نخورده ایم همکی بحالت جوع بیرون امده در میان کوچه می بینند عربی امد خرالاغی کران بهابا بارش از خرما است واز خانهٔ حضرت ایشان خبر پرسانست ومیکوید فلانکس عرب این خرالاغ وبار خرما را بهدیه برای شیخ عثمان فرستاده است بحرم میبرند وحضرت ایشان قدس سره بمرید وتبعهٔ مخلصین قسمت میفرمایند وسهم مرحوم شیخ علی را نیز میفرستند که بجای یك ابه میل نماید (فقرهٔ دویم) اینکه ملانبی ماوبلی داودزی یکی از خلفاء حضرت ایشان بود رحمه الرحمن سبحانه وشخص عالم ودر آداب طریقة کامل روزی در خدمت مرحوم شیخ علی رحمه الله تعالی این فقیر حضر بوده برسبیل مزاح فرمودند که این ملا نبی مشهورابتد که بخدمت حضرت ایشان ما قدس سره امد زیاد منکر بود ومجاهده ومجادله امده بود ومرا نمیشناخت روزی در قریهٔ بیارهٔ اسربامی نشسته بودم ودرمسجد مریدان در حلقهٔ ختم بودند غالب ایشان مجذوب مانده وبشورش وبیت خوانی افتاده بودند ملا نبی بنزد من امد والفاظی که لایق کفتن نیست زبان اورد وکفت اینها چه غوغا دارند کفتم جناب ملا میکویند مریدند ومجذوب شده اند من هم

مثل تو در حیرتم از حالت اینها گفت ترا چه اسم است گفتم علی گفت کا که علی براستی از دیوانگی واحمقی این طایفه نزدیك است خود را هلاك سازم یاچند کسیرا ازاینها بزخم خنجر پاره نمایم گفتم ای ملا نبی کار این طایفهٔ مریدها بر ترا زینهاست که بگفتن اید من بلدترم گفت چگونه گفتم میگویند مباح است سی روزهٔ ماه رمضان را روزه بخوریم ونمازهای چهار رکعتی را بدورکعت اکتفا میمایند عجایب تر ازاینها بشنوکه حلال میدانند دختراز مردم را پنهانی ببوسند وبا اوها بازی وصحبت بدارند هیچ مؤمنی براین فتوی ندهد بمحض شنیدن این سخنان ملا نبی نادان را دیدم متغیر شده والفاظهای سر دو بیمزه را چندان بزبان اورد که از تقریر وتحریر بدر وبین بین ازمن تفحص مینمودکه بخدای سبحانه بر تواینها را عقیده براینست من نیز سوگند یاد میکردم که انچه گفتم صحت دارد وعقاید اینها است وی باز سخنان فحش امیز وشرانگیز میگفت وبدلیل وبرهان مریدان را کافر میکرد فاما من کاری نکردم که مرا بشناسد ویامرید ومنسوب حضرت ایشانم بداند متصل بدها میگفت تا وقتی ختم مریدان تمام شد وبرخاستند وبدرب خانهٔ حضرت شیخ روی نهادند مرا که دیدند گروه گروه برای مصافحه پیش امدند هرچند بکنایه اشاره نمودم شاید پیش من نیایند وملا نبی مرا نشناسد فایده نکرد وغلبه کردند ملا نبی چون دیدکه مردم ازدحام بر سر من اوردند وبترك میجستند متحیر ماند وگفت مخدوم کانم تو شیخ علی طویلهٔ باشی ناچار گفتم بلی فریاد براورد ولطمها بر روی خود بزدکه تو مضحکهٔ من کردی ومرامغلطه دادی وبدر مراچنین وچنان کردی حالا بیان لفظهای خود را بمن باز نمای که حقیقت چیست گفتم ای برادر معانی اینها که عیان است اینکه گفتم سی روزهٔ رمضان روزه را بخورند توکه عالمی در وقت سفر مباح روزه را درست است بکشایند وشرع شریف بان فتوی داده است علی مصدرها الصلوات والتسلیمات ونماز چهار رکعتی را بدورکعت خواندن انهم در سفرهای مباح ودورقصر

گردن نماز های ظهر وعصر وعشا است که رخصت شرع ومستحب است ودست بگردن دختر مردم گردن وبوسیدن هم معلوم است هرکس زنی را نکاح نماید دختر مردم است خواهر ودختر واخوی زادهٔ خودش که نیست از شنیدن سخنهای من ملا نبی افسرده وپژمرده شد و گفت بخدای سبحانه سوگند تا بحال کسی مثل تو مرا بگرداب نینداخته است گفتم ای برادر عزیز تو باین مسائل ظاهری که اظهر من الشمس اند چنین بژمانی عانی از اسرار اولیاءالله بایدچه بدانی در هر صورت انکار واعتراض تو بر اسرار وبواطن بندگان حقسبحانه از عبادت ونی نمرند بلکه شوم ومایهٔ خذلان اخروی است هیهات هیهات (ابیات حافظ) نه هرکه چهره برا فروخت دلبری داند ٭ نه هرکه اینه سازد سکندری داند ٭ نه هرکه طرف کله کج نهاد وراست نشست ٭ کلاه داری وایین سروری داند ٭ هزار نکتهٔ بار یکترزمو اینجاست ٭ نه هرکه سر تتراشد قلندری داند ٭ ایعزیز چیزی شنیده وبچشیدهٔ بلی (بیت مثنوی) طفل خاصیت نداند طمث را ٭ جز که کونی هست چون حلوا ترا ٭ علم حال جدا وعلم قال جدا است خوب چنانست که توازین مجادله واعتراض در گذری وسر ارادت واخلاص پیش آوری تالذت شهد هر دو دولت را بچشی وعالم ذبجناحیین را بهوا برکشی جانمن منکه شخص امی ام وچیزی نخوانده ونادانم اما چنانکه شنیده ام (بیت) مذهب عاشق زمذهبها جداست ٭ عاشقان را مذهب وملت خداست ٭ شما باز گویید که از کجا اوردید ودر کدام علوم یافتید که بطایفهٔ اهل الله منکرشدن از صیانت یامحض عبادت ودیانت است ملا نبی از سخنان من چیزی نرم شد اما رعونت علمش راه نمیداد که باقرار اید تا روزی حضرت ایشان ما رحمه الله تعالی در مجلس نشسته اند وملانبی بمجلس وارد شده بود وبعضی مسائل فقهیه بمیان اورده ودرحضور انحضرت باعلمای مخلصین مجادله کرده بود وطول بمباحثهٔ خود داده حضرت ایشان رحمه الرحمن همگی مجلس را بسکوت گذرانیده در اخر میفرمایند ملانبی (ع) هرچه میخواهد

دل تنکت بکو * اکاه وخبردار باش که تو از مریدانی وداخل طبعهٔ من میباشی وبیرون امدنت ممکن نیست برای خودت اسوده باش وا کر باورت نیست نشان صدق قول همان اینست که فلانروز در فلان کوه سنکلاخ رواندز بفلان قلهٔ سخت چنان کرفتار ماندی که نه پای رفتن ونه جای کدشتن بود ومعطل وتنها بماندی من حاضر شدم وترا ازان مهلکه نجات دادم وباهسته ازان قلهٔ سخت بزمینت اوردم دیکر خودت میدانی وزیاده براین منکر شدن واعتراضت فایدهٔ ندارد واز کمند مشایخ بیرون نمی جهی (ابیات مثنوی) لیس للجن ولا للانس ان * تنفذوا من حبس اقطار الزمن * لا نفوذالا بسلطان الهدی * من تجاویف السموات العلی * لاهدی الا بسلطان یقی * من حراس الشهب روح المتقی * یا یقین دان تازخود نائی فنا * راه ندهندت بقرب کبریا * از استماع کلمات ولطایف حضرت ایشان قدس سره ملا نبی تصدیق کنان مجذوب کشته ورقص ودست وپای کوبی در می افتد وعمامه اش از سر میپرد وهای های کریه کنان میماند اری (بیت لحافظ) ازین افیون که ساقی درمی افکند * حریفان را نه سر ماندونه دستار * بمدش تا بچند شب وروز دیکردرا نجذبه وشوق میماند ومیخواند (اشعار) فلا عیش فی الدنیا لمن عاش صاحیاً * ومن لم یمت سکراً بها فاته الحزم * علی نفسه فلیبك من ضاع عمره * ولیس له فیها نصیب ولا سهم (فائدة) اشعار تازي از قصیدهٔ خمریهٔ عمر ابن الفارض الحموی المصری است علیه الرحمه ومولوی عبد الرحمان جامی قدس سره السامی در شرح انهاد ورباعی فارسی نوشته است یکی اینست (رباعی) ان کوز شراب عشق هشیار نشست * جام طرابش زسنك ادبار شکست * وانکس که ازین شراب سرمست نمرد * در عشق طریق خرم را کار نه بست (دویم این رباعی است) سر مایهٔ عمر جرمی خواهد مرد * بی می خوردن عمر بود مایهٔ درد * هرکس که زمی بعمر خود بهره نخورد * کوخون بکری که عمر خود ضایع کرد * پس ازان باهزار نیاز واهتزاز داخل مریدان شده وتمسك بطریقهٔ علیه نمود وشد آنچه

شد این راقم الحروف ملهوف چنین شنیده که یکوقتی ملا نبی بعد از مأذونیش بحضور لامع النور حضرت ایشان قدس سره میآید الحضرت بچند قدم ویرا استقبال میفرماید ومیکوید که ملا نبی در کوشهٔ دلمن جای خود را کرفته است (والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم بلی (بیت حافظ) دلق کدای عشق را کنج بود در استین * زود بسلطنت رسد هرکه بود کدای تو (بارقهٔ) چونکه بحث ز خلفای امی در میان است این فقیر شیخ اولی نام بیارهٔ را دید که بنهایت تأثیر داشت ودر ورع وزهد مشهور یکوقتی باوی بقدر یکساعت مصاحب شدم آتشی از آکاهی ونسبت دل وی بدلم فتاد نزدیك شدکه همه اعضایم لسوزد ودراثنای مجلس کریه چنان بمن مستولی کشت که تحریر نماید ومیکفتند هرکز عیان دهکدهٔ بیاره نمیرود وصحبت هیچ احد یرا نمیکند جملکی اوقاترا بغرس اشجار صرف میداشت وباغ خوبی را ازهر کونه میوه بعمل اورده بود وثمرات انرا وقف عامه کرده خودش باغبانی اورا میکرد ومیوه را بعابرین وواردین فقرا میرسانید وقصهٔ تائبی جناب وی چنان بوده که تفصیلا مینویسد در اول جوانی اولی بیارهٔ طالب صید وشکار بوده ودائما بقدر چهل تا پنجاه سکهای کربز شکاری زننده را نکاه داشته است وهرروزه بشکار رفته وغالبا کرازها را صیدکرده وکوشت انرا بدست خود پاره پاره نموده ودرمیان سکها قسمت فرموده است مدتها براین بوده تا روزی حضرت ایشان اعلی الله تعالی مقامه في الجنان بکوچه کذر میفرماید اولی را می بینند درمیان سکهای خود آستین بر چیده وخوکی را پارچه پارچه کردانیده وبه پیش سکهایش می اندازد وبلندصدا بانها میزنند ورجزی کردی بسرودمیکوید حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران میفرماید اولی وقت نشده که ازین کردار خود باز کردی وخدای خود را بشناسی ولحظهٔ توقف فرموده باطنا در وی تصرفی نموده است اولی میکوید بلی یا شیخ اکر مرا خلیفهٔ خود میکردانی پشت خواهم امد حضرت شیخ جواب میدهد تو بیا هرچه خواهی چنان کنیم حضرت شیخ میکذرد واولی ان فرمایش را جزء هوامیداند بناکاه حالتی بوی روی میدهد که بکریه وزاری

در میماند وبر میخیزد گوشت خوك را وسگها را بجامیگذارد وبطرف رودخانه میدود وخود را بالباس بآب در مینهد وغسلی رمیاورد باز خود را ولباسها را بآب وگل موافق شرع مطاع شست وشوی میدهد وبعد از پوشیدن لباس بهمان گریه ونیازمندی بدرخانهٔ حضرت شیخ روح الله مرقده حاضر میشود ومجذوب وگریه ناك میماند تا حضرت شیخ از حرم بیرون میآید خود را بخاك مقدم آنحضرت بادغیلانه عریبه میاندازد مرحمت میفرمایند ویرا تلقین طریقه مینمایند وبعد از سه روز دیگر ویرا اجازهٔ توجه میدهد واز جملهٔ مأذونان میشود بعد ازان چنان شده که شهرت تمام حاصل کرده ودر منسوبی حضرت ایشان قدس سره اعجوبهٔ بوده است (ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير) انتهى (بیت سعدی) عمری دیگر بباید بعد از فراق مارا * کاین عمر صرف کردیم اندر امید واری (توضیح اینکه) این فقیر پر تقصیر امیدوارم چونکه این گروه باشکوه نیك سیرت وبا بصیرت سلمهم الله تعالى مرا ببرادری دارین خود قبول کردند خصوصاً حضرت ذی رفعت قبله وامید گاهی جامع کمالات القطبیت والفردیة حضرت شیخ بزرگوار برد الله مضجعه وفی اعلى غرف الفرادیس اضجعه وخلف الصدق وجادار با انوارش حفظه الله تعالى عنایتهای خاص در حق فقیر خود داشته ودارند واین خاکسار بیمقدار را بتوجهات بزرگانه ممتاز ومخصوص فرموده اندهر اینه امیدکه در هر دو عالم طفیل این گروه متقین باشم وحق سبحانه وتعالی محض برکت ان نظار وعنایتها مطرود ومردود وبیشکام نفرماید نعم ولنعم ما قیل (بیت) سگی چون در نمك زار اوفتد گم کرددانددروی * من این دریای پرشور از نمك کمتر نمیدانم * رحمت خدای سبحانه بر ناظم باد که چنین دری سفته واین نظم را کمنه است (بیت رباعی) زهر بدی که تودانی هزار چندانم * مراندانند ازین گونه کس که من دانم * در اشکار بدم وزنهان زبدبترم * خدای داند ازین اشکار وپنهانم * در مقامات حضرت خواجهٔ نقشبند دیده شد رضی الله تعالى عنه (فصل بالاحسان) بغداد (واما بنعمت ربك

فحدث) روزی فصل زمستان بود حضرت ایشان ما قدس سره بنماز جمعه در مسجد حاضر شدند بعد از نماز خلایق بیشمار از کرد وفارس وترك وتاز باروی انباز دور انحضرت را مانند نکین انکشتری بکرفتند ومنتظر توجهات وفیوض وبرکات حضرت شیخ ایستادند این فقیر دران مجمع منیراز بی تأثیری خود را قابل ندیدم وابسی دورشده وپشت بدیوار مغربی مسجد داده منتظر ماندم پس از دو ساعتی چشم بکشادم ودیدم از حضرت ایشان که در وسط مسجد نشسته بودند تا بفقیر مردمان ازهر دو طرف کوچه کرده بودند وانحضرت روی بفقیر مقابل نشسته وتوجهات خاص باین بی‌نام ونشان میفرمایند حضار مجلس رامعلوم شده بود که انحضرت تاچه درجه با این خاکسار درکاه معلی بارکاه بشفقت وکرمنداری (شعر) ولو نال قدم القوم لثم قدامها * لا کسبه المعنی شم لثمها الاثم . این شعر تازی کلام عمر ابن الفارض الحموی المصری است جامی رحمه الله در ترجمه چنین کفته است (رباعی) ان ساده که راه هوشیاران کیرد * وزجهل طریق توبه کاران کیرد * سر پوش سبوی می اکر بوسه زند * خاصیت وخوی می کساران کیرد (وایضاً) روز دیکر باز حضرت ایشان رحمة الله علیه وبرکاته در پشت بام خانهای حرم خود نشسته ومریدان بحضور مبارکش شتافتند وبقرب انحضرت قدری نزدیك ایستادند فقیر باز دران مجمع کبیر خود را ابسی محقر وصغیر میدانست وشایستهٔ انقربیت نبود از دور پشت بدیوار حصاربام زده وایستادم چنانکه مردمان چند صف پیش روی مرا کرفته وحجاب شده بودند که حضرت شیخ قدس سره نظری بفقیر بفرمایند یکبار سر بلند فرموده کل حاضرین را امر نمود که بعقب روید وبا حاجی محمد مقارن شوید جملکی باز پس آمده وازهر دو طرف فقیر مقابل ایستادند ویافتند که منظور انحضرت علیه التحیة والرحمة این غلام دون فطرت بود بلی (بیت) غلام خویشتنم خواند لاله رخساری * سیاه روئی من کرد عاقبت کاری . (ع) قیاس کن زکلستان من بهار مرا فالحمد لله سبحانه علی ذلك (شعر) العمر مضی وفاتنی المطلوب *

لا العمر اطاعنی ولا المحبوب ٭ دمعی ودی کلاهما مسکوب ٭ یا یوسف صل فاننی یعقوب (ترجمهٔ اشعار لراقمه) عمرم بشد وفوت شد ازمن مطلوبم ٭ فی عمر مطیع من شد ونی محبوب ٭ شد خون دل وسرشکم آلودهٔ غم ٭ یوسف تو بیا وبین مرا چون یعقوب (شعر) یقولون ان الموت صعب علی الفتی ٭ مفارقة الاحباب والله اصعب ٭ برسر اصل سخن رویم وبیعت اخوان الصفارا متحمل شویم وازانجمله برادر گرامی استاد حاجی چیلانگر طویله بود که با فقیر عقد مؤاخات نمود وبسی احسان ومودت بر فزود وبانواع خدمات دنیوی فقیر را پیش می امد وتواضع میکرد الحق خیلی آدم خلیق وکریم الاخلاق ورفیق وثیق بود ودرویشان ان کارخانهٔ علیه را خدمتهای شایستهٔ خوب میکرد جزاه الله تعالی عنا خیراً واحساناً وازانجمله مرحوم مغفور اکبر بیك بودابن مبرور محمد زمان بیك که از نجباء ووکیل زادکان شهر سنندج است وخودش در صدر تمکین ووقار دولت واموال وضیاع ودستار را کنار نهادوبه پی تحصیل زاد راه اخرت افتـاد ودر کوشه بالاخانهٔ مسجدی که حضرت امام الطریقه مولانا خالد نقشبند قدس الله تعالی سره العزیز بانجامنزل کرفته بوده اند تارك ومنزوی کشته ودل ازمیل دنیا بریده نشست وعلاقهٔ دل را از جمیع ماسوی بکسست لاجرم منزل ایشان مرجع الفقراء مأمن الضعفاء شد ومرحوم خواجه محمد که آنفاذکرش نوشته میشود مدتی باوی همجلیس ومونس کشت واستاد فتح الله خیـاط از صوفیان ممتاز است وبجذبة من جذبات الحق دایم در اهتزاز بود انجا حاضر میشد الحق فقیر در شهر سنندج چون نیك تأمل میکرد اطمینان قلب را بنفس الرحمن انجا درمییافت خوداعمرحوم از مریدین ومنسوبین حضرت امام الطریقه مولانا خالدبودند قدس الله تعالی سره العزیز وصاحب جذبهٔ قوی بود لـکن غالباً اوقات رابقرائت قرآن مجید ونماز تهجد وریاضات شاقه میکذرانید ایشان هم بکمال کرم با این فقیر هدف سهام الم ودر دوغم عقد اخوت را جاری فرمود واغلب اوقات که بشهر میرفتم در مجلس شریف ایشان بصحبتها

خاص فایز شده وفواید کثیره مییافتم یکوقتی در سمران بودم رقعهٔ بفقیر فرستاده این قطعه را نوشته بودند (قطعه) السلام علیك ایحاجی • هستی الحمد مؤمن وماحی • من دعامیکنم ترا بهشت • تو دعا کن که منشوم حاجی • رحمة الله علیه رحمة واسعة این فقیر نیز در جواب ایشان نوشته بود (قطعه) وعلیك السلام ایسرور • حامیت باد شافع محشر • چونکه داعی شدی مرا بهشت • حق نکهداردت زکردهٔ زشت • چکنم بابهشت ونعمت او • داعیم شوبوصل رؤیت او • من هم از حج رب بیت ترا • میفرستم بسوز وصدق دعا • بیکمان دوست چون نظر دارد از دو جانب دعا قبول آرد • وازانجمله مرحوم مغفور برادر اکرم امجد خواجه محمد ابن مغفور مبرور حاجی میرزای سنندجی بود رحمها الله تعالی که الحق در وقتی که عقد اخوت را بافقیر بسته نمود شخصی نیك ذات حمیده صفات بودند وحالات هجوع وجوعرا داشتند وزیاد باحزن واندوه وانکسار وصاحب خشوع وخضوع ویرا میدیدم من کراماته یکوقتی کتاب دلایل الخیراتی مذهب بس کران بها که پنجاه تومان قیمت میکفتند مال جناب شیخ محمد صادق وزیر زاده را امانتا بنزد خود اورده بود یکی از اهلی از آشنایان آنرا سرقت نمود دوسه روز بکوش مصاحبان رسانید که اکر کتابرا نیاورند خدایتعالی سر دزد را بمن مینماید پس بر سوائی خود راضی نشود آنوی پیدانشد تاشبی تعویذ وفقی نبوشت وسورة قد افلح المؤمنون را بر خواند وبوقت خواب تعویذرا زیر سرنهادو بخواب رفت صبح بیدارشده وکفت که مراخبرکردند دزد دلایل کیست ودرچه جای نهاده است الآن میروم وانرا میاورم برفت وبوقت غروب افتاب باز امد وکتابرا اورد هرچند تفحص ازوی نمودم اسم دزد را نکفت وسر شرا اشکار نکرد همین کفت که بخانهٔ وی رفتم خودش حاضرنبود بزنش کفتم شوهرت کفت کتابی را در اطاغ نشیمن بفلان طاقچه در برك کرباس دوخته ونهاده ام بدست تو بدهد ضعیفه کفت بخدای سبحانه که ماهیچ کتاب نداریم وچنین کتاب راهی کمان نمیبرم کفتم تو برو وببین اکر

نیافتی بعد عذر بیاور رفت وکتاب را اورده گفت که من بیخبر ازین بوده ام کرامت دیگر اینکه شبها تا بروز چراغ شمع میگذاشت نصف شبی شمع نماند وچراغ کشته شد وقت دکان وبازار نه وخلایق همه خوابیده وی مرا گفت بی چراغ تاب ندارم بسر مسجد شوم شاید خدایتعالی چراغم بدهد ببام بر شد خادمی داشتیم اورا گفتم نهانی برو ببین درچه کارست رفت وامد گفت در کنار بام دست بطرف کوچه کشیده بود وی حرکت کرد من برگشتم پس از لحظهٔ بیامد دستهٔ بزرگ از چهل شمع متجاوز اورد ویکیرا روشن کرد این دو فقره را بجز ازتصرف قلب وخرق عادت بچیزدیگر حمل نکردم و یضاً در اوایل معاملهٔ فقیر بدوستی ایشان دعائی باین اشفته جان کار پریشان تلقین نمود وگفت در وقت ضیقت وعسرت باوضوی کامل چه شبها وچه روزها باعجز وانکسار بسیار برمرحا کپاك در خلوتی بسجده برو ودران سجده هفت نوبت این دعوات را بامذلت تمام برخوان بی کمان ترا فتوح حاصل شود وبفلاح میرسی دعا اینست (اللهم انت العزیز وانا الذلیل وهل یرحم الذلیل الا العزیز) فقیر چون باداب وخواندن انمواظبت نمودم الحق فتوحها دیدم وبمرادها رسیدم ولذتها از تاثیران دعا چشیدم ری (بیت) من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه • قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم • اللهم اجزه عنا بالخیر والاحسان وازانجمله طریقت آداب سعادت اکتساب برادر لله استاد فتح الله خیاط سنندجی بود رحمه الله که مرید رشید ودرویش صلاحت اندیش است ودر اواخر عمر ببلاهای شدیده مبتلا وگرفتار شد فاما بسی صابر وشاکر بند ونور بینائی وی پوشیده ماند وبا انابتلا لحظهٔ از ذکر وفکر وعبادت خود را غافل نمیدارد در بیست ودوسالگی سن فقیر خوابی دیده بودکه با این نا اهل دون همت صحبت بدارد تشریف بمنزل فقیر اورد ورفاقت بام گرفتیم بالاخره عقد اخوت باهم بستیم وتا در حیات بود وفا بشرط خودمی نمود چون وی رفت دعا گوئیش بفقیر منحصر ماند (فصل) سهل بن عبد الله تستري رحمه الله تعالی میگوید صوفی ان بود که

صاف شود از کدر وپرشود از فکر ودر قرب خدای سبحانه منقطع شود از بشر ویکسان شود در چشم او خاك وزر اگر این چنین نباشد فکاب کوفی خیر من الف صوفی وایضا کفته است رحمه الله تصوف اندك خوردن وباخدای عز اسمه ارام کرفتن واز خلق کریختن است تذکرة الاولیاء اللهم اغفر لهم مغفرة کاملة واز انجمله مرحوم مبرور ممجد صوفی محمد حمال بودکه غریب کامل دین ووطنش قریهٔ امام زین العابدین من مضافات بغداد زمین بوده کویادر انجا از ازدحام خلایق وشهرت کریزان مانده باشهر سنندج هجرت کرده بود در مقبرستان شهیر بشیخان بمیان صندوقی تنك وتاریك که برسریکی از اموات ساخته بودند منزل کرده تادوازده سال متجاوز انجا میبود وهیچ چیزی از هیچکس قبول نمی نمود محض کم نامی وکسب قوة لایموت هر روزه ببازار میشد وحمالی میکرد بقدر رزق یکشبان وروز اجره میکرفت بنان واندك میوهٔ میداد وبمنزل خود باز میرفت صایم الدهر وقایم اللیل بودند واز ضعیفی چون خیالی مانده بود شبها تا بروز بذکر جهر مداومت داشت خسرو بیك نامی از عقلای دیوانکاه در شهر بود مجذوب ومغلوب الاحوال مشهور بودند که ولی است رحمه الله تعالی ایشان نیز با این پریشان اشفته جان نهایت لطف داشتند شبی این خسرو بیك در نصف شب بسر صوفی محمد میرود چندانش میزند که بقلم نیاید ومیکوید ای صوفی بی علم مکر خدای سبحانه وجل جلاله در خوابست یا از تو دور مانده وکوشش نمیشنود که از اول شب تا بصبح ببانك بلند لا اله الا الله میکوئی ومرد مرا از خواب بیدار میکنی وشهرتی برای خود پیدا کردهٔ بعدش صوفی مذکور ترك ان ذکر جهری نماید وبیصدا میماند (منظومهٔ را در بیاض مرحوم ابوی رحمه الله تعالی دیده مناسبت اینمقام نوشت است) (قطعه) یکی دیوانه در ویرانه جاداشت * ز درد دل حکایت باخدا داشت * که از بهرچه کارم خلق کردی * مرا محتاج نان ودلق کردی * دماغ بنده پروردن نداری * مکن زین بیشتر ایجاد باری * بزو بکذشت یك زنکی غلامی *

لب بر کشته بدخوئی تمامی * سیه روئی سیه موئی سیه بخت * چو بشنید این ازان دیوانه شد سخت * بد وکفتا که ای دیوانه بس کن * بیندیش از خدا قطع نفس کن * مبادا در غضب آری خدا را * که از قهرش بسوزد شهرما را * بکفتا اي توسیم اندم خوش رو * بخوش آمدکن که خوبت افرید او * این فقیر در ابتدای جوانی درد طلبی داشتم وپی به پیران راهدان راه بر نبرده بودم شبهای تاریك بخدمتش میشدم وصحبت اورا لازم خود کرفته بودم تا عقد اخوت باهم بستیم وتا بچند مدت در شهر سنندج صحبت داروی بودم چندان سعی ومجاهده نمودم شاید از مال دنیوي خدمتی بوی نمایم درهمی نقد یا جنس ازمن قبول نکردند روزی درکل کاری مسجد درهمی نقره یافتند دلخوش کردم که حلال است برسم نیاز برای صوفی محمد میبرم انرا بکاغذی پیچیده پنهانی بزیر بالین وی نهادم وتا بچند روز ترك منزلش را کردم که شاید درهم را نداند ازمن است وبمصرفي برساند بعد ازان چون بخدمتش رفتم همان درهم را بدست من داد وکفت این را تو اوردهٔ ببرو بکسی دیکر بده که من برای دنیا رفاقت ترا نمیخواهم یکوقتی بعد از نماز عصر انجاشدم بمنزل نیامده بود محض برکت بمیان صندوق بمقام اورفتم وبسر کهنه پلاس سر ببالین وی نهاده بپلو در افتادم چندان مورچهای زردکزنده وپشهای زننده مرا کذیدند بیطاقت مانده بیرون جستم وان شخص مرتاض بسالهای در ازبا آن ابتلا عادت کرده خوشی می نمود وابدا که ازان جای خویش نمیکرد رحمة الله علیه رحمة واسعة (فائدة بالخير) اوقاتی که صحبت دار صوفی محمد بودم بناکاه هوس نکاح بسرم افتاد وخطبهٔ دختری سیدهٔ خاله زادهٔ خود کردم وتابدوماه ترك صحبت صوفی محمد واقع شد وبتدارك نامزد سرکرم بودم بعدشبي بنزدوی رفتم ازمن پرسیدکه چراپیدانیستی قصه را باز کفتم تا شنید بحیرت ماند وباوحشت کفت عجبا که زن میکیری کفتم که تقدیر است کفت که دیکر بکار صحبت من نمیائی که دنیا را بدوش بکرفتی ودینت در طلب دنیا بباد میروداني لحظه پند ویرا معنی نیافتم بعد همچنان

شد که وی گفت بهزاران بلا وصدمه گرفتار شدم تاچون مگسی که بعسل در ماند پر وبال دیدم در طلب دنیای بی بقابشکست وحرف صوفی محمد برمن صادق امداری وحقا (ابیات)

مرد ازاده بگیتی نکند میل دوکار* تاهمه عمر زآفت بسلامت باشد* زن نگیرد اگرش دختر قیصر بدهند* وام نستاند اگر وعده قیامت باشد* واین اشفته حال در دنیا باین دو خصال مذموم گرفتار شد که ابو سلیمان دارانی رحمة الله علیه میگوید (اکثر من تزوج یرکن بالدنیا ومارأیت مریداً تزوج وثبت علی ما کان علیه فی کتاب مشکات الانوار بلی قول آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام) است (من یطع المرئه لم یأکل الثمرة والمسئول من الله حسن الخاتمة وخاتمة الحسنی للمسلمین ولنا) (تنبیه) این خسرو بیك که درمبحث صوفی محمد جمال مجملا ذکرش آمد رحمهما الله تعالی در شهر سنندج بنهایت مجذوب الاحوال وباحالت بود بعضی ویرا از عقلای مجانین ومغلوب الاحوال میدانستند وبرخی دیوانهٔ جن زده آنرا می شمردند که هر طایفهٔ بوی گمانی داشتند این فقیر درسن بیست وشش سالگی که بدردطلب وابتدای طریقت افتادم بهر کسی میرسیدم برسبیل شکستگی ونیاز مندی توسل بوی کرده دعای خیر وهمت ازوی میخواستم روزی دردلوماه برفی عظیم افتاده ویك راه باریکی معبر شده باقی در وبام وکوچه را برف مسدود کرده ازان راه بمنزل میامدم پیشاپیش خویش خسرو بیك را دیدم خود را بعبای سیاه پیچیده بود جهدی کرده تابوی رسیدم وازپشت سر بوی سلام دادم چون بعقب نگاه کرده ومرادید جواب گفت وعلیك السلام گفتم خسرو بیك دستت را بده ببوسم دست از عبابیرون کشید ومن تانزدیك شدم سیلی بقوت بروی من چنان بزدکه ازهر دو چشم برق واشك بجهید وفحش زیادبمن دادکه ای ظالم زاده هر بدی که خواهی میکنی ودست بوسی مرا باعث فلاح خود میخواهی فقیر ازان ضربت بمیان برف جسته وبقرینهٔ وی میرفتم تا بدر بخانهٔ مقام امام زاده پیر عمر که شخصی معروف ومشهور است رسیدیم اعلی الله تعالی مقامه الجا الاغچی

با چهار الاغ در گذر بود خسرو بیك مرا گفت ای بچه ظالم سوار یکی از یخرها بشو وبحج برو وازمن در گذشت بعد ازان در اندك وقتی خدایتعالی ببرکت نفس شریف وی مرا توفیق سفر حجاز داد وبسهولت واسایش تمام بحج رفته وبعطاب رسیدم ودرنه ماه وبیست ویکروز صحیح وسالم باز آمدم توضیح انکه تاریخ سفرم بجانب حجاز سنه ۱۲۶۸ هجری بود علی هاجرها الصلوات والتسلیمات وعمرم بیست ونه سال کامل بودکه مرا محض فضل وکرم واحسان بردند وبمراد رسانیده وبر گردانیدند فالحمد لله علی ذلك (بارقهٔ) پیر عمر سابق الذکر علیه الرضوان مشهور چنان است که پسر أمیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه میباشد لکن فقیر از سفر حجاز در مراجعت که ببغداد رسیده ومنزل را بخانهٔ مرحوم شیخ احمد خلف مغفور حاجی شیخ قسیم مدرس سنندجی داشتم رحمهما الله تعالی ایشان روزی بتقریبی میفرمودند که عمر ابن علی در شهر حله مدفون است وپیر عمر سنندج پسر امام حسن است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در هر صورت این پیر عمر طاب ثراه بسیار باهیبت وخیلی صاحب تأثیر وبرکت است واین راقم الحروف دو کرامت بزرك نسبت جناب وی مشاهده کرده است (بارقهٔ اول) ملا علی حاکم بلوك اسپند اباد در دست میرزا زکی وزیر اعظم پادشاه گرفتار ودر حبس بود فرصت یافت وخود را بامام زاده پیر عمر انداخت فراشباشی وزیر آمد وبحیله ویرا بیرون برد وبعد بانواع اذیتش کردند پس از چهار روز فراشباشی بمرض سختی گرفتار شد وبمرد (بارقهٔ دویم) سه بره اهو برای ابو الفتح میرزای حاکم اورده بودند مدتی رام شده بهر جامی گشتند روزی شهزاده بذبح بره اهوها امر مینماید دوتا را تیغ میکشند سیومی گریخته تا بدر حجرهٔ مقام مبارك پیر عمر میرسد ومی نشیند قصاب در انجا ادب نگهداشته بر میگردد تا قرب یکسال از بره اهو در انجا بسر برده مردمان آب وعلفش میدادند بعد از ان سر بصحرا نهاده وبرفت (فائدة) بالاعتبار (بیت) آنانکه شمردند مرا عاقل وهشیار * کوتا بنویسند

کواهی بجنونم * لشیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه این فقیر چنانکه نوشته که سیلی سخت از خسرو بیك مجذوب خورده دایماً ازوی ترسان میبود چهار ماهی در کذشت شبی بامرحوم خواجه محمد سابق الذکر در بالاخانهٔ سر دری مسجد شهر منزل داشتیم یکی از دوستان در پیش منظره کفت خواجه محمد اذن هست خسرو بیك را بیاورم جواب داد بلی بیاور مرا خوف شد لکن چیزی نکفتم چون آمدند جای خویش بوی کذاشته در صف النعال نشستم وکمان اکاهی بوی نداشتم تا نشست بمن نکاه کرد وکفت روله محمد چرا دور نشستهٔ مکر ازمن میترسی دست خود را در ازکشید وکفت بیادست مرا ببوس از خوف پیش نمیشدم ووی تکرار باصرار میکرد بیا ودستم را ببوس تا خواجه محمد مرا کفت از چه معطلی بر خیز وبیا رفتم ودست اورا نوبتی چند بوسیدم وانشب را تانزدیك طلوع فجر باما بسر برد وحرف لغو وخلافی بمیان نیاورد بلکه صحبت عارفانه میکرد اما در مجلس اجنبیها بامردمان بسیار فحاش وسرد کوی وبدخوی بود ولغوها میفرمود وچند نوبت دیکر بنزد فقیر آمد وصحبتهای شکرف می داشت بحدی که مرا مشعوف خود بکردانید (بارقه) در ابتدای این کتاب نوشته ام که یکوقتی معاملهٔ من بپریشانی کشید در ن اوقات بکاری بشهر رفتم روزی باقبض عظیم در معبری بخسرو بیك رسیدم دیدم اطفال چند بوی حلقه زده ملاعبه بوی میکردند تامرا دید اطفال را کذاشت وبطرف من آمد وکفت اغا چرا چنین پریشانی وکمربندت چه شد کفتم هرچه هست ازنو پوشیده نیست ومیدانی یکبار روی باسمان کرده وکفت دوازده مادیان وکره بحمد بدهید ودرمیان اطفالها دوید بعد از فرصتی معاملهٔ طریقت وامورات دنیویم بتمام اصلاح پذیرفت واز تأثیر نفس وی باسودکی رسیدم الحق ابیات مثنوی شایان حال خسرو بیك است که در شأن بهلول نوشته اند (ابیات) ان یکی میکفت خواهم عاقلی * مشورت ارم بوی در مشکلی * دیکری کفتش که اندر شهرما * نیست عاقل غیراز مجنون نما * بر نیی

گشته سواره نك فلان • میدواند در میان کود کان • کوی میبازد بروزان وشبان • در جهان گنج نهان چان جهان • صاحب رأی است وآتش پارهٔ • اسمان قدر است واختر پارهٔ • فراو گرو بیانرا چان شده است • او دران دیوانگی پنهان شده است • حکایت مطول است لکن پس از در یافت سایل شیخ بهلولرا وسؤال وجواب می بیندنه دیوانه بلکه از عقلای فرزانگان است حویا میشود که باعث چیست خویش را چنین کردهٔ جواب میدهد امر قضاوت را ازمن تکلیف کردند (نظم) زین ضرورت گیج ودیوانه شدم • زین گروه از عجز بیگانه شدم • ظاهرا شوریده وشیدا شدم • لیك در باطن همانم که بدم • عقل من گنج است ومن ویرانه ام • گنج اگر پیدا کنم دیوانه ام • دانش من جوهر آمدنه عرض • این بهائی نیست بهر هر غرض • کان قندم نیستان شکرم • هم زمن میروید ومن میخورم (فصل) زمجذوبان سخن چون ظاهر افتاد • مرا بحثی دیگر در خاطر افتاد • این فقیر راقم الحروف بعهد مرحوم مغفور محمد شاه قاجار اعلی الله مقامه مجذوبی را در شهر طهران دریافت شاه سیاه نام شخصی سیاه روی ژولیده موبی ژنده پوش ظاهر غبار آلودهٔ خراب وباطن چون ماهتاب کم طمع وبیخورد وخواب گاه از اغنیا چیزی میگرفت وبمحتاجان میرسانید زبان وی را کسی ندانستی مردمان بسی بوی مرید ومخلص وجمعی در کاروی منکر ومفلس بودند برخی ازجهال بضرب سنك وتیغ ویرا اذیت میدادند واز کسی رنجه خاطر نشدی روزی این فقیر در پشت سروی مخلصانه براه میرفتم جوانی غافل در رسید قمهٔ از غلاف برکشید وچنان بسرش بزد که خون چون فواره بجوشید ابدا ملتفت نشد که بود وچرا بزدلم بحال وی بسوخت سنکی بقصد انتقام برداشتم بان بی رحم زنم ناگاه روی بعقب کرده وتیزتیز بمن نگریست ودندانهای خود را بهم زد وچیزی بگفت از نظر وهیبت وی اعضای من رعشه ماند وسنك از دستم بیفتادوان غافل بیمروت بگذشت بعد از چند سالی شنیدم بتفنن کدخدا محله رجبعلی نام منکران شاه سیاه را

بکشتند ومرحوم جنتجاه محمدشاه در انتقام وی که خدا رابقتل فرمان داد ومال واموال
ویرا بغارت برد بلی (بیت مثنوی است) ای بسار وی سیاه ودل چوشیر ۰ ای بساموی
سفید ودل چوقیر ۰ واز جملهٔ اخوان الصفا صاحب باصدق ووفا علامهٔ زمان خویش ملا
مصطفای چمبالی الاصل بود که در اوایل حال باین فقیر راقم مؤدب واستاد درس بودند
بعدش بصحبت مرحوم مغفور جناب مولانا احمد کوله سارهٔ قدس سره شده واخر حرم
ویرا بدامادی قبول کرده بمدرس اولاد ومدرسهٔ خود بر قرار نمودند الحق عالمی با اعتبار
وفاضل صلاحت شعار وممارسهٔ طالبان علم را مدارند ایشان نیز بحسن ملن خود صیغهٔ
اخوت را باین بیمقدار خواندند بعد از فوت جناب مولانا رحمه الله تعالی از انجا کوچیده
بکاشتر که تکیه ولنکر شیخ الشیوخ جناب شیخ عبد الغفور بود علیه الرحمة والمغفرة
برفت پس از چندی از انجا بقریهٔ کلانی کوچید ومجاور مزار مولانا احمد در انجا کردید
نور الله مضاجعهم واز انجمله برادر بشریعت مستقیم صاحب اخلاق کریم جناب عرفان ماب
ملا ابراهیم طویلهٔ است وفقه الله تعالی وایانا علی جادة الشریعة المطهرة النبویه علی مصدرها
الصلوة والسلام والتحیة عالم عامل وشریعت روکاملند وبکلی از حقایق تفسیر ودقایق احادیث
اکاه وعادلند وبر ترویج شریعت غرا مایل وبجدجد زاهد ووارع افتاده ست ومدت
یکسال یابیشتر بامر اقدس حضرت پیرزادهٔ اعظم امجد قبله کاه محمد شیخ محمد دام
اقباله بسمران آمد وصحبت این فقصیر را لازم کرفت وبفقیر زاد کان درس
میکفت وبااین فقیر بی رشد وعمل عقد اخوترا لله وفی الله برخواند وبدوستی بلیغ رسانید
سلمه الله تعالی وابقاه واز انجمله والهٔ رتبهٔ کم نامی شیدای بیدای طریقت کرامی استاذی
ومخدومی ملا محمد اورامی الاصل ساکن شهر سنندج بودند که آدمی صلاحت اندیش دل
از دنیا بریدهٔ درویش باوفا وسخاوت کیش بودچنانکه پنجاه سال در شهر سنندج بااهل
وعیال آمده وتوطن داشت وسر وکارش با اشراف واعیان ولایت بود وفتوح دنیوی

ازهر طرف بوی میامد از بسکه بذل واحسان بفقرا داشتی بوقت فوتش دیناری ودرهمی نقدا یا جنسا بجا نکذاشت لاحرم اکر میل تحصیل اموال دنیویش بودی البته چند ضیاع وعقار وعمارت حاصل داشتی لکن دفع الوقت میکرد ومیکذرانید الحق زیاد مکرم الارامل والایتام بودند وباهر فقرا ومساکین بعطیهٔ مال ترحم میفرمودند جزاه الله تعالی خیراً ودر طفولیت این فقیر را معلم بوده ودرس قرآن وکتب فارسی را میکفتند صوفی سالك وصاحب جذبهٔ قوی بودند وعقد برادری را بامحبت کامل بفقیر بستند وایضا درآخر عمرش برخصت حضرت ایشان علیه الرحمه والغفران اسیه نام صبیهٔ خود را بحبالهٔ نکاح فقیر دراورد وخودش بسمران آمد وبعد از یکسال تام متوفی شد در جوار قبر مرحوم شیخ محمد حسن معروف بسبزه پوش ویرا دفن کردیم رحمة الله تعالی علیهما تاریخ فوت المرحوم روز یکشنبهٔ بیست ویکم شهر ذی القعده الحرام بعد از نماز صبح بوقت طلوع افتاب سنه ١٠٨٤ اللهم اغفر له وارحمه بلی (بیت) خدا کشتی انجا که خواهد برد ٠ اکر ناخدا جامه برتن درد٠ وازانجمله برادرمهر سیر بکرم حقسبحانه راجی ملا محمد فاوجی که در مسجد دار الاحسان سنندج ساکن است چون فقیر را ملاقات نمود وعلی رحم دانست بر رحمش افزود بحسن ظن عقد اخوت را جاری فرمودند (ابیات لسعدي) الهی چنان کن سر انجام کار ٠ تو خشنود باشی وما رستکار٠ (لراقمه) وکرنه مرا ز وی اق هیچ نیست ٠ که لطف توام شامل اید بکار ٠ ببخشای وعفوم کن ازهر کناه ٠ بدین بندکان صلاحت شمار٠ آمین یامجیب السائلین (شعر بردیه) یانفس لاتقنطی من زلة عظمت ٠ ان الکبائر فی الغفران کاللمم ٠ لعل رحمة ربی حین یقسمها ٠ تأتی علی حسب العصیان فی القسم ٠ ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار (قصیده ایست در خاتمهٔ کتاب صورتش با معنی وحدت در کثرت اتفاق افتاده است)

برقات وجه حبیبنا بکمال حسنه اذ طلا بهزار زمزمه عالمی بجمال او شده مبتلا

همه رویت ایله ذی چشم بعدم چو عکس زد ز کرم

دو هزار شمس بهر قدم بوجود آمد ازان جلا

همه از شموس به شعشعان زشعاع چهرهٔ دلستان برقوص مانده جاودان بترنم بلغ العلی

بگشای چشم خودای عدم بنحوس وشر خود ازقدم

که وجودت ازشه محتشم بود وارسته از غلا

توکه حوت بحر تحیری زکمال شارق خاوری متفکر آبشاوری نعم ازچه بود که گفت لا

چو تذرو گلشن وحدتی بظهور کثرت معرفت سزد ار کوس انا الحق بزنی بنغمه مقلی

لمعات حسن وجمال کل بعدم زالست چو زد دهل زسرادقات بربکم بکنایه ورمز وبی مـلا

همه بدل ازعدم فراق بوجود آمده زاشتیاق بخروش وغلغله در جواب شده معترف که بلی بلی

بهزار شورش وچه چه بهزار جوشش وقهقهه بجمیر زه ایش وجود کل بکشند نعره که الصلا

صفی ازتعشق حسن کل بخلوص مانده مشتغل

به ثبوت ونفی کلند وخار زده حمله کف بسیوف لا

نزر نقد جان بکف از نثار بظهور وشیون دراعتبار

همه مستمع بی امر کل چه خطاب تا رسد از علی

بشئوم بخت دیگر فریق شده بانکول نعم رفیق بو نال بحر عدم غریق متنادمند بکربلا

یکی ازهوا یکی ازهوس بخروش مانده چون بکس متوحشند که زین نفر زچه روزن است ره جلا

قسم مخالق ظلم ونور نرهند این فرق از غرور بجز اینکه ناله واثبور بکشند دردم انقلا

همه خلق ازین عدم ووجود متحیرند درین شهود بنشین خموش صافیا که نئی تو محرم این خلا

مگر ان مهاز سراج الدین سمی خاتم مرسلین صلى الله عليه وسلم چو زسر عشق شد امین شده فرد وقطب رهٔ ولا

چو ره از طریقهٔ نقشبند که زهر طرق بود ارجمند بی اقرب آمد وداپسند بجناب شاهد ذی العلا

قصیدهٔ اصدق المناقب وصفا صحیحا لحال قائله المذنب رحمه الله تعالى وغفر ذنوبه کما قال

الله سبحانه قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا الذين ضل سعيهم في الحيوة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعاً .

ای قلب زراندوده چه نازی بجمالت — فکر از دغل خود کن وهنگام زوالت
زراق تو شهره شد اندرهمه آفاق — ازنفس همه در حیرت تزویر وحیالت
ای همچوشغال ازخم نیل آمده رنگین — وانگاه بعالم زده فریاد جهالت
گاه روزه منم طاوس عرشی بلطافت — هین سجده بریدم همه با عجز وکسالت
وانف نبی از کاستن خویش بناگاه — میکاهی ودسواشوی آخر زخجالت
لی نی که بباران قضا عاقبت این رنگ — شوید زجانت توبدهند بجلت
هرکس که ترادید درین خرقهٔ تزویر — تکفیر توگوید به براهین ودلالت
پس صیرفیانند درین ره که شناسند — مسهای زراندوده طلاهای اصالت
تک شحنهٔ دیوان قدر بر توکا زند — واندر نظر خلق ببندد بنکالت
پس خوش بود ار وزپس خجلت رتشویر — برگردی ازین دعوی پرعجب وضلالت
ترسم که سر افکنده شوی درهمه عالم — پروا نبود هیچکسی را زو بالت
برفرش نداری ره واز عرش زنی دم — برکنده شود یارب ازین کذب سبالت
پرهیز نداری وکنی دعوی تقوی — در تحت ترائی وریاست خبالت
خویش از سر تقلید چو صدیق شماری — وانگاه بزندیق بمانی زفعالت
جام بخیال آمدی از دولت دارین — چون نیک به بینی بجحیم است مآلت
عاشق نبی ولاف زنی هم سر مجنون — لیلی نشناسی وکنی دعوی حالت
ای از صف عشاق حقیقی شده محروم — وی عشق مجاز از توبه تردید وملالت
ای بوشتر زور سوار آمده در تال — زنهار فرودای وحذر کن زمقالت
مجنون صفت از ناقه کنون در ره لیلی — خود را بزمین افکن وبشکن روبالت

در میکده رو کدیه کنان جانب مستان | زین زهد پر از کبر وریا کوی اقالت
در محضر عشاق دل آرام حقیقی | دستی بکش وپیش بیر کهنه سفالت
در یوزه کنان روسوی ایشان که کریمند | با مهر ووفا جود وسخا اهل سلالت
صر مستی وعشق ایشان نه ملاهی است | یا بدعت ومحدث بود وفسق وبطالت
کاین زمزمه زان بانك جرس بودکه برخاست | از قافلهٔ فخر بشر ختم رسالت ﷺ
چون نیك بیابند طلبکاری وصدقت | ممکن که ببخشند ترا یك دوپیالت
زان کهنه می احمر ومخلوط بافیون | بومست حقیقی شوی وواقف حالت
زان مستی ازین هستی خود نیست شوی کل | کیرد زبقا مشعله انوار کمالت
وزشاهد معنی چو بکام آمدی ایجان | یاد آور ازین جای مسکین بعجالت
کان پیر حزین را بیکی جرعه نوازید | بازش برهانید ازین تیه غوالت
شاید که جوان کرد دو مستی کند از نو | رقص آر دو عاشق شود از بعد رزالت
زین خرقهٔ تن افکند ودر شود ازاد | عریان بسر اپردهٔ ذی العز وجلالت

(تذییل) چون سفر اخیر این فقیر باتقصیر بخاکبوسی سدهٔ سنیهٔ وعتبهٔ علیهٔ ان اعظم قطب کبیر اعنی حضرت ایشان که الحق فرد فی العصر ودستکیر هرجوان وپیر بودند علیه وعلی اولاده واتباعه التحیة والرضوان والرحمة والغفران من کنوز الرحمن سبحانه الملك المنان فایز کردید بهنکام مرخصی برای مراجعت چون بمجلس پر سرور وحضور لامع النور رسید بعد از تلثیم انامل وترسیم وداع فقیر مهجور را امر فرمودند که من بعد داعیا دعای خیر بمن بکوی مکر اشاره بفراق صوری ووداع جسمانی ازین دنیای بیوفای فانی نمودند (بیت لراقمه) در روم زین خاکدان پر صداع * الوداع ای خیل احباب الوداع * وبعد ازان بار دیکر در حال حیات بخدمت انحضرت که نظرش مکفر هر سیآت بود نرسیدم (بیت لراقمه) الفراق ایشمس اعیان الفراق * الفراق ای بدر احسان الفراق *

الفراق ایعظهر الطاف حق * الفراق ای نور عرفان الفراق * الفراق ای عشقمازاق جمله راه * یافتند از توبه جانان الفراق (شعر) الحب یحرقنی والدمع یغرقنی * فهل رأیت غریقاً کان یحترق (بیت) زفراق چون ننالم من دلشکسته چون نی * که بسوخت بندبندم زحرارت جدائی * لاجرم حسب الامر انحضرت علیه التحیة والرضوان عهد وشرط نموده که مادام الحیات بحلوای پرشکر وبادام دعوات خیر شان کام وزبان خود را همیشه اون چرب وشیرین بدارد وعقاد کریمهٔ ادهونی استجب لکم امید بکرم ارحم الراحمین چنان است که دست رد باین بضاعت مزجات دعوات خیر ننهد وبکرم واحسان قبول اورد ان الله لا یخلف المیعاد خصوصاً خاتمهٔ این کتاب را که بدعوات خیر مباورد بکرم واحسان بپذیرند وسهو ونسیان نگیرند (ربنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم) (شعر لا ادری) ها ان تاعذرة ان لم تکن قبلت * فان صاحبها قد تاه فی البلد (بیت لا ادری) کوه بردوش از گناه ورخ زنخجات همچوکاه * دارد امید زوال کوه وکاه اورده است (ابیات لراقمه) شب گذشت وسوخت شمع وماند مطرب بی سرود * شاهد وساقی ملول از استماع چنگ وعود * فرقهٔ عشاق از نظارهٔ دلبر هنوز * سیر نا گشته حجاب اندرمیان آمد چه سود * تا که بلبل خواست طرفی بندد از رخسار گل * نا گهان باد خزان گل را بیغما در ربود * شاد دل ننشست کس بادلبر خود یك زمان * که نه از دست قضا در های غم بروی گشود * حاق غمگین هنوز از شوقت ای ارام جان * مانده اند راول وصف تو وعشق ودود * (فی خاتمه) اتمام پذیرفت این مجلد کتاب مسمی ببارقات السرور (بیت لسعدی) هنوز قصهٔ هجران وداستان فراق * بسر نرفت وبپایان رسید طومارم * بعدها با قلب رقیق پر حضور سؤال اودم از پیشگاه ماسوی پناه حضرت پرورد کار عزیز وغفور جل سلطانه واعلی برهانه واعظم شأنه که بلاحقهٔ عبارات لطایف وعبارتش گروه مخلصان را بشارات بمقامات اعلی علیین دهاد وجملگی را در خلوتخانهٔ فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر بر نهاد وزمرهٔ

منكران را بدركات سجين واسفل السافلين داخل كناد لا والله بلكه اوها را نيز بعفاهر (كتب ربكم على نفسه الرحمة) بدر يافت صدق صادقان وتوبة محبان واخلاص مخلصان برسانادر وخلعت كران بهاى عفو ومغفرت را بايشان بپوشاناد كه الراضى بالضرر لايستحق النظر اوى والله رؤف بالعباد (بيت) الهى بيا مرزاين جمله را ٭ نويسنده كوينده خواننده راه (ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار) اكنون وقت دعا كردن فقير وچشمداشتم قبول اوردن از رب كبير است (جل وعلا بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين حمداً يوافي نعمه ويكافى مزيده اللهم صل وسلم وزد وبارك على اشرف الخلق واجود الخلق وحبيب الملك الحق سيدنا محمد الذي شاعت رسالته فى البلاد غرباً وشرقاً وحنت اليه المطايا من رذيس واد العقيق طرباً وشوقاً بلغ اللهم صلوتنا وسلامنا اليه واجعله معروضة عليه مقبولة لديه رب العالمين اللهم اصلح امة محمد اللهم ارحم امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم اغفر لامة محمد اللهم انصر امة محمد اللهم اعف عن امة محمد اللهم ارفع درجة امة محمد اللهم اعل مقام امة محمد اللهم زد انوار امة محمد (ص) يارب العالمين اللهم اغفر لشيخنا ووسيلتنا الى بابك الاعلى الشيخ عثمان وارحمه وارفع درجته واعل مقامه وزد نوره وارض عنه واجزه عنا افضل ما هو اهله اللهم اطلع عليه وشرفه بلذة النظر الى وجهك الكريم يا عظيم يا رحيم اللهم اغفر لاولاده واحفاده واهل بيته وخلفائه ومريديه ومخلصيه ومنسوبيه ومعتقديه ومحبيه اجمعين الاحياء منهم والميتين بجاه سيد المرسلين محمد وآله الطاهرين صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين اللهم اجزهم بالخير عامة واجعل مقامهم فى مقعد صدق عند مليك مقتدر اللهم افتح لهم ابواب رحمتك وابلغ روحه وارواحهم مني تحية وسلاماً اللهم احسن اليهم افضل ما احسنهم الي بفضلك يا ارحم الراحمين) (شعر من قصيده البرديه) يارب فاجعل رجائى غير منعكس ٭ لديك واجعل حسابى غير منخرم ٭ والطف بعبدك فى الدارين ان له ٭ صبراً متى تدعه الاهوال ينهزم ٭ (اللهم واسئلك العفو والعافية والمغفرة

وكمال الاحسان لوالدى وارحمهما كما ربيانى صغيرا واجزهما افضل ماجازيت ابا واما عن ولديهما اللهم اغفر لنا ذنوبنا وارحمنا فانك غفور رحيم وعافنا من جميع بليات الدنيا واعف عنا من عذاب يوم الآخرة وتب علي فانك تواب كريم واغفر لاولادى واحفادى وذريتى واختانى ولجميع احبائي واصدقائى يا غافر المذنبين) (بيت لراقمه) روز وشب زانفعال شوم خويش حزانم چو بيد • كه بوعد اميد وارو گاه خايف از وعيد • بهر پاس احمد مرسل شفيع المذنبين • در گذر ازهر چه كردم اى خطابخش مجيد • (اللهم سلمنا وسلم ديننا ولا تسلب وقت النزع ايماننا اللهم يامحول الحول والاحوال حول حولنا وحال جميع المسلمين الى احسن الحال اللهم اغفر لاصهارى وانصارى واخوانى واخوانى وجميع اقاربى وذوى ارحامى وافتح لهم ابواب رحمتك اللهم اجزهم بالخير عامة اللهم اغفر لاخوانى الذين عقدنا معهم باخوت الاسلام وذكرت اسمائهم فى هذه المدونه واجرهم من النار وادخلهم الجنة مع الابرار وافتح لهم ابواب رحمتك واجزهم بالخير عامة) (اشعار) يامن يرى مافى الضمير ويسمع • انت المعد لكل ما يتوقع • فبحق من احببته وبعثته • واجبت دعوت من به يتشفع • اجعل لنا من كل ضيق مخرجاً • والطف بنا يامن اليه المرجع (شعر اخرى من كلام عبد الرحمان ابن الجوزى فى تاريخ ابن خلكان) يا كثير الصفح عمن كثر الذنب لديه • جائك المذنب يرجو العفو عن جرم يديه • اكرم الضيف ولو كافر من قول نبى • انا ضيف وجزاء الضيف احسان اليه • مصرع سيوم ازفقير كاتب است وخارج از قول شاعر (اللهم اغفر لمن وصانى بدعاء الخير ولمن احسن الي ولمن لهم حقوق فى ذمتى ولمن اعانى ولمن نصرنى واغفر لجميع مشايخنا الذين شرفت بصحبتهم مدى عمرى وفايزت ببركاتهم واغفر اللهم للسادات والحجاج والغزات والمجاهدين فى الدين والمروجين لشريعة خاتم النبيين اجمعين صلوات الله تعالى وتسليماته سبحانه عليه وعلى آله وصحبه وعليهم الى يوم الدين ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الراحمين اللهم اغفر لعلماء المجتهدين والشهداء والصالحين ولجميع امة سيدنا محمد يا واسع

المغفرة ويا اكرم الاكرمين يا كريم العفو نرجو عفوك فاكرمنا ولا تهنا واسئلك اللهم اضعاف جميع ما سألتك من الفضل والكرم والمغفرة والنعم واللطف والاحسان لمشايخ سلسلة لطريقة النقشبندية هم الذين بذلوا اوقاتهم بالليل والنهار والسر والجهار فى متابعة نبيك المختار واصحابه الطاهرين الاخيار صلى الله تعالى وسلامه عليه وعلى آله وصحبه وعليهم اجمعين اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات وتابع بيننا وبينهم بالخيرات ربنا آتنا من لدنك رحمة وهئ لنا من امرنا رشداً) (شعر لعمر ابن الفارض المصرى) فيارب بالخل الحبيب محمد • نبيك وهو سيد المتواضع • انلنا مع الاحباب رؤيتك التى • اليها قلوب الاولياء تسارع • فبابك مقصود وفضلك زائد • وجودك موجود وعفوك واسع (رباعى بابا طاهر همدانى) ازان روزى كه ماراً افريدى • زماجز معصيت چيزى نديدى • خداوندا بحق هشت وچارت • زما بكذر شتر ديدى نديدى • (اللهم ارسل الى ارواح جميع ما ذكرت اسمائهم مغفرة كاملة ورحمة واسعة وبركة كثيرة وتحية طيبة وسلاماً مباركا وافراً واغفر لناظر هذه النسخة المشتملة على الصدق والصواب وتقبل ياوهاب دعواتي يامن اجاب دعوة السائلين بجاه سيدنا محمد خاتم النبيين وآله الطاهرين واصحابه الطيبين صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين وعلى ازواجه امهات المؤمنين وذريته واهل بيته وتابعه الى يوم الدين وعلينا معهم برحمتك يا ارحم الراحمين ربنا اننا سمعنا منادياً ينادى للايمان ان آمنوا بربكم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيأتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد اللهم صلى على سيدنا محمد وآدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى وما بينهم من النبيين والمرسلين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين اللهم صلى على جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل وحملة العرش ورضوان خازن جنتك ومالك خازن نارك وصلى الكرام على الكاتبين وصل على اهل طاعتك اجمعين من اهل السموات واهل الارضين

آمين وآخر دعوينا ان الحمد لله رب العالمين) تمت شد كتاب خوشخطاب مفرح ذات بانور مسمى ببارقات السرور من كلام فخر الحاج جناب مستطاب مستغنى الالقاب حضرت ابوی حاجی شیخ محمد ساکن ممران دامت برکاته حسب الامر حضرت ذیرفعت ایشان سلمه الملك المنان از دست حقیر سرا پاتقصیر لجهٔ عصیان غریق بحار سهو نسیان غلام وخادم زادهٔ حضرات درویشان بلکه کلب درگاه ایشان قدس الله تعالى ارواحهم محمد سعید ابن الحاج دریوم پنجشنبهٔ بیست وهشتم شهر ذیقعده الحرام فى سنه ۱۳۰۷ اللهم اغفرلی ولوالدی وارحمهما کما ربیانی صغیراً وکبیراً اللهم انی اسئلك العفو والعافية فى الدين والدنيا والآخرة اللهم طول عمری مع تحصیل علم الكثير النافع وعمل صالح متقبل ورزق واسع متكثر آمين برحمتك ياارحم الراحمين (بارقهٔ) چند بعد از اتمام کتاب بارقات السرور اند واما بنعمت ربك فحدث یکوقتی ازاشفتگی وارتکاب معاصی یأس بمن روی دادتوسل بدرود حضرت حبیب ودود محمد عربی صلوات الله وتسليماته عليه وعلى آله واصحابه الطاهرين جستم وتاتوفیق یافتم صلوات خواندم وبعجزو نیازم تمام بخواب شدم نزدیك صبح بخواب دیدم که دربین دوکوه جلکه ایست سر ببالادران جلکه براه میروم وجنی که قرین من است همراه دارم چون بسی شدم پنبه زارها دیدم در انوقت ان قرین جن را مانع شدند وازمن باز گرفتند تنها برکنار پنبه زارها میرفتم ناگاه اسپی خوش صورت سفید تمام براق بمن اوردند که سوار شو سوار شدم ودیدم که از دوطرف کوه پایها ابهای صاف روشن جاری شده پاین میامد وبوسط همان جلکه رود خانهٔ میشد مصفا واز رود خانه جوی بارهای آب روشن به پنبه زارها سر کرده بود وپنبهٔ سبز وآب روشن چون زمرد بمر دارید نسب کرده باشند صفای عظیم داشت درانحال خود را منور وباصفامیدیدم ناگاه راه من بخیابانی رسید از دو طرف بیدهای سر بریده وجوی بارهای آب روشن چندی دیگر در انخیابان بسواری میرفتم ومتصل راه بفوق بود درانتها از قلهٔ کوه چمنی

دیدم مرتفع و بیدهای سربریده باطراف چمن سبز کشته نزدیکتر که شدم دو نفر دیدم که بر سر چمن بکنار حوض نشسته بودند یکی سراپا لباس سبز وجمالی چون ماه بدر وریش نازك سیاه ودیکری لباسهای سفید نظیف وقامت هردوبلند وریش وی بسیاه سیاه وچشم مست شهلا وابروی پیوسته بغایت حسن وجمال بود بپای انجمن که رسیدم ازاسپ پیاده شدم وان بزرکواران برپای خاستند که من بیدار شدم ونهایت روح وفتوح بمن روی اورده تا بچند روز مست واربودم و بخطره عاز را میخواندم (بیت) من انم خاکم که ابرنوبهاري * کند از لطف برمن قطره باری * ولی چون شه مرابرداشت ازخاك * سزدکر بکذرانم سر زافلاك هوالعلیم (تنبیه) جایز است بلکه واقع که صاحب خاتم نبوت محمد المصطفی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وحامل بار ولایت اوعلی مرتضی علیه التحیه والسلام والثناء بندهٔ سر کشته را از عبد عبیدان خود بنوازند وباین مبشرات بحال وی بپردازند ودلخوشش بسازند (ع) با کریمان کارهادشوار نیست (شعر) ولوان فی کل منبت شعرة * لسانا یبث الشکر کنت مقصرا (بیت) شب ارشیست محمود باتونه بان * نوروز ازحسد اسپ بروی مران (بارقهٔ دیکر اینکه) دوسن شصت وپنج سالکی بشهر سنندج رفته بودم در خانهٔ جناب ملا عبد المجید دامادم مهمان ومریض افتادم شبی باایشان مکالمه داشتم که اکر در اینجا فوت شدم مرا بکجا دفن میمائي وي در جوابم کفت در صفهٔ تربیت مرحوم جنتجاه خیر من زار بیت الله الحرام حاجی ملا محمد منبری عموی پدرم جای دو قبر باقیست یکیرا برای شما ودیکی از برای خودم باشد اکر اینجا مردی ترا بانجا میبرم وبخاکت میسپارم من دلخوش کردم که در جوار انعالم ربانی اعلی الله تعالی مقامه مدفون میشوم همان شب را در خواب دیدم که در محلهٔ قاطرچیان شهر براه باغ خسروابادایستاده ام می بینم کروه کروه زنهای با عصمت وصاحب لباسهای عربی روبکوه اوی در میروند پرسیدم بکجا میروید یکی کفت بتیر کردن صحرا میرویم یکی دیکرشان چون بمن رسید

گفت (من دان نفسه وعمل لما بعد الموت فكان من المرسلين) ان کس که بتو میگوید تو چونکه در اینجا بمیری بفلان مکانت دفن میکنم تو در اینجا نخواهی مرد در جای دیگر بمیری بعدش بیدارشدم وصبح بوی کفتم کفت الخیر فما صنع الله تعالی(چند واقعهٔ بعد از اتمام کتاب بارقات دیده وتصرفات حضرت ایشان را اعنی سراج الملة والدین نور الله تعالی مرقده وفی غرف الفرادیس ارقده استنباط نموده است تسوید مینماید) (بارقهٔ اول) بعد از مدت هفده سال از رحلت حضرت ایشان عطر الله تعالی تربته وفی اعلی علیین رتبته روزی مرا قبض عظیم بود بفکر درماندم حضرت ایشان ماقدس سره مبالاتی بمن ندارد یقین از شقاوت ازلی من است با این خطرات بشب اوردم وبخواب شدم نزدیك صبحی بخواب دیدم که حضرت ایشان روح الله تعالی روحه بمنزل فقیر ظهور فرمود وازسر تغیر وهیبت بفقیر کفتند که تو میکوئی شیخ مبالاتی بمن ندارد مرا ازان خطاب خوف بکرفت وخیال کردم که در عهد حضرت خواجهٔ بزرك شیخ بهاء الدین محمد بخاری شهیر بشاه نقشبند قدس الله تعالی سره العزیز مریدی بعصامهٔ دوازده فرسخ دور پشهٔ هیزم بر داشته وخطره کرده است کاشکی حضرت خواجه این زحمت مرا در مییافتند الخطره اشراق خاطر حضرت خواجه شده فورا مرید را از طریقت خود اخراج فرموده باخود کفتم مبادا حالت هیچ این ساعت چنین باشد ومرا مردود نماید بادب وخوف تمام پیش رفته وکفتم که قربانت شوم مرا چه حد یارای انکه چنین بکویم واز حضرت خادمان که نمایم من همان کمتر کناس خادمان درکاه حضرتم بکمال رأفت فرمودند خدا پسرانم را ازمن بکیرد که بقدر همکی اوهاترا دوست میدارم ومحبت باتودارم تا این را شنیدم پیش رفته ودست ودامان مبارك اورا بوسیدم وفتوحی بدلم برسید چون بیدارشدم ان قبض خاطر بیسطی عظیم تبدیل شده بود والسلام (بارقهٔ دیکر اینکه) چندی بعد ازین واقعه شبی بخواب دیدم که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه بمیان ایوان خانهٔ فقیر تشریف اورده ونشستند

فقیر بتقبیل ایادی آنحضرت مشرف وفائز گشتم یکبار خبر رسیدکه چهارصد نفر مردمان زوارا ازهر دیار بزیارت حضرت شیخ آمده اند فرمود اوها را بطلبید جوق جوق حاضر میشدند ودست مبارك حضرت ایشان را بوسیده وکنار میگرفتند در فی اثنا بناگاه شیخ محمد رضای فقیر زاده بحضور مبارك رسیده دست حضرت ایشانرا میبوسید ومیگفت قربانت شوم میل دارم که دائما در خدمت شما باشم در جواب وی فرمودند من همچنین میخواهم که دائما بنزد پدرت باشم بعد بیدار شده وگفتم (بیت) اجرها باشدت ای گوهر دریای وجود * که ترحم بگدایان فرومایه کنی (بارفهٔ دیگر اینکه) وایضاً بهمین تاریخ مذبور در شب شنبهٔ اخرماه صفر الخیر بخواب دیدم که بزیارت حضرت ایشان نور الله مضجعه رفتم چون بخانقاه مبارکه رسیدم بشرف ملاقات ودست بوسی آنحضرت فی اعلی غرف الجنان اضجعه فیضیاب گردیدم چند روزی در انجا نواز شها میبافتم چون برای مراجعت بخانهٔ خود خواستم رخصت بگیرم حضرت ایشان دراطاغی عالی تشریف داشتند ومنظرها ازهر طرف بالا کرده بودند دست مبارك ایشانرا گرفتم فرمودند بنشین دور نشستم باز گفتند پیشتر بیا بقرب زانوهایش رسیده مرا بنشانید وازطرف گوش یمین من بمن توجه تامی فرمود وسر مبارکش را بسر دوش من میبود ودست خود را بمیان دست من نگهداشته بودند بعد از فراغت ازتوجه پیرزادهٔ اکرم امجدجناب شیخ احمدرا سلمه الله تعالی طلبیده وفرمودند حاجی محمد را مشایعت کن تابخانهٔ خودش میرسانی هر دو از حضور باشوق وسرور بیرون امدیم جناب شیخ احمد دام عمره مرای گفت من باتو بیایم باید کسیرا بامن بفرستی تامرا بشهر سنندج ببرد جوابش گفتم که خودم باتومیایم تاترا بمسجد پیر عمر طاب ثراه برسانم وباستراحت بنشین در انحال باز گفتم خوب است یا شیخ چون بمیان ممرانها تشریف میاوری برای اوهاهم فوز عظیم است جواب گفت خدایتعالی بدترازان برای اوها بکند بناگاه وضع برمن تغییر شد وخود را با اهلیهٔ

خویش دیدم که بصحبت مشغولیم بانتها بیدار شدم (بارقهٔ دیکر اینکه) یکوقتی دیکو در خواب بزیارت مزار فایز الانوار حضرت ایشان علیه المغفرة والرضوان رفته چون انجا رسیدم دیدم که در همان بقعهٔ مقبرهٔ خویش نشسته اند چون بدستبوسی انحضرت فیضیاب کشتم فرمودند حاجی بجز نهال الوچه هیچ نهالی دیکردر طویلی باقی نمانده است خیال کردم مکر حضرت شیخ قدس سره می پندارد من برای نهال امده ام در جواب کفتم قربانت شوم من برای رضا جوئی خدا تعالی ودیدار بنی حضرت شما امده ام نه برای نهال فرمودنداری میدانم اما هیچ نهالی در اینجا نمانده مکر نهال الوچه وانکه در بیاره است بکلی ریشهٔ خود را از زمین برکند لحظهٔ توقف کرد وباز کفت انکه در بیاره است ریشهٔ خود را بتمام برکند نمیدانم مراد حضرت ایشان علیه الرضوان کسانی بود که در میان اولاد واحفادش نفعنا الله تعالی ببرکاتهم برسم غمازی ونمامی پیش امده واتش فتنه وفسادی برا نکیخته بودند یا از اجنبیها کسی بترك ادب باایشان معامله کرده باشد والله سبحانه اعلم بعد از کفتکوی فقیر برسم ادب از قفا باز کشته بایوان مقابل بقعهٔ قبله امده وبادب وانتظار فیوضات انحضرت ایستادم در انحال دیدم مرید وجمعیت خلایق بدور حضرت ایشان اعلی الله مقامه جمع هستند بیکبار حضرت ایشان بانجماعت امر فرمود شماهم بیرون بروید باحاجی محمد مقابل ومقارن بایستید جملکی تمکین کرده بایوان در امده وبریمین ویسارمن بایستادند تا که بیدار شدم ویافتم انچه یافتم (بارقهٔ دیکراینکه) شبی دریشت بام خانقاه باغ خویش برای نماز تهجد بیدار شده چون نقل را بجای اوردم مراقی واستغراقی روی داد طشتی روبین حاضر بودقی را بان طشت کرده بودم بعد از فراغ باز بخواب شده دیدم حضرت باعزت ایشان مارضی الله تعالی عنه وعن اخلافه ظهور فرمود وچند صحبتهای عجیب وغریب بافقیر بمیان اورد وتواضع واحسانها میفرمود بوقت رفتن فرمودند این بادیه را از کنار نماز کاه خوددوراند از یافتم مرادش طشتی بودکه استفراغ

وقتی را دران ریخته بودم فورا بیدار شده وطشت را دادم بشستند (بارقه ٔ دیگر اینکه بتاریخ هزار وسیصد ویك هجری علی هاجرها الف صلوات وتسلیمات وعلی اله واصحابه الطاهرین که عمر فقیر در شصت ویکسال است زنهای که کنار ازمن گرفته وبانواع از یتم اهتمام دارند العلم عند الله سبحانه وتعالی که یکی از انها جادوی بسیار سختی کرده بودکه میان من واهلیه ٔ مطیعه ام مفارقتی شود چنانکه بکرات کرده بودند ومرا تشویش میدادند قضارا امسال در ماه ربیع الاول چیزی کرده بودند که فقیر تامدت چهل روزی همینکه بخواب میشدم موکلهای بد شکل مهیب بدورم جمع میشدند بشکل میمون وعنتر وخرس وگرگ وکاه بصورة قرهچیهای که قالبیرها میسازند جماعتی بد صورت ومحتال ومزور ظاهر میشدند وبانواع شعبدهابیش میامدند خدای سبحانه وتعالی بکمال کرم وفضل بمقادوماهم بضارین احدا الا باذن الله مرا نجات میداد واز شرانها امنیت می بخشید بلی ان کید الشیطان کان ضعیفا تانصف شبی از شیاطینهای موکلات جاد وعظیم خسته ماندم وبیدار شدم انچه خدایتعالی توفیق داد آیات واذکار خوانده وهدیه بروح پرفتوح حضرت جامع کمالات قطبیت وفردیت سراج الملة والدین نور الله تعالی تربته وفی مقعد صدق رتبته کردم وبحال رابطه ٔ انحضرت مشغول شده وشرح درد وگرفتاری خود را بایشان عرضه داشتم وخواب مرا ربوده ناگاه دیدم که حضرت ایشان علیه الرضوان مثل کسی جائی رفته وکاری کرده باشد بازامد قبای سبز چمنی پوشیده ودامان قبارا بکمر برزده وخنجر دسته سفید خیلی بزرك بکمر دارد بمن رسید ومشفقانه نظاری کرد وبلا کلام باندرون خود رفت من بافتوحی وروحی بیدار گشتم ودوباره بخواب بجای رفتم دیدم باغی دارم درفضای بسیار مرتفع وانگور باغ تماما ریش بابای سفید میباشد وابهای صاف پرجوی بار هاروان از یکطرف باغ دوکس از خادمان حضرت ایشان رحمه الرحمن کلانتران زنهارا که من از ودروسوسه بودم باضمیمه ٔ اخوی زاده اش که در شهر سنندج میباشد هردورا پیش

کرده بودند چون مأموران حکام که خیانت کاری را بطرف مجلس خانهٔ ببرند از میان باغ بطرف اسفل بردند وبدره زنجیر قریهٔ او پهنك جلکهٔ سنکلاخ وطولاني وناهموار وکرم است بینداختند وباز امده بشوق وشعف مرا از راه بسیار نزدیکی بقریهٔ طویلی رسانیده وبسر حوض وتحتان مقام حضرت ایشان قدس سره جای دادند وبیدار شدم بافرح وسروری عظیم خوش وبعدش ازان مهلکات نجات یافتم یکشب بعد ازین مرحوم استاد فتح الله خیاط را که درین نشأه باهم عقداخوت اخرت بسته ایم در خواب دیدم نزد فقیر امد واوضاع مرا چون دید خندید وکفت ببین رنك این بیچاره چکونه است توکه چنین هستی چکار داشتی بچندین زن که بیاوری وبیدار شدم (شعر) فلله کم من ليلة قد قطعتها * بلذة عيش والرقيب بمعزل * ونلت مرادي فوق ما كنت راجيا * فواطربالوتم هذا ودام لی (بارقهٔ دیکراینکه) بهمین تاریخ بالا بازشبی در خواب بخدمت بابرکت حضرت ایشان اوصله الله تعالی بدولت وصله فی الجنان رفتم وچند روزی درحضور لامع النورش بسر بردم وعنایتها ازو مییافتم بروز وداع چون رخصت کرفتم فرمودند ده یازده روز دیکر بنشین چرا تعجیل داری کفتم قربانت شوم خودم هم زیادمیل دارم درخدمت باشم لکن چند کسی ہمرانی بامن هستند اوها تعجیل دارند تبسمی کرده وکفتند اوها خرمش (۱) میخواهند پس دست مبارك رابدستم دادومیبوسیدم که بیدار شدم (بارقهٔ دیکراینکه) شبی در تعقیبات نمازمغرب دعای خیر در حق حضرت ایشان واولادواتباعش قدس الله تعالی ارواحهم میکفتم برزبان من کذشت (اللهم افتح لهم ابواب رحمتك) صبح

(۱) خرمش مبنی است از حکایتی کسی را کفته اند خرمامیخواهی یامویز درجواب کفته است خرمش یعنی هردو رامیل دارم قول حضرت شیخ نورالله روحه یعنی ہمرانی دنیا وقیامت را طالبند وحال انکه (ضرتان لايجتمعان منه)

در خواب دیدم که بدروازهٔ بسیار بزرك رسیدم بسته بود وهر دودستم تابکوع کل الوده شده ابی میخواستم بشویم بناگاه دروازهٔ بروی من باز شد بدرون رفتم حیاطی بسیار بزرك وحوض خیلی بزرك واب صاف وروشن عیان شدکه هزار های سنك مرمروفواره چون دراب بالامیانداخت ازان حوض دستهای خود را پاك بشستم وبیدار شدم (بارقهٔ دیکراینکه) روزی بعد از نماز صبح در مسجد خفته بودم تهادیدم که قصری چهارپنج اطاق توی هم منظرها داشتند ودر هراطاقی مجلسی خلایق اکابر جمع بودند کویا عروسی داشتند وحضرت ایشان مابرد الله مضجعه تشریف داشت وبکمال بشاشت وطلاقت وجه هر ساعتی بمجلس میاید وتواضع با مردمان میفرمود کویا خود صاحب قصر بودندوسقف ان قصور شباکی بود از زهب ونقره وآسمانی وافتاب عیان بودند فقیر باجمعی دراطاقی بودیم که منظره اش بطالاری عالی بود حضرت ایشان قدس الله تعالی سره باخنده وشعف از انجالس تشریف بمیان مااوردند وباهریك ترحیب وتوقیر بجای اوردندو باز باطاقی دیکر در شدند فقیر برخاسته وبحضور مبارکش شتافتم انحضرت بسر پای برخاست که نمازی بکند باخنده فرمودند قبله بکدام طرف است کفتم قربانت شوم ماهمکی پروانه وار بکرد شمع جمال شما جمع شده ایم که رهنمای دین ودنیای ماباشید حالا از ماتفتیش قبله میفرمائیدخندیدوروی بقبله دورکعت نماز ضحی را بکزاردند دران اثنا فقیر بکناری امدم مرحوم مولوی عبد الرحیم طابجوزی حاضر بود بمن کفت هر کدام چیزی یافتید ازدست خود بیرون کردید وخودرا ضایع ساختید بناگاه بیدار شدم وچنان مجذوب بودم که ساعتی بیشتر برقص کردن وپاودست کوبی ونظم خوانی افتادم بعدش تا یکهفته حالت ا کاهی وبیخطرکی را داشتم (بارقهٔ دیکراینکه) بعد از فرایض خمسه بدعوات خیرهدایا بارواح احباء ودوستان اموات میفرستادم کاهکاه بوسوسه میبودم که ایا فواید این دعوات باموات برسد یانی تامدتی این خاطری را داشتم روزی بعد از نماز صبح

بخواب عمارت ومقام بسیار عالی دیدم ویك قرابهٔ بزرك كلاب در بغل داشتم جماعتی از
اکابر بحوض خانهٔ انهارت مجلس داشتند وجمعی کثیر نیز بعیاق طالار بسر پای ایستاده
بودند فقیر اولا بمیان حوضخانه شده ومجلسیان را هر یکی مشتی کلاب دادم پس ازان
بمیان طالار امده ایستاده کازاهم کلاب بخشی کردم در آخر همه از خواب بیدار شدم
وایضاً بعناد اینکه دلم مطمئن بشود شبی بدعوات خیر برای اموات اشتغال داشته بخواب
رفتم دوباره بهمین مجلس مذکور فوق رسیده ودامنی ازهر نوع کلهای معطر داشتم هر
یکی از مجلسیان دسته کل دادم وایشان بنهایت فرحناك کشته وبامن کمال تواضع ومهربانی
بجای میاوردند وایضاً مکررا بهمین خواطرها در مانده صبحی در خواب بعمارتی ومقامی
بسیار عالی رسیدم در دهلیز انهارت کسی مرا کفت حاجی بیا وپیشخدمتی این مجلسیان
را بکن دیدم در اطاغی بزرك که ازدو جانب منظرهای زجاجی الوان داشت کروهی از
اکابر نشسته اند واز دهلیز بچند پله کانه بان اطاغ بالامیر فتند پردهٔ حریر زر بفت بدر
اطاغ بود چون داخل ان شدم سفرهٔ بزرك در وسط اند اخته بودند خادمان در پیشخانه
قابهای طعام الوان بدست من میدادند ومن بران سفره بتمام مهیا شد حضرات بصرف
طعام مشغول شدند وبعدش یکقاب از هر کونه طعامها بدست من دادند که سهم شماباشد
ببر وبخور چون بدهلیز اطاغ بازآمده بیدار کشتم ویافتم که انشاءالله تعالی دعوات خیر مرا
بارواح دوستان واحباب بکمال فضل وکرم پذیرفته ومیر سانند واز راه دعای خیر زنده
کان فوائد کثیره بارواح مردکان خواهد رسید صدق رسول الله (ص) ما المیت فی القبر الا
کالغریق المتغوث ینتظر دعوة من اب او ام او ابن اواخ اوصدیق فاذا لحقته کان احب الیه من
الدنیاومافیها وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم کتاب مصابیح اینحدیث را در
مکتوبات حضرت امام الطریقه شیخ احمد سرهندی رضی الله تعالی عنه دیدم ودر حاشیة درج کردم
وبنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم (بارقهٔ دیکر اینکه) از شر مردمان واعدای بیمروت اشفته

مانده وبچهار صد تومان قرض گرفتار بودم نصف ماه جمادی الاولی بود سنة ۱۳۰۲ مریدی از قریهٔ موچش آمد وگفت بخانقاه حضرت شیخ میروم گفتم کاغذ مرا باخودت بیرسه کاغذ یکی بسر مرقد حضرت ایشان اعلی الله مقامه فی الجنان دیگری بجناب شیخ علی سیوسی ببرادرم ملا ابراهیم نوشته وبوی دادم وبرد در بیست دویم ماه جمادی الاولی در خواب بخدمت حضرت ایشان نور الله تعالی مرقده وفی اعلی الفرادیس ارقده رسیدم سه کاغذ شرح حال خود را بدست آنحضرت دادم فرمودند فالدوات اوید چیزی برای حاجی بنویسم ناگاه از سر هیبت وغضب نظاری من کرده فرمودند که بنویسم روغنانه هم بگیری وخرج وتحمیل از رعایا بستانی من از خوف وعجز تمام عرض داشتم صدقه ات گردم روغنانه رسم سنوات اینها بوده وهمیشه بمالك داده اند وخرج وتحمیل را دیگری جمع میکنند وبدیوان میرسانند دخلی بمن ندارد باز از سر تغیر فرمودند بلی بنویسم هم روغنانه بگیری دوباره گفتم تصدقت شوم امسال من در سمران نبوده ام روغن را برای مصارف مقی جمع کرده اند رقات برایشان کنده اند سیوم بار بتکرار متغیر گشته وفرمودند اری بنویسم روغنانه بستانی (بیت) بدمیکنی ونیك طمع میداری * هم بد باشد سزای بدکرداری * با انکه خداوند کریم است ورحیم * گندم ندهد بار چو جو میکاری * للمولوی الرومی علیه الرحمة والغفران باز وحشت ناك وباهول گفتم صدقه ات بشوم عهد وشرط کردم این روغن رسوم را برای سمرانی تخفیف بدهم ومادام الحیات نه خودم ونه اولادهایم مرتکب اخذ روغن نشویم بشرط که از ما رضا باشی واگر شدیم بلعنت خدای تعالی ورسول او(ص) گرفتار مانیم بعد ازخواب بیدار مانده وبزبان وصدق دل باخدای تعالی همین عهد را بسته وفاتحه واخلاص بحضرت شیخ قدس سره فرستادم ودوباره بخواب شدم وایضاً در خواب دیدم با اولادهای خود شیخ محمد امین وشیخ محمد رضا وشیخ محمد علی سلمهم الله هر چهار در منزلی هستیم این جواب وسوال خواب را منفصلا باوها

گفتم وقلمدان طلبیدم وکاغذ عهد نامهٔ مذکوره را دوسه سطر نوشته و بفرزندان خود گفتم اگاه باشید بعد از این عهد نامهٔ من مرتکب این روغنانه گرفتن نشوید هر کدام قبول نمائید بلعنت خدای سبحانه ورسول او(ص) گرفتار بگردید فورا بیدار شدم که غاز صبح رسیده بود بوقت چاشتی کاغذ تخفیف روغنانهٔ دهکدهٔ عمران وسهم کزگزاره را بهمین عقد وقرار مسطوره نوشتم وبمردم دادم اری (ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه) بلی (بیت) محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی * علیه وآله الصلوات والتسلیمات العلی (رباعی) کسی کز صرصر ظلمش دمادم * چراغ عیش مظلومن بمیرد * نمیترسد از انکه ایزد تعالی * اگر چه دیر گیرد سخت گیرد * (ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ذلك الذی یبشر الله به عباده) شامل حال وگواه مقال است واین نوع اگاهی را بهر کسی نخواهند داد ودست هر کسی بدامان این تربیت نرسد (بیت) گر بر تن من زبان شود هر موئی * یك شکر تو از هزار نتوانم کرد * (الله لطیف بعباده یرزق من یشاء وهو القوی العزیز سبحانك اللهم وبحمدك لا احصی ثناء علیك) (واقعهٔ دیگر) در حیات جنت قرین امجد حضرت شیخ بهاء الدین محمد قدس سره در اظهار مطالبات خود نوشته بودم پسران ودخترانم رسیده اند همتی بفرمائید اینها را سر انجامی بشود بعد از یکسال از فوت انحضرت رحمه الله تعالی بخواب دیدم که بزیارت حضرت سراج الدین شیخ بزرگ رفتم اعلی الله تعالی مقامه بعد از چند روزی در حضور مبارکش بدست بوسی وداع فایز گشتم درانحال حضرت شیخ بهاء الدین محمد را برد الله مضجعهما وفی اعلی غرفات الجنان اضجعهما پیش طلبیده بوی فرمودند که حاجی را مشایعت کن جناب شیخ دست مرا بگرفت وبراه امدیم در راه میخندید ومیگفت اینکه من شما را بدرقه کردم درباز گردیدن که مراهمراه باشد گفتم که قربانت شوم بازخودم بهمراهیت برمیگردم دست جناب ایشان را گرفتم وباوی باز گشتم وبعرض رسانیدم که دو دخترم رسیده اند

همتی فرمائید بشوهر بروندخنده کنان فرمودند که باین زودی بشوهر خواهند شداتفاقا همان سال هر دو را بشوهران مناسب دادم (فاعتبروا یا اولی الابصار وانفقوا اموالکم فی سبیل الله باللیل والنهار وفی السر والجهار .قال الله تعالی وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم وانتم لا تظلمون .وقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم الصدقة ترد البلاء وتزید العمر) بدانکه این فقیر پروزر وتقصیر بتاریخ شب شنبهٔ هجدهم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۹۸ هجری علی هاجرها الصلوات والتسلیمات والبرکات والتعظیمات در عالم رؤیا باچند نفری از احباب بکوچه باغی عبور داشتیم وبجواب ابی وحوض وسرائی رسیدیم رفقا مرا کفتند در این کنار حوض تجدید وضوی بجای اوریم برلب اب شدیم وطهارت کرفتیم بعد مرا تکلیف امامت کردند که نماز ظهر را بجماعت ادانمائیم از ایشان مهلت خواستم تاچهار رکعات سنت قبل از ظهر بخوانم کفتند ماها مسافر ورفتنی هستیم اول برای ما دو رکعت نماز رابه نیت قصر امامت بکن بعدش سنتها را بکذار بقول اوهانیت قصر اوردم در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون ودر دویم رکعت قل هو الله احد را برخواندم چون سلام نماز را بکفتم محسوس کردم که رائیس رفیقان حضرت جنت مکان شیخ بهاء الدین محمد خلف ذی عز وشرف سراج الملة والدین جامع الکمالات القطبیة والفردیة حضرت شیخ عثمان پیر بزرکوارم بود نور الله مرقدهما چون عزم رفتن نمود مرا خطاب فرمودکه وسه سال وبیست روز دیکر مهمانی دران اثنامی بینم عبای بطی نازک سفید در بردارم حضرت شیخ اشارت فرمود که این عبایت را بمحمد رضای پسرت بده این را که کفت همکی از چشم غایب شدند ومن چهار رکعت نماز سنت قبلیهٔ ظهر را بادو رکعت سنت بعد خواندم واز انجا بیرون شدم فورا بکنار حوض ونماز کاه دیکر رسیدم ودیدم جناب ارشاد ماب قطب الاقطاب خیر من زار بیت الله الحرام حاجی شیخ شکر الله سلمه الله تعالی با تبعهٔ خودش انجا نشسته وی نیز بهمانعبارت مکرر را بمن کفت که سه سال

وبیست روز دیکر ممانی این عبای سفیدت را بمحمد رضای پسرت بده فورا از خواب بیدارشدم وتاریخ اینواقعه را نوشتم وحساب رانکه میداشتم ودر انتظار میبودم تاچه مقدر بشود چنانکه کفته اند (بیت) نفقه کن چیزی که داری چارسو * لن تنالوا البر حتی تنفقوا* وایضاً در قرآن مجید است (واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وماتقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله) قاعدهٔ دارم که درشب سیزدهم ماه شوال المکرم سنه ۱۲۸۳ هجری علی هاجرها الصلوة والسلام حضرت پیر ذوی العزة والاحترام شیخ عثمان برد الله مضجعه وفی غرف الفردوس اضجعه بعالم اخرت فرمان یافته اند هر سالی بهمان تاریخ کاویرا بنیاز انحضرت قدس سره ذبح کرده بفقرا میرسانم چون بانوعده رسیدم به عهد خود وفا کرده کاورا کشته وبمساکین قسمت نمودم همان شب را در خواب دیدم که روز اخر وعدهٔ سه سال وبیست روز موعود است ومن باجناب افضل السادات سید محمد سعید داماد خودم سلمه الله تعالی بانتظار مردن خود نشسته ام تاغروب افتاب رسید ومرك من عیان نکردید سید معزی الیه بمن کفت نکفتم که این قضا از سرت رفع میشود اینست رفع شدوبسلامت ماندی بیدار شدم وباز در خطره بودم چونکه وعده منقضی نشده بود وخدای سبحانه مرا توفیق بخشید یازده یتیم در مهران بودند زمستان یازده پارچه قباوپیراهن دوختم وبایشان پوشانیدم وچند نوبت طعامهای لذیذ باوها خورانیدم یك شبی باز در خواب دیدم در اطاغ عمارت خانهای مرحوم مغفور ابوی علیه الرضوان والغفران نشسته بودم بناکاه از حیاط بیرونی انجا مرك بصورت عفریتی سیاه روی ژولیده موی چشم کبود دندان زردلب سطر بد هیکل ومتعفن باخشم وغضب وهیبت تمام حمله کنان برمن دوید وچنان نعره کشید وبرسرم بغرید که کفتی صدای رعد وبرق بهارعیان کردید مرا از خوف ووحشت اوزبان لال ماند واز تکلم افتاده وبلرزوقشعریره در ماندم چون بقرب پنجرهٔ که من نشسته بودم رسید دیدم دو نفر دویدند وهر دو بازوی ویرا کرفتند وبعقب

بر گردانیدند چون دورشد خوف من زایل کشته ولـکی زبانم نماند بوی کفتم کم شوکم شو چرا باینجا امدهٔ وی اردور بایستاد وغضش تسکین یافت فـاما از چشم غایب نشد بار بیدار کشته حمد وشکر وثنای خدای تعالی ذو الجلال را بجای اوردم جون نزدیك انوعدهٔ سه سال و بیست روز برسید بشهر سنه رفته ودر خانه فرزندي شیخ محمد امین سلمه الله تعالی مهمان بودم وانروزهجدهم ماه حمل بود واخر وعدهٔ مذکوره بود و بـی منتظر مانده بودم که چه واقع بشود وبوقت چاشتي در منزل خود تنها بخواب شده بودم دیدم جماعتي از مشایخ کرام بدورم جمعند بنا کاه حضرت قابض الارواح علیه السلام از درکاه ها بخانه بمن عیان شد هیولا وصورت ویرادرك نمیکردم لـکن شبحی سفید باهیبت مینمود من از احساس وی بوحشت وخوف در ماندم وکلمهٔ طیبهٔ اشهد ان لااله الا الله واشهد ان محمدارسول الله را مکرر بزبان اوردم وقلبا بخدای سبحانه وتعالی ملتجی میبودم که از سوء خاتمه وفقد ایمان مرا محفوظ بدارد در انحال مشایخی که حاضر بودند بقرائت سورهٔ مبارکهٔ یسین مشغول شدند حضرت قابض از درکاه خانه داخل نـکشته که من بیدارشدم باخوف عظیم بودم تا غروب افتاب رسید وقضا از من منقرض شد وحال تحریر این کلمات شش سال وسه ماه وده روز است از انوعده میـکذرد وهنوز در حیات دنیا باقی هستم امشب که سلخ ماه جمادي الآخری سنه ۱۳۱۱ میباشد دوازده سال وده ماه است ازین وعده کذشته باشد (والله یقول الحق وهو یهدي السبیل) وامروز که چهار شنبهٔ نهم ماه شعبان المعظم سنه ۱۳۰٦ هجری است علی هاجرها الف صلوة وسلام این نسخه را بکتابت در میاوردنه بر سبیل فخر ومباهات وخود پسندي است العیاذ بالله سبحانه که (بیت) خود پسندي شیوهٔ شیطان بود * نفس خود بین به که در زندان بود* لـکن بمفاد (واما بنعمت ربك فحدث) می نـکارد تا بر عامهٔ مسلمین عیان اورد که انچه خدای ذو الجلال ورسول اکرم حضرت متعال (ص) در قرآن مجید واحادیث وعدو وعید بیان

اورده اند همکی از اخبار بر حق واثار مطلق اند شایدهر کسی این رساله رابه بیند برقوت ایمانش بیفزاید ودر خیر وصدقات جد وجهدنماید ولاحول ولا قوة الا بالله سبحانه وصلی الله علی خاتم الانبیاء محمد وآله الطاهرین وازواجه وذریته وعترته وصحبه اجمعین واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین وایضا (ع) کواه عاشق صادق در استین باشد (واقعهٔ دیکر اینکه) یکوقتی بناخوشی زکام کرفتار شده ازنا پر هیزی سرورویوکلویم اماسیدوحلقم بکرفت از حیاة خویش مأیوس شدم که زمستان بودوطبیب ودارو بسمران موجودنبود تاشبی در خواب دیدم که از ایوان خانهٔ خویش سرازیر بمیان کل میرفتم چون دورمانده ومعطل شدم کوسپندی قوی هیکل بمن رسید پنجه برپشم پشت وی زده وسوارشدم بدوید ومرا بمیان ایوان باز کردانید چون بیدار کشته کار بدست خود را کفتم بلاتوقف فلان کوسپند را بکش وبفقرا قسمت کن رفت وکشت شب همان روز بناکاه خون از دماغم جاری وچیکدن کرفت وبسیار برفت صبح اماس برطرف شدوشفا یافته وعرق کردم وبسلامت برخاستم وحمد خدای تعالی را بجا اوردم (بیت) روز کاری شمع عشق افروختم * عاقبت پروانه سان زان سوختم * خویشتن کرره نبردم تاوصال * لیک ره بردوستان اموختم * الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمین ﷺ وآخر اینمعارف ولطایف را بایت قرآنی وحدیث رسول اکرم احمد مختار (ص) وچند ابیاتی از شیخ فرید الدین عطار علیه رحمة الملك الغفار خواهد نوشت تا ناظر ارا مایهٔ قوت ایمان وتوفیق برخیر واحسان کردد وبالله التوفیق وعلیه التکلان ﷺ (قال الله تعالی فی القرآن المجید فی سورة سبا من الوعد والوعید وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن وعمل صالحاً فأولئك جزاء الضعف بما عملوا وهم فی الغرفات آمنون) (وقال رسول الله الاکرم (ص) السخاء اسم شجرة فی الجنة اغصانها متدلیات فی الدنیا من اخذ بغصن منها قاده الی الجنة والبخل شجرة فی النار اغصانها متدلیات فی الدنیا فمن اخذ بغصن منها قاده الی النار) (برای قوت قلب دولتمندان

ذوي الاحسان این را نیز مینویسد) (واقعهٔ دیکر اینکه) یکقران سکهٔ محمد شاهی داشتم وسکه اش این بودع شاهنشه انبیا محمد * این یکقران را محض ان نقش دوست میداشتم وبجهة برکت در کیسه مهر میکذاشتم شی زمستان کسي ازار باب توقم از قریه هجیج بفقیر وارد شد بعد از نماز عشابدلم افتادکه لله سبحانه این قرانرا باین شخص بدهم چون برخاستم پنهانا بدست وی نهادم و برفتم همانشب در خواب دیدم یکدانه انکشتر عقیق قرمز بمن دادند نقش ان عقیق را کننده بودند بخط واضح محمد وعلی انکشتررا بانکشت کردم وبا نتوحي زیاد بیدارشدم وفهمیدم که ان احسانرا بکمال کرم قبول فرموده اندفالحمدلله علی ذلك منظومهٔ شیخ عطار رحمه الله الغفار هرکه او باشدز مردان خدا باشد اندر تنکدستي باسخا دررخ مردسخی نوروصفاست زانکه درجنت قرین مصطفاست حقتعالی بردزجنت نوشت انکه جاي اسخیا باشد بهشت در سخا کوش ای برادر درسخا تابیابي از پي شدت رخا تا بتازي دررهٔ حق انچه هست وصل عریانت کجا اید بدست بندکان حق که جان را باختند اسپ همت تاثریا تاختند انکه کار نیکمردان میکند باضعیفان لطف واحسان میکند کرکنی خیری بدست خویش کن مال خود دراصرف هردرویش کن یکدرم کانرا بدست خود دهی به بودزان کز پس خود صددهی کر بدست خوددهی خرماي تر بهتراز بعد توصد مثقال زر اسخیارا باجهنم کار نیست جای ممسك جزمیان نارنیست هیچ ممسك ننکرد روی بهشت بلکه بااوکم رسدبوي بهشت باش از نجل بخیلان بر کنار تا نسوزی در سقر باحر نار ازسخاوت مردیابدسروری شکرت از نعمت دهدافزون تری ناتوانی تشنه را سیراب کن در مجالس خدمت اصحاب کن خاطر ایتام را در یاب باز تاشوی مقبول حی بی نیاز کریتیمی ناکهان کریان شود عرش حق از کریه اش لرزان شود وریتیمی راکسی کریان کند مالك اورادر سقر بریان کند وانکه خنداد یتیمی خسته را بازیابد جنت در بسته را کر تو میخواهی که باشي درامان رو نیکوخوباش باخلق جهان هر کرا عادت بودجودوکرم

درمیان خلق کرد د محترم نان بده باجایمان بهر خدای تادهندت دربهشت عدن جای
هرکه ثوبي برتن عاری دهد درد وعالم ایزدش یاري دهد کر براري حاجت محتاج را
بر سر اقبال یابي تاج را مال ده باخلق در خفیه وجهار تاشوي از اسخیاي روزکار
(قال الله تعالى الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله ثم لا يتبعون ما انفقوا منا ولا اذى
لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون) قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من
تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير
(واقعهٔ دیکر اینکه) در عشر اول ماه رمضان المبارك سنه ١٣٠٤ هجری على هاجرها
الصلوة والتسليمات والبركات روزی بخواب رفته می بینم که در پیش منظرهٔ اطاغ خود
نشسته ام بناکاه محسوسم شد که حضرت عزرائیل علیه السلام ظهور کرده و برمن سایه
انداخت شبح سفید بي لشخیص شکل وصورت میدیدم ووجدانامییافتم که قابض الارواح
است على نبينا وعليه الصلوات والتسليمات فوراً بیوحشت وخوف ودهشت بافرح خوشی
ویرا کفتم خوش امدی بیا وخلاصم بکردان وکلمتین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً
رسول الله را بزبان میاوردم وپسر پای بر خاستم چون بمن نزدیك شد ودرمن اویخت
خود را تسلیم نکردم واورا بزمین بینداختم هاتفي بروی ندا کرد اول بزمینش بنشان
بعد جانشرا قبض بکردان از استماع ان ندا خود نشستم وشهادتین رافصیح تر بکفتم وکفتم
الحال بیا وازین لوث والودکی دنیا مرا نجات بده چون بقرب من رسید ودستی را بلب
ودهانم اشاره کردانید فوراً بي الم ورنجی جانم بیزحمت از قالب بدرامد وکالبدم بزمین
افتاد وخودم بهمین هیولای جسدي بکنار بدن خود ایستادم لکن درك نکردم که
قابض بامن چه کرد وچکونه بردم فاما دوکس شدم یکی مرده وافتاده ویکی درپهلوي جسد
خود یستاده بودم دران اثنا شیخ محمد رضای پسر خود را دیدم که نشسته است وجسد
مرا مرده مینکرد خود که ایستاده ام بو میکویم که محمد رضا من خلاص کشتم بزودی

درمیان خلق کرد د محترم زان بده باجایهان بهر خدای تادهندت دربهشت عدن جای
هرکه ثوبي برتن عاری دهد درد وعالم ایزدش یاري دهد کر براري حاجت محتاج را
بر سر اقبال یابي تاج را مال ده باخلق در خفیه‌وجهار تاشوي از اسخیاي روزکار
(قال‌الله تعالى الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله ثم لايتبعون ما انفقوا منا ولا اذى
لهم اجرهم عند ربهم ولاخوف عليهم ولا هم يحزنون) قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من
تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير
(واقعهٔ دیکراینکه)در عشر اول ماه رمضان المبارك سنه ١٣٠٤ هجری على هاجرها
الصلوة والتسليمات والبركات روزی بخواب رفته می بینم که در پیش منظرهٔ اطاغ خود
نشسته ام بناکاه محسوسم شد که حضرت عزرائیل علیه السلام ظهور کرده وبرمن سایه
انداخت شبح سفید بي‌تشخیص شکل وصورت میدیدم ووجدانامییافتم که‌قابض الارواح
است على نبينا وعليه الصلوات والتسليمات فوراً بیوحشت وخوف ودهشت بافرح خوشی
ویرا کفتم خوش امدی بیا وخلاصم بکردان وکلمتین اشهد ان لااله الا الله واشهد ان محمداً
رسول الله را بزبان میاوردم وپسر پای بر خاستم چون بمن نزدیك شد ودرمن اوبخت
خود را تسلیم نکردم واورا بزمین بینداختم هاتفي بروی ندا کرد اول بزمینش بنشان
بعد جانشراقبض بکردان از استماع ان ندا خودنشستم وشهادتین رافصیح تو بکفتم وکفتم
الحال بباوازین لوث والودکی دنیا مرا نجات بده چون بقرب من رسید ودستی را بلب
ودهانم اشاره کردانید فوراً بي الم ورنجی جانم بیزحمت از قالب‌بدرامد وکالبدم بزمین
افتاد وخودم بهمین هیولای جسدي بکنار بدن خود ایستادم لکن درك نکردم که
قابض بامن چه کرد وچکونه بمردم فاما دوکس‌شدم یکی مرده‌وافتاده ویکی درپهلوي جسد
خود یستاده بودم دران اثنا شیخ محمد رضای پسر خود را دیدم که نشسته است وجسد
مرا مرده مینکرد خود که ایستاده ام بو میکویم که محمد رضا من‌خلاص کشتم بزودی

وتعجيل مرا تجهيز وتكفين نماى وروانه ام بكردان وخيال ميىمايم كه محمد رضا ايا اين صوت روحي مرا بشنود ياني يكبار بيدار شدم ونسبت بزركى وحالت قوى داشتم وبحديث صحيح (موتوا قبل ان تموتوا) اميد وارى تمام بعفو وكرم ومغفرة واحسان خداى تبارك وتعالى حاصل اوردم كفتم (اللهم احسن عاقبتنا فى الامور كلها واجرنا من خزى الدنيا وعذاب يوم الاخرة) (مبحث في تكفين الاموات) عن جابر رضي الله تعالى عنه قال قال النبي (ص) اذا كفن احدكم اخاه فليحسن كفنه والمراد منه تنظيف الكفن وتبييضيه وتعطيره لا الكفن كثير القيمة هكذا قال امام محى السنة رحمه الله تعالى وقيل ان لا يبذر فيه ولا يقتر ابن ملك وقال عليه الصلوة والسلام لاتغالوا فى الكفن فانه يسلب سلبا سريعاً تغالوا اى لاتشتر وابثمن غال وفي قول ابن عباس رضي الله تعالى عنهما وجنبوه جار السوء قيل يارسول الله وهل ينفع الجار الصالح في الآخرة قال (ص) وهل ينفع فى الدنيا قالوا نعم قال عليه السلام كذلك ينفع فى الآخرة اللهم صل وسلم على سيدنا محمد واله وصحبه فى الدنيا والآخره روى عن شيخ سفيان الثوري قدس سره قال رسول الله (ص) بالغوا في اكفان موتاكم فان امتى تحشر با كفانها وساير الامم عراة) اين روايه سفيان را در كتاب كشف الآخرة در يافته وباقى فوق را در حاشية كتاب تذكرة الاولياء ديده است (واقعة ديكر اينكه) نوبتي در خواب فقير بديدن مخدوم سعادت موجود عاقبت مسعود حاجي شيخ محمود خلف مرحوم ميرزا صالح سنندجى عليهما الغفران شدم چون نشستم ديدم ميرزا غفار وميرزا اكبر برادران جناب شيخ مذكورهم حاضر مجلس اند واين شيخ محمود از اجلة خلفاى حضرت ايشان ما سراج الدين جامع كمالات القطبية والفردية الشيخ عثمان نور الله مرقده وفى اعلى غرف الجنان ارقده ميبودند فقير را در مجلس ايشان انس وفرحي حاصل بود بعد از طرح صحبت ازهر نوعى حاجى شيخ محمود برسبيل مزاح بمن خطاب نمود كه فلاني بامردن چه طورى جواب كفتم كه خوشم ميايد واين شعر تازى را از روى خواندم

(شعر) ولو قلت لی مت مت سمعاً وطاعة * فقلت لداعی الموت اهلا ومرحباً * باز مرا
گفت ما که مرگ نزدیك شده وبکانی سواران رسیده است برخیز وبزودی بمنزل خودت
برواز انجا بشوق وشعف تمام برخاسته عازم منزل خود شدم واین دو بیت فارسی را
میسرودم (بیت) مرگ اگر مرد است گو پیش من ای * تا در اغوشش بگیرم تنگ تنگ *
من از وملکی ستانم جاودان * او زمن دلقی کشاند رنگ رنگ * وبیدار شدم بافتوحی
عظیم اللهم لامانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا راد لما قضیت ولاینفع ذا الجد منك
الجد ولا حول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه
وازواجه امهات المؤمنین واولاده وعترته وذریته اجمعین مع البرکة والتسلیم آمین
(بیت) خدا یا چنان کن سر انجام کار * تو خشنود باشي ومارستگار (واقعهٔ دیگرا اینکه)
تقریباً بیست ودوسه سال قبل برین روزی در زمستان سردي وراه پرگل وبرف یتیمي
بخانهٔ فقیر امد عیالم میخواست. ویرا منع نماید که پایش تا بزا نوگل الوده بود خدا یتعالي
جل جلاله مرا توفیق بخشید اورا بخانه در اوردم وبزیر کرسی نشاندم وچیزی خورا کی
بوی دادم ومحمد رضای پسرم دو قبای مرغوب در بدن داشت یکیرا ازوي گرفته بهمان
یتیم پوشانیدم ودر انحال ان یتیم از خوشدلی وجدی کرو جیقهٔ کشید حالت من از
تأثیرش دیگر گردید همان شب در خواب می بینم که قباي قرمز زربفتي دیمداشت بمن
اوردند گفتم محمد رضا را حاضر کردند وقبارا بروی پوشاندم پر یادوکم باندازهٔ قامت
وی برامد بیدار شدم وفهمیدم که آه ان یتیم کار کرشده وان اندك احسانرا ازین اشفته
جان قبول فرموده اند بلی (بیت) هرکه خنداند یتیمی خسته را * بازیابد جنت در بسته
را * دست رس گر با شدت تنگی مکن » چون توان رفتن بره لنگی مکن » والحمد لله
علی ذلك (واقعهٔ دیگرا اینکه) این فقیررا چندان که علم باوامر ونواهی ظاهراً دادند
باطنا هم بسر غالب انها واقف گردانیدند مانا این علوم واسرار غامضة را برمن حجت

ساخته اندتافردای قیامت جوابي درمقابل نداشته باشم بجزا قرار بذنوب وچشم مغفرت از حضرت ستار العيوب جل سلطانه منجمله در بحث اكل حرام دو واقعه را ديده است لازم كه درين رساله بنويسد شايد اكر من بكرداب معاصي در ماندم ناظران اين رساله متعظ كردند وتوفيق متابعت شرع انور را دريابند(الواقعة الاول) يكوقتي بشهرسنندج بزيارت والدهٔ خود نور الله روحها رفته بودم وچند روزي در صحبت وي ميبودم اتفاقا دختر منو چهر بيك برادر كلان من برحمت ايزدى برفت ودل پدرش را بسوخت آقارشهٔ برادر ديكرم تهيهٔ سفرهٔ را براي مجلس فاتحه خواني از بازار خريده وطعامى باهل عزا ترتيب داد بوقت شب دوسه نوبت بعقب فقير فرستادند كه خودش ميداند هرچه اورده وپخته ايم از بازار است وقرض نموده ايم خوش چنان است اوهم بميان مجلس مادرآيدفقير هم اجابت كرده ورفتم وطعام را باايشان خوردم شب كه بخواب شدم مى بينم كه قدري ازمن جدا ميشود انرا برسرنان مي نهند وحكم برمن مينمايند كه اين را بخور بيدارشدم بچند خوف وخطر چند ايات وسورهٔ قرآنرا خوانده وتوبه وانابت نمودم وبازبخواب شدم دوباره همان نوع روي دادكه قازورهٔ مرا برروي نان نهادند ودرمن عرضه ميكردند كه بخور بيدار ماندم وطهارتي كردم ونماز تهجدي را بجاي اوردم وباپشيماني وتوبه بخواب رفتم سيوم دفعه بهمين قرار مذكور نجسي مرا برسرنان كذاشتند وبمن حكم نمودند كه بخور چون بيدار شدم روز بود وبهزار كرنه عذر وانابت در ماندم(اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبى ورحمتك ارجى عندي من عملى) در سورهٔ توبه است(وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئاً عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم) (الواقعه الثانية) بتاريخ سنه ١٣٠٦ ميرزا عبد الغفار خان معتمد كردستان بناي تعميرپل درويش بيك كه بر سرآب كاور ودبسته بودند وخراب شده بود بكذاشت وبنا وفعله واجرزو مايحتاج انرا شخص فرمودكه قدري مخارج داشت واقا ميرزا مصطفاي معتمد

(شعر) ولو قلت لی مت مت سمعاً وطاعة * فقلت لداعی الموت اهلا ومرحباً * باز مرا
کفت ما که مرک نزدیك شده وبکانی سواران رسیده است برخیز وبزودی بمنزل خودت
برواز انجا بشوق وشعف تمام برخاسته عازم منزل خود شدم واین دو بیت فارسی را
میسرودم (بیت) مرك اکر مرد است کو پیش من ای * تا در اغوشش بکیرم تنك تنك *
من از وملکی ستانم جاودان * او زمن دلقی کشاند رنك رنك * وبیدار شدم بافتوحی
عظیم اللهم لامانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا راد لما قضیت ولاینفع ذا الجد منك
والجد ولا حول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه
وازواجه امهات المؤمنین واولاده وعترته وذریته اجمعین مع البرکة والتسلیم آمین
(بیت) خدا یا چنان کن سر انجام کار * تو خشنود باشي ومارستکار (واقعهٔ دیکر اینکه)
تقریباً بیست ودوسه سال قبل برین روزی در زمستان سردي وراه پرکل وبرف یتیمي
بخانهٔ فقیر امد عیالم میخواست. ویرا منع نماید که پایش تا بزانو کل الوده بود خدا یتعالی
جل جلاله مرا توفیق بخشید اورا بخانه در اوردم وبزیر کرسی نشاندم وچیزی خورا کی
بوی دادم ومحمد رضای پسرم دو قبای مرغوب در بدن داشت یکیرا ازوي کرفته بهمان
یتیم پوشانیدم ودر انحال ان یتیم از خوشدلی وجدی کرو جیقهٔ کشید حالت من از
تأثیرش دیکر کردید همان شب در خواب می بینم که قبای قرمز زربفتي نیمداشت بمن
اوردند کفتم محمد رضا را حاضر کردند وقبارا بروی پوشاندم پر یادوکم باندازهٔ قامت
وی برامد بیدار شدم وفهمیدم که آه ان یتیم کار کرشده وان اندك احسانرا ازین اشفته
جان قبول فرموده اند بلی (بیت) هرکه خنداند یتیمی خسته را * باز یابد جنت دربسته
را * دست رس کربا شدت تنکی مکن » چون توان رفتن بره لنکی مکن » والحمد لله
علی ذلك (واقعهٔ دیکر اینکه) این فقیررا چندان که علم باوامر ونواهی ظاهراً دادند
باطنا هم بسر غالب انها واقف کردانیدند مانا این علوم واسرار غامضة را برمن حجت

ساخته اندتافردای قیامت جوابي درمقابل نداشته باشم بجزا قرار بذنوب وچشم مغفرت از حضرت ستار العیوب جل سلطانه منجمله در بحث ا کل حرام دو واقعه را دیده است لازم که درین رساله بنویسد شاید ا کر من بکرد اب معاصي در ماندم ناظران این رساله متعظ کردند وتوفیق متابعت شرع انور را دریابند(الواقعة الاول) یکوقتي بشهرسنندج بزیارت والدهٔ خود نور الله روحها رفته بودم وچند روزي در صحبت وي میبودم اتفاقا دختر منو چهر بیك برادر کلان من برحمت ایزدی برفت ودل پدرش را بسوخت آقارشهٔ برادر دیکرم تهیهٔ سفرهٔ را براي مجلس فاتحه خواني از بازار خریده وطعامی باهل عزا ترتیب داد بوقت شب دوسه نوبت بعقب فقیر فرستادند که خودش میداند هرچه اورده وپخته ایم از بازار است وقرض نموده ایم خوش چنان است اوهم بمیان مجلس مادرآیدفقیر هم اجابت کرده ورفتم وطعام را باایشان خوردم شب که بخواب شدم می بینم که قدري ازمن جدا میشود انرابرسرنان مي نهند وحکم برمن مینمایند که این را بخور بیدارشدم بچند خوف وخطر چند ایات وسورهٔ قرآنرا خوانده وتوبه وانابت نمودم وبازبخواب شدم دوباره همان نوع روي دادکه قازورهٔ مرا برروي نان نهادند ورمن عرضه میکردند که بخور بیدار ماندم وطهارتي کردم ونماز تهجدیرا بجاي اوردم وباپشیماني وتوبه بخواب رفتم سیوم دفعه بهمین قرار مذکور نجسي مرا برسرنان کذاشتند وبمن حکم نمودند که بخور چون بیدار شدم روز بود وبهزار کرنه عذر وانابت در ماندم(اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبی ورحمتك ارجی عندي من عملی) در سورهٔ توبه است(وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطو عملا صالحا وآخر سیئاً عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم) (الواقعه الثانیة) بتاریخ سنه ۱۳۰٦ میرزا عبد الغفار خان معتمد کردستان بناي تعمیرپل درویش بیك که بر سرآب کاور ودبسته بودند وخراب شده بود بکذاشت وبنا وفعله واجرپزو مایحتاج انرا شخص فرمودکه قدري مخارج داشت واقا میرزا مصطفاي معتمد

خود زا بسر کاری اذ فرستاد دوسه ماه مشغول عمارت ان پل ماندند واین پل یکی از حدود اربعهٔ سمرانست فقیر نیز بدفعات هم بتماشای ان ومم بدیدن سرکار ایشان میرفتم یکروزی وقت چاشتی بود حاضر بودم طعام سفره نهادند ومراتکلیف خوردن کردند چند قطعه مرغ کنجشك را کباب نهاده بودند از بی دندانی نخوردم وی مرا گفت این کنجشکها حلالند واز ایلاق در ملك خودم کرفته وبمن اورده اند کفتم دندانم نیست چکنم بوقت باز کشت منزل فرمودند بیست دانه ازین کنجشکهارا با دم فلانی بدهید ببرد ودر خانه برایش بهتر از ینجا بریان کنند شاید میل نماید برداشتند وباز اوردند فردایش عیال فقیر انها را بریان کرده وبهاون کوبیده بودند وبمن اورد خوردم وهما نشب را بخواب دیدم که مرا بر کنار قبری سر شکافته بردند می بینم در میان میتی را تازه کفن کرده نهاده اند وهنوز بند سر کفن را باز نکرده اند ومیان قبر مانند خلاجای مینماید وپر ازاب ونجاست است وتا بسر الحد این نجاست وفضیحت بلند مانده ومیت تازه کفن دران غرق است ودرمیان ان پیدا چون ان رادیدم جمیع اعضایم بقشعریره وطپش در ماند ومیدانستم اثراین کباب کنجشکی استکه روز خورده‌ام وبتعجب پی درپی میکفتم که سبحان الله وبحمده (بیت) محال است سعدی که راه صفا * توان رفت جزد درپی مصطفی (ص) بناکاه بیدار شدم وبحالت خجلت ومعذرت درماندم وبر خواندم (ربي ظلمت نفسي فاعترفت بذنبي فاغفر لی ذنوبي فانه لایغفر الذنوب الا انت) (بیت لراقمه) الحذر ثم الحذر ایدوستان * تانمانید همچو من اشفته جان * زاتباع سنت خیر البشر * اهتمام ارید تایا بیدامن * که حقسبحانه وتعالی مژدهٔ مغفرت بتائبان ونادمان داده چنانکه درسورهٔ نساء میفرمایند ومن یعمل سوء اویظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما اللهم انت الغفور ذو الرحمة وانا المذنب ذوالحاجة بلی یاربی (رباعی) کرمن کنه جمله جهان کردستم لطف توامیداست که کیرد دستم * کفتی که بوقت عجز وسنت کیرم * عاجز ترا زین مخواه

کا کنون هستم یا کریم العفو (شعر) عافنی من کل داء واقض عنی حاجتی ٭ ان لی قلباً سقیما انت من تشفی العلیل (واقعهٔ دیگر اینکه) چند سالی پیش ازین تفصیلات که درین اوراق درج شده یکشتر بواقعهٔ روشن دیدم که بمردم ومرا بسر غسل گاه بردند ولخت کرده ومی شستند در انحال میدیدم دو جسد دارم یکی در زیر دست غسال افتاده ام ومرا میشویند ویکی درمیان خلایق که بدورم جمند زنده ام وبپای ایستاده ام وبنظارهٔ جسد خود مانده ام تاقالب مرا شستند وبکفن نهاده وپیچیدند بمیان تابوت گذاشته وبر داشته وروان شدند باز خودم زنده وباحمالان تابوت براه میرفتم چون بکنارقبر رسیدیم بدن مرا از کنار پاین قبر بمیان سر ازیر نمودند بزبان فصیح گفتم ربی انزلنی منزلا مبارك وانت خیر المنزلین در حال باز خیال سورهٔ مبارك تبارك الذی بیده الملك را کردم که بخونم ابتداء بقرائت کردم تا قالب مرا از شفیر قبراویخته وبالحد نهادند سورهٔ تبارك را بتمامی خواندم قالبم داخل لحد شد وسنگها بر رویم مینهادند وخور زنده درمیان مردم حاضر بودم در آخرین سنگی که باخر پایم گذاشتند فورا شخص زنده که ایستاده بودم باسنك اخرین داخل قبر گشته وبقالب ملحق شدم وسر قبر مرا بتمامی خاك پاشیده پوشیدند وتلقین بمن شنوانیدند چون مخلوق بپای خاسته که بروند دیگر واقف شده که مردم ودر قبرم اوها رفتند ومن بخیال سؤال نکیر ومنکر در ماندم که الآن نه بسرم خواهند امد وازمن میپرسند در انحالت بعجز وملالت قلبا بتضرع ونیاز درماندم وبخدا یتعالی مستغیث گشته ومیگفتم که الهی بفضل وکرم واحسان زبان مرا در جواب ایشان فصیح بگردان وسر گردانم مکن در این خیال ودعا بودم که از خواب بیدار گشته واز خوف ودهشت بعرق اغشته بودم وقلبا اگاهی وحالتی عظیم حاصل داشتم (ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا) (بیت) خدا یا بحق بنی فاطمه ٭ که بر قول ایمان کنم خاتمه ٭ اگر طاعتم ردکنی ور قبولی ٭ من ودست ودامان ال رسول ٭ صلوات الله

وتسليماته وتحياته وبركاته عليه وعلى آله وصحبه وسلم وعلى ازواجه امهات المؤمنين واهل بيته وذريته وتابعيه اجمعين الى يوم الدين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم امين يارب العالمين (رباعي الشيخ علي لالای غزنوی) تو بعلم ازل مرا دیدی * دیدی انکه بعیب بخریدی * تو بعلم ان ومن بعیب همان * رد مکن انچه خود پسندیدی (اللهم احسن عاقبتنا في الامور كلها واجرنا من خزي الدنيا وعذاب يوم الآخرة) (واقعهٔ دیکر اینکه) بغداد اینکه کفته اند (بیت) بعد نومیدي بسي امیدها است * وزپي ظلمت بسی خورشید هاست * خرابي دیکر دیده است که امید وار بران باید بود یکشبی می بینم عمارتي دارم اطاقهاي متعدد همکی مفروش وبامنظر هاي زجاجی الوان وحیاطی وسیع وحوضي بزرک پر از اب صاف دران بنا کاه طرف عصري خبر دادند که والی زاده امده وبشما مهمان است وجمعیتي دارد همکی زنان وهر کدام رامنزل علیحده میباید فرزندان خود را طلبیدم وباستقبال رفتند چون امدند قافلهٔ عظیم وارد شدند خود والی زاده زنی بود جمیلهٔ معظمهٔ ومتشخصهٔ جلیله باطاق پنجدری بزرک منزل نمود باقی عمله اش کلا زنان علیاجاه وصاحبان محفه وکجاوه واشتران وباروبنه اوها نیز هریکی در میان اطاقی منزل ساختند شب راضیافتهاي ملوکانه بجاي اوردیم صبح هم نهاري لایق بهمکی دادیم بعد بوقت چاشتی بدیدن خود والی زاده رفتم دیدم زنهاي دیکر کلا درحضورش بحلقهٔ نشسته اند ودر وسط حلقه بقدر یکبار اشتری کتابها کذاشته اند وتدریس میفرماید وان زنان کلا در سؤال وجواب درس خواني اند تا مرا دید درمیان حلقه ام بنشانید وکفت مستمع باش باستماع نشستم چون اخر درس خواني همکی رسید وکتابهارا پیچیدند من دست در از کشیده کتابی بر داشتم فرمودند ان کتاب ترا بکار نخواهد امد بکذار کتابي دیکر سبکتر وکم جرم برداشت وبدستم داد وکفت این از براي شما باشد عرض کردم چه کتاب است فرمود کتاب جمع الجوامع است انرا ببغل نهادم پس حلقهٔ زنهارا رخصت داد که بروید سوار بشوید تا

حاجی را وداع نمایم سار بانها محفها را بر شتران بستند وهرکدام‌راسوار کردند در آخر همکی خود والی زاده بتخت روانی مرصع برنشست و بحرکت افتادندمن باولاد اتباع خود بقدر یکمیل تمام ایشانرا بدرقه کردیم وبرفتند چون بمیان حیاط باز امدیم چاشت بلندي بود وافتاب تابان وحوض فواره زنان ومعلوم نشدکه اینقافله ازکجا امده وبچه جای برفتند بعدش بعض از یاران پرسیدندکه اینچه قوم بودند ووالی زاده که بود در انخواب جواب کفنم مجتهدهٔ بود وبیدار شدم باروح وفتوحی عظیم واکاهی تمام (اللهم صل وسلم علی‌سیدنا محمدواله وصحبه‌اجمعین) (بلی بیت) چو محمود بنشست باتون بان* حسدرا بهل خواجه فضلش بدار » (تنبیه بالخیر) حضرت مجدد الف ثاني کاشف رموز قرانی امام ربانی رضي الله تعالي عنه در کتاب مکتوبات خود بجلد اول در مکتوب دوصد وپنجاه ویکم نوشته اند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام حامل بار ولایت محمدی اند علی صاحبها وعلیه الصلوة والسلام والتحیة لهذا ترتیب مقام اقطاب وابدال واوتاد که اولیاي عزلت اند وجانب کمالات ولایت در ایشان غالب است مفوض بامداد واعانت انحضرتست رضي الله تعالی عنه‌سرقطب الاقطاب که قطب‌مداراست‌همیشه زیرقدم‌اوست‌کرم الله‌تعالی وجهه‌وقطب‌مدار بحمایت‌ورعایت‌اودایمامهم‌خودراسرانجام‌مینمایدوازعهدهٔ‌مداریت خودمیبراید وحضرت فاطمه وامامین یعنی‌حضرات حسن‌وحسین نیز در اینمقام‌باحضرت امیر شریکند رضوان الله تعالی وسلامه علیهم اجمعین (انتهی) در ینصورت فقیر پر تقصیر که از طرف مادر پدر خود علیهما الرحمة والغفران به نسبت سیادت شرفیابي دارد باینواقعهٔ خود بسی امیدواري پیدا کرده است وبظن صحیح میکوید که این والی زاده حضرت فاطمهٔ زهرا رضی الله تعالی عنها وعن اولادها الکبار بوده باشد ومحض تواضع وتفضل وکردم وترحم واحسان امده فقیر خودرابدیدنی سرافراز فرموده باشدع با کریمان کارها دشوار نیست . بلی بلی (ذلک‌فضل الله یؤتیه من‌یشاء والله ذو الفضل العظیم

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خاتم المرسلين واله الطاهرين تمام شد ملحقات بارقات بتاريخ شهر ذيحجه سنه ۱۳۰۷ بقدر وسع وطاقت در تصحيح آنها كوشيده راقمه العبد المحتاج محمد سعيد ابن الحاج ساكن سمران لا اله الا الله جل جلاله . خاتم النبيين محمد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم (تذئيل) سالي قحطي غله وگراني نان بميان امد واين اشفته جانرا بهرچه توفيق ميدادند باطعام فقرا ومساكين بسي اهتمام داشتم اتفاقا شبي درخواب راهم بعمارت وباركاه رفيع افتاد حبشي سياه سطر مهيب دربان بود چون خاستم ازدروازه داخل بعمارت بشوم ان دربان بتهور وغضب مرا بحرم راه نداد من نيز عنفا باوي بنزاع ماندم لطمهٔ بوى زده و درشتي باوي كردم واز دروازه بدرون حياط داخل گشته وبكنار باغچها وحوضها بسير كردن ميگشتم دربان زنگى تا مرا برخود غالب ديد مندك وافسرده ودل كوفته وپژمرده ماند وخشم الوده وسراسيمه شد شخصي باحشمت وشوكت نصير الملك لقب در انجا حاكم بودان زنگى شكايت بوى بردو كفت نصير الملك حاجى محمد سيلى بمن زدو فحشم گفت وبحرم درامد نصير الملك جوابش فرمود چه خوب كرد توازوي چه ميخواستي كه مانعش بشوى كه در سمران بسر راه مردمان خانقاهى ساخته ونان وطعامرا ازهيچ مخلوق خدا يتعالى دريغ نميدارد وگرسنهارا سير ميكند ترا بروى تسلط نميباشد زنگى دربان تا اينجواب را بشنيد بهردو سر حياط پى درپى ميدويد وپاى ازقهر بزمين ميكوبيد وبوى بهوا ميكشيد ومكررا ميگفت انه كان منصورا آري (بيت) صدسفرهٔ دشمن بكشد طالب مقصود باشد كه يكى دوست درايد بضيافت بلى وحقا كريمهٔ وماتقدموا من خير لانفسكم تجدوه عندالله والله بما تعملون بصير در سورهٔ بقره گواه عدلست بعدش ازخواب بيدار گشته وحالتي خوش داشتم وبخاطرم افتاد كه درعهد جوانى تا بچند سالي بدفعات بزيارت حضرت قطب المحققين بدر الدين قطب اولياى عزلتيان شيخ عبد الغفور كاشترى عليه الرحمة والرضوان مستفيض ميگشتم وبهر نوبت مرا در كنار سفره بپهلوى خويش مينشانيد

ولقمها بمن میداد ومیفرمودند (بیت) خواهی اگر از صراط اسان گذری * نان ده بجهانیان که نان از همه به * اینجا معلوم کردم که اینحضرت بنور فراست دانسته اند فقیررا طول عمر واسبابی چنین مهیامیشود ما نا درنصیحت من این بیت راهربار بزبان مبارك میاوردند بلی از مثنوي است که مولانا علیه الرحمه میفرماید (بیت) از پس صد سال هرچه ایدبرو پیرمی بیندیکایك مو بمو گربمیرد دیداوباقی بود زانکه دیدش دید خلاق بود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك علی کل شیٔ قدیر (واقعهٔ دیگر) چون براین هدف سهام قضا وقدر بسی صدمات رسید وبجهات عدیده در مبلغ چهار هزار قران مدیون گردیده وتا دوازده سال تمام سه دانك سمرانرا برهن مبلغ مذبور نهادم ودراینمدت یکهزار وپنجصد تومان توفیر از من گرفتند وازادایش عاجز ماندم بالاخره شبي درخواب بحضور مبار[ك] حضرت پیربزرگوار مستطاب اعنی سراج الدین رضی الله تعالی عنه حاضر شدم تواضع بافقیر خاکسا فرموده واظهار لطفی نمودند بعرض رسانیدم ازین قرض هلاك شدم همت فرمائید خلاصی بیابم فرمودند نجات میبابی وبحالت خوش بیدار شده وامید وار گشت[م] چندی براینواقعه نگذشته شبي درخواب راهم بفضای بسیار وسیع افتاد بمفاد بلدة طیب ورب غفور سبزه وجویبار ودرختان وباغات وابهای خوشگوار دیدم بوسط ان فضا که رسیدم یك طلهٔ مرتفع بودو بران طله بقدر صددسته عمارات عالیات دیدم وسکانش را کلا سادات رفیع الدرجات باشؤنات یافتم که هرعمارتی از سیدی بود شخصی معظم از ایشان بفقیر رسید بنهایت پذیرای نمود وتواضعها فرمود دلیلانه دست مرا گرفت وبعمارتها بزیارت سادات میبرد چون بدر وازهٔ هرعمارت میرسیدم بمن میگفت حاجی از صاحب اینخانه بطلب که قرض ترااداناید ومن درجوابش میگفتم فوالله سبحانه من الله امده‌ام وبرای زرومال دنیوی نیامده‌ام وهیچ نمیطلبم غرض تااخرابادی مرابهر عمارت گردانید وبدرون برده وبصحبت صاحبخانه رسانید وازهمگی ایشانان شربت برکات مصاحبت

والطاف بذايقهٔ جان من چشانید لـکن درپیش هر دهلیزی شخص دلیل مرامی کفت طلب کن که قرضترا ادانمایند ومن بهانه عبارت ابامیکردم چون بانتها رسیدیم دلیل بمن فرمود برویم دیدنی از اسد الله بیك هم بجای اوریم مرا ازان ابادی بطرف اعلا وادیی برد برطلهٔ مرتفع ترازین بدر وازهٔ معلی بارکاهی داخل شدیم واز چندین حیاط وعمارات بدر شدیم درانتهایله کانها رفیع عیان شده ازانها بالاشدیم وباطاغی سفید کاری که از سه طرفش منظرهای باصفار وبصحرا داشت داخل کشتیم مجمعی از روحانیان مجلس داشتند سید معرفی مرا کرد کلا بسر پای برخاستند وتعظیم وترحیب وتواضع بامن بجای اوردند وقدری مجلس داشتیم وصحبتهای عجیب وغریب میکذشت جناب سید از اهالی مجلس پرسیدند که اسدالله بیك کجاست کفتند دراینجا نیست بعد بمن کفت فلانی حالا که اسد الله بیك حضور ندارد ویرا به بینیم بر خیز برویم بر پای شدیم واهالی مجلس باتواضع چند مارا بدرقه کردند وبعیان ابادی سادات باز امدیم سید دلیل بمن کفت میل داري بروی کفتم چنانچه مرخص بفرمائید کفت پس توشهٔ راه برایت بیاورم بقدر دومن نان سنـکك باخرما وکره وپنیر تراورد وبدامنم نهاد بعد هر دودست خود را پر از اشرفی وقران وپول سیاه کرد وکفت حاجی ترا بخدایتعالی این نقد را ازمن قبول نمای تاسه بار این قولرا تـکرار کرد کفتم حالا که سوکندم میدهی تبوی جیب من بریز پولها رابجیب من ریخت روی براه نهاده که بیدار شدم وحالت روح وفتوحی داشتم چون دوسه ماهی ازینواقعه بسر آمد شبی مرحوم مغفور سید قطب الدین کلجی اورامانی را بخواب دیدم که باهم نشسته بودیم دران اثنا انـکشتری عقیق نقره بمن اوردند بانـکشت سبابه کردم جناب سید مرا کفت نه بینم انـکشتریرا بدست وی دادم وملاحظه کرد وباز بدست من داد که بانـکشتت دراز دیکر نـکبت تابکی (قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم) انـکشتریرا بانـکشت خنصر خود کرده وبیدارشدم پس از دوماهی بقصد فروختن

عمران بشهر سنندج رفتم اعزه واشراف شهر از جناب شرف الملك علی اکبر خان والی وجناب اقای مشیر دیوان و برادرانش باخان وکیل مع باقی اکابر جزاهم الله تعالی فی الدارین بالخیر والاحسان مرا طلبیدند وقروضات مرا توجیه کرده سرکار لشکر نویس آقای میرزا علی نقی ملقب باصف دیوان دام اقباله یکصد تومان انعام نمود باقیشان پنجاه تومان وکمتر بفقیر احسان فرمودنداری ان مع العسر یسراً مرا از خطرهٔ شین دین وعمرانرا از رهن مستخلص نمودند بغداد واما بنعمت ربك فحدث لازم دانستم چگونگیرا عیانا بتحریر در اورم (الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا الغفور شكور وصلی الله علی سیدنا محمد صاحب الشریعة والنور وعلی آله واصحابه وازواجه وذریته بعدد انفاس امته والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم) فی سورة البقرة (بارفهٔ دیگر اینکه) روز کاری گذشت وازبی بضاعتی خود رویم نبود که آدم را بخانقاه مبارکه حضرت شیخ قدس سره بفرستم بوسوسه درمانده بودم تادرین اوائل ماه رجب سنه ۱۳۱۰ شبي درخواب بانجا رفتم وباخلفاء ومریدان بسی صحبت کردیم گویا چندروزی در انجا بودم تا بروزباز گشت از یشان دورشدم دیدم که حضرت پیردستگیر سراج الدین تغمده الله تعالی بغفرانه درجای باللباس سفید نشسته اندبمن صد از دکه حاجي بیا بحضور مبارکش رفتم ودست بارکتش رازیارت کردم وایستادم فرمودند حاجی تومیکوئی هیچ ندارم برای شیخ ببرم به پیشش نمیروم این عبارتراتابسه دفعه تکرار فرمودند بعدش بدست راست اشاره کرده وفرمودندایهارا بینی که با ینجامی ایند میروند دست مردم رامی برندوچیز دنیوي زاوها میکرند وباینجامی اورند وبمردم میدهند ومن ابداباوها مبالات نخواهم کرد تومیکوئی هیچ ندارم برای شیء ببرم ونمیروم فقیر باز بادب تام زانوی مبارکش را بوسیدم وبعد بیدار شدم بصد فرح وفتوح وراح وروح درمانده بودم اری وحقاً من ازپیرمغان دیدم کرامتهای مردانه کهاین دلق ریائي رابجامی برنمیکیرد لحافظ الشیرازی (ع)

(بارقهٔ دیکر اینکه) بتاریخ چهارشنبهٔ نوزدهم ماه رجب المرجب سنه ۱۳۱۲۹ هجری علی هاجرها الصلوات والتسلیمات که شمس در برج جدي وقمر در میزان بودند وسن این اشفته جان بهفتاد وسه سال رسیده شبي قریب بنماز صبح برخوابکاه خویش نشسته بودم خوابم ربود دران اثنا باطاغیکه مرقد منور حضرت پیر بزرکوار سراج الدین است نور الله تعالی رقده داخل کشته دیدم فرشهای دیبا انداخته وپنجرها بالازده اند حضرت ایشان برد الله مضجعه نشسته وشیخ علی طویله که ازاجل واکابر خلفای حضرت ایشان بود حاضر وجمعی از خلفا ومریدان ایستاده منجمله خلیفه صوفی بابای خیاط سنندجی نیز بود حضرت ایشان قدس سره باین خاکسار بسی التفاتها فرمودند عمامهٔ منظف سفید برسرم بود پرسیدند این میرزا راذعمی بچند فریدهٔ بفرستم برایم بیاورند کفتم قربانت شوم ع سر وجان را نتوان گفت که مقداري هست * پیشکش مینمایم عمامه را تقدیم حضور مبارك نمودم انرا بدست کرفت ودستار مبارك خودرا فورا باز کرده بفقیر خلعت بخشید وباخنده وفرح تمام فرمودند فلانی این دست کشادکی وبخشش که توداری دولتمند میشوی ومدتی نیز دنیا بتو بکردد چون دستار مبارك را برداشته دیدم ازاغه بانوهای کل سفید قدیمی بود که روز کاري در بیداري طالب چنین دستاری بودم وپیدا نمی شد در لحظه بسر خود پیچیدم وحضرت ایشان نیز دستارمرا بسر خویش بست در الحال مرحوم مغفور شیخ علی باتبسم بمن کفت عجب رتبه ومقام وجاهی بتو دادند فقیر نیز بزبان بی زبانی باحالت وجدانی زمین ادب را بوسیده وبعرض رسانده (یاایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجات فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین والحق این بیت شامل حال فقیر است پیرشدم زهجر تو کفت لبت که غم مخور * بوسه دهم جوان کنم پیر هزا رساله را (بارقهٔ دیکر اینکه) بعد از اتمام عمار این مسجد در سنهٔ ۱۲۷۲ ملا محمد امین که سابقاً یهودی وبشرف دولت اسلام رسیده واصل وطنش محال قره داغ من مضافات شهر سلیمانیه بودند

فقیر وارد ومهمان شد وباعیالش شش ماه در خانه فقیر بماندند الحق ادم باحسن خلق ومقری وخوش الحان وصاحب تاثیرش یافتم روزی باوی بمزار سبزه پوش بزیارت رفتیم وبعد بسر چشمهٔ اب مذکور بنشستیم وي چونکه اب رادید که ازمیان حوض میاید وخوردنش کوارا نیست گفت فلانی چه بودي که اگراین اب چیزي از کمر کوه بپائین بیامدي تامردمان از خوردن واستعمالش فیضیاب شدندي گفتم خیلی دور ومشکل مینماید که من بمشقت بسیار باین حوض انداختم گفت که لاتقنطوا من رحمة الله دعا کن واز خدایتعالی درخواه (ع) باکریمان کارها دشوار نیست * خلاصه چندان تکرار کرد که من بانکسار تمام ویرا گفتم اي برادر (بیت) نااهلم وسزاي نوازش نیم ولي * نااهل واهل پیش کریمان برابراست محض اصراروي بتضرع ودعا درماندم ووي امین میگفت بعدش برابطهٔ حضرت ذیعزت ورفعت پیر بزرگوار سراج الدین جعل الله سبحانه مقامه باعلی علیین افتاده وبجناب ایشان ملتجی شده ودر خواستم تامیان وبیخودي مراروي دادو ملا محمدامین را گفتم رویم خدای تبارك وتعالی بمفادایه کریمهٔ ادعوني استجب لکم قادر وباکرم است (بیت) می تواندکه دهدا شك مراحسن قبول * انکه درخلق کند قطره بارانی چند * لکن دعاها مستجاب کردند بخانه امدیم وبعد از چند روزی بدعا نجاشده وبدیدیم که اب از طرف بالای حوض که سکوساخته بودیم جاري شده وسر سکورا مملو کرده وبپائین میبرد الحق خدایتعالی رابزرکوا روذی العظمه ورأفت وقوی الاقتدار یافتیم وبشکرانه سجده برده وحمد وثنای کامل بجاي اوردم وبامتنان تمام دعوات خیر در حق حضرت ایشان نور الله مضجعه کردم لکن بچه زبان شکرانه راتوانم بجا اورد (شعر) ولو ان لی فی کل منبت شعرة * لسانا یبث الشکر کنت مقصرا بعد ازان قنات اسادهنهٔ آب راسنکچین کردیم وبقدر یکزرع ونیم یابیشتراب ازاب انداز بپائین میبرد وازان اوان تااین زمان که سنه ١٣١١ است بهمان جور باقی واظهر من الشمس ومشهور ومعروف

است. وخلایق کثیره بکمال اعتقاد بزیارتش می ایند (بارقهٔ دیگر اینکه) وقتی که صاحب وجد وحال وطالب شوق ووصال بودم شبي در قریهٔ سمران بوقت تا بستان باعیال سیدهٔ خویش درسر بامي بخواب رفته وحاجت غسل داشتم دران اثنی بخواب دیدم از کوه طرف مغرب که لنکر حضرت ایشان برد الله مضجعه ازان جانب است پنج نفرمانند مرغها ازروی هواعیان شدند ومی آمدند تا بخوابکاه من رسیدند وفرودامدند پیشوای ایشان شخصی باشکوه وصاحبجمال کندم کونه وچشمان بادامی بزرك شکله کون لباسش عربی وکمرنابسته ابروهای کشیدهٔ سیاه کشاده وریش انبوه کردسیاه باتاجی قرمز کناره سبزوخیلی باهیبت بود واز جانبین کوشها چهار ریشه کیسوهای بافته اویخته امد وبپهلوی یمین من ایستاد چهار یارش عمامهای سفید بزرك برسرداشتند ودرپشت سرش می بودند از هیبت تاجدار فقیر پرشدم واز خجلت غسل ناکردن خویش معطل وسنکین وقادر بحرکت نماندم وی بقدرربع ساعتي تیز تیز نظر مبارك برمن انداخت بعدش کامی بروی سینه ام نهادوبطرف یسارم شد وایستاد وچندي دیکر نظرالتفات فرمود ومن بحسرت کرانقالبي کرفتار وشرمسار قلبابوی ملتجی بودم فاماقوه برپای شدن وتکلم نداشتم اری دلش بما عجمی زادکان بود مایل * ا کرچه لیلی صحرانشین ماعربیست * بعد از توجهات کامله باز بروی هوابلندشده وچهاریارش بمقب ار سمت چشمه ومزرعهٔ که بجنوبی سمران واقع وبصووره موسوم است چون برق بهوادر کذشتند ومن بیدار شدم بصد ندامت وحسرت وپژمان که دران فرصت چرادان کرانجانی کرفتار مانده وسعادت دامن بوسی وحاجت خواهی نیافتم بلی (ولی عنده جرم بحب لغیره * فهل لي الى سلطان المحبين شافع) خلاصه بعد از بیداری وهشیاری غسلی بجاي اورده وبکریه کنان واشك فشان درماندم بعدها بقدربکاه بیشتر از برکت نظر کیمیا اثر آن نیراعظم افق فیضان وهدایت بحالات بیخودی وسکر بوده واستغراقی بمن روی داد چنانکه بتقریر وتحریر در نیاید (الحمد لله الذي هدانا لهذا وما

بارقات السرور

همین مقدار از کتاب موجو بو

هرکس کتاب را می خواند صد هزار صلوات هدیه کند
به روحانیت حضرت محمد ﷺ و خاندان مبارکش و حضرت
شاه سراج الدین اول قدس سره شریف تا خاتم این
حقانیت حضرت شاه سراج الدین ثانی قدس سره.
و هرکس که خود می خواهد تقدیم کند

ج.اک ا...

